بازدید شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
کتاب: قرابادین
مؤلف: نادر
موضوع
شماره قفسه: ۶۷۲۰
۲۸۶۵
شماره ثبت کتاب
۶۶۸۴۶
۹۲۹۱
۲۲۹۲

خطی - فهرست شده
۲۸۶۵

۲۸۶۵

١٨٢٥

۴۵

کتاب قرانادین قاری که نسخه ان کم
سیدامر شو از میرزا حبیب دلال
ابتیاع شده بیتی
۱۴ صفر المظفر سنه ۱۳۴۰ علاء چگنی

حسب [illegible]
سفع عجیر زمیعت
وزنعب
وزیب ۵ل شوق
نسوانه ۵ل نخیب ۲ل
۲ل تقیب ۱۰ل
مغز مغیره نخمه اخبره ۱۰ل
۵ل ۵ل نخمه ان متصل
قط عل
۴ل
عصر ۳ وزن ل محمص نابید

نسخه تجویدیه سه لوی الظهر دینار در ۵ل زکاه
لعذر سید محمد قط سعد زکی
۲ ۳ ۳ ۳
کو بیده ویکر حسن ابن زه قوت حب
۵ ۱۱ ازال حظیه اثر ۱ احمد

هو
بی ال زنده دلدل سعد یا که ملک دجو
نرزد انکه دلی را زخود بیازارد

[illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ثنائی که شایان جناب مستطاب حضرت الهی تعالی است بجز وی سبحانه نباید پس السنه بندگان
چنین ذاتی البته لا احصی ثناء علیک چنانچه شاید سبحان الله الحکیم العظیم الذی ذالکبریاء والجبروت
و درود نامحدود که ایزد معبود بامر یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدان حکم فرموده سزاوار
درگاه عرش اشتباه پیغمبر ما سلطان الانبیا محمد الرسول الله است که مقصود از خلقت آدم و مراد از
آفرینش عالم وجود فیض آمود ایشان بوده علیه وآله افضل الصلوات فی الملکوت اما بعد
برای حذاقت برای طالبان حرف تحقیق و حکیمان ذی تدقیق محتجب نماند که اکثر وسایل واجزل
فضایل نزد باری خدمت خلق او تعالی است برغبت فی خدا کسانی چه خدمت او احترام خلایق است
که رضاء الله بود و در حقیقت عبادت و تعظیم خالق الخلق است جل جلاله و سید آن که جزای عبادت
محض استغفار و استبشار است عباد شده و سنت آمده پس مرتبه علم مباشرت ابدان
که متضمن انواع خدمات و رسید حصول اصناف عبادات و حسنات است اکرچه بود و نزد
واهب العطیات درجه پذیرائی باید لامحاله فائق ترین مراتب قربات خواهد بود بلحاظ این معنی فرد
صحبت کثیر منفعت بهیچ مدانی میر محمد اکبر عرف میر محمد ارزانی بعد تحصیل بوده دیگر و شغل مسائل
طبیه جهد تمام نموده و بتجربه و عمل کرام مبذول داشته و خدمت عباد را سعادت دانسته و به
نیت آنکه این گدای بی سر و پا بالعبد برآمدن از تن تنگنای نیز از دعای مردم بهره یابد کتابی چند

تالیف نموده

تالیف نموده در تعلیم که برغم این عاجز هر واحد از آن خالی از حسن لطافت نیست و مسئول از
علیه کریم کارساز و رحیم بنده نواز آنکه مولفات این احقر مخلوقات خویش را مروج داشته و خلایق
را بدان منتفع سازد و این عاصی را از فضل خود بخوشنودی مخلوقات خویش بنوازد و ما توفیقی
الا بالله بالفعل هفت از آن مولفات منتخب طب النبی است که شیخ جلال الدین سیوطی
رحمة الله علیه توفیق اقوال اطبا با احادیث شریف داده جمع نموده دوم طب الاکبر است و
سیوم مفرح القلوب و چهارم میزان الطب و پنجم تعریف الامراض ششم مجربات اکبری
و درین زمان که سنه هجری یکهزار و یکصد و بیست و شش است از ملهم غیب الهام شده
که قرابادینی بنویسد که بوفور فواید این پوشیده اکسیر بوده باشد و چون غرض عمده از جمیع مرکبات
سهولت استخراج آن وقت حاجت بود و حصول آن کار در تحریر تراکیب بر ابواب اعلال مخصوصه احسن
نموده بهمان ترتیب مرتب ساخته برامات حروف تهجی در هر جا و آنچه بهر عضوی مخصوص بوده
از ادویه مجانیکه [illegible] گفته و مشترک النفع را در تحت مقدم داشته و مجربات هندیه را به ترتیب
عمل در حرف الدال بمحل مخصوص ساخته و در بسط کلام که لازمه مقام طب است هیچ تقصیر نا بدو رو
نگذاشته چنانچه بر حکیمان ارجمند و طبیبان طبع بلند پس این مستمند مستور نخواهد ماند باید
از عزیزان دعا طلب دارم زانکه بس عاجز و گنهکارم و از انکه این فقیر حقیر مرید جناب مستطاب
مجرب سبحانی و مقبول یزدانی خلاصه خاندان نبوی و نقاوه دودمان مرتضوی حضرت
سید عبد القادر جیلانی است رضی الله تعالی عنه تیمنا ببرکات روح المطهره این نسخه را موسوم
بقرابادین قادری ساخته مامول از درگاه شافی الاسقام آنکه ببرکت اهل بیت کرام و اولیاء
عظام برکات از انام مفید سازد عفیه و کرده و بدانند که قرابادین لفظ یونانیست که در ادویه مرکبه
اطلاق میکنند و درین رساله بیست و دو باب است ا ب ت ج ح و درا ده بر حرف الالف اطریفل
صغیر و جهت تقویت دماغ و تصفیه ذهن و لون مفید است و هم استرخای مقعده و بواسیر را نافع
بود صفت پوست بلیله کابلی و پوست بلیله زرد و پوست بلیله و آمله مقشر هر یک را برابر کوفته و بیخته

به روغن بادام و یا به روغن گاو چرب ساخته با عسل و یا قند مقوم یا با مویز و یا بکشمش دقوق سرشته
مقدار شربتی اگر دو چند کنند در فعل بود با کامل تر میباشد و سه چند نیز با فعل الساعات بود و هر چند
عسل بیشتر حرارت و لطافت فزون تر دور کرا قند عوض عسل اولیتر دور سر با عسل بهتر تر و عسل خام در حرارت
و حدت زیاده تر و بید داهب اگر و عسل کف گرفته بر عکس آن خاصه اگر آب طبیخ باید و آنچه با مویز ساخته
میشود در تقویت جگر مخصوص تر و اطریفل که هر سه هلیله دارد نسبت با آنکه هلیله کابلی تنها داشته
باشد قوی تر و هر گاه در ساختن اطریفلات در مطلق روغن بادام بهتر بود و سبب لسعده عن التعفن و الا
روغن گاو مفید تر لشاکلیه مزاج الانسانی در استعمال اطریفلات بر سبیل مداومت دیگر اضعاف
معده و شبابه و منی روا و در استعمال او شرط ضروری نیست و بعضی آمده اطریفل نیز بسیر میبرد و هم
و اولی آنکه همچنان اندازند ترتیب کرده شربتی دو درم تا پنجدرم **اطریفل کشنیزی** و در درد
و چشم و گوش را که سبب آن بخار باشد دور کند **ایضاً** معده را قوت دهد و نسخه او بعینه نسخه
اطریفل صغیر است مع ازو یا کشنیز و وزن کشنیز و در اصل همچنه یکجزو است یعنی چند برابر و بعضی
در وزن کشنیز افزوده اند یعنی که همچند جمله اجزای کرده و در بعضی نسخ بخار خالی از اقربی است
و لیکن آنچه کشنیز در وی کثیر بود و کثیر المقدار در روزهای بسیار بخورند باعث [illegible] پستان و سفید شود
براند که مستعمل اطریفل تخم کشنیز است مراد از کشنیز خشک در نزد اطبا همین است اگر بعضی
زعم کرده اند که برگ کشنیز تر خشک کرده بکار برند **اطریفل کشنیز** که جهت تقویت دماغ
و اصلاح حواس مفید است **ایضاً** برای بواسیر و فتح سده و درد و بهق نافع است **صفت**
پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد آمله مقشر و پوست بلیله کابلی تخم کرفس عاقرقرحا هر یک شش درم
شیطرج هندی نانخواه سعتر هر یک نیم اوقیه و سنبل الطیب [illegible] ترکی هر یک سه درم [illegible]
دو درم و فلفل سفید و دار فلفل زنجبیل خشک هندی هر یک نیم اوقیه و قرنفل یک اوقیه و نیم و
خبث الحدید سه اوقیه [illegible] بروغن بادام یا گاو چرب کنند و با سه وزن ادویه عسل
بسرشتند و در نسخه دیگر از اطریفل کبیر در آمده معده را باید **اطریفل [illegible]** جهت صداع و سودا و

و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغی نافع است شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال
صفت شیطرج هندی و بسفایج اسطوخودوس گل سرخ هر یک سه مثقال افتیمون [illegible] هر
یک دو مثقال عسل سه چند **اطریفل [illegible]** منقی دماغ و مسهل اخلاط غلیظه مداومت او جهت قطع
نزله مجرب و رافع صعود و بخارات و جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و برای قولنج نافع و رافع [illegible]
معده و قوت او [illegible] است و قدر شربتش برای اسهال کردن از چهار مثقال تا شش مثقال
و جهت مداومت با هر روز یک مثقال تا دو مثقال در وی تجویز اغذیه موافق است **صفت** پوست
هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و گل بنفشه و محموده [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible]
[illegible] خشک یک مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر [illegible] از هر یک
پنج مثقال و صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین [illegible] مثقال [illegible] کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب سازند و عناب [illegible] و سپستان [illegible] و گل بنفشه ده مثقال جوشانیده
و صاف کرده با یک نیم وزن [illegible] هلیله [illegible] عسل کف گرفته سرشته بعد [illegible] **اطریفل**
که وسواس مالیخولیا را سود دارد **صفت** پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هر یک ده درم
و بسفایج رومی [illegible] شیطرج هندی افتیمون [illegible] موصوف اسطوخودوس [illegible]
یک [illegible] درم [illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک دو درم گاوزبان [illegible] حجر [illegible]
[illegible] افتیمون هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب ساخته
با عسل مصفی یا مویز منقی سرشته اطریفل معرب [illegible] اطریفل در هندی [illegible]
[illegible] را گویند **[illegible]** [illegible] که تحقیق تالیف شد [illegible] لفظ [illegible]
یعنی [illegible] دوای آلهی است [illegible] صفات [illegible] ساخته اند [illegible]
[illegible] است [illegible] ترکیب [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] مسهل است [illegible] دارد [illegible] در لفظ [illegible]
[illegible] مسهل مصلح کرده اند [illegible] بالعنب [illegible] مقدم [illegible] جمیع [illegible]

است ایارج صفت دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و حب بلسان و عود بلسان و مصطکی و اسارون و زعفران
هر یک یک جزو صبر سقوطری دو چند یا سه چند همه شربتی دو درم با عسل و آب گرم وقت خواب
خالی که معده ممتلی نبود و گویند که اگر ده ضرر دارد و مصلح وی غاریقون کنند ایارج آنست که تر و
استعمال او در آب افسنتین حل کنند بالجمله ایارج مسطور در تنقیه فضول دماغی و ازاله فالج و لقوه
و در ستر حار و ثقل زبان مجرب است ایضا جهت تنقیه طبقات معده و حل قولنج و دفع قی و
و وجع المفاصل نافع و غرغره بدان لیسیده سهال در حلق طبیعت و زایل ساختن لقوه مفید و بر
بروغن بادام چرب کرده و لیسیده آنچه و با ایارج کرده اند و در حلق در آورند صحیح قوی باشد
حب لتقاضای حاجت و دلالت در این نسخه تصرفها کرده اند چنانچه در صداع حار و غیره
دقیق کل نسخ سنبر و الافتیمون بدل زعفران نموده اند بر جانب تلطیف شده عوض اسارون
مقرر کرده اند و برای منع ابیج که از صبر است دفع عاقبه او از اسهال ضعف الامعا افزوده
او خبره اواصب نسخه اند و بعضی همین عرض مقل ازرق یک جزو داخل کرده اند و برای تنقیه
لعبه عصاره غافث زیاده نموده اند و بعضی برای تلطیف خلط غلیظ قرنفل و جوزبوا
اسباب و جهت تنقیه دماغ از سودا اسطوخودوس مضاف ساخته اند و علیه حاجت با خراج بلغم
و شحم الحنظل ممزوج بسیار زند و ایارج شحم خوانند بدانکه عمل ایارج بطی کرد اگر عسل ممزوج
باشد و آنچه مراد معمول باشد ضعف العمل است اما کرم مرا جان مفید و بر جا به خاصه
آن که سینه مشغول بود و طریق شستن ایارج برسته کونه است یکی آنکه همچنان منوف
باشد و وقت می بریسه و تنها دوم آنکه با دو چندان عسل بیامیزند و می بیشتن و
اسهال اقوی است و توت تا چهار سال باقی است سیوم آنکه با آب مقل بسرشند تا قرص
بر بندند و در سایه خشک کنند و مختار شیخ همین است و سلم از غایله و هم گفته که این اولی
از غیر منسوب شده و قوت مقرض او تا شش سال باقی میماند ایارج فیقرا که تخفیف طوا
دماغ کنند و صداع مزمن و سودا و برا زایل سازد و دفع ابیسبر و تنها تا کهن باید غیر افسنتین قسط

و حنظل و تقصب الذریره و سلیخه عصاره افسنتین شاهتره و زعفران و جعده هر یک یک درم حفص یکی
عصاره غافث هر یک سه درم شربتی یک درم و نیم مولف این کی این ابرویت و نسخه دیگر هم
از ورد است که حفص بجهت اجزاست و در بو اسیر بادرشت القبض است ایارج فیقرا بمعنی تلخ است
دار الیفات نقرا و نافع است در امراض سر و رقت الحر ده دماغی و منقیه معده و مواد بلغمیت کوفته
مقرر کرده و مسقط غبار نحر شربت دو مثقال با دو مثقال قوت باشت صفت کلنج مصطکی سنبل الطیب
عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک یک جزو در دو چندان مجموع کوفته بعسل
سرشته اند اگر تنها استعمال کردنی است و اگر اراده حب کنند بدان عسل بعد از آنکه جهت تنقیه فضول
سر مجرب است و علل رویه و دماغی را نفع دارد صفت شحم حنظل دو مثقال کنند فلفل ابیض فلفل
اسود دار فلفل هر یک چهار مثقال زعفران و مر صاف صبر سقوطری اشق قثا هر یک مثقال سقمونیا
مشوی شش مثقال عصاره افسنتین دو مثقال کوفته و بیخته با آب بسرشند شربتی چهار مثقال
ایارج جالینوس صرع و مالیخولیا و فالج و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و صداع و شقیقه و دوار و صمم
و درد گوش را نافع دارد و صعر النفس و درد گرده و نقرس و درد مفاصل و درد مثانه و عرق النسا و دوا
الحیه و داء الثعلب و زخمهای کهنه و جرب و خارش و امراض بلغمی و سوداوی و سلس البول مفید
و منقی اخلاط لزجه و مزمن و در جمیع منافع از ایارج لوغاذیا بهتر است و سهل بر جهت قی
است صفت شحم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی و سقمونیا مشوی خربق سیاه فرفیون
غاریقون هر یک شش درم و درم اسطوخودوس کما دریوس افتیمون سلیخه هر یک هفت درم مر صاف سکبینج
زراوند طویل فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر حب بلسان اشق اسالیون فو
چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی چهار مثقال مطبوخ که مناسب مرض
کرده باشند و قوتش تا چهار سال باقی است و احسن آنکه عمل در بین عام باشد یعنی القش نادیده
ایارج لوغاذیا جوهر قیش نامند که درد سر را که از بخار فاسد بود و دور کنند و جهت رفع خفقان
معده و رحم و خوف و بسیار علل سوداوی را نفع دارد و قدر شربتش بیشتر ایارج لوغاذیا صفت

حنظل با سنبل الطیب ... او نیز در جمیع سلیخه دارچینی هر یک نیم درم فطراسالیون کما دریوس [illegible]
اسطوخودوس هر یک یکدرم حب البان زعفران هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری هر دو درم و نیم
و شحم حنظل شش درم با عسل سرشته شود **ایارج ایارج لوغاذیا نافع** با ایارج جالینوس است و در باب
اورام و بثور بیاید فالج و لقوه و صرع و نسیان و جمیع امراض بلغمی را نافع است و در تقویت
معده سفید **صفت** عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل فوج ترکی هر یک شش درم سداب حنظل [illegible]
زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر و خردل شیطرج هندی هر یک پنج درم عسل بلادر چهار درم و نیم
کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب ساخته جند بادستر [illegible] آن عسل [illegible] سرشته شوند [illegible]
کرده شعیر نهاده [illegible] استعمال نمایند [illegible] **النقرس** [illegible] منافع وی قریب [illegible]
صفت بلیله سیاه و پوست بلیله آمله مقشر هر یک شش درم سعد کوفی سنبل الطیب [illegible] فلفل
زنجبیل عسل بلادر هر یک پنج درم ادویه کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کرده با عسل بلادر [illegible]
وزن ادویه عسل صاف سرشته شود بعد از شش ماه استعمال نمایند **النقرس [illegible]**
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر کشنیز خشک اسطوخودوس هر یک [illegible] درم جند بیدستر و
حلتیت سقمونیا عسل بلادر هر یک سه درم و عسل صاف [illegible] بطریق معهود سرشته [illegible]
گردکان [illegible] النقرس [illegible] یعنی شاهد [illegible] بلادر [illegible] است [illegible]
[illegible] و جزو اعظم این ترکیب همون است ترکیب [illegible] این اسم موسوم شده و معجون النقرس با
بلادری و معجون بلادر نیز خوانند **الف** [illegible] جهت [illegible] و در جواهر **الوشی** [illegible]
دوای هندی است [illegible] نیز گویند و وی در تقویت دماغ و اعضا [illegible] مجرب [illegible]
خفقان [illegible] و حبس بول [illegible] [illegible] [illegible]
کثرت [illegible] عارض میشود [illegible] [illegible]
و غیره [illegible] قوت [illegible] عجیب الاثر یافته ام و این [illegible] نیز [illegible]
در تقویت جگر [illegible] قوی الاثر یافته ام [illegible] از طعام [illegible] توان خوردن [illegible] الکریم

باشد سه درم **صفت** گل سرخ مقشر [illegible] شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی [illegible]
سنبل الطیب یک یک درم زرنب ساسه تالیس فلفل جوزبویه قرفه زعفران هر یکی دو درم آمله مقشر
یک رطل قند سفید و عسل منزوع [illegible] دو رطل و بعضی آمله همچنین اجزا که ثلث رطل میشود و دیگری [illegible]
نموده اند و بعضی قند هم چند آمله باشد و بعضی در شربتی اقتصار کرده اند و قند سفید بنصف
وزن آمله که نیم رطل باشد مقوم ساخته بالجمله زیادتی و کمی حرارت بحسب کمی و زیادتی آمله [illegible]
در شربتی [illegible] در آن غالب [illegible] هر چه در آن حلاوت [illegible] عسل [illegible]
[illegible] از غیر محفوظ [illegible] [illegible]
المومنین [illegible] برابر همه اجزا است [illegible] خوانند و غیر اجزا [illegible]
[illegible] خراوق [illegible] [illegible]
[illegible] اصل نسخه هندی باشد [illegible] کرده [illegible]
است **طریق دیگر** [illegible] آمله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] رطل آب [illegible] [illegible]
[illegible] آب [illegible] عسل مقوم ساخته ادویه کوفته و بیخته
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] در صورتی که [illegible] معده [illegible]
و بعضی [illegible] مشک یک مثقال و مروارید ناسفته [illegible] هندی هر یک دو درم
[illegible] در این حالت [illegible] در تقویت [illegible] است [illegible]
عوض [illegible] همان وزن و همان طریق [illegible] [illegible]
[illegible] عجیب الاثر [illegible]
[illegible] خالی از حرارت [illegible]

معتدل حرارت را اعانت میکند و حبس است و صندل سفید بهتر و کافور از هر دو قویتر انوش
دارو که بهترین نسخه هاست در تقویت اعضاء رئیسه و ازاله ضعف معده و هیجان و دفع
نقاهت و انفعالات مشهور و مجرب صفت طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب
مروارید کهربا گل سرخ هر یک سه مثقال یاقوت رمانی سادرون بسد کوهی عود هندی اذخر صندل
سفید پوست ترنج سنبل هندی بسباسه بهمن تخم بادرنجبویه درونج عقربی هیل از شکاب عنبر
ورق طلا ورق نقره هر یک درم و نیم عنبر لؤلؤ دو درم قند سفید عسل با لبنا صنعه همه را
نوشدارو بسیار است و در اینجا بر آنچه خلاصه بود اکتفا رفته حرف الباء با شین که صداع و سرسام و صبح
الام دماغ را نافع بتجربه بسیار با سعال نفع دارد و الفنا قسیات را در اوافر نوبتهای بواسطه احتیاج
و تسهیل عرق جذب الحرارت از باطن بظاهر زودتر منحط بسیار زود استعمال او در غیر شدید اوهمی که
مفرط الحرارت بود نشاید البته که آب کثیف مقرا مداکر بر شدید با شوربه گرم آب او مسیل البرد
کرده با کنار بریزند تا بخار به دماغ رسد و در حال وقت با شوربه روانی جامی طرف آب بیمار با میل زند
تا بخار او بدماغ برآید و اصل و بعضی همین آب گرم است فقط برای تقویت جذب ادویه مسخو
ابا آنچه در صداع با گرم در رب گرم الکبار آمده است حس گل بنفشه بگیرد و گل حنظل و در گل خطمی دور
بگیرد و مشکو با برگ بید یک درسته بسم گندم رسته و اگر مرض بارد باشد و خردل و ستیه الکلیل
امثال آن مطبوخ کنند طریقی آن آلت که ادویه در آب بسیار بجوشانند پس صاف کرده در ظرف
انداخته بابهای دران گذارند و بیا بحا جالسند از اعلی با سفل و تا که خوش آید و طبع بر دو است کند با بها
ودران بیارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پا بها بر آرند و خشک سازند و حس آنکه
ظرف عمیق باشد چنانچه پا بها تا زانو غرق باشند و دیگر از عمل جهت حاجت بشیار نزدی دو
توان نمود و نهادن دستها در آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و هرگاه حرارت شدید شود و
جذب بخره و ضرورت افتد غسل اطراف بهتر از غرق آنها در آب گرم بود و نهادن اطراف در آب گرم شد
حرارت قوی کرده می آید بیه که در هر وقت که شد چنین کرده جهت جذب بود و اجب است که چون

حل می کنند

حل می کنند سخت بهارا در آب گرم گذارند تا انجره سخنه به روی بهین سوبر نهند و عود و صعود
تماید و این قاعده ضروری واجب الحفظ است چه بعد بسیار شده چنین اگر در حل آن لطا با شوربه کننده بخار
سخنه و خفته لبر رود و آفت قوی تر از اول پدید آرد بخوری که مقوی ذهن است و دماغ و جگر
خورسن و مزیل خفقان و غشی است حس عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر یک جزوی یا مشک کافور
هر یک نیم جزو کوفته و بخته بگلاب سرشته حبها سازند و بجمر کنند بخوری که قرص اسود دارد و دماغ
از ورم سیوم تجمیر کنند حس حاشا قرنج هر دو برابر و در سرکه خیسانیده و نمک بینی بهند قطع اخلاط کنند
الفنا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظ سوی ادمی سوخته بیاشند برگه بیا میزند و بر جبهه طلا سازند
بخوری که صداع حار مع ما و ماسود دارد صفت بنفشه نیلوفر قشبان خطمی تخم بقر خوص حراد
فرع رطب جمع با هر حبه آنها نهر بسه در آب بریزند و در ظرفی اندازند و قدری روغن بنفشه یا روغن
گل در آن آمیزند و نزد علیل بهند و لبقوا نهند که روای لب بهره و الکباب برآن کنند و آب را حرکت
دهند تا بخار او بی بر دماغ برآید و در روزی دو سه بار این عمل باید کرد و اطراف آب گرم باید شست
که صداع بارد مع مادو را نفع دارد حس مرزنجوش قرنج بابونج اکلیل الملک قیصوم خشت ستخ تمام
ادویه بجوشانند و سرکه و الکباب برآن نهند و تخلیل این آب بر سر نافع است بخوره که صداع رگی
سودا و بلغم دار دارد با آب تخمه تجمیر نمایند بر سبیل الکباب بخوری که زکام را سود دهد با طلاء که
تر کنند و مجمر نهاده و تجمیر نمایند قدح بوری آتش بوده با بس نیز زکام حار را نافع است بخوری که
زکام و نزله بارد را سود دهد حس اکلیل مرزنجوش در آب بریزند و سره بخار او الکباب کنند دیگر
گرم کرده و در شراب اندازند و بر بخار آن الکباب نمایند همین عمل کنند و همین لقطه و شونیز نافع است و یک
قدحین بسته روی سر طرفا و عود و قرا دی بجمع بخوری که زکام و نزله گرم را قطع کند حس سبوس گندم
آرد جو صندل سفید گل کرد گل سرخ گل بنفشه هر یک ده درم کافور و اکلی ادویه ترکنند و خشک
سازند و بار کوفته بخته وقت حاجت بگلاب سرشته حبها بسوزند و بینی بخار آن دارند بخوری که زکام
سرد را سود دهد کندر مصطکی قسط سندروس کوفته بخته حبها ساخته تجمیر کنند و قرص سیاه قطع

سیلان کند وچهارم که تبخیر آنست که اجزای ناری و هوائی ناری از جسم منفصل شوند و قدمین انکه اجزای
ارضی و هوائی ناری از جسم جدا شوند و در طبع ماترا وت بنزد گرمی باید فایده معجون را از جهت
فرق با عرقیت و بنزد کتان صبح در حرکت آید و کذلک از شم و بعد حین ضعفا و دوا برنج سحوق که
از شم اصل لفاح که مخلوط باشد بود پس معجون را اضطراب این لازم باشد و گفته اند که حاشا
قرد معجون در حالت صبح نبوزند اگر انجا نیست باشد دلیل تغیر شدن است والا فلا برشعثا معنی
برء الساعت است والحق که اثری در بعضی علل فوراً ظهور میکند و اکثر در بعضی اندر دیگر روز و اندر
دائم یکسال نیز عمل میکند بالجمله ترکیبی است عجیب کثیر النفع و جهت زکام و نزله و ظلمت چشم
و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری مفرط و هذیان و سبات مرطوبه و صداع و خمار
و ضعف اعصاب و استرخای لثه و علاوه ذهن و تجرفم و سیلان لعاب و نفث الدم و قولنج و منقص
و درد معده و کبد و ضعف الکبد و سده کبد و انواع استسقاء و تهوع و خفقان و کثرت عرق ذهن و اورد
کسل و استرخاء و تمام اعیاء و ضعف دل و خفقان مفید است و برای تقویت باه و ادرار
بلغم و لقمت حصاة مثانه و ادرار بول و حیض و ادرار شیر و تعدیل اضعاف سوء المزاج معده و دل و تخریم
هضم و اشتهای طعام تسکین الالام مفرط داخلیه و خارجیه نافع و مانع منادت و غیره
انزال و ادامان او لعید از انزال ایمن باشد و از مضار ردی و در قطع حیات عفنیه و دفع النفث
سعال بارد و ... نافع است و با بعد جمیع سموم **صفت** فلفل سیاه و فلفل سفید بذر البنج
یک ... مثقال افیون مصری ده مثقال سنبل الطیب ... قرفه فرفیون هر یک ... مثقال ادویه
را جدا جدا بکوبند و بیخته وزن نمایند و همراه عسل ... که سه چند از جمله ادویه بود سرشته
نگاه دارند و در جو بدارند پس ... و مقدار شربت او نهایت ضعف مثقال است و اقل
و قوتش تا پنج سال باقی است و مولف این نسخه مذکور شیخ ابو علی سینا است و اطبا و در ...
این نسخه اضافات کرده اند مختصر صاحب شفاء الاسقام نوشته است مرقوم شده است **برشعثا**
صفت مختصر که ابوالبرکات تالیف کرده حسب تحفه گفته که بهترین نسخها است و مجرب است

دار فلفل و دارچینی حنظیانا و سلیخه جند بیدستر هر یک ... درم فوه و سازون هر یک ده درم سنبل الطیب
لفاح اذخر زراوند طویل هر یک ده درم افیون یک ... و نیم زعفران پنج درم فلفل سیاه
و دو مثقال و نیم انیسون تخم کرفس بذر البنج هر یک ده مثقال زنجبیل فو و پنج خشک هر یک صفت
درم روغن بلسان با روغن گل ده درم و عسل سفید چهار صد و پنجاه مثقال ترتیب آن
نوشته که حسب تحفه گفته که جهت سل با مقدار نخود با آب گرم ناشتا و وقت خواب دهند و در
بارد بازده روز و در زمان حار بیست روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و صداع
بارد و لقوه حبه با مرزنجوش سعوط کنند و در امراض حلق حبه با جوز در دهن و السل بنابع در سرفه
کهنه و تازه بلغمی تعصیر مرزنجوش مقدار حبه و در ضیق النفس در لعوآب نمره و اصل السوس و درد ...
و سل آب رجیبه و اگر بهر سه لطبیخ زهره و در وجع سینه با گلاب و خل تمر و در ... پهلو با شراب اصول
و درد جگر با عسل و اگر از ماده بارد بود و اگر از سده بود با ماء الاصول و در اسهال با ماء الآس
هرگاه که خلط غلیظ شکم خود نتواند کرد و در هیکاو با آب کرم شده باشد و در آفتاب و درد سپرز با ...
و در ماتسان با گلاب بکرم و در تپهای بارد هرگاه در وجع مواد تا ... آب و در تب کهنه لطبیخ افسنتین
و در اخیر آب خیز قطور با وباب بکرم و در حصاة با آب سیاب تا آب برگ ترب و در ... لطبیخ فنجنکشت
و در دیسیر با آب گرانی و در ثقل لسان با السماق و در ... تسکین و در ضعف باه و جهت تقویت
از بنات النحمص مطبوخ و در لقرس حبه ... و در دواء الفاس با آب حلیه و در حادث افیون
مطبخ دارچینی و در ... کافور لطبیخ عود و در لدغ عقرب لعسل و در لسع افعی حبه ... چون آب
دیگر ... و همین بیان میکنند تا کی ساکن شود و در ... دفع سم ... آنست که چون مسح بخواب
و در ... همچنین در ... و در هر ماده که ... کرده بهر سه ... لطبیخ ... از ... حصر
سماق و در اجابت خون صفی لطبیخ عناب ... و در قولنج لطبیخ اصل السوس **تحفه حبش** که حفظ
رما و کند و لقوه و نسیان را دو ... و برد معده و جگر و وجع الظهر و مفاصل و قولنج و درد کرده و مثانه مفید
است و تنقیه و ... و تلطیف ... و تقویت باه و معده و لقمه ریاح و ادرار بول میکند **صفت** افیون

سخته صد من گوشت فربه ثقلی فربه بیست من عود خام ده درم جوز بوا زعفران مصطکی خولنجان
یک پنج درم خیربوا کبابه زرنباد قرنفل سعد کوفی لسان هر یک سه درم زنجبیل دارچینی سنبل الطیب عاقرقرحا
سلیخه هر یک یکدرم عسل دو رطل گوشت گوسفند را در آب انگور جوش دهند تا مهرا شود و ادویه را
نکوفته در کرباس کنند سر کیسه را محکم ببندند و در آن اندازند و هر لحظه بدست بالند و گلاب نیم رطل
اضافه ساخته صاف نمایند و در خم ریزند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر خواهند مرغ و گنجشک و تیهو
سبجه و کبک و امثال آنها بفزایند و از گوشت گوسفند جزئی کم سازند حرف التاء تریاق نام
مرکبی است که بالخاصیت بسموم مقاومت کند یا ازاله امراض بالخاصیت نماید و از جمله تریاقها
کبار تریاق فاروق است یعنی فرق کننده میان قوت طبیعت و قوت سم و وی با وجود دفع
سم و ازاله امراض و مانند غیر آن نیز میکند چنانچه معروف است و در کتابها مسطور چون ساختن
وی بنا بر نایافتن اجزای وی تعسر دارد و بلکه بقدر ترقیم نشد او نموده و لیکن بضبط خواص وی
نیز واخته دارا که در بین دیار ... از عرب و فرنگ بر سبیل تقلب ... [illegible]
اصیل وی بتحریر کردن واجب ندانسته بدانند که علامت امتحان وی آنست که اگر ... [illegible]
قدری بحش دهند یا افعی بگزانند و پس تریاق خورانند تا وقت ازاله سم نماید و اگر شخصی بالفعل
خورانند و چون بعمل آید بقدر کبار تریاق دهند شکم ببندند و همچنان عمل میکنند و ... [illegible]
غالب اگر در دهن افعی اندازند بمیرد و اگر در سوراخهای ماران اندازند همه بگریزند و اگر در ...
آب بر گردنم اندازند بمیرد و اگر بقدر باقلا در طشت که مملو از خون جامد شده اندازند ...
ما دران حل کرده و ساعتی بگذارند همه خون بسته مذاب شود و اگر تریاق این اوصاف ... [illegible]
نباشد و اگر باشد از غایت کهنگی کی باین حال رسیده فکار سم نماید و وی ...
سال برکمال خورده است بعد از آن حکم ساجین کبار دارد بسموم نافع میکند و بعضی گفته اند
آن مجرد است ... صاحب انطاکی گفته ... بل مفردات ... [illegible]
و حوات است که چون اصل نایاب است دعوی صاحب انطاکی صحیح باشد و الا تجربه ... [illegible]

ابسبیل گرفتن

را بر سبیل گرفتن را نه تخطیه میکنند در شرح خود بتجربه فرمایند که باقی تریاق بوده و اندر آن فعیه آورده
تریاق ... الشباب ... نزله و ... مجرب است تخم کاهو ده درم بزر البنج سفید ...
خشخاش هر یک پانزده درم خشخاش سفید بیست درم گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک هر یک پنج درم
اسطوخودوس ده درم و نیم جو را در آب ... بجوشانند ... نبات سفید ... ده درم
سوده ... آورند گل سرخ کشنیز ... دار صینی ... عربی و کثیرا ... هر یک ... درم ...
درم سوده ... شربتی سه مثقال حرف ... که نام ملکی از ملوک یونان
... و فالج و جمیع امراض عصبیه ...
انواع سوداوی المزاج بارد و رطب ... معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم ... جذام و ...
قولنج و استسقا اگر از ... و ضعف جگر باشد نافع است ... کند ...
و حیض نماید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد
و ... دفع کند و جگر و سپرز را بگشاید ... صبر سقوطری پانزده درم
غاریقون بیست درم زعفران دارچینی ... مصطکی روغن بلسان هر یک سه درم ...
... عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل ... حب بلسان ...
... هر یک دو درم ... هر یک چهار درم ... سلیخه ... هر یک شش مثقال
سنبل الطیب سه درم ... کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چندان عسل کف گرفته
سرشته شربتی ... مثقال ... معتدل ...
... صبر سقوطری ... غاریقون بیست درم ... زعفران دارچینی مصطکی ...
سلیخه هر یک سه درم ... فلفل ابیض ... عود بلسان هر یک دو درم فلفل سیاه ...
سنبل الطیب ... هر یک ... درم عسل سه چندان همه شربتی ... حرف الجیم ...
... که حفظ ... و ... دور کند ... زنجبیل ... هر یک ... درم ...
... هر یک ... درم عسل سه چندان شربتی ... مثقال ... [illegible]

مسعوف کوارش است یعنی هاضوم و مشتهی جوارش است الحاق نون بعد شین فرق در جوارش و
معجون آنست که اجزای جوارش بیشتر خوشبو و خوش مزه و خوش بو میباشد بخلاف معجون که در وی افیون
قند نیست الفیا قوام بعضی جوارش غلیظ میکنند چنانچه که چون خشک شود با انگشت پیچیده بسیار
و در آمیخته بر طبق با نمک پهن ساخته قطعه قطعه میبرند چنانچه مشهور است بخلاف معجون که قوام وی
اصلاح میچه نیز میباشد جوارش بالیوس خواص بسیار و مقوی جمیع اعضای و مسلطیب مثانه و کاسر
ریاح و دافع الم بارد بول که از سردی مثانه بود و رافع سعال بلغمی و نواسیر و لقوه و قوی با دو اشفاء
کلیه و مثانه و حافظ سیاهی موی و درد سر و شقیقه و در تقویت باه مجرب است و گفته اند که اگر
مبتلا بدین جوارش مداومت نماید از جمیع امراض مذکوره ایمن بود سنبل الطیب قاقله سلیخه
دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل دار فلفل قسط بحری عود بلسان سیاه دو تخم
الذریره زعفران از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند سفید هم چند همه آورده عسل دو چند
دو مثقال تا سه مثقال پیش از طعام و بعد از وی توان خورد و بعضی ضبط تا سه مثقال اعتماد
کرده اند جوارش مفرح تالیف از کندی است و بیشتر اکثر نوشتن دارو هندی همین است و بعضی
فرق میکنند چنین و میگویند که اجزای همین هر دو واحد است که در وزن آن تفاوت دارد و هر دو
نوشدارو آمده سه چند دیگر افزوده است کسری کم و در این مفرح آمده هم چند دیگر اجزا است چنانچه در
نوشدارو نیز گفته شد جلنجبین کاوزبانی که جهت تفریح دماغ و دفع ماده سوداوی و تقویت دل
مجرب است صفته گل گاوزبان تازه و کمین قند سفید ده من بطریق معروف با هم سرشته و اگر
مانده نبات خشک آنرا گلاب تر کرده و توان ساخت که گل قند از گل سازند تدبیر دستور در سیم
نیز در تقویت دماغ و دل بی نظیر است و شدید التفریح دوا او دیه معده بیاید حب الملوک صفته
صداع گرم و درد را نافع است صفته دو درم تربد سفید گلکی درم ربع سس پوست هلیله افیون از هر یک
نصف درم گل درم محموده مشوی ربع درم کتیرا داخلی حب سازند قدر نخود در وقت
قبل از تناول بکرده بستر بسازند و خشک کنند و هنوز نرمی در وی باقی است که تناول کنند

به فراز

چو خشک شود با مرمری و حلق را میرنجاند الفیا در معده و رود میگذرد و دانچه فوراً ساخته شود بنا بر افراط
نرمی میچسپد و رود معده و نبی الفیا زود حل میکردد و ذلک لیس مطلوب از معجونست که وراکثر جوف
او تر آن ادویه زیاده و از است نوشته اند حب الصفت بجهت صداع و شقیقه و ثقل و وجع
حس و مفاصل مجرب است صفته تربد موصوف یکجزو سورنجان پوست هلیله زرد هر یک نصف جزو گل سرخ
گل بنفشه افتیمون ملح هندی افیون سقمونیا مشوی لوزینه ان مقل غاریقون سکبینج هر یک ثلث جزو
حب سازند شربتی دو درم و نصف حب سیاه که منقی سر و معده و دل کند از سودا و تولید سودا
نماید صفته تربد موصوف افتیمون غاریقون اسطوخودوس پوست هلیله کابلی هر یک یکجزو ایارج فیقرا یکجزو
عود هندی نصف جزو حب سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم و هرگاه که تولد سودا و صفرا بود
این نسخه سازند دیگر تربد موصوف افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو صبر دو جزو لاجورد مغسول
گل سرخ هر یک دو ثلث جزو مصطکی پوست هلیله زرد هر یک یکجزو با آب شیرین حب سازند شربتی چهار
درم و هرگاه که غلبه ماده سودا محض شود این نسخه سازند صفته پوست هلیله کابلی افتیمون هر یک یکجزو
شحم حنظل یکجزو ایارج فیقرا یکجزو نصف اسطوخودوس دو ثلث جزو خربق سیاه ربع جزو
مصطکی عود عرق لسان الحمل هر یک نصف جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب شیرین
حب سازند شربتی دو درم و چون این حب مستعمل میشود بدین اسم موسوم گشته و از
دو اجب تنقیه دماغ و چشم و گوش استعمال کنند باید که مستعمل شود باید که وقت خواب
کردن یا بسبب سکون نوم است در معده طویل شود و سوا د و ماغ منجذب شود
و انجا که مرا یعنی منهضم بود و حب را خوانده بلع کرده تا سیلاب مستقیم با العسل یا انجیر حل کرده
است تواکر و حب سیاه دیگر و درد سر و تاریکی چشم میبرد و با حره و اقوت و در معده
دور کند صفته صبر سقوطری سه درم گل سرخ پوست هلیله زرد مصطکی تربد مجوف از هر یک یک درم
سقمونیا مشوی نیم درم کوفته و بیخته حب سازند شربتی یکمثقال تا سه مثقال حب صبر که صداع بلغمی
و دوی بطیعی را نافع است صبر سقوطری شش درم مصطکی چهار درم گل سرخ سه درم و ثلث درم

موصوف ده درم کوفته و بیخته بقدر نخود حبها سازند شربتی از ده حب تا بیست و یک حب
که لقوه و فالج را نافع است و در بحث وجع المفاصل بیاید حبی که مالیخولیا را نافع است ایارج فیقرا
افتیمون هر یک چهار درم غاریقون حجر ارمنی لاجورد غیر مغسول هر یک دو درم سقمونیا یکدرم قرنفل نیم درم
حب حبه کوفته با آب سبزی جل حبها سازند و در هر هفته یکبار چند شربتی یکمثقال باشد حب نوبانی
اعضاء سر و معده را از اخلاط پاک کند و فالج و لقوه و داء الثعلب را نافع باشد و چون یکدرم از این
حب با یکدرم ایارج فیقرا ممزوج کرده بخورند چشم را روشن کند و نافع نزول آب شود و اخلاط فاسده
را از بدن بیرون آرد صفت صبر سقوطری سقمونیا مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی هر یک دانگی
و نیم مثقل دانگی کثیرا نیم دانگ با آب حب سازند یک شربت حب ایارج منبج دیگر که منسوب بابن سینا
است جهت امراض دماغی خصوصا بلغمی را نافع است و تنقیه دماغ کند هندی با جره مقدار صفت
ایارج فیقرا شش درم اهلیلج زرد ترید سفید هر یک چهار درم افتیمون هلیله هندی از هر یکی دو درم و نیم
غاریقون ده درم شحم حنظل یکدرم و صفراوی سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و بوتکتا
دو سال باقی است شربتش یکمثقال حب ایارج صبات که از جربوت بود و در قلب نقع دارد
صبر ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل ربع درم ترید موصوف نصف درم افتیمون ثلث درم سقمونیا حمرا
مثقل ازرق دانگی با آب کرفس حب سازند حب قوقایا که حب جالینوس نیز گویند صداع و درد سر
نافع است و فضلهای غلیظ بر اند و قایم مقام ایارجات کبار است صفت صبر سقوطری عصاره
افسنتین رومی مصطکی هر یک یکمثقال سقمونیا مشوی شحم حنظل هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب
کرفس حب سازند شربتی یکمثقال قوما بلسان سر را گویند چون این حب سر را پاک میکند
میخوانند حب قوقایا دیگر تالیف محمد بن زکریا صداع و امراض رطبه دماغی را مفید است صفت
ایارج فیقرا یک درم ترید موصوف سقمونیا مشوی اسطوخودوس هر یک نیم درم شحم حنظل ثلث درم حب
شربت حبی که صداع شقیقه را مجربست صفت ایارج فیقرا هلیله کابلی غاریقون هر یک یکدرم صبر
شبیار بنجرا ساند حبی که دوار را مجربست صفت اسطوخودوس ایارج فیقرا هر یک یکدرم شحم حنظل [illegible]

غاریقون نیم مثقال

غاریقون نیم مثقال تربد هندی ده دانگ حبی که رعشه و فالج را سود دارد صفت ایارج فیقرا ترید موصوف
هر یک یکدرم نمک هندی دو دانگ شحم حنظل ربع درم کوفته و بیخته با آب حب سازند با آب گرم بخورند
حب فیقرا جهت رعشه و فالج و برص و جمیع امراض بارد بلغمی را سود دارد صفت فرفیون غاریقون
مقل ازرق سکبینج شحم حنظل هر واحد یکجزو صبر سقوطری دو جزو جمله را کوفته و بیخته سکبینج و مقل
را با آب کرفس حل سازند و ادویه با آن سرشته حبها سازند شربتی برای قوی دو درم و برای ضعیف
یکمثقال حب افتیمون که مالیخولیا و امراض سوداوی را سود دارد صفت افتیمون ده درم اهلیلج غاریقون
هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم و نصف ملح نفطی قرنفل هر یکدرمی کوفته و بیخته با آب سرشته حبها سازند
شربتی دو درم و نصف حب ایلی که تنقیه سر و اطراف کند و ورم را سود دارد و دوقت خواب بخورند
صفت شحم حنظل صبر سقوطری هر یک نیم درم زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون مصطکی
افسنتین سقمونیا ترید موصوف هر یک دو درم و نصف درم کوفته و بیخته دست را بروغن بادام چرب
آلوده نموده حبها سازند حب منتن کبیر که فالج و لقوه و قولنج و وجع المفاصل و النقرس و ریاح غلیظ
و بلغم خام و وجع الظهر را نافع است و مدرطمث است صفت سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل فربیون
صبر سقوطری ترید موصوف پوست بلیله زرد زراوند مدحرج برابر ادویه حل کنند و ادویه کوفته
بیخته با آن سرشته شربتی دو درم مرکی وزیر عبد الملک بن مروان بوده است حب منتن کبیر دیگر که قایم
مقام ایارجات کبار است و منفعت او صفت ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل شیرم قنطوریون دقیق
ماهیزهره هر یکدرم فرفیون دو درم و نصف جندبیدستر انجدان حلتیت سکبینج جاوشیر سطریج فربیون
مقل هر یک یکدرم حب منتن صغیر بارده که در صیف استعمال توان کرد صفت شحم حنظل ربع درم کثیرا
سورنجان تربد هندی ماهیزهره هر یک ثلث درم بلیله نصف درم و این یک شربت است حب تنقیه
تنقیه مواد حاره راس کند صفت صبر ده درم ترید موصوف مصطکی ورد احمر هر واحد دو درم و نصف
زعفران نصف درم پوست بلیله زرد پنجدرم سقمونیا سه درم و نصف شربتی دو مثقال حب ذهبی
بسفاتج دیگر جهت اوجاع راس و جلای بصر و تنقیه بدن صبر سه درم پوست بلیله زرد ده درم مصطکی زعفران کندر

سقمونیا مشوی هر یک سه درم ورد احمر شش درم شحم حنظل از ده درم تا دو درم ونیم حب [illegible] بنسخه دیگر صداع
ره را ابتدای نزول الماء سود دارد ص صبر سقوطری سقمونیا مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد تخم
کاسنی هر یک دو مثقال تربد مجوف هفت مثقال شربتی یک درم ونیم حب [illegible] تالیف رئیس فقط
حسین بن عبدالله بن سینا جهت تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و حفظ صحت و تفتیح سده و عسر النفس و
درد پهلو و ثقل [illegible] باصره و هضم طعام و ادرار بول و رفع تبخیر نافع است و مداومت آن مشتهی
است از جمیع ادویه قدر شربتی تا دو مثقال ص صبر بیست درم پوست هلیله کابلی ده درم گل سرخ
پنج درم سقمونیا مشوی زعفران مصطکی کثیرا هر یک سه درم عنبر ورق طلا هر یک چهار قیراط مرجان ناسفته
سرخ مروارید هر یک سه قیراط و مؤلف تذکره جهت تلیین و اصحاب فالج دیگر عود و سنبل الطیب
اسارون هر یک چهار درم زیاده کرده و جهت مفاصل و عرق النسا داند آن غاریقون اشق تربد
موصوف انزروت عاقرقرحا سورنجان هر یک سه درم و جهت صفراوی با اصل السوس هلیله زرد و
بنفشه هر یک پنج درم و جهت ضعف جگر [illegible] طباشیر بزر بنجوش و گل کشنیز و جهت سودا با اصل السوس
لاجورد یا حجر ارمنی پنج درم کرده ادویه کوفته و بیخته با گلاب عرق بید [illegible] بسرشند و از آن حب سازند
وقوتش تا دو مثقال [illegible] است حب [illegible] جهت کسی که جانب [illegible] فالج [illegible] لقوه و در [illegible] زبان
[illegible] باشد مجرب است ص تربد موصوف ایارج فیقرا هر یک شش مثقال سورنجان حب النیل
سه مثقال شحم حنظل اسطوخودوس هر یک دو مثقال بوزیدان [illegible] عاقرقرحا دار فلفل هر یک یک مثقال و نیم
سکبینج جاوشیر مقل ازرق فرفیون جندبیدستر هر یک نیم مثقال ادویه کوفته و بیخته جمیع را در آب گندنا
تا حل شود با هم بسرشند حب سازند شربتی سه درم تا آب گرم حب شیطرج جهت فالج ولقوه و درد مفاصل
عصب و احتباس طمث نافع است ص تربد مجوف ده درم صبر بیست درم زنجبیل [illegible] سفید
هندی بلیله هندی وج هر یک دو درم فلفل دارفلفل [illegible] هر یک یک درم فانید چهار درم با آب [illegible]
سازند شربتی [illegible] درم اکبر حب [illegible] تالیف جالینوس جهت لقوه و فالج و جمیع امراض
بارده [illegible] نافع ص هلیلجات [illegible] هر یک شش درم زنجبیل دارچینی هر یک پنج مثقال فلفل دار

فلفل سیارون هر یک سه مثقال تخم کرفس نانخواه وج سلیخه سیسالیوس حب البلسان هر یک دو مثقال مصطکی
شانزده مثقال غاریقون ده مثقال شکر طبرزد سی مثقال صبر سقوطری چهارده مثقال مقل با
آب گندنا حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند و مثل فلفل حب سازند شربتی تا دو مثقال با آب
گرم وقت خواب و بعد از آن قبل استعمال و بعد [illegible] پرهیز نمایند حب اصطمخیقون جهت تنقیه سر و بدن
از اخلاط بارده و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداوی و خفقان و ضعف معده [illegible] نافع
است ص صبر شانزده مثقال بسفایج افتیمون هر یک شش مثقال سقمونیا مشوی غاریقون تخم حنظل
هر یک مثقال سنبل سلیخه زعفران حب البلسان بلح هندی وج اسارون عصاره افسنتین عود مصطکی
اذخر زراوند مدحرج دارچینی هر یک یک مثقال و بعضی ایارج زیاده میکنند و بعضی هلیله و تربد حب اصطمخیقون دیگر
تنقیه میکند از اخلاط ثلثه و تفسیر اصطمخیقون [illegible] است و هو [illegible] المسمی المکسوره ص ایارج فیقرا
حب النیل صبر سقوطری هر یک سه درم پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج سقمونیا هر یک پنج درم تخم
حنظل سه درم و ثلث [illegible] مقل هر یک دو درم با آب [illegible] حب سازند شربتی از سه درم
تا چهار درم با آب افتیمون حب اصطمخیقون بنسخه دیگر در تنقیه دماغ و بدن از اخلاط ثلثه عجیب الاثر
است ص پوست هلیله کابلی شش درم [illegible] افسنتین غاریقون صبر سقوطری هر یک سه درم
اسارون افتیمون تخم کرفس هر یک دو درم تربد مجوف [illegible] درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا [illegible] درم
یک درم فانید چهار درم در آب [illegible] ده درم سقمونیا در آن حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند
و حب سازند شربتی سه درم تا چهار درم حب [illegible] ایارج فیقرا نیم مثقال افتیمون اسطوخودوس
بسفایج نمک هندی غاریقون هر یک [illegible] موصوف هلیله زرد شحم حنظل کثیرا سقمونیا هر
دانگی کوفته بیخته با آب حب سازند یک شربتی است حب [illegible] بنسخه دیگر صبر یک درم غاریقون نیم درم شحم
حنظل دو دانگ [illegible] سقمونیا مشوی دو دانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب هر یک دانگی حب سازند و با طبیخ اسطوخودوس
بنوشند حب [illegible] ایارج فیقرا تربد مجوف غاریقون هر یک یک درم بوزیدان
اسطوخودوس عود الصلیب [illegible] هر یک نیم درم شحم حنظل مصطکی هر یک دانگی سقمونیا مشوی نیم دانگ با آب

رازیانه حب سازند و این حب یک شربت است حبی که در ازالهٔ رعشه خاصیت عجیب دارد جاوشیر
جندبیدستر شیطرج هندی بزرالبنج هریک سه درم سکبینج سنا مکی شحم حنظل هریک چهار درم ایارج فیقرا
پنج درم شربتی دو درم و لطف [illegible] حب [illegible] بنفشه دو درم پوست هلیلهٔ زرد ترید موصوف هر یک
یک درم [illegible] هندی رازیانه تخم کرفس هر یک نیم درم سقمونیا مشوی دانگی و نیم با آب خالص حب سازند این
شربت است اگر خواهند دو شربت کنند حب للقوه ترید موصوف یک درم و نیم ایارج فیقرا افتیمون هر یک چهار
دانگ [illegible] نیم درم بسفایج زنجبیل هر یکی دو دانگ سقمونیا مشوی مقل ازرق هر یکی دانگی با آب حب سازند
یک شربتی است حب [illegible] [illegible] سنبل سه درم صفت ترید موصوف یک درم و نیم و دو سورنجان چهار
دانگ بزرالبنج قنطوریون دقیق هر یکی دو دانگ با آب حب سازند یک شربت است حب [illegible] ترید موصوف
یک درم و چهار دانگ افتیمون نیم درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین هر یکی دانگی و نیم شحم حنظل مقل ازرق
افیون مصطکی هر یک دانگی با آب حب سازند یک شربت است حب لاجورد مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی را
نافع است صفت لاجورد مغسول سه درم قرنفل و افیون سقمونیا مشوی هر یک یک درم غاریقون
پنج درم افتیمون بسفایج هر یک چهار درم فیقرا شش درم با آب کرفس حب سازند شربتی سه درم [illegible]
حب [illegible] لقوه و رعشه و فالج را نافع است صفت فلفل زنجبیل دارفلفل شیطرج آمله سعد مصطکی
دارچینی سنبل الطیب بسفایج اسارون هر یکی ده درم صبر سقوطری بیست درم با آب کرفس حب سازند
شربتی دو درم و نیم حبی که بدن و دماغ را از اخلاط سوداوی و صفراوی پاک کند صفت پوست هلیلهٔ زرد
شش درم و پوست هلیلهٔ کابلی آمله مقشر گل سرخ کل هندی هر یکی دو درم ایارج فیقرا پنج درم شاهتره سقمونیا
مشوی عصارهٔ افسنتین هر یک سه درم تخم کرفس نیم درم غاریقون چهار درم کوفته و بیخته با آب کاسنی
حب سازند شربتی سه درم حب [illegible] زعفران مصطکی سنبل الطیب اسارون هر یک ده مثقال [illegible]
حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربی هر یک یک مثقال بزرالبنج سفید فلفل هر یک سه مثقال افتیمون
پنج مثقال فرفیون نیم مثقال تخم کرفس دارچینی [illegible] هر یکی دو مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] حب سازند
حب [illegible] که تعدیل مزاج سوداوی کند و نزلات و سرفهٔ حار و سل [illegible] را نافع بود

آورده با محرورین نفع ندارد و منع اسهال نماید صفت کثیرا صمغ عربی رب السوس نشاسته هر یکی مثقال
افیون نصف مثقال حب [illegible] مروارید کهربا یاقوت هر یکی یک مثقال لعاب بهدانه حب سازند
[illegible] حب زعفران بزرالبنج صمغ عربی افیون تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس
نشاسته هر یکی [illegible] حب سازند حبی که رفته آورد و اشتها پیدا کند و قوت باه افزاید و در امساک نظیر
ندارد و کسی را که [illegible] صفت [illegible]
سنبل الطیب کبابه قرنفل [illegible] سعد [illegible] خولنجان [illegible] بزرالبنج مشک عنبر هر یکی
مصطکی [illegible] صندل [illegible] هر یکی دو مثقال [illegible] بیخ لفاح [illegible] زعفران هر یک سه مثقال
جندبیدستر [illegible] هر یک نیم مثقال [illegible] هر یک [illegible] بیخ [illegible] حب سازند
حبی که برای [illegible] مجرب است صفت صمغ عربی کثیرا نشاسته دارچینی هر یک نیم مثقال رب السوس
دو مثقال جندبیدستر یک مثقال و نیم افیون سه مثقال زعفران یک مثقال [illegible] حب سازند
[illegible] شربتی دو عدد حبی که [illegible] سپید [illegible] صفت کثیرا [illegible]
[illegible] رب السوس [illegible] کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم وقت خواب حب [illegible] که
محافظت قوت [illegible] کند [illegible] افیون شود صفت زنجبیل [illegible] هر یک دو درم [illegible]
سه درم [illegible] درم کوفته و بیخته [illegible] حب سازند [illegible]
شربتی [illegible] حب [illegible] که جهت درد سر کهنه [illegible] نافع است و در جمیع علل بارده [illegible]
[illegible] قبل از نوبت [illegible] تب [illegible] و قولنج مجرب است [illegible]
[illegible] حب سازند [illegible] و حافظ صحت است [illegible]
[illegible] استعمال این حب [illegible] صفت [illegible] دوازده درم
[illegible] هشت درم زنجبیل صمغ عربی هر یک چهار درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] حب سازند [illegible] عظیم النفع است و مجرب است حب [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] افیون [illegible] ناتوره سیاه یک

۲۴

مثقال زنجبیل دو مثقال داروی جینی بیست مثقال بقدر نخود حبها سازند از دو تا سه عدد و بقدر مزاج هرکس
میتوان خورد حب کرنب طاوزرد و منوّم و مشهی و قوی الامساک است صفت زنجبیل دانه نخود ...
سه مثقال کوفته و بیخته ربّ ... با آن مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا که ثلث
آب خرج نشود و وقت حاجت نور حب استعمال نمایند و اگر سکر او قوی تر خواهند بار گات شیرازی ...
الخیال است بجوشانند حب مفید که تقویت دماغ و دیگر اعضای رئیسه و النقطر دهن نافع است و جهت
لقوه مجرب است و لید شش ساعت ... آرد و سستی اعضای بدن باسیر و مزیل اوست ...
او ورد دهن مجرب است لقوه و تقطیر دهن است حقنه ... بیستم اعرابی سه مثقال ...
قرنفل هر یک یک مثقال عنبر اشهب ... خولنجان ... دو مثقال بقدر فندق حبها سازند
و در روزی یک عدد بخورند و از عقب آن شراب ... تازه یا آب ترهٔ تیزک یا آب نخود خام بنوشند
ازین حب تا نیم مثقال میتوان خورد و در رطوب المزاج زیاده از آن هم بسهل میتوان کرد حقنه لینه
که سرسام و جمیع امراض حاره دماغی و غیر دماغی و حمیات را سود دارد صفت عناب سپستان شعیر مقشر
هر یک ... گل بنفشه سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک هر یک یک کف انجیر پنج عدد در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل آید صاف نمایند و شکر سرخ ... درم و روغن بنفشه یا بادام و روغن کنجد هر یک
ده درم ... اضافه نموده ... حقنه کنند ... اگر قدری قوی تر خواهند ...
فلوس خیار شنبر داخل نمایند حقنه که ... فالج و سکته و جمیع امراض بلغمی را نافع است صفت
... شبت بابونه ... هر یک کفی ... بادرنجبویه قنطوریون
و ... هر یک ده درم شکر سرخ پانزده درم ... ده مثقال آب ... روغن زیت ...
و درم ... هر یک ... بطریق معهود عمل نمایند حقنه ... که بهترین ...
دماغی حقنه است ... در کم کردن ... طبیب حاذق ... حقنه که ...
صفت شحم حنظل ... هر یک ... در سه رطل آب
بپزند تا که رطل بماند پالا نماید و نصف رطل ازوی کوفته حقنه کنند و اگر زود ... نصف رطل ...

استعاده حقنه

است عاده حقنه نمایند تا رطوبات کثیر برآید و این حقنه در وقت علت بکار می آید حقنه
که ... را اکثر النفع است صفت شحم حنظل قرطم نکوفته کتان بزر الانجره ... پنج ... کرنب
کفی ... پنج ... در سه رطل آب بپزند چون یک رطل بماند صاف نموده نصف رطل ازین همراه
روغن زیت حقنه کنند ضماد حاره که در صداع بارده و دیگر امراض بارده دماغی ... اکباب
کنند و بار تحلیل ... سود دارد ... اکلیل تمام ... خطمی قیصوم ...
... ضماد بارد که در حرارت ... رطب دماغ
در صداع حار و سرسام و جمیع امراض گرم دماغی ... اکباب کنند ورق القرع
... تخم ... کاهو ... تخم ... خرفه ... اطراف ...
... در آب ... اکباب ... آب ... کنند ... منع نزلات
کنند ... را ... نافع است و دوی عبارت است از شراب خشخاش که در دوی
خشخاش با پوست ... باشند که ... تخم ... عدد ... عربی تخم
خطمی تخم خیارین ... هر یک ... درم اصل السوس ... درم بزر القطونا ده درم
در شش رطل آب باران ... بجوشانند تا ... آید صاف نموده و ... قند سفید
... بقوام آرند دیاقوذا دیگر خشخاش سفید یا سیاه با پوست ... ضمغ عربی
پنج مثقال اصل السوس سه درم آب ... شیرین ... مثقال قند سفید ... شربت ...
... و دیگر ... دیاقوذا و شربت ... دواء المسک ...
را قوی کنند دماغ را و جهت ... مفاصل و بواسیر و ... سفید و سیاه و جذام را نافع
و باه را ... که ... استعمال او نماید یکسال موی ... سفید شده باشد دیگر نشود و این
... از اطبا ... استعمال کردن او تا یکسال ... موسوم شده و بنا بر ...
... و دواء الملک ... صفت ... سیاه ... هر یک ... هفت مثقال ... و چهار
مثقال ... فلفل دار فلفل ... هر یک ... دو مثقال ... هر یک ده مثقال ...

عسل طلا و در هر یک شش مثقال خاشیده را با آب باران و در آب بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته جمع
عسل طلا و تا بن سرشته و از او قرص سازند هر یکی دو مثقال و دانگی و نیم و هر بامداد یکقرص از آن بخورند
و در آن حال که این معجون استعمال کنند از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند دوائی که بیهوشی آرد
سهر[illegible] آیل کند و این دوا در قطع عضو و عدم درک وجع او مستعمل میشود و نادر است و در علم
جراحی رکن اعظم صفت افیون بذر البنج بیخ لفاح خورد[illegible] که ناتوره نامند تخم کاهو جدا برابر بگیرند
کوفته بای نیم کوفته زند و جدا جدا بجوشانند و صاف نمایند و گندم قدری که درین طبیخ خیسانیده شود
بنیداز[illegible] خشک شود و پس مستور ادویه مسطور دیگر جوشانیده و گندم مذکور تر سازند و خشک شود
تا سه بار همچنان بکنند تا بیخ گرت تمام گردد و بعده گندم خشک ساخته در شیشه بدارند و وقت حاجت
نیم دانگ ازین گندم بسایند و بخورانند و چون که خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه در بینی اندازند
و دهن را پیف کنند تا باقتضای بینی بر سر اثر او و به افاقت آید دوائیکه همین عمل کند صفت افیون
بنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم و جمله اندر سه رطل آب بجوشانند تا بر رطلی
آید پس گندم ربع رطل در آن بجوشانند تا که آب جذب شود خشک کنند و حب سازند و وقت حاجت
یکو ... یکمثقال هر کرا دهند بیهوش شود دوائی شیرگران تخم کاهو هر یک سه درم بذر البنج خشخاش
هر یک نیم مثقال جمله را کوفته و بیخته با قند بقوام سرشته این بیهوشی آرد دوا المسک صفت حب
دفایع القوه مفید است هم ترا... دوا المسک در علل القلب بیاید که ذکر او آنجا و در آنجا البته بیست
دوائی هندی که در دسر صفرا را سود دارد صفت آن آمله هر یک کلو نخیل بر صندل سفید
بیخ سوسن و مویز و نبات کشمش هر یکی نیم درم کوفته و بیخته با شیر دوشیده و روغن مستور امیخته بخورانند و اگر
کیفیت نکند مسهل دهند نوع دیگر کاکنجک که آنرا در هندی ... گویند با شاخ و برگ نیکو بنده بجوشانند
سفید را و رسا نیدید بیخ و صندل سفید سید انجیر با آب بسایند و طلا نمایند دیگر که در دسر خونی را مفید است
تب پیرو مویز کشنیز هر یک دو درم جوشانیده دهند و بپوشانند صفت بیخ بالنک نیم درم بجوشانند و شش درم
علل و در دی انداخته بنوشند شیر گرم و اگر فصد و حجامت بس بر مقدم دارند نافع است دوائی که

درد سر صفرای را و نزله سبب برودت بود دفع کند صفت قرنفل زنجبیل فلفل سنبل الطیب طلا نمایند و سر تو
دارند و نطلیل غذا افزایند نوع دیگر بلیله زنجبیل کشنیز هر یک یکدرم در آب بجوشانند و بخور داشته
تا یک هفته دیگر فلفل بیخ سوسن زنجبیل مویز زیره سفید تخم کرفس هر یک دو درم بجوشانند و شیر گرم
بنوشانند دیگر دوار را که سببش حرارت بود نافع است صفت از خشخاش شیره کشیده و نبات
انداخته بر ... بنوشند بقدر مناسب نوع دیگر زرچوبه قرنفل کافور مشک هر یکقدری با روغن گاو
در بینی چکانند نوع دیگر گل نمکینه با آب بسایند گرم کرده طلا نمایند نوع دیگر که در دوران سر را که سببش
صفرا و خون باشد نافع است سرکه و کشنیز بلیله زرد هر یک ده درم جو کوب کرده در آب ... بجوشانند
و چون اندکی بماند صاف کنند و بنوشند تا یک هفته و در سودای افراج مقدم خون دارند دیگر
دوار را که سببش بلغم و باد و سردی بود نافع است صفت عاقرقرحا ده درم فلفل گرد هشت درم
کوفته و بیخته با شهد آمیخته بمقدار نیم درم حب سازند و صبح و شام یک حب بخورند و از ترشی پرهیز
نوع دیگر که جهت جمیع اقسام دوار نافع است صفت زرچوبه شکر تری هر یک با روغن گاو
نیم درم یکجا کرده صبح بخورند و غذا کهچری با نمک بر بنج و روغن گاو سازند و اگر ... نفع
نشود و تر بار یک سایه خاک گردان نه هفته نوع دیگر که دوار صفراوی را نافع است صفت از تخم خشخاش
شیره کشیده و نبات شیرین سازند و در آن جوشانیده بنوشند نوع دیگر که فالج را مفید است
برگ ... بسکند زنجبیل کلو ... بیخ بید انجیر سنبل هر یک یکدرم نیکو کرده در چهار سیر آب
بجوشانند و مراد از سیر بیست و چهار تولچه است و چون نیم سیر باقی ماند شیر گرم بنوشند و بعد
روغنهای گرم بمالند و خوردن ... قرنفل عاقرقرحا و بیخ زنجبیل هر کدام که حاضر باشد در دهان نگاه دارند
یکهفته به تنقیه بلغم کوشند بعد از آن دوائی که لقوه را مفید است در اول فاقه فرمایند و خوردنی
دیگر که در فالج گذشت بدهند و همین دوا را در ... سیاه آورده و دهان از ... خشک ساخته در داز
تا یکهفته بر ... روغن حمام ... بید انجیر که عاقرقرحا در آن سائیده باشند لیسیده بر ... گردن
و تو کلو ... روغن نارجیل و روغن ... لیموی ... ذکر آن بمالند و چون چهار روز ... صفت

بکذرد و مسهل دهند و بعد از مسهل روغن بادام تلخ و عنبر بر روی بمالند و این دوا بخورانند قسط و کبابه
زنجبیل زیره وار از هر یک سه درم بهکره فلفل کرده عاقرقرحا کچیلی تخم سپند که آن را اسپیان میباشد
هر یک دو درم کوفته بیخته با همچند مجموع اجزای مقل ازرق سرشته مقدار دو درم با عسل غلولیکا هر روز یکی
صبح و یکی شام بخورانند و باید که نوشادر بسایند و با سکنجبین غرغره کنند و در خانه تاریک نشانند و روغن
در بینی چکانند برگ نیم چهنده و ششی با سیاه تر بهلاوار چوبه چوک میسنه کرده مالند و بعد ما سوسنه
تراعان صندل سرخ جمله برابر روغن کنجد چهارم حصه مجموع او و آب لیمو برقرار چنانچه رسم
است بپزند و روغن بگیرند و در بینی چکانند و اگر بر سر بمالند و در گوش چکانند نافع است غرغره
سعوط بعد تنقیه باید بست که اگر لقوه قوی بود تا ده یا پنج مرتبه بشود باشد که هلاک کنند و در چنین
لقوه تا چهار روز خطر است و در هر لقوه دوائی که سکته و بلغمی را نافع است بهر حیله دهن او بکشایند
دکوی نشنیز بشور در دهان بنهند تا باز باید در مرغ بروغن کنجد چرب کرده در حلق فرو برند تا حرکت
در طبع پدید آید انگاه رشته کنند نمک و شهد و نمک بقدر حاجت بطریق معمول مرتب ساخته در
حلق ریزند تا قی آید تخم حنظل و مغز بداانجیر حقنه کنند و گلهچکنی که دوای معطس معروف است در بینی
دهند و تخم سفیدان کرد با برگ سائیده در شیانی و سینه بمالند و مویز را شعیره با کرم رود یک دار نیمه
بالای سر نهاده تا بر آن بنهند اگر عرق را شنیده و کلاب بسیار زنند و شکار نا شناس او می سائیده تا لنجه
زده بهوش آید مجرب است و سکته دموی را غیر از فصد علاجی نیست دیگر در سکته قویه و شرف
بسیار است و امتحان آسان این است که آینه صاف نزد بینی او گذارند اگر غبار گیرد زنده است والا نه
زیرا که آدمی تا که رمق از حیات دارد تنفس او را لازم است اگرچه خفی است دوائی که حبس اعضا
را نافع است این مرض را اطبا زیرا خدر گویند و هندوی پهرس و پهری نامند اگر از بلغم باشد تنخست
قی فرمایند بکرات بعده حقنه نمایند برات بعده بیخ نیل کوفته و بیخته که بهار و دو درم با آب گرم بخورند تا
ششماه مداومت نمایند و در این اثنا تنقیه مکرر میکرده باشند گاه گاه و از جمیع ترشیها احتراز نمایند و اگر
عضو خدر قابل کلکنی بود کلاب و سک خند و تخمای سیر و نوشادر در آب لیمو سائیده بمالند و اگر

حاجت افتد کثرت دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیاری خون باشد خون بسیار گیرند و طعام کم
خورند دوائی که رعشه مفرط را سود و هد و رعشه که از بلغم باشد فلفل گرد بار یک ساخته
در نی نهاده اندر بینی دمند دوائی تخم کتانی و کلهچکنی با کنجد یا مطلقه اندر دماغ تنک شوی و آنچه که
از دم بود فصد کنند دوائی که کابوس را سود دهد و آن علتیست که آدمی در خواب بیند که خوکی گران
بروی افتاده و نفس تنگی میکند نخست باسلیق بگشایند و بعده سنا پنج درم هلیله سیاه ده درم کشنیز داده
و صاف کرده شکر گرم بیاشامند و بعده بخور الثلاث و نمک آب قی فرمایند و پس از آن این دوا
بر هند تربهلا و ملیتی از هر یک پنج درم مصطکی دارچینی از هر یک یک درم تربد سوخته دو درم کوبه چهار درم
یکدرم و هم آدویه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با روغنکاو در سرشته بیند شهد بسر شند و از
زور شش درم بهار بخورانند دوائی که صرع را مفید است اگر از غلبه خون باشد رگ قیفال و صافن
بکشایند و بسیار حجامت نمایند و تلطیف اغذیه طبع بکشایند و اگر از بلغم بود یا از بلغم بیشتر اگر کلهپانی
بسیار بمالند و فلفل سوده بر آن بپاشند و برگ اکسیر بان بنهند تا چهل روز متواتر و در بینی
نشوید هرگز مجرب است نوع دیگر عرق بناگوش فیل است در بینی گیرند و خشک کرده بدارند و وقت حاجت
با آب بسایند و در بینی چکانند و این عمل اکثر بکرده باشند نفع دارد حب پنج کبرنی فلفل پنج نمک
ماش کوفته بنمایند و سعوط کنند دیگر که مهره کاو که هندوی کاوردهن گویند هر روز قدری چون
بخورند عاقرقرحا سوده یک حصه در چهار حصه شهد آمیزند و هر روز یکدرم بدهند و اگر صرع مشارکت
بود قی فرمایند و سنبل الطیب و گلسرخ مصطکی و کندر نرم کرده بشکم طلا کنند دیگر جمیع اقسام صرع را مفید
است که بر درخت اک پیدا شود رنگ او کرون اردو مزید بنشوانند آنرا خشک ساخته و هم وزن
فلفل گرد گرفته و هر دو را کوفته و بیخته نگاه دارند و وقت صرع اندر بینی دمند مجرب است در صرع طفل
قند علاج ندارند و بعد از بلوغ خود بخود زایل میشود و در اکثر ادویه آتش را از خرمای بلغم افزا و از جماع
پرهیز لازم است دوائی که مالیخولیا را نافع است مهره مهره بر کسیلی کچور زنجبیل فلفل سیاه فلفل دراز
سوخته هر یک سه درم عاقرقرحا سه درم بیاقر فلفل مصطکی خولنجان کبابه یا زنگ الایچی خورد

پوست خشخاش و فوفل و چوب صندل سفید و صندل سرخ طالیسفر نانخواه زنگ خشک اجمود هر یک پنج درم گل ...
چهار سیر همه را جو کوب کرده در پنج من آب بجوشانند و چون بنصف آید فرود آرند و بعد از سرد شدن
قند هندی یکمن مویز طائفی دو سیر درو ... انداخته در اوند چرب سفالین کنند و در سرگین اسپ دفن
برند و پس از بیست روز بیست ... بسیار بمالند و صاف سازند و در اوند چرب ... نهند هر روز یک قدح صبح
و یک قدح شام بخورند و از ترش و چیزهای بادی پرهیز کنند و در حمل از رنج پرهیز کنند و با لاغر ...
گذشت که مراد از شربت چهار تو ده و اکثر شربت مذکور بعد خوردن مسهل بکار برند بهتر است
و ... روغن بنفشه و نیلوفر ... در بینی و گوش چکانند و اغذیه چرب ... فرمایند و از افزودن ...
خشک آرد و پرهیز نمایند و در سوم گوشت ... و نیز هر چه در فصد ... بکنند و خون کمتر بگیرند ... در
و تقویت گوشت ... دیگر که عشق قسمی از مالیخولیا است و تدبیر او همین است فی المقصد ...
معشوق گوشت بدن و جماع در عشق غایت مفید است بخلاف مالیخولیا که آنجا بسیار گاه گاه ...
... دیگر که نسیان را نافع است کندر زیره و فلفل هر یک ... درم کوفته و بیخته با دو چند آن
عسل سرشته صبح و شام بخورند و روغن مالکنگنی بر برگ ... بمالند و ... بر آن نهاده بمالند
فی الفور منحل شود آن برگ را ... چنانچه متعارف است بخورند ... نمایند مجرب است
و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند دیگر که اختلاج را نافع است نسخه روغن ... مستعمل اهل
یونان است آن نیز ... و ... و نزله را نافع است اگر از حرارت باشد ...
کنند و ملین نمایند و شربت خشخاش مداومت نمایند و این حب در دهان دارند ... یک
دو درم افیون نیم درم حب سازند و شب در دهان گیرند و آب ... کنند تا خواب آید و نزله را ... کنند
و اگر از برودت باشد ... گرم کرده و در جامه پیچیده بنهند و یا پارچه ... گرم کرده بر سر گذارند
و قسط و شونیز و چهار ... و عود ... بسوزند و بخار او در بینی رسانند و عود و مشک ... کنند
و ... آس کرده در جامه بسته ببویند دوای که همین عمل کند شونیز درست با نانخواه درست در جامه بسته
لخلخه بمالند و ببویند اگر بسوزند و دود او گیرند بهتر بود دیگر کاغذ فلفل ... سیاه الایچی

و فلفل پنج ...

و فلفل پنج ... بسوزند و دود آن بدماغ رسانند ... کوکنار ده درم زنجبیل یک درم گل ... درم ...
سیر آب جوش دهند چون نیم سیر بماند بوقت خواب شیر گرم بنوشند ... دیگر زکام ...
و در سر گرانی شدت ... باشد نفع دهد ... زنجبیل کلونجی ... بهار نگی ... اسطوخودوس ...
هر یک یک درم جو کوب کرده در چهار سیر آب جوش دهند و چون نیم سیر بماند نیم گرم بنوشند ... نفث
روز همین سان کنند ... غیر از آب ... دیگر بخورند مجرب است ... خشخاش ...
... جهت نزلات حاره نهایت نفع دارد کوکنار مع پوست ... عدد ... بکوبند ...
روز در ... مثقال آب ... کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف سازند و با صد و پنجاه درم شکر یا
عسل یا نبات بقوام آرند که چون ... غلیظ شود و بعد ... اقاقیا و زعفران ... و لحیه التیس ...
... کوفته و بیخته در آن ... ریزند ... آب ... اطبا آن که ... را کوفته آب او بگیرند یا
... و طبیخ ... پس آن آب ... را ... تا غلیظ شود و ... که چون ...
... در ... بقوام آرند ... بعضی ... لطیف دارند
... غلیظ ... تا ... بخلاف ... که اخلاط ...
... بعضی ... طبیخ ... کنند ... شده ... طبیخ
... فرق ... استعمال ... مسهل بخورد ... غلیظ القوام ... اطلاق ...
چنانچه در همین سطور مذکور ... شربت ... چنانچه ... معلوم کرده روغن ... فالج ...
را ... و ... معده و جگر را نافع است ... واعصاب را قوت ... قسط ده درم
فرفیون هر یک ... درم عاقرقرحا چهار درم جند بیدستر دو درم و نیم شراب کهنه صد درم روغن زیت ...
درم و قسط و فلفل و عاقرقرحا ... در شراب ... و صباح ... تا ... آب ...
روغن زیت آمیزند و چندان بجوشانند که شراب ... در روغن بماند پس جند بیدستر و فرفیون ...
در آن ... که از آتش فرود آرند روغن شونیز که فالج و لقوه و تشنج را سود دهد ... شونیز ...
درم ... سی درم ... آمیخته بکوبند و در روغن ... روغن فرفیون فالج و ... جند بیدستر ...

که از سردی بود و سود دهد و صفت قسط ده درم کندش چهل درم جند بیدستر چند درم بوره کوهی خشک
دوازده درم عاقرقرحا هفت درم موزنج شش درم جمله را بسایند و بکوبند و در چهار صد درم شراب
کهنه بپزند تا سه حصه برود و یک حصه بماند پس بنصف آن روغن خیری آمیخته بپزند تا شراب بسوزد و
پس در هر ده درم روغن دو درم فرفیون تازه اندازند و یک جوش داده بردارند روغن
النفع عجیب و صفت روغن زنبق یک رطل بگیرند فرفیون تازه یک وقیه در او حل کنند و بر سر او ریزند و نیم گرم
بمالند روغن بیدانجیر گرم و خشک است در سیم و جهت اعلال بارده نافع و مسهل بلغم
مخرج حب القرع و منقی اعصاب از رطوبات لزجه است و جهت ورم اسفل و انقلاب رحم و حبس بول
قولنج بلغمی و ریحی سودمند شربتی تا چند درم و بدل او روغن زیت است و روغن کتان و ابن زکریا گفته هرگاه
در علاج روغن بیدانجیر باید که برتابند روغن بنفشه بنهند تا سر دارد و منع
صفت بیدانجیر بریان کرده نرم بکوبند و در آب بجوشانند و کف همگیرند در ظرفی تا تمام کف گرفته شود
و آب از او برود پس این کفها بجوشانند تا روغن صاف برآید و طریق دیگر آنکه بطریق روغن کنجد استخراج
روغن بیدانجیر مرکب که فالج و لقوه را نفع دارد و سده جگر و سپرز بگشاید و قولنج را دفع کند صفت
بانخواه سعتر و بیخ کرفس تخم کرفس انیسون مصطکی از هر یک بیست درم بیخ کرفس بیخ بادیان
بیخ سوسن آسمان جون زرنباد خشک از هر یک درم شیطرج هندی مقل از هر یک درم سکبینج جاوشیر
زرنباد و درونج از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی کبابه دار فلفل جوزبوا شونیز قسط از هر یک چهار درم
جمله بکوبند و در آب بخیسانند یک شبانروز و بجوشانند تا دوا نرم شود و بپالایند و صد و پنجاه درم روغن بیدانجیر
آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم تا سه درم با ماء الاصول
نیز نمایند روغن کدو سرد و تر است دماغ و یبوست دماغ و گوش را
یبوست نافع میکند و سرسام و مالیخولیا را نفع دهد و این دو گونه است یکی آنکه کدو تازه شیرین
بگیرند و پوست او را بتراشند و جمله را که شحم و لحم و تخم است بکوبند و آب بگیرند و چهار حصه او روغن کنجد
آمیزند و بر آتش نرم بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر بجای روغن کنجد روغن بادام شیرین کنند

الطف باشد

الطف باشد و تناول او بجرم نیز مفید است دوم آنکه از مغز کدو شیرین روغن کشند بمثابه
روغن بادام و وی لطیف تر و قوی تر و سرد و تر بود و تناول وی در حمیات نافع تر و اگر سرطان
مغز وی در آب شیرین بپزند و سرد گشته روغن کدو تازه بر سر زند لطیف باشد و
نسبت بروغن کنجد و روغن بادام که در آب کدو پخته باشند بهتر است لیکن نسبت بروغن تخم کدو
که با شیره تخم کدو پخته شود گرم است بنا بر التهاب حرارت از طبخ روغن معتدل
جهت از رطوبت است و جهت نافع و صداع و سرسام و تشنج نافع
و جهت گوش قطور او و جهت ورم و جهت عسر البول حقنه او و ورم
رحم و جهت سعال ذات الجنب قولنج و خشونت حلق
وی است و مصلح آن
روغن بادام تلخ گرم جهت صداع بارد و جهت
ثقل سامعه خوردن نافع
و دافع قولنج است طریق اخذ روغن او با بادام معروف است روغن بنفشه سرد و تر است و نافع
صداع حاره و جهت صلابت
مفاصل یکی آنکه
گل بنفشه تازه روغن تربیت کنند چنانچه در روغن گل مشروح شد باید دوم آنکه کنجد را در گل بنفشه
بپرورند چنانچه در دیگر گلها میپرورند و از این کنجد روغن بگیرند روغن بنفشه بادام روغن سرد و تر
و در دفع نافع ترین است و این نیز بدو وجه میسازند یکی آنکه گل بنفشه
روغن بادام تربیت نمایند دوم آنکه مغز بادام شیرین بپرورند و از آن روغن کشند و طریق تربیت
است و طریق خاص در بنفشه بادام افزوده اند دوی آنست که بادام
شیرین در آب گرم پس پوست کشند و هم
نمایند و تازه آمیزند

در فقرات الشش باشد و مقدار الشش و فصل ما بین منخل و الشش شوعی بود که حرارت بسیار [illegible]
کنند و در بین اثنا قطعات بادام و اطبار مختلف را چیده بند تا که بنفشه سفید شود و در ظرف دیگر ریخته
نمانند و مغز بادام مقشر با آنچه وی کرد پس در ظرف محفوظ بدارند و وقت حاجت بادام مذکور
کوفته روغن بگیرند و این روغن را در مصر و شام روغن بنفشه اعراقی میخوانند روغن گل [illegible]
است و نزد جالینوس معتدل المحله رافع و قابض و موافق سوداوی حاره و بارده و مقوی اعضا و محلل
اخلاط فاسده و مسکن اوجاع است و طلا او با سرکه و نخلخه وی با سرکه و گلاب رافع صداع و رادع
بخارات دماغی و مانع اورام آن در ابتدا و نطول او بر سر مقوی دماغ و شرب او مسکن لهیب
معده و استعمال او بر زخمها رویانده گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبات و مصلح خبائث او
حقنه به آن رافع قرحه امعاء و مضمضه او مسکن درد دندان و تناول وی قابض اسهال و سحج امعاء بارده
از خود رافع زحیر و درد امعاء و [illegible] ادویه حابس اسهال آن مقوی فعل وی و قطور او جهت
درد گوش مفید و جهت وی با سرکه و آب سیر رافع عرق و با زهر قرنج و جوشش های حاره و خوردن
او رافع ضرر تناول [illegible] و ضابون و ذراریح و افعال [illegible] است و بدلش نیم وزن او روغن
بنفشه و نیم وزن دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک اوقیه و طریق ساختن وی دو گونه است یکی آنکه برگ گل تازه
از اخلاط پاک کرده و در روغن کنجد یا زیت الانفاق انداخته در ظرف آبگینه نهاده در آفتاب
نهند چون برگ گل سفید شود و این نشان زوال قوت آن است آن را بیرون کنند و دیگر گل تازه چند بار
تا هفت کرت تجدید باید کرد و این ورد باشد که در بیت [illegible] تا چهل روز مینهند و در آفتاب
[illegible] و در [illegible] و در چاه آویزند [illegible]
و تجدید گل در بین اثنا میکنند تا روغن کسب قوت گل کماحقه کند و این نوع سرد و تر از آن است که پیش
بود و بعضی در آفتاب ترجیح [illegible] باشد دوم آنکه برگ گل تازه کوفته شیره بگیرند و [illegible] او مثل
در روغن کنجد یا زیتون آمیزند و بجوشانند تا روغن بماند یا روغن گل مطبوخ کرده و حرارت وی
غالب تر است خاصه آنچه ترجیح [illegible] و در بیشتر امراض بارده استعمال میتوان کرد بخلاف

کنجدی که در اعلال

کنجدی که در اعلال حاره استعمال نماید و هم در امراض بارده و خواه مطبوخ بود و خواه غیر مطبوخ [illegible]
که روغن گل بعد یک سال متغیر میگردد پس در علاج نو بکار باید بست و کهنه او را با گلاب جوشانیده
مقوی فعل وی است و روغن گل با سرکه مالیدن رافع جرب یابس است و روغن گل بادام معتدل بود
در حرارت و برودت و دماغ را نافع باشد و فهم بیفزاید و درد سر که از گرمی باشد سود دهد و [illegible]
بازدارد و چون در گوش ریزند جرب [illegible] را نافع است و صنعت او چون بنفشه بادام است روغن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و جهت امراض یابسه دماغی و صداع و مالیخولیا و جذام نافع است [illegible]
و سعوطاً اکل [illegible] نیمدرم استعمال کنند فوراً اثر دهد صفت مغز فندق و مغز پسته و مغز بادام شیرین و مغز
و مغز چلغوزه و مغز تخم کدو شیرین و مغز جوز بالسویه بکوبند و گرم کرده و بفشارند تا روغن جدا شود
در نسخه ابن عیسی عوض مغز جوز مغز بادام تلخ مرقوم است روغن مبارک که روغن لقوه نیز گویند جهت
لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهیج باه و اشتهای طعام نافع است
و قطور او جهت گرانی سمع و صمم و [illegible] صداع و دیگر [illegible] و فرزجه وی جهت امراض رحم مفید
است و مولف تذکره گوید جهت ازواج و عاقده است صفت حلبه و شونیز بالسویه در طاس حدید
بریان کنند تا که قریب سوختن شود و سوخته نگردد پس زیت اندک اندک بران انداخته [illegible]
تا شش خود روغن جذب کند پس روغن از وی بفشرند یا بالحیل دیگر تقطیر سازند روغن [illegible]
الحرارت است جهت فالج و لقوه و امزجه بارده نافع [illegible] و سعوطاً و اکلاً و [illegible]
و طریق اخذ او چون روغن بادام است روغن [illegible] و مستعمل میشود در جمیع اعلال
بارده و اثر میکند با عتدال و عادت نمی‌سازد و در عضو [illegible] صفت بگیرند روغن خیری و روغن
یاسمین و روغن قسط و روغن نرگس و روغن [illegible] و روغن غار و حلبه از هر یک درهم
آمیزند و قدری [illegible]
روغن [illegible] جهت صداع و صرع بارده و درد کمر و درد گرده و مثانه و کلیه و [illegible]
[illegible] و تحلیل ریاح و درد گوش نافع [illegible] و قطور او [illegible] صفت آن [illegible]

تازه سه وقیه روغن کنجد با زیت یک وقیه یا دو وقیه جوشش دهند تا روغن بماند و بعضی خرفه
در حب الرشاد و عاقرقرحا هر یک یک درم نیز ضم نمایند عند الطبخ روغن که جهت صداع بارد رقیق
روغنی که جهت خواب آرد جوز ماثل خرنوب سیاه هر یک پنج پیاله پوست خشخاش بذر البنج تخم کاهو
هر یک ده جزو کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند و آن را با روغن کنجد جوشش دهند تا آنکه آب برود و روغن
بماند پس صاف کنند و هنگام خواب قطره در انف چکانند روغن دیگر که چون بر روی کف پا
چرب نمایند خواب آرد روغن تخم خشخاش بوداده ده رطل تخم کاهو نیز رطل آمیخته بهم آمیزند بعد از آن
کنجد روغن بگیرند و هنگام خواب استعمال نمایند روغن جهت استرخاء اعصاب و فالج و لقوه و امراض
بارده نافع است و لقاح محلل ریاح [illegible] سنبل الطیب [illegible] قرنفل [illegible] هندی از هر یک
دار فلفل [illegible] در جوز القی پنج [illegible] جوزبوا [illegible] زنجبیل [illegible] از هر یک
یازده مثقال بکوبند با شیر تازه و آب [illegible] مثقال روغن کنجد دویست و پنجاه
مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند روغن خشخاش در ترطیب دماغ و تنویم و جهت یبوست
و مالیخولیا و صرع و غشی و منع مستی شراب نافع است و تحلیل صلابات میکند صفت شیر کاهو
حصه روغن کنجد یا بادام حلو یک حصه باهم بجوشانند تا که روغن بماند روغن خشخاش منوم
مخدر و مسکن صداع و دردهای بخارات [illegible] و مزیل نزله و سرفه گرم و شیر یا [illegible] درد گوش
و ورم گرم قطور او ساختن او سه گونه است یکی آنکه گل خشخاش در روغن کنجد بپرورند دوم آنکه
شیره گل و برگ او را با روغن کنجد بجوشانند بدستور معلوم سیوم آنکه از تخم او روغن کشند
و روغن تخم خشخاش سفید سرد است در تنویم قوی تر [illegible] و سیوم [illegible]
چون بر سر [illegible] بمالند [illegible] تخم [illegible] فلفل [illegible]
جمله را [illegible] کوفته در آب بجوشانند [illegible] صاف نمایند [illegible] روغن
[illegible] طبخ دهند که آب [illegible] و در روغن بماند روغن ریحان فالج و درد زانو را نافع است
[illegible] آب ریحان دو جزو روغن کنجد یک جزو بجوشانند تا روغن بماند روغن گل [illegible]

تنویم و ترطیب دماغ و ازاله یبوست دماغ حار را انفع است صفت مغز تخم کدو و مغز تخم خیار
مغز بادام شیره تخم خشخاش کنجد مقشر تخم کاهو جمله برابر کوفته روغن کشند و بر سر مالند و سعوط
نمایند و بقدر [illegible] که فوراً نفع میدهد روغن اترج از روغنهاست که کثیر المنافع و قطور او در بینی
مزیل صداع و شقیقه بارده و درد گوش مسکن وجع آن و در احلیل نافع امراض مثانه و تدهین او
باد حاج بارده و قولنج و بعض [illegible] و بادهای غلیظ و نفخ احشا مفید و مجسس [illegible] صفت
[illegible] و ورق الغار سعد کوفی عود بلسان [illegible] ورق هندی برگ [illegible] دواد [illegible] سنبل رومی [illegible]
[illegible] [illegible] فرد [illegible] بجوشش [illegible] بیکوب [illegible] و آب [illegible] با [illegible]
صاف نمایند و با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن بابونه گرم با اعتدال
و ضعف [illegible] صداع را که از احتقان [illegible] که در سر باشد تدهین مفرد و امتزاج او با
روغن گل و سر که نافع درد [illegible] او حاج است و محلل ادرام بارده و رافع اعیا و ریاح و درد
کمر و مفاصل و لقوه و مفتح سده و ادرام که از سرما باشد و خاصیت او آنست که تحلیل میکند [illegible]
در ترغیب [illegible] همان است که در روغن گل گذشت روغن آس بارد و یابس است و مانع قروح
رطب [illegible] و افراز [illegible] و مقوی اعضا و مانع انصباب مواد و مقوی [illegible] و سودا
و مزیل [illegible] مفاصل [illegible] حبس عرق [illegible] بول [illegible] رافع [illegible] و بواسیر [illegible] روغن
از روی آنست که آب [illegible] جزو روغن کنجد یک جزو با [illegible] بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
اگر عوض روغن کنجد روغن زیت نمایند بهتر است او کم میشود و هرگاه برای محافظت موی مستعمل
باشد [illegible] در آن حل کنند روغن [illegible] لقوه و فالج و امراض بارده را انفع [illegible]
[illegible] المبارک [illegible] لیب [illegible] و گرم [illegible] لطیف تر از [illegible] سفید است و جهت
عقرب [illegible] افیون و بذر البنج را [illegible] نفع کثیر دارد روغن [illegible] و مغز آب بادام
بادام کنند و [illegible] انداز [illegible] شود [illegible] قطعه گرفته در روغن زیت [illegible] گشته [illegible] روغن
برآورده [illegible] نمایند و در شیشه که [illegible] حکمت [illegible] کنند [illegible] در [illegible] نمایند

بطریق معروف بچکانند چنانچه بوده میچکانند با احتیاط و در شیشه نگاه دارند و بکار برند شربتا دو مثقال و فرق
السابیج سکنجبین افتیمونی که مالیخولیا و احتجاج و حمیٰ ربع را نافع بود و این سکنجبین علت را برفق پاک
میکند با نضج داده مهیا سازد که بادفع [illegible] سهل میشود و در بعضی نسخه تفاوت در اوزان و کم و زیاده
اجزا نیز است صفت افتیمون ده درم بسفایج فستقی ترید سفید هر یک شش درم گاوزبان [illegible] بادیان
[illegible] تخم کاسنی تخم کشوث کوفته [illegible] کاسنی هر یک [illegible] درم [illegible] برگ گل سرخ [illegible] اسطوخودوس هر یک
چهار درم تخم بادروج و [illegible] بادرنجبویه [illegible] عقربی [illegible] و بهمن سرخ و بهمن سفید ساذج هندی
سنبل الطیب هر یک [illegible] درم گل قند [illegible] بوزن ادویه [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا [illegible]
و با نکمین قند سفید بقوام آرند سکنجبین افتیمونی دیگر اسطوخودوس را [illegible] تخم شاهتره هر یک [illegible] درم افتیمون
بسفایج فستقی سنامکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انچه کوفتنی است کوفته [illegible] ساخته در [illegible] درم سرکه
خیسانند و با چهار من قند سفید بقوام آرند [illegible] قریب المنافع با اول است سکنجبین افتیمونی دیگر که [illegible]
بکار آید و هرگاه که با امراض سوداوی و مالیخولیا استعمال نمایند ص افتیمون گاوزبان [illegible]
درم افتیمون را در [illegible] بندازند و [illegible] درم سرکه [illegible] بخیسانند [illegible] بجوشانند
و صاف کنند و با چهار من قند قوام دهند و با [illegible] آمیخته نوشند سفوف اسطوخودوس که برای سکندر
ساخته بود و [illegible] مالیخولیا و [illegible] نسیان را نافع است و جهت [illegible] هضم طعام و
خوشبو کردن [illegible] تقویت دل مفید ص [illegible] ساذج هندی [illegible] مصطکی پوست هلیله کابلی
[illegible] قرنفل دارچینی [illegible] فلفل [illegible] کافور [illegible]
عنبر [illegible] هر یک [illegible] درم نبات [illegible] ادویه کوفته [illegible] شربتی [illegible] درم تا [illegible] درم
آب [illegible] غذا [illegible] که سفوف مقدم ترکیب [illegible] و مخترع او بقراط
شاگرد اسقلیبوس است و بقراط [illegible] سفوف [illegible] ترتیب [illegible] در استعمال سفوف با ضعف
معده و شدت استسقا [illegible] لطیف [illegible] لذیذ سریع النفوذ باشد سفوف که سوداوی آرد
و مالیخولیا را سود دهد ص پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس بسفایج گاوزبان [illegible]

جمله برابر شربتی تا پنج درم سفوف که خمار دفع کند ص تخم کاسنی تخم کرفس [illegible] سماق [illegible]
گل سرخ طباشیر [illegible] کوفته و بیخته شربتی [illegible] درم با یک [illegible] کافور [illegible] آب انار [illegible] سفوف که مقوی
دماغ و دل سرد [illegible] دفع [illegible] حفظ صحت و دفع علل بارده نماید ص دارچینی بادیان مصطکی
انیسون [illegible] جمله برابر نبات سفید [illegible] ادویه شربتی دو درم سفوف که نسیان را نافع است و جهت
تنقیه دماغ [illegible] حرارت غریزی [illegible] کند ص [illegible] مصطکی [illegible] درم
دارچینی دارفلفل لسان الثور بادرنجبویه [illegible] یک درم [illegible] شکر سفید [illegible] ادویه شربتی دو درم
[illegible] سفوف کبریت جهت نسیان و تقویت دماغ [illegible] اعضای رئیسه
و انتعاش حرارت غریزی نافع [illegible] دلیل [illegible]
نیز لازم است ص [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] دو و نیم مثقال زنجبیل فلفل [illegible]
یک و نیم مثقال نبات سفید [illegible] شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و در بعضی نسخه [illegible]
نیم مثقال است [illegible] استعمال کبریت بدون غسل [illegible] و غسل [illegible] در ظرفی [illegible] بنهند
بالای او پارچه [illegible] کبریت خورد کرده بگذارند [illegible] آهنی [illegible] گرم کرده بر آن بنهند
و بالای [illegible] آتش [illegible] کبریت گداخته [illegible]
[illegible] پارچه [illegible] ملاقات نشود و سوخته نگردد
سفوف که خواب آرد [illegible] خشخاش ده درم تخم کاهو [illegible] زعفران [illegible] نبات
[illegible] درم شربتی [illegible] سفوف که دافع امراض دماغی و [illegible] وسواس و خفقان [illegible] نفع عجیب دارد
[illegible] مفرح است [illegible] استعمال [illegible] سفید [illegible] پوست هلیله کابلی گاوزبان [illegible]
درم بهمنین بادرنجبویه [illegible] عقربی تخم ریحان [illegible] مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible] لاجورد [illegible]
ابریشم مقرض هر یک [illegible] درم [illegible] یاقوت [illegible] مروارید [illegible] هر یک [illegible] مثقال کوفته
و بیخته استعمال نمایند شربتی [illegible] درم [illegible] گاوزبان [illegible] و سفوف مروارید
[illegible] سفوف [illegible] که [illegible]

برآمدن بر بدن و دل را قوت دهد و اخلاط را از اقصای بدن بیرون آرد و چشم و سر را بدو دارد و صفت چشم [illegible]
و به صفت پوست هلیله کابلی مغز فندق بریان هر واحد ده [illegible] کشنیز خشک در سرکه تر کرده و دوباره خشک
ساخته گاوزبان اصل السوس پوست هلیله زرد انیسون تخم کاسنی آمله مقشر هلیله سیاه هر یک [illegible] درم صندل
مقاصیری عود طباشیر سک مروارید هر یک دو درم زرنبا تخم بادرنجبویه هر یک [illegible] درم سوای تخم بادرنجبویه
بادرنجبویه همه را جدا جدا بکوبند و بیخته شکر ابیض آمیزند و هر شب وقت نوم چهار درم بخورند سفوف سودا
که مبارک نافع است جهت مالیخولیا و وسواس و جمیع امراض سوداویه مثل بهق اسود و جذام و داء
سوداویه و جرب و حکه و قوبا و جز آن صفت حجر لاجورد مغسول دو درم و حجر الیهود دو درم حجر ارمنی مغسول هلیله
سیاه پوست هلیله کابلی زرد هر یک چهار درم افتیمون بر دو بیخ بسفایج هر یک هفت درم [illegible]
بنفشه هر یک [illegible] درم تخم شاهتره شش درم تخم بالنگو سه درم ادویه بکوبند و بیخته غیر از هلیلجات
که آنها را چرب کنند و غیر از تخم بالنگو که او را ناکوفته آمیزند و بیخته همه شکر سفید آمیخته از چهار درم
تا هفت درم استعمال نمایند بعرق گاوزبان و شکر نیم درم و اگر سه درم مجموع در بین مقدار اندید
انوی باشد کرد [illegible] سفوف مبارک در حقیقه دماغ نافع تر است و معروف بتعریض تنقیه جهت [illegible]
اخلاط [illegible] مفید صفت سنا مکی گل بنفشه بسفایج افتیمون زرد هلیله سیاه هر واحد یک درم
زنجبیل مقل ازرق انیسون [illegible] یک ربع درم شکر همچند همه ادویه کوفته و بیخته بعرق گاوزبان
نیم گرم بخورند و اگر سفوف بکار آید [illegible] قوی باشد و اگر بسطوخودوس نیم درم مضاعف [illegible]
و لنباغیث نفع دهد در تنقیه دماغ سفوف که سودا را از بدن و دماغ پاک کند و بلغم غلیظ را نیز صفت
تربد سفید افتیمون بیخ بنفشه هر واحد یک درم کوفته با آب نیم گرم بخورند سفوف که دماغ و سینه
و شش را سود دارد و تسکین [illegible] صفت مغز بادام شیرین فانید هر یک پنج جزو بنفشه اصفهانی [illegible]
کتیرا خشک [illegible] جزو کوفته و بیخته نیم درم وقت خواب بخورند سفوف جامع النفع که جهت نسیان
و غیره نفع دارد [illegible] بیخ سلیمانی [illegible] سعوطی که صرع را دور کند و نفع کند صفت
مروارید محلول در بینی چکانند سعوطی که صداع گرم و خشک را نافع است صفت آنکه بنفشه و [illegible] هر واحد

یک جزو شیر دختران دو جزو یکدیگر مخلوط ساخته در بینی چکانند و لنبو [illegible] تحلیل [illegible] یعنی
دم بالا کشیدن تا دوا به دماغ برسد و این قاعده در جمیع سعوطات است سعوطی که صداع حار و بیخ
دندان [illegible] نافع دارد صفت روغن بنفشه با دام روغن نیلوفر روغن کدو [illegible] شیر
دختران [illegible] آمیخته در بینی چکانند سعوطی که صداع گرم و سرسام را سود دارد صفت آب سیب و عرق بید
صندل کافور هر یک بقدر معلوم گرفته و با هم آمیخته در بینی چکانند سعوطی که صداع و شقیقه گرم و درد گوش
را که با حرارت باشد سود دارد صفت افیون کافور بیخ بابونه بنفشه کوفته و بیخته باشند [illegible]
بدارند و عند الحاجت یک حب با روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و جهت درد گوش [illegible]
با بدام [illegible] سعوطی که خون را که از احتراق باشد مفید است صفت عنب الثعلب بکوبند و بفشرند [illegible]
[illegible] کنند و همراه روغن نیلوفر با سفیده بیضه با شیر دختران آمیخته در بینی چکانند سعوطی که صداع را
از حرارت آفتاب شده باشد سود دهد صفت کافور حبه در آنکه هو قدری حل کنند و بروغن کدو آمیخته
در بینی چکانند سعوطی که صداع ریحی و شقیقه بارد را سود دارد صفت روغن بادام تلخ یا روغن [illegible]
زرد آلوی تلخ با آب مرزنجوش در بینی چکانند سعوطی که بلغمی و ریحی و دوار بارد را نافع است صفت [illegible] کندر
[illegible] جند بیدستر زعفران فلفل سفید دار فلفل هر واحد یک درم کندش دو درم مشک نیم درم کوفته بیخته
با آب مرزنجوش سرشته و حب ساخته نگهدارند و وقت حاجت با آب مرزنجوش حل نموده در بینی بچکانند
سعوطی که شقیقه و صداع بارد را نافع است صفت فرفیون جند بیدستر برابر کوفته و بیخته در روغن
زنبق گداخته در بینی و گوش چکانند و قطور این در گوش را نفع دارد سعوطی که صداع بارد و نسیان
را سود دارد صفت در منه ترکی جوز بوا مرزنجوش قرنفل هر واحد یک درم [illegible] چهار درم کوفته و بیخته
با مرزنجوش در بینی چکانند سعوطی که لقوه و سکته را سود دهد صفت آب مرزنجوش تنها در بینی چکانند
[illegible] کلکانج هر دو گرم [illegible] تنها با آب مرزنجوش قوی تر است و جند بیدستر با ماء العسل [illegible]
سعوطی که لقوه و فالج را سود دارد صفت صبر سقوطری شونیز بوره ارمنی جمله برابر کوفته و بیخته با آب چغندر
در بینی چکانند بعد تنقیه جمل روز سعوطی که فالج و لقوه و شقیقه و نسیان و جمیع امراض بارد و رطب را که در سر

چشم باشد سود دارد صفت حضض کی برگی هر یکی ده درم عدس مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی
زهره کلنگ جاوشیر جند بیدستر شونیز هر یک سه درم نبات زعفران هر یکده درم فرفیون صبر هر یک
سه درم کوفته بیخته آب خالص قرص سازند هر یک بمقدار عدسی و وقت حاجت یکی از آن با آب مرزنجوش
و روغن بنفشه سائیده در بینی چکانند سعوطی که فالج و لقوه و دوار و سبر بلغمی را سود دارد صفت خربق سفید چهار
درم شونیز صبر زرد فرفیون دهاوشیر هر یک یکدرم مر صافی شده درم اشق کندش و بوره ارمنی هر یک دو درم
جند بیدستر زعفران هر واحد یکدرم نیم کوفته بیخته با آب چغندر حب سازند بمقدار دو جو به آب سعد با روغن
خیری سعوط کنند و این سبب است حب السعوط سعوطی که نسیان واحد را سود دهد صفت روغن کنجد
زنبق چهار مرکب در بینی چکانند سعوطی که لقوه و فالج و صداع بارد و شقیقه مزمن را نافع است صفت
فرفیون جلی کندس عاقرقرحا قسط دیون زنبق مرزنجوش بلبل اسیا هر یک یک جزو کوفته بیخته با آب
رشته حب سازند در سایه خشک کنند و وقت حاجت بقدر نخود از آن با آب مرزنجوش حل کرده
لسبر که مخلوط ساخته در بینی چکانند سعوطی که رطوبات غلیظه دماغ را سود دهد و قذف کند و از راه الف
بیرون آرد و جمیع امراض بلغمیه بالنفع دارد صفت آب برگ قثاء الحمار یک ملعقه محموده چهار حب
آمیخته در هر دو سوراخ بینی سه قطره بچکانند و بدانند که ثمره قثاء الحمار قوی تر از اصل است اگر آب ثمره
سعوط کنند قوت آنکه روز اول در یک سوراخ بچکانند و روز دوم در سوراخ ثانی تا بایی اذیت نباشد و اگر
خشک دون بینی ورم کند این سعوط باید کرد که ثانی بار یک سازند و با نبوه و بعد در بینی و صندل
باشد که تنقیه دماغ بسعوط اولیتر از حقنه و مسهل است و بهر آنکه از حقنه و مسهل بدن ضعیف میشود
و ماده دماغی بر نمی آید مگر اندکی و از سعوط ماده کثیر از دماغ بر می آید بدون عروض ضعف در بدن
لیکن در استعمال این واجب است که نخست مسهل و حقنه تعلیل مواد و بدن نمایند و بعده تسعیط فرمایند
تا یابی افت بیاید چه تنقیه عضو خاص بعد تنقیه عام نافع است خاصه از دماغ مواد و معلوم نمایند که
سعوط مذکور در بعضی مردم فورا عمل میکند بلکه بعد یک دو ساعت اثر میکند و در بعضی از نه قدر معتاد او اصلا
مؤثر نمی آید پس باید که در بعضی عمل نشود در این صورت تسعیط مکرر کردن و مقدار افزودن لازم

است سعوطی

است سعوطی که رطوبات دماغ برآرد و دماغ پاک کند صفت شونیز فلفل کندش هر یک جزوی گرفته در
سرکه و روغن گل آمیخته در بینی چکانند و در سعوط بیت قرار دهند تا رطوبت بالا نیاید سعوطی که صداع را که از سبب
عفونت هوا و ریاح باشد دفع کند صفت مومیائی جند بیدستر عنبر اشهب مشک از هر یک جزوی گرفته
با گلاب سرشته در بینی چکانند سعوطی که حافظه را قوت دهد و دوار را و موی سر و ریش سیاه کند
صفت مغز سر کلنگ یک دانگ زهره کلنگ یک قیراط بروغن زنبق سعوط نمایند و سالی هر شب بخوابانند
سعوطی که ریاح دماغی را تحلیل دهد و سده بلغمی را بگشاید صفت مومیائی جند بیدستر مشک و زنبق بسوده
بالسویه کوفته بیخته بقدر یک حبه بروغن زنبق و یا امثال آن سعوط کنند حرف الشین شمومات
که برسام گرم سود دارد صفت سیب آب آلو آب نیلوفر گلاب صندل سفید سائیده جمله برابر یکجا آمیزند و
در کار فرمایند گاه گاه اندکی بر آن افشانند و بویند و شمیم بنفشه و نیلوفر بجهت صداع گرم و برسام را نافع است شمومی
که دوار را که از سوء المزاج بارد رطب بود سود دارد صفت مشک سوده و نام مرزنجوش و سداب بویند
شبها در مرکب شمومی که صداع بارد و نسیان را النفع دهد صفت جند بیدستر شیح قرنفل مرزنجوش از هر
واحد یک جزو ... جزو کوفته با آب آمیخته بویند شمومی که زکام بارد بلغمی را سود دارد صفت
شونیز در سرکه تر کنند یک شب از روز و در آفتاب خشک سازند و بریان نمایند و بکوبند و در خرقه کبود بسته
ببویند شمومی که مصروع را سود دهد صفت سداب مرزنجوش حل کرده دائم بویند شمومی که
خواب آورد ریحان بگلاب تر کرده بویند و از دو شمومی که سبب لخالیه معتدل است
جهت تقویت دماغ صفت بنفشه عنبر اشهب یکدرم عود هندی دو درم صندل مقاصری سه درم عنبر را
بگلاب گرم بگدازند و عود و صندل باریک سائیده در آن آمیزند و ببویند شمومی که زکام ... بارد
بارد و دماغی را سود دهد و این را نیز غالیه گویند عنبر اشهب ازرق دو درم مشک یکدرم بروغن بان
بگدازند و ببویند شمومی که مصروع را سود دهد صفت لیف آرد جو لیف کرم انگوری خمیر کنند و شمامه سازند
در حال صرع در بینی مصروع می بویانند و خشخاش ... است ... که عاقرقرحا بوییدن سوده اگر
مصروع را عطسه آرد امید شفا است که خلاص یابد و اگر نیاید عنبر جهت تقویت دماغ بارد معتدل است

و مشروبات را در تعدیل مزاج اثر قوی است حسب حاجت سوء المزاج بارد و دماغ خیرهای چوب
گرم چون یاسمین و نرگس و سوسن و شمام و عنبر و مشک و عود و خیرهای مفتح مجاری دماغ چون گل خیری
و صعتر و جند و امثال آن و در سوء مزاج حار اشیاء معطره سرد چون ورد و بنفشه و نیلوفر و گلاب
و فواکه بارده و انواع آن چون سیب و خیار و آلو و زرق و صندل و کافور و امثال آن استعمال باید کرد
بر سبیل دوام تا نفع تمام رو نماید **شربت خشخاش** جهت صداع و سرسام و منع نزلات حاره در
سینه و سرفه نافع است و منوم و مسهل اخلاط محترقه و مسکن حرارت مزاج و درد سینه و سهر و چون
شربت را دیگر ممزوج کرده بعد فصد و استفراغ دم کثیر دهند ضعف را دور کند و جمیع قوی را قوت دهد و شربت
تا حب مثقال قوت او تا دو سال باقی است بشرطیکه قوام او غلیظ باشد و در هوای رطب
مطری لعقش **صفت** بگیرند خشخاش کلان مع تخم صد عدد و نیکو بسایند با پوست را جدا نیکو بکوبند
و تخم را نرم بسایند و هر چیز که بود با ده من آب باران بپزند و بیالایند و یک نیم من قند انداخته قوام
دهند و فرق در شربت و شربت را که گذشت **شربت خشخاش** که نزله بارد را و اکثر حرارت
براندازد و سود دهد **صفت** خشخاش تازه که هنوز بر درخت باشد و تا نیک خشک نرسیده صد عدد بگیرند
و نیکو ساخته و هفت من آب باران با آن آمیخته شیرین بجوشانند تا نیم باز در آتش
نرم بجوشانند تا مهره شود و بمالند و صاف نموده بیالایند و دو من آب سیب شیرین بکشند و سیر صمغ
افکنده قوام دهند بعده بگیرند از آن قیاس زعفران کلنار عصاره لحیة التیس از هر یک یک درم و رب خشخاش
در آن آمیزند و اگر در سینه خلطی باشد بجای صمغ الکثیرا کنند و شراب خشخاش که با پوست و تخم
مرتب باشد از او بیابان دیار قوی اگویند **شربت خشخاش** که جهت نزله حاره و درد سینه نافع است
صفت از تخم خشخاش شیره غلیظ بکشند و بر ابر او قند را جدا قوام دهند و از آتش فرود آورده
چون سرد شدن نزدیک آید شیره خشخاش در قوام قند آمیزند و نرم زنند و باز بر آتش نهند نرم تا
بقوام آمد و اگر خواهند تو کنند قوام سخت کنند تا در بماند و زود فاسد نشود و در ایام باران
شربت عناب جهت صداع گرم و درد چشم و درد گرده و تب سرخه و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه نافع

است و بول براند

است و بول براند و سینه نرم کند و جوشش خون بنشاند و شکم ملایم سازد خاصه اگر کهنه بود و
صاحب شفاء الاسقام نوشته که شربت بنفشه معده باردی ضعیف است و منفعت خاصه اگر از
اقماع پاک بود انتهی کلام با جمله احوط آنکه او را از اقماع پاک کنند پس طبخ دهند تا غلیظ نباید
و اگر تر کردن وی در گلاب میسر آید فهو المراد و الا نصف یا ربع وزن وی گل سرخ ممزوج سازند
بجوشانند یا عند الاستعمال گلاب آمیخته بکار برند تا بعده مناسب آید و شربت نیلوفر لغم لیه ل
است **طریق** ساختن وی آنست که برگ بنفشه تازه نیم رطل در دو رطل آب تر نمایند یک شبانه روز
پس بجوشانند تا ثلث بماند بعده صاف تمام نمایند و یک رطل تر و بعضی نیم رطل قند آمیخته قوام
دهند و اگر خواهند مسهل باشد بنفشه را در یا آب بار بهمان مقدار بعد تر کردن بجوشانند و در صورت
بسیار باید انداخت و طریق و تقدیری که در کر نمودن آن این در پیش مقرر کرده است که
سه رطل گل بنفشه را در آن قدر گلاب که تر شود تر سازند یک شبانه روز پس آنرا سه حصه نمایند از
یک حصه او را که یک رطل میشود در ده رطل آب بجوشانند و چون دو نیم رطل آب بماند بنفشه را بالیده
دور کنند یک رطل بنفشه از دو حصه تر کرده انداخته بجوشانند چون دو نیم رطل دیگر بماند پس این را
نیز بالیده دور کنند و حصه سوم انداخته بجوشانند تا دو نیم رطل دیگر بماند و دو نیم رطل آب بماند
پس بالیده صاف کرده و یک نیم رطل قند سفید آمیخته دهند و اگر بنفشه تر میسر نباید یک رطل از بنفشه خشک
در هفت رطل آب یک شبانه روز تر سازند بجوشانند چون آب چهارم حصه بماند دو یا کم دو رطل قند آمیخته قوام
دهند و هم باید که بنفشه خشک در استخراج قوت محتاج بطبخ کثیر است بخلاف تر و اگر خشک را تر کنند
پنج نوبت تکرار باید نمود و تقدیرات را در آنچه مرقوم شده در بنفشه تر در اینجا همان قیاس افزودن
نموده مرتب سازند و بعضی بنفشه خشک یک جزو و قند چهار جزو میکنند و میدانند که بنفشه لا تنفی لعاب
قوی تر از بنفشه دیگر جات و تفاوت مقدار وی و قند بعید نیست که همان علت باشد در سبکی
شربت عناب صداع گرم و سرسام و تب صفراوی و عطش و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه سود دارد
و طبع نرم کند و اکثار او مضر باشد طریق ساختن همانست که در بنفشه گذشت خواه از تر

سازند و خواه از خشک کمر رای او ضرر کرده است این را بعضی نیلوفر را مقطر کنند بر رسم گلاب
و یکمن از این عرق با دو من شکر بقوام آرند و تر کردن نیلوفر در گلاب و بعد در آب نیز شربت
ساختن مقوی فعل او است نفعاً و ضرر او را اکثر مردم نیلوفر را خشک است یک او قید و اگر تازه
است یکچهار یک میجوشانند و با یکمن قند شربت میپزند و معمول عطاران همین است و دو از
ضعف و از خواص نیلوفر است که با وجود برودت قطع عطش میکند و کسیکه از استسقا
الفنا خاصیت او است که با وجود اخلاط مستحیل بصفرا میشود و بخلاف دیگر شربتها عرق منقی
که در معده صفراوی در اغلب استحاله بصفرا میکند و اگر با ضررهای دیگر که کاسر صفرا بود ممزوج نمایند
جاه نیند که امتزاج حرارت در سکنجبین شیرا مرده آب آن اشربه مذکوره مانع مستحیل شدن اینها است
شربت نارنج دماغ را قوت میدهد و درد سر گرم و دور کنند و تشنگی بنشاند صن آب نارنج یکمن شکر
تا نصف آید کف از آن بر دارند و با دو من قند سفید بقوام آرند شربت غوره خمار دفع کنند
و دست گرم و تشنگی را نافع است صن آب غوره بجوشانند تا منصف آید کف بردارند
فرود آورده کنار نهند و بگذارند که بالا نیاید و بر یکمن آب یکمن قند سفید اضافه نمایند شربت
شربت لیمو دفع خمار کند و صداع گرم زایل کند و صفرا بشکند و معده را قوت میدهد و اشتها آورد
ناقصه را قوی بنماید صن آب لیمو دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد پس سه رطل قند بقوام آرند
و اگر خواهند ترشی غالب آید قند یک رطل دیگر اندازند و اگر خواهند که آب لیمو تلخی نزند در فشردن
مبالغه نکنند چه قشر او تلخ است از فشردن مبالغه مزه او بر می آید آب انار نفع میباشد و جمیع آنرا
حامضه را احوط آنکه در دیگ سنگی بپزند و اگر نباشد سفالین و اگر از مسی پزند باید که قلعی او تازه
باشد تا از جرم مس چرک و ضرر ... احتراق ... شربت گاو زبان جهت
ازاله توحش سوداوی و تقویت دل و دفع خفقان نافع است آب گاو زبان تازه یکمن با یکمن قند
بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند و جهت مثقال گلاب ... و اگر آب
گاو زبان را مقطر سازند و با قند قوام دهند الطف باشد و هر گاه گاو زبان تازه بهم نرسد خشک

آنرا بگلاب آزاده

آنرا بگلاب تر کرده در آب بجوشانند و با قند که سه چند یا دو چند دوا باشد قوام دهند و آنچه که از گل او
سازند بهتر است و بعضی امتزاج بادرنجبویه با گاو زبان بهتر دانسته اند و دو حصه گاو زبان و یک حصه بادرنجبویه
بطریق مذکور بجوشانند و با سه چند قند بقوام میدهند و حق این است که اگر مزاج حرارت باشد از گاو زبان
صرف شربت باید ساخت و با درنجبویه نباید آمیخت شربت گاو زبان که بنابت مقوی دماغ است
و دل و ازاله خفقان و غشی نافع تر است صن گاو زبان بیست مثقال و گل گاو زبان ده مثقال بادرنجبویه
پنج مثقال گل سرخ زرشک صندل سنبل الطیب هر یک سه مثقال مجموع را در دو رطل آب
بجوشانند و چون ... صاف نموده یک رطل قند قوام دهند و کف بردارند و در آخر زعفران یکدرم
یکدرم مشک نیم درم و کافور دو دانگ اضافه نمایند و شربتی یکدرم با گلاب ... و دیگر نسخه
که دماغ نافع است در ادویه دل و معده کباید شربت بادرنجبویه توحش سوداوی زایل کند و دل را
قوت دهد و خفقان سرد و سوداوی را ... صن آب بادرنجبویه تازه یکرطل با دو رطل قند بپزند و اگر تازه نباشد
خشک آنرا بدستور گاو زبان بپزند شربت اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض دماغی
را که سبب آن برودت بود و سودا ... صن اسطوخودوس سیاه و شاهتره عود الصلیب هر یک پنج درم گاو زبان اصل
السوس را بیاید ... پنج درم ... تخم خطمی بنفشه گل سرخ هر یک ده درم مویز منقی سپستان هر یک بیست
عدد جمله را در آب ... جوشانند و با یکمن قند سفید شربت نمایند شربت که جهت مالیخولیا و امراض
سوداوی نافع است صن تخم کاسنی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هر یک ده درم گاو زبان ... درم
گلاب ... و آب سیب شیرین دو چند ادویه در گلاب و آب سیب ... کرده بجوشانند تا سیوم
حصه باند و با یکمن قند شربت بپزند شربت افسنتین مالیخولیا مراقی را نافع باشد و جهت ضعف معده
بارد و سوء القنیه ... صن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم ...
هر یک ... درم سنبل الطیب ... در چهار رطل آب ... بجوشانند تا نصف ...
با صد و بیست درم قند سفید بقوام آرند شربت ابریشم جهت توحش سوداوی ... مالیخولیا و
خفقان بارد و ... سودمند است و مقوی دماغ و دل و جگر و موافق نسخه صن ابریشم خام ...

عبارت از جند است و ابریشم متعارف که لیوف اطبا حریر است سفید مثقال کشنیز یا زرد و دو بکهزار
دسعه مثقال آلی که آهن تافته چند بار در وا انداخته بجهانند پس بجوشانند تا ثلث برسد آنگاه ابریشم
را افشرده بیرون آرند و گل گاوزبان بیست و پنج مثقال بادرنجبویه یازده مثقال اندرسته رطل آب
مالیده تر کرده بجوشانند تا ثلث برسد و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و سه صد مثقال قند بقوام آرند
و عنبر اشهب دو دانگ طلا هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره و مروارید ناسفته و مصطکی هر یک دو مثقال و در آن
حل کنند و بعضی بجای ملبه حریر کرده اند استعمال نمایند بتخت بر آن شکافته و کرم که در وی بود بیرون
کنند تا ملبه بجوشد و دیگر نسخهای او دواء حل باید شربت اجاص جهت دردسر و عطش و تبهای
حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است صفت آلو بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف
نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اندازند و صاف ساخته بقوام آرند و اگر خواهند که قوی الاسهال
شود قدری محموده مشوی داخل نمایند شربت تمر هندی در منافع و ترتیب مثل شربت اجاص است
و معده نافع و در اینجا باید شربت سنبل که جهت امراض سوداوی و اطفال و برد دماغ و معده
لغایت نافع و بهترین مسهلات است صفت گل سرخ سناء مکی هر یک ده مثقال بنفشه بیست مثقال
سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هر یک سه عدد در چهارصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند
غیر مصطکی تا ربع برسد با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آرند و از پنج تا چهار مثقال
ده مثقال بنوشند شربت خمار در رفع خمار بی نظیر است صفت آلوی سیاه و تمر هندی بیله هر
یک رطل عناب پنجاه عدد در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید بمالانند و آب انار ترش و شیرین و آب
سیب و آب لیمو هر یک نیم رطل اضافه نمایند و با یکمن قند بقوام آرند شربت ریحانی بستان را و امراض قلبی
را نافع است و جهت تقویت دماغ و معده سفید و بنشاسته لو و شیره انگور صد من در خم ریزند
و شش من قند اضافه کنند و دارچینی قرنفل ... خوب جا هر یک ده درم مجموع نیمکوفته در کیسه کرده در خم ریزند
و سر خم بگیرند و بعد شش ماه استعمال نمایند و باید که اول خم را پاک بشویند و درون موم گداخته بمالند
و مشک و زعفران و عنبر او را کرد آب شربت افسنتین برای درد سر و دیم سر صفت بنج نقاح ... افسنتین

زعفران اقاقیا دم الاخوین صمغ عربی هر یک نیم باشد کثیرا نیم باشد کوفته و بیخته با سفیده تخم مرغ ضماد
سازند ضماد دیگر جهت سکته و رعشه صفت خردل سرخ و سیطرج هندی افیون تخم الجزر بالسویه کوفته
سرشته ضماد سازند ضماد دیگر مقوی دماغ که نزلات مزمنه بالمرطوب را دفع کند و جهت صداع مزمن و
تقویت دماغ جید صفت نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خرنوب سیاه پنج
سوده خردل سرخ زنجبیل بکجره و گل کرده گل سرخ برگ شبت او فرازد فراسیون اگر باشد افسنتین
کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود قمر زرد و پنج سوسن زرد پنج راسن ساذج سنبل الطیب هر یک نیم جزو
صابون عراقی دو وزن جمله سرکه بقدر حاجت سرکه را بجوشانند و صابون را در آن حل کنند و ادویه کوفته
و بیخته در آن سرشته و اقراص ساخته بدارند و با سرکه بر سر ضماد نمایند ضماد که صداع ... سود
صفت سنبل رومی ورد مصطکی قسور کندر جمله کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند تقویت
معده و لقی را باید ضماد مقوی لقوه و فالج و صداع و شقیقه و درد چشم و درد دندان نافع است
و چون بر صدغین نهند منع نزلات از چشم کند و چون بر مثانه نهند بول براند و چون بر دماغ عقرب نهند
درد و نشاند و چون بر شکم نهند ادرار اعضاء باطنه را سود دهد صفت دم الحمام دو درم را تیغ سه درم
روغن زیت چهل درم موم سفید ده درم موم در روغن بگدازند و دم الحمام کوفته
و بیخته بر سر سرشته ضماد که صداع بارد را نافع است صفت الیون اکلیل الملک قرنفل سنبل و ورق الغار
مرزنجوش جمله مساوی کوفته و بیخته ضماد نمایند ضماد دیگر که صداع را که از رحم باشد سود دهد
برگ مورد برگ سرو گل سرخ لادن اکلیل الملک قصب الذریره گل ارمنی نشاسته حیدر ... کوفته
و بیخته خشک باشد کوفته بر چه تر کنند و ترنا مستحق نمایند با هم آمیخته بر سر ضماد نمایند ضماد که صداع
بلغمی را سود دهد صفت لبسب خیر پنجاه درم مرکی میر سقوطری هر یک سه درم زیره کاو دسته درم آرد حلبه
یا خشک با نمک نمک برغن غار سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر که صداع قرنی و شقیقه را سود دهد
بنفشه گل سرخ گل ختمی فقاح هر یک دو درم اکلیل الملک هفت درم آرد جو سه درم کوفته و بیخته بقدری
روغن بنفشه با موم و آب آمله لخلخه وهند و قوام بالوده کرده بر سر ضماد نمایند و بجای جو آرد کرم

به نبید ضماد که صداع گرم صفراوی را سود دهد ص برگ خرفه شیاف ماميثا صندلين گل قوطل از هر یک جزو افیون نیم جزو بزرگ کهنه بسرشند و ضماد کنند و نیم ... اگر بر جزوی نشود افیون دو دیگر زعفران نیز بعد استعمال نمود و نشتر بکار دکان طلای ضمادی بستر خار که از ضربه و سقط افتد سود دهد صفت آرد جلبه حب البان حب المحلب حب الخروع مقل ازرق حبه الخضرا موم روغن سوسن بطریق معلوم سرشته در هر عضو ستر خی ضماد نمایند حرف الطا طلا که جهت صداع گرم نافع است صفت صندل سرخ و سفید تخم کاهو هر یک سه درم گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار درم زعفران یکدرم افیون نیم درم شیاف ماميثا هر یک دو درم پنج لفاح یک مثقال با آب برگ کاهو آمیخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلای که در صداع بسیار نهایی حادث در وقت بیهوشی نافع است صفت آرد جو ده درم سبوس گندم پنج درم تخم خطمی سه درم بنفشه چهار درم کوفته و بیخته با آب سیب و روغن گل بسرشند و قدری سرکه آمیخته طلا کنند طلای که صداع حار و بارد را نافع بود ص مرکی زعفران افیون بزرالبنج گندر همه برابر با گلاب آمیخته بر صدغین طلا کنند طلای مسوم گل نیلوفر بنفشه تخم کاهو هر یک سه درم پوست خشخاش شیاف ماميثا هر یک دو درم صندلين هر واحد دو مثقال کوفته بیخته با آب برگ کاهو تر ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلا که چون بر سر اقرع مالند موی برویاند فلفل کوفته و بیخته با زهره خوک و عسل سرشته طلا کنند طلای که صداع بارد را سود دهد ص مشک جند بیدستر فرفیون جند بیدستر شیح زعفران عود هر یک دو دانگ افیون دانکی و نیم با آب کرفس و آب مرزنجوش ترسازند و کاغذ بدان تر کنند و بر پیشانی و صدغین نهند طلای که لقوه را سود دهد ص صبر حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ با گلاب طلا سازند طلای که از غش با سود دهد صفت موم که از موی لبو بنهند و با دمک بسابند و بر گردانند و بر پیشانی طلا نمایند اخلاط غلیظ دفع کند طلای که منع نزلات کند ص اقاقیا صبر زعفران گوکنار مرکی شیاف ماميثا حضض گل آرمنی صمغ عربی کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند طلای صداعی که در نشستن آفتاب بود دهد و منع مفرط را در هر محل که بود ساکن کند ص صندل سفید صندل سرخ انزروت هر یک یکدرم افیون نیم درم دو دانگ منع ...

بکیر انگشت بزرالبنج نیم درم کوفته بیخته با گلاب آمیخته طلا کنند طلا صداع را که از ارتفاع بخارات باشد سود دارد ص بابونه اکلیل الملک گل خشک یک جزو صبر زرد و زعفران هر یک نیم جزو کوفته بیخته با گلاب و آب کاسنی بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلای که انواع شقیقه و صداع را سود دهد ص کندر پنج لفاح زعفران هر یک جزو بزرالبنج گل آرمنی هر یک دو درم صمغ عربی انزروت هر یک نیم درم افیون نیم دانگ کافور حبه کوفته بیخته با آب آمیخته بر شقیقه و محل درد طلا کنند طلای که صداع را سود دهد ص جند بیدستر زرد آلو آب سیب برصدغین و جبهه طلا کنند درد و بنشاند در ازا تخم کاهو با ریک نه بیند و در آب برگ کاهو و حب الشفا لو لب نهند و تخم کاهو سرشته طلا کنند سود تر کند خواب بعث آرد طلای که صداع و شقیقه گرم را سود دارد ص بزرالبنج بزرالخس شیاف ماميثا ورد صندل فوفل پنج لفاح افیون لبر کرد و گلاب سرشته بر پیشانی طلا کنند و خرفه و بنجل خمر در روغن گل و گلاب تر کرده و بر آن نهند و هر گاه که حکیم خشک شود اعاده کنند و از این اشیا هر چه بعضی و گوشت قنطریون نیز کنند در روغن گل و قدری سرکه آمیخته هر گاه که صداع شدید بود و در سرسام و ورم دماغ نیز داخل سازند و بر صدغین بچسبانند و بالای او قطعه ای از اسرب نهند و هر گاه که خشک شود پس صبر سبز را بر آن با بد دارد و این طلا جهت خلاوان طلای که صرع را که بسبب ارتفاع بخار از ساق پای بالا رفت بود نفع دهد ص خردل فلفل فرفیون عسل بلادر بر محلی که بخار از آنجا بر میخیزد بنهند تا سقط شود و آبله ها برآید شکافند بادر صندل بشرن با برنهند تا او را دو ماه برآید طلای که جمیع علل بارده دماغ را سود دهد ص سیاه مشقول برنگ ارکب بسر بمالند و اگر غوره خشک تلخ ارک سر از ضماد ... و دو ا بمالند نافع تر بود و تا بیفشد و قبل سیاه آن است که او را با شیره قبول بمالند که فسلاشی بود حرف العین معجون که فالج و لقوه و جمیع امراض بارده دماغی را سود دارد و بیفشد رفع کند و در اخراج ... بلغم ... و جز ان است حرکت متصل طبیعی را که چون علاج آید ذهن و بینی فرستند ... تا کلی قوت ... مباحل سود نمود صفت اشقیل شونیز فرفیون فلفل جند بیدستر مشک زراوند مدحرج حب البلسان عاقرقرحا لوره آرمنی برابر کوفته بیخته در عسل نمک اندرانی و مفید طلای که صرع را مفید بود اسطوخودوس صعتر فندق ...

دارچینی مساوی کوفته بیخته در بینی بدمند تا عطسه آید و گذشت و اگر مصروع از عاقرقرحا مسحوق
که در بینی دمند عطسه آید امید فلاح باشد والا فلا عطوسی که جمیع اعلال باز داده دماغی را سود دهد
شونیز حنظل اسطوخودوس فلفل جند بیدستر هر یک سه درم کندش هفت درم کوفته بیخته در بینی دمند
حرف الغین غرغره که فالج و لقوه و صرع را نافع بود و سر و دماغ را از اخلاط غلیظ پاک کند
صفت ایارج فیقرا خردل مویز کوهی زنجبیل عاقرقرحا مویزج بوره مصطکی اصل السوس ... پنج کرم کوفته بیخته
بعسل آمیخته غرغره نمایند غرغره که سکته و فالج و ثقل زبان را سود دارد صفت مویزج خردل سفید زنجبیل
عاقرقرحا فلفل دار فلفل بوره ارمنی ... مساوی کوفته بیخته یک درم با سکنجبین آمیخته غرغره
کنند غرغره که دماغ را از فضول ردیه پاک کند صفت مویزج دانگی و نیم عاقرقرحا خردل هر یک نیم درم
کوفته بیخته با سکنجبین عنصلی یا عسل آمیخته غرغره نمایند غرغره که اصلاح سر کند و بلغم فرود آرد صفت عاقرقرحا
دار فلفل زنجبیل هر یکی دو درم خردل شش درم انار دانه ترش سه درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره
نمایند غرغره که سر را از فضول بلغمی و هر دردی که در سر باشد ساکن کند صفت مویزج ... فارسی
حب الرمان حامض ... مساوی ... بجوشانند با سکنجبین آمیخته تغرغر کنند و بدانند که تنقیه دماغ
لیکن قبل از تنقیه ... غرغره که ماده را از دماغ فرود آرد صفت
حب الآس گل سرخ گلنار کوکنار هر یک ... خشک ... و در کلاب ... غرغره کنند و در ...
که ... تنقیه دماغ ... حرف الفا
فرزجه ... که نسیان و قولنج و بعض ... را که سبب آن برودت باشد
سود دارد ... غلیظ دفع کند صفت فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب زعفران هر یک ... درم
افیون بزرالبنج هر یک ... درم کوفته بیخته بعسل سرشته ... استعمال نمایند فلونیا
فارسی دماغ را سود دهد و حفظ را بیفزاید و صداع را زایل نماید و استفراغ خون از هر موضع که باشد
باز دارد و درد رحم ... بدهد ... دفع کند و محافظت جنین نماید ... باز دارد و درد
شدید ... صفت فلفل سفید بزرالبنج هر یک ... درم افیون گل ... هر یکی ده درم زعفران

مثقال ... فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا هر یک ... درم ... عنبر ... مروارید
ناسفته ... کافور دانگی و نیم کوفته بیخته بعسل سرشته ... استعمال نمایند ... بیخته
... فلونیا رومی معجون ... سرفها ... سود دارد و درد ساکن کند ... اسهال و سودا و قولنج
... سیلان طمث را نافع است صفت فلفل سفید دار فلفل بزرالبنج هر یک ... مثقال افیون
... مثقال زعفران پنج مثقال تخم کرفس ... سنبل الطیب یک چهار مثقال تخم کرفس ... مثقال
... هندی ... عاقرقرحا فرفیون هر یک ... مثقال ... تخم کرفس ...
... کوفته بیخته بعسل ... استعمال نمایند ... دانگی ... مثقال
... قولنج در طبیخ ... در طبیخ عسل با انیسون ... سکنجبین
... در طبیخ انیسون ... خون در طبیخ ... ادرار
... این هر دو فلونیا ... اقرب ... نوشته شد
... این هر دو فلونیا ... نمایند ...
استعمال ... فلونیا ... فلونیا مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه
حاره و بارده ... حافظ الارواح و جهت تقویت دماغ ... زعفران سفید
صفت فلفل سفید بزرالبنج هر یکی ده مثقال افیون ... مثقال زعفران کشنیز خشک هر یک ... مثقال
سفید دارچینی ... سنبل الطیب ... زرنباد ... کل ... هر یک
مثقال زرنباد درونج ... هندی ... سعد کوفی زرنب
... لسان العصافیر دار فلفل ... افیون ... فرفیون
... تخم ... هر یکی ... مثقال
... مثقال ... مثقال عسل سه وزن ادویه ... بعضی این ادویه
... مروارید ... مرجان عقیق هر یک ... مثقال یاقوت ورق طلا ... هر یکی ... مثقال
فلونیا رومی که در نشاط ... مختصر است صفت افیون ... هر یک ... مثقال

سنبل الطیب اسارون اسپغول و ارمنی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افیون هر یکی دو مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ هر یک شش مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد و ورق نقره صد عدد عسل خالص سه وزن ادویه حرف القاف قرص کوکب چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نفع دهد و منع نزلات کند و چون با زرده و روغن آمیخته بر دندان کرم خورده نهند درد بنشاند و چون با آب برگ [illegible] در گوش چکانند درد آنرا نفع دهد و اگر بر [illegible] نهند [illegible] بریزند از اوجاع [illegible] باطل کند و نفث الدم و سیلان خون از محلی که بود باز دارد و سرفه کهنه و جمیع [illegible] و وجع الارحام را سودمند آید و اگر با آب سداب بیاشامند جمیع زهرهای حیوانی و نیش حیوانی را نافع است و اگر با شراب بنوشند اسهال دموی و قروح امعا و [illegible] را سود دهد صفته [illegible] سنبل الطیب [illegible] گل مختوم [illegible] پنج لفاح هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض [illegible] طلق کوفته هر یک [illegible] درم افیون سیاه [illegible] بزر البنج سفید [illegible] تخم کرفس هر یک شش درم همه را در شراب ریحانی حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته و اقراص سازند هر قرصی [illegible] درم [illegible] در سایه خشک کنند پس از شش ماه بکار برند [illegible] قرص [illegible] که صداع سام و تب را نافع است خواب آورد و در بحران [illegible] دفع کند [illegible] قرص [illegible] تخم خیار [illegible] تخم کدو تخم کاهو هر یک دو درم رب السوس [illegible] کثیرا افیون هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با آب کاهو یا لعاب اسپغول سرشته جهت قرص سازند شربتی یکعدد [illegible] و هر گاه [illegible] قرص با [illegible] شیر یا آب [illegible] دهند و الا آب [illegible] و [illegible] این قرص تا [illegible] توان داد و اگر صداع [illegible] بغیر [illegible] دهند [illegible] قرص [illegible] تا قبض [illegible] تخم خشخاش دو درم زعفران بزر البنج هر یک [illegible] افیون گل سرخ [illegible] کوفته بیخته بلعاب حلبه اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص [illegible] تخم کاهو خشخاش [illegible] تخم خرفه [illegible] هر یک [illegible] افیون [illegible] کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و این [illegible] قرص چون بر پیشانی و صدغین طلا کنند صداع و شقیقه و سهر را نفع دهد [illegible]

[illegible] سازند با اقراص [illegible] الفیل [illegible] سائیده کرده [illegible] افیون مصری بزر البنج [illegible] زعفران [illegible] پنج لفاح هر یک [illegible] درم کندر [illegible] گل ارمنی هر یک [illegible] مثقال کوفته بیخته بلعاب [illegible] قرص [illegible] وقت حاجت [illegible] آب [illegible] آب [illegible] سائیده و طلا نمایند و صداع [illegible] آب [illegible] و آب [illegible] امثال آن حل نمایند و این قرص [illegible] کرم [illegible] قرص [illegible] افیون [illegible] بزر البنج پنج لفاح [illegible] اقراص سازند [illegible] طلا نمایند دیگر [illegible] مخدرات [illegible] مخدرات [illegible] آید [illegible] و همچنان باشند [illegible] قرص [illegible] بزر [illegible] مصری [illegible] صمغ عربی [illegible] الاخرین [illegible] افیون زعفران جمله برابر سوده با آب [illegible] سائیده [illegible] الاخرین [illegible] زعفران عود صلیب [illegible] افیون کوفته بیخته [illegible] قرص [illegible] عنبر اشهب [illegible] زعفران [illegible] درم [illegible] قرص [illegible] کل [illegible] صمغ عربی هر یک چهار درم کثیرا رب السوس هر یک [illegible] درم خشخاش [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] قرصها سازند هر قرصی [illegible] مثقال شربتی [illegible] با شربت خشخاش [illegible] قرص [illegible] درم [illegible] صمغ [illegible] قرص [illegible] که چون [illegible]

[illegible]

کنند و روآن ضماد نمایند و بعد از آن بحسب دفع وجع بخود ابی یسین شود قرص افیون عنبر البیخ زعفران قشر البیض
کوفته بیخته اقراص سازند و به آب حل کرده بر صدغین طلا کنند جهت تنویم و بر عضو تمام جهت تسکین وجع
قرص صندل مطلق که صداع حار را نافع است صفته صندل مقاصری خوشبو با گلاب آب دل سحق کنند
و بر سنگ خشک کنند جهت اینکه باز بوضع باشد و بر هر اوقیه ادکیدرم کثیرا سفید کرده کوفته بیخته در گلاب
تر کرده تا از آن سفید شود و صندل محکوک مسطور و در آن بیامیزند و قدری کافور بر سر بیفزایند که لطیف و اتحاد او
با هم برسند و اقراص سازند و عند الحاجت طلا نمایند و قرص صندل [illegible] و در حیات باید [illegible]
قرص باید در [illegible] باید بکوبند تا خمیر شود [illegible] منتقش نکرده و دو سه باید خشک گردند و تجریح
منقلب همی سازند و وقت بر اقراص [illegible] که تمام [illegible] خشک شود و هیچ تری در وی نماند و اگر
کنند تسلیح کرده و [illegible] که قوت اقراص در غایت [illegible] شده قابل استعمال میشود
دو سال [illegible] باقی است و در ملکی نوشته که قرص کوکب که رایحه او باقی است عمل میکنند
[illegible] هیچ کار در نیاید حرف الکاف کادی گوم با سود و [illegible] قرص جوکل خطمی صندل سفید گل سرخ
[illegible] بگلاب قدری روغن گل و قلیل [illegible] سرشته [illegible] کادی شقیقه
شدید [illegible] عنیف را سود [illegible] قرص برگ [illegible] بابونه [illegible] درم کوفته بیخته بلعاب [illegible]
[illegible] کنند کادی که مالیخولیا را [illegible] باید حرف العین [illegible] شقیقه را
نافع بود قرص [illegible] تخم کاهو هر یک [illegible] عنبر البیخ [illegible] افیون [illegible] کوفته بیخته [illegible]
بر کاغذ پاره [illegible] در شقیقه [illegible] لعوقی که [illegible] زعفران افیون دم الاخوین
صمغ عربی [illegible] کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته بر صدغین [illegible] لعوقی که [illegible]
تخم کاهو [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] افیون [illegible] درم کوفته بیخته بلعاب اسفغول
سرشته [illegible] لعوقی که خواب آورد [illegible] تخم کاهو [illegible] هر یک [illegible]
افیون [illegible] کافور [illegible] کوفته بیخته در [illegible] بگلاب [illegible] از [illegible]
[illegible] که منع عفونت کند و صداع را نافع باشد قرص صندل سفید [illegible]

و گلاب [illegible] که در ظرفی کنند و بیو بندند [illegible] هر که مطرح نمایند لبوب صغیر دماغ را قوت
دهد و [illegible] را زایل کند و منی بیفزاید و گلیه و مثانه را قوت دهد و رنگ روی را نیکو گرداند صفت مغز
بادام مغز گردکان مغز پسته مغز حب الصنوبر مغز چلغوزه مغز حب الخضرا مغز فندق بار جیل مغز حب القلقل
تخم خشخاش سفید [illegible] کنجد مقشر تخم جرجیر تخم [illegible] تخم شلغم تخم [illegible] زنجبیل [illegible] از هر یک
مثقال مصری خولنجان تخم [illegible] جمله مساوی عسل سه چند ادویه معجون سازند [illegible] شربتی [illegible]
درم و لبوب کبیر [illegible] حرف المیم [illegible] هر دو [illegible] صداع [illegible]
[illegible] فالج و تشنج [illegible] مفاصل [illegible] و درد دندان [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] آب [illegible]
[illegible] نافع بود و چون [illegible] زایل کند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] اقراص [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال فلفل سفید [illegible] دو مثقال سنبل الطیب [illegible] زعفران
[illegible] هر یک [illegible] مثقال افیون [illegible] مثقال [illegible] جمله ادویه معجون سازند
[illegible] مثقال [illegible] شربتی از [illegible] معجون [illegible] اوجاع [illegible]
[illegible] است [illegible] قسط [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] سنبل الطیب [illegible] هندی هر یک [illegible] مثقال [illegible] هر یک
زعفران هر یک [illegible] مثقال کوفته بیخته [illegible] اقراص سازند قرص [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] داخل معجون نمایند [illegible] معجون [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] لسان و قطع [illegible]

و سلس البول و دور ولنت ذکر کرده واد جاع مفاصل مفید و مزید منی و مقوی ذکر باه و مسمن بدن
و منشط و مفرح دل و محبس بول و مصلب و من و مسدد و پستان و مغیر لثه و مزیل ضعف معده و جگر
و رافع قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و درد سنگ کرده و مثانه و موافق مشایخ و مبرودین و مفرد محرورین
و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است
و در نسخه وی اختلاف بسیار است اما آنچه شیخ و صاحب ذخیره و امین قرابادین خود نوشته و مختار
مولف است صفت زنجبیل دار فلفل دارچینی آمله مقشر پوست بلیله شیطرج هندی وزرا و نه
مرجح حصه الثعلب مقشر ارجیل تازه بالونه هریک ده درم تخم بالونه سه درم و مغز فستق ده درم عسل
مصفی دو چند ادویه بطریق معروف معجون سازند و لعبه یکروز استعمال نمایند و صاحب شفاء الاسقام
عوض مغز بالونه عروق الصفر نوشته و بجای تخم بالونه گل بالونه و وزن او سیزده درم و
داستغفار کرده که در نسخه دیگر او را با هفت درم افزوده اند و صاحب اغیابات [illegible]
سیزده درم گفته و در تحفه المؤمنین گفته شیخ خبث الحدید نیز آب افزوده کرده با لعبه [illegible]
هر چند اختلاف واقع است در قدر کم و زیاده کرده اند لکن عروق الصفر یعنی زردچوبه در نسخه شیخ
هیچ جا مسطور نکرده مگر در شفاء الاسقام تحمل کرد این تعریف از مخترعات سوی الیه [illegible]
چنین افتاده و بعضا رغلط عجیب است که از وی وقوع او خطا در بعضی نسخها مسامحات و مضاف کرد
عروق است و مضاف الیه که بالونه است با از خطای ناسخان بوده از صاحب کتاب
حفظ منفرد اند و در سخت معده باید معجون آذراقی که فالج و استرخا را نافع است و در وجع المفاصل
باید معجون [illegible] که لقوه و فالج و رعشه و ضرر و برص را نافع است صفت زنجبیل عاقرقرحا
شونیز قسط وج بادر هر یکده درم سعد حلتیت زراوند طویل شیطرج حب الغار جند بیدستر خردل هر
یک پنج درم گرفته منخل صاف کرده و دو چند با پخته همه بود و بسرشند شربت یکمثقال معجون کرد نافع
دل را قوت دهد و دوشط آورد و معده را قوی گرداند و اشتها آورد و در کرده [illegible] طعام هضم
سازد صفت دارچینی سنبل الطیب [illegible] خولنجان بهمن سرخ بهمن سفید هریک [illegible]

بلیله بادرنجبویه کاوزبان هر یک سه درم مصطکی زرنب سنبل زنجبیل قرنفل دارچینی [illegible]
کباب چینی پوست ترنج درونج عقربی زرنباد صندل سفید صندل سرخ حب القلقل امیون تفاح
اذخر بهمن زعفران [illegible] کهربا مروارید ناسفته مرجان حلایه کرده هر یکی دو درم
سعد کوفی ورق گل سرخ هر یک چهار درم [illegible] حصه الثعلب [illegible] هر یکده درم مسک [illegible]
درم مثقال عنبر اشهب [illegible] مثقال ورق طلا [illegible] عدد ورق نقره [illegible] عدد قند و عسل مصفا [illegible]
سه چند همه بطریق معروف معجون سازند معجون [illegible] حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع [illegible]
صفت [illegible] هر یکده درم [illegible] شش درم عاقرقرحا [illegible] بهمن [illegible] مثقال سلیخه [illegible]
مرجح وج زعفران دارچینی مصطکی هر یک شش مثقال قسط [illegible] تخم [illegible] فلفل هر یک [illegible] مثقال
عسل دو چند ادویه با [illegible] شربتی بقدر یکمثقال معجون [illegible] که نسیان را نافع بود صفت [illegible]
درم فلفل زنجبیل هر یک [illegible] عسل دو چند ادویه شربتی یک مثقال معجون [illegible] فالج و خفقان بارد
و درد معده [illegible] نافع بود [illegible] صفت جند بیدستر [illegible] السوس
سلیخه قسط [illegible] فلفل [illegible] افیون [illegible] زعفران سنبل هر یک [illegible] درم [illegible]
ناسفته [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] عسل دو چند ادویه همه شربتی بقدر یک نخود [illegible]
معجون [illegible] نافع بود [illegible] بلیله [illegible] اسطوخودوس هر یکده
درم [illegible] عاقرقرحا [illegible] درم [illegible] که [illegible] ادویه [illegible] با مویز [illegible]
با [illegible] درم [illegible] مثقال تا دو درم نوشته اند معجون [illegible] که اقسام صرع را نافع
است [illegible] صفت [illegible] عاقرقرحا اسطوخودوس هر یکده درم
غاریقون [illegible] حلتیت زراوند مدحرج هر یکده درم با سکنجبین [illegible] شربتی یکمثقال
تا دو درم و بعضی گفته اند که با عسل [illegible] و در بعضی نسخها [illegible] درم
[illegible] افزوده اند و وزن زراوند [illegible] هر یک [illegible] درم نوشته اند معجون [illegible]
از [illegible] صفت [illegible] عاقرقرحا ده درم حلایه کرده از [illegible] و لعبه [illegible]

باسه کهنه که ده مثقال باشد بپالایند و با عسل بسرشند شربتی دو درم تا سه درم با عرق بیدمشک یا گلاب و

آب گرم **معجون نجاح** که صرع و نسیان را که بسبب صعود بخار از عضوی سوی دماغ پدید آید نفع دهد **صفت**

پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد مقشر هر یکی ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی که شسته

باشد تربد ایارج فیقرا هر یکی پنج درم شحم حنظل هشت درم وج هندی چهار درم با عسل بسرشند

شربتی سه درم **معجون نجاح** که مالیخولیا و صرع و جمیع امراض دماغی که از سودا باشد نفع دهد و خون را از

سودا پاک بسازد و بدین سبب مراق و اورام مالیخولیا و نافع است و ... سودا و بلغم غلیظ و نافع

قولنج است و اختناق رحم را بالخاصیت نفع دارد **صفت** پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد مقشر

هلیله سیاه هر یکی ده درم تربد بسفایج ... هر یکی پنج درم کوفته و بیخته دو چندان عسل

بسرشند و اکثر ... روغن بادام شیرین ... مجرب است ... و اصل

است و بعضی غاریقون سه درم حجر ارمنی لاجورد هر یکی پنج درم سقمونیا مشوی دو درم ... افزوده

اند و بعضی ... و سنبل و ... و گاوزبان ... هر یکی ده درم ...

زعفران هر یکی یک درم و در اصل نسخه زیاده کرده اند ... و بعضی ...

و در ... غاریقون ... هر یکی پنج درم سقمونیا سه درم در اصل نسخه ساخته ...

هفت درم بسفایج افتیمون پنج درم اسطوخودوس ده درم ... شربت معجون ...

دو مثقال تا سه مثقال ... کم از پنج مثقال تا هفت مثقال **معجون ...**

از هر سن ... از جالینوس است در اول گرم ... مالیخولیا

و جنون نافع است ... دو مثقال **صفت** هلیله سیاه پوست هلیله هر یکی ... درم

تربد اسطوخودوس بسفایج هر یکی پنج درم غاریقون حجر ارمنی ... مرجان کهربا مروارید ...

هلیله ... هر یکی ... درم ...

اضافه نموده و بعضی ... هلیله کابلی هر یکی ... درم افزوده اند ... با عسل بسرشند

معجون ... نافع ... و نسیان ... جمیع امراض بارده ...

رطوبی و ضعف ... و تحلیل ریاح و تفتیح سده و تقویت معده و جگر و جهت احتباس حیض و بول

و ... کردن رنگ روی و انگیختن باه ... مجرب است و در افزودن قوت نافع

و شیخ در قانون گفته که معجون ثوم ... بسیار ... و ...

... از ... بسیار و محافظت میکند طبیعت را و نفع ... هر مرض ...

و بلغم خام سود مند است صاحب تحفه ... که در امراض معده و رحم نفع دارد ...

... و ... خلاف ... گرم مزاجان ... سکنجبین ...

... تا چهار سال ... شربتی ... دو مثقال ... گرم است در سیم و خشک ... در اول

و صفت آنچه شیخ در قانون گفته چنین است ...

... آتش نرم ...

...

... آتش نرم ...

... آتش نرم ...

...

... آتش نرم ...

... کمون کرمانی ... دارچینی هر یکی ... مثقال ... سه مثقال ...

... مثقال کوفته و بیخته ... و ... عسل ...

... صاحب تحفه المؤمنین ... یک رطل ...

... یک رطل ... عسل ...

... هر یکی ... مثقال زعفران ... روغن گل ...

و اگر خواهند روغن ... روغن گل ...

و ... معجون ... روغن ...

اوبیت سر با و شقاق پاشنه را و قطع آثار و طلا کردن وی است بر تقیب تهیج باه نفات نافع
است و بعضی متاخرین صفت معجون لوبرنم بر نوع کرده اند صفت سیر پاک کرده نیم من در شیر گاو تر
تا مهرا شود سه چار یک عسل وسی درم روغن گاو بر سرش ریزند با یکدیگر ممزوج سازند و از آتش فرو
گیرند و این ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند قرنفل جوزبوا … فلفل مصطکی … بلیله کابلی
دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم شکر چینی مقابل یکیکرده کان معجون الورد
حتی اوان است که مثل همه اجزای او ورد است علی ما قال فی تحفة المومنین و آنرا معجون الورد
نیز گویند همه انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دردی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا
و تفتیح سده جگر بسیار ادرار … و … نافع است … طاهر حار بود در درجه اول شربت
از دو مثقال تا چهار مثقال صفت سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط
شیرین عصاره غافت تخم کشوث لک مغسول تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان
قرنفل دانه هیل هر یک یک جزو گل سرخ از اقماع پاک کرده برابر همه اجزا عسل … کذا فی التحفة
المومنین جلاب مع عسل … یک اجزا است … در این نسخه … در شفاء الاسقام سنبل
اسارون مصطکی ملیخه لک سنبل صندل مقاصری طباشیر قسط تلخ … دارچینی هر یک یک درم
زرد ورد … الاقماع برابر تمام ادویه کوفته بیخته … عسل … الرغوت … بسرشند معجون
… از شفاء الاسقام سنبل زعفران مصطکی طباشیر دارچینی اذخر
اسارون قسط … الکشوث … سنبل … هندی … کرفس …
حب بلسان … قرنفل … عود هندی هر یک یک درم … الاقماع برابر
ادویه کوفته بیخته … الرغوت … بسرشند … مثقال معجون
خراطین … مالیخولیا و صرع و جنون و صداع و وسواس و ضعف … نافع … و …
برص و اوجاع مفاصل و درد معده و جگر … و تقطیر البول …
… البول و بواسیر … و طحال … کرانی …

امراض بلغمی و سوداوی را نافع است … … را که … و منفعت الصبا
و دفع … سموم … و دل و منفعت … کرده … حب … القرع … مسهل
و … سلب … زراوند طویل … تخم … حب النجار زراوند طویل
هر یک یک مثقال افیون … حب بلسان عود … سلیخه اسارون مصطکی هر یک یک درم … زراوند
… تخم کرفس تخم … تخم … هر یک دو درم … درم … مقل
درم عود خام … درم … قرنفل … سنبل زعفران … بیخ …
… دارچینی هر یک … درم … گل سرخ … مغسول هر یک … درم
… هر یک … درم … آمله … هر یک … درم کوفته بیخته بروغن بادام تلخ
چرب کنند … عسل … بسرشند و در ظرف … کنند … و در … نهند و شربتی از دو
درم تا … درم معجون … ترکیب عجیب … و خواص … بارد و صرع و لقوه و فالج و رعشه
… نافع بود و عرق النساء و مفاصل بلغمی و جمیع امراض بارده … و … هر …
اعراض … سلسل البول … سازد … موافق بود … زعفران قرنفل دار فلفل … مغسول
… کرده … مصطکی افیون … سنبل الطیب … قرنفل دارچینی صندل …
… تخم … تخم … تخم … سفید … سرخ … سیاه کهربا مرجان مروارید
… لسان العصافیر تخم کرفس … تخم … زهر … کرده … خطبا … زنجبیل
… بسفائج … کهنه … جوز بوا … ساذج هندی
جوز هندی … هر یک … مثقال … جهار … حب فلفل …
… زراوند طویل … زراوند مدحرج
… هر یک … مثقال افیون … مثقال عنبر … مشک خالص هر یک … مثقال ورق
طلا و نقره … عود … سه ربع اجزای … کرده … مقابل اجزا … ازدو
مثقال … معجون سازند … استعمال نماید … الیست

که فولاد جوهردار خالی از خاک ستانند و صلایه کنند و هر پنجاه مثقال از فولاد پنجاه مثقال گوگرد
زرد پاک صلایه کرده و در آن ضم کنند و در بوته ریزند و در کوره نهند و آتش تند کنند چنانچه گوگرد
تمام بسوزد و سر بوته را محکم کنند با بوته دیگر [illegible] بعد از آن بیرون آرند و خوب صلایه
کنند و باز پنجاه مثقال گوگرد با او صلایه نمایند و همان طریق در بوته نهند تا گوگرد تمام بسوزد پس
از بوته بیرون آرند و آب جوی و سرکه کهنه یک هفته صلایه کنند تا نمک صلایه شود پس سرکه را بشویند
تا تلخی از او برود و آب بشویند تا شیرین گردد و بعده خشک کنند و آب سیب صلایه کنند چند
چون در آب ریزند به آب فرو برود و نیم فرو بالای آب ایستد **معجون مفرح** مالیخولیا و دوش را نافع
است و دل را قوت دهد و نشاط آورد **صفت** گل سرخ سعد کوفی قرنفل هر یک پنج درم [illegible]
پوست ترنج قرنفل تخم فرنجمشک هر یک سه درم مشک [illegible] کوفته بیخته بشراب سیب [illegible] بسرشند
معجون النفع این از مفرحات است و بعضی آنرا از تریاقات شمرند و منافع بسیار دارد
صفت قرنفل فوفل زنجبیل سنبل دارفلفل خیربوا قاقله کبابه شیطرج هندی لسان العصافیر زرنباد
عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان فرنجمشک ادویه ناسفته صندل سفید درونج
سلیخه گل سرخ یاقوت رمانی بهمنین هر یک دو درم ابریشم خام شش درم پوست ترنج سه درم
هلیله یک درم عنبر اشهب زعفران هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا دو مثقال
فایده که ملاک امر در مفرحات مبالغه است و در سحق جواهر و دیگر ادویه به مقدار صلایه
جواهر آنست که تا همچون لعوق و هوا وی سوی قلب سهل بود و ارواح در آن مسکون گردد و ابخره
دخانی در آن نزول کند و در استعمال ادویه مسهله سودا در مفرحات محبوب است زیرا که سودا را بحرکت
خواهد آورد و از اخراج او عاجز خواهد شد پس ضرر خواهد داد و باید که [illegible] امراض علیه مفرحات
با [illegible] خواهیم گردانید ان شاء الله تعالی در اینجا چند ترکیب که بدماغ تعلق دارد گفته میشود **مفرح حار** که
جهت مالیخولیا و وحشت و خفقان و تقویت معده و اشتهای طعام نافع است و [illegible]
و رنگ رخسار را نیکو کند **صفت** بادرنجبویه قشور اترج تخم فرنجمشک قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله

کهربا بادرنجبویه مشک بهمنان زرنباد بالسویه هر یک [illegible] جزو عنبر و مشک [illegible] نصف جزو هلیله کابلی
عود [illegible] رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده یک رطل عسل بریزند و
بجوشانند تا [illegible] و عسل [illegible] بعد از آن عسل را با ادویه کرده بسرشند شربت از یک درم تا دو درم است
و این نسخه النفع از [illegible] است جهت [illegible] **مفرح بارد** که جهت [illegible]
نافعست **صفت** گل سرخ ده مثقال [illegible] هر یک مثقال صندل سفید طباشیر
گل ارمنی بادرنجبویه [illegible] پوست ترنج هر یک دو مثقال کشنیز خشک تخم خرفه گل
گاوزبان هر یک [illegible] مثقال شربتی دو مثقال و در بعضی نسخه طلای محلول [illegible]
هر یک [illegible] مثقال اضافه میشود **مفرح بارد** از جالینوس است معروف بطلاء احمر یعنی [illegible]
الطیب جهت [illegible] و صداع [illegible] مالیخولیا و خفقان [illegible]
سموم [illegible] نافع است **صفت** [illegible] گل گاوزبان تخم
خرفه هر یک [illegible] مثقال صندل سفید [illegible] پوست [illegible] سنبل الطیب [illegible] مثقال
بهمن سفید [illegible] کشنیز خشک طباشیر پوست [illegible] کهربا از هر یک [illegible]
[illegible] بسرشند و در تحفة المؤمنین گفته این دوا سرد است [illegible] در درجه اول **مفرح**
ابریشمی جهت [illegible] سودا [illegible] از ابخره و تقویت [illegible]
سرور و نشاط [illegible] غلیظ [illegible] نافع است و دوایی گرم است در اول
معتدل [illegible] شربت [illegible] لسان
[illegible] هر یک چهار مثقال زرنباد [illegible] مرجان بهمن سرخ [illegible]
سفید [illegible] هندی سنبل الطیب قاقله کبار [illegible] هر یک مثقال حریر محرق دو مثقال [illegible]
[illegible] مشک [illegible] **مفرح حار** کبیر النافع جهت جنون و وسواس [illegible]
معده و جهت جمیع امراض بارده [illegible] نافع است گرم [illegible] درجه دوم [illegible]
[illegible] اظفار الطیب [illegible] سنبل الطیب دارچینی [illegible]

نصف جزو مصطکی زعفران هریک ربع جزو عسل مصفی دو چند با سرشند مفرح بارد جهت تقویت
دل و جگر و اصلاح مزاج حاره و تعدیل مزاج جگر کرده نافع و در سموم سرد و توشش تا دو سال باقی است و
شربتش تا دو مثقال صفت خشخاش کشنیز خشک مغز تخم خربوزه هریک سه مثقال طباشیر گل سرخ لسان الثور
هریک یک مثقال و نیم عصاره زرشک طین مختوم هریک یک مثقال با عسل ملیله کابلی سرشند مفرح بارد
جهت امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل جگر و اعضاء رئیسه و نزلات حاره و لثات نافع است
صفت آن مغز گلاب [illegible] خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک هریک سه مثقال مغز [illegible] تخم
خیار گل مختوم یا [illegible] ابریشم مقرض [illegible] تا ربع گل گاوزبان [illegible] طباشیر
یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو [illegible] گل سرخ [illegible] ورق نقره [illegible]
مسک کافور هریک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال با شیره ترنجبین [illegible] شربت سیب [illegible] آن
چهار چند مثقال سرشند و در بعضی امزجه مروارید کهربا مرجان هر واحد چهار مثقال ورق طلا و نقره
هریک دو مثقال اضافه میشود مفرح اعظم معتدل است در کیفیات اربعه و بهترین مفرحات موافق
و معتدل جمیع امزجه [illegible] و تقویت جگر و مقوی حواس و اعضاء رئیسه و غیر [illegible]
مالیخولیا و وسواس و صرع و جنون و توحش و خفقان و ضعف دل و اعیاء و کسالت و بلادت ذهن
فهم و حفظ و محلل [illegible] مشتهی الطعام [illegible] جمیع اخلاط [illegible] العقل
و جلیل القدر [illegible] حافظ صحت [illegible] یرقان [illegible] طاعون [illegible]
[illegible] صفت [illegible] زرنباد [illegible] گل گاوزبان صندل سفید پوست [illegible] ورق
نقره و طلا یاقوت [illegible] هریک دو مثقال مرجان مروارید ناسفته کهربا هریک یک مثقال عود نیم مثقال
شکر سفید [illegible] آب سیب [illegible] گلاب آب انار [illegible] آب ترنج [illegible]
ریباس [illegible] ده مثقال [illegible] آب [illegible] عوض [illegible]
دارچینی [illegible] بهتر از [illegible] بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بر آن سرشند شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال و توشش تا چهار سال باقی است مفرح معتدل که در تقویت دماغ و دل

فایق است و در وسواس نافع کند صفت گاوزبان [illegible] خشک مروارید بهمن سفید پوست ترنج کهربا ابریشم
[illegible] تخم خرفه جمله برابر کافور نصف یک جزو کوفته بیخته با عسل ملیله مربا سرشند شربتی دو درم
و مزاج [illegible] حرارت و برودت معتدل است و یابس [illegible] مفرح مفرط که سبب مفرح [illegible]
و سکر می آرد صفت فلفل [illegible] هریک [illegible] مثقال زعفران سه مثقال جزو اعظم ده مثقال قند [illegible]
مثقال قند را در آب و گلاب قوام دهند و ادویه کوفته بیخته بر آن سرشند مفرح مفرط [illegible] که ابخره
را بر دماغ از تصاعد [illegible] باز دارد و خفقان گرم دور کند و دل و معده را گرم کند و قوت [illegible] صفت
کشنیز خشک دو درم طباشیر یک درم گل سرخ یک درم کافور قیصوری دو قیراط ادویه کوفته بیخته [illegible]
سیب با جاهل [illegible] سرشند شربتی دو مثقال مفرح [illegible] که مالیخولیا را با صلاح آرد و دماغ و جگر
و اعضاء رئیسه و معده را قوت [illegible] و لثات نافع است چون [illegible] از جلد بیرون [illegible]
صفت [illegible] مروارید ناسفته طباشیر هریک شش درم صندل سرخ گل مختوم [illegible] بهمن [illegible]
دو درم ورق طلا عقیق حجر الیشب [illegible] هندی [illegible] و درونج عقربی [illegible] یک درم حجر [illegible]
صندل کهربا [illegible] زرشک [illegible] کشنیز خشک تخم گل عود قماری پوست ترنج گاوزبان بهمن [illegible]
زرنباد [illegible] تخم [illegible] ابریشم سوخته کافور عنبر اشهب یک [illegible] درم [illegible] پوست [illegible] شربت
هریک [illegible] درم گلاب شکر طبرزد شربت سیب شربت انار [illegible] هریک [illegible] درم [illegible]
[illegible] و آب [illegible] بهار [illegible] شکر بهم آمیخته قوام دهند و ادویه [illegible] سرشند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال مفرح [illegible] که در تنشیط دماغ و تفریح قلب و تقویت معده و دماغ
[illegible] نظیر ندارد و مجرب است و دل [illegible] خواب [illegible] می آرد [illegible] صفت [illegible] ورق
طلا ورق نقره یاقوت [illegible] لعل مروارید ناسفته [illegible] کهربا هریک دو مثقال بهمنین [illegible] درونج عقربی
[illegible] گل [illegible] گاوزبان کل سرخ صندلین طباشیر [illegible] زرنب دارچینی ورق
[illegible] هندی [illegible] سنبل الطیب زعفران مصطکی [illegible] هریک
مثقال [illegible] خشخاش [illegible] هریک دو مثقال گل ارمنی عنبر اشهب یک [illegible] مثقال مشک

مثبتی جزو اعظم لضعف کل اجزا شربت فواکه الضعف همه او و عسل صاف بسته هند او و به طریق
معروف معجون سازند و چیست که جزو اعظم مراد از قند است روغن بکشند به طریق معمول و آن روغن
داخل معجون سازند و از قبیل الساعات کثیر اللطافت میشود و از اختراع متعددین است **مربای هلیله**
نسیان زائل کند و جوانی نگاه دارد و سپیده هلیلی بکشاید و حواس را قوت دهد و چهره را نیکو کند و
معده و جگر را قوی سازد و طبع نرم نماید و پیری دیر آرد و گفته‌اند که مربای هلیله کابلی اگر یک
عدد هر روز بخورند موی سپید نشود بشرط آنکه مداومت نماید و تناول از محرمات و جماع پرهیز کنند و مربای
هلیله شیره السودا را که از احتراق بلغم بود نافع است خاصه که با فادزهر باشد و بهتر آنست که آنچه از هلیله
سبز ساخته باشند نافع تر است نسبت بآنکه از هلیله خشک ساخته باشند و فرق میان آن
چنان گفته‌اند که هسته وی بشکنند اگر در درون هسته او چیزی سیاه مانند دود باشد دانند که از تر است و
آن از خشک باشد **ایضا** اگر عند المضغ تمامه منحل باشد و ثقل از وی بر جا نماند با لعابیت [illegible]
از تر بود و اگر ثقل سیاه بسیار بر آید از خشک باشد **ایضا** مربای خوش طعم [illegible] بی عفونت ساخته باشند
و هلیله مربای هر چند کهنه شود بهتر است مادام که از غایت کهنگی بحدی نرسد که راه یافته باشد و جهت
تنقیه معده از فضول [illegible] که از غذای متقدم باقی مانده باشد هیچ چیز بهتر از مربای هلیله نیست زیرا که
هر چند منقی است ممسک نیست بخلاف هلیله مربا که مقوی و منقی است لهذا بعد تنقیه از قبول مواد
باز میدارد معده را و هو المقصود و مربا که در هند و در چین ساخته میشود بهتر از آن است که در ولایت
ایران میسازند کما ذکر فی الذخیره و پوشیده نماند که هر چیز را که ترتیب کنند منافعی که قبل از ترتیب
بود بعد از آن نیز باقی میباشد لکن مع الضعف **ایضا** بعضی مفرحها که در آن خبرها است بعد
ترتیب زائل میگردد و از نسخه‌ایست که هرگاه هلیله مربای مجوز شده بخلاف هلیله غیر مربا که دائم [illegible]
منهی است و کذلک در اکثر از کتب استعمال هلیله منع کرده‌اند بخلاف مربای او و دستور استعمال
هلیله فی [illegible] بخلاف مربای او که پوست کنده در وی نماند و احتیاج نیست [illegible]
خاصه در حمیات **طریق آن** ساختن مربای معروف است و طرق آن مختلف و بهترین طریق اول

ولایت است **صفت** که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند که تر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند آب القدر
اندازند که او را بپوشد و خاکستر پاک [illegible] درم بر آن بپاشند و ده روز بگذارند و در هر سه روز آب
و خاکستر را تغییر دهند و تازه کنند پس هلیله‌ها را بیرون آرند و باز می‌شویند تا پوست جدا نشود و بعد
[illegible] بالقدر آب که او را بپوشد اندازند و بگذارند [illegible]
جوشیده شود پس بیرون آرند و دیگر باره بشویند و با پارچه نشف کنند [illegible] جدا
کنند پس هر هلیله را [illegible] پس در ظرف سبز نهند و عسل صاف بر آن
اندازند چندان که آن را بپوشد و بعد از سه روز [illegible] و هر هفته عسل تغییر دهند و هرگاه که تغییر دهند
چند جوش خفیف بدهند تا در هلیله ثابت ماند و بعد نشف کنند و عسل جدید صاف اندازند
بقدری که او را بپوشد و در ظرف سبز نهند و پس از چهل روز بکار برند و اگر خواهند افاویه اندازند
صفت دارچینی و قرنفل و جوزبوا و [illegible] مصطکی مشک که هر یک [illegible] و صد عدد هلیله
[illegible] مشک نیم درم کافی است و اگر بجای عسل قند مقوم کنند [illegible]
باشد و در حمیات مناسب تر بود و اهل هند هلیله را [illegible] از نرم شدن در آب آهک میجوشند
[illegible] اجزای او را و بعد بطبخ [illegible] و کما هو المعروف **مربای آمله** منافع او چون منافع هلیله مربا
است و در [illegible] حفظ کردن نافع تر و طریق ترتیب او همان است که در هلیله گذشت غایت آنکه
مربای آمله [illegible] و بدانند که مربای آمله ملین طبع است اگر در اسهال [illegible]
[illegible] و مربای آمله با ورق زر در تقویت دماغ و دل [illegible] و آمله هر چند کلان تر
نافع تر و مربای [illegible] جهت قطع نزف الدم سود مند است **مربای نارجیل** نارجیل [illegible]
دهد و تقویت باه کند **صفت** مغز نارجیل مقشر کرده در آب خالص سه روز تر نمایند و بعد در عسل
کما المناسب باشد بجوشانند تا آب [illegible] پس در عسل تنها بجوشانند و افاویه معروف بیندازند
و بدارند **مربای ترنج** فالج و لقوه و صرع را نافع است [illegible] و جهت [illegible] معده و قولنج ریحی و
صلابت سپرز [illegible] و [illegible] صفرا و بلغم **صفت** ترنج [illegible]

ولایت

و آب حیا سبند یا در رکیب روغن کنند و آب به آن بپزند چند روز تا نرم شود و لعبه نرم شده آن
بهر وجه که باشد لعل و آب بجوشانند تا نیم پخت شود پس بیرون آورده عسل مصفا بر آن اندازند
و بجوشانند و بردارند و پس از عسل دو از یک بار دهند **مربای سیر** فالج و لقوه و همه بیماریهای سرد سودا
دهد و رطوبت از معده کم کند و طعام گوارد **صفت** بگیرند سیر بزرگ کلان و دانه دانه کنند و پوست بستر
سازند و اندر شیر تازه تر نمایند یک شبانه روز بعده بیرون آورند و داخل عسل مصفا بجوشانند تا قوام
مطلوب شود داخل و در سیر برابر یا پس بگیرند قاقله خیر بوا زنجبیل دارچینی هر یک یکدرم قرنفل
دار فلفل جوز بویا زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته اندازند و بجوشانند تا هموار شود و اسفید در دوا
بر بر بسیر کافی است **دواء الاصول** که لقوه و فالج و صرع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را سود دهد
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و سده جگر بگشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نفع دهد **صفت** پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم پوست بیخ کبر پنجدرم تخم کرفس تخم انیسون تخم رازیانه
اذخر هر یک [illegible] درم بهار [illegible] حب بلسان هر یک ده درم قسط یا سلیخه هر یکدو نیم درم عود بلسان [illegible]
هزار اسپند هر یک سه درم مویز منقی بیست درم جمله را در ده من آب بپزند تا که یک من آب بماند
شربتی هفت مثقال یا ده مثقال با دو [illegible] روغن بید انجیر پنجدرم روغن بادام تلخ **مطبوخی** که اخلاط دماغ
و ماغ را النضاج دهد **صفت** پوست بیخ کاسنی کوفته هفت درم تخم کاسنی کوفته پنجدرم
تخم کشوث شش درم عناب بیست عدد سپستان سی عدد شاهتره ده درم در چهار رطل آب بپزند تا که
چهار حصه آید صاف کنند و بنوشند در سه روز همراه ده درم یا بیست درم سکنجبین که از برف سرد
کرده باشند **مطبوخی** که لثه [illegible] و فالج و لقوه را سود دهد و استرخای مفاصل را نافع آید **صفت** مویز
منقی هفت درم خطمی [illegible] سه درم فاوانیا فرج قنطوریون دقیق افتیمون اذخر سنبل الطیب قرنفل
اسطوخودوس هر یک یکدرم عود صلیب [illegible] نصف درهم ادویه بجوشانند صاف سازند در دوا
شکر ده [illegible] اگر وقت [illegible] مسهل باشد همراه سکنجبین عسلی [illegible] **مطبوخ**
افتیمون ماليخوليا و جمیع امراض سوداوی و صفراوی [illegible] بلغم [illegible] سودا را نفع دارد **صفت**

هفت درم گل سرخ چهار درم افسنتین [illegible] پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک پنجدرم بسفایج
اصل السوس رازیانه هر یک ده درم اسطوخودوس [illegible] شاهتره [illegible] بادرنجبویه بنفشه
نیلوفر هر یک سه درم مویز منقی سپستان هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیم آید
صاف کنند گلقند آفتابی ده درم مغز خیارشنبر روغن بادام چرب کرده ترنجبین هر یک ده
درم در آن حل کرده بنوشند این کثیر است مرد قوی المزاج را [illegible] و اوسط را [illegible]
مطبوخ خیارشنبر اخلاط محترقه دماغی [illegible] فرود آورد و صفرا را دفع کند **صفت** پوست هلیله زرد [illegible]
هر یک ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب [illegible] هر یک بیست عدد گل سرخ پنجدرم بنفشه
سه درم [illegible] معده [illegible] موقوف [illegible] لعاب [illegible]
نیم من آب بپزند تا که نیم من ماند و بالا نهند بیست درم خیارشنبر اندر [illegible] مقدار صد درم از این
مطبوخ کفایت کند [illegible] روغن بادام شیرین دو مثقال افزایند بهتر باشد [illegible]
ادویه [illegible] هر شخص مختار است **مطبوخ اسطوخودوس** جهت اخلاط سوداوی و محترقه و [illegible]
ماليخوليا [illegible] جگر را نافع است و برای [illegible] عرق النسا و مفاصل [illegible]
خون [illegible] **صفت** بسفایج [illegible] هر یک پنجدرم عناب [illegible] سپستان [illegible]
اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون هر یک سه درم [illegible] **مطبوخ** [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ریاح غلیظ باشد و با ضعف [illegible] مجاری بول [illegible]
[illegible] **مطبوخ افتیمون** جهت صرع و امراض سوداوی [illegible]
[illegible] بواسیر نافع **صفت** بسفایج [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] صاف کنند [illegible] خیارشنبر هفت مثقال و روغن بادام [illegible] مثقال
داخل کرده صاف نموده بدهند اگر عوض خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت [illegible]
مطبوخی که طبع نرم کند [illegible] **صفت** بنفشه پنجدرم اصل السوس [illegible] ده درم
[illegible] رطل آب [illegible] بپزند تا النصف [illegible] ترنجبین بیست درم در آن حل کنند و

این کثیر نیست مطبوخ افتیمون که سودا را که مختلط بصفرا باشد اخراج کند صفته پوست هلیله
کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم و بسفایج افتیمون هر یک سه درم اسطوخودوس
هفت درم اصل الکرفس اصل الرازیانج هر یک پنجدرم زبیب منقی ده دانه اجاص سی عدد داروها را بغیر
از افتیمون در آب مناسب بجوش دهند چون سیوم حصه بماند افتیمون اندازند و دو جوش داده فرود آرند
و صاف سازند و نصف رطل از این بگیرند و فانید و ایارج هر یک یکدرم ترید سفید نصف مثقال
سقمونیا مشوی دو حبه در آن اضافه کنند و بنوشند مطبوخ افتیمون که مالیخولیا که حادث شود از سودا
مختلط به بلغم نفع دهد صفته افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس مویز سرخ منقی هر یک ده درم
بسفایج پنجدرم ترید سفید چهار درم سناء مکی هفت درم بپزند چنانچه رسم است و صاف ساخته بنوشند
مطبوخ هلیله زرد که امراض صفراوی دماغی و بدنی را با اخراج صفرا زایل کند و سودی را نیز نفع بسیار
و جهت اعلال چشم و جرب مفید است صفته پوست هلیله زرد پوست هلیله ده درم تمر هندی بیست
درم اجاص سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه تخم کشوت تخم کاسنی هر یک شش برگ عنب الثعلب [illegible] بپزند چنانچه
رسم است و صاف سازند و فلوس خیار شنبر بیست و پنجدرم و شیرخشت بیست درم در آن حل کنند
و کر صاف ساخته بنوشند مطبوخ هلیله زرد نوع دیگر هم منفعت اول است و در امراض سودایی و جرب
حرب قوی تر از آن صفته پوست هلیله زرد ده درم آلو بیست عدد تمر هندی سی درم شاهتره هفت درم
سپستان پنجاه عدد بپزند چنانکه رسم است و شیرخشت سی درم در آن حل کنند و صاف ساخته بنوشند
مطبوخ هلیله زرد دیگر که صفرای محترقه را خارج سازد و از دماغ و بدن صفته پوست هلیله زرد شش درم
هلیله سیاه ده درم مویز منقی شاهتره هر یک پنجدرم ترید سفید چهار درم فلوس خیار شنبر هفت درم
بپزند چنانچه رسم است و بعده فلوس حل کرده و صاف نموده بنوشند مطبوخ که اسهال صفرا
و بلغم کند و دماغ و بدن را تمام پاک سازد صفته مویز سرخ منقی پانزده درم آلو بخارا سی عدد عناب
ده عدد شاهتره پنجدرم افسنتین مصطکی هر یک نیم مثقال ترید مجوف سه درم بپزند چنانچه رسم است و تمر
از وی بگیرند و تمر هندی بیست درم از خستهٔ دلیف پاک کرده در آن حل کنند و [illegible] ناشیده [illegible]

سپید مسحوق یکدرم سر داروها کرده بنوشند مطبوخ شاهتره که جهت اخراج سوداء محترقه و تنقیه
سر و بدن از اخلاط محترقه و از جرب نافع است صفته هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی
پوست هلیله زرد آمله منقی از هر یک پنجدرم شاهتره بنفشه هر یک هفت درم سناء مکی چهار درم نیلوفر
ابریشم خام هر یک یکدرم گاوزبان افتیمون بسفایج گل سرخ هر یک سه درم بادیان تخم کرفس تخم
کاسنی اسطوخودوس [illegible] هر یک ده درم عناب آلو بخارا هر یک بیست عدد و کاسنی سبز یک
دسته بپزند چنانچه رسم است و صاف سازند و ترنجبین پاک کرده سی درم و فلوس خیار شنبر و
تمر هندی هر یک پانزده درم در آن حل نمایند و کر صاف ساخته بنوشند [illegible] مجرب است
قوی را [illegible] مطبوخ قوی تر و لطیف تر از اول نافع است و جهت تنقیه قوت دوائی [illegible] صفته
بعده نافع تر در استعمال او در مزاج غیر حاره اولی تر و احسن اکثر اجزای وی پخته تر بمانند چهار
یا پس بعده بجوش نشانند با آتش نرم و از ادویه آنچه صلب است چون تخمها [illegible]
کنند و ذیل آنها را جوشش دهند تا نیم پخت شود پس گلها و برگها اندازند اما گلها از کثرت طبخ
محفوظ باشند و قوت آنها به تحلیل نرود و اگر افتیمون در مطبوخ باشد آنرا در [illegible]
فرود آوردن دیگ بیندازند و سه جوشش داده فرود گیرند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین و
شیرخشت بعد تصفیه مطبوخ داخل نمایند و طبخ نه کنند که باعث نقصان عمل آنها میشود و اگر
ترنجبین با مطبوخ سازند عملش قوی میشود کذا قال الشیخ رحمة الله علیه و مقدار مطبوخ در
شربت [illegible] رطل [illegible] کذا فی الشفا و الاسقام ماء الجبن آب پنیر را گویند یعنی
شیر چون بجوش شود [illegible] از وی جدا کرده و از رطوبت آنرا آب پنیر نامند و جبن [illegible]
بضم حرفین [illegible] افصح است [illegible] سکون [illegible] تخفیف [illegible]
از سه جزو است [illegible] جبنیت و مائیت [illegible] جدا [illegible] چنانچه شیخ رحمة
الله علیه در شرح قانون تحقیق بر آن نموده که ذهنیت [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] و از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای کثیره مائیه و اجزای وی [illegible] و جبنیت [illegible]

و غلیظ بنابر آنکه تکون او از اجزای غلیظ ارضیه و اجزای کثیفه قلیله المائیه است اما مائیت وی گرم
است بنابر اختلاط اجزای ناریه لبن در وی و دلیل بر این عمل اوست که تلطیف اخلاط غلیظه
میکند و تنقیه احشا و غسل و جلای اعضا و تقطیع ریح از او حاصل میشود و ایضا اسهال فضول محترقه
و عفنه و اخراج صفرا و بلغم [illegible] ولیکن از آنکه اجزای ناریه مختلط با مائیت است لذع و حرارت
وی بنظر نمی آید بلکه بواسطه مختلط بودن مائیت لذع ساکن میسازد و اصلاح اخلاط محترقه میکند و
نشان بودن مائیت در ماء الجبن مشهود و سرعت نفوذ وی است اما هر چند مائیت بیشتر بود حرارت
فزونتر باشد بالجمله حرارت در ماء الجبن قریب باعتدال است اما رطوبت در آن بسیار است لهذا
مقصود بالذات از استعمال او ترطیب آمده از منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه در بیان منافع مفصل
جمله لوازمات این مقاله به تفصیل جزء جزء ذکر میکنیم **فصل** در ساختن ماء الجبن و آن بر سه قسم است
سکنجبین بسیار زنند و این چنان باشد که شیر تازه دوشیده در دیگ سنگی یا سفال [illegible]
بجوشانند پس اگر شیر دو رطل است سکنجبین بمقدار ثلث رطل بر آن ریزند [illegible]
بسیار [illegible] باشد قدری سرکه انگوری با آب [illegible] آب لیمو اضافه نمایند تا شیر زود پاره
شود و بعضی از متاخرین [illegible] مثقال سکنجبین و یک مثقال سرکه در دو رطل شیر کافی دانسته اند
و در شفاء الاسقام نوشته شیر را بجوشانند با آتش نرم و به چوب انجیر همی جنبانند تا که جوش زند
بر دیگ برآید پس فرود آرند و [illegible] درم سرکه [illegible] و نیز آب لیمو اندازند که بریده شود و [illegible]
طبخ تحریک شیر لازم دانند تا محترق نشود و بهترین آلات جهت تحریک چوب تر انجیر است و
خاصه پوست باز کرده و سر کوفته تا میوعیت و لبنیت که در چوب انجیر است نیز [illegible]
در ماء الجبن برود و اعانت [illegible] اسهال و اگر چوب انجیر نباشد بچوب [illegible] تحریک کنند [illegible]
ترطیب [illegible] طبیعت بود و عوض چوب انجیر [illegible] جهت تحریک اختیار کنند
عند الطبخ [illegible] دیگ را [illegible] پارچه که [illegible] سیخ [illegible] احراق [illegible]
شیر پاره شود دیگ را فرود آرند پس اگر مقصود آن باشد که اجزای مائیت در ماء الجبن افزونتر آید

و چون قریب

و چون قریب به سرد شدن آید و هنوز حرارت در آن باشد بپالایند و جهت نابودن پاره جبنیت
باید و واجب است که شیر در پارچه کرده بیاویزند تا آب از وی تقاطر کند و جزوی از جبن با آب
نیاید و اگر مطلوب آن بود که مائیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بگذارند که خوب سرد شود اجزای
جبنیه نیز جمع و [illegible] و عند التصفیه همراه آب کمتر آید لهذا بعضی برآنند که شیر را بعد پاره شدن
تمام شب نهاده دارند و اگر هوا گرم باشد [illegible] شیر و آب گذارند هر حال چون انعقاد حاصل آید [illegible]
باشد اگر آب [illegible] یک رطل باشد نمک [illegible] یک مثقال آمیخته باز جوش دهند تا کف همی آید
کف بر دارند پس [illegible] مستور معلوم تجرع نمایند تنها یا با هر چه مناسب غرض بود و گفته آید بعضی از
اطبا [illegible] نمک [illegible] انعقاد [illegible] این نوع ماء الجبن یعنی سکنجبینی برای اخراج اخلاط محترقه
و جهت [illegible] تفتیح سدد و کبد و طحال و دفع یرقان و قروح و جرب و بثرای و کلف و جلای
ظلمت [illegible] از جمیع امراض سوداویه مناسب است [illegible] کسی که تخفیف کرده [illegible] که شیر را بعد پاره
شدن تمام شب بنهند و علاج صاف کرده بنوعی که گذشت بکار برند [illegible] گردد
قاهره از [illegible] گفته و صاحب شرح اسباب نیز در کتاب مسطور چنین نقل کرده **دوم**
از انفحه بسیار زنند و انفحه [illegible] معجمه و [illegible] مهمله نیز آمده و آنرا بپارسی پنیر مایه گویند طریق **ساختن**
ماء الجبن از پنیر مایه بطور صاحب کامل چنین است که شیر [illegible] دوشیده و اگر دو رطل بود پنیر مایه [illegible] درم
در آن حل کنند و باید که پنیر مایه کهنه نباشد و بعد حل کردن پنیر مایه در شیر، شیر را حرکت دهند و از
آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در کرباس نهند و بیاویزند که تقاطر کند و در ظرف **چینی**
[illegible] نمک آمیزند و [illegible] نمایند این نوع ماء الجبن در [illegible] **طلب**
بلیغ است بعدم [illegible] خاصه اگر با اشربه مناسبه موافقه دهند و در ابتدا طبع نرم کنند [illegible]
[illegible] ایام [illegible] القاهره [illegible] معروف [illegible] استعمال نمی آرد [illegible] بسیار [illegible] خصوصا
[illegible] فاسد الدم اند و دلیل [illegible] با وجود کثرت غذا بدن فربه نشود [illegible]
[illegible] گفته که دو رطل شیر بگیرند و انفحه [illegible] در آن حل کنند [illegible] تا شیر بسته شود

پس آنرا طولا و عرضا ببرند از سکنجبین و ملح ابیض دو دانگ با یک جا سائیده بران پاشند تا آب از
پنیر جدا شود پس در کرباس بیاویزند و آلعاب بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند و باز بر آتش نهند
تا قریب بجوش رسیدن آید حرکت دهند پس بگیرند صاف کرده با هرچه مناسب حال بود بدهند
کذا قال القلانسی و ابن العبدی و صاحب تلمید گفته که هر روز نیم رطل شیر تازه بگیرند و گرم کنند و یکدرم انفحه
در آن حل نموده بگذارند تا بسته شود پس یکبار و مخلوط سازند طولا و عرضا دو درم نمک …
ساخته بران پاشند و چون دراب شود در پارچه بیاویزند تا آلعاب برآید باز در کتان باریک
جدا صاف کنند و یک نیم رطل از آن بگیرند و یک اوقیه سکنجبین آمیزند و بر نهند با آتش نرم و کف که از آن
تا کدورت نماید از ماییت جدا شود پس صاف کرده بنوشند بطریق معلوم …
موقوف … است از جهت ترکب از اجزاء و … اجزاء لطیفه … که حاصل میشود و عند الا
انفصال ماء الجبن و چون ماء الجبن را بجوشانند اجزاء مختلط مذکوره جدا میشود از آن …
و طافی میگردد و جماعتی از لعاب القرطم سازند و این چنان کنند که دو اوقیه تخم …
نرم بکوبند و دو رطل شیر … بجوب انجیر یا باطراف شاخ خرما … جنبانند تا شیر
پاره شود پس فرو دارند که سرد شود پس در کرباس سفت اندازند و بیاویزند تا آنکه بچکد در
ظرف چینی بگیرند پس صاف سازند و با دو درم سکنجبین بجوشانند و کف بردارند و با سفوف
مناسب بکار برند و ماء الجبن بطور … کامل چنین که از القرطم سازند و در احتقان بکار آید
و در آنجا که استعمال سکنجبین نافع بود و اگر دفع فضول بلغمیه و استفراغ … مقصود باشد ماء الجبن
از القرطم … و لعاب قرطم سازند و با سکنجبین بدهند و در صورت اولی آنکه قرطم بریان …
و در شرب ماء الجبن و بیان وقت شرب و بقدر مقدار و ماء الجبن بهتر آنست که شیر گرم … بنوشند
… از یک ساعت فاصله این شرابست نیم ساعت کافی دانسته اند و اگر دو ساعت فاصله
دهند احوط آنست تا … باقی بعد خلو معده از شربت اولی باشد و برطبع ثقل نیارد و بعد
شربت … لازم دانند چند قدم مقرر کرده اند و بهترین اوقات جهت استعمال او در زمان معتدل

است که در ردی

است که در ردی حرارت و برودت مفرط نبود و مع ذلک … که از استعمال دیگر …
در ایام گرمات در … مقدار شربت وی بحسب المزاج متفاوت است اول شربت
ده مثقال و درم است و شربت متوسط یک رطل و اگر طبع قوی باشد تا دو سه رطل نیز مجوز بلکه زیاده
ترین هم موافق حال شخص و حال مرض لهذا القلانسی از … نقل کرده اند که تا نه رطل او را
داده … از امراض مزمنه در وقت … چون که باشد اگر ماء الجبن با دوید مسهل
ممزوج کرده بدهند لازم است که کثیر المقدار ندهند بجهت خوف افراط عمل و بهر تقدیر شروع التقلیل
باید کرد و بتدریج باید افزود تا شربت مقصود برسد و احسن آنکه از … ده درم شروع کنند و
روز بروز ده درم میفزایند تا بقدر مقصود برسد … و در شرب ماء الجبن … یا هر گاه …
امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که مع سکنجبین افتیمونی دهند یعنی بعد تصفیه آن مقدار
مثقال تا پانزده مثقال سکنجبین مذکور آمیخته بدهند و اگر جهت تقطیع … سکنجبین افتیمونی را انداز
بهتر است و بعد از سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه تنقیه لازم دانند و اگر ضمادات … سفوف
سوداوی دو مثقال هر روز با ماء الجبن میداده باشند که در استعمال … سودا اثر تمام دارد و نسخه سفوف
السودا که در تحفه نوشته است صفت پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم غاریقون
درم بسفایج کل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم نمک نفطی لاجورد غیر مغسول حجر
سیاه هر یک یکدرم کوفته بیخته شربتی دو مثقال … لاجورد غیر مغسول حجر ارمنی سیاه یکدرم
کوفته بیخته شربتی دو مثقال … چنین نوشته هلیله سیاه ده درم حجر ارمنی مغسول گاوزبان
… اسطوخودوس … بالسویه در ماء الجبن جوشانیده بنوشند و در استعمال سودا …
و هر گاه … جهت اخراج فضول … مستعمل بود باین سفوف بدهند پوست هلیله زرد …
بیخته با روغن بادام … نمک هندی دو دانگ … جمله …
صفراوی سکنجبین بارد معتدل داخل نمایند با ماء الجبن و جهت تبرید مزاج و تلطیف حرارت …
… جهت … که از قبل کبد بود … هلیله سه درم … افسنتین …

هر یکی الفی صبر زرد و وانق و نصف کوفته بیخته با ماء الجبن دهند و جهت یرقان که از قبیل طحال
بود و سپید سیاه و یکمثقال افتیمون یکدرم نمک و الفی صبر وانق و نصف کوفته بیخته در ماء الجبن ضم
سازند و جهت قروح و جرب ماء الجبن آب شاهتره و آب کشوث و اهلیله زرد و صبر دهند و
جهت اخراج فضول بلغمیه همراه ایارج فیقرا که چهار دانق بود و بیخ و دو دانق بود دهند و جالینوس
گوید که اگر ده درم قرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و کذلک افتیمون [illegible]
ماء الجبن بعد طبخ وی اسهال با قوت میکنند و هر که محتاج به مسهل بود باید که چون خورد و بیش [illegible]
ماء الجبن را آب بنوشند و نافع ترین اشیا در مالیخولیا ماء الجبن است که افتیمون و اهلیله [illegible] دهند
دران تر کرده باشند و شیر خشت و شاهتره و روغن بادام و در آن آمیخته و حب لاجورد با ماء الجبن
بهترین تدبیر است و جهت مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی جزو چهارم در بیان غذا در اثنا
تناول ماء الجبن هرگاه که چهار ساعت [illegible] ساعت و قرب او بگذرد غذا بخورد و بهترین غذا
قلیه تیهو باشد و شوربا و امثال آنست و برنج را باید که در آب جوش کنند [illegible]
تا سده [illegible] جهت [illegible] که بخورد [illegible] معتاد باشند ازوی [illegible]
[illegible] آرد و نان خمیری در [illegible] که بخورند [illegible] و مضاعفه [illegible]
در [illegible] و [illegible] اینکه هر روز که خوردن مسهل یا ماء الجبن مقصود
بود آن روز دیگر بیش ازوی با نخود آب قناعت کنند اگر ممکن بود و الا غذای نرم دیگر [illegible]
باید داد و قرب ماء الجبن از لبنیات و [illegible] و [illegible] و حلویات و [illegible]
[illegible] واجب دانند و [illegible] از [illegible] و جمیع [illegible] و [illegible] باشند
[illegible] کرده شد [illegible] جزو پنجم در بیان اکثر [illegible]
حیوان [illegible] مناسب [illegible] از البان لایقه هر یکی کدام عرض لایق تر و ذکر آنکه [illegible]
چگونه باید و علف او چگونه شاید و [illegible] که جهت [illegible] مقصود و بهترین البان
لبن البقر است یعنی شیر [illegible] در [illegible] است بخلاف [illegible]

که [illegible] شیر است و [illegible] شیر [illegible] و شیر [illegible] و این [illegible]
تر و برای امراض سوداوی [illegible] کدام از آنها مناسب [illegible] شیر [illegible]
و شیر گاو [illegible] هرگاه که برای [illegible] و [illegible] شیر [illegible] از همه [illegible]
[illegible] استسقا که [illegible] باشد ماء الجبن از شیر [illegible] باشد و لازم است که جوان باشد
و صحیح البدن [illegible] و [illegible] رنگ و [illegible] چشم [illegible] اوسط [illegible]
[illegible] چهار ماه [illegible] و اگر [illegible] رنگ [illegible] سیاه رنگ [illegible] رنگ [illegible]
که بود [illegible] اللون [illegible] او [illegible] و جهت [illegible] شرایط [illegible]
[illegible] امراض [illegible] و هرگاه قصد شروع ماء الجبن شود [illegible]
شیر [illegible] طبیعت [illegible] کشمش [illegible] و آرد جو با علف [illegible]
[illegible] و امثال آنها [illegible] و [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] شیر [illegible] که [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] جزو ششم در وصف ماء الجبن بدانند که وی مجمع نفعهای کثیره است که [illegible]
[illegible] یکی آنکه قوت با وجود عدم [illegible] کثیر [illegible] مقصود [illegible] رقت و لطافت
[illegible] وصف قایم مقام [illegible] و قوت [illegible] بخلاف [illegible] که [illegible] یکی این
[illegible] دوم آنکه وی جامع [illegible] لطیفه است [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] مواد [illegible] و این عمل [illegible] سیوم آنکه با وجود اسهال
اخلاط [illegible] مواد [illegible] در بدن باقی ماند [illegible]
[illegible] و این عمل [illegible] ماء الجبن [illegible] مسهل و
[illegible] منضج [illegible] هرگاه [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] در جزو اول گذشت چهارم آنکه اخراج وی مواد غلیظه و کثیفه [illegible]
با وجود این [illegible] مواد را و این عمل [illegible] با وجود اخراج [illegible]

[illegible]

بدن بیمار و ملک ترتیب داده البته و غذا دیگر بدان میشود خاصه همین دو دوا ازین است که اطبا
عدیل گفته اند بالجمله ماء الجبن حار در دوم و جاوال و جالی منقی و غسال و مسهل برفق و مرطب و منضج
و مدر و مسکن و مطفی است جمله علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جذام و داء الفیل و احراق
و حرقة البول و ضعف کلیه و حصات مثانه و قروح وی و یرقان و قروح حاده و قابض بدان و تشقق
و تشنج و ظلمت بصر و التهاب مجاری و بواسیر و خشم و ملک و استسقا نافع و برای حرارت کبد
سخافت بدن مفید و بجهت جرب و حکه و کلف و آثار طلا و شربا سود مند و هرگاه در قروح مثانه
مستعمل بود نمک داخل آن نسازند **ماء العسل** شربتیست فاضل و جلا که در علل بارده مستعمل میشود چون
فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و امثال آن و مقوی معده و مشهی و مدر بول و ملین طبع و مسکن
اوجاع و درد سینه و حکه و استعمال وی بمجرد هرکسی که ورم و احشا دارد روا نیست و آنچه با افاوی
و زعفران ممزوج باشد در منفعت ابلغ است و تحمل وی نمی توان کرد که مبرد و ملطفین و در
اصحاب معده و کثیر الرطوبت و ماء العسل ساذج مستسقی الغراطین علل خوب بکجرد و العالیت
جزو بجوشانند با آتش نرم و کف بردارند چون دو ثلث بماند فرود آرند و بعضی در یک جزو عسل
خرد آب کنند چون به نصف آید فرود آرند و این نوع قلیل الحرارت است و در امراض بلغمی
که عوض آب ماء العسل اقتصار کنند استعمال این نوع نافع تر است اگر شکم نرم باشد خوش
دهند یا قیمن کمتر کنند و اگر خواهند ماء العسل بر قوت بود اما و مناسبه چون دارچینی و زنجبیل
و خولنجان و مصطکی و زعفران و هیل و جوز بویه ذلک با کوفته بحسب احتیاج اضافه نمایند **ماء السکر**
شربتی است لطیف که قایم مقام ماء العسل است در امزجه حاره و در زمان حاره و امراض بارده
مستعمل و بخلاف ماء العسل که نتوان داد مفتوح و ملقوا گر عوض آب ماء السکر قناعت کنند
بهتر است خاصه اگر فصل حار بود یا مزاج گرم باشد **الصفة** جهت نرم کردن سینه و طبع
صفت شکر سفید یکرطل در سه رطل آب بجوشانند و کف بردارند تا که بقوام جلاب آید ازانجا که مراد
از استعمال او بیشتر بود جهت امراض حاره مستعمل باشد یکرطل لعاب اسبغول نیز مضاعف کنند

بقوام آرند و انجبین با ماء السکر صداع گرم را مفید است و در تسکین عطش و تلیین طبع و اطفای
حرارت نافع و اگر لعاب اسبغول در گلاب و بهدانه سرشته شود انفع باشد و جهت معده سود مند
ترین دور جهت معده با فواید کثیر جاید **خابیده** ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الهندبا در حمیات جایه
و ماء اللحم در امراض قلب انشاء الله تعالی **نقوع** نقیع واحد نقوعات است و وی عبارت از
گداوه خشک و در آن ترنمایند تا آن زمان که آب در آن سرایت کند و قوت ادویه در آب بیرون
شود بکشیدار نیست ازان آلصاف کرده بگیرند الشن داده یا بیاش جهت حاجت بنوشند و احسن اگر
ادویه در آب گرم ترنمایند یا در شفقید داو جاع ورداو اخراج قوت وی اعون باشد و بهتر آنست که
تا شبانه روز تر دارند و در روز در آفتاب و در شب بپیچیده در محل گرم گذارند و این در صورت
که استفا مقصود ضعف بود چون اسهال و نحو آن و اگر ادویه ضعیف و قوا که جرم ضعیف از ماء
است با آرو و تر دسشتن کافی است و شستن آب حاجت نیست استعمال النقوع مخصوص بمجرد
و فضول حاره است و قوت وی هر چند نسبت بمطبوخ ضعیف باشد لکن مرغوبتر از دوا است
در بعضیت و کراهت کمتر از مطبوخ و النقوع را النقیع نیز گویند و مقدار آب در نقوع آن قدر باید که
سه انگشت بالا رود آید **نقوع جید** صفرا براند و صداع گرم را انفع و هر **صفته** پوست هلیله زرد
ده درم آلو سیاه سپستان عناب از هر یک سی عدد و تمر هندی بیست درم و بنفشه تخم کاسنی هر یک
ده درم تمر هندی خیار شنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم شب در آب بخیسانند و صاف کرده بیاشامند
نقوع دیگر صفرا دفع کند و امراض گرم و دماغی را سود دهد و تسکین عطش نماید **ص** آلو سیاه آلو بخارا
عناب سپستان از هر یک سی عدد و تمر هندی ده درم زرد آلو خشک ده عدد و قند سفید پانزده
درم ترنجبین بیست درم شب بخیسانند و صبح صاف کرده بنوشانند **نقوع صبر** صداع گرم را نافع است
و صحو را مفید **صفته** الکاسنی ترکیب ده مثقال صبر سقوطری چهار دانگ در آن حل کنند
در سه روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم گذارند و روز سیوم بالا نهند بیاشامند و صبر را در دو
کاسنی بسه روز نهادن برای اصلاح صبر است و اگر مسحوق با کاسنی آمیخته خوردن کفایت است

اسهال ترکردن عجب بود لعوق صبر بنسخهٔ دیگر که صداع بلغمی و سوداوی را نافع است و معده را قوت
دهد و منع بخار از دماغ کند و اخلاط فرود آرد صفت افسنتین رومی ده درم اسارون پنجدرم [illegible]
[illegible] دقیق مصطکی هر یک سه درم همه را اندر یکمن آب بپزند و چون ثلث آید بپالایند و شش درم صبر سقوطری
طری در وی افکنند و سه روز بگذارند و پس از سه روز دو اوقیه یا چهار اوقیه بعد یکدرم روغن بادام
شیرین بخورند لعوق صبر دیگر که صداع بلغمی بنشاند نسخه سنبل تفاح اذخر افسنتین از هر یک
تخم کرفس انیسون زیره کرمانی هر یک یکدرم [illegible] در یکمن آب بپزند تا به نیم من آید بپالایند و بیست
درم صبر در آن حل کنند و سه روز در آفتاب بگذارند و روز چهارم صاف سازند مقدار شربت سه درم با سه
درم روغن بید انجیر بخورند لعوق دیگر که حرارت و یبوست دماغ و جمیع اعضا را نفع دهد و جوش
خون بنشاند خصوصاً در [illegible] و فضول حاره صفت مشمش عناب اجاص هر یک پانزده درم گل
چهار درم مغز کشنیز خشک یک درم تخم کاسنی مکوب یکمثقال و اگر صفرا غالب بود آلوی کلان
پنج عدد اضافه کنند و اینجا که تلیین مطلوب است ترنجبین پانزده درم بیفزایند لعوق حامض [illegible]
بخار دماغ و تلطیف التهاب معده و جگر نفع تمام دارد و حمیات صفراوی و سوداوی را سودمند است
صفت آلو و عناب هر یک پانزده عدد آلوی کلان هفت عدد تمر هندی ده درم گل نیلوفر
عدد گل بنفشه پنجدرم اگر طبیعت محتبس است عوض تمر هندی آلو ده آمیزند و هر گاه اجزای
دو لعوق که هر دو حلو و حامض است باهم آمیزند [illegible] لعوق حلو حامض لعوق مسهل
را از صفرا و سودا و محترقه پاک کند و صداع و دیگر امراض دماغ را نفع دهد و معده و جگر را سود دارد
اجزای لعوق حامض از دو مرقومه بگیرند و این ادویه بر آن بیفزایند این است صفت سنای مکی
پوست هلیله زرد هر یک پنج درم تخم کاسنی مکوفته یکمثقال لب خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ درم
را در روغن بادام هر یک [illegible] درم اگر عوض شکر سرخ درم شربت بنفشه آمیزند روا است و اگر عوض مغز
فلوس خیار شنبر ده درم هفت درم ترنجبین و شیر خشت داخل کنند جایز است و در این وقت روغن
بادام حاجت نیست اگر خواهند اسهال بیشتر شود پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد [illegible]

هر یک پنج درم مکوب ساخته و لعوق بپزند لعوق کشنیز که دوار و صداع و جمیع علل حار دماغی را
که با بخار [illegible] معده بود نفع دهد و تبهای گرم و امراض گرم معده و دل و جگر را سودمند است این
در روغن [illegible] آید نرم نرم پاک کرده و کشنیز خشک [illegible] ده درم
در آب و گلاب [illegible] یکشب تر [illegible] صداع [illegible] اگر بمالند و در شربت نیلوفر
خشک هر یک ده درم [illegible] شربت نیلوفر [illegible] نبات قناعت کنند ده درم
گل نیلوفر در این لعوق [illegible] بپزند هرگاه [illegible] حاجت بود شیر خشت و ترنجبین فزاید جمیع
حاجت داخل نمایند بجای شربت نبات لعوق که خواب آرد و سرسام را نافع بود صفت مغز تخم
برگ کاهو هر یک [illegible] گل سرخ کوکنار نیلوفر پوست کدو [illegible] هر یک ده درم کشنیز خشک جو پنجاه درم جمله
در پنج من آب بپزند تا بنیم آید [illegible] سر بخار آن دارند و بر سر ریزند اگر [illegible] فایده نطول
لغتی مشترک است که بمعنی انصباب و سکون و بمعنی اکباب و بمعنی آبزن و بمعنی تکمید [illegible]
مستعمل میشود [illegible] مفهوم میگردد و در این مختصر نیز اشارات [illegible]
[illegible] در سکوب و در نطول که بمعنی انصباب [illegible] است [illegible]
[illegible] سکوب [illegible] نطول [illegible]
و عام است که آن [illegible] اودیه با آب گرم [illegible]
نطول که صداع [illegible] نافع باشد صفت بابونه اکلیل تمام مرزنجوش صعتر [illegible]
ورق [illegible] جمله [illegible] بجوشانند و اکباب [illegible] سر بخار آن دارند نطول که صداع [illegible] را نافع
باشد صفت بابونه اکلیل الملک [illegible] زیره کرمانی مرزنجوش صعتر [illegible] بجوشانند
و سر بخار آن دارند نطول که صداع سوداوی را سود دارد صفت اکلیل الملک [illegible]
خشک [illegible] هندی [illegible] بجوشانند سر بخار آن دارند نطول که صداع حار [illegible] را نافع
صفت [illegible] تخم خطمی [illegible] بزر القطونا تخم خرفه پوست خشخاش گل [illegible]
لفاح تخم کاهو هر یک [illegible] بجوشانند و سر بخار آن دارند نطول که خواب آرد و سرسام گرم

سهر را سود دارد صفت نطول گل سرخ تخم کاهو گشنیز بابونه بپزند و بر سر ریزند نطول که صداع گرم را
و خمار را نفع دهد صفت گلاب سی درم خل الخمر سه درم روغن گل یک درم و لنعنف بهم آمیخته بر سر
ریزند نطول که ترطیب کند و خواب آرد و جنون را که از احتراق اخلاط عارض شود نفع دهد
صفت نیلوفر بنفشه خطمی برگ کاهو برگ بید پوست کدو تر گل سرخ برگ خشخاش سفید اکلیل الملک
هر یک کفی برگ عنب الثعلب یک حفنه هر یک را در شنبلیدان و کف حلبه را بپزند و صاف
سازند و روغن بابونه نیم اوقیه بر آن ریزند و بر سر تطلیل کنند بکرم صبح و شام نطول که شقیقه صبی
را سود دهد صفت برگ کرنب نیلوفر برگ کاهو بابونه المرزن بپزند و بر سر تطلیل کنند بکرم صبح و شام
و نفع نبیدن صاحب شقیقه در طرقی که سعوط از دهن فاتر بود نفع دارد نطول که سبات را نافع است
صفت بابونه مرزنجوش سداب اکلیل الملک شاهتره حلبه برابر بپزند و صاف کرده بر سر ریزند نطول
که سردرد دوار را که سبب سودای بارد باشد نفع دهد صفت بابونه برنجاسف شیح اکلیل الملک
سداب تمام فودنج جبلی جاشا جعده بپزند و بر سر ریزند نطول که صداع بارد را سود دهد صفت
مرزنجوش اکلیل الملک بابونه بادرنجبویه سداب فودنج هندی سنبل الطیب جوز حلبه برابر بپزند و صاف
بر سر ریزند نطول که استرخا و تشنج رطب را نفع دهد صفت شبت مرزنجوش برگ غار برگ
الغار برنجاسف حلبه برابر بکوبند و در آب بجوشانند و در آبی فاتر بر سر و بر عضو متشنج ریزند نطول که
سودا کند صفت بابونه اکلیل الملک شبت اصل السوس حلبه برابر بپزند و صاف سازند و بر سر ریزند نطول
که سکوت را نافع است صفت مرزنجوش شبت شیح برگ اترج فودنج اکلیل الملک بابونه فودنج بری
سداب حاشا جوز مساوی بجوشانند بپزند و فقاع صاحب سکته تطلیل کنند مکرر نطول که سبات سهری
را که در وی علامات صفرا غالب بود و علامات بلغم بود نفع دهد صفت اصل السوس اکلیل الملک بابونه
بنفشه کشنیز شبت بجوشانند و بر سر بخار آن دارند و بر سر ریزند و هر جا که علامات بلغم اظهر بود ورق الغار
و فودنج و زوفا و صعتر و خنده بید ستر نیز در اجزای سعوط بیفزایند نطول که سبات رطب را که سبب
مستعد شده و صداع دیگر علل حاره بود مستعمل سازند و با تنقل ... روغن خام تازه

بود با لبره و گلاب

بود با لبره و گلاب آمیخته بر سر ریزند اما اگر بخار کثیر المقدار باشد باید که قدری روغن بابونه نیز آمیخته
و بکرم تطلیل کنند تا مسام منافذ دروغ هم از وی حاصل آید چه عند کثرت ابخره استعمال باید
بالفعل و القوه موجب سد مسام و علت خفقان و غلظ بخار و مزید افساد است نشوق که سکته را
سود بخشد آرد صفت کندش خربق سفید برابر کوفته اندکی در بینی دمند نشوق که صداع
مزمن را نافع باشد صفت عصاره قثاء الحمار بگیرند و با نطرون کوفته بیخته و دمند و شونیز و عصاره قثاء
الحمار همین عمل کنند نشوق که صرع را نافع بود صفت شحم حنظل قثاء الحمار نوشادر شونیز کندش فلفل اسطو
خودوس بقدر حاجت کوفته بیخته در بینی دمند نشوق که جهت سکته و سبات و لیثرغس نافع است
صفت حلتیت زهره کلنگ شیها دو مرکب با مرزنجوش و ماء العسل بسایند و در بینی دمند نشوق که
سبات و لیثرغس و حلل سده دماغ دفع مواد بارده و عطسه آرد صفت کندش خربق سفید خرول
سرخ زراوند طویل شقرو و بجمع نرم بسایند قدری در بینی دمند و یا بر پنبه بدان آلوده اندر بینی
کنند باعث عطسه می شود نشوق دیگر سعوط است جهت فالج و لقوه و امراض دماغی نافع صفت
صبر زرد نوشادر خربق سفید بوره ارمنی مرزنجوش شیطرج هندی مسک با لقوه در بینی دمند
یا بر پنبه بدان آلوده در بینی دمند نشوق دیگر که سکته را سود دهد و عطسه آرد صفت جند بید ستر فلفل
کندش سداب حلبه برابر کوفته بیخته در بینی دمند و همچنین با روغن نار دین که در وی فرفیون حل
کرده باشند چرب نمایند نشوق که مفلوج را سود دهد و عطسه آرد صفت جند بید ستر فلفل کندش عاقرقرحا
زنجبیل بوره ارمنی نوشادر نطرون دار چینی مرزنجوش خربق سفید مرزنجوش حلبه برابر کوفته بیخته در
بینی دمند و اگر با آب برگ مرزنجوش بکار برند نیز روا است نشوق که همه اوجاع بارده دماغ را که از سردی و
تری بود سود دهد عاقرقرحا بقدر حاجت نرم کندش چهار درم برگ خرزهره که تاسه یا ورد طبیخ او نیز بیخته
باشند ده درم خورده شش درم صعتر فارسی زراوند طویل دو درم الاخوین هر یک یک درم کوفته بیخته
در بینی دمند انفیاه بعضی نفوخات و سعوط بعضی که متضمن سعوطات است نیز در آنجا آمد
و در باب که در امراض بادی و دماغی نافع است منتخب گشت نفوخات و سعوطات و معطسات که

مخصوص حقنه تنقیه دماغ اند لکن بعد از تنقیه خاص قبل از تنقیه عام ممنوع است که اکثر مرضی هلاک
عاجل بوده چون سکته و صرع که در بعضی جا نور الکلام آورده است که گنجایش تطویل نیست حرف الواو
وجوری که چون در اینجا مصروع از ذره هوش آید حلتیت چند در سکنجبین عسل حل کرده دهند و بسازند
یعنی در حلق چکانند وجوری که همین عمل کنند و از بادیه افیون بزیره کرمانی جوشانیده و صاف کرده
و گلقند در آن حل کرده دهند بسیار وجوری که جهت صرع اطفال نافع است حب صغیر چند بسیار
زیره کرمانی بادیان کوفته بیخته در ... از آن در شیر حل کرده در حلق بسازند در گلوی طفل بریزند
کعفور واحد و جوبات بست و صعتار است از ادویه که در وجه بیض بریزند و قی کرده باخبر
از تناول ادویه باشد حرف الیاء یاقوتی اعضای رئیسه را قوت دهد و وسواس سودا دفع کند و نشاط
آرد و لون صاف کند و ضعف دل و غشی را سود دهد صفت یاقوت سرخ لسبه کهربا بریشم
حجر لاجورد و گل آرمنی با درنج سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ هر یک دو مثقال یاقوت ازرق
یاقوت کبود یاقوت سپید عقیق یمنی مروارید ناسفته و پوست ترنج بسته بادرنجبویه گل سرخ
عنبر اشهب مصطول نقره مغلول گل سرخ دارچینی درونج عقربی بهمن سپید هر یک چهار مثقال لعل فیروزه
حجر ارمنی ابریشم محرق قرنفل زنجبیل بلبن کبابه قاقله کبار زرنباد هر یک سه مثقال زهر و گشنیز
دینم تخم فرنجمشک کاوزبان طباشیر سفید هر یک نیم مثقال چهار دانگ مقشر مصطکی کابلی
هر یک مثقال عصاره زرشک پانزده درم مشک ناخن یک مثقال و نیم کافور قیصوری یک مثقال آب
سیب ... هر یک کمین آب جامن آب ترنج هر یک نیم من نبات یک من و نیم نبات
در کلاب عرق بید مشک بگدازند و آب سیب بقوام آرند چون فرود کنند آب جامن را
ترنج بر آن ریزند و ادویه کوفته بیخته و جواهر جوب حل کرده بسرشته در پیشتر شش ماه استعمال
شربتی یک مثقال یاقوتی که بغایت قوی است و غبار شده است لتفریح روحانی گویند جهت ماالیخولیا
و امراض سودا وی نفع تمام دارد و دل و جگر را قوت دهد صفت مروارید ناسفته مرجان کهربا
فرنجمشک هر یک یک درم صندلین طباشیر زرنباد و بادرنجبویه قرنفل ساذج هندی عود قماری ابریشم

مفرح یاقوت سرخ هر یک یک درم کاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق
نقره عنبر اشهب زعفران کافور هر یک یک درم مشک نیم درم قند سفید و علفات هر یک پنج درم
معجون سازند چنانچه رسم است یاقوتی معتدل وسواس سوداوی و ضعف دل و خفقان را نافع است
دل را قوت دهد و رنگ را آورد صفت مروارید ناسفته تخم بادرنجبویه پوست بیرون پسته
ترنج صندلین گل سرخ هر یک سه درم لب بهمن سرخ کبابه هر یک یک درم و نیم کهربا شیخ جراالطیب قرنفل
دارچینی ساذج هندی هر یک یک درم لعل عود خام هر یک مثقال یاقوت زرد عنبر اشهب از مصطول نقره
هر یک نیم مثقال بهمن سپید گشنیز خشک گل ارمنی طباشیر هر یک دو درم زرنباد کافور قیصوری
نیم درم کاوزبان آمله مقشر هر یک پنج درم عصاره زرشک ده درم زعفران دانگی و نیم شراب
مثقال شراب جامن نیم من شراب سیب چهل مثقال ادویه کوفته بیخته و جواهر صلایه کرده در شراب ها
بقوام آورده و بسرشته شربتی یک مثقال یاقوتی دیگر که نسخه شیخ بوعلی سینا است ماالیخولیا و سودا
را بغایت سود مند است و در تقویت اعضای رئیسه و نشاط اثر تمام دارد صفت یاقوت رمانی
کاوزبان تخم کاسنی مشک خالص کافور هر یک یک درم مروارید ناسفته کهربا لسبه هر یک یک درم و نیم ابریشم
مقرض سرطان بحری محرق هر یک یک مثقال و دانگی ... طلا عکلی دو دانگ تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه
اسطوخودوس هر یک سه درم بهمن سپید عود خام حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران
قاقله کبار بادرنجبویه قرنفل خطائی هر یک یک مثقال افیون دو درم و نیم ترنجبین سنبل الطیب ساذج هندی
هر یک دو درم درونج عقربی عنبر اشهب هر یک دو مثقال تخم خیار گل سرخ هر یک چهار مثقال گلاب صد مثقال
شراب جامن شراب سیب شراب انار شیرین هر یک سی مثقال عسل مصفی بقدر حاجت
معجون سازند شربتی یک مثقال واحد چهل روز استعمال نمایند یاقوتی دیگر دماغ را نفع دهد و دل را
قوت دهد و خفقان و غشی و کرب را نفع بخشد صفت مروارید ناسفته شش درم و لسبه چهار درم
یاقوت رمانی گل مختوم بادرنجبویه بهمنین صندل سرخ هر یک ده درم ورق طلا و عقیق یمنی ساذج
هندی زرنباد درونج عقربی هر یک یک مثقال لاجورد مغسول یک مثقال و نیم لعل کهربا زرشک مقشر بلوط فرنجمشک

خشک تخم گل پوست بیخ کاوزبان ... تخم کاسنی عود هندی ابریشم محرق از هر یک سه درم
طباشیر هفت درم صندل سفید گل سرخ از هر یک پنج درم کافور ریاحی عنبر اشهب از هر یک دو مثقال مشک
نیم مثقال شیره آمله پوست بلیله کابلی گلاب انار شیرین شراب سیب از هر یک سه درم کوفته با لکوبند
در حریره بیزند و با شیر تنها و گلاب و آب انار بقوام آرند و معجون سازند و بعد چهل روز که در میان جو نهاده
باشند استعمال نمایند شربتی یک مثقال باب دوم در ... چشم نخستین چند ضوابط که میان آن
درین محل ضروریست ذکر کنیم و کیفیت حفظ چشم در آخر این باب بیان کنیم بدانکه هر چه در چشم
استعمال کنند شرط است که بعد تنقیه بدن و ... در حقیقت طبقات چشم و رطوبات ... و ...
و امراضی که هر واحد عارض میشود و اصاله و بشرکت اطلاع نباشد جرات للعلاج وی نباید کرد که
چشم بسیار نازک است و از ادویه منقیه آنچه واجب التدبیر است تا که تدبیر کرده نشود در ترکیب داخل
نسازند و تدبیر بعضی احراق است پس عمل ... مثل اقلیمیا و صدف و ... واجبات
... و طریق احراق معروف است و تدبیر بعضی غسل فقط است و آن مثل ... است
توتیا و مارقشیشا است و سنگ سرمه و مرجان و مانند آن طریق غسل است که دوا را نرم بکوبند
آب شیرین بر آن بریزند و دوا را بخیسانند و آنچه از دوا طافی شود در ظرف دیگر بگیرند تا دوای
آب و آنچه باقی است آب دیگر اندازند و باز بخیسانند و بدستور اول طافی را در ظرف ثانی
بگیرند و همچنان تکرار میکنند تا که طعم ... از آفت متغیر شود پس آن آب که در ظرف ثانی گرفته
شده مختلط باجزای لطیفه طاعمه ... است مدتی بگذارند تا اجزای مذکور در ... ته نشین شود بعده
آب وی ... که دوا ... نیاید بریزند و دوای ... را در سایه خشک سازند ...
باشند پس استعمال کنند اسفیداج را القدر بشویند ... در وی ...
سوخته ... است ... بشویند ...
بشویند و طلا کنند تدبیر انزروت آنست که انزروت را با شیر خر ... در ...
نهاده در تنور ... بگذارند تا که انزروت خشک شود با شیر ... در آفتاب

بهنند واز غبار سترو

بهنند واز غبار سترو ساخته و چون خشک شود باز تر کنند تا سه کرت تکرار نمایند سنبل الطیب
اول ... بیزند پس بکوبند در هاون که زرشد ... نزدیک است که ...
بیزکنند که همچون غبار حاصل آید دارشیشعان از چوب جدا سازند و بحنت ... نهاده ...
که پوست سیاه جدا شود و سفید بماند پس قدری آب بر آن چکانند و بکوبند که همچون ... گردد
پس خشک سازند و باریک کوفته بنجیز بکار برند و در سایه خشک باید ... از آفتاب لطافت ...
از غبار نیز محفوظ باید داشت چنین کوفتن ... خشک ساختن که اختلاط غبار ... دارد ... مستقیم
اثر ... دارد ... بشویند و قدری از آن با اسفیداج ... نیز بریزند ... و مانند آن ...
در آب گرم تر کنند تا نرم شود پس در هاون بمالند که تمام حل کرده پس باز ... ترکیب ...
... نخستین ... سازند پس در آب ... کنند تا که نرم شود پس ... پاک ...
... بگیرند و بکار برند ... بشکنند و ... پس نهاده ... گذارند تا که ...
... گرم ... سوخته ... در آب ... کنند ... بمالند ...
شود و بکار برند ... از موی ... پاک سازند و کوفته بنجیز ... مستعمل ... استعمال نمایند
... قوی است ... دوا ... در طبقات
... هر گاه که جهت نزول الماء و امثال آن ... مستعمل بود باید ... نکه کنند پس
دوا کنند هر گاه که جهت ... مستعمل بود ... استعمال دوا ... بر ...
کنند هر گاه که جهت ... مستعمل باشد ... مزاج ...
... بکار برند ... مزاج ... در چشم ... مزاج ...
... استعمال کنند و بهترین اوقات جهت ... است جهت ...
آخر ربیع و اول صیف ... مرکبی است معروف ... چشم ...
... در چشم ... نافع است ... اصل ... است ... اصل ...
... که ... شافی و نافع و ... است ... سپیده ... ام

نقره و صمغ عربی هر یک چهار درم مس سوخته نشاسته افیون هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند
و قاعده کلی است که ادویه چشم خاق را یک سا زند که همچون غبار شود شیاف دیگر که همین
صفت دارد صفت نشا و صمغ مغسول یک درم نشاسته اقلیمیا نقره افیون مس سوخته اصفهانی هر یک
یک درم صمغ عربی انزروت هر یک دو درم سفیده ارزیز هشت ملایه کرده بکار برند ذرور دیگر که
جرب و سبل و شرناق و ضعف باصره را قوت دهد سودمند دارد صفت توتیا کرمانی نشسته صمغ عربی
مغسول هر یک دو درم مروارید ناسفته شش درم نبات چهار درم ملایه سازند [illegible] دو دارو
است که دردها را بگیرد و باصلاح میآرد لهذا باین اسم مسمی شده و از آنکه این دوا اکثر شیافها
میدارد ذرشیاف بر او مشهور است جهت تسکین درد درد چشم نادر و اثر تمام دارد و شیاف
اقلیمیا و انزروت عربی هر یک هشت درم کثیرا یکدرم زعفران یکدرم افیون نیم درم ملایه کرده
با آب شیاف سازند و وقت حاجت بسفیده بیضه مرغ حل کنند و بکشند شیاف دیگر که
چشم را ابتدا آب و دمع و جرب و سبل و ظفره و شرناق را نافع است و صفت شیاف کحل
روشنائی است و گویند صفای حالت السعادت است گویند نام پادشاهی است که این دوا جهت
او ساخته شده باسم همان پادشاه گشته و لفظ اطمولیت است و اصل نسخها است که هر قوم میشود
صفت کف دریا اقلیمیا النقره هر یک دو درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده ارزیز فلفل دار فلفل
فلفل سنبل الطیب مس اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دو دانگ هر یک یک درم عنبر سقوطری
عصاره مامیثا مس سوخته هر یک نیم درم مامیران چینی هر یکی نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم
زرد چهار درم ملایه غبار سازند و بکشند شیاف دیگر که جهت غشا و سطری ملک و بیاض
نرمی نافع است و برای سبل و جرب دو سه نیز مفید صفت اقلیمیا النقره زنجار الجبر هر یک
مثقال مس سوخته هفت مثقال ارزیز حدید نمک کی فلفل سیاه نوشادر دار فلفل هر یک
مثقال قرنفل نشسته هر یک نیم درم کافور ربع مثقال ساذج هندی رایج نیم سنبل الطیب
سرمه هر یک یک درم شیاف دیگر منافع ذی قرب بنافع که است صفت اقلیمیا النقره نیم درم

سوخته دو درم سفیداب ارزیز نمک اندرانی نوشادر حدیده فلفل دار فلفل هر یک نیم درم کوفته
بحریر بیخته مهیا سازند ذرور آنچه با بهای مخصوص شیشه لسبا زند و دانند در روز استعمال نمایند چون
ابتدا دارد و سبز دارد رتبه یافته این اسم مسمی گشته و بعد آن این رعایت ترک شده دیگر ادویه
حاره و رتبه یافته نیز اطلاق شده و چنانچه از کتب معلوم میشود و که این لفظ را بالاقید اطلاق
کرده آمد که نخستین الیف بر دو گونه جلا گرس است و فرق در بر دو کحل ادوار که ادویه
را اکثر کوفته و بحریر بیخته استعمال میکنند بدون سرشتن از بحری الیفا در روز مخصوص چشم
بلکه بجراحات نیز مستعمل شود لهذا در باب مرهم نیز مذکور است شیاف استعمال آنست که
کوفته و بیخته بحریر با سرشته و کحل آنچه عمل اندر چشم کشند تا قدر قلیل از دوا مستعمل شود در چشم
و شیافات اگر ادویه بالعاب سرشته مهیا در از ساخته دارد وقت حاجت بالعاب مناسب
حل کرده در چشم کشند با انگشت کالا صفی شیاف و غیره چشم مستعمل آب ذرور دیگر
و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد توتیای کرمانی مغسول دو درم زنجبیل ملایه
زرد و زرد چوبه هر یک نیم درم مامیران چینی فلفل دار هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بحریر بیخته
شب در آب خیسانده بعد از آن بر آورده در سایه خشک سازند و باز کوفته بحریر کوفته در چشم کشند شیاف
جرب چشم را نافع است صفت زهره و نفت کشنیز خشک بریان صمغ عربی کثیرا هر
یکدرم نشاسته سه درم کوفته و بیخته نوبت در سرکه پرورده در سایه خشک سازند و دیگر بار حدیده
بحریر بیخته استعمال فرمایند ذرور دیگر استخوان هلیله کابلی سوخته سه درم مازو و نمک اندرانی
هر یک یکدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند سیلان اشک و زردی چشم را سود دهد ذرور دیگر
قوت باصره و تیز ادیه محافظت چشم کند صفت توتیا ارشستا اقلیمیا النقره هر یک نیم درم سنبل الطیب
ساذج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک دانگی کوفته
بحریر بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر چشم را خشک کند و سوزش باز دارد صفت نشا و صمغ مغسول دو درم
سوخته نیم درم مروارید ناسفته یک مثقال دو دانگ حنا یکدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر

لوخه ذرو دیگر

جرب حرارت چشم را مفید است صفة توتیا آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور قیصوری
قیراطی کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند بعد ذلك که بسبب آب سرد و قطا سیبن جهت تقویت
چشم دارد و ضعف بصر مجرب است صفة انار ترش و شیرین بگیرند تخم و شحم او بکوبند و نفیس بزور
آب جانب او بیرون آید و به کیل این آب پنج درم هلیله در آمیزند و در دیگ سنگی بر آتش نرم
در غوره رسیده ارند تا که بقوام آید و در ظرف نقره یا آبگینه بدارند و قدری در چشم کشند و قطع یا
الکوب آکوره برودی که نبات مقوی بصر و حافظ صحت آن و قاطع دمع و قاطع بیاض چشم
و جرب پلک و محلل اورام است و جالینوس تالیف کرده و سبلاق و کحل الزامین و مردود لقا سبین
سبب است صفة توتیا کرمانی و سادج هندی یا پس سوخته هر یک یک جزو صبر سقوطری فلفل از فلفل
سادج مغسول عدسی یا ... سوخته مغسول از هر یک نصف جزو ... امیبا ... و ... اندروت
... هر یک ربع جزو ... ساخته آب ... پنج کرت بپرورند در آفتاب گذارند هر مرتبه
که کحل و مقوی است صفة ... چهار درم صمغ عربی دو درم ... سفیده ارزیر ...
در ... نام که در جرب چشم هیجان کند و از ادویه حاره ... الکا
... تا حرارت فرو نشاند صفة ... سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک ... مثقال
سه درم کوفته بیخته در سرکه ... پنج کرت ... بحریر بیخته بدارند نفیسی ... که ... چشم
دو سه ... نافع است و درین نسخه ... اگر داخل ... لکن لون ... سنبل
بلون ... دارد و درین نام میخوانند صفة توتیا و پنج عدسی مغسول دو درم ... سوخته دار فلفل
هر یک ... سادج هندی دو دانگ ... دم الاخوین هر یک ... کافور ...
ساخته بدارند و بکار برند ... مجرب ... دوای ... اگر ... چشم ...
می باید و جهت قطع بیاض مجرب است صفة داخل ... پوست بیضه ... که ... باشد
پس اگر ... فقط ... ساخته ... بچرم ... اگر ادویه دیگر ... سوم
... اگر ... استعمال ... باشد ... بخوانند چنانچه ... ان

دوا را در بیاض ... ابدان قویه بکار برند صفة ... قشور ... از بیضه ... آب
شیرین تر ... و در آفتاب نهند و از ... ساخته و چون آب ... کرد ... سازند
و با ... آنرا ... پوست بار ... اندرون قشور جدا کرده و ... سازند و دیگر آب ... بیخته
در ... تا ... آب ... و ... پنج
... مکرر ... آب ... پوست از قشور جدا کرده پس ... خشک ساخته
بکار برند ... مجرب ... قوی ... قطع کند صفة قشور ... عقده ... کهنه خاکستر
صدف ... پنج ... پنج ... و ... هر یک یک جزو حجر
ربع جزو ... نصف جزو کوفته بحریر بیخته ... در چشم کشند ... نمایند
سبل که ... اکبر ... قشور ... صدف محرق ... کهنه
... هفت ... ساده ... گشنیز ... خشک سازند و ...
شود و بدارند وقت حاجت ... کشند صفة ... یعنی ...
... یک درم ... پوست ... دو درم ... صبر چهار ... دو دانگ ... مثقال
... آب ... سازند و این ... است ... چشم مفید است چون
... و مانند آن چون ... نافع ... اعراض ... قطر ... ان
این ... اعضا ... خاصه ... اسهال ... همین
... نشود و ... تازه ... آب ...
که درد چشم ... ساکن کند صفة ... گندم روغن گاو هر یک چهار درم ... را
... گرم ... گرم شود ... گرم
... چشم نهند تا آن زمان که سرد شود پس ... گرم کرده ... بر چشم نهند ... همچنین
... تا درد برطرف شود دوای ... کوفته ... بشیر زنان ... سفید ...
... آنرا در چشم کشند و این هر دو ... سودا ... است ...

در پیچی را نیز نافع است دواء آب گشنیز که در درد موی تخستین خون گشند بعضه یا حجامت
و مطبوخ هلیله یا خیارشنبر و کشنیز طبع نرم نمایند و در صفراوی مسهل کافی است و لعوقه گشنیز
خشک کیم رم با هیخدان نبات کوفته بیخته وقت خواب بخورند که از حرارت شده باشد دفع کند
و بخار را باز گرداند دوایی که در چشم را که با حرارت است خارش سرخی بود و آب از چشم روان باشد
و درد سر حض آرد جو هر چه بر چشم نهند و خشک گردد مورد و داروی صندل برگ نیم پنج سوسن زرد دار
نمک سنگ سوده به آب گرم گرد چشم طلا کنند دوایی دیگر که جمیع اضعاف را نافع است
حض لود و کشنیز درم پوست هلیله سه درم آب سانید و همه مطبوخ جدا تر کرده بر پشت چشم گذارند
دو بند دوایی که همه اقسام را مفید است حض بر لیمو بر آهن بهن کرده گذارند و با آهن باز
دیگر بسایند و لخط لخط آب لیمو همی اندازند تا غلیظ شود پس از آن بر گرد چشم گذارند و دو سه بار
تکرار نمایند و اگر اغنیه حام در ظرف آهن کوبند تا نیک گرم شود و بر چشم نهند همین عمل کند
مجرب است دوایی دیگر لیمو نیم برگ یا سه کرد و کلانه زنجبیل کلوی صندل سرخ ترهلا بهم بیدار
چو بها اندر جو هر کدام یک [illegible] درم بکوب گرد بیخته درم از این مجموعه در چهار سیر آب بجوشانند چون
نیم سیر بماند صاف کرده بخورند و [illegible] دیگر ذر مداومت نمایند انواع درد چشم دفع کند دوای
دیگر که رمد بلغمی را نافع است حض برگ نیم نمک [illegible] زنجبیل با آب [illegible] بسایند در چشم کشند دیگر که قرحه
چشم را نافع است حض ترهلا جوشانیده مطبوخ رو باها بخورند و تخم کتان و شیلیت را در آب
کرده لعاب بگیرند و در چشم چکانند و فصد و کشیدن خون هر وجه که ممکن بود بر همه تدابیر مقدم
دارند و چون بهتری روی نماید از زرده بیضه مرغ و زعفران سائیده طلا سازند که تمام نیکو شود
دوایی که جالی چشم را نافع است اگر نو پیدا شود و سخت تنقیه فرمایند بعده سر بخار آب گرم دارند
با حجام روند بعده یکی را امر فرمایند که زنجبیل تر خورده چشم را بزبان بلیسد و اگر کهنه و سطبر شده باشد
چشم را بسته بند و [illegible] روغن [illegible] و کدام ازین روغن
در دوام کنند یا کوفته بیخته بهم آمیزند و در چشم کشند و مداومت نمایند مجرب است دوایی که کل چشم [illegible]

[illegible]

که بهیداره می بهولا کوبند نافع است ناخن هیل توتیای سبز زعفران با شیر عورت که پسر دار باشد
باشند سائیده در چشم کشند دیگر شیر درخت بر در چشم کشند صفت دیگر زنجبیل بنگری نمک سنگ
جمله برابر کوفته و بیخته هر روز دو سه نوبت در چشم کشند کل چشم ادم و آب [illegible] بر طرف بود
مجرب است دیگر زهره ادمی خواه تر خواه خشک در چشم کشند دیگر موصلی سفید با آب بر که حنه
سائیده در چشم کشند دوایی که جرب یعنی خارش پلک را بود و بهم حض سخت قیفال گشایند و بعد
از هفته مطبوخ هلیله دهند بعد شیاف احمر کشند دوایی که غده چشم را نافع است مرد
آن است که در گوشه چشم سوی بینی گوشت پاره ای بهم رسد مقدار کنار و شود لکار و لو شاد در
در آب سائیده بر آن گذارند و مداومت نمایند و اگر اثر نکند جراحی با من تخم مرغ بر نهند دوایی که
ظفره یعنی ناخنه را نافع است حض جرک گوش ادمی با شهد آمیخته هر روز در چشم کشند و اگر ضعیف
و تکاب لود البته بر طرف گردد و اگر سطبر و کهنه باشد از افزودن باز مانده ناخنه سطبر را غیر از قطع
علاج نیست دوایی که نقطه چشم را که بتازی طرفه گویند نافع است چون که از شیر کنید گرمای
برآید گرم در چشم کشند و اگر فصد مقدم دارند بهتر است دوایی که سبل چشم را نافع است حض
سخت رگ قیفال و صافن بگشایند و هر روز دو درم ترهلا بخورند دوایی دیگر زنجبیل دار فلفل
نمک سنگ کف دریا کبج هلیل پوست بیضه با برنگ کنج سرخ ترهلا جمله مساوی کوفته بیخته
در چشم کشند غذا کبجری در روغن گاو یا نان خمیر سازند دوایی که شعیرا یدرا نافع است حض
موی را کشند فی الحال خون استر با روغن گیه برو مالند و تکرار کنند و خون غوک هم همین حکم دارد
و تنقیه به دفعات یاد کرد تا عود نکند دوایی یعنی رستن موی مژه که سخاره در هندی نفع دارد
که اول دماغ را السعوط برگ کشتی خورد و یا کسی سازند بعده سر بخار آن آب گرم دارند و حجام
روند سنگ لنیمی و توتیای سبز و نبات و کافور برابر سائیده با آب تیاسا زند و هر روز دو
شنید سائیده در چشم کشند بعد بدانند که ساق دو گونه است یکی آنکه کناره های پلک سرخ و درد
شود و این گستر علاج میرز و فصد قیفال گرکشایند دوم آنکه سجر رستن و خاریدن جرب دیگر

و تدبیر ش گفته شد دوای که غشا یعنی شبکوری را نافع است اگر از خون باشد رگ قیفال بزنند
و رگ پیشانی یا رگ [illegible] و چشم کوفته کشاده و یا بر سر حجامت کردن حجامت نمایند بعده بمسهل
و استفراغ کنند و تسعیط برگ کتانی خورد و دماغ را پاک نمایند و اگر از بلغم بود تنقیه کنند و شیاف
و فلفل دراز در چشم کشند دوای تخم های راهو یا کوزن یا نافخه در چشم کشند صفت [illegible] که
کو سفید یا سهید در چشم کشند و اگر هیچ چیز دفع نشود و سبب و چشم خلط طبع نرم نمایند دوای
که دمعه را نافع است صفت سنگ بصری پوست هلیله زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد
یک مثقال نیم کوفته بیخته در چشم کشند دیگر زهره خرگوش اکتحال کنند دوای که بلوه را سود مند آید
و بلوه دالت که رطوبت با رگ بسته تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند
که چیزی از خارج بچشم در آمده صفت کف دریا سنگ بصری توتیای سفید جا کسو مقشر همه برابر سوده در
چشم کشند دوای که شعر زاید را نافع است چند کرت سوم کرم کنند و بر شعیره نهند صفت مگس را
طلا کنند و چشم بر سنجابات کرم نهند دوای که غرب را نافع است این علت در اول درم کنند
بعده چرک نماید پس زردآب ناکه زردآب شد و داغ را باب کتانی و مانند آن پاک نمایند پس
زرد چوبه و انخواه مساوی کوفته بیخته بر آن پاشند پس از زرد آب شدن غیر از داغ علاج
دوای که بجوزه را نافع است اعزرا [illegible] توتیای سبز [illegible] و آب [illegible] مبالغه کرد اگر قطع
کنند قطع فرمایند دوای که قرح چشم را نافع است صفت [illegible] فلفل دارفلفل تخم کرنج زرد چوبه
نمک [illegible] پوست [illegible] کوفته بیخته با شیر [illegible] بسایند و در چشم کشند
غرز کی [illegible] دوای که ضعف بصر را نافع است صفت از سیده [illegible]
زهر [illegible] هفت [illegible] دوای زعفران [illegible] صندل سفید [illegible] کافور [illegible]
الاچی [illegible] اکسیر [illegible] برابر سوده با آب [illegible] وقت حاجت [illegible] در چشم [illegible]
انواع صنعت [illegible] که نزول الماء [illegible]
داخنق والسبل [illegible] حرف الفاء [illegible] و [illegible]

نافع است

نافع است انزروت پرورده بشیر خر [illegible] نشاسته صمغ عربی نبات همه برابر کوفته و بیخته در چشم کشند
ذرور اصفر جهت [illegible] الرمد و [illegible] رطوبی را نافع است صفت انزروت مربی [illegible] درم شیاف مامیثا
دو درم زعفران تخم گل هر یک نیم درم افیون چهار دانگ ذرور اصفر انزروت مربی ده درم صبر
زعفران حضض هر یکی دو درم [illegible] یک درم ذرور که قروح [illegible] را نافع است صفت [illegible] اصفهانی
شادنج مغسول [illegible] برابر ذرور ابیض [illegible] را نافع است صفت اقلیمیا نقره [illegible] سفیده ارزیز
هر یکی دو درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم [illegible] شصت درم نشاسته سی درم افیون
دو درم کوفته بیخته [illegible] پرورده [illegible] ذرور [illegible] که اجزای ذرور اکثر
[illegible] در میان [illegible] مستعمل [illegible] پس [illegible] ترتیب اجزای ذرورات [illegible] گفته
[illegible] ذرور [illegible] جرب [illegible] را نافع است
[illegible] توتیا کرمانی پرورده [illegible] شادنج سوخته مغسول [illegible] اسرب سوخته مغسول [illegible] اصفهانی
پرورده هر یکی دو درم ذرور انزروت [illegible] صفت نشاسته [illegible] درم انزروت مربی سفیده
ارزیز هر یکی دو درم ذرور [illegible] با بول کودک بسایند خشک کنند پس [illegible]
[illegible] افشانند [illegible] ذرور [illegible] را نافع است
[illegible] صفت [illegible] عاقرقرحا انزروت [illegible] اقلیمیا کوفته
بیخته [illegible] استعمال نمایند [illegible] اجزای ذرور [illegible]
مستعمل [illegible] ذرور [illegible] را نافع است صفت سفیده ارزیز
درم اقلیمیا نقره [illegible] افیون [illegible]
[illegible] چهار دانگ ذرور که دمعه و ضعف بصر را نافع است [illegible] موافق بود
توتیا مغسول ده درم [illegible] سقوطری [illegible] فلفل [illegible] ده درم
ذرور [illegible] چشم [illegible] را نافع است صفت توتیا مغسول نشاسته سفیده
ارزیز [illegible] مساوی [illegible] ذرور [illegible] شیاف [illegible] هندی [illegible] نیم [illegible] فلفل

زنگار هر یک یک درم دیگر که جهت سبل و ظفره و جرب و حکه و اکال جفن را نافع است اقلیمیا زر
فضه صمغ عربی هر یک سه درم زعفران فلفل شجرف هر یک دو درم افیون یک درم و نیم دیگر که جهت
درد چشم اطفال نافع است نسخه انزروت مربی به شیر خر یک درم مامیران دم الاخوین هر یک
دو درم دیگر کمتر بزرگی حضض هلیله زرد هر یک دو درم مامیران دار فلفل هر یک یک درم و دانگ زبد البحر یک درم
صبر دو دانگ و نیم دیگر توتیای مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم زبد البحر حضض صبر سقوطری دار
فلفل اقلیمیا هلیله زرد هر یک یک درم انزروت مربی چهار مثقال صمغ عربی یک مثقال دیگر باسلیقون ساذج
هندی شش درم مس سوخته سرمه اصفهانی توبال مس سوخته هر یک سه درم ساذج مغسول مرجان
هر یک یک درم صدف سوخته مامیران چینی هر یک یک درم دیگر کافوری جهت ... چشم و بعد از آن
نسخه صدف سوخته مروارید ناسفته هر یک دو درم نشاسته یک درم کافور دانگی دیگر باسلیقون نسخه دیگر
بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است
انزروت شیرج هر یک جزء حب السودا نشاسته هر یک نصف جزء سفیداب قلعی ربع جزء
عبارت است از ترکیب ... ابیض ... و اصفر ... سبل ... و بیاض ... و ... نیم کوفته
نفع وی جامع است دیگر که در ... شیرج گویند جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره و
بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره و ... لحمیت مجرب نسخه شیرج چشم نیز گویند
حب ... درم ... ده یک ... درم ... بجوشانند ... در همان آب بگذارند تا بیرون
آرند خشک کنند و از مغز مقشر او ده درم صمغ سماق و صمغ الوا انزروت و نبات گرد اسفیول
که از کوبیدن او جدا شود هر یک ده درم افیون دو سخود بگیرند و ذرور سازند ذرور مامیران جهت
اصلاح دایم چشم و امراض بارده و ... تقویت بصر مجرب است نسخه زنجبیل فلفل دار چینی مامیران
فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر ذرور که جهت نفع درد و جرب چشم و درد
و جلای او و ظفره مجرب است برگ ... الثعلب سوخته کثیرا سوخته مروارید ناسفته مغناطیس
سوخته مغسول هر یک یک ... جلا ... هند ... و ذرور سازند ذرور که اکثر امراض چشم را

١

نافع است نسخه حضض کحل درخت کاسنی نبات هر چه استعمال نمایند ذرور ... جهت
تاریکی چشم و ضعف آن نبات سفید است نسخه توتیای مغسول حب ... مثقال مشک قیراطی عنبر
دو دانگ حضض سه درم حضض را در آب حل کنند و ادویه را نیز سحق بلیغ بدان ... شیاف
سازند شیاف ابیض ... چشم را جلا دهد ... حضض کحل ... هر یک یک درم ...
زعفران هر یک نیم درم بوره ارمنی ربع درم کوفته ... شیاف سازند با سفیده تخم مرغ در چشم
شیاف ابیض جهت امراض حاره و تحلیل اورام در ربع آن مفید است نسخه سفیده ارزیر کثیرا صمغ
عربی هر یک سه درم نشاسته یک درم و اگر ربع درم افیون اضافه سازند ... شیاف ابیض
افیونی ... ضعیف ... مجرب است و اگر دو درم انزروت مربی به شیر خر ... سازند
... شیاف ابیض ... اگر افیون ... اضافت نیز بدان ... والاطفال
انچه انزروت ... قوی تر از ساده است ... دفع ... نافع تر اگر کند ... قیراطی
درم اضافه کنند شیاف ابیض ... جهت قروح چشم مستعمل است ...
مایعات المغسول با سفیده بیضه مرغ شیاف ... شیاف احمر ... المیف و ... زعفران
را دفع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضا ... جهت ... نافع ... الاثر
است امراض حاره و کحل ... دو مثقال صندل سرخ و سفید هر یک نیم مثقال حضض کثیرا صمغ عربی
ما ... هر یک یک مثقال ... سازند شیاف ... نسخه ... جهت
... شیاف ... ابیض ... کحل سرخ
چهار درم زعفران سفیده ارزیر هر یک دو درم افیون صمغ عربی هر یک یک درم شیاف ...
درد چشم را در حال ... کحل سرخ یازده درم زعفران هشت درم افیون دو درم سنبل الطیب
درم صمغ عربی یک درم با آب باران شیاف سازند شیاف ... که ... و ... سرخ
... و ... نافع است نسخه کحل سرخ یازده ... درم اقلیمیا ...
... مغسول صمغ عربی هر یک ... چهار درم زعفران ... درم افیون ... هر یک سه درم زنگار

حنظل

توبال مس سنبل هندی هر یکی دو درم صمغ عربی چهار درم آب باران شیاف سازند شیاف دیگر
اکثر را از ابتداء نزول الماء را نافع است زهره کلنگ زهره شبوط زهره عقاب زهره کبک
[illegible] خشک کرده دو درم شحم حنظل سکبینج فرفیون هر یکی نیم درم با آب رازیانه بسرشند شیاف سازند شیاف دیگر
قوی‌تر از اولین زهره کلنگ زهره کبک زهره گرگ زهره بز کوهی زهره باز زهره گورخر زهره کبوتر
[illegible] زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو زهره ماهی هر یکی خشک کرده دو درم سکبینج فرفیون
شحم حنظل هر یکی نیم درم سکبینج را با آب رازیانه حل کنند و داروها کوفته بیخته بدان بسرشند با آب رازیانه
شیاف سازند شیاف دیگر که جهت نزول آب [illegible] داده [illegible] سفیده
سرعت نفوذ در طبقات چشم تأثیر می‌کند و قوت آن دو سال باقی است اقلیمیا محرق [illegible] درم
صمغ عربی هشت درم مرداسنگ هندی فلفل هر یکی پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن
بلسان جاوشیر هر یکی دو درم زهره کفتار افیون هر یکی نیم درم زهره شبوط زهره کلنگ هر یکی
هفت درم زهره [illegible] عقاب [illegible] خروس و گرگ و غراب هر یکی نیم درم [illegible]
بلسان [illegible] و روغن [illegible] و شیخ ابو علی رحمة الله علیه گفته [illegible] زهره شبوط
و گرگ [illegible] آب رازیانه الکحال [illegible] و از [illegible] التفریح [illegible]
[illegible] نزول الماء [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] شیاف مرارات ضعف بصر و ابتداء نزول الماء را نافع است
صفت زهره [illegible] زهره عقاب [illegible] زهره خروس زهره شبوط زهره [illegible] خشک کرده [illegible]
[illegible] شیاف سازند شیاف دیگر که قائم مقام مرارات است صفت زهره بز کوهی در
ظرفی [illegible] خشک کرده دو درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون [illegible] در هر یکی نیم درم با آب [illegible]
آب رازیانه [illegible] شیاف سازند شیاف دیگر که مجرب است جهت نزول الماء صفت توتیا سوخته
فلفل اقلیمیا [illegible] در [illegible] جمع می‌آید [illegible] برابر آب باران شیاف سازند
و طریق سوختن توتیا آن است که [illegible] گل حکمت گیرند در

توتیا [illegible]

[illegible] بسوزانند که خاکستر شود شیاف [illegible] خیالات و ابتداء آب را نافع است صفت
[illegible] سفیده هر یکی دو درم سکبینج [illegible] درم [illegible] شیاف سازند شیاف که ابتداء آب را مفید [illegible]
سفیده [illegible] فلفل [illegible] اشق [illegible] درم آب [illegible] شیاف سازند شیاف [illegible] ابتداء نزول را
نافع است [illegible] و [illegible] سفید صفت اقلیمیا النقره و طلا مروارید ناسفته هر یکی
دو درم کافور [illegible] آب باران شیاف سازند و بدانکه در تحفة المؤمنین [illegible]
که لفظ [illegible] العدس [illegible] نون بعد الف گفته که [illegible] سقوی [illegible]
در کتب قدیم الخط [illegible] در [illegible] آمده نون بعد [illegible] است و [illegible] الالف [illegible]
[illegible] نوشته است شیاف اصفر جهت ابتداء نزول [illegible] چشم نافع
صفت [illegible] شیاف [illegible] هر یکی [illegible] درم [illegible] ارمنی فلفل سفید هر یکی چهار
درم [illegible] دو درم زعفران یک درم شیاف اصفر دیگر [illegible] توتیای هندی هر یکی [illegible] درم
فلفل سفید صمغ عربی هر یکی [illegible] درم زعفران یک درم با آب رازیانه [illegible] سازند شیاف احمر [illegible]
جهت [illegible] غلیظ [illegible] سفید است صفت [illegible] مغسول دو درم [illegible] سوخته
هشت درم صمغ عربی [illegible] هر یکی دو درم [illegible] مروارید ناسفته [illegible] هندی [illegible]
درم دم الاخوین زعفران هر یکی نیم درم شیاف احمر لین که جهت [illegible] نافع است
صفت [illegible] صمغ عربی [illegible] هندی هر یکی [illegible] دم الاخوین هر یکی [illegible] شیاف
احمر حاد [illegible] و ظفره و سلاق و بیاض را نافع است [illegible] مغسول [illegible] درم صمغ عربی [illegible] درم
[illegible] سوخته [illegible] سوخته هر یکی دو درم افیون [illegible] هر یکی نیم درم [illegible] دو درم زعفران
[illegible] هر یکی [illegible] که عادت [illegible] احمر لین را [illegible] سازند و احمر حاد
[illegible] فرق باشد شیاف احمر جرب و سبل و بیاض را نافع است [illegible] درم اقلیمیا نقره
اشق صمغ عربی [illegible] هر یکی [illegible] درم صمغ [illegible] آب [illegible] حل کنند و [illegible] کوفته بیخته
بدان بسرشند شیاف سازند شیاف [illegible] که سلاق و جرب [illegible] و سبل و بیاض را نافع

است صفته صمغ عربی سفیداب قلعی اشق هر واحد یکجزو زنگار شادنج هر واحد نصف جزو
اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف اسود نافعست تکثیف و طلا
کردن بارها را که در چشم هلاک باشد صفته افیون مس سوخته هر یک یکدرم و نیم زعفران
مامیثا هر یک نیم درم مروارید ناسفته [illegible] هر یک یکدرم اقاقیا [illegible] درم آب باران شیاف سازند
دیبی کند و جرب سبل سلاق و شعر زاید را نافعست و معنا [illegible] در لغت یونان اسود است
صفته زنگار شش درم صمغ عربی اشق هر یک چهار درم اقلیما طلا افیون هر یک دو درم مازو
مازو هر یک یکدرم آب سداب شیاف سازند شیاف اخضر جهت منع نوازل و حرارت جرب
و حکه [illegible] حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است صفته توتیا در آب نارنج پرورده
ده درم کثیرا انزروت گل سرخ صبر زرد حضض کی هر یک یکدرم سفیداب قلعی
سوخته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف جهت [illegible] زاید صفته [illegible] هر یک
جزو زنجار [illegible] سوخته هر یک نصف جزو با زهره [illegible] شسته شیاف
سازند شیاف [illegible] جهت ظلمت و سواد و [illegible] قروح [illegible] و جرب طلا [illegible]
اکثر امراض عین را نافعست صفته اقلیما ذهبی توبال نحاس صمغ عربی هر یک یکدرم دو درم
مرجان سنبل افیون زعفران ساذج هر یک یکدرم فلفل سفید شش قیراط با شراب ریحانی شسته
و [illegible] بضم میم و سکون واو و فتح قاف [illegible] لام [illegible] والف لفظ
یونانیست بمعنی محلل شیاف [illegible] لطیف و [illegible] جهت قروح و [illegible]
و بثوره و [illegible] و سرخی [illegible] دوا [illegible] مفید است صفته اقلیما محرق [illegible]
و در شیر الاغ با شیر دختران [illegible] ده درم سفیداب قلعی مغسول هشت درم زعفران چهار درم
کثیرا ده درم آب [illegible] باران شیاف سازند و با سفیدی تخم مرغ استعمال کنند [illegible]
اجزای این [illegible] کرده [illegible]
نسخه [illegible] بالقاف خوانند و در آن آب باران حل [illegible]

نقط بقطر چون آب

تقطر بقطر چون آب [illegible] در چشم مستعمل است اگر با آب این ادویه سرشته [illegible]
شیاف [illegible] جهت طرفه و [illegible] حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاده نافع است
[illegible] سماق دو جزو برگ مورد مازو [illegible] هر یک نیم جزو [illegible] سماق مجموعه با دو چندان آب
[illegible] تا بربع برسد [illegible] صاف سازند و باز بجوشانند تا غلیظ شود [illegible] این ادویه با آن سرشته
سازند شیاف [illegible] صبر [illegible] توتیا کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی هر یک یکجزو اقاقیا نصف
جزو کثیرا افیون نشاسته هر یک ربع جزو [illegible] سازند و در آن [illegible] استعمال نمایند شیاف
[illegible] جهت [illegible] حرارت چشم و [illegible] حکه و [illegible] سبل و [illegible] و التصاق پلک نافع است و
مجرب سماق [illegible] جزو سفیداب [illegible] کثیرا [illegible] جزو کافور ربع جزو [illegible] سازند شیاف
[illegible] جرب [illegible] نافع است [illegible] سماق [illegible] مثقال آب باران [illegible] بپزند [illegible]
[illegible] تا غلیظ شود [illegible] پس اسفیداج ده درم با آن سرشته [illegible]
سماق را بجوشانند تا غلیظ شود و پس [illegible] با آن سرشته شیاف سازند شیاف [illegible]
جرب و حکه [illegible] را نافع است [illegible] صمغ عربی توتیا مغسول هر یک دو درم [illegible]
چهار درم [illegible] زعفران هر یک [illegible] درم [illegible] شیاف سازند شیاف [illegible]
رقیق [illegible] مروارید [illegible] شادنج مغسول صبر [illegible] شیاف [illegible] باب باران [illegible]
سازند چون [illegible] شیاف [illegible] خوانند شیاف [illegible]
نافع است صفته سفیداب قلعی اقلیما هر یک دو درم افیون نشاسته هر یک یکدرم کثیرا انزروت هر یک
نیم درم با آب باران شیاف سازند شیاف [illegible] سبل و ظفره و جرب را نافع است چشم را
جلا دهد اقلیما طلا سفیداب ارزیز هر یک ده درم کثیرا [illegible] هر یک نیم درم مروارید ناسفته [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم [illegible] نحاس [illegible] اقاقیا هر یک [illegible] درم افیون [illegible] درم زعفران نشاسته
سوخته هر یک [illegible] درم با آب [illegible] شیاف سازند شیاف [illegible] باصلاح آورده [illegible]
[illegible] صفته اقلیما [illegible] مس سوخته هر یک [illegible] کثیرا اقاقیا صمغ عربی

یک درم زعفران افیون هر یک یکدرم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند و لسترد و دیگر از شیاف
مذکور و تحقیق شیاف برایا در حرف الف مذکور گذشت **شیاف غرة الطیون** کنند جرب و سلاق
و استرخای جفن و ریح و سبل را نافع بود **صفت** شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار
قلقطار هر یک پنج درم مس سوخته چهار درم افیون زعفران هر یک یکدرم با آب باران بسایند شیاف سازند
شیاف حولی باد ها را پراکنده کند و اماس [illegible] را بنشاند **صفت** مس سوخته درم اقاقیا کثیرا صمغ
عربی سنبل زعفران هر یک یکدرم با آب باران شیاف سازند **شیاف [illegible]** ظفره و چشم را نافع
است **صفت** شادنج دوازده درم صمغ عربی مس سوخته شش درم قلقطار سوخته زنگار هر یک دو درم
دارو را شیاف سازند **شیاف [illegible]** باسور که جهت امراض مذکوره باشد **صفت** صبر زرد کندر کلنار
انزروت سرمه شب یمانی دم الاخوین هر یک یکدرم زنگار ربع درم با آب بسرشند اول قرصه ساخته بعد از خشک شدن
بسایند و در چشم کشند **شیافی** که جهت تقویت چشم و منع نزول آب و جراحات و حمرة اجفان و جلا
البصر را مفید است **صفت** گل سرخ صمغ الو صمغ عربی هر یک سه درم [illegible] دو درم اقلیمیا الفضه یکدرم نیم
توتیای هندی مغسول انزروت هر یک چهار درم و نیم با آب شیاف سازند **شیاف ابیض** قرحه چشم
سرخ را نافع است و حرارت بنشاند و [illegible] بسازند **صفت** اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز هر یک شش درم
کندر چهار درم [illegible] **شیاف [illegible]** برای ظفره نافع است **صفت** مس سوخته
پنجدرم زنگار دو درم نوشادر قلقند بوره ارمنی هر یک یکدرم زرنیخ [illegible] بسرکه بسرشند [illegible]
بسایند شیاف سازند **شیاف** ظفره را نافع بود **صفت** زعفران یکدرم زرنیخ سرخ [illegible] درم شیاف سازند
و آب گشنیز تازه [illegible] **شیافی** که [illegible] قرحه را سود دارد و [illegible] قرحه ببرد **صفت** شادنج [illegible] سوخته
شسته [illegible] هر یک چهار درم [illegible] مس سوخته شش درم صمغ عربی سه درم افیون یکدرم
شیاف [illegible] که جهت [illegible] شدید [illegible] نافع
[illegible] شیاف ماميثا شش درم انزروت [illegible] زعفران افیون [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ
درم با آب باران شیاف سازند و بسفیده [illegible] **شیافی** که [illegible] از غلبه حرارت

باشند بنشاند درم [illegible] چشم را سود دارد **صفت** افیون کثیرا [illegible] اسفیداج هر یک شش درم
صمغ عربی دوازده درم همه را با آب بسایند پس [illegible] تازه یک رطل آب باران [illegible]
[illegible] شیاف [illegible] شیاف بسازند [illegible] خشک
نمایند و در وقت حاجت با آب [illegible] بسفیده بیضه یا آب حلبه مطبوخ بسایند
و قطره [illegible] سبل [illegible] وقت صبح در چشم کشند و همین بیان [illegible] **شیاف**
زنگار جهت سبل را نافع است **صفت** صمغ عربی سفیداب زنگار جمله برابر با آب باران بسایند و
شیاف کافور جهت ورم گرم نافع است **صفت** سفیده ارزیز سه درم کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم
[illegible] یکدرم کافور نیم درم **حرف الضاد ضمادی** که ورم در چشم بنشاند **صفت** آرد جو ده درم [illegible]
پنجدرم اقاقیا یکدرم سپیده تخم مرغ یکعدد و آب گشنیز تازه و آب کاسنی [illegible] بکار برند **ضمادی** که ورم
را بنشاند **صفت** صندل احمر شیاف ماميثا صبر زرد فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا جمله برابر با آب
[illegible] گشنیز [illegible] با آب [illegible] بر پلک ضماد نمایند
ضمادی که ورم را نافع کند [illegible] چشم را بنشاند [illegible] گوشت تازه [illegible] بسفیده مساوی
[illegible] کل [illegible] استعمال نمایند [illegible] نافع است **ضمادی** که نزول مواد [illegible] از چشم [illegible] دارد
صفت صندل سفید [illegible] سفیده [illegible] مرغ [illegible] بسرشند
ضماد سازند [illegible] خربزه برای ضماد کردن همین فایده دارد **حرف الطاء طلای** که چون
[illegible] چشم [illegible] دارد [illegible] شیاف ماميثا [illegible] طری
گل سرخ فوفل زعفران جمله مساوی با آب گشنیز تازه و با آب کاسنی طلا کنند **طلای** که [illegible] را
نافع باشد **صفت** [illegible] شیاف ماميثا [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم کوفته [illegible] با آب
کاسنی طلا کنند **طلای** که جهت سرخی چشم مجرب است **صفت** [illegible] صندل سرخ هر یک چهار درم
[illegible] اکلیل الملک [illegible] بر پلک چشم طلا [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] **طلای** که ورم چشم را بنشاند [illegible] **صفت** [illegible]

صندل سرخ هر یکی دو درم کافور دانگی ونیم بآب کاسنی بر جبهه و کلف طلا نمایند طلای که بهمین عمل کنند
حب صبر شیاف ماثیا حضض کی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب کاسنی بر
جبهه و کلف طلا کنند طلای که جحوظ چشم را سود دارد حب صبر حضض اقاقیا عصاره لحیة التیس بآب عنب
الثعلب طلا کنند طلای که اثر کبودی که از ضرب چشم باقی مانده باشد پس از بسته شدن ورم و
سرخی زایل سازد حب کندر فوتنج جوز القطفل زنجبیل برابر بگلاب آب سائیده طلا نمایند و جوز القطفل
عبارت است از شکی که در خراطه قطفل یافته میشود و کذا قال السمرقندی فی الشرح الاسباب طلای
که بیاض را ببرد حب شاخ گوزن و کثیرا برگ لحیة التیس سائیده بر چشم طلا نمایند و لحیة التیس را بهندی
درخت برس گویند طلای که منع ریختن مژگان کند مجرب است حب استخوان خرما سوخته سنبل
الطیب آنکس مرمکی صدف سوخته فلفل هر یک یک جزو سرمه نیم جزو قلمی سوخته مغسول شده زعفران
نیم جزو طلای سودمند که بعد از قلع بر مکان طلا کنند منع رویدن کند حب زعفران نیم مثقال کافور نیم
واکثر سائیده استعمال کنند طلای که جهت شعر زاید مجرب است حب ارده نوشادر و حار الماء محرق
جمله برابر بگیرند بخل خمر بضعف آن بیزند و بعد نتف طلا کنند طلای که تهیج اجفان را سود دارد حب گلارخ
شیاف ماثیا حضض گل ارمنی زعفران زرد چوبه صبر آب کشنیز تر یا آب کاسنی طلا نمایند حرف القاف
قطوری که شب کوری را ببرد حب البان کشنیز مساوی بکوبند و بخته آید و وقت خواب در چشم چکانند
قطوری که درد را از دو اثر ساکن کند حب حضض یکدرم شب یمانی بقدر نخود هر دو در شیر زنان حل کنند
و در چشم چکانند قیروطی و بالقاف دوا غیبت مرکب که بعد چیدن سبل استعمال کنند و این لفظ
ترکیب حکیمانه نوشادر سوخته هر یک دو درم توتیا دوازده درم کوفته بیخته زرده تخم مرغ برشته
و در پوست تخم مرغ انداخته و در گل حکمت گرفته در کوزه نو نهند و در کوزه مجازی کنند تا پخته
شود بعده صلایه کرده استعمال نمایند در چشم حرف الکاف کحل که تقویت بصر را عجیب است حب
و جمیع امراض چشم را مفید است حب سرمه سیاه توتیا سنگ بصری یکتوله مروارید دو توله عیرات چینی نیم توله
مرجان یکتوله و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه ورق نقره چهار ماشه یک ساعت تا بیک کهرل کنند تا بحد اجابت

روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز دیم اوراق خرنوب سائیده با گلاب سائیده در ظرف آبگینی یا
باطلا مدار نموده بعمل در چشم کشند و باید که کهرل بسیار نمایند باحتیاط و این ترکیب را بعدا
بدوران هندی مرقوم شده و توله دوازده ماشه است و ماشه هشت سرخ و سرخ را بهندی رتی گویند
وجه که او را ان اصل قامت مرقوم است لسته حبه را دوانی معتدل المقدار میشود کحل الجواهر بصر را قوت
دهد حب سرمه اصفهانی هفت درم ایرقشیشا پنجدرم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه
درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم کحل الجواهر نسخه دیگر حب سرمه شش درم توتیا چهار درم
بسد مرجان اقلیمیا هر یک دو درم مروارید هفت درم سادج هندی یکدرم مشک یک طسوج کحل که حفظ صحت
چشم کند حب توتیا ده درم صبر حضض هر یک یکدرم شیاف ماثیا سه درم کافور دانگی کوفته بیخته
با آب عنب و یا سماق بپروردند و در سایه خشک سازند و صبح و شام در چشم کشند کحل که بصر را تیز کند
اگر سبب ضعف رطوبت بود حب توتیا کوت بآب برنج بپزند خشک سازند پس بگیرند قلفل
دار فلفل زنجبیل مامیران هر یک عشر توتیا آب بارانی بسحق کنند و با توتیا آمیزند و بکشند و
جدا سازند که این دوا توتیا که در آب باران در یک روز سحق میکرده باشند و کثرت مقوی بصر است
و کذالک الکحال آب بارانی باید و سکر و کذا میل را آبشار نوروزی یکروز در چشم کشند کحل الجواهر که از
اختراع متاخرین است جهت تقویت باصره و دفع غشاوه و تقویت طبقات چشم و اجفان دو وصد
و جرب و سبل رقیق و انتشار نفع دارد و حافظ صحت چشم است حب سرمه اصفهانی ده درم توتیا ده
هندی که غیر مستعمل حار و آب برنشسته از همی کو بال مرجان بیخ و اگر باشد مقناطیس محرق مغسول
هر یک چهار درم سرطان بحری شش درم یاقوت لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل
عقیق یمنی هر یک نیم درم زعفران سه درم و در بعض نسخه دو دانه فرنگی چهار درم افزوده اند و در بعضی
نسخه مرده ساوی چیار افزوده است صمغ عربی و کثیرا و عنزروت و صمغ آلو هر یک نیم درم فیلزهره سه درم
اضافه کرده اند و طریق حل کردن ورق طلا و نقره آنست که صمغ عربی و کثیرا هر یک بشکر سماق
حیدان سائیده مکلس گردد کحل الجواهر که در تقویت باصره لطف نفع دارد حب فیروزه و ابرقشیشا ساده مطبوخ

هر یک دو درم مروارید ناسفته بلیله زرد هر یک سه درم نوشادر پنج حضض شیاف مامیثا سرطان
بحری اقلیمیا هر یک یک درم توتیا طباشیر و پنج هر یک نیم مثقال العنزروت پنجدرم انزروت چهار درم
سرمه بیست درم کافور زنجبیل هر یک یک دانگ کحل الجواهر معرب از مغلیات است که بسریانی عبارت
از ملاکیه است و در کتب یونان مسطور است که بقراط در خواب ملهم شده محلل و ملطف
جالی است جهت دافع امراض چشم [illegible] نافع است صفت انزروت مربی بشیر الاغ ماده
شکر سفید هر یک یک درم مغز تخم بیرج یکدرم کحل الساذج از تالیف [illegible] عجیب الفعل است و دمع
و غشاوه و رمد و حکه و [illegible] جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است گویند
روزی چهار [illegible] با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند صفت سرمه اصفهانی [illegible] هر یک چهار
درم اقلیمیا [illegible] هر یک دو درم صابح هندی یکدرم مروارید زعفران هر یک نیم درم [illegible] قیراط
کحل که با [illegible] روز اول [illegible] کنند هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد مفقول از
[illegible] زبد البحر بوره ارمنی [illegible] شکر سفید سقمونیا بالسویه [illegible] دو
هر یک [illegible] درم همه را [illegible] آفتاب [illegible] خشک
شود [illegible] بیرون کرده استعمال نمایند کحل [illegible] چشم [illegible] نافع است
صفت زبد البحر اقلیمیا نقره سفیداب ارزیز سوخته هر یک چهار درم سنبل مروارید هر یک دو درم [illegible]
کثیرا انزروت [illegible] سقمونیا هر یک یکدرم و اکحال سرطان بحری محرق مسحوق دو درم
جالی مجرب است کحل قوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و نزول آب و خیالات مفید است
و در جمیع آثار [illegible] است [illegible] توتیای کرمانی مغسول [illegible] درم
با آب [illegible] خشک کنند [illegible] فلفل با [illegible]
هر یک دو درم نوشادر [illegible] همه را کوبیده با آب [illegible] خشک کنند پس با توتیا [illegible]
از حریر بیرون کرده استعمال کنند [illegible] که آن [illegible] ظرف [illegible]
در [illegible] بالا [illegible] کحل که نزول آب را نافع است صفت زهره [illegible] دو درم [illegible] حنظل

مثقال زعفران

نیم مثقال فرفیون نوشادر هر یک نیم مثقال [illegible] نیم درم کوفته [illegible] با آب [illegible] سرشته
و خشک ساخته و دیگر بار [illegible] کرده در چشم کشند کحل زعفرانی [illegible] چشم و دمع و سیلان
را نافع است صفت زعفران سنبل هر یک دو درم دار فلفل یکدرم فلفل سفید کافور هر یک دانگ
و نیم نوشادر نیم درم [illegible] درم کحل [illegible] نافع [illegible] صحت چشم نگاه دارد صفت توتیای
هندی [illegible] بلیله [illegible] آب [illegible] خشک نمایند کحل که [illegible] سود دهد صفت
بلیله را در خمیر گرفته و در تنور [illegible] بپزند تا خمیر سرخ شود پس بلیله برآورند و پوست او را بگیرند و
اندکی زعفران آمیخته باریک ساخته بکار برند کحل [illegible] دیگر پوست بلیله زرد و بریان [illegible] جزو
یک جزو دار فلفل نصف جزو زعفران ثلث جزو کحل الاسفار که جهت [illegible] مژگان [illegible]
شدن آن [illegible] صفت دانه خرما سوخته پنج درم دخان الکندر چهار درم سنبل الطیب
سه درم [illegible] هر یک یک درم با [illegible] کشند [illegible]
و [illegible] کشند [illegible] کحل عزیزی از تالیف [illegible]
جهت [illegible] حفظ چشم [illegible] امراض [illegible] نافع است
با [illegible] اقلیمیا [illegible] توتیای هندی [illegible] هر یک یک درم
صابح هندی زبد البحر نوشادر هر یک یک درم و نیم مشک [illegible] کحل عزیزی [illegible] تاریکی
چشم را [illegible] سنبل را نافع باشد صفت سرمه اصفهانی سوخته پنج درم اقلیمیا [illegible] نقره
نوشادر [illegible] مغسول توتیای هندی [illegible] سوخته هر یک [illegible] درم [illegible] صابح هندی [illegible] دار فلفل
دار فلفل نوشادر [illegible] سقوطری [illegible] زعفران سرطان بحری هر یک یک درم زنجبیل نیم درم کافور نیم
دانگ مشک [illegible] قرنفل دو دانگ کحل [illegible] جهت ضعف بصر و شبکوری نافع است
تحقیق این لفظ در شیاف گذشت [illegible] کحل [illegible] سوخته [illegible]
مغسول هر یک [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] زعفران هر یک [illegible] زنگار [illegible] ارمنی [illegible] سقوطری
هر یک یکدرم اقلیمیا دو درم زنجبیل [illegible] کافور [illegible] کحل [illegible] از تالیف جالینوس است جهت

قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوات نافع است حافظ صحت چشم است سفیداب قلعی [illegible] درم
اقلیمیا فضه صمغ عربی نشاسته و اگر باشد مغناطیس محرق مغسول هر یک چهار درم افیون [illegible]
نحاس محرق مغسول زعفران هر یک یک درم کافور یک قیراط کحل بقراطی جهت رفع بیاض
مجرب است و در اندک زمان قطع میکند مشدنیه سنبل محرق مغسول زعفران هر یک دو درم توتیا
ارمنی زبد البحر هر یک یک درم کحل کرفت مجرب است [illegible] دار فلفل فلفل قلیل جمله برابر کحل کرده
حول زایل کند مجرب است سنگ [illegible] صافی اللون بسایند و در خرقه کرده اند و فتیله
سازند و در ظرفی نهند و روغن شیرج اندازند و فتیله را بسوزند و بالای او طاسی لطیف
نحاسی [illegible] وار نهند تا دخان در آن [illegible] بعده بپر جانوران دوده جمع کنند و قدری
مشک و عنبر در آن امیزند و بکشند کحل که از استاد منقول است و معروف [illegible] الکلاب
است جهت حفظ صحت چشم و تقویت نظر سود دارد [illegible] اشیا [illegible] هر یک [illegible]
اصفهانی [illegible] با آب باران [illegible] درم [illegible] آب غوره و انگور [illegible] کحل [illegible]
در حرف الباء گذشت کحل [illegible] ابتدا الماء نزول آب را نافع است [illegible]
مبادی [illegible] منقول [illegible] نزول الماء از چشم [illegible] دقیق
مرصوص هر یک [illegible] درم [illegible] مرصوص [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم آب [illegible] پس [illegible] مثقال [illegible]
کبار [illegible] کحل در کیفیت حفظ صحت چشم بدانند که هر چه مضر است [illegible]
صحت [illegible] واجب [illegible] بچشم ضرر دارد [illegible] غبار و [illegible] گرم و
سرد و نظر باشیا [illegible] که ضوء او بر نور چشم غالب آید مثل آنکه مقابل آفتاب [illegible]
و [illegible] چیزی [illegible] نظر قایم ماند [illegible]
[illegible] خطوط [illegible] باریک [illegible] خوابیدن و [illegible]
[illegible] گرم و [illegible] سیر [illegible] خوردن و نمک و [illegible] طعام بسیار

کردن و جماع کثرت و فصد و حجامت کثیر و تناول هر چه مضر معده باشد و کذا خوردن بادروج و زیتون
[illegible] و [illegible] و تناول [illegible] بدانند که اگر چشم کثیر الوجع باشد میل در چشم
اندازند [illegible] حل کرده بچکانند [illegible] درد چشم اندازند و صاحب [illegible] باید
که [illegible] مقابل [illegible] چشم از [illegible] کثرت [illegible] استراحت باید پس [illegible]
باب سیوم در ادویه گوش دریابند که فاضل ترین حواس ظاهری حاسه سمع است زیرا که تعلیم
علوم و قدرت نطق که صفت کاملات [illegible] موقوف بدولت [illegible]
[illegible] پس احتیاط گوش که آفت سمع است ضرر [illegible] و احتیاط آنست
[illegible] از هوا گرم و سرد و در آمدن آب [illegible] حمام و سایر آفات الام خارجیه و داخلیه محفوظ
دارند و حرکت [illegible] احتیاط [illegible] یکبار بروغن بادام [illegible] بچکانند
و در حفظ صحت [illegible] و کذلک [illegible] یکبار [illegible] از نزول نوازل
[illegible] که خوف [illegible] گوش [illegible] حل کرده بچکانند و [illegible]
[illegible] گرم و [illegible] زیرا که بارد بالفعل گوش را ضرر دارد و اگر چه بود [illegible]
[illegible] و کثرت کلام و استماع آواز قوی [illegible] و حرکت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و تناول [illegible] و [illegible] آن حاسه سمع و جمیع حواس را ضرر دارد
[illegible] هر که خواهد گوش او آفت نیابد باید که وقت [illegible] در آن [illegible]
پس احتیاط آنست که [illegible] گوش [illegible] از [illegible]
[illegible] سرد و گرم [illegible] امراض [illegible]
[illegible] گوش [illegible] افیون [illegible] باید که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] آنست که افیون [illegible]
[illegible] افیون [illegible]
[illegible] نافع [illegible] باید که استعمال [illegible] کنند [illegible]

افیون در تخدیر بتخفیف قوی‌تر است پس هرگاه وجع شدید بود افیون موضعه بکار برند و جهت
اصلاح افیون قدری جند بیدستر بیفزایند دوائی که جهت کرم گوش نافع است صفت شراب دو درم و
عسل سه درم روغن گل یک درم سفیده بیضه مرغ دو عدد و مجموعه باهم مخلوط سازند و پشم پاره بدان
تر نمایند و نیک گرم در گوش نهند و برانجا نگه کنند ساعتی تا گرم بدان آید و پس قطعه از اندرون
کنند دوائی که آنرا که در گوش قطعه باشد و بحیل دیگر تدابیر بر نیاید باید بستن آنرا و قطعه بیرون آرد
چوبکی ذی بهشت تا با دیان که عقده نشود و ملک بی تخلخل باشد قدر کوچکی نبرد و بکطرف او
بمقدار ثلث ذی که چهار انگشت مرسوم میشود بپیچند و در روغن زیت یا روغن دیگر بیالایند
و طرف ثانی چوبک که در گوش خواهند نهاد هموار کنند بنهجی که اندر گوش بهندام در آید چنانکه
لوله هوا را دخل نباشد و اگر طرف خالی بماند بپارچه محشو سازند پس الطرف که بیرون است و
بقوت زنند هرگاه حرارت اندر گوش کامبیضه محسوس گردد چوبک را بقوت بیرون کنند تا چیزی خبرد
و آب طلا آن منجذب شود و اثنای این عمل باید که مریض بر جانب شق مضطجع خسپد تا آب بسهولت
بر آید و هرگاه اندک بود بیابد که نا بحرارت خود بخود منجذب شود و بتحلیل باید گرایید و بذی الدهن والسراج
و حاجت نمی نبیند کردن کشیدن چوبک تا در سد با حلت هوا کشند و چیز قندی اکثر اطبا
همین طریق اشنا نمودند پس دوائی که در دو گوش را که بسبب ضعف ابدو قرت باشد صفت زنجبیل فلفل
سعتر صندل سنج هریک یک درم روغن بستور حب یک درم وج یک دو درم ادویه را جوکوب ساخته
و جمله بهم امیخته بجوشانند تا که روغن تمام بسوزد و در روغن بماند صاف کرده بدارند و هر روز سه چهار
قطره در گوش بچکانند دوائی که در دو گوش را که از سردی و تری بود سود دارد و این صفت
بر سیاق مسبوق افتد صفت عاقرقرحا اسطوخودوس را در روان کوفته بیخته غرغره کنند یا برگ و تخم [illegible] خود
ذکر کرده شود یا عطسه آید الضماد اگر روغن کنجد یا روغن کرنج و گلاب بکجا بجوشانند و فرود
آورده قدری نمک سنگ زنجبیل و فلفل و نمک [illegible] ساییده اندران روغن آمیزند و نیم گرم
در گوش بچکانند همین عمل کنند دوائی که جهت درد گوش که بسبب قولنج باد و [illegible] بود برگ تازه

بر آتش گرم کنند و اندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند و بفشارند و چند قطره در گوش بچکانند
و اگر سیر کوفته در برگ تنک بپیچیده پس گرم کنند و افشرده بچکانند قوی‌تر باشد دوائی برگین
یا برگین خرما در جامه کرده قطره چند بچکانند همین عمل دارد دوائی که ورم گوش را ببرد و منفجر
سازد صفت بلبل نبات معروف است و اصل آن پخته مسحوق بر برگ شی بگیرند و بکوبند و چند قطره
بچکانند چند نوبت عمل کنند ورم بر آید و آب بیارد سفیده بیضه با لعاب حلبه یا اسبغول یا تخم کتان
همین عمل دارد دوائی که جهت کرم گوش نافع است صفت سپستان مصری که شکار گویند بریان کرده
بسایند و در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب گرم بچکانند و مداومت نمایند کرم آن بیستند
و بوی بد دور شود و چرک گوش اطفال را عادت [illegible] بعد بلوغ خود بخود دفع میگردد و اگر
بلوغ بماند همین کافی است دوائی که کرم گوش کشد [illegible] یعنی صبر در آب حل کنند [illegible]
گوش اندازند که بر شود و بعد از آن گوش را نگون کنند تا کرم بمیرد و آب صبر بیرون آید دوائی که
حنظل را در آتش گرم کنند و چون پخته شود مغز او بمالند و بفشرده در گوش بچکانند کرم بمیرد دوائی که طنین
که از ضعف دماغ باشد دفع کند صفت زنجبیل سه درم تخم خشخاش سفید [illegible] درم مغز بادام چند درم
دو درم شکر سفید هفت درم شیر گاو آنقدر که در آن ادویه پخته شود حریره ساخته بنوشند [illegible]
دوائی که ثقل سمع یعنی گرانی گوش را نافع است صفت بیخ تازه حنظل بکوبند و شیره آن بچکانند
یک قطره بول شتر چند روز متواتر بیستور دوائی که ورم بیرونی گوش را سود دارد صفت [illegible]
نهادن بیخ [illegible] بیخ [illegible] نمک لودار [illegible] ساییده طلا کنند هرگاه که در گوش دانه
و مانند آن درو در مانده در سر میل لته پیچند و چیزی چسپنده چون کندر و سریش بر آن بمالند
و در گوش کنند تا دانه بدان چسپیده بیاید و چیزهای عطس بو چون عطسه آید بینی بند کنند
و دهان بسته تا قوت بسوی گوش افتد مخرج آن است و اگر این چیزها کفایت نکند گودی محجم
از زرنیک با شیشه بر سوراخ گوش نهند و بتدریج بمکند که مثل [illegible] و اگر آب اندر گوش رود دست بر گوش
نهند و سر نگون سازند و بر پای طرف جهیده کنند یعنی پای [illegible] بردارند و بر یکپای بجهند تا

آب بیرون آید اگر کسی از راه عادت سیماب گوش اندازد و وقت خواب روغن برگ
گوبر می آید و قدری بماند دیگر آفات آرد و روغن حکیم بچکانند و دیگر تدارک اخراج کو گذشت تعلیل
آرند صفت روغن زیت در تحلیل ریاح بارده و غلیظ تقطیر کردن نافع است و کذا روغن حار و
روغن سداب و روغن حب الخیر و اگر این ادهان را در آب سیاب آب پخته کنند یعنی بپزند و تر
میشود و اینجا که تسخین و تحلیل افزون تر مطلوب باشد جند بیدستر و فربیون قدری مصاحب این روغن
ها نمایند روغن ترب باشد روغن زیت بود گویند گرم تر از روغن حب الخیر باشد درد گوش را
نافع است بادهای گوش را تحلیل دهد ترب سیاه جزو و روغن یک جزو بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند روغن کنجد درد گوش را که از سردی بود زائل کند صفت جندبیدستر فربیون مصطکی حضض
کادر هر یک یک درم روغن بادام تلخ حب درم شراب چهل درم آرد یه کوفته بیخته با شراب و روغن
بجوشانند تا که روغن بماند روغن بادام همین عمل دارد و نزد او ده سرکه گذشت روغن گل که درد
گوش را که از حرارت بود بنشاند صفت روغن گل ده روغن بادام شیرین پنج درم سرکه کهنه پنج درم
تا روغن بماند حرف الضاد ضمادی که ورم بارد گوش را سود دارد صفت حلبه بابونه اسپیغول
سرشته ضماد نمایند ضمادی که انکسار الاذن یعنی کوفته شدن گوش را نافع است صفت صبر سقوطری
مرصاف اقاقیا اسپیغول حنا بهم سرشته بر آنجانب که منکسر شده بر بنهند و عضو را بر بلندی اعلی
ضمادی که ورم بن گوش را بنشاند صفت [illegible] هر یک پنج درم بکوبند و کتیرا کوفته
بیخته درم کوفته بیخته با آن سرشته بر بنهند حرف الطاء طلای که ورم پس گوش را نافع است
صندل سرخ فوفل افسنتین صبر سقوطری زعفران هر جزو برابر بگلاب طلا نمایند طلای
مسمی است به برنطیه و ورم داخل گوش را سود دارد و درد ساکن کند
بابونه و حلبه و کرفس و پنبه دانه کل ارمنی حضض گل اسفیداج بورق و زرنیخ تخم کاسنی طلای
کافور جمله ده درم از هر یک قدری مناسب بگیرند و با بعضی شیرهای سرد و آب شیر تره
آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده و سرشته ضماد سازند و بشکل بر روی سرها بکار برند اگر نه

دوی الاصلاح

دوی الاصلاح و وقت حاجت بشیرهای مذکور سرشته ساییده طلا نمایند و اقع این مرکب
این است مقصود از پهلو دار ساختن آنکه بزودی ساییده شود حرف العین عصاره که سده
گوش را که از غلط غلیظ یعنی باشد بگشاید پس از تنقیه صفت کندر صبر حب السوداء چهار
ساخته در بینی بنهند که عطسه آید حرف الفاء فتیله که درد گوش دیرینه گوش را نافع است صفت
تخم مرزنجوش کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش بنهند فتیله که برای گوش
الخیر سپید فربه بگشایند تخم و عسل از وی جدا سازند دلوره و خردل و قردمانا کوفته بدان سرشته
و فتیله در گوش بنهند همین عمل کند فتیله که قرحه کهنه را سود است صفت زهره گاو و دو جزو عسل یک جزو بهم آمیخته
و لته کهنه سرشته با فتیله سازند و بدان بیالایند و در گوش صبح و شام بنهند فتیله لته بعسل آلوده
در جهت ریم و چرک بیرون آرد را نافع است اگر زردی بار بیک ساخته بعسل آمیزند و در آن ببرد حرف القاف قطوری
که قرحه نافع و چرک پاک کند صفت انزروت صبر سقوطری نیز ده ارمنی زبد البحر کندر دم الاخوین
مر زنگار حب الحدید کوفته بیخته بسرکه آمیخته در گوش بچکانند بعد از آن که چند نوبت بالعسل بچکانیده
باشند قطوری که فتیله لته بعسل آلاینده و دو سه نوبت بکار آلوده در گوش بنهند فتیله که قرحه گوش را
سرد لعاب حلبه و تخم کتان و تخم مرو با شیر زنان آمیخته در گوش بچکانند و از وی با مجموع
گوش پاک کند صفت روغن بادام تلخ شب در گوش بچکانند و روز در حمام در آیند گوش را
در خانه اندرونی حمام ببرند تا ریم بر آید قطوری جالینوس که گوش را از ریم پاک کند و درد بنشاند
گیرند انار و تخم و پوست وی دور کنند و اندرون انار خالی کرده بول کودک اندر او بر آتش گرم کنند
بچکانند و تقطیر شیر جهت قروح گوش نافع است عسل که با آب و خمر ممزوج کنند و در یک روز
چند نوبت همچنان بکنند و اگر را نمایند قروح را سود دهد آید و کذلک تقطیر آب مورد با اسفیده
جهت قروح و مده و قیح مفید است نه چنانکه روغن گل ممزوج باشد تقطیر او در گوش را پاک کند
قطوری که رطوبت مزمن که از گوش سائل شود و مده دفع کند صفت مازو با سرکه سائیده در آن
لته آمیخته بچکانند قطوری که قرحه دیرینه را بچکانند نافع و مده صفت خبث الحدید چند قطره بچکاند

صفت دیگر ضماد است که خبث الحدید را در سرکه تر نمایند یکماه یا بیشتر پس آن را بکار برند
و بعضی بر آنند که خبث الحدید عبارت از آنست که خبث الحدید را بکوبند و بسرکه بسرشند و خشک
باز بسرشند تا هفت بار همچنین سازند بسرشند و بعد خشک کرده در سرکه کهنه بپزند که بقوام عسل آید قطوری
که قرحه را مفید است مرهم ابیض بروغن گل حل کرده بچکانند و بعد از تنظیف قرحه بیارالعسل قطوری
انزروت دم الاخوین کندر عصاره لحیة التیس ورد سازند و فتیله بدان آلوده بر نهند و تقطیر مرهم
مصری و مرهم باسلیقون کبیر و مرهم احمر و سرکه خبث الحدید قرحه کهنه را مفید است مرهم در حرف
المیم ذکر کنیم قطوری که درد گوش را که از سردی بود سود دهد صفت السداب آب مرزنگوش از هر یک
هفت درم روغن بابونه پانزده درم روغن فرفیون ده درم شراب کهنه بیست درم همه را بجوشانند
تا روغن بماند قطوری بهر درد گوش سرد صفت افیون جندبیدستر از هر یک دو درم اندر روغن
بپزند تا بقوام آید یا در روغن سوسن حل کنند و بچکانند قطوری جهت درد سر و گوش صفت
بکوفته با زهره گوسفند بیاموزند و صاف سازند و نیم گرم بچکانند قطوری که درد حار را سود دهد صفت
روغن گل و روغن بادام شیرین ... سرکه ده درم با آتش نرم بپزند تا سرکه بسوزد و نیمگرم بچکانند
و گفته شد در گوش هرچه بچکانند باید که نیمگرم باشد اگرچه مرض حار بود قطوری جهت درد حار صفت
افیون یک درم شیاف ابیض سه درم روغن گل چهار درم سرکه سه درم با هم ممزوج سازند و در گوش
بچکانند قطوری که وجع شدید را که از حرارت بود بنشاند صفت افیون کافور از هر یک طسوجی در
روغن خلاف حل کرده در گوش بچکانند و بسفیده بیضه مرغ نیم گرم چکانیدن و کذا شیر
زنان نیمگرم در درد گوش عجیب الاثر است قطوری که درد را ببرد و حار را مفید است صفت
زهره گاو تازه دو مثقال روغن ... ده درم بجوشانند تا زهره برود و دو قطره در گوش
بچکانند قطوری که طنین و دوی را نافع است صفت کندر زعفران جندبیدستر فرفیون خربق
سپید از هر یک سه درم نطرون بوره ارمنی از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته در شراب حل کرده بچکانند
قطوری جهت طنین و دوی و وقر صفت شحم حنظل یک درم بوره ارمنی نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج

هر یک یک درم و نیم عصاره افسنتین قسط فرفیون هر یک دانگی و نیم کوفته بیخته با زهره گاو سرشته
گلوله‌ها سازند و وقت حاجت بروغن بادام حل کرده دو سه قطره بچکانند قطوری که طنین را نافع
است صفت قرنفل نیم درم مشک دانگی آب برگ سنجوش بسایند و بچکانند قطوری جهت کرمی ...
سفید یک درم جندبیدستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته با سرکه کهنه بچکانند و قطور آب کشنیز
تازه و قطور آب ... که با عسل جوشیده بود همین اثر دارد و تقطیر با روغن بادام طرش را که از
خلط غلیظ باشد سود دارد و بسیار مرارات خصوصاً مراره ... و روغن بادام آمیخته ... قطوری
که بثره را که در گوش پیدا شود و با ضربان شدید بود نافع است صفت افیون قراطی در شیر حل کرده
نیمگرم بچکانند یا شیر ... مذکور قطوری که سیلان خون را از گوش باز دارد صفت انار بچه
دانچه ... اندر سرکه بپزند و بچکانند و قطارات ... اقاقیا ... حابس
دم باشد که حبس خون بنشاند و گر وقت افراط دخوف غشی قطوری که خون را در گوش بسته باشد
بگدازد شیره کرنب با سرکه نیمگرم بچکانند قطوری که کرم گوش بکشد خواه از خارج در گوش
آمده باشد خواه در همان جا پیدا گشته صفت شیره برگ شفتالو و شیره لوبیا تنها یا مرکب بچکانند و اگر
قدری سقمونیا نیز آمیزند قوی‌تر باشد صفت شیره ترب تنها و ... مرارات تنها نیز قاتل
دود است قطور را قطوریکه جهت درد گوش که سببش ملاقات سرما و هوا سرد باشد صفت پنبه در
زیت آلوده نیمگرم تکمید کنند و ضمادهای دیگر همین عمل دارد حرف الکاف کماد جهت درد گوش
خواه سببش ورم خارج از صماخ بود پارچه یا نمد آب شیرین نیمگرم آلوده بنهند و اگر درد شدید بود نمک
گرم کرده تکمید نمایند کمادی که جهت ثقل سمع و طرش که سببش خلط غلیظ خام بود باید که بعد تنقیه
کنند صفت ... برگ غار مرزنگوش برنجاسف تمام ... بابونه بجوشانند و اسفنج را بدان تر
کرده با این طبیخ ... و انداختن حوالی گوش ... کردن تکمید نمایند حرف المیم مرهم مصری جهت
جراحت اندرون گوش صفت سرکه هفت درم عسل بیست درم با هم بجوشانند تا بقوام آید پس زنگار ده درم
زنگار سوده بر آن افشانند و مرهم سازند و فتیله بدان آلوده در گوش نهند مرهم مصری ...

عسل مرکب کنند و جمله برابر بپزند تا بقوام آید پس موم و روغن گل قدری آمیزند مرهم جهت
کبر قرحه گوش نافع ص موم زرد مثل رفت روغن چهار اوقیه مرداسنگ ... هر یک
رفت و در مثل موم با در روغن رفت یکجا گدازند و ادویه ... بپزند و فتیله ساخته
در گوش نهند مرهم احمر که قرحه گوش را نافع است ص مرداسنگ رفت هر یک دو جزو با هم آمیخته
بر هم زنند تا منعقد شود و اگر آتش بزند زود غلیظ شود با ... بعد غلیظ شدن هر چه که باشد
یک درم عروق الصباغین با ... ساخته ... بزنند و فتیله بر نهند و این ... مرهم زنگار بکار برند
که قرحه گوش کهنه و چرک بود مرهم ابیض که جراحت تازه گوش را نافع است ...
ص سفیده ارزیز هر یک یک جزو روغن گل یا روغن کنجد دو جزو موم را در روغن یکجا گدازند
در هاون نهند و از موم که ... اندک اندک سفیده ارزیز ... سفیده ...
و خوب آمیخته کرده پس فتیله بر نهند صفت الموز و نطول که گرانی گوش را ...
بسبب ... سود کند صفت بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم تمام مرزنگوش ...
پوست بیخ ... پوست بیخ کرفس هر یک ... درده من آب بجوشانند تا ...
سرد کوش بیخ ... دارند و این را اکباب گویند و نطول ... که هم برا اکباب ...
می باید و هم ... ننطول که در دو گوش را که سبب ریح سرد و غلیظ بود
ملاقات ... سود دارد ص ... بابونه ... اکلیل الملک ...
تمام قیصوم جمله بجوشانند و اکباب ... و ... تنها همین عمل دارد نطولی
و نطلان ... را که سبب خلط غلیظ و خام بود سود دهد ... ص ... سداب ...
با ... در آب ... و در ... بر ... یک ... نفع در گوش
نهند تا بخار اندر گوش برد نطول که ... که سبب آن خلط ... بود سود دارد
ص ... مرزنگوش ... بجوشانند و اکباب ... نطولی که تحلیل مواد بارده
تقویت عضو کند ... در نواحی گوش ... و اعضای دیگر ص ... بابونه ...

مرزنگوش ... عصفر ... جعده خشک ... نطول ... فطراسالیون ... حنظل
حب الغار ... فطراسالیون ... هر چه از اینها بهم رسد بجوشانند
گوش با عضو ... بزنند ... کوش الخناب ... این ...
باب چهارم در ادویه ... گوش و بینی به تعلق دارد که رعاف بند کند و اگر سبب او غلبه حرارت
دکری ... ص صندل سفید ... هر یک یک درم ...
یا ترکرده ... بجوشانند دیگر ... تخم ... معصفر ... خام برابر سوده ...
از هر قسم که باشد بند کند دیگر ... که ... طلا کنند دیگر ... درم ...
آب ... کنند ... آب ... و ... درم ... بجوشانند ...
گذارند ... که مراد ... چهار تولد دوائی که رعاف را که سبب ...
سود دارد فائده پوست ... سود ... سعوط کنند دوائی
... روغن ... سوده ... رعاف ...
همین باب ... فائده رعاف که ... بعد بحران ... تا ممکن ... حبس کنند چون
ضعف طاری شود ... دست ... و ... گرفتن ... محکم ... کنند
که اگر رعاف از سوراخ ... بود ... بود ...
حجامت ... که ... حاصل آید دوائی
را سوده ... که ... غلیظ ... بینی ...
... روغن ... سوده ...
صاف کرده در بینی بچکانند دیگر ... بچکانند دیگر بول ...
بچکانند دیگر بول ... سعوط کنند و ... این ...
... هر یک ... درم ... هر یک ... درم ...
... درم ... دوائی که جهت بند شدن بینی ...

از ... نوروزی

ص برگ کنه چینه تیز بل باشش حب البیت زیره سپید هر یک یکدرم نیم نیم الاجی جوده هر یک
یکیاک قند سیاه کهنه بیست و چهار درم معجون سازند شربت ازو یکدرم تا ده درم میشود هر روز بخورند وقت
صبح یا وقت شام که خواب کنند دوائی که بد بوی بینی دور کند ص جوز بویا دارچینی لسان العصافیر قرنفل هر
یکدرم کوفته بیخته با شهد و قنبیل سرشته هر روز سعوط کنند دوائی که جراحت بینی دفع کند مقشر
پوست درخت پیرس سیاه بجوشانند و بآن آب جراحت را بشویند پس بر هم فراهم آید دوائی
آب برگ چینه و آب پوست بلیله و بلیله و آمله و قدری زاگ حبشی سوده در بینی بمالند دیگر شستن تر
صحت یابد که ناسور بینی را سود دهد و آن گوشت فزونی بود که در بینی پیدا شود دوائی زنگار زرد نوشادر
اسفیداج یکجا کرده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و این گوشت بینی ببرد
حرف السین سعوطی که رعاف را حبس کند ص کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو و سرکه
سوخته پوست انار ترش کندر قطا سوخته نشاسته و غیر مغسول هر یک یکجزء کافور ربع جزء کوفته بیخته
با آب بادروج در بینی چکانند و عصاره لحم و عصاره کراث تنها یا مرکب سعوط کردن همین عمل
دارد که اسعوط عصاره سرگین خر مجرب است و گلاب سرد و لبر که ممزوج کرده باستنشاق کردن
آب سرد بر سر ریختن و اطراف بستن سعوطی که بینی را بوی الف دار زایل کند و مجرب است
بول خر بچکانند فانه لا یتخلف الیه و استنشاق خمر ریحانی بدستور سعوطی که بطلان شم را زایل
کند ص شونیز زیره کلکلانج شحم حنظل خربق سفید جند برابر جرب سازند بعد پس نقطه دیگر ابرا
بروغن مرزنجوش سائیده بچکانند و اگر از این سعوط درد هیجان نماید روغن گل بسعوط نمایند و
آب گرم بر سر ریزند باید که وقت سعوط اسعید داد من و آب نابد و بر پشت بخسپد و
سر نگون دارد و سعوطها با استنشاق بالا کشد تا فعل دوا کما حقه سرایت کند و بارها آب گرم غرغره
باید کرد هست و این ضابطه در تمام سعوطها مرعی دارند و نقطه بحقیقت رد والف مفتوح سعوط
سعوطی که نافع است مرکسی را که بوی بد حس کند و لوی نکهت ص چند بیدستر یکدرم بچکانند
و هر انگه بوی نکهت و لوی من مشک یکدرم بچکانند حرف الصاد ضمادی که بر سر و جبهه نهند رعاف

سعوطها نافع دارد و خاصه که سخت آب فی الرد بر سر ریزند و عقب آن تنقیه نمایند ص مازو
پوست انار گل سرخ خشک هر یک یکجزء عدس مقشر دو جزء حضض برابر همه را کوفته و بیخته با آب
گلاب سرشته بر تارک سر و جبهه بنهند و اگر خرقه کتان بگلاب و برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک
نهند حبس کند و لوبیا بیخته ضماد کردن نیز حابس است ضمادی که همین عمل کند گل ارمنی عصاره لحیه
التیس گلنار عدس مقشر هر یک یکجزء افیون کافور هر یک ربع جزء کوفته بیخته با برگ انگوری سرشته
بر تارک نگذارند و اگر برگ خلاف و برگ کرم و نوفیج و گل سرخ تر و آرد جو با آب خرفه با آب تنها
بر جبهه و تارک سر ضماد نمایند حرف الطاء طلائی که همین عمل کند رعاف را سود دارد صمغ عربی
زعفران مر را مک سک گل ارمنی خطمی لادن کوفته بیخته با آب طرفا سرشته سخت بر بینی پوست
رات کشیده و انبوه بلبه پیچیده و در بینی گذارند و بالای آن این طلا استعمال سازند حرف الف
الفتائل که رعاف را نافع دارد ص گلنار کرویا مازو هر یک نیم درم افیون دانگی کوفته بیخته بعصاره
سرگین خر سرشته و تار عنکبوت بگردانند و در بینی نهند و بعد آن بینی را بگلاب و برگ سرشته
باشند فتیله که همین عمل کند ص مازو سوخته انزروت کرده دو درم زاج سیاه چهار درم شب یمانی
دو درم کافور دانگی کوفته بحریر بیخته و فتیله کتان بعصاره سرگین خر آلوده در بینی داکرده اند در
بینی بنهند فتیله که همین اثر دارد ص کاغذ سوخته تخم مرغ سوخته اقاقیا پوست انار هر یک دو درم کوفته
بیخته با آب بادروج یا لسان الحمل سرشته فتیله بدان آلوده بر بنهند فتیله که همین عمل کند ص از خرقه
کتان فتیله سازند و در خمر تر کنند و زاج مصری با هم ساخته بر آن افشانند و بر نهند و هر کاه فتیله چون
بسیار تا بسیار بود که فصد قیفال حبس عاف کند اما خون اندک اندک گیرند و فصد بار بار یک سائیده
تا در زمان طویل خون قلیل بر آید و بعضی بر آنند که اکحل گشایند و خون القدر بکر بذکر غشی افتد و خون
تا بر غلظ قوام گردد بر دوش و اعضا مکیفه خود بخود حبس شود و لکن بالضرورت قوی داعی باشد و این
جراحت نتوان کرد فتیله که گنده بینی ببرد ص مر پوست انار ترش هر یک دو درم عقب الهند زیره شیرالبیج
هر یک نیم درم و نیم زاج و قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب تر کنند و آلوده کوفته بدان آلوده در بینی بنهند فتیله

که البسی بینی را نافع بود صفت زاج سیاه شب یمانی از هر یک بسوخته هر یک نیم درم زنجار دو
طویل بسش ورم کند دو دانگ و درهم جدا کوفته بیخته در دو من آب سبز زد و بپالایند و باز بجوشانند
تا بقوام عسل آید فتیله را بدان آلوده در بینی نهند که همین عمل کند دیگر که خشم را سود دهد
سعد سنبل صبر گل سرخ قرنفل کوفته بیخته آب بود بر سرشته در بینی نهند بعد آن که بینی را بگلاب
و سرکه چند نوبت بشسته باشند و اگر شونیز را بریان کنند و یکبار نزد در سرکه کهنه بسایند و با
قدری از روغن زیت در بینی چکانند همین عمل کند و کذا اگر فتیله بدان آلوده بر نهند دیگر که
از سده بینی بگشاید صفت لادن چوب کز شونیز سعد بسایند و بر مجمر آن فرو دارند و با بسکوس کنند
و در سرکه خوب بسایند و بر بخار آن دارند نفوخ که گنده بینی ببرد صفت شک زاج قرنفل مساوی کوفته
بیخته در بینی دمند در بینی اندازند نفوخ که رعاف حبس کند صفت قرطاس سوخته صدف سوخته هر
یک جزو قفطار نیم جزو بار یک ساخته در بینی دمند نفوخ رعاف بندد حضض بگیرند و در لته کتان
بسته بسوزند خاکستر وی بگیرند و در بینی دمند نفوخ که مانع حبس است آملک سفید در بینی دمند
بعد بر سپس صنف سفید بیضه مرغ تر کرده و آملک مسحوق بکردانند و اندر بینی دارند و داشته که
مزاج بینی از آن دارد پس از عمل است پس هم چنانکه ادویه گوشت چیل بخنگی با ید داد و آرد و نیم
میل به تری زاد و به بینی که معتدل به آلوده باشد اشخیم داد و ادویه بر دهان که بجا فرد لب را نافع است
صفت روغن زرد بادام شیرین و خیری دیا سمین و خلوق در بینی چکانند بعد تنقیه بلغم و از البقول و بر ایشان
آن بپرهیزند دوائی که الشقوق والقشرة وجفاف لب را نافع است صفت قیروطی و دیگر ادهان و شحوم مالند
بر لب و ناف و مقعد را بروغن بنفشه چرب دارند و این مرهم مجرب است اسفیداج با روغن سرشته
کیرا با آب انک بسایند و در ریه بالین کرده سرشته بر لب نهند و هر چه بر لب گذارند عقب او باید کوب
انداز بیضه مرغ بر آن چرب باید از مواد صمغ و دار و هر چه صفوا اکثر است بپرهیزند دوا
که بواسیر لب را مفید است صفت عدس با بونه اکلیل خطمی اندر آب پزند و بکوبند و بیخ بیضه ...
مرهم سازند و بر نهند و بعد فصد قیفال و چهار رگ لب بعد مطبوخ افتیمون و اگر کنوا بسیر ناشند

برلب نیز شرط زنند یا زلو چسپانند و بعد شرط سرکه بمالند تا خون بند شود و اگر بواسیر بزرگ
باشد از شرط زدن و زلو افکندن بپرهیزند بعد تنقیه عام ضماد مسطور بر نهند و این مرهم مفید
است صفت مرداسنج اسفیداج زعفران شب یمانی ساخته با روغن بادام و شمع گداخته
سرشته بر نهند دوائی که اماس لب را نافع است صفت حضض با بونه آرد جو و گلاب عنب الثعلب
بر ضماد نمایند بعد فصد و اسهال و در انتها قیروطی که از روغن بادام و موم ساخته باشند بر نهند و با
کرم کرده بشویند دیگر که اماس لب را النفع دارد صفت شب با بونه اکلیل را مانند آن طلا کنند دیگر که
اماس بر داود ببرد و دهد مرهم در سرطان مستعمل است بکار برند و تقلیل غذا و ترک غضا جب
شمارند دیگر که بثور لب را نافع است و وی از خون شود یا از صفرا هر چه در ورم گرم گذشت بکار برند
دوائی که قروح لب را نفع دارد صفت مرهم اسفیداج بر نهند ایضا قیروطی از ماذو و مرداسنگ و موم
و روغن خشخاش زرد و آب ساخته باشند و بکار برند و اکال لب را هر چه در اکله دهن گذشت نفع دارد
که اختلاج لب را نافع است اگر بمشارکت فم معده بود مقدم تنقیه باشد و با غثیان و فواق بود
بمشارکت عصب دماغی بود مقدم صرع و لقوه بود یا آفت دماغ باشد و درین هر دو تنقیه آن
عضو مشارک کنند و در امراض سر هر چه در باب اختلاج مطلق گذشت بکار برند و اگر سبب لبن
در لب بود منفخات بکار برند و بمالند و حب لبوب و روغن بابونه بسایند و سریع الاثر است اگر
خون بود که در رگهای باریک لب امتلا آورد و سیل بر باج شود بعد فصد قیفال و چهار رگ لب
تنقیح مسام محللات ضماد کنند و تقلیل غذا نمایند و هر سوء مزاج را با دویه متضاده درمان نمایند

باب ششم در ادویه دهان و دندان سخت قریب حفظ آن بیان کنیم طالب صحت اسنان را واجب
است که از خشت را خبر دار رعایت کنند یکی آنکه حذر کنند از تواتر قی و طعام و شراب در معده خراب
ورد است حیر هر طعام بود و عسرت قبول او مر فساد را چون شیر و ماهی مملح و مثخنات خواه مبرد و متناول
غذا دوم آنکه العلاج بر قی کنند خصوصا که ماده مستخرج حامض بود سوم آنکه از مضغ چیزی علک
خصوصا که شیرین بود چون ناطف یعنی حلوا سمن و جز آن انجیر خشک احتیاط کنند چهارم آنکه در مضغ

خیری که سخت متعفن از دندان نشکنند و دیگر دندان را کنند از وی بیرون ریزند هفتم آنکه هر چه سرد
البرد بود و درد آرد خاصه بر خایند کرد آنچه شدید الحرارت مفرد باشد خاصه بر باد بود هشتم آنکه دایم
دندان را پاک دارند و هر چه مابین دندان باشد بخلال پاک کنند بنوعی که گوشت بن دندان را
آسیب نرسد نهم آنکه بعضی چیزها که بالخاصیت دندان را ضرر دارد چون کراث حذر از آن واجب دانند
و بدانند که کراث یعنی گندنا مضرترین اشیاست بدندان و لثه دهم آنکه مسواک لازم بدانند و دوام
استعمال وی نفع عظیم دارد و استفراغ میکند رطوبات مرار را در بن دندان آب دندان می برد
و رونق آب دهان بسیار زود و دیر اجابت قبول نوازل از ابخره صاعده معده و باید که مسواک از چوب اراک و یا
از چوبهای سرد و دیگر باشد و تا کار از حقیقت آن چوب اطلاع نباشد استعمال نباید کرد زیرا که
شده که بعضی چوبها است که بمجرد رسیدن بدندان دندان را ساقط میکرداند و استعمال مسواک
باعتدال جلا میدهد دندان را و قوت میدهد لثه را و از جمله حفظ صحت دندان آن است که وقت
خواب روغن گل بر آن بمالند علاج الضبا در هر ماه دو بار مضمضه کنند بشراب که در وی اصل [illegible] مطبوخ
بود خاصه [illegible] جهت وجع الاسنان و کذلک [illegible] مسحوق که مخلوط بالعسل بود [illegible] دندان
بالنه مجلی و منقی و مشد لثه است و ذلک [illegible] و کذلک ملح [illegible] سوخته [illegible]
والمحرق [illegible] دوا [illegible] که از وی [illegible] گرفته بر دندان بمالند هرگاه دندان عرضه
باشند مر نوازل را باید که طبیخ چیزهای قابضه در دهن گیرند امساکا طویلا علاج الضبا [illegible]
هر دو سوخته [illegible] بر دندان [illegible] ترياق الاسنان [illegible]
دوایی است مجرب که اگر در دهن گیرند و یا بر دندان بمالند درد دندان را اگر بسبب [illegible] سود دارد
ص [illegible] فلفل [illegible] زنجبیل [illegible] افیون [illegible] مساوی کوفته بیخته
بعسل سرشته [illegible] بر دندان نهند یا حب ساخته در دهن گیرند دوایی که درد
دندان که بسبب حرارت باشد نفع دارد صفته افیون [illegible] اندک [illegible] در روغن گل حل کنند و قدری [illegible]
بدان آلوده بر دندان نهند و اگر عاقرقرحا و کافور بکوبند و در روغن گل حل کنند و [illegible] بر دندان [illegible]

بهمین عمل [illegible]

همین عمل کنند و اگر بر بیخ دندان شرط زنند و یا علق حجامت زنند نفع دهد دوایی که درد دندان
سوراخ دار را نافع است صفته فلفل عاقرقرحا مازو مساوی بگیرند و [illegible] ساخته [illegible]
بسرشته [illegible] در سوراخ دندان نهند دوایی که لثه را محکم کند و گوشت رفته [illegible] باید [illegible]
دم الاخوین [illegible] سماق [illegible] کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی سرشته استعمال نمایند دوایی که
درد دندان را ساکن کند عاقرقرحا [illegible] هر یک [illegible] درم تخم [illegible] آب [illegible]
شیر گاو [illegible] مثقال [illegible] حب ساخته [illegible] بر دندان نهند و اگر شراب [illegible] با مویز [illegible]
و بر دندان نهند همین عمل کنند دوایی که قلع اسنان کند ص [illegible] هر یک [illegible]
و بر دندان نهند همین عمل کنند که قلع او مطلوب بود و بدندان دیگر باید که نرسد [illegible]
کنند تا دندان از بیخ بر آید و اگر عاقرقرحا در سرکه [illegible] چهل روز [illegible] حوالی دندان
[illegible] فرو برند [illegible] جا و پس این دوا آنجا بر نهند [illegible] کنند دوایی [illegible]
طلا کنند پس دندان [illegible] بسهولت بر آید دوایی اگر دندان متاکل باشد ص تخم [illegible]
[illegible] در سوراخها کنند منفعت بسیار دهد دوایی [illegible]
[illegible] عند الحاجت [illegible] به آسانی بر آید [illegible]
درد دندان اگر از سردی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تخم [illegible] عاقرقرحا [illegible]
دندان گیرند علاج الضبا برگ [illegible] دوایی [illegible]
[illegible] آتش [illegible] گرم شود [illegible] زیر دندان گیرند [illegible]
دوایی درد دندان که از زیادتی خون بود [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible]
ص برگ گل [illegible] مضمضه کنند و اگر [illegible]
و اگر [illegible] حرکت [illegible] فصل [illegible] دندان [illegible] کنند

شدن دندانها نافعست اگر سبب آن تناول ترشی بود منفعت آن کرم دندان زده و تخم مرغ که در زیر آتش
پخته باشند بر دندان نهند و بر خوان بگیرند سنونی که موم و زرد و بخایند و اگر از جهت ترشی بود گرم
فم معده جمع آید تنقیه معده نمایند و دندان بروغن گل دایم چرب دارند سنون که کرم دندان را
نافع است صفت در اغاز که هنوز کرم بیخ دندان بسیار ضایع نکرده باشد بجا آرند بیخ و برگ و شاخ
و گل نارگیلی تازه و آنرا کوفته شیره بگیرند و آن غرغره و مضمضه همی کنند چند روز متواتر خاصه
بر ناهار سنون مرجان سود مرجان ضعف دندان را نافع است صفت سود مرجان قرنفل سعد کوفی
نارمشک پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ مساوی کوفته و بیخته سنون سازند سنون که حافظ
صحت دندان است صفت شاخ گوزن سوخته کزمازج سعد سنبل هریک چهار درم نمک اندرانی یکدرم
کوفته بیخته سنون سازند سنونی که حافظ صحت دندان است صفت شاخ گوزن سوخته کزمازج
سعد سنبل هریک چهار درم نمک اندرانی جو سوخته زبدالبحر سماق مسحوق مساوی کوفته بیخته
سنون سازند سنون دیگر که دندان متحرک را محکم کند صفت کلنار آمله شب یمانی اقاقیا مساوی
کوفته بیخته سنون سازند سنون که نافع است صفت جهت درد دندان که سبب آن ورم لثه باشد
تخم خرفه گشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سپید عاقرقرحا کافور مساوی کوفته بیخته بر لثه و دندان
افشانند بعد از آنکه سر کلاب را یکساعت در دهن نگاه داشته باشند سنون دیگر که بیخ دندان را
سخت کند و خون باز دارد صفت شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی سوخته پوست هلیله زرد گل سرخ هر یک
ده درم کلنار یکدرم کوفته بیخته بر لثه و دندان افشانند سنون دیگر که بوی دهن خوش کند و خون
رفتن باز دارد و دندان را محکم کند پوست هلیله بلیله آمله مقشر گل سرخ اقاقیا شب یمانی قرنفل
طباشیر عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته سنون سازند سنون دیگر که لثه را سپید را نافع است صفت شب یمانی
سوخته یکدرم نمک بریان ده درم سماق سه درم کوفته بیخته سنون سازند سنون که [illegible] درد
دندان را نافع است و بوی دهن خوش کند صفت مرقشیثا حجر البصره [illegible] عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند سنون دیگر که ناصور دندان را اصلاح آرد صفت بیخ سوسن عاقرقرحا مساوی

شب یمانی کلنار

شب یمانی کلنار مازو سماق هریک ده درم کوفته بیخته سنون سازند سنون دیگر که زردی
و سیاهی از دندان ببرد و بوی دهان خوش کند صفت کزمازج زنجبیل زبدالبحر دارفلفل قاقله
هریک دو درم نمک بریان کرده ده درم جو سوخته هفت درم کوفته بیخته سنون سازند سنونی که
خون لثه باز دارد و بوی دهن خوش کند صفت شب یمانی یکدرم بوره کوهی ده درم کوفته
بیخته سنون سازند سنون دیگر که جهت درد دندان که سبب آن رطوبت بود سود و دار فلفل دو درم
بوره ارمنی یکدرم و نیم عاقرقرحا زنجبیل سورنجان هریک یکدرم کوفته بیخته بکار برند سنون که سیلان
خون از بن دندان باز دارد صفت کات هندی فوفل کلنار گل سرخ دم الاخوین سماق مساوی
کوفته بیخته شب یمانی [illegible] و صباح بگلاب و آب [illegible] مضمضه کنند سنونی که دندان سیاه شده را سپید
کند پوست هلیله زرد ده درم قرنفل چهار درم حماما [illegible] درم سارنج هندی دو درم مازو سوخته
ده درم کوفته بیخته بر دندان مالند سنون که لثه را محکم کند و رطوبات را خشک سازد صفت کلنار ده
درم [illegible] ده درم سورنجان سه درم مازو یکدرم بوره سوخته ده درم نمک [illegible] سوخته
هفت درم کوفته بیخته استعمال نمایند سنون دیگر که دندان را سپید کند و بوی دهن خوش کند
صفت زبدالبحر نمک سنگ بریان کرده هریک دو درم عود سوخته سفال چینی کزمازج کلنار عاقرقرحا — جو سوخته
قرنفل سارنج هندی گل سرخ سعد کوفی سماق هریک نیم درم زراوند طویل [illegible] الاس هریک سه
درم کوفته بیخته بر دندان مالند سنون که جوشش اللثات را که بر بن دندان و در دهن پدید آمده
باشد بعد تناول ادویه مخصوصه این دوا استعمال نمایند بصلاح آرد زراوند مدحرج برگ مورد کندر
سعد کلنار بیخ سوسن دم الاخوین مازو مساوی کوفته بیخته بکار برند سنون که لثه را محکم کند و بوی
دهن خوش سازد و قلاع را مفید است صفت شیاف ماشا طباشیر لسان الحمل تخم گل پوست
هلیله زرد برگ زیتون کلنار کزمازج شب یمانی کوفته بیخته استعمال نمایند سنون دیگر که آکله [illegible]
بیخ دندان را سود دارد و خون رفتن باز دارد صفت مرداسنگ بیخ سوسن از هر یک عاقرقرحا [illegible]
یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند سنون دیگر که دهن خاصیت [illegible] صفت بیخ سوسن عاقرقرحا هر یک

شب یمانی گلنار مازو سماق هر یک ده درم کوفته بیخته بکار برند سنون سعتری که دندان متحرک را
محکم کند صفت جبر قوتیا شب یمانی و ... گل سرخ سماق پوست انار ترش استخوان ... مازو
گلنار مازو گزمازج هم مساوی کوفته بیخته بر دندان ... سنون ... که اکله لثه و دهن و ... را
نافع است صفت پوست انار ترش و شیرین از هر یک سی درم نمک هندی نوشادر هر یک پنج درم
مازو گلنار شب یمانی کاغذ سوخته عاقرقرحا هر یک ده درم سماق پانزده درم کوفته بیخته بسرکه کشنیز
قرصها سازند و در سایه خشک سازند و وقت حاجت دیگر باره بکوبند و استعمال نمایند سنون ... که
استرخای ورم لثه را نافع است و دندان را از چرک پاک کند صفت پوست انار ترش گلنار مازو
سماق شب یمانی از هر یک یک درم کوفته بیخته استعمال نمایند سورنجان لفظ یونانی است و بعضی
را اسم افتاده سلاقه ورم لثه و استرخای او را نافع است مضمضه طراثیث قرظ شب یمانی
پوست انار ترش سماق جمله برابر بجوشانند و آب مضمضه کنند سلاقه که همین عمل کند صفت برگ سبز
جوز السرو گلنار مازو گزمازج برابر بپزند و بسرکه مضمضه کنند مضمضه که درد دندان متحرک را نافع
دارو صفت چوب آس بیخ کبر اطراف کرنج کاکنج جوز السرو گل سرخ برادهٔ دندان فیل شب یمانی برابر
بگیرند و در سرکه بپزند مضمضه کنند حرف اللام المشوق که لثه و دندان را محکم کند و سرخی آورد صفت
گلنار طباشیر گل سرخ گزمازج بالسویه باریک ساخته بجوشانند بر لثه ... و بسیار باشد که پوست
دندان دراز شود یا از دندان سطبری گیرد و چرک و ریزدی جمع میشود و ورم بر همی آید و در این حالت
حسن تدبیر آنست که لثه را بناخن بگیر قطع کنند و هرگاه که دندان از دیگر دندانها دراز آید هم برد
قطع او است بآلات مخصوصه   حکوک سامنین هرگاه خارش در دندان پدید آید از ...
کرباشد تنقیه بدن و دماغ باید کرد و همچنین ... باید کرد و هرگاه دندان در خواب ساییده
شود این ... تنقیه بایارج ... است و جهت تقویت دماغ ...
روغن قسط و حلوق بر کردن بالیدن لان النفس مبدء العضلات الفکین بیان آمدن که دندان کودکان
را آسان بر آید روغن مسکه و پیه ساق گاو و مغز سر آن و مغز خرگوش بیخته بر فک مالند و ...

البدن مجرب است

بالبدن مجرب است و هرگاه در ابتدای رویدن دندان درد ... شود و عصاره عنب الثعلب و روغن گل با هم
بر آمیزند و نیم گرم کنند و انگشت بدان چرب نموده با ... بر فک مالند و چون دندان برون کند سرخ
کردن و ... گوش و قفا ... روغن چرب سازند و اگر قطره روغن گل نیم گرم در گوش چکانند بهتر باشد
و قفل را از مضغ باز دارند تا ماده دندان ... تحلیل برد و عمل بر دندان بمالند ...
دندان و معنی حلق در باب ... بیاید دوائی که قلاع احمر را سود دارد تخم گل با برگ او و طباشیر ...
و عدس مقشر و تخم خرفه و کشنیز خشک سماق ... عاقرقرحا ... برابر ... کوفته بیخته ...
... آمیخته در دهن بدارند و بمالند ... که ... در دهن گیرند ...
و ... روغن گل در دهن گیرند ... قلاع احمر اول خون برآرند بفصد و ...
دوائی که قلاع ابیض را نافع است نمک ... عسل آمیزند و بر دهن بمالند ... سکنجبین ... در دهن گیرند
... بطبیخ عاقرقرحا و ... مضمضه کنند و اگر ... عاقرقرحا در سرکه ... مضمضه
کنند قلاع ... نفع تمام دارد و اگر ماده ... واجب است دوائی که
قلاع ابیض را سود دهد ... ساق گاو و ...
... پوست انار گلنار و سماق و کشنیز ... مضمضه ...
... بطبیخ افتیمون ... سماق و گل سرخ و کشنیز و گلنار ...
... مضمضه کنند و برگ ... و برگ ... هر یک ده درم شب یمانی
ده درم زعفران ... کوفته بیخته در دهن ... قلاع ... دوائی که اکله دهن و لثه را
نافع است ... هر یک ده درم زنگار ... هر یک ... درم اقاقیا شب یمانی
گلنار هر یک ... درم در سرکه بسایند ... وقت حاجت
... بسایند ... گل در دهن گیرند
... فائده عجیب ... اقراص ...
... اعضا ... مجرب است دوائی که اکله ... نافع است شب یمانی ... قلقطار قلقدیس

نمک سوخته نوشادر هر یک نصف جزو مازو مزبر کاغذ مصری سوخته اثمد یعنی آب دیده
هر یک یک جزو نیم زعفران کندر برگ حنا هر یک نصف جزو ربع جزو کوفته بیخته اقراص سازند و در سرکه
حل کرده تمضمض کنند و در دهن بدارند تا که اجزای متعفنه اکله دور شود و قلع [illegible] مجرب
است دیگر مضمضه آن که اقاقیا زنج سرخ هر یک درم اکلیل هشت درم شب یمانی [illegible]
قرص ساخته بدارند و قدری بر اکله افشانند و اکله تنقیه کرده باید کرد و خاصه که صاحب علت را تنقیه بدن
نیست [illegible] دوای که قلاع سیاه و سرخ ماکول دارد [illegible] بیخ سوسن
هلیله برگ حنا کوفته بیخته با شهد سرشته بمالند دیگر که همین عمل کند ص الاچی کلان با بادیان نبات [illegible]
کوفته بیخته اندک اندک در دهن گیرند و فرو گیرند و گلنار بیخ سوسن سعد نبات در دهن اندازند
[illegible] و طباشیر نفع دارد دیگر که قلاع سپید شیر کودکان را [illegible]
سفیده [illegible] را اصلاح شیر [illegible] کودک [illegible] نفع دارد دیگر که
جمیع اقسام قلاع و بثور دهن را نفع دارد ص [illegible] آب [illegible] بمالند و اگر
درد آرد [illegible] دیگر که همین عمل کند ص دانه الاچی [illegible]
سوخته پهکری سوخته جمله برابر کوفته بیخته در دهان پاشند ساعت بساعت تا آب [illegible] فرو [illegible]
زیرا که اگر پهکری خورده شود [illegible] و پهکری فقط نیز کافی است بپاشند در دهن [illegible]
تا رطوبت بیرون آید دیگر که مجرب است ص برگ انجیر دو عدد و نیم [illegible] پنج [illegible]
است [illegible] پنج [illegible] که در دکهن [illegible] نام مشهور است [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] چوب [illegible] برگ [illegible]
مضمضه نمایند دیگر [illegible] هر یک [illegible] در دهان
مالند [illegible] نفع دهد و اگر حاجت [illegible] شربت [illegible]
لازم داشته باشند که اگر چه قلاع از ماده صفرا [illegible]
هیچ قلاع نیست که صفرا در آن ممزوج نباشد [illegible] دیگر [illegible] دهان [illegible]

مسک قرنفل جوزبوا

مسک قرنفل جوزبوا سعد سنبل پوست اترج عود خام جمله برابر [illegible] کوفته بیخته در آب ورد [illegible] خوشبو
سرشته و حبها سازند بقدر نخود هر روز سه حب از آن بگیرند و اندک اندک بخایند و آب [illegible] نمایند
و اگر تناول کرده شود نفع کثیر دارد و بخور را دیگر اطراف آس رطب بگیرند با هم [illegible]
و حبها سازند بقدر نخود [illegible] صبح و [illegible] وقت خواب بخورند دیگر که نکهت خوش کند
سعد پوست ترنج سنبل قرنفل جوزبوا مسک عود خام [illegible] قرنفل هیل [illegible] هر یک [illegible]
کوفته بیخته آب سیب حبها سازند و در دهن بدارند و آب او بلع نمایند و تفل او زبان را بمالند دیگر که بو
دهن خوش کند ص سنبل [illegible] سعد مسک پوست ترنج قرنفل [illegible] مصطکی [illegible] سوخته کوفته
بیخته سفوف سازند دیگر جهت بخر معده [illegible] اطراف آس رطب [illegible] سعد سنبل پوست ترنج [illegible]
[illegible] مصطکی هر یک یک جزو مسک قرنفل جوزبوا کبابه هیل [illegible] هر یک نصف جزو [illegible]
معجون سازند و هر روز بقدر جوزی بخورند با شراب ریحانی یا با گلاب باید که نخست تنقیه معده [illegible]
مسهل کرات کرده باشند و درین مرض از جهت [illegible] اجتناب لازم است که جهت بخر
را مفید است هر گاه سبب بخر نزول رطوبات متعفنه بود از دماغ [illegible] هر روز
غرغره کردن [illegible] سنبل بیخته [illegible]
[illegible] دماغ [illegible]
سر که در [illegible] قوت [illegible] دوائی جهت بخر [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible] طوبات [illegible]
در معده [illegible] سوء المزاج [illegible]
[illegible] انتباه بخر [illegible] چهار وجه است [illegible]
اصلاح سوء مزاج [illegible] مضمضه [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
دایم [illegible]

وا لو و شیدن و لبت چو و شکر آمیخته خوردن و شب اطریفل صغیر و اطریفل کبیر تناول نمودن
و آدول صبح غذا میل کردن با حرارت معده و تشنه نشود و فواق میرود و چون خیار و شفتالو و الو و زردالو
نافع است و این که گفته شد در صورتیست که ماده گرم بود و آثار حرارت معده پیدا باشد و اگر
سبب فواق اجتماع بلغم در معده بود ماهی شور او را بخورانند و بعد او طبیخ ترب و لوبیا و شبت بنوشانند تا قی نماید
الفیقرا با یارجات مسهل کردانند و حب صبر نفع تمام دارد و نفع صبر با شراب افسنتین بیشتر است بس از تنقیه
زنجبیل مربی با اطریفل صغیر و گلقند و عسل و سکنجبین عسلی مداومت نمایند و کباب و قلیه و مصالح دار بخورند
ذی لطف باشد اغذیه سازند سیوم آنکه ماده عفنه در معده باشد در اینجا نیز بعد از تنقیه
مشغول باید کرد پس تقویت می باید نمود چهارم آنکه ماده از دماغ آید و تدبیر آن بس از تنقیه دماغ است
و تقویت دماغ نمودن و حب المسک و در دهن داشتن جمیع اقسام را سود دارد فوفل خولنجان عود قرحا
هر یک یک درم گل سرخ صندل سپید هلیله زرد هر یک دو درم طباشیر نیم درم مشک کافور دانگی کوفته بیخته
با آب بهی و گلاب حبها سازند دیگر که بجهت معده نیز نفع دارد مصطکی کبابه ناگرمسوه جوزبوا عود قرنفل
سنبل الطیب هر یک برابر کوفته بیخته با قدری شکر آمیخته با آب حبها سازند و خشک کنند و در دهان گیرند و آب
او تدریج فرو برند و تناول شیرین نفع کثیر دارد دوائی که بجهت دهن را نافع است ناگرمسوه
بانه یا الا فقط جمله برابر سوده حبها سازند و دایم در دهن دارند و اگر از گل و برگ حنا که گل مهندی است
و از قسط و نمام و مروه جمله برابر سوده حبها سازند همین عمل کند دوائی که رایحه سیر و پیاز و کندنا را ببرد
حس هیزم را باریک بیزند و در ریت سحق نمایند و قرنفل باریک ساخته بران پاشند و بخورند و بعد ازینها
دیگر کشنیز تر و خشک را بخایند و قدری از آب آن نیز بلع نمایند دوائی دیگر با قلا و عدس هر دو بریان
کرده بخورند دوائی سداب بخایند و بخورند دوائی زرنباد بخایند و قدری از آن نیز بلع نمایند دیگر
اطراف طلیق بخایند و بنوشند اندکی دیگر نعناع یا بودنه بخایند و عقب او قدری سرکه بنوشند دیگر
کرویا شراب بلع کند حس سعد مقشر نمایند و اگر کبابه نیز با او حباها سازند قویتر باشد دوائی سعد کبابه
زرنباد بخایند کوفته بیخته بر دندان و دهن بمالند دوائی شلغم مغسول بالخل بخورند و بعده قدری

تجرع نمایند کشنیز بخایند دیگر کرویا پیاز و سیر دکنند تا شراب را از دهان ببرد و دست تریج
و خشخاش و حب الفلفل کبابه سعد هر یک نیم درم مشک طباشیر هر یک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال
صندل با گلاب سوده ده درم صمغ عربی دانگی با گلاب حب سازند دوائی که همین عمل کند کبابه قرنفل قرفه
طباشیر هر یک دو درم مشک دانگی عنبر نیم درم عود یک درم کوفته بیخته با گلابی که صمغ عربی دران منقوع
باشد حب سازند دوائی که سیلان دوای لعاب دارد و این در خواب بیشتر افتد و اگر سبب حرارت
معده بود کاسنی تازه با قدری نمک تکوب بخورند و دیگر صبر و آب کاسنی استعمال نمایند و طبیخ سماق
و عدس و گل سرخ و اطراف آس و توت و کنار مضمضه فرمایند و اگر کفایت نکند فصد باسلیق کنند و
حاجت استفراغ است که در خلو معده و عند تقلیل غذا زیاده میشود و اگر سبب اجتماع باشد که در معده بود
قی فرمایند و اطریفلات و جوارشات گرم چون کمونی و فوتنجی بلع نمایند و سویق گندم با قدری خردل
بخورند و بر نهار و مربی تجرع کنند و کندر و مصطکی بخایند دوائی که سیلان لعاب که سبب فالج بود سود دهد
دیگر افاقیا بسایند و با آب عنب الثعلب حل نمایند و قدری سرکه بران چکانند و مضمضه کنند
که ورم و سوی زبان را نافع است در ابتدای عصاره کاهو و کاسنی و عنب الثعلب غرغره کنند
و در خویدن عصارات مذکوره پیوسته بر زبان نهاده دارند و بعد از آن این دوا آب گشنیز سبز
و رب سماق لعاب تخم کتان غرغره نمایند و در انتها طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و لب خیارشنبر و انجیر
با و خوردن گشنیز با نخود و شکر نشنو و مطبوخات و نقوعات مناسبه طبیخ ملایم نمایند و اگر از
غلظ منعقد ورم مجری حلق بهم آمده باشد و لیکن طبیبات خوانند حقنه لینه بکار برند دوائی که ورم
سوداوی را نافع سود دارد با زوفا بادروج که ورم دموی ذکر یافت مضمضه کنند و مسهل صبر بخورند
دوائی که ورم بلغمی را نافع است حس با بابونج قیصوم و صعتر غرغره نمایند عسل و خردل با سعد و بابونج مرزنجوش
بالدار الفلفل معجون معرق و اطریفل صغیر و سکنجبین و در زبان و دلک کنند و باید که بعد تنقیه بلغم
حقنه نرم با مطبوخ ملایم کرده باشند دوائی که ورم سوداوی زبان را نافعست طبیخ حلبه و انجیر
تخم کتان در روغن بنفشه و عسل و لب خیارشنبر آمیخته غرغره نمایند و عصاره کاهو و کاسنی جرعه

اگر درد دهان دارند و مطبوخ افتیمون تنقیه لازم است دوائی که بطلان ذوق و فساد او را نافع [بود]
و اگر از برودت بود خردل و عاقرقرحا و مویزج بجوشانند و در طبیخ وی سکنجبین یا انگبین یا مربی
آمیخته مضمضه نمایند دوائی که ثقل لسان را اگر از برودت بود سود دهد نوشادر زنجبیل فلفل عاقرقرحا
خردل مویزج بورق سعتر پلپل هندی شونیز مرزنجوش با آب بجوشند و غرغره کنند و حذر کنند تا آب
فرو نبرد دوائی بهری [illegible] یا لیسه که در خردل سرشته تا چند روز غرغره میکرده باشند خاصه بروق
و هر بار بعد غرغره سحیق نوشادر و عاقرقرحا و دارفلفل که جمله برابر باشند باریک ساییده بازبر زبان بمالند
کما ینبغی و اگر ثقل زبان از حرارت صرف باشد بر بهره کردن و بیخ گوش آلکرم تنقیل کنند و روغن
بادام و رطب [illegible] بمالند و در دهن نیز نگاه دارند چون روغن بنفشه و نیلوفر و قرع و مانند آن و دیگر
تدابیر مرطبه بر دهند و اگر سبب ثقل استرخا بود نیز زنجبیل [illegible] باریک بمالند و عسل و مانند آن مضمضه
نمایند و باشد که گشادن رگ زیر زبان حاجت آید دوائی که عظم اللسان را نافع است و آن را
الاغ اللسان نیز گویند و اگر سبب رطوبت و موجب باشد رگ زنند و بعده مسهل [illegible] و امثال آن
هرچه منقطع لعاب بود چون انار ترش و جز آن بر زبان بمالند و اگر رطوبت بلغمیه بود تنقیه بایارج و
سرکه و زنجبیل با نوشادر در سرکه یا در حبن قندی آمیخته بر زبان بمالند دوائی که ضفدع اللسان
است بگیرند نوشادر و مازو باریک ساخته نمک [illegible] بر او مداومت نمایند کفایت بسیار دهد و اگر
کفایت نکند دوای حاد که در الکلیه الفم واللثه و امثال است بمالند پس بگیرند [illegible] که
نمک [illegible] بود و هرگاه غلبه خون معلوم باشد خون باید گشید و در آنجا که دوا کفایت نکند باید
قطع نمایند و حین قطع احتیاط کنند که تار رگهای زیر زبان بریده نشود نوع دیگر که شقاق اللسان
را نفع دارد ص اسبغول با قدری شکر در دهان گیرند و ماء الشعیر نوشند و زبد البحار و قرص طین ارمنی
مرطب باشد بر زبان بمالند و روغن مغز بادام و روغن مغز تخم کدو شیرین در بینی چکانند و اگر سبب
شقاق یبوست مانع باشد و اگر موجب شقاق اجتماع اخلاط ردیه بود تنقیه [illegible] تمام مقدم دارند
دوائی که جفاف زبان را اگر سبب حرارت و یبوست بود نافع است هرچه مرطب و مبرد بود چون

و البقول اگر نبود نشاسته و مضمضه نیز کنند و آمیخته در روغن بادام بمالند و اگر سبب رطوبت لزج بود
که بر زبان بچسپد چوب [illegible] و سکنجبین ترکیب کنند و بر زبان بمالند دوائی که حرقت لسان را نافع است
هرچه سرد و مرطب بود بدان مضمضه کنند و اگر سبب حرارت فم معده بود شربت [illegible]
دوائی که حکه زبان را نافع است ص سخت تنقیه خلط و بعده شیر [illegible] مضمضه نمایند یا سرکه
و روغن گل و خاییدن بلیله زرد و مالیدن نمک بر زبان در اخراج مواد حاره که در دهان باشد نفع تمام
دارد دوائی که بثور دهن را نافع است اندر [illegible] ابتدا و بعد تنقیه مضمضه کنند بسرکه گل [illegible] و
و عصاره [illegible] برگ عنب الثعلب و برگ بیخ کاسنی و عدس و [illegible] خایند [illegible] دوائی که ورم
کام و زبان را نافع است [illegible] گل سرخ خرفه [illegible] صمغ عربی [illegible] و عدس [illegible]
قندی [illegible] آمیخته [illegible] اسهال [illegible] در ابتدای پس از تنقیه مضمضه کنند [illegible]
و در انتهای محللات [illegible] ذکر یابد در فصل ورم لهات دوائی که ورم ملاذ را نافع است
و هرچه در ورم زبان گذشت بحسب [illegible] از سواد و در اینجا نیز [illegible] دوائی که استرخا
لهات یعنی سقوط را نافع است [illegible] عفصات اقاقیا کل [illegible] که از آنجا طین [illegible]
و اسپغول [illegible]
و کشنیز خشک [illegible]
بزرگان را نافع است [illegible] کودکان [illegible] دیگر که ملاذ کودکان [illegible]
[illegible]
[illegible] غرغره [illegible]
گرد و [illegible]
سبب [illegible] عنب الثعلب [illegible]
نمایند و [illegible] سقوط لهات اگر از غلبه خون باشد فصد مقدم دارند و هرچه در ورم زبان گفته
شد بکار برند پس [illegible] و اگر از بلغم باشد سخت [illegible] العسل و طبیخ [illegible] غرغره کنند [illegible]

آنرا باریک ساخته و در باب ششم از این مرض گفته شد متنفس نمایند و نشت سماقی و شاخ گوزن سوخته و
زرشک در پارچه باریک ساخته با شوربه پروده بدهند یا کفچه میل فرو نهاده لهات را بردارند و اگر سرفه بسیار غلیظ بود
و رنج باریک تر و بیرون آمدن خلط او بتحلیل باید برد باعث آن را باشد آنچه زبانه است با هم بریزند و بسیار سماق و
گلاب حب ساخته و متنفس بدان فرمایند تا خون بسیار نرود و چون قطع شود و آید اول تنقیه بدن نمایند
وجوبا **فصل** درباره زالو که در دهان بماند و آنجا آن تعلق گرفته باشد بیرون آید **ص** سرکه
و نمک با گرد بهم آمیخته غرغره کنند و اگر بسیار سائیده و در سرکه با روغن گل آمیخته غرغره نمودن انفع
است و اگر گل سیاه در خریطه بنهند و دهن علیل بدان پر کنند زالو هر جا که باشد به بوی گل میل کند
پس گل بیرون آرند زالو نیز برآید و اگر زالو یعنی شیر نخورانند و در آفتاب نشانند تا گرمی استعداد کند
پس کوزه آب سرد پر کنند و بر لب نشیند و نظر نمایند مریض را که دهن گشاده دارد همین عمل دارد گرفتن
طلب دهد با نهادن او بر لب سبو و این همه تدبیرها که گفته شد در صورتی است که زالو فروتر
از حلق باشد و منظر در نیاید و اگر منظر در آید با منقاش بیرون توان کرد و چون گرفتن به
منقاش گیرند ساعتی همچنان ضابط باشند تا وی از عضو تعلق بگذارد پس بیرون آرند
تقویت اگر گسسته شود و سر زالو منقطع شده در همان جا بماند ورم و آفات قوی آرد و اگر زالو
از راه حلق به بوی بیابی کرد بالا که کام حاجت بینی است بر آید و در آنجا تعلق گرفته باشد شونیز و
عصاره قثاء الحمار و خربق در سرکه بپخته در بینی بچکانند یا استنشاق کنند و آنچه در غرغره گفته شد
بدان تسعیط نمایند و اگر زالو از موضع که متعلق بود جدا شده و در معده افتد اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] فرمایند و الا اسهال دهند اگر دفع شد فبها و الا [illegible] شونیز [illegible] قطره در
کاسه [illegible] ورم اندر سرکه و آب بریزند و بالا نهند و بخور نشانند تا اگر زالو زنده باشد
آن را بکشند و فرو آرد و هر گاه خار یا طعام و جز آن در گلو آویزد و بند شود اگر خارست که او را
جهد کنند که فرو رود **باب هشتم در اورام خناق و ذبحه و سبل حنجره** چون محل خناق حلق است
حنجره یا مری و گاهی لعبه حلق و مری اسم نمودند و حلق نزد جمهور اطبا عبارت است از فضای مجری

نفس مجری غذای و در دولت لیس حنجره و مری از خود حلق خارج باشد **دوائی** که خناق دموی
و صفراوی را در ابتدا انفع دارد و بعد فصد و اسهال **ص** تخم گل تخم خرفه نشاسته طباشیر
سماق کثیرا هر یک یک درم کافور دانگی بکوبند با لعاب اسبغول بسرشند و حبها ساخته در زیر زبان
دارند **ایضا** برگ و گلاب یا سکنجبین و شربت شاهتوت ممزوج بطبیخ عدس و تخم کاهو و تخم کاسنی بود
با رب توت و مرکه [illegible] العصاره و عنب الثعلب و عصاره کشنیز تر و عصاره خرفه غرغره نمایند **دوائی**
که خناق گرم را نافع است **ص** خیار شنبر در آب انار شیرین با برگ خرفه آب کشنیز تر حل کنند
و غرغره نمایند **ایضا** رب توت ده درم لعاب خیار شنبر ده درم آب عنب الثعلب بیست درم بهم آمیخته
غرغره کنند و لیکن قبل از تنقیه بهار غرغره در ربع که مذکور شد بکار برند که خوف آن دارد که
ماده بریه و قلب باز گردد **دوائی** که در ابتدا قبل از تنقیه نیز بکار توان بست ولیکن مسکن
درد جمیع امراض مذکوره جمیع اقسام انفع دارد **ص** مغز فلوس خیار شنبر و شیر گاو با دیگ جوش کنند
و صاف نمایند و غرغره کنند درد و ورم دست گلو را انفع دهد **دوائی** که در انتها خناق دموی باید
کرد و انتهای این مرض روز سیوم است و چهارم **صفت** انجیر مویز حلبه تخم مرو تخم کتان در آب بجوشانند
و صاف نمایند و شیر تازه و لعاب خیار شنبر در آن محلول بود ممزوج ساخته غرغره نمایند و چراغند که در دیگر
حاجت طبیخ و تحلیل ورم بیشتر است و در صفراوی حاجت بتبرید و [illegible] شرواند و در انتهای
خناق دموی از جنبه آب کنند و قیروطی که از روغن گل و موم مصطکی ساخته باشند بر سینه الایند
و گردن و حلقوم بر نهند صواب باشد **دوائی** که در انتهای خناق صفراوی بکار آید **ص** سپستان کشنیز انجیر
آب بجوشانند و شیر خلوس در آن حل نموده و صاف کرده غرغره نمایند **دوائی** که ورم را منفجر سازد
بوره ارمنی [illegible] بکنند و خطمی لطیف بگیرند و در شیر تازه [illegible] روغنها که گرم آمیخته و غرغره کنند **دوا**
که همین عمل کند **ص** انار و کشنیز سماقی پوست انار و مانند آن هر چه قابض بود در آب بجوشانند
بطبیخ وی غرغره کنند با واسطه قوت جمیع اجزای ورم منفجر سازد و اگر در انفجار تاخیری افتد ورم
با انگشت منفجر سازند اگر ممکن بود و الا میل بهمان که آلتی است مخصوص باین کار منفجر کرده استعمال

آهن سفید و روغن می‌نشاید چرا نه که هرگاه ورم سرخی بگذارد و به نزد روی گرآید و مسترخی شود و علل
نضج ماده و حصول مده باشد پس اگر خود بخود بکشاید بهتر والا بغرغره منفجره مذکوره بکار برند دیگر
که بعد النضج بکار آید روغن گاو یا روغن بنفشه در آب کرم آمیزند و تغرغر نمایند یا شیره تخم
غرغره کنند چون ریم تمام پاک شود از حلق گرانیج بگیرد بیخ سوسن آسمانجونی نیم کوفته در آب
بپزند و تغرغر نمایند تا خشک گردد دوائی که ماده را از باطن بظاهر آرد ص زفت نطرون خردل
بری کوفته بیخته با آب سرشته بیرون حلق ضماد کنند و نیکوترین حیل جهت جذب ماده وضع محاجم
زیر ذقن است بنابر آنکه هرگاه ورم در عضلهای اندرونی بود و ظاهر هیچ اثر پیدا نبود جذب ماده خارج گردانند
شود در حلق علامتی از ورم پیدا نیست بدین صورت لعیه تنقیه بهترین تدابیر جذب ماده بسوی خارج است صفت الغرغره
که خناق بلغمی را نافع دارد ص لعیه تنقیه مری و عسل غرغره کنند یا رب عنب و سکنجبین عنصلی و آب
ترب یا عرق الکلاب و مویزج و عاقرقرحا یا رب لیموت جوز و آب بادیان و تغرغر با سرکه و عسل نافع ترین دوا
در قطع ماده و از ابتدا بکار برد بر رتبت غرغره کردن لازم است و چون ورم ریم غرغره منفجره بکار
برند دوائی که هرگاه ورم نگشاید و از سبب احتمال سنخات خشونت در حلق پدید آید نفع دهد شیره بادام
بروغن آمیزند و تغرغر کنند دوائی که در وقت انتها و انحطاط نفع دهد مرهم سفید روغن سوسن آمیخته بر
خارج طلا نمایند دوائی که خناق بلغمی و سوداوی را بعد تنقیه نفع دارد صفت لعاب حلبه و لب خیار شنبر و طبیخ
انجیر با اندر مری آمیخته غرغره کنند ایضا بجلاب کرم رب العسل مستعمل و طبیخ اکلیل الملک و تخم کتان
و بابونه تغرغر نمایند دیگر حلبه تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم ادویه و مغز تخم خشک کوفته بیخته در
روغن نرگس و بنفشه طلا کرده آمیزند در خارج حلق ضماد سازند دوائی که خناق بلغمی و سوداوی را نافع
است چون بدان غرغره کنند یا سنجاج حلق طلا نمایند دیگر تخم کرفس انیسون و نانخواه هر یک سفید
دارچینی مرمکی زرآوند طویل زعفران از هر یک نیم درم گل سرخ حب درم قسط شیرین رب الخطاطیف
هر یک سه درم نشاسته سنبل الطیب کبابه از دو سه عدد کوفته بیخته بعسل سرشته بکار برند دوائی
که اندر خناق صعب که هیچ دوا انتفاع نماید نفع دهد رگ زیر زبان بگشایند برنفاد انشخت روغن چرب

کنند و اگر فرزت

کنند و اگر فرزت لغند ورا ده باید بود عسل طلا بود بر حلق از خارج طلا نمایند تا بیشتر شود
و زرد آب از آنجا بر آید باب پنجم در ادویه امراض حنجره و قصبه ریه و مری حنجره چون ورم گرم اول
و تدبیر این هر دو عضو با هم مشارکت دارند در یک باب مضبوط شوند و تدبیر علیق و مخنوق
نیز درین باب مذکور دوائی که انطباق مری و استرخاء الحنجره را نفع دارد صفت افیون سنبل
کندر بهمنین مصطکی بجوشانند و نیکو کرم تجرع کنند و از رنج گچه نهند یا شیر طلا کنند و چند بار شیر و نجاح
و امثال آن طلا نمایند و باید که تحت جهت نفث الدم بات که موجب انطباق مری و استرخای
حنجره است ایارجات دهند و غرغره با شیر بکار برند و بعد جهت تقویت دوائی سطوخودوس
دوائی که شور حلق و مری را نفع دهد نافع است قبل از قرع و تسکین نفع ده درجه تنکیه صفت بگیرند
شیره حبوب نشاسته و روغن بنفشه حریره سازند و بنوشند بعد قصد آب سرد با طبع نرم دارند و نشاسته
لعاب سپغول نیکو کرم تجرع نمایند و از آب سرد بپرهیزند و از بنفشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار
نشاسته بلعاب سپغول حبها ساخته دوام در دهان دارند دوائی که در شور منفرج جهت تسکین وجع
نافعست صفت از روغن بادام یا کل بادام و موم سفید قیروطی سازند تنها یا با زرده بیضه نیم کرم
تجرع کنند و مرهم اسفیداج بجهت شور دیگر که هرگاه بنیر انیدن شور حاجت آید علاج نیز انیدن خناق
کنند و چون نضج شود و منفجر ریم آید آنچه در خناق منفجره گذشت بکار برند و اندر انتها اندکی
سرکه با آب نیکو کرم تجرع کنند و تغرغر بدان نمایند تا آن موضع را از ریم پاک شود و اگر از زخمی که
الی رسد روغن گل با روغن بنفشه و لعاب تخم کتان آمیخته تجرع کنند و تغرغر نمایند دوائی که
حکاک المری را نافع است و این بیشتر از بخار معده میشود ص شنب لوبیا تخم ترب بجوشانند و
سکنجبین عنصلی آمیخته بنوشند و قی کنند بعد کمی غرغره نمایند و بعد تسکین نفع و حکه شیر تازه با
آمیخته جرعه جرعه بنوشند و در غیر قی شربت آلو بنوشند نافع ترین چیزها است دوائی که اصلاح
دار الفعاش نفع یا مفید بود صفت هیچ ایارج فیقرا خردل زنجبیل عاقرقرحا فودنج مویزج صعتر اکلیل
لوبیا بیخ کبر کوفته بیخته بعسل غرغره کنند دیگر شب یمانی در آب و سرکه جهت اصلاح

لعل آید و فرق در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه آنست که در اختلاج تحجج در کلام می افتد و دایم
باشد بخلاف ارتعاش که در وی کلام مرتعش از زبان مسموع و دوام دارد دوائی که ورم گرم حنجره
را در ابتدا الحد مقصد نفع دارد شراب توت شراب فواکه بشیره تخم خرفه و آب انار امیخته جرعه جرعه
بنوشند و صندل و گلاب و آب به و آب سیب میان دو شانه ضماد کنند پس اگر ماده [illegible]
شراب بنفشه و شراب گل گلنج لعاب خیار شنبر یا ماء الشعیر امیخته بنوشند و آرد جو با لوبه و خطمی با
لعاب اسپغول در روغن گل سرشته ضماد نمایند ما بین الکتفین و در ورم گرم مری [illegible]
شده میان دو شانه و در مسکنه ضماد وقت [illegible] دوائی که ورم سرد مری را نافع است مذکوره
شبت بابونه اکلیل تخم کتان در آب پخته کنند و در سکنجبین امیخته جرعه جرعه بنوشند ایضاً ادویه
ضماد نمایند در ورمهای گرم مبالغه نموده ما بین الکتفین چون مری بطرف پشت است و قصبه ریه بطرف
سینه وضع دواء امراض مری ما بین کتفین باید کرد و در علل قصبه ریه بر سینه دوائی که قروح مری را
نافع است همان است که در [illegible] گذشت و فرق در ورم مری و قروح مری بدان کنند که در ورم
الم از لقمه بزرگ پیدا شود و در قروح از طعام تیز و شور دوائی که تفرق الاتصال مری را نافع است
صمغ عربی نشاسته گل ارمنی با رب سیب ساخته اندک اندک بخورند و [illegible]
دوائی که تیز و بطلان آواز را که سببش خشکی باشد نفع دارد صفت [illegible] با نخود گرفته
خاکستر گرم نهند که بپزد پس او را [illegible] میان او [illegible] که روغن بنفشه بادام
اندازند و بیاشامند [illegible] که رطب باشد [illegible] دوائی دیگر اگر
سبب آن مرض رطوبت بود نافع است صفت زنجبیل صد درم در شیر تازه [illegible] شیر تازه
نمایند که نرم شود پس نرم بکوبند دار فلفل پنجاه درم زعفران [illegible] درم نشاسته [illegible]
درم جمله [illegible] دیگر که اگر سبب آن مرض [illegible] مزاج [illegible] نافع
است صفت [illegible]
[illegible] نافع

است اللوز [illegible] تناول آنها بدستور و در منقیم در محل حنجره [illegible]
دیگر که اگر سبب آن مرض یبوست بود نفع دهد صفت روغن بنفشه تازه و لعاب اسپغول شکر امیخته
کنند و استفراغ منع فرمایند تناول کنند بدستور و در منقیم [illegible] دوائی اگر سبب آن [illegible]
گرم بود [illegible] شراب خشخاش تجرع کنند و غرغره [illegible]
دوائی اگر سبب آن مرض سوء مزاج گرم ساذج بود [illegible]
[illegible] دیگر اگر سبب آن [illegible] صفت
صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش مغز تخم کدو بنفشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها سازند [illegible]
[illegible]
دوائی که [illegible] نافع است [illegible] صفت [illegible]
[illegible]
نمایند دوائی که [illegible] نافع است صفت روغن بنفشه [illegible] غرغره کنند [illegible]
[illegible] باب
[illegible]
[illegible] زعفران برابر کوفته بیخته [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] زعفران برابر کوفته بیخته [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible]

سرفه کهنه و ربو و ضیق نفس و امراض سینه را نافع است صفت غاریقون تربد سفید هر یک سه درم
اصل السوس شحم حنظل ایارج فیقرا انزروت هر یک دو درم با آب حب سازند شربتی یک مثقال با ماء
العسل صفت حب اخلاط غلیظ از سینه پاک کند و ربو و ضیق را نفع دهد و صفرا براند صفت [illegible] دو درم
تربد یک مثقال محموده دانگی و نیم رب السوس نیم درم با جلاب حب سازند این جمله یک شربت است کابلی حب
غاریقون که جهت علت بارده سینه و ریه نافع است صفته غاریقون سه درم تربد نیم درم رب السوس یک درم
ایارج فیقرا شحم حنظل انزروت هر یک دو درم کوفته بیخته با آب خالص یا بطبیخ تخم کتان حب سازند
شربتی یک مثقال تا دو درم حب که چون در دهان گیرند اخلاط غلیظ را به نفث بیرون آرد صفت رب السوس
فلفل شکر هر سه مساوی بکوبند و حبها سازند حب که سینه را پاک کند صفت تربد شش مثقال صبر سقوطری
با آب بادیان سرشته درمی کوفته بیخته حب سازند یک شربت است حب که جهت تقویت [illegible] و دفع
سعال مجرب است زنجبیل یک درم مغز بادام شکر سفید هر یک دو درم کوفته حب سازند و در دهان می دارند
حب السعال که سعال بارد و مزمن را که نافع الیوم نفع دهد مر افیون جمله برابر حبها سازند و [illegible]
حب بخورانند و عقب او شراب خشخاش بنوشانند حب دیگر که سعال کهنه و ریه را نفع دهد صمغ [illegible]
اسارون افیون جمله برابر حبها سازند و در دهان دارند حب که درد سینه و ربو و سرفه بلغمی را نافع است
مغز بادام مغز پسته صمغ عربی شکر مثقال با [illegible] حبها سازند و در دهان دارند حب [illegible] که جهت سرفه
شدید که از کثرت [illegible] طعام [illegible] برآید و اطبا در علاج او درمانده باشند نفع دارد و ضیق النفس را نیز
مفید است صفت فلفل سه درم دار فلفل شش درم انار دانه ده درم قند سیاه بیست و چهار درم
جو کهار که نوعی از [illegible] است یک درم آورده کوفته بیخته بقند سرشته حبها بندند اکثر اقسام سرفه
را سود دارد [illegible] که در ادویه واقع شده [illegible] است [illegible]
که شیخ رحمة الله علیه در قانون [illegible] که تمر هندی دارد [illegible]
منع از [illegible] سفید بدان باشد [illegible] فافهم حب
که سرفه بارد را نفع دارد و مجرب است صفت تمر هندی [illegible] پاک کرده در رب السوس و لعاب

القمع و زعفران و کثیرا و حب صنوبر و حب القطن و حب الآس و بزر الخشخاش افیون [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] بگیرند و حبها سازند و در دهان دارند حب که سینه را نرم کند
و ربو و سرفه خشک [illegible] با حرارت را نفع دهد صفت مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ بزر الکتان
مغز جلغوزه هر یک دو درم کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس اصل السوس یک درم قند سفید
هفت درم با آب [illegible] حبها سازند و در دهان دارند حب که سرفه بلغمی و صفراوی را
نافع است [illegible] رب السوس [illegible] هر یک سه درم نشاسته صمغ عربی
کثیرا مغز تخم کدو هر یک یک درم قند سفید [illegible] جمله اجزا بلعاب بهدانه حبها سازند و در بعضی نسخها
قند و خشخاش چهار درم نوشته و دیگر اجزا بدستور مذکور حب که سعال گرم را نافع است صفت نشاسته
کثیرا رب السوس [illegible] حبها سازند حب که سعال گرم را نافع است مغز بادام مغز تخم خیار [illegible]
صمغ عربی خشخاش هر یک یک درم رب السوس دو درم با قلات درم لعاب اسپغول حبها سازند حب که
سرفه خشک را نافع است صفت نشاسته صمغ عربی رب السوس مغز تخم خیارین تخم خطمی بلعاب بهدانه
حب سازند حب که مدقوق و مسلول را نافع است و سرفه گرم و خشک را مفید صفت صمغ عربی کثیرا مغز
بهدانه تخم خطمی رب السوس خشخاش تخم [illegible] سفید هر یک سه درم مغز بادام مغز باقلی مغز تخم خیار مغز تخم
کدو هر یک [illegible] درم با لعاب اسپغول حب سازند حب که نافع است اطفال را که از سرفه بی آرامی کنند
سرفه خشک بزرگان و خوردان را که مانع از خواب شده و در شب نوازل حاده دفع می کند صفته
نشاسته صمغ عربی رب السوس خشخاش سفید افیون مساوی کوفته بیخته بلعاب بهدانه حبها سازند
[illegible] حب [illegible] دیگر که چون ورم سینه و ریه [illegible] پاک کند صفته
باقلا [illegible] آرد نخود [illegible] حبها [illegible] الفعل و [illegible]
جهت نفث سینه حب [illegible] تنگی نفس و سرفه بلغمی را نافع است و جهت [illegible]
که از سینه برآید [illegible] و [illegible] البقول [illegible]
[illegible] صفته [illegible] سفید [illegible]

چهار درم سداب تخم بنج هر یک نیم درم افیون زعفران هر یک یک درم سلیخه شش درم فلفل سفید ده
درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال دیگر دواء المسک معروف است وجهت اقسام سرفه نزله
نافع است و در امراض سرد گفته شد دیگر ضیق النفس در ربو و سرفه بلغمی را نافع است صفت عاقرقرحا
پوست انار ترش و برگ السرخ کتان پوست مغیلان اشخار سفید نمک هندی نمک سیاه هر یک دو درم
افیون ده درم کوفته بیخته بشیر او کرده حب سازند بقدر نخود و در دهان دارند دیگر که سرفه و ضیق النفس
را نافع است چوب کهار فلفل برگ آک کوفته بیخته حب سازند بقدر نخود و اگر بجای چوب کهار نمک سیاه کنند
روا است دیگر که ضیق النفس و سرفه کهنه را مجرب است صفت تخم حنظل پیکر مول دیودار [illegible] فلفل
زنجبیل هر یک برابر کوفته بیخته یک درم بعسل دهند دیگر که هر گونه سرفه را نافع صفت کاکراسنگی کوفته
بیخته آب حب سازند فلفل مقدار دیگر که ضیق النفس و سرفه بلغمی را نافع است صفت [illegible]
که جمله برابر کوفته بیخته با شیر و کسوندی حب سازند بنخود و مانند یکی صبح و یکی شام بدهند و غذا گوشت
و کبوتر و مانند آن باشد دیگر که جمیع اقسام ضیق النفس را نفع دهد پیکر مول بهارنگی سنبه تلهتی فلفل اگر جمله برابر
کوفته بیخته بشهد آمیزند [illegible] تا چهار ماشه بدهند دیگر که همین عمل دارد صفت [illegible]
با برگ بنج خشک سازند کوفته بیخته هر صباح یک کف دست بخورند دیگر که همین عمل دارد بیخ کتان
بزرگ [illegible] خورد بریده در دیگ با آب جوش دهند چون چهارم حصه بماند صاف نمایند و بنوشند
دیگر که سرفه و سل و دق را سود دارد صفت آنست که گل او سفید باشد و [illegible]
خاکستر [illegible] کهار بگیرند [illegible] معمول است پس کهار مذکور یک درم کثیرا صمغ عربی [illegible] هر یک دو درم کوفته
بیخته بدارند و بقدر حاجت بدهند دیگر که ضیق و سرفه بلغمی طفلان را نافع است صفت تخم [illegible]
جوز القی [illegible] کوفته بیخته [illegible] هر روز بدهند و اگر قی آرد سه چهار ماشه باید داد
و اگر قدری از تخم [illegible] طفل را بدهند [illegible] دیگر که
ضیق بلغمی و بادی را نافع است صفت [illegible] زنجبیل فلفل دار فلفل [illegible] دو درم
ریم آهن کهنه نیم سیر سفوف ساخته هر روز سه درم بخورند با شهد دیگر که همین عمل دارد صفت کلونجی [illegible]

بازنجبیل

[illegible] بول [illegible] هر یک قدری در آب جوش دهند چون اندکی بماند صاف سازند و بنوشند
دیگر که همین نفع دارد [illegible] فلفل دراز چهار درم فلفل دوازده درم قرنفل هشت درم زنجبیل بست
و چهار درم انار دانه ده درم [illegible] درم شکر تری [illegible] درم سفوف هر روز [illegible] درم بخورند
دیگر که سرفه و ربو را نفع دارد صفت فلفل برگ آک [illegible] آب [illegible] حب سازند و در سایه
خشک ساخته هر روز صبح و شام در دهان دارند و لعاب [illegible] دیگر که سرفه و دق را نافع
صفت [illegible] درم دار فلفل چهار درم زنجبیل [illegible] درم فلفل [illegible] هر یک دو درم
نبات [illegible] سفوف سازند [illegible] درم بدهند دیگر که همین عمل دارد صفت نبات [illegible]
[illegible] دیگر که همین عمل دارد [illegible] که از [illegible] روغن [illegible]
[illegible] آید اگر [illegible] باشد [illegible] بدهند و در طعام [illegible] کنند دیگر [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب [illegible] روغن [illegible]
هر یک [illegible] روغن [illegible] هر یک نیم اوقیه [illegible] روغن [illegible]
[illegible] آمیزند [illegible] که آب [illegible] روغن بماند [illegible] ضیق النفس و سرفه
بلغمی را نافع است صفت [illegible] عسل [illegible] بقوام آرند [illegible] که جهت ضیق النفس
و سرفه کهنه [illegible] نافع است [illegible] قطع اخلاط غلیظ و تفتیح سده و جلای سینه
سفید صفت [illegible] عسل [illegible] درم [illegible] کرده [illegible] رطل [illegible]
[illegible] عسل [illegible] بقوام آرند [illegible] این ادویه زیاده کرده اند زنجبیل
[illegible] عاقرقرحا بیخ انجدان [illegible] هر یک [illegible] درم فلفل ده درم [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] درم سداب [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] جهت جمیع علل [illegible] و امراض بارده [illegible] نافع است دیگر که
سرفه کهنه و ضیق النفس [illegible] بلغمی [illegible] تقویت معده [illegible]

سفوف جهار عسل ده درم زوفا یابس اصل السوس محکوک گل گاوزبان بریان با دستان اسطو
خودوس عناب التقوی سفید هر یک پنج درم لعاب زردیانه تخم سوسن کبود قرومانا هر یک سه درم حلبه
صندوق پنج درم آب ربوب با ... تر نازه دیلین بجوشانند تا منعقد بعد صاف نموده با سه عدد درم
قند سفید بقوام آورند هر روز از پنج درم تا ده درم بطبیخ پرسیاوشان مانند آن بنوشند سفوف که سرفه
گرم را اگر با نرمی شکم باشد سود دارد صفت حب الاس جاورس خشخاش خرنوب شامی هر یک چهار درم
صمغ عربی دو درم کوفته بیخته سه درم با گلاب بخورند سفوف که سل و سعال را نافع است صفت صمغ عربی
طباشیر گل ارمنی حب الاس هر یک چهار درم پرسیاوشان کندر هر یک یکدرم و بعضی خرنوب شامی
صمغ گل نیز داخل سازند شربتی سه درم بآب سیب اگر سرفه شدید بود با شراب خشخاش ده درم
سفوف نفث الدم طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم تخم خرفه شادنج عدس مقشر هر یک یکدرم
بسد کهربا مروارید ناسفته خشخاش سفید رب السوس اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک سه درم دم الاخوین
هفت درم افیون دو درم غیر از بذر قطونا همه را کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو
درم بآب بارتنگ خرفه دهند و اگر حرارت قوی بود کدام سه درم ... بستند مغز ... سفید
سفوف که مسلول را انجاحت نافع است سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی
خشخاش سیاه مقشر تخم خربزه هر یک پنج درم کوفته بیخته شربتی یکمثقال با شراب خشخاش
یا شراب خشخاش سفوف که مسلول و قروح و قرحه سینه و نفث الدم را نافع است صفت صمغ
عربی نشاسته کثیرا مقشر ده دانه مغز بادام شیرین خشخاش سیاه تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش درم صندل
سفید ده درم شکر العشر طباشیر هر یک سه درم گل سرخ تخم خیارزه تخم خرفه هر یک پنج درم مغز تخم خیار
مغز تخم کدو شیرین گل ارمنی عصاره لسان الحمل گل مختوم گل قند هر یک چهار درم زعفران یک
درم کوفته بیخته شربتی دو درم با شیره ... دو دانگ با سرطان با شراب خشخاش و شربت
تخم خرفه سفوف که سرفه و سل و نفث خلطی و استسهال را نافع است و جهت منع نزلات حاره
صفت حب ... با طلا مغز هفت درم کثیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم ... بهر ...

السوس طباشیر مغز تخم کدو گل ارمنی عصاره لحیة التیس هر یک چهار درم خطمی گلنار اقاقیا هر یک دو
درم مغز بادام سه درم خشخاش سفید سرطان سوخته هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال
باشد منقل صفت الصحن شراب که سرفه کهنه را ... سفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند
در ربو و ضیق النفس سود دهد صفت انجیر سفید شش اوقیه جهار عسل یک اوقیه مویز منقی دو اوقیه انیسون
نیم اوقیه جمله را سه روز در قدری سرکه انگوری در آب ترکرده بجوشانند و صاف کنند و عسل دو
رطل اضافه نموده بقوام آورند شراب حلبه در دو مرض سینه و نفث الدم و قروح صدر را نافع است
صفت حلبه سی درم انجیر پانزده عدد مویز منقی تمر هندی هر یک ده درم عسل دو چند شراب زوفا ازان
سرفه با استسهال را نافع است صفت حب الاس بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود بپالایند بهر ده جزو
ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده ... باشد
شراب زوفا که سرفه و ضیق و سرفه را نافع است صفت زوفا یابس از هر یک ... کرده خیر رطل آب
... که گرم ترکرده ... بجوشانند صاف نمایند و قند سفید یا شکر چهار رطل و عسل یک رطل آمیخته
بقوام آرند شراب زوفا مرکب که بلغم غلیظ مجاری نفس و سینه را نرم کند ضیق و سرفه را
سود دارد صفت زوفا ... هر یک پنج درم زوفا یابس هفت درم انجیر ده عدد مویز منقی سی
درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس ... هر یک سه درم پرسیاوشان شش درم قند سفید دو
رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا پانزده درم با یکدرم مغز
بادام تلخ شراب که جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و ضیق النفس و نزله و صلابت معده و سپرز را
نافع است صفت مویز منقی سی درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس هر یک
بیست درم بیخ رازیانه بیخ کرفس زوفا خشک پرسیاوشان هر یک ده درم بادیان افسنتین تخم
هر یک پنج درم ... مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز پسته مغز چلغوزه ... سنبل الطیب
تخم خطمی تخم خیارین هر یک سه درم غیر از مغزها همه چیزها را بکوب ساخته بجوشانند و با چهار رطل قند
سفید بقوام آورند پس مغزها را نرم کوفته در آن حل سازند شراب ... که سرفه بلغمی را نافع است

سینه و شش را از اخلاط پاک کند و در بو و ضیق را سود دهد صفت عناب سی دانه سپستان شصت دانه
دانه انجیر سفید بیست دانه گل بنفشه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک پنجدرم پرسیاوشان هفت
درم اصل السوس مقشر زوفا یابس هر یک هشت درم ادویه در آب جوشانند و صاف نمایند و قند سفید یک من
نموده بقوام آرند و بعضی فراسیون پنجدرم داخل میسازند شراب نوع دیگر که سینه را از اخلاط
غلیظ پاک کند بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر هر یک سه درم زوفا چهار درم بجوشانند و با قند سفید
بقوام آرند شراب نوع دیگر که تنگی النفس را سود دارد و سینه را از ماده غلیظ پاک کند صفت انجیر
خرما هر یک ده عدد حلبه کوفته فراسیون هر یک پنجدرم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان
تخم کرفس تخم بادیان زوفا خشک بیخ سوسن هر یک ده درم قند سپید یک من شربت میسازند [illegible]
رسم است شربتی چهار درم و اندر بعضی نسخها تخم ترب ده درم بر این افزوده اند و اندر بعضی
مرجح پنجدرم و بیخ سوسن آسمان جونی ده درم [illegible] و پوست بیخ کبر هر یک ده درم اضافه کرده اند
شراب سپستان جهت سرفه و درد سینه و خشونت نافع است و [illegible] بجای شراب بنفشه که
سرفه و شوصه را نفع دهد صفت گل بنفشه تازه یک رطل تخم خطمی بهدانه صمغ عربی هر یک ده درم
را در پنج رطل آب [illegible] یک شبانه روز پس بجوشانند تا ثلث بماند صاف نمایند و قند سفید یا
نبات سفید یک من اضافه کنند و بقوام آرند شربتی هفت درم و دیگر انواع شربت بنفشه که
ذات الجنب و ربو را نافع است و اقسام شربت خشخاش که در عنوان علل بود دارد و در ادویه [illegible]
مرقوم شده فانظر ثمة شراب عناب سرفه و درد سینه را نافع بود و حدت و [illegible] و غلبه
خون را تسکین دهد صفت عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل یا سه رطل قند سفید بقوام آرند
نوع دیگر که قوی تر است مصلح حال اطفال عناب یک رطل کشنیز عدس بیخ کاسنی هر یک ده اوقیه
در ده رطل آب بجوشانند چون ثلث بماند صاف کرده با همچندان قند سفید بقوام آرند نوع
دیگر که ذات الریه را نافع است عناب [illegible] شربت التمری صد درم مویز منقی [illegible]
درم اصل السوس مقشر مرضوض بیست درم فلوس خیار شنبر چهل درم قند بقدر حاجت شراب

دانه [illegible]

و سرفه و نبات سفید است صفت بنفشه نیلوفر تخم کاهو خشخاش هر یک توله عناب تخم خبازی هر یک
دو توله کوکناره ده دانه و عدد و تخم کتان تخم ریحان تخم حلبه هر یک نیم توله اسپغول بهدانه هر یک
یک توله عسل و نبات بقدر حاجت شربت سازند شراب سرفه را که با نفث الدم بود سود دارد صفت
تخم کتان بنفشه حلبه هر یک توله بجوشانند و صاف نمایند پس اسپغول دو توله در آن آمیزند و لعاب
گیرند و با قند شربت سازند شربت [illegible] بسیار نافع است که جهت اقسام
سرفه تر و خشک نافع است و [illegible] سفید است صفت عناب ولایتی بیست دانه سپستان
کلان شصت دانه اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی گل نیلوفر گل بنفشه هر یک هفت درم بهدانه
پنجدرم کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم [illegible] یک رطل قند سفید دو رطل غیر از صمغ و کثیرا آنچه
بجوشانند بطریق معلوم با قند بقوام آرند و بعده کثیرا و صمغ کوفته بیخته داخل نمایند [illegible]
است از [illegible] که گل سفید در هند مشهور است دیگر الوجود شراب [illegible] سعال را نافع است و حبس
[illegible] سفید انگور شیرین از کرم قدیم بگیرند و آب [illegible] شیره [illegible] هر قدر که خواهند
بجوشانند تا [illegible] بماند و هم چنین شیره خام قند سفید آمیزند و کف بردارند و بقوام آرند
شراب [illegible] که جهت سرفه و [illegible] سینه را نافع است صفت انار شیرین [illegible]
و [illegible] پوست [illegible] دور کنند و آب آن [illegible] چهار اوقیه آب انار [illegible] یک رطل
قند سفید اضافه سازند و قوام دهند و اگر خواهند قوت [illegible] آب انار زیاده [illegible]
شراب [illegible] که ضیق النفس و التهاب النفس را نافع است نرگس [illegible] سالم از عفونت [illegible] یک رطل آب
[illegible] یک شبانه روز تر نمایند و با آتش نرم بجوشانند و صاف سازند و یک رطل قند یا عسل
آمیخته بقوام آرند شراب [illegible] که ضیق النفس و سعال را که بسبب بلغم غلیظ بود نافع است
صفت فراسیون چهل درم اصل السوس زوفا [illegible] پرسیاوشان هر یک ده درم [illegible]
[illegible] حلبه تخم بادیان هر یک [illegible] هر یک ده درم مویز منقی [illegible] درم
عناب سپستان هر یک [illegible] انجیر سفید [illegible] چهار رطل آب [illegible]

و یک شیاف نزرد که با آن سپستان نرم بپزند تا که لختی بماند صاف کنند و با پنج رطل قند سپید
بقوام آرند شربتی یک اوقیه یا دو اوقیه شراب اخیلیون که ضیق و سعال قدیم را نافع است
نسخه ریشه اصل السوس سپستان چوب خطمی بنفشه هر یک شش درم فراسیون زوفا هر یک
چهار درم اسطوخودوس انیسون هر یکی دو درم مویز منقی دو اوقیه گاوزبان جند درم تخم خیار تخم
خربزه هر یک ده درم بجوشانند و صاف سازند و قند سپید دو رطل آب انگور نصف رطل
بقوام آرند و آب لیمو سبز کبابه بنیاد آرند و عند قوام بردارند شراب اصل السوس که سرفه کهنه را
نافع است و جمیع علل سینه و ریه و همچنین نزلات باردو ضیق و سعال را نافع است و سده و حکه را
بول براند مزاج این شربت معتدل است و با صحاب تب غیر مناسب صفت اصل السوس مقشر
ده درم سپستان خشخاش سفید هر یک بیست درم زوفا یابس تخم خطمی را یا نانخواه انیسون هر یک ده درم
عناب سپستان هر یک صد دانه جمله در چهار رطل آب گرم تر نمایند یکشبانروز با آتش نرم بپزند تا
ثلث باقی بماند پس صاف سازند و آب انگور ده رطل قند سفید یک رطل آمیخته بقوام آرند شراب
اصل السوس که جهت سرفه و بحة الصوت نافع است و با اول تب صفت عرق السوس مقشر
مرضوض یک رطل کم زنند و یکشبانروز تر دارند و پس با آتش نرم بجوشانند و صاف سازند و در آب
دو رطل قند سفید یک رطل و عسل ربع رطل اضافه کرده بقوام آرند شراب ترنج که خفقان
و تنگی نفس که از بلغم پدید آمده باشد توسیع بخشد و خفقان را سود دارد صفت برگ ترنج تازه
پنجاه عدد بکوبند و غبار که بر آن باشد جاروب پاک کنند پس در ده رطل نبات اندر ظرف
کرده تر نمایند تا یکهفته بعده صاف کرده عسل مصفی یک نیم رطل اضافه فرمایند و یک جوش دهند
و در اواخر زجاجی بنهند پس از یک هفته استعمال کنند و دیگر برگ ترنج پنجاه عدد و در شیره تاریک
یا در مجوری که گنجش قیطا باشد هر قیطی صد و پنجاه مثقال شیف آب تر نمایند پس صاف نموده
با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آرند و بعضی یک رطل پوست ترنج در ده بیست مثقال
آب انگور سیاه نیم گوشت بجوشانند و تا بصفت سپید پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آرند

و ترنج را با پارسی بالنگ نامند شراب بنفشه مرکب جهت سعال و شوصه نافع است اراده و سعده
بیماری ذات الریه الله تعالی صفت الضماد و ضماد شوصه تسکین او جاع ذات الجنب و ذات الصدر و ذات
العرض و ذات الریه و ماده را بپزد صفت گل بنفشه بابونه تخم شبت سبوس گندم تخم کتان گل خطمی
حلبه جو کوفته بیخته در آب بپزند و در روغن گنجد آمیخته بکار برند ضماد سازند و اگر حرارت بسیار باشد بکشتر
در دهانه گوزه و شیم بنفشه بیز پرورده بسازند ضماد بنفشه سبوس گندم آرد جو خطمی آرد باقلا الکلیل الملک
مساوی کوفته بیخته با روغن بنفشه سرشته ضماد سازند و اگر قدری موم هم آمیزند بهتر است و از آنجا
که ماده غلیظ بطی النضج باشد روغن سوسن و تخم کتان و حلبه در آب کرفس بپزانند ضماد
که ماده ذات الجنب و ذات الریه را بپزد بنفشه خطمی بابونه هر یک یکجزو اصل السوس مقشر نفاخ
از خرا زرد باقلا آرد جو هر یک یکجزو دو نیم کوفته بیخته با موم روغن بنفشه یا روغن گنجد سرشته بپزند
اگر تحلیل زیاده بود تخم کتان در آن بپزانند با سفیدآب ضماد سازند ضماد دیگر مختصر در ذات الجنب
و ذات الصدر و هر گاه ماده غلیظ باشد بر پهلو نهاده بر رفق تحلیل کند آرد جو بیخته دو درم خطمی سپید
ختمی سبوس بنفشه هر یک ده درم کوفته بیخته با آب کدو یا خیارزه سرشته ضماد کنند و چون که دو دانا
خشک شود تازه بر نهند صفت الطلاء در تسکین درد سینه که در ذات الجنب پیدا شود و قطع
نفع دارد صفت آب عنب الراعی آب عنب الثعلب آب برگ خیارزه آب سیب آب حی العالم آب برگ سپغول
آب اسفناج لعاب اسپغول جمله را با هم بزنند تا یکسان شود و بارچه را تر نموده بر پهلو بنهند
و چون گرم شود تجدید کنند همین حیات کرده نمایند که این طلا ساکن است معتدل مزاج و برپهلو
حیرت و سهل است هر گاه مراد کرده ماده غلیظ است در تحلیل می باید برفق ضماد
مختصر بدکر بکار برند طلای قیروطی که تحلیل اورام کند و ذات الصدر را نفع دهد صفت موم زرد
بنفشه بگداز و آب برگ خیارزی و آب برگ خلاف و آب پوست کدو و در آن اندازند کف مال
با عصا یا در موم روغن بنفشه و سنبل ضم کرده پس در طرفی نهند و در وقت سوال استعمال نمایند
یعنی هر گاه خشک شود دیگر بکار آرند و استعمال این طلا در فن شاید که از امراض تسکین یافته باشد بهتر است

و جهت سکون نایره عطش و غیره [illegible] دیگر که در نفث سینه با تب بود یا بی تب ترکیب کنند قرص سرد
صندل به روغن گل بکوبند پس آب خیار و آب انگور و آب برگ خرفه جمله برابر بقدر حاجت در آن
آمیزند و کف مال کنند تا نیک مخلوط شود پس پارچه بدان تر کرده در یخ سرد نموده استعمال نمایند
طلایی که جهت سود کوفتگی که از ضربه و سقطه باشد بر هر عضو بر بسته سود دارد صفت صندل سفید گل
ارمنی هر یک سه درم اقاقیا صبر هر یک سه درم با آب برگ مورد بسرشند و طلا کنند طلایی که همین کار کند
برای [illegible] صفت [illegible] گل ارمنی هر یک سه درم صبر مسک زعفران هر یک سه درم بگلاب و آب برگ مورد
بسرشند و طلا کنند و اندر اعضای عصبانی [illegible] روغن نرگس نیز آمیزند طلایی که نفث الدم را نافع
است صفت اقاقیا [illegible] قطعه [illegible] کندر [illegible] گلنار صمغ عربی گل ارمنی افیون جمله برابر کوفته بیخته
اقراص سازند وقت حاجت بر سینه و معده [illegible] طلا کنند و اگر علت نفث در نواحی سینه بود و این
نزف الدم را که از مثانه و رحم و جز آن باشد نیز سود دهد بر هر جا نهند و قبل طلا کنند ایضا قبل را بدان حقنه
نمایند تا هر عضو که مبدا نزف باشد همان بر نهند صفت [illegible] ضماد جهت سرفه و حرارت و جهت
[illegible] خشونت و علل سینه نافع است صفت انجیر زرد و عناب هر یک [illegible] عدد سپستان [illegible] دانه
و نشان اصل السوس هر یک [illegible] درم تخم خطمی [illegible] اسپغول بنفشه زوفا هر یک [illegible] درم در [illegible] رطل آب
بجوشانند تا که یک رطل بماند پس [illegible] بنفشه مربی طبیخ زوفا [illegible]
در ربو و اخلاط غلیظ سینه و نفث المده را نافع است صفت انجیر زرد ده عدد تمر هندی منقی [illegible]
اصل السوس زوفا یابس هر یک [illegible] درم پرسیاوشان [illegible] درم [illegible] کرفس بیخ بادیان تخم
کرفس تخم بادیان تخم انجره [illegible] هر یک [illegible] درم به طریق مذکور عمل آرند طبیخ جهت ذات
الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است صفت عناب [illegible] سپستان [illegible] انجیر زرد ده
عدد مویز منقی اصل السوس [illegible] هر یک [illegible] مثقال تخم خطمی تخم خبازی هر یک [illegible] مثقال جو
مقشر چهار مثقال در چهار رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده [illegible] شیر مغز بادام [illegible]
بادام بنوشند طبیخ که جهت ربو و ضیق و سعال مزمن که از نوازل باشد و جهت [illegible]

حب نفث

حب نفث الدم را سفید صفت مویز منقی پانزده درم جو مقشر ده درم خشخاش سفید چهار درم گل
نیلوفر گل بنفشه تخم خیار تخم خرفه زوفا پرسیاوشان اصل السوس [illegible] هر یک [illegible] درم انجیر زرد
[illegible] در پنج رطل آب بجوشند تا که بربع آید صاف سازند و ده درم قند یا نبات آمیزند و در روغن
بادام شیرین اضافه ساخته جمله بالنفسه [illegible] حب حاجت بنوشند حرف الغین غرغره که
سرفه و ضیق را که سبب [illegible] باشد سود دارد صفت گل سرخ خرنوب شامی گلنار در آب بجوشند [illegible]
خواب غرغره نمایند و طبیخ کوکنار و دیگر حالبات [illegible] غرغره سرفه مزمن را که از غلبه بلغم بود
است [illegible] اگر [illegible] آمده باشد آن را نیز نفع دارد [illegible] صفت انار [illegible] ترش
[illegible] حرف القاف
قرص خشخاش [illegible] سینه [illegible] نافع است صفت گل سرخ صمغ عربی هر یک چهار درم
رب السوس [illegible] هر یک [illegible] درم خشخاش سفید [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم طباشیر [illegible] درم
خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال [illegible] خشخاش قرص سل [illegible] تخم خیار [illegible]
درم تخم خرفه مقشر اصل السوس هر یک چهار درم طباشیر [illegible] سرطان سوخته هر یک [illegible] درم نشاسته
کثیرا هر یک [illegible] درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند قرص سرطان سل و
نفث الدم را نافع است گل مختوم گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته
ده درم طباشیر کثیرا [illegible] مغسول هر یک [illegible] درم رب السوس سه درم کوفته بیخته با آب برگ [illegible]
اقراص سازند قرص که سرفه و نفث الدم را که با اسهال باشد نافع است صفت تخم خشخاش [illegible] طباشیر
و [illegible] خشک [illegible] الاس [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم گل مختوم صمغ عربی هر یک [illegible]
درم کهربا [illegible] هر یک سه درم کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص سازند شربتی [illegible] درم قرص نفث الدم
[illegible] دم الاخوین هر یک سه درم [illegible] دانگ کهربا [illegible] درم [illegible] عدسی گل مختوم هر یک دو درم
[illegible] درم افیون [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] اقراص سازند شربتی یک درم با آب [illegible] حرف [illegible]
ذات الجنب که [illegible] نفث [illegible] صفت بنفشه رب السوس هر یک [illegible] درم [illegible]

خطمی کتیرا رازیانه هر یک سه درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول و بهیدانه و تخم کتان سرشته اقراص
سازند شربتی سه درم بشراب بنفشه قرص که سرفه و نفث غلیظ را نافع است اگر مادی حبس البطن شکم
شود تخم بادیان تخم کرفس سپستان رب السوس مغز بادام تلخ بالسویه بلعاب تخم کتان اقراص
سازند شربتی سه درم بالکرم و اگر با مطبوخ خیار شنبر بخورند بهتر عمل کند و در سیم بیاید قرص بنفشه که
جهت خشونت سینه و سرفه و ذات الجنب و سل مجرب و اسهال صفرا میکند گل بنفشه ده درم
سقمونیا مشوی یک مثقال رب السوس کتیرا نشاسته هر یک درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول یا خورده
لعاب بهیدانه اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص لوبه که ذات الجنب نافع است قرص بنفشه
بنفشه تخم خطمی تخم خباری مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم کدو رب السوس فقاح الاکلیل الملک کتیرا
نشا هر یک درم کوفته بیخته بلعاب تخم کتان اقراص بندند و شربت سکنجبین بدهند قرص ... جهت
نفث الدم که عقب سعال افتد نافع است و حتی الدم را مفید صمغ صمغ عربی و گل ارمنی هر یک چهار
درم کهربا بسد ... هر یک یک درم و نصف رب السوس دم الاخوین نشاسته بادیان هر یک
دو درم اقراص سازند و نیم درم از وی بگیرند و یک بار بالنیم سفید مسحوق آمیخته بخورند دو گرم
اقراص که سینه و سرفه را نفع دارند و در جنات ادویه سهل مذکور میشوند قرص ... که سینه را دوام
حسب ... دارد و در طلا گفته شد حروف الکاف ... جهت سرفه و ضیق نفس نافع
است دور ادویه که مهلیه بیاید حروف اللام لعوق سپستان سرفه و خشونت حلق را نافع است
و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند و طبع نرم نماید صفت سپستان ... عدد و مویز منقی چهل
عدد و مویز را در شش رطل ... تا بدو رطل آید بمالند و صاف کنند پس فلوس خیار شنبر
پانزده درم در آن بمالند باز صاف سازند و قند سفید یک رطل اضافه کرده بقوام آورند و لیسیدنی
لعوق که سرفه گرم را زائل کند و قویتر از لعوق سپستان قند ... دانه عناب پنجاه دانه مویز منقی
چهل دانه در سه من آب بجوشانند تا ثلث آید پس فلوس خیار شنبر بیست درم و خانید صد درم در آن
حل کنند و صاف نمایند و صد درم صمغ اضافه کرده بقوام آورند لعوق که قوی تر از سپستان است

بالمرزنجوشی

دیگر بیرون لسنجهای لعوق سپستان است مسمی است بلعوق السعال نیز جهت سرفه و ضیق النفس
نفع دارد و هو من الاشیاء التی تعد علیها سپستان از اقماع پاک کرده پنجاه دانه عناب
دانه انجیر زرد لحیم ده دانه مویز منقی اصل السوس مکوک یک پانزده درم جو مقشر مرضوض
درم بهیدانه بر سیاوشان کتیرا سفید تخم خطمی هر یک پنج درم خشخاش هفت درم رازیانه سه درم
انچه کوفتنی است بکوبند و در چهار رطل آب بجوشانند تا غیر از کتیرا تر نمایند و بعد یک شبانروز در آتش نرم
بجوشانند و بمالند و صاف کنند و قند سفید نیم من انداخته غلیظ سازند و اگر مایل باشد زرد
بر آتش کرده و متعفن نشود لعوق لعوق بادام سرفه و خشونت حلق و حنجره را نافع است
نشا سته صمغ عربی کتیرا رب السوس هر یک پنج درم قند سفید بیست درم مغز بادام مغز تخم کدو هر یک
سه درم کوفته بیخته بجلاب بسرشند و بروغن بادام چرب کرده بلیسند لعوق که سرفه خشک را نافع
و سینه را نرم کند رب السوس مغز بهیدانه هر یک سه درم مغز بادام نشاسته کتیرا صمغ عربی تخم خطمی
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه هر یک پنج درم خشخاش ده درم مغز بادام مویز منقی
هر یک بیست درم مویز را در روغن بادام بریزند و ادویه دیگر کوفته بیخته با آن آمیزند و با سکنجبین
بلیسند لعوق صمغ سرفه خشک را سود دارد صمغ سفید را در آب بجوشانند و صاف نمایند
پس روغن بادام شیرین بر آن اندازند و بجوشانند تا که غلیظ شود هر وقت بلیسند لعوق العسل
جهت سرفه که از حرارت و یبوست بود و لعابیت نافع است لعاب اسپغول و بهیدانه تخم
خطمی و شیره تخم خرفه و تخم خیار هر یک سکره آب انار شیرین آب خیار آب کدو و آب برگ خرفه
و شیره شکر هر واحد یک اوقیه و ثلث کتیرا صمغ عربی مغز بادام شیرین هر یک چهار استار قند
سفید یک رطل تخم خشخاش ده رطل لعوق سازند لعوق جهت سرفه خشک حرارت و نزله که از سینه
در آید مغز بادام شیرین ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر تخم کاهو هر یک پنج درم
صمغ سفید کتیرا نشاسته هر یک چهار درم تخم خشخاش شش درم جمله را با یک سازند و تر انجبین پنجاه درم
در آب لطیف هندی حل کنند و صاف سازند و بقوام آورند و لیسیدنی آن ادویه ... بسرشند و روغن

بادام شیرین بیست درم آمیخته لعوق کنند از پنجدرم تا یک استار و اگر زرد تخم لوز خشخاش در او
زیاده بود یعنی کوکنار نیز مضاف سازند بقدر حاجت لعوق خشخاش که متداول اطباست جهت
نزلات گرم رقیق و خشونت حلق و سرفه صفت تخم خشخاش سفید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک
چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه شیرین هر یک سه درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته لعوق جهت
سرفه و نزله معتدل صفت تخم خطمی بهدانه هر یک هفت درم اصل السوس پنجدرم در دو جب
در آب تر کنند و صباح بجوشانند تا بنصف رسد با صد و بیست درم قند سفید بقوام آرند
و خشخاش سفید و سیاه هر یک پنجدرم مغز بهدانه صمغ عربی هر یک سه درم کثیرا چهار درم نرم ساییده کرده مخلوط
نمایند لعوق جهت سل و اوجاع سینه و سرفه مزمن که از نزلات حاده صفت بزر القطونا
الخطمی بزر الخبازی هر یک سه درم سپستان بیست دانه اصل السوس ده درم تخم خشخاش دو اوقیه
جمله را بغیر از اسپغول که جدا بسایند در پنج رطل آب سیب تر نمایند و بجوشانند تا بنصف رسد
صاف کرده با یک رطل قند سفید بقوام آورند و وقت فرود آوردن از آتش صمغ عربی
کثیرا اسفیداج هر یک پنجدرم با ربکست ساخته آمیزند و بر هم زنند و بردارند لعوق جهت سرفه و سل و نفث
الدم و قرحه امعا صفت کوکنار سفید پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند تا بر رطلی آید و قند سفید یک
رطل آمیخته بقوام آرند پس رب السوس مغز بادام مغز تخم کدو هر یک پنجدرم با آن کوفته ممزوج سازند
شربتی ده درم لعوق الصبیان جهت سرفه و حرارت و خشونت گلو اطفال بشیر مادر یا بشیر الاغ
آمیخته بلیسانند صفت صمغ عربی کثیرا هر یک چهار درم مغز بهدانه ده درم کوفته بعسل سرشته لعوق طباشیر
جهت سرفه و سل و تب صفت صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید هر یک بیست درم مغز تخم کدو
مغز تخم خیارین هر یک ده درم طباشیر چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم ادویه کوفته بیخته
در جلاب غلیظ القوام و روغن بادام سرشته لعوق الرمان جهت سرفه مزمن و نزلات و دباب
گردن سینه و خشونت صفت آب انار شیرین که دو دوی شحم انار داخل نباشد هر قدر که خواهند بگیرند
بپزند تا قریب بقوام آید پس بوزن آن شیرین قند سفید آمیزند و بقوام آرند و فرود آورده صمغ عربی

و کثیرا و رب السوس هر یک پنجدرم مجموع را با یک رطل آب انار مضاف سازند و در ظرف آبگینه بدارند
لعوق خیارشنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه و نرم کردن شکم و شکستن حرارت مواد صفت
فلوس خیارشنبر پنجاه درم در آب گرم حل کنند و صاف نمایند پس کثیرا و صمغ بادام هر یک پنجدرم
آرد جو و باقلا هفت درم مغز بادام ده درم قند سفید پانزده درم نرم کوفته و آنچه بیختنی است بیخته
و در آن آب سرشته و روغن بنفشه ده درم آمیزند و در روزی تا پانزده درم بلیسانند لعوق که مسهل صفرا و بلغم
است حضور صفا از احوال حلق و سینه و ریه صفت فلوس خیارشنبر گلقند هر یک ده درم شکر بنفشه تر
ده درم شیرخشت ده مثقال الویه تخم مثقال بر روغن بادام یک درم لعوق سازند و اگر جهت سقمونیا
صفرا و بلغم قوی تر خواهند محموده دو تربد و غاریقون بحسب حاجت بیفزایند لعوق در جهت ذات
الجنب و ربوی صفراوی و درد سینه و سرفه و سل و نفث الدم و دق الدم و تبهای حاده صفت
گل سرخ یا گاوزبان صمغ عربی هر یک سه درم نشاسته کثیرا خشخاش سفید هر یک دو درم گل مختوم
طباشیر سفید رب السوس هر یک چهار درم زعفران نیم درم با دوشاب الکهربی لعوق کنند لعوق
بزر البنج جهت سرفه که از سینه باشد صفت بزر البنج دوازده درم مغز چلغوزه شش درم مرغاب یک درم
بجلاب سرشته لعوق کنند لعوق در منع رنجش مواد نزله و رفع سرفه از مجربات است
تریاق النزله بزر البنج کوکنار هر یک سه درم تخم کاهو بیست درم تخم خشخاش سفید چهار درم گل
گاوزبان تخم سورنگ خشک یک درم اسطوخودوس پنجدرم خیسانیده بجوشانند و قند سفید
صد درم اضافه نموده بقوام آرند گل سرخ کثیرا رب السوس نشاسته صمغ عربی دیگر مرغاب یک
پنجدرم نرم ساییده در آن آمیزند شربتی سه مثقال لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج و ربوی و صفراوی
بسیار سودمند است بنفشه ده درم مویز منقی عناب هر یک بیست عدد سپستان چهل عدد خیسانند
و بجوشانند و صاف نموده قند سفید نیم رطل و فلوس خیارشنبر سه درم و روغن بادام سی درم آمیخته
بقوام آرند و بنفشه سه درم با یک ساخته اضافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال بلیسانند لعوق
زوفا ربو و سرفه کهنه را نافع است و سینه را از اخلاط غلیظ پاک سازد صفت زوفا خشک

ریوسن آسمانجونی هر یک حبه درم و ده رطل آب بجوشانند تا برطلی آید صاف کنند و یک رطل
عسل صاف بقوام آرند و صاحب اغراض نوشته که فاذنج ریوند را کوفته بیخته بسکنجبین یا
بانکبین بسرشند و اگر فاذنج ریوند حاضر نباشد شونیز عوض او کنند شربتی یک استار معجون که قوی تر
از اول است در تفتیح و تقطیع مواد غلیظه سینه نافع زوفا یابس فراسیون تخم بادیان هر یک
شش درم پرسیاوشان اصل السوس هر یک ده درم و صمغ البطم حلبه هر یک دو درم مویز منقی بابزود وا
انجیر زرد لحیم ده عدد غیر از صمغ همه را در النقوع آب که کفایت کند بپزند و چون یک رطل نیم آب بماند و
با یک نیم عسل بقوام آرند پس صمغ را در آن حل کنند معجون بزر الکتان ربو و سعال مزمن را نافع است
و سینه را از اخلاط پاک کند در نفث بادی و بهر بزرک بریان سی درم قردمانا ده درم کوفته بیخته بعسل
بسرشند و اگر بزرک بریان تنها کوفته بیخته بعسل بسرشند همین عمل دارد معجون قوی تر از اول است بزرک
بریان بیخ و کنند نیم خورد قردمانا ریزه هر یک الجزو کوفته بیخته با دو چندان عسل بسرشند شربتی
صبح و شام یک کفچه معجون حب الرشاد که همین عمل دارد ایضا تخم تره تیزک ده درم اصل السوس منقی ده درم
انیسون بادیان هر یک سه درم جدا جدا کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا برطلی آید صاف کنند و با یک
رطل عسل بقوام آرند معجون نوع دیگر تخم تره تیزک ده درم شونیز چهار درم انیسون تخم بادیان هر دو ده
زراوند گرد کندر کثیقال لوبیه دشتی مقشر هر یک سه درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی سه درم با سکنجبین
عسلی یا عنصلی معجون حلبه که غلظ الصوت را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند
حلبه مغز بادام هر یک چهار درم کتیرا اصل السوس مقشر جلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم کوفته بیخته
بعسل یا جلاب بقوام تند بسرشند و اگر تخم کتان بریان بیخته بر آن اضافه سازند قوی تر بود معجون که
جهت ربو و سعال خشک نافع است حلبه مویز بیدانه منقی شده مغز گاوزبان بجوشانند آب او را
با عسل مناسب بقوام آرند و مغز تخم کدو و مغز جلغوزه و بادام حب صنوبر نرم کوفته اضافه نمایند
و نیم مثقال ادویه با ماء الشعیر بنوشند معجون رب السوس سعال و ربو را نافع بود و فضول لزجه از
رفع کند و در نفث بادی و بهر رب السوس کتیرا با مغز بادام را از یه مساوی کوفته بیخته بعسل

بادام بسرشند

بادام بسرشند و در بعضی نسخه مغز تخم خیار نیز صنوبر است معجون اسقیل ربو و سرفه مزمن را که
با رطوبت بود موثر است حمار عنصل مشوی سی درم ایرسا ده درم فراسیون ده درم فاهریکه هر یکی درم
کوفته بیخته بعسل بسرشند و بعضی نسخه فقط اگر بطبیخ حاشا یا پودنه کوهی یا بر سخاسف بکار برند بهتر عمل کند
معجون کرنب که سرفه و بحة الصوت را نافع است و سینه را از اخلاط پاک کند تخم کرنب بیخته بست
رطل با دو رطل عسل بقوام آرند بعده مغز جلغوزه مغز حبه دانه باقلا مقشر هر یک دو درم بزر کتان حلبه
هر یک پنج درم مغز پسته پانزده درم نرم کوفته با آن بسرشند شربتی پنج درم معجون حب الصنوبر که سینه
را از اخلاط پاک کند مغز بادام شیرین ده درم مغز حبه دانه ده درم باقلا مقشر پنج درم کتیرا
هر یک سه درم قند سپید شصت درم معجون که جهت بحوحت و رطوبت حنجره نافع است
مغز حبه دانه مغز جلغوزه هر یک بیست درم حلبه تخم کتان هر یک ده درم با عسل یا دوشاب انگوری سرشند
معجون حرمل جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو نافع است و جهت سرفه رطوبی مجرب حرمل
تخم کتان بالسویه بعسل بسرشند معجون تین جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو مجرب است نافع
انجیر پنجاه عدد بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با یک رطل دوشاب انگوری بقوام آرند و در او
مغز جلغوزه مغز پسته مغز بادام تلخ مغز تخم انجره مغز تخم … گرسنه حلبه هر یک سه درم مغز
حبه دانه حب الصنوبر هر یک چهار درم نرم سائیده چند درم روغن بادام تلخ چرب ساخته معجون
سازند معجون صنوبر جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و بحة الصوت و خفقان رطوبی و ربو رطوبی
خوب مجرب است … حلبه را صاف شده مهرا کنند و مغز جلغوزه مقشر در البسیار نرم کوفته
مخلوط نمایند و چند جوش داده بکار برند معجون سپستان ربو طبی را نافع است و زیاده را نفخ
و سینه را پاک سازد … سپستان را گرده نیم من در نیم من روغن گاو بپزند تا مهرا شود پس یک
من عسل و شکر با یک کیلو عسل صاف بقوام آرند معجون که سینه را از اخلاط پاک کند رب
السوس پرسیاوشان هر یک شش درم تخم بادیان فراسیون زوفا یابس غار لقیران هر
سه درم سپستان صمغ البطم هر یک یک درم مویز منقی بیست درم سپید و صمغ البطم را در سرکه … حل کنند

و سوزیز نرم بکوبند و ادویه کوفته بیخته بدان بر سرشند پس جلاب عسل با آن بپزند شربتی یک مثقال معجون [illegible]
سینه را از ریم پاک کند صفت رب السوس نیم درم کثیرا ببرند و مغز بادام و تخم بادیان هر یک سه درم
بپزند در روغن کاو و عسل کف‌گرفته و دیگر ادویه کوفته بیخته بدان بر سرشند شربتی سه درم با طبیخ زوفا
زنجبیل جهت سعوت را کسب آن رطوبت شدید بود نافع است صفت زنجبیل صد درم در شیر تازه
و هر روز شیر تازه بر وی ریزند تا که زنجبیل نرم شود پس آنرا نرم بکوبند پنجاه درم دار فلفل معجون [illegible]
و بیست درم زعفران ده درم مشک یک سر [illegible] کوفته بیخته با عسل بقوام آرند با قند بر سرشند هر روز
کفچه بخورند صفت لعوق بزر لحم بیص‌المهملة و حا مهملة و تا و مثلثه و الف لعوقی است که جهت سرفه
نافع است صفت ترنجبین و مغز بادام شسته بیداانه مویز منقی رب السوس لعوق سازند مطبوخ
که جهت سرفه و خشونت سینه و کام نافع است و شکم نرم سکند و اگر این دارو با قرص کوفته
گذشت بکار برند سرفه را نفع کند و چنانچه درانجا نیز بیابی صفت عناب بیست دانه سپستان
سی دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم انجیر زرد ده عدد اصل السوس مقشر پرسیاوشان
پنجدرم در سه رطل آب بپزند تا به رطل آید بپالند و صاف سازند و لب خیار شنبر هفت درم ترنجبین
ده درم در آن حل کنند و صاف نمایند و بقدر حاجت بنوشند مطبوخ جهت تنقیه سینه و سکین سرفه
و تنقیه آواز و قطع زکام و نزلات نافع هر روز بنوشند با مربای بنفشه و عناب بیست دانه سپستان
بیست دانه انجیر زرد و پنجعدد مویز سفید منقی تخم خطمی و پرسیاوشان هر یک ده درم اصل السوس بیداانه
اسپغول بنفشه هر یک پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف سازند و لعاب بیداانه در آن
بنوشند مطبوخ که ماده سینه را نضج دهد صفت عناب ده عدد سپستان سی دانه منقی بیست دانه
اصل السوس تخم خربزه هر یک کوفته پنجدرم پرسیاوشان بیست بیخ خطمی هر یک ده درم تخم [illegible]
چهار درم بکوبند و مغز خوش‌کشک جو هر یک ده درم بطریق معلوم بپزند و قند چهل درم با ده درم
شکر بجوشند مطبوخ که صدر را پاک کند و از زیان نضج دهد صفت مویز منقی سی دانه عناب انجیر ده هر یک
ده عدد سپستان چهل دانه کاوزبان چهار درم بنفشه گلقند فلوس خیار شنبر هر یک ده درم [illegible]

ابرزاده فلوس

هر یک سه درم غاریقون یکدرم بطریق معلوم بپزند و غاریقون را با شکر مسقوم بر سرشند و در این مطبوخ
حل کنند و بقدر قوت بدهند مطبوخ که مسلول را دهند جهت تنقیه اگر در بدن او فضول باشد صفت
بنفشه هفت درم مویز منقی بیست درم عناب بیست عدد سپستان سی دانه در دو من آب بپزند تا ثلث
بماند صاف سازند ترنجبین سی درم فلوس خیار شنبر هفت درم حل کنند و صاف نمایند و بار بجوشانند
تا صد درم بماند و بقدر حاجت بنوشند لعوق که مسلول را دهند حاجت باز تلیین کنند صفت لب خیار
شنبر پنجدرم بنفشه ده درم مویز منقی بیست درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه جمله را در چهار رطل
آب بپزند تا بیک رطل آید صاف سازند و قند سفید یک رطل روغن بادام شیرین ثلث درم آمیخته
کرده با نضج او ترنجبین بنفشه ثلث رطل در آن کوفته بیخته در آن اندازند و حرکت دهند و بقدر حاجت
بخورانند مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان هر یک بیست دانه
منقی انجیر زرد هر یک ده عدد اصل السوس چهار درم پرسیاوشان سه درم تخم خطمی تخم خبازی زوفا یابس
بیخ سوسن جلبه هر یک دو درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نمایند هر روز سی مثقال
از وی با بنفشه مربی یا لعوق خشخاش یا معجون فقی یا فتاده روغن بادام بنوشند مطبوخ سپستان
جهت سرفه خشک که با قلیل حرارت بود نافع است صفت سپستان عناب هر یک ده دانه تخم خطمی تخم
خبازی گل بنفشه هر یک سه درم تخم بادیان یکدرم گل نیلوفر سه عدد پرسیاوشان خرد لطفه قرد
سه درم اصل السوس یک مثقال بطریق معلوم بجوشانند و قند سفید پانزده درم حل کرده بدهند
زوفا دوا را معجون ربو و مغز کوبند جهت سرفه و ضیق النفس نافع است بهر اخراج اخلاط غلیظ
از سینه عجیب باشد صفت زراوند مدحرج قرد نا فلفل دراز کرسنه تخم سفیدان مغز بادام تلخ
هر یک پنجدرم رب السوس پرسیاوشان زوفا هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل بر سرشند شربتی سه مثقال
با طبیخ زوفا و این نسخه را سمرقندی حسین گفته رب السوس زوفا یابس پرسیاوشان هر یک ده درم ایرسا
تخم انجره قرد نا فلفل زراوند حرف بادام تلخ هر یک پنجدرم عسل و چند شربتی یک مثقال با طبیخ زوفا
معجون [illegible] جهت سرفه که سبب آن رطوبت باشد نافع است صفت مغز حلغوزه سه درم مغز [illegible] پنجدرم

مغز بادام مقشر بزرگ هر یکی ده درم قند سپید سی درم معجون سازند شربتی مثقالی گردکان معجون فقاح

سرفه و درد سینه و درد معده و جگر را نافع است و بول براند و آواز صافی کند صفت سوس مقشر کتیرا صمغ

و پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان هر یکی دو درم قصب الذریره فقاح اذخر عکابر البلسم

مقل هر یکی دو درم و نیم مرصافی چهار درم آنچه حل کردنی است در شراب حل کنند و آنچه کوفتنی است بکوبند

و بیخته و جمله را با عسل مصفی بسرشند شربتی یک درم با شراب ریحانی درد سینه و سرفه با کرم و درد و ورم معده

و این نسخه سمرقندی صاحب نوشته سوس مقشر چهار درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی قصب الذریره

فقاح اذخر عکابر البلسان هر یکی دو درم راسن دو درم و نیم مرصافی چهار درم عسل بقدر حاجت معجون

کرفس رطب را نافع است و طبع را نرم کند و مع و رنگ معده را قوت دهد صفت سوس مقشر رطل مصطکی

درم تربد سپید محکوک بیست درم قند مقوم نیم استار شربتی جهت هاضمه سه درم و جهت استفراغ

ده درم تا دوازده درم معجون مرکی جهت ضیق النفس که در سرفه افتد نافع است و ریاح بواسیر و درد

حلق مفید و مخرج حب العروق صفت تربد مصروف صمغ و بلیله کابلی آمله مقشر پنج مثقال هر یکی قند سپید

برابر جمله شربتی چهار درم با آب نیم گرم معجون قیاد الملک جهت سرفه کهنه و درد سینه و ضیق النفس نافع است

و بهر مفاصل و درد سر و درد جنبهای تهیگاه ... دو ده ... بلغم و بادهای غلیظ را مفید است و بعد

شش ماه استعمال کنند صفت حنظل بارزد اسطوخودوس فرفیون جاوشیر کما فیطوس تخم سداب

اسقولوفندریون ... هر یکی پنج مثقال مرصافی زعفران قسط فلفل سپید اذخر سنبل فرفیون

پنج نفاح اشق بوزیدان دارفلفل زرنباد دوقو ورق گل ناردین حب البلسان هر یکی مثقال قرنفل مثقال سلیخه

شانزده مثقال عصاره غافث تخم خیار تخم کرفس بادام هر یکی چهار درم افیون بزر البنج سفید

شش مثقال قند سپید چهار مثقال آنچه حل کردنی است در شراب حل کنند و آنچه کوفتنی است بکوبند

و با آن ممزوج سازند و با عسل معجون نمایند و در قانون مرقوم است که اگر معجون قیاد الملک قبل از شش ماه

استعمال کنند قتل کند معجون که نافع است سرفه را که محتاج بود به نفث خلط غلیظ با مره یا جرم

سینه بود و ماشه با اولین بسیار صفت پرسیاوشان مغز تخم خیار زنبق هر یکی ده درم مغز بادام تلخ

ثلاثه و چند درم ابرسیاوشان و جوشانیده پوست بیخ کرفس تخم کرفس بادیان از هر یکی ده درم عسل صاف

بجوشانند و بکار برند صفت زیرباج? سینه و شکم و مثانه را نافع است صفت کردی تازه بگیرند و قشر

آنرا بیرون اندازند و پاره پاره کنند و در آب عسل اندازند و بجوشانند تا بقوام آید مربای زردک جهت

ضعف صوت و تنقیه سینه و منع نوازل سرد و تقویت باه نافع است صفت زردک کلان از میان

انداخته پوست خراشیده ریزه ریزه کنند و در آب عسل بجوشانند تا مهرا شود بعده بیرون آورند

در عسل فقط نهند و بجوش داده فرود آرند پس از چهل روز بکار برند و بجوشانند و اگر عود و قرنفل و دارچینی

و زنجبیل و هیل و جوز بوا و بسباسه هر یکی نیم مثقال با از هر صد مثقال اضافه نمایند جهت

تقویت معده و جگر را مفید آید و اگر قدری مشک و زعفران نیز ضم کنند مرغوب میشود مربای سبستان

یعنی خمیره سپستان جهت خشونت سینه و حلق و سرفه گرم و تر طبیب نافع و آلات تنفس تنها یی گرم و قرحه

البول و نزلات نافع است طبع نرم میکند لیکن مرخی معده و مسقط شهوت است صفت سپستان تازه از

اقماع و حبات پاک کرده و با شکر آن شکر که چند روز در آفتاب گذارند و شربتی از آن تا چهار

ده مثقال مربای گل یعنی گلقند ترکیبش معروف است و شکر که تازه بود و دوام باد آن جهت سل نافع

است و ضیق النفس نیکو کند و در شراب‌ها و نفث دم کند مربای بادام جهت خشونت سینه

سرفه نافع است بادام تازه از پوست پاک کرده با عسل چند جوش داده بگذارند و بعد از سه چهار

روز در عسل تازه انداخته جوش دهند و بدارند نیمبرشت که معرب از نیم برشت از فارسی است و العربی

العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزانند و غلیظ گردد و جهت سینه

و ریه نافع است و محرک باه و ملین طبع و موافق ابدان و مصلح الکثیرا و در صحرو و یبس مولد صفرا و مصلح

آب سیب و انار میخوش و ترو در بحث نشاسته مفصل ذکر یابد مرهم که مسهل نفث و تلیین صدر کند و سرفه

و سل را نافع و وجه صفت موم زرد ده درم روغن خیری سه درم سپیده بیضه درم بیرلیطه ده درم با هم گداخته مرهم

النبد نمایند که سینه را نرم کند و نفث یاری دهد و سرفه و ضیق النفس را مفید آید خواه سبب آن رطوبت

بود خواه ماده غلیظ صفت پیه گرده بز موم زرد هر یکی بیست درم روغن بادام روغن تخم کدو با کتیرا

ربّ حبّ الآس چهل درم و اینجا که تبرید مطلوب باشد روغن مغز تخم کدو با بادام و [illegible] نمایند بعد
از طبیب شیره خرفه و شیره تخم کشنیز و شیره تخم های سرد مخلوط کنند و بر سینه بمالند [illegible] که جهت التهاب سینه و
تبهای محرقه و ذات الصدر و اورام ملتهبه نافع است صفت مرهم سپید پنج مثقال روغن گل [illegible] مثقال و
کافور [illegible] و آب خیار و آب کدو و آب برگ خرفه [illegible] کنند و بمالند و هرگاه زیاده تبرید مطلوب باشد
روغن بنفشه عوض روغن گل نمایند و آب برگ بید و برگ خیار [illegible] و چون سبزی [illegible]
اخضری باشد باب [illegible] در ادویه دل بدانکه دل عضو رئیس مطلق و اشرف جمیع اعضا است
در علاج وی [illegible] تأنّی نباید بلکه از هر چه زودتر مبادرت در امر وی نمایند و تفتیح فرمایند که
مرض وی اصل است [illegible] و بسبب آن [illegible] چنانچه این احقر در طب الاکبر مشروحاً گفته
حرف الف ابریشم [illegible] در تقویت دل مجرب است خاصه لولوی و دیگر ادویه [illegible] گذشت [illegible]
قلب را نافع [illegible] که در جذب بخار دل نفع دارد تمام [illegible] گاوزبان که جهت تقویت دل نافع
است نیز در ادویه [illegible] گل نیز دل را مفید است [illegible]
و مشک جهت خفقان دل [illegible] نفع دارد [illegible] که رطوبت را نافع
است صفت [illegible] با مشک [illegible] ابریشم خام [illegible]
گاوزبان هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
سفید هر یک [illegible] درم مشک [illegible] عسل القند [illegible] دوائی که درم [illegible] دل را
نافع است این درم [illegible] اگر گرم باشد فوراً [illegible] بابونه اکلیل الملک [illegible]
گندم [illegible] و طبخ وی بر سینه [illegible] دوائی بابونه اکلیل [illegible] تخم کتان و برگ [illegible]
در برگ [illegible] زعفران ضماد نمایند جهت تحلیل ماده و تقویت دل [illegible]
[illegible] در وسط سینه که جای [illegible] نقل [illegible]
غشی [illegible] تشنج [illegible] چشم [illegible] دل [illegible] حرکت
[illegible] دوائی که ضعف القلب را نفع دارد چون سبب این علت سوداوی [illegible]

[illegible]

که از جگر بر دل می افتد تنقیه سودا بمعجون [illegible] و امثال آن نمایند و باصلاح جگر و تقویت دل
کوشند و [illegible] این علت آنست که در دل [illegible] مریض [illegible] میشود [illegible]
[illegible] دوائی که تقشیر القلب را سود دارد و از اغذیه [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] و باصلاح خون کوشند و اینجا که غلبه صفرا باشد تنقیه [illegible] نمایند و اگر [illegible]
[illegible] نمایند و [illegible] این علت آنست که مریض [illegible] که دل [illegible]
[illegible] دوائی که [illegible] القلب را
نافع است چون سبب این علت [illegible] باشد [illegible] واجب [illegible]
تعدیل مزاج [illegible] لازم [illegible] این مرض آن است که دل [illegible]
[illegible] که از [illegible] می افتد و [illegible] ماده [illegible]
دوائی که [illegible] القلب را نفع [illegible] دل [illegible]
[illegible] اختلاجی [illegible] فرمایند [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] ضماد نمایند [illegible] و تحلیل [illegible]
دل [illegible] اگر [illegible] رطوبات [illegible]
که جذب القلب را نافع است خون [illegible] ماده [illegible] موجب [illegible]
استفراغ باید کرد [illegible] دوائی که [illegible] مزاج که بدل عارض میشود [illegible]
که مرض دیگر سبب [illegible] خون و خفقان و غشی و [illegible]
ادویه مرکبه [illegible] میشود [illegible] که طپیدن دل یعنی خفقان را و جمیع بیماری های [illegible]
و امثال اینها نفع تمام دارد و [illegible] مالیخولیا و سیلان عرق که اهل هندوستان [illegible]
[illegible] صندل سفید و [illegible] خطائی [illegible]
[illegible] پنج [illegible] کوتی [illegible]
[illegible]

و هلیله چو یاره یاره بهارمول زیره سپید مویزه البیشر زرنک شیر مالکبیر سیال یعنی مغز چوب
کهیر تخم کنج بیدار بکیند جوانه جلیه برابر کوفته بیخته در شیره بادیه و شیره ترنج سه بار تشفیه دهند
و چون خشک شود برابر همه نبات آمیزند جمله را با شهد بسرشند و از روز سه ماشه تا هفت روز هر روز
نیم ماشه افزایند تا بدو ماشه برسد و از منهیات بپرهیزند دوائی که خفقان گرم را مجرب است صنعت
گاوزبان هفت درم کهربا بسد مروارید ناسفته ابریشم خام شب یمانی بریان هر یک سه درم گل ارمنی
کشنیز خشک بریان هر یک پنج درم زرشک سنه کوفی طباشیر دو درم کافور نیم درم کوفته بیخته هر صبح
دو درم با دو فنجان شربت حماض قند سپید بخورند دواء المسک حلو این را دواء المسک حار نیز گویند
ضعف دل و معده و خفقان و صرع و فالج و لقوه و ضیق النفس را نافع است و تب لرزه و امراض
سوداوی را سود دارد و بادهای زنان حامله دفع کند و در زنان بکار کرده اند صنعت مروارید ناسفته کهربا
سلیخه ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سپید سنبل الطیب قاقله
قرنفل ساذج هندی پوست هلیله هر یک یک درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک نیم درم و عود چینی یک درم
و مشک یک دانگ بکوبند و عسل [illegible] بادیه دو چند یا سه چند شربتی یک مثقال بعد از چهل روز
استعمال نمایند و بعضی بجای [illegible] گفته اند و جدا نبینه که در اوزان و اجزای این دوا در نسخ
تفاوت بسیار است آنچه معتمد علیه بود نگاشته شد و نسخه سمرقندی که نیز معتبر است
زرنباد درونج عقربی کهربا سلیخه مروارید ناسفته بسد هر یک سه درم ابریشم خام بهمنین ساذج سنبل
قاقله قرنفل هر یک پنج درم اشنه دار فلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک دو درم شهد خام بسرشند
دواء المسک که جهت خفقان بارد و اورام حلق و رطوبت معده و بادهای احشا و صرع الصبیان
نافع است صنعت افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم ریوند چینی شش درم تخم
زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم سنبل الطیب مشک خالص ساذج هندی مرکی هر یک دو درم
جند بیدستر یک درم عسل خام سه چند او و شربتی یک مثقال اقویا را دواء المسک تلخ که جهت غشی و خفقان
و وحشت و وهم و برد معده و سوء الهضم نافع است صنعت مصطکی عود خام پوست ترنج دارچینی قرنفل

سنبل الطیب

سنبل الطیب [illegible] بهمن کبابه قاقله خیربوا سعد اذخر تخم بادروج تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه
تخم [illegible] تخم مرزنجوش مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم خام بهمن سرخ و سپید هر یک دو درم مشک
خالص پنج درم بشیره هلیله کابلی همه را بسرشند دواء المسک بارد که جهت خفقان و غشی حار و لقوه
دل و دماغ و جگر گرم و بهرا تبین النفع تمام دارد صنعت گل سرخ طباشیر کشنیز ابریشم مقرض
گل گاوزبان مروارید ناسفته کهربا زرشک بیدانه تخم خرفه مقشر صندل سپید هر یک پنج درم
قرنفل گل ارمنی شسته هر یک سه درم عنبر اشهب ورق نقره هر یک دو درم ورق طلا
خالص هر یک یک درم قند سپید دو چند همه آب سیب آب انار بهی هر یک نیم درم عرق بید مشک
گلاب هر یک پنجاه درم بقوام آورده بسرشند و اگر یاقوت دو درم اضافه نمایند قوی تر بود و اگر حرارت
غالب بود مشک [illegible] نمایند و عنبر اشهب [illegible] و در [illegible] بجای [illegible] المعجر
دواء المسک عنبری بارد که جهت تقویت دل گرم و جمیع امراض حاره او نافع است صنعت مروارید
ناسفته گل گاوزبان ابریشم طباشیر گل سرخ هر یک سه درم بسد کهربا هر یک نیم درم کشنیز صندل
سپید یاقوت زرشک بیدانه تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک دو درم ورق طلا و نقره هر یک یک مثقال
عنبر اشهب مشک هر یک یک درم و ثلث قند سپید دو چند عرق بید مشک گلاب عرق نیلوفر
بالسویه بجای آب قند در آن بقوام آورده شود دواء المسک بارد مختصر کهربا طباشیر گل سرخ
گاوزبان تخم خرفه مقشر هر یک پنج درم کهربا بسد مروارید صندل سفید ابریشم مقرض هر یک سه
درم مشک یک درم آمله مقشر منقی ده درم دارچینی یک درم زعفران نیم درم قند دو چند او و شربتی یا دو
درم [illegible] طباشیر دل گرم را سود دارد صنعت گل سرخ طباشیر هر یک سه درم
کشنیز خشک دو درم کهربا بسد مروارید هر یک نیم درم کافور دانگی شربتی دو درم سکنجبین سفرجلی
مفرح که خفقان گرم را نفع دارد گل گاوزبان نبات هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم
کوفته بیخته شربتی یک درم مفرح جهت خفقان بسیار گرم نافع صنعت گل ارمنی کشنیز هر یک
چهار درم طباشیر کهربا هر یک دو درم کافور دو دانگ [illegible] سه درم با دوغ گاو مفرح جهت

و توحش که بی سبب بود حب کهربا مروارید گل سرخ طباشیر هر یک سه درم بسد چهار درم فرنجمشک [illegible]
هر یک شش درم بادرنجبویه [illegible] دو درم کشنیز بریان دو درم قرنفل یک درم شربتی یک مثقال دیگر جهت خفقان
سرد حب النعناع کهربا [illegible] بریان هر یک درم زرنباد [illegible] درونج عقربی هر یک [illegible]
مروارید یک درم قند سفید بیست درم شربتی یک درم با طبیخ افسنتین یا عرق گاوزبان [illegible]
سفوف مروارید که جهت ضعف دل و خفقان و سوء مزاج حار غالب دل نافع است [illegible]
توحش می کند و معده و دل و جگر و جمیع اعضای باطنه را قوت میدهد و سفوف مروارید که در [illegible]
مرقوم شد قریب بهمین است شراب پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه گاوزبان هر یک [illegible] درم [illegible]
درونج عقربی [illegible] تخم ریحان تخم بادرنجبویه مصطکی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
صندل عقیق سرخ سوخته کرم ابریشم مروارید ناسفته ابریشم اسطوخودوس عود هندی هر یک [illegible] درم
ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال قند سفید برابر همه شربتی یک مثقال با عرق گاوزبان یا شراب
حماض شراب صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و ضعف دل را نافع است و جهت تقویت
جگر حاره و دفع اسهال سفید [illegible] صندل سفید [illegible] جهت [illegible] بریان کرده [illegible]
ساخته در یک رطل گلاب [illegible] نمایند [illegible] شبانروز پس [illegible] صاف کرده [illegible] و صندل مذکور را
در آب خالص [illegible] بجوشانند تا قوت صندل کما هی برآید و آب [illegible] صاف [illegible]
آب را صاف کرده با گلاب [illegible] آمیزند و قند سفید دو رطل [illegible]
کرده بقوام آرند و بهترین صندل سفید آنست که مایل بزردی بود [illegible] شراب [illegible]
که با وجود منافع مسطوره در قبض اسهال خاصه دموی بود نفع کثیر دارد صندل سفید موصوف صندل
سرخ مشرق اللون هر یک [illegible] مثقال [illegible] در یک رطل گلاب [illegible] شبانروز
نمایند بعده بدستور [illegible] در آب [illegible] و آب صاف آنرا با گلاب [illegible]
دو رطل قند سفید بقوام آرند و قریب به تمام قوام [illegible]
باشند [illegible] نمایند شراب [illegible] مسمی بشراب صندل [illegible]

و تسکین [illegible] معده و جگر نافع است و جهت خفقان [illegible] صندل سفید [illegible] صندل
سفید موصوف [illegible] درم [illegible] در خریطه کنند و اندر نیم رطل سرکه و نیم رطل گلاب [illegible] نمایند
شبانروز پس [illegible] رطل [illegible] بجوشانند تا که چهارم حصه یعنی یک رطل باقی ماند [illegible]
و آب انار [illegible] و آب [illegible] هندی هر یک نیم رطل [illegible] نمایند و [illegible] رطل قند سفید [illegible] بقوام آرند
[illegible] تا که سرد شود پس طباشیر صندل سفید کوفته بیخته هر یک [illegible] درم کافور ریاحی [illegible] مثقال [illegible]
و اگر [illegible] زعفران [illegible] کافور [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] قطع اسهال و قطع خون نیز مطلوب باشد آب انار و آب
تمر هندی [illegible] صندل سرخ و صندل سفید [illegible] نمایند و [illegible] عوض سرکه
آب [illegible] و آب انار [illegible] کنند و با شیره [illegible] شراب [illegible] که حرارت دل و تشنگی
و خفقان گرم را بسیار نفع دارد [illegible] آب [illegible] آب [illegible] آب [illegible] آب
تمر هندی [illegible] مساوی [illegible] قند سفید [illegible] بقوام آرند و با شیره [illegible]
شراب [illegible] جهت تقویت دل نافع ترین اشربه است و امراض قلب را که مشارکت [illegible]
بود [illegible] نفع کثیر دارد و مقوی جمیع اعضاست [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] مرقوم شده و از [illegible]
[illegible] گل گاوزبان گاوزبان هر یک [illegible] درم گل سرخ صندل سفید هر یک [illegible] درم [illegible]
نیم رطل آب خالص [illegible] رطل [illegible] در آب [illegible] نمایند [illegible] شبانروز پس [illegible]
صاف کنند و آب [illegible] رطل و آب [illegible] رطل قند سفید بقوام آرند
[illegible] مروارید [illegible] یاقوت [illegible] طباشیر هر یک [illegible] ورق طلا ورق نقره [illegible]
[illegible] مخلوط سازند [illegible] حرارت [illegible] کافور ریاحی [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] آب [illegible] هندی [illegible] آب [illegible]
[illegible] در غایت قبض [illegible]

مطلوب بود ترنجبین صاف بجای قند نمایند و دیگر تقریبات برای صداقت برای طبیب و اثبات
آنچه اصح دانند تعلیل آورده و نسخهٔ دیگر از شربت گاوزبان که جهل نیز نافع است نداده و به سر گذشت
و یک نسخهٔ جلیل القدر در معده بیاید **شراب بادرنجبویه** دل را قوت دهد و توحش سوداوی را دفع نماید
صفت بادرنجبویه تخم کاسنی فرنجمشک از هر یک بیست درم گاوزبان سی درم برگ بادرنجبویه پانزده درم
اصل السوس ده درم تخم بادیان ابریشم از هر یک هفت درم گلاب شش من جدا جدا ادویه در آب شش من
نرو چند جدا داروها را در گلاب و آب سیب تر نموده بجوشانند تا سیوم حصه بماند پس بمالند و صاف
سازند و قند سپید بقدر حاجت مضاف ساخته بقوام آرند و اگر این دوا بعضی سازند دو است و نسخه
دیگر سهل الوجود و در ادویه اشربه سر گذشت **شراب** که جهت قوت دل و جگر و معده نافع و بهر اعتدال
مزاج دل سفید عصاره گاوزبان از هر یک یک رطل عصاره سیب دو رطل گلاب شش رطل قند سپید یکمن و رطل
مطبوخ سازند بعد ترشیح بقوام آید **شراب** که جهت تقویت دل نفع کثیر دارد و با فعل العرف مناسب
بجمیع امزجه میشود **صفت** عصاره بادرنجبویه یکحصه عصاره گاوزبان برابر او و اگر مزاج معتدل بود و اگر
کحرارت غالب بود عصاره گاوزبان دو حصه گیرند و اگر برودت غالب بود عصاره بادرنجبویه
سازند هر چون که بود برابر این هر دو گلاب آمیزند و با شربت سیب بقوام آرند و اگر بادرنجبویه
و گاوزبان تر بهم نرسد خشک آنها را در گلاب بیخته بشانند تا قوت آنها در گلاب آید پس شربت مذکور
شراب ترنج جهت تقویت دل و معده نافع است **صفت** قند سفید هر قدر که خواهند بگیرند و بکیسی
آب عرق گاوزبان انداخته بجوش دهند و کف بردارند و بقوام غلیظ آرند پس آب ترش ترنج
چهار اوقیه بیک رطل قند مضاف سازند و دیگر بجوش داده فرود آرند و زعفران ربع درم بیک رطل
قند در گلاب حل کرده بیامیزند و بردارند **شراب ابریشم** که وجع دل را نفع دارد و مصلح ابخره سوداوی
است **صفت** ابریشم خام زرد براق منظر خوارزمی گاوزبان شامی هر واحد یک اوقیه زر ورد منزوع
البیض صندل مقاصری بهمنین درونج عقربی تخم ریحان بادرنجبویه هر یک سه درم عود هندی یک مثقال و
کزبره شامی چهار درم آنچه کوفتنی است کوفته سازند و در چهار رطل آب تر نمایند یکشب بازده

درم بجوشانند

درم بجوشانند تا به نصف بماند پس بمالند و صاف سازند و قند سفید دو رطل آمیخته بقوام آرند و در آب
لیمو و سیب و آب شاهی هر یک نیم رطل آنگاه زعفران زرد اوقیه مضاف نموده قوام تا آخر رسانند
و در ظرف مرجح یا چینی که باطن او را بعود و قلیل مشک کمی بسته درم گلاب حل کرده ممزوج نموده باشند
نگاه دارند و گاهی جهت تقویت عمل ورق طلا و ورق نقره هر یک عدد و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول
در مروارید ناسفته هر یک نیم مثقال زعفران نصف مثقال منقرا اند **شراب ترنج** جهت خفقان گرم
امراض حاره دل را از جانب مجرب است **صفت** ترشی ترنج را اگر در آب لیمو بنهند تا اثر ترشی ده درم
وی بماند پس مثقال هر یک عرق ترنج و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آرند **شراب**
ترنج نسخه دیگر جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده و اوجاع نافع است **صفت** برگ ترنج
گوهر سی برگ درخت بیخ هفتاد عدد و در شراب کرده صاف با در جهود بقدر شش قسط
و هر رطلی صد و پنجاه مثقال است بیست روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه عسل
گرفته بقوام آرند و بعضی از پوست ترنج لشرح مطبوخ ترتیب دهند و بعضی یک رطل پوست ترنج را در
ده دولت پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث آب بماند پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام
می آرند **شراب ابریشم** که دل و معده و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زایل کند نشاط
و فرح تمام آورد و شکم ببندد **صفت** ابریشم خام پنجاه درم یک شب بآب زر در آب گرم طلا و نقره گرم کرده
سرد نموده باشند بجوشانند و صاف کنند پس گاوزبان فرنجمشک برگ سنبل هر یک ده
درم در گلاب جوشانیده صاف کرده مضاف سازند و نبات سفید بقدر حاجت آمیخته بقوام آرند
در چهار دانه ناسفته کهربا هر یک درم بگلاب حل کرده و صندل سفید سه درم عنبر اشهب ورقی
مشک و انگلی با ریک ساخته منظم سازند و در هم آمیزند دو مثقال با عرق بید مشک و گاوزبان
گلاب حل کرده حرارت مزاج غالب باشد فرنجمشک و سنبل مطبوخ سازند **شراب کدو** جهت مبطون
خونریزی زایل است **صفت** ابریشم صد مثقال بریده از هر یک مثقال که را ب گل سرخ صندل سفید
هر یک مثقال عنبر اشهب درم مشک یکدرم رب سیب هر یک پنجاه درم قند سفید هشت درم

گاوزبان هشت مثقال گلاب بیدمشک بقدر حاجت شربت سازند چنانچه گذشت شرابی که
جهت تقویت دل و اعضاء رئیسه و معده و اورام مالیخولیا و توحش و هموم و نجاست سوء مزاج گرم و سرد
امزجه موافق و در انواع خفقان و مواد سوداوی مفید ابریشم خام سفید مثقال بادرنجبویه و درونج
گاوزبان و عرق بیدمشک عرق شاهتره و گلاب هر یک شش مثقال با شیره آب سیب شیرین
آب شیرین که هر کدام بیست مثقال بود ترکیب کنند و بجوشانند و در حین جوشانیدن مصطکی و سنبل
و خولنجان و بسباسه زعفران هر یک یک مثقال دینم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در پارچه بسته در آن
اندازند بعد از آن که آبها بربع رسید ابریشم و ادویه را فشرده دور انداخته و پانصد مثقال
قند سفید و دویست مثقال عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا هر یک یک مثقال ورق نقره
مثقال مشک نیم مثقال در آن حل کرده و اگر خوشبو خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل
عود و هیل و صندل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته اضافه نمایند و بعضی قند هزار و دویست مثقال عسل
سیصد مثقال میکنند و زعفران نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در دو حل میکنند و این انسب است چه
زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود و بدانند که اکثر اشربه نافع دل در ادویه سابق گفته شد
القلبیه در ادویه معده و جگر و حمیات نیز گفته آید انشاء الله تعالی حرف الضاد ضمادی که گرمی
دل را نافع است صندل با گلاب بید و قدری کافور آمیزند و ضماد کنند بر سینه و دل ضمادی
که سوء مزاج سرد را نافع است سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی قرنفل گل سرخ کوفته بیخته با
شکوفه با آب شاهسفرم و آب بادرنجبویه سرشته بر سینه ضماد کنند ضمادی که سوء مزاج خشک قلب را
نفع دارد بگیرند موم سفید را در روغن گل و روغن بنفشه در روغن کدو بگدازند و آب کشنیز
تر و آب کاهو لعاب حل کنند و بر سینه نهند که این دوا مسکن است بقدر دل ضمادی که خفقان
سرد زائل کند قسط سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی مشک کوفته بیخته و با آب بادرنجبویه و آب
ریحان سرشته بر دل و سینه نهند حرف الغین دل و دماغ را قوت دهد و خفقان
گرم و یرقان را نافع است گل سرخ دو درم طباشیر مروارید ناسفته صندل سفید هر یک یک درم مشک

تخم خیارین مقشر تخم کدو هر یک پنج درم تخم خرفه مقشر سه درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با لعاب
اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین قرص مسک دل و معده و جگر را قوت
دهد و خفقان غشی و اوجاع معده را که بسبب برودت باشد سود دارد مصطکی قرنفل دارچینی
عود قماری سنبل الطیب مسک پوست ترنج قاقله هر یک یک مثقال نشاسته کوفته بیخته
بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال و بعضی گویند اگر عنبر اشهب افزوده شود بسیار قوی میشود
قرص کافور که جهت خفقان گرم نافع است و تب را مفید طباشیر مقشر تخم خیارین تخم کاهو
تخم خرفه مقشر تخم کاهو گل سرخ صندل سفید جمله برابر کافور قدری و بهترین تقدیر آنکه از ادویه هر واحد
یک مثقال بود کافور یک ربع باشد کوفته بیخته با آب سیب سرشته اقراص سازند هر روز با شربت
و حموضات با رب بهی و شربتها سکنجبین شکری قرص کافور که جهت خفقان و
تب های محرقه و عطش نافع گل سرخ شش درم طباشیر صمغ عربی کثیرا هر یک چهار درم تخم
کدو تخم خیار تخم خرفه مقشر اصل السوس مکوک هر یک سه درم زعفران
یک درم کافور لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر کدام یک درم با آب انار میخوش استعمال کنند و قرص
کافور در ادویه حمیات انشاء الله تعالی معجون مفرح خفقان بارد را نافع است
مفرح جهت تقویت دل مفید و اکثر مفرحات مقوی دل در ادویه گفته شد و
در اینجا ذکر باید مفرح معتدل دل را قوت دهد و خفقان را نافع باشد
ناسفته عنبر اشهب گاوزبان عود خام هر یک درم کهربا
تخم تخم هر یک پنج درم صندل سرخ و سفید طباشیر هر یک سه درم ابریشم گل سرخ هر
یک شش درم زرنباد تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه سفید گل ارمنی هر
چهار درم زعفران کافور هر یک یک درم مشک نیم درم کوفته بیخته در آب سیب مفرح بارد خفقان
و ضعف دل را که از گرمی بود نافع باشد گاوزبان بادرنجبویه بهمنین تخم فرنجمشک هر یک سه
درم مقشر ابریشم عود قماری گل مختوم مروارید ناسفته هر یک یک مثقال زعفران یک درم

لبد سوخته کهربا سوخته کشنیز خشک تخم قرنفل دارچینی هر یک دو درم کبابه چینی زرنباد هر یک سه
درم گل سرخ صندل سفید مصطکی هر یک پنج درم عسل بلادر یک چهار دانگ یاقوت ورق زر هر یک نیم درم
ورق نقره یک درم و نیم صمغ منقی قند سفید هر یک یک من عسل بلادر و قند را با هم جوش دهند و صمغ کوفته
مصفی سازند و بقوام آرند و ادویه مذکوره کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی یک مثقال مفرح بارد خفقان
حار را نافع است دل را قوت دهد ص گل سرخ طباشیر بهمن سفید گاوزبان کشنیز بریان صندل سفید
هر یک یک درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک چهار درم تخم خرفه مقشر پانزده درم ابریشم مقرض شش درم
مروارید کهربا زعفران کافور هر یک نیم درم قند سفید صد درم قند را در عرق بیدمشک بگدازند و با نیم
مثقال آب سیب بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند مفرح بارد مروارید ناسفته لبد
سوخته کهربا گاوزبان طباشیر گل ارمنی هر یک دو درم مشک نیم درم قند سفید سه درم معجون سازند شربتی یک
درم است مفرح کشنیزی خفقان و ضعف دل را زایل کند و نشاط تمام آرد ص بهمن سفید و سرخ
هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی پوست بیرون پسته پوست ترنج ابریشم خام مقرض مروارید ناسفته
هر یک ده درم گاوزبان بادرنجبویه حماما ترنج هر یک ده درم کشنیز خشک طباشیر هر یک سه درم لبد کهربا زر
نباد درونج عقربی هر یک یک درم عود خام یک مثقال آب انار آب سیب آب حماض آب زرشک هر یک ده درم قند
سفید مثل انفخه هر یک صد مثقال شربت از قند بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند
مفرح کشنیزی حار خفقان و ضعف دل را که از سردی باشد نافع بود پوست ترنج گل سرخ
بادرنجبویه مغز تخم خیارین هر یک پنج درم بهمن سرخ و سفید هر یک دو نیم درم هلیله سیاه مغز بادام مغز حب الخضرا
کنجد مقشر هر یک سه درم زعفران ده درم دارچینی سه درم و نیم تخم کرفس یک درم مشک یک مثقال روغن
بادام پنج مثقال قند سفید ترنجبین هر یک نیم من نبات ترنجبین را در گلاب حل کرده صاف کرده و ادویه کوفته
بیخته با آن بسرشند و بقوام آرند مفرح کشنیزی بارد طباشیر بهمنین گل سرخ لبد کهربا مروارید ناسفته
هر یک یک مثقال صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم تخم خرفه مقشر سه درم زرشک بی دانه ده درم
ورق زر ورق نقره هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یک درم قند سفید یک من آب ترنج حل مثقال

معهود معجون سازند مفرح بارد که جهت محرور لجاجت نافع است و بهمه وجه بهتر از دواء المسک بارد
و با قوی است و برای خفقان و تب دق و جهت تسکین و دفع بخار سودا سوخته لجاجت مغز تخم کدو سرخ
در ادویه قلبیه مرقوم نموده تخم کاهو مغز تخم خربوزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرفه هر یک یک مثقال
مروارید لبد سوخته سرطان نهری سوخته کهربا ابریشم مقرض صندل سرخ کافور هر یک یک مثقال صندل
سفید طباشیر هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال عود هندی درونج زرنباد بهمن سفید هر یک
یک مثقال و دو دانگ زعفران نیم مثقال گاوزبان سه مثقال و نیم مشک و الکی عنبر اشهب دو دانگ
رب سیب رب انار و رب بالنگو دو چند همه اجزا با هم بسرشند مفرح که خفقان سوداوی را
نافع است حج هندی نانخواه انیسون افسنتین تخم کرفس تخم خشخاش هر یک سه درم مروارید
ناسفته لبد سوخته هر یک پنج درم عصاره افسنتین شش درم زعفران مشک هر یک یک درم بادرنجبویه
ده درم پوست ترنج دو درم گاوزبان دو درم قند سفید دو چند همه افتیمون را در آب جوش دهند
و صاف سازند و قند را در آن قوام دهند و ادویه را بسرشند شربتی سه مثقال مفرح که دل را قوی
دهد و خفقان گرم و حرارت معده را نافع آید ص گل سرخ طباشیر هر یک سه درم کشنیز خشک
دو درم لبد مروارید کهربا هر یک نیم درم کافور دانگی کوفته بیخته با شراب قند بسرشند شربتی
یک درم مفرح قوی با قوت معتدل دل را قوت دهد و وسوسه دفع کند و نشاط تمام آورد صفت
مروارید ناسفته گاوزبان لبد کشنیز خشک بهمن سفید برگ گل کهربا پوست ترنج ابریشم سفید سوخته
تخم خرفه مقشر هر یک دو درم کافور یک درم کوفته بیخته در عسل هلیله مربا بسرشند شربتی دو درم مفرح
با قوت معتدل نافع جمیع دردهاست که تام النفع است از جمیع مفرحات در امراض مختلفه مفید جهت
اکثر امراض دل و بهر اسهال و علل رحم نافع ص مروارید ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی دارچینی
ابریشم مقرض خام پوست اترج کهربا بهمن سفید زرنباد درشته مغز تخم کدو الطفاء الطیب اسارون
تخم خرفه مغز تخم خشخاش طباشیر مغز تخم خیار هر یک دو درم صندل سفید عود هندی درونج عقربی گل سرخ
هر یک سه درم عنبر اشهب یک درم ورق نقره ورق طلا کافور گل مختوم کشنیز خشک جدوار گل ارمنی

قرنفل سنبل الطیب زرنباد مشک یک کیوه درم عسل شفاف و یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه هر یک یک مثقال
سنبل اذخر نیم مثقال هر سه ماهی صد درم معجون سازند شربتی مثقالی **مفرح یاقوتی** بادیل بحرارت
گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بهمن سپید بهمن سرخ هر یک نیم درم دارچینی کزبره شامی میعه یابسه
طباشیر کهربا سعد عود هندی ابریشم خام مروارید ناسفته قرنفل زرنب هر یک دو درم زعفران یک مثقال
زرنباد درونج کبابه قاقله جراوه صندل سپید هر یک سه درم ورق نقره ورق طلا یاقوت سرخ
هر یک نیم مثقال ادویه را در شراب ترکرده خشک نموده بیست درم گل سرخ شربتی تا چهار درم
با رب سیب جواهر را حلایه کنند با معجون غبار شود عسل بلیله مربی کابلی نیم رطل جلاب آب سیب
گلاب ترنج ترش و شیرین بدو قوام عسل ساخته با گل سرخ داروها بر آن سرشته شربتی مثقالی
تا دو مثقالی **مفرح** که آخر از اول است **صفت** قرنفل دارچینی سنبل الطیب فرنجمشک درونج از
هر یک دو درم زرنباد کبابه قاقله هر یک نیم درم مشک عود هندی ابریشم هندی سازج هندی هر یک
سه درم زعفران مصطکی عنبر اشهب هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال ورق طلا ربع مثقال
که در آب سیب ترش ترکرده باشند و خشک ساخته با نوزده درم ادویه را با رب گذرده عسل بلیله مربی
شربتی مثقالی تا دو درم **مفرح یاقوتی بارد** تخم خشخاش سپید طباشیر گل سرخ هر یک دو درم تخم خیار
تخم خرفه کشنیز عصاره زرشک گل ارمنی شیره آمله گاوزبان هر یک نیم درم کافور ورق نقره
فرنجمشک عود هندی هر یک مثقال صندل سپید مروارید ناسفته کهربا هر یک سه درم بادرنجبویه بهمنین
درونج ابریشم خام پوست بیرون پسته هر یک دو درم یاقوت سرخ ربع مثقال زعفران نیم درم کوفته
بیخته بشراب سیب سرشته شربتی مثقالی **مفرح کبیر** از تالیف شیخ الرئیس است روی گفته که
من این را مرکب داده ام و منافع بسیار بظهور آمده خاصه در خفقان و ضعف دل و سوء مزاج
دل و وحشت و اکثر امراض مزمنه که بهیچ دوا انتفاع نمی یافت باین دوا نفع شده و اندر علل دماغ
و معده و جگر و سپرز و قولنج و اوجاع مفاصل و حمیات عفنه نفع کرده و مشهور شده **صفت** زرنباد درونج
یاقوت هر سه سرخ باشد مروارید عقیق یمنی هر یک یک مثقال ورق زر دو دانگ ورق نقره ... بهمنین

نعنبون قرنفل فلفل زنجبیل مرزنجوش هر یک یک مثقال و نیم دانگ حجر لاجورد حجر ارمنی شیح نفطی زرنباد
عاج درونج بهمن گاوزبان هر یک یک مثقال و یک دانگ انیسون افلیطی زرنباد و حماما حج ساذج هندی
دارچینی صعتر جلبنک لیمون هر یک ربع از مثقال و ربع از دانگی مشکطرامشیع قطر اسالیون بیون حجر
الیهود تخم کرفس عرکند زعفران فلفل سپید هر یک نیم مثقال و نیم دانگ **صفت** جواهر زرد و نقره
را مجموعه بکوبند و قراره بیندازند و فاریقون با مرزنگوش هر یک نصف جزو دانه حجر ارمنی با گاوزبان
هر یک ثلث جزو و از انیسون تا لیمون هر یک ربع جزو و از مشکطرامشیع تا فلفل هر یک سدس جزو
بهمن حساب این اوزان نوشته شد جواهر را بسیار حلایه کنند ورق طلا ورق نقره در جواهر آمیخته با
شراب حلایه بلیغ نمایند و دیگر ادویه را با رکیب ساخته جدا جدا در عسل بلیله یعنی عسلی که درو بی مربی کرده
باشند برسرشتند **مفرح جدیدی** از حکما و فرس مفرح معتدلی بسیار دوی است اخلاط و ارواح و نفع
مطلق امزجه را در هر وقت اعانت میکند تقویت میکند قطع بادارواح را که نقصان یافته باشد
مرض مالیخولیا و سودای اعراضها و جهت خفقان و دغدغه و استسقا و یرقان و سوء هضم و بر انگیختن باه
مفید بسیار کم میکند در قوه نطرش و مفاصل را و معده را مسلط و گوینده گرم است و خاصیت فوائد ادرار نیکو مجرب
جزئی **صفت** زرنباد درونج بهمنین بادرنجبویه هر یک یک مثقال فرنجمشک شش مثقال ربع عود قماری
هر یک نیم مثقال لفاح خشک سنبل دارچینی کبابه قرنفل عود ورق نقره کهربا زعفران هر یک دو درم
مثقال ابریشم یاقوت هر یک یک مثقال ادویه را سحق بلیغ کنند و غیر از نقره و کهربا و یاقوت با اندازه
گلاب عرق بیدمشک و آب سیب و آب برگ گوشت و آب گاوزبان که هر یک نیم من پنج سیر و دو مثقال عود
بخیسانند و در بهار یک شب و در زمستان دو شب بر عسل کف گرفته دو بیست و پنجاه مثقال شکر تبرزد
را بجوشانند تا شیره آمیخته بجوش بنشانند تا که شیر خوب شود و عسل مانند و بعده روغن پسته بادام
بیست و پنج مثقال در عسل مذکور آمیزند و بجوش نشانند تا که منعقد شود و چون از سر آتش فرود آرند ادویه
که در عرقها منقوع اند ممزوج کنند با بر آتش گذارند و اندکی بجوش نشانند و یک شب در آفتاب گذارند
و فردا اعتدال کنند اگر آبی مانده باشد جدا شود و بر آتش بازم میکنانند تا بجوش آید و پنجاه مثقال قند با انگارها کهربا

و یاقوت و نقره اضافه نمایند و شیخ علیه الرحمه فرموده که با هر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر
حیوانی باشد دوازده قیراط در گلاب حل کرده بقدر حاجت نمایند یکدرم او ورشاد در کیفیت برابر
سکنه با کین خمیره با وجود سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو مثقال است و قوتش
جهت سیال تا بی است جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهت قوت باه شب و جهت سموم
آب از ریانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان **مفرح** سهل الوجود جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط
قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تنهایی و غشی نافع است و درین مفرح سرور ترکیب یافته
خون صاف کند و بلادت زایل کند و قوتش تا یکسال باقی است و شربت او یک اوقیه الی ده رطل
بگیرند و آهن تافته و یا طلا و نقره تافته هر قدر که میسر آید در آن سرد کنند پس قرنفل اسطوخودوس
قاقله کبار صندل سفید هر یک پنج مثقال کوفته در خرقه بسته با ابریشم خام سی درم در آن تر کنند
ده روز بمانند پس بجوشانند تا رائحه بماند صاف نموده با مثل آن قند سفید و آب سیب یا شراب
بقوام آرند و در وقت تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده درم اضافه کنند و از آتش فرود آرند **مفرح**
یاقوتی شیخ ابوعلی کرده ادویه قلبیه ذکر کرده و اکثر اطباء بتجربه آورده اند و وصف او نوشته اند
تفرق و از زیادتی رنگ زیادتی موافق جمیع امزجه است و جهت خفقان و ناقهین و اکثر امراض معده
نفاخیت نفع دارد و برای توحش و انواع مالیخولیا مفید و در تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه معدل
قرص و معجون استعمال توان کرد **نسخه** مروارید ناسفته کهربا شمعی لسان الثور هر یک یکدرم و نیم ابریشم مقرض
سرطان نهری محرقه هر یک یکمثقال و یکدانگ طلا دو دانگ گاوزبان تخم کاسنی هر یک نیم درم
[illegible] تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ اسطوخودوس هر یک سه درم بهمنین کافور عود هندی جوز
ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران اصل تافته کبابه جدوار بسفایج و عنبر
اشهب هر یک یکمثقال درونج زرد مشک هر یک نیم مثقال سنبل بادرنج هر یک دو درم بذر تخم خیار تخم کدو کاسنی
هر یک چهار درم ترنجبین از جدوار [illegible] زرنباد [illegible] نیم مثقال کنند و این ادویه اصل
و عمره و جهت معتدل مزاج کم و زیاده درین میتوان کرد خواه با عسل معجون سازند خواه با دو برابر [illegible] گلاب سرشته

و قوابض حیا سازند هر مرض یکمثقال و [illegible] و اجزا افیون [illegible] باید که افیون و [illegible] هر دو
پنج مثقال ازهم بود و اضافه نمایند با عسل معجون کرده بعد شش ماه استعمال کنند هر کاه کسی ابوه
مزاج حار غالب باشد باید که مشک و زعفران این ترکیب نیم مثقال کنند و افتیمون خارج نمود
بدل وی بسفایج یکی چهار درم و قسط یکدرم و شاهتره یکمثقال و نیم کنند **ایضا** خرفه و طباشیر هر یک سه
درم تخم کاهو ده درم صندل سفید سه درم اضافه سازند و هر کاه کسی را مزاج بارد غالب باشد باید که
سیب ابریشم ترنج و عود بلسان و زنجبیل قرنفل هر یک سه درم عنبر جدوار دو مثقال با اصل [illegible]
بیفزایند و وزن کافور نیم مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار [illegible] این ترکیب اصل مشک
مثقال طباشیر [illegible] سیب بخورند [illegible] مزاج بارد و شربتی از آن با طلوع صبح بخورد و کاه
باشد و احتیاج تقویت بدل اصل نسخه مذکور **مفرح** گرم که خفقان و غشی سوداوی را مفید است ابریشم
زرنباد و هر یک دو درم درونج عقربی بادرنجبویه عود قماری لیمو هر یک دو درم قرنفل سنبل الطیب
زعفران هر یک نیم درم مشک ورق طلا هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته و بعد چند شربت سیب
حل ساخته [illegible] شربتش یکمثقال **مفرح** سرد که خفقان و سوداوی و صفراوی را نافع است [illegible] طباشیر
گاوزبان تخم کاسنی هر یک سه درم آمله مقشر باشد ده درم صندل گل سرخ مروارید ناسفته کهربا
لب سوخته هر یک چهار درم زعفران نیم درم ورق نقره نیم مثقال شربت سیب [illegible] دو چند که
معروف است **مفرح** معتدلین مروارید ناسفته کهربا شمعی هر یک یک درم و نیم لب سد یکدرم یاقوت
رمانی لعل البستی حجر یشب [illegible] ورق نقره [illegible] زعفران درونج عقربی مصطکی هر یک
یکمثقال [illegible] مشک خالص هر یک یک درم صندل سفید [illegible] هر یک شش درم تخم خرفه مقشر
تخم کاسنی آمله مقشر کشنیز خشک تخمباش سپید پوست بیرون پسته عنبر اشهب عود قماری هر یک
یکدرم گاوزبان تخم کاهو پوست ترنج هر یک سه درم زرشک منقا [illegible] هشت درم طباشیر گل سرخ
هر یک چهار درم آب سیب آب به هر یک بیست درم عرق بید مشک [illegible] گاوزبان گلاب هر یک [illegible]
درم نبات سفید یکمن نبات را برابر بقوام آرند و آب سیب [illegible] اضافه کنند و ادویه کوفته بیخته

بجوان ابریشم شربتی یکدرم تا یک مثقال **مفرح** [illegible] قوت دل و دماغ و جگر و معده دهد و [illegible]
نسبت و کرده زیادت کند و باعث [illegible] قوی [illegible] تمام آورده [illegible] باید
دهد و [illegible] آورده **مفرح** قرنفل کاوزبان گل سرخ هر یک [illegible] درم خولنجان کبابه قرنفل و عود الطیب
قاقله کبار [illegible] تخم فرنجمشک درونج قرنفل زعفران مصطکی پوست اترج لسان الحمل [illegible]
هر یک [illegible] درم بهمنین [illegible] سنبل الطیب هر یک چهار درم [illegible] هندی زنجبیل دار فلفل [illegible]
یکدرم [illegible] هندی یکدرم [illegible] و عنبر اشهب [illegible] ناسفته هر یک [illegible] درم مشک ترکی [illegible] درم ورق
ورق نقره هر یک نیم مثقال جدوار خطائی [illegible] یک مثقال [illegible] بادام [illegible] مثقال
قند سفید شربتی بقدر حاجت [illegible] عوض [illegible] کافی است **مفرح** [illegible]
قرنفل خولنجان [illegible] فرنجمشک چهار درم قاقله کبار [illegible] پوست اترج ورق قرنفل کاوزبان زنجبیل [illegible]
ناسفته یاقوت کبود زعفران هر یک [illegible] درم عود الطیب بهمنین [illegible] مشک [illegible]
بجدرم عاقرقرحا [illegible] از هر یک نیم [illegible] عنبر اشهب [illegible] هر یک [illegible] درم مشک ترکی [illegible]
طلا ورق نقره هر یک نیم مثقال جدوار خطائی [illegible] مثقال قند سفید [illegible]
نیم من **فایده** که خفقان و ضعف دل و وسواس [illegible] جهت قوت دل [illegible] نافع است
و برای تقویت جگر [illegible] لون [illegible] دارد [illegible]
دارد و اینجا مختصر کردیم یاقوت سرخ [illegible] گل ارمنی سنبل الطیب [illegible] هندی
بهمن سرخ هر یک [illegible] مثقال یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید عقیق یمنی مرجان [illegible]
مروارید ناسفته [illegible] عود قماری [illegible] طباشیر [illegible] ورق طلا ورق نقره گل [illegible]
بهمن سفید هر یک چهار مثقال لعل [illegible] ابریشم محرق ورق قرنفل گل [illegible] قرنفل
دارچینی کباب چینی تخم [illegible] قاقله کبار هر یک [illegible] مثقال زرنباد [illegible] هر یک نیم مثقال
تخم فرنجمشک کاوزبان طباشیر سفید هر یک [illegible] مثقال [illegible] پوست [illegible] کابلی هر یک [illegible] مثقال
عصاره [illegible] مشک [illegible] درم کافور قیصوری نیم مثقال آب سیب آب [illegible] اصفهانی گلاب هر یک [illegible]

آب جانفزا نیم من عرق بید مشک نبات هر یک ده من نبات را با عرقها و آب سیب [illegible] بقوام آرند
و چون فرود گیرند آب جانفزا بران ریزند و ادویه بجوان ابریشم شربتی یکدرم تا یکدرم **مفرح** [illegible] خفقان
را نافع است **مفرح** مروارید ناسفته کهربا [illegible] کاوزبان گل ارمنی هر یک [illegible] درم طباشیر [illegible]
ترکی [illegible] قند سفید ده درم ادویه کوفته بیخته بگلاب [illegible] شربتی یکدرم **مربه** سیب [illegible]
املد دل گرم را بسیار نفع دارد **ماء اللحم** غذاییست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و
نفسانی [illegible] کننده خون و رافع ضعف که از امراض [illegible] و خوردن مسهلات و نزف الدم [illegible]
و جماع و امثال آن بهم رسد و در سرعت تقویت [illegible] و امثال آن بهم رسد [illegible]
خاصه که با قدری [illegible] ممزوج باشد شیخ گفته که اگرچه گوشت غذای [illegible] است لیکن [illegible]
علاج ضعف القلب [illegible] افضل است [illegible] گوشتها [illegible] بعضی [illegible]
کبک [illegible] و امثال آن [illegible] فراریج [illegible] لطافت و قلیل الحرارت
است و احسن آنکه گوشت طیور یا گوشت بره [illegible] و طریق [illegible] گوید است
گوشت [illegible] از چربی جدا کرده [illegible] ریزه [illegible] آب شیرین [illegible] کباب
شود و آب [illegible] کرده پس [illegible] تقویت [illegible] مزاج [illegible]
قدری [illegible] ادویه [illegible] مزاج [illegible] پوست ترنج [illegible]
اشیائی [illegible] **دوم** آنکه گوشت مرغ [illegible]
گیرند [illegible] کلاب
و [illegible] گوشت [illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
صاحب [illegible] این طریق نوشته [illegible]
قسم اول [illegible] **سوم** آنکه گوشت حیوان [illegible]

فرا ریح و دجاج فربه بعده بپزند و بعد از آن نمک و مصطکی در وی آمیزند اگر الثی شود و این گوشت را در دیگی که آب است در وی دیگ را بخمیر محکم گرفته بر آتش آهسته بنهند و دیگ را حرکت دهند بعد ذلک تا محترق شود پس بفشرند و آب که از گوشت جدا شده باشد بگیرند که ماء الاسفاناج الاسقام و آبی که گوشت را در آن جوشانیده باشند و بدون معطر کردن هم بدهند هر چند تغذیه گوشت بیشتر است و بی دارد و سریع التقویت لیکن نسبت بماء اللحم حنبلی قرودتر است چه نفوذ و لطافت او بیشتر است اگرچه بعضی اطبا اطلاق ماء اللحم حنبلی برین کرده اند لیکن نزد اهل تحقیق غیر اوست کامل نقوع حامض نقوع کشنیز در سوء مزاج گرم دل نافع است و در ادویه گذشت و جوارش که جهت غشی که بعد از اسهال شده باشد نافع است مشک قدری با آب سیب حل کرده در حلق چکانند یاقوتی ما در تقویت دل و ازاله علل آن مجرب است و ما بذر آن در ادویه گذشت و درین مبحث نیز در مفرحات نوشته شد عنبر ناشف که در سر اقسام غشی مهد کنند تا قی افتد و نافع ترین اغذیه است که اکثر طبقات الیمین و کرم و در شستن دهن معده را برو غشیهای گرم الزاین و معطرات مثل مشک و امثال آن بوبانیدن ماء الپیرو و گلاب بر روی و سینه زدن الا آنجا که سبب غشی گرم عرق باشد قی نباید فرمود که ضرر دارد و بدستور آنجا که موجب غشی اسهال مفرط باشد یا آمدن خون بسیار و مانند آن که سردی آورده بوده باشد ماء الپیرو و گلاب بر سینه نباید ریخت و ماء اللحم با شراب ریحانی در حلق چکانیدن در حین غشی اسرع النفع است باب دوم اندر ادویه و اغذیه معده چون کمال هضم اول در ینجاست و شروع هضم از دهن است شایان طالب صحت را واجب است که در مضغ اشیا و مبالغه کنند تا غذا در وی هضم یافته بمعده برسد و بسبب تا تیز هضم معدی کل تر در آن منفعت باید و باید که ادویه جهت تقویت معده بکار برند چرا که دارند و در مستحکم آن مبالغه کنند تا قوت دوائی در آن طویل بود و موثر آید و علاج شفا و الاسقام در نقصان و بطلان هضم نوشته که جوارشات و ادویه معدی مختص بجوارشات و معاجین است بخلاف سفوفات و مثل آن که در ینجا سبحیق تنبیع اول است و گذشته اند و انجا که ضعف در جرم معده با

احسن انکه دوای

احسن انکه دوای مقوی بعد طعام خورند تا دوا تا غیر حلولیت غذا رود و متخدر نشود و زمانی طول با علای معده ملاقی باشد و از انکه معده عضو لیست شارک و فضا و وی مستلزم فنا و جمیع اعضا است و باب وی اهتمام تمام لازم دانند و عند الخوف آفت وی آن از هرچه زود تر تدارک آن کوشند و هلاک اسی ودین باب البتت که مها امکن از استلار بسیار خوار ای و سوء ترتیب اکل خانجم در مضغ التقوت بسیار و حاد مشه ایم محترز باشند و با انکه غذای خوشبو نو و کواران او از خورد و دوای خوشبو نافع تر از غیر خوشبو انجا که در ادویه موضعیه معدی و کبدی همین ادویه طلبیده ذات و انسته اند و هر کا فضا و از غذا محسوس شود و هنوز در معده بود بسیح قی بیری بهتر از تی است سوء هضم تا که اشتها صنعت ظاهر نشود و مبادرت و باکل نکنند و گرفتن خون از فصد معده بحجام درلو الکا ر نه اطریفل کبیر که جهت اسهر فار معده و هضم طعام و منع صعود بخار معده بدماغ و تقویت را معاد و مثانه و حواس و تلطیف خون و دهن و از دیاد حدت فهم و ذکا و تقویت اعصاب و اطفای باه و دفع لسیان و بلادت و جمیع علل بارده رطبه و ماتی و دستر بیری و دفع بواسیر و تحلی و نخیلین تو ان نسخین معده و تسکین هیجان نافع است و محرور مزاج را لازم است که مجرب با تنوا غذا استعمال کرد و کم بعد رطب غذا پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیلا آمله منقی مقشر دار فلفل هر یک شش درم نخیل تو در دیز بلسان العصافیر بهمین حب الفلفل سمسم المقشر شکر طبرزد خشخاش سفید هر یک دو درم بکوبند و بیزند و بروغن گاو با روغن بادام که چهارم حصه ادویه بود چرب کرده در سه چند العسل منزوع الرغوت بسرشند و ادویه شش ماه استعمال کنند و قوت تا یکسال باقی است الحج نوشته باشد مطابق شفاء الاسقام است لیکن در قرابادین نجیب الدین سمرقندی چنین نوشته نسخه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی مقشر دار فلفل هر یک شش درم نخیل لوبید ان شطرنج هندی از هر یک نیم قل مصری بهمین هر یک شش درم لسان العصافیر حب الفلفل هر یک دو درم سمسم المقشر شکر طبرزد هر یک ... درم عسل سه چندان نسخه اطریفل کبیر که صاحب تحفة المؤمنین نوشته باین نسخه کثیر الا خلاف هست و در ادویه سر گذشت مع اطریفل صغیر و دیگر اطریفلات و اینها نیز بمعده نافع اند

ایارجات الفقرا و لیلادوس ابو قیصام معده و سفید است در ادویه بسیار کذشت ارسطون جهت
درد معده که از برودت باشد نافع و طعام هضم کند و بادهای غلیظ و درد جگر و سپرز را سود دهد
تخم کرفس بری یعنی دو قوه و بادیان مصطکی قرنفل انقاح اذخر کرفس هر یک یک درم فلفل سیاه فلفل سفید
قسط تلخ هر یک نیم درم مرزنجوش سنبل درم حب الغار و دار فلفل ترکی زعفران هر یک دو درم کوفته بیخته با
حبة الخضرا کف کرفته بسرشند و بعد دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم با آب کرم و بسنجد دیگر از آن مرد
بجگر مخصوص است و اما اسیا که باد و جاع معده نافع است در ادویه جگر جاید ارسطون صغیر جهت
درد معده و استسقا و سل و ربع و حمی مختلط و قولنج و وجع الرحم و برودت جدا نافع است ارسطون
بانبات لون است یعنی جلیل القدر افیون مصری مصطکی هر یک چهار درم اقاقیا کوکرد و زرد و سنبل الطیب
هر یک درم عاقرقرحا زعفران فرفیون هر یک سه درم حماما سبت درم عسل صاف بقدر اصباح
معجون سازند شربتی یک مثقال و بباید که ارسطون کبیر چون نایاب است و منافع هر دو با هم باقی
الکتفا لصغیر شود دست الکرامه لفظ فارسی است و آنرا العبلی مری کویند و بنشد یلاد و الطعام
تحفه دی از ادویه قدیمه است و اما از افروج باشند فادر روال مهلد صم جانچه طوری
در بیان ساختن مری کفته شود و طبع الکامه کرم و خشک است در ثانی و کویند در اول کرم است و در ثانی
خشک بالنجاد جهت تری معده و سنخین و جگر و قطع لزوجات و منع احتباء بلغم غلیظ در معده
نافع است از نجات است هرکه استسقا و بحدوث قولنج باشد یا متولد و دیران قراقر باشد در شرب
وی مداومت کند نفع یابد الفیا تلطیف اغذیه نماید و شکم بیراند و اشتها می انکیزد و نکهت خوش
سازد و شرب او با قدری نمک جهت زهر جهت لاغر کردن بدن مجرب است جعفر آن برای قرحه
قولنج و درد ورک و نطول وی بهر قروح خبیثه و نهش کلب و غرغره او جهت رم لهات و زبان
و جذب بلغم دماغی در رفع نقصان ذایقه موثر و قطور آن در چشم نافع بزور آید و اگر بزور کرده باشد
و دار الثعلب مجرب است و شرب وی بنزیل الحاجت جهت درد ورک و عرق النسا نافع لکن مخفف
منی و معطش و مضر سینه و خشونت دهد و بسیر و معاجات اکثر و مسیح او لعابهای و جربهادر نیز

است ادّلات ساختن وی تمام است چنانچه بیان باید لکن آنچه بسیر که تیار شود و ادنا قوت ... ضعیف
ضعیف قوت تفتیح غالب ... اعتدالات و در حقیقت استعمال جایز نیست و آنچه بسیر جهت ... تغییر
و سبح است به کونه مضر سینه و سپرز است بتخفیف در آن کمتر است اما در خواص دیگر قریب
مری است که الی بسیار باشد و اکثار کونه باعث تشنهای عفن است الجید ترتیب مری آنست که آرد
جو آرد کندم متساوی رطل بکیرند و در پنج من سیالغه نمایند تا همچون غبار شود و همچند آرد و فودنج بری
پس آرد را خمیر کنند بی آنکه خمیر و نمک در آن اندازند و نان ساخته در تنور بزند بعد و نان
فودنج مذکور بکوبند و بیست درم نمک یک رطل با نان ربع رطل خوب بر آمیزند و باشد که جهت فودنج
قدری تخم کرفس و دار چینی و قرنفل و امثال آن اضافه نمایند پس جمله را خمیر کنند و در جامه ضم کرده باشند
روز در آفتاب بنهند و هر روز کذارند و هر روز بسیار بر هم زنند اول روز و وسط روز و آخر روز هر روز
اندکی از آب بر آن بپاشند و چون سیاه کرده در آب حل کرده اند در ظرفی بنهند و صفت در بین والاصباح
و شام حرکت دهند او بپاشند و بجنبانند حرکت دهند که چوش فرو نشیند بعد بیست روز آنرا
صاف جدا کنند در ثفل وی آب کرم خیسانند در آفتاب بنهند صبح و شام حرکت دهند
و دهند پس آب صاف جدا کرده با مری سابق ملحق سازند و از ثفل وی آب دیگر انداخته نمک انداخته
بنهند و در وقت همی جنبانند پس این آب ثالث نیز صاف سابق کرده اند و بکار برند که
مری همین است و ما به یاد کرد عبارت است از آرد کندم یا جو که با کرم ... نشیند و نجات ابی خیر از
وسط وی لیفها کنند و در برک انجیر بپیچند و در ظرفی نهاده و در سایه کذارند تا متعفن کردد و پس
و خشک شده زیرا الفروج باشند و لقمه وی با سرکه درد و قولنج جهت جرب و حکه و نفخ دل و تحلیل و
غلیظ نافع است و فروج باشد یا دیگر ریشها هم میشود دوم الکامه نان تازه کرم در کوزه آب ...
بکذارند تا سرد شود بعد در سرکه خمیر کنند و در آفتاب بنهند تا ده روز سرکه بر سر آن میریزند دو ده
دیگر بیشتر خمیر آن تازه کنند در روز دیگر نشره و انکور خمیر آن تازه کنند بعد ادویه کوفته بیخته بر سر آن
کنند و کیسه براز دهند و چون خواهند الکامه اقیق بکیرند از این خمیر مقدار یکمن بکیرند و ده من سرکه کهنه

بر سر آن کنند و کیسه پیاز دارد های گرم بکوفته در آن اندازند و عسل در روز در آفتاب گذارند پس
استعمال نمایند سکنجبیم آنکه فدوج را که باید الکامه است در سرکه حل کرده در آفتاب گذارند و در زعفران
بجای سرکه در شیر حل میکنند بلغت اصفهانی این را کوره خوانند و اطلاق مربی بر کوره مجاز میکنند
و خواص مربی سرکه دارد و کوره در بیان خواص گذشت طریق دیگر نیز دارد و لیکن اخص و نیکوتر بود
گذشته است فایده اهل هند نیز الکامه بسیار سازند تمام کانجی میخوانند و پس که هندی مشهور است
جهت هضم طعام و انبعاث اشتها مجرب است و تسکین حرارت خون و صفرا و جلا و تقویت اعضا
لتقطیع بلغم نفع تمام دارد و گویند مغز معده است و مصلحش گلقند و عسل طریق وی آنکه حبوبهای
[illegible] بجهات کرده و در شیشه کنند و عسل در روز در آفتاب گذارند تا بر باد ده و آنچه از برنج است
بهتر می باشد بادبهج برودت معده و جگر و رحم و احتباس طمث را نافع است و ریاح غلیظ دفع
کند و معده و جگر را سبز رنگ ساید زرنباد و درونج عقربی افیون چند بیدستر عاقرقرحا فلفل دار فلفل
سلیخه [illegible] المحروس [illegible] قسط [illegible] جاوشیر زعفران هر یک شش درم جلبه هشت درم
هر یک [illegible] درم [illegible] دو درم عسل مصفی دو چند همه ادویه معجون سازند نخجه جوارش
جهت برودت معده نافع است و در ادویه مسهل گذشت تریاق فاروق قدر یک نخود
العسل جهت تفتیح سده معده و سقوط اشتها نافع است و تجربه او در بحث [illegible] گذشت [illegible]
الذهب جهت اسهال معدی مجرب است و در باب اسهال باید [illegible] جهت اوجاع
نافع است و در ادویه مسهل گذشت جوارش اترج معده را قوت دهد و اشتها آورد و بادها
و بوی دهن خوش کند صفت پوست ترنج خشک کرده سی درم قرنفل جوزبوا فلفل دار فلفل قرفه
قاقله خولنجان زنجبیل هر یک یک درم [illegible] گوفته بیخته بعسل سرشته [illegible] دو درم معجون جوارش
و نسخه جوارش جالینوس و جوارش کندری در ادویه مسهل گفته شد [illegible] دیگر شود مربای
اترج جهت هضم طعام و تقویت معده و دل و جگر و تفریح نافع است هر چند مستعمل و هر دو نسخه
است لیکن [illegible] اترج غیر مدقوق مستعمل میشود [illegible]

صفت بگیرند پوست اندرونی ترنج یک رطل و آنرا شیرین کنند باین وجه که در آب جوش دهند
و چون چند جوش بخورد پوست ترنج بیرون آورند و همچنان در آب سرد شیرین اندازند
و زمانی بگذارند و برآورده در آب جوش بازجوش دهند و بعده در آب سرد اندازند و همچنان
در آب جوش سازند و در آب سرد خیسانند تا که تلخی تمام برود و شیرین گردد و در حال
قدری شکر نیز آمیزند که ازین عمل زود شیرین میشود پس پوست را بیرون آورده بر جامه کتان
گسترند تا که رطوبت او نشف شود پس آنرا خورد خورد بریده در قوام اندازند بعده باز
عسل هر واحد یک رطل برده با یکجا بجوشانند چون بقوام نزدیک رسد پوست مقطع مذکور را
سازند و آتش نرم کنند و قوام را حرکت دهند و پوست را باز با هم تا حلاب [illegible]
گردد و قوام حلاب بجنبد که مطلوب است رسیده باشد فهو المراد و فرود آرند و زنجبیل و دار فلفل
و مصطکی و هر یک درم اسارون برگ تنبول جوزبوا قرنفل عود هندی سنبل الطیب هر یک نیم مثقال
زعفران دو درم کوفته بیخته بآن بسرشند و اگر حلاب در پوست سرایت کرده باشد و لیکن بقوام
مطلوب رسیده باید که پوست را از حلاب بیرون کنند و قوام را تمام بسازند و پوست را
بیامیزند و امر با خراج پوست عند الطبخ حلاب ازان نمود و آنکه بسیار بجوشیدن پوست ترنج
حلاب سخت گردد کذا فی اشفاء الاسقام مربای آمله جهت تقویت معده و تخفیف
و اعانت هضم و ازاله خفقان و جگر نافع است صفت عود هندی سنبل الطیب مصطکی
قرنفل دارچینی جوزبوا هر یک سه درم پوست هلیله کابلی قرفه تخم کرفس پوست ترنج افیون
بادیان بسفایج هر یک یک درم زعفران اسارون زنجبیل هر یک نیم درم مشک نیم مثقال قند سفید یک من
بدستور معهود سازند و شربتی تا دو مثقال جوارش دیگر معده را قوت دهد و گرم کند
لطیف قند سفید یک رطل بجوشانند عود هندی دو درم کوفته بیخته اندر طبخ بیامیزند و بقوام آرند
و اگر بعد قوام زعفران و قرنفل و عود و امثال آن قدری بیفزایند قوی تر باشد مربای زنجبیل معده و دل
و هضم آورد و بادها بشکنند و خفقان و تنگی دل زایل کنند و از مرکبات لوعلی و مجربات است

عود هندی رازیانه تخم کرفس بیخ سنبل هر یک سه درم بسباسه نارمشک قرنفل زنجبیل سعد زرنب هر یک
یک مثقال دارچینی مصطکی زنجبیل دار فلفل فلفل هر یک دو درم کافور دانکی مشک دو دانگ کوفته بیخته
بعسل سرشته صاحب شفاء الاسقام همین نسخه را بی لیستیه کردن جوارشن عود چنین نوشته عود
رازیانه تخم کرفس بیخ سنبل هر یک سه درم کافور قیصوری ربع درم مشک ثلث درم بسباسه نارمشک
سعد زنجبیل زرنباد زرنب یک مثقال دارچینی مصطکی زنجبیل فلفل دار فلفل قرنفل هر یک دو درم کلام دربان
پنج درم کوفته بیخته با چندان عسل صاف بسرشته شربتی یکدرم تا یکمثقال نوعی دیگر که تقویت
دهد معده کند و بغیر از افراط هضم طعام دفع بلغم نماید سنبل الطیب سنبل رومی تخم کرفس
انیسون مصطکی هر یک یکدرم عود هندی مرباجیرد هر یک سه درم قرنفل دار و قرفه سلیخه العود
هر یک دو درم بسباسه بلیله کابلی در شراب حل کرده و بریان نموده زنجبیل هر یک دو درم نیم کوفته
بیخته بسیار بسرشته شربتی دو مثقال نوعی دیگر که همین عمل دارد اصل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران
فلفل زرنباد زنجبیل هر یک پنج درم زرنب سه جاوح هندی قرنفل هر یک سه درم عود خام هفت درم
عنبر اشهب مثقالی کافور هر یکدو دانگ ترنجبین چهار درم ملح هندی یکدرم با عسل کوفته بیخته دیگر
مقوم بسرشته نوعی دیگر معده و دل را قوت دهد و بیرا مرا موافق باشد عود خام دو درم قرنفل
ساروح زنجبیل قاقله زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بعسل بسرشته نوعی دیگر
معده سرد را گرم کند و اشتها آورد و باه را قوت دهد قرنفل دو درم سنبل یکدرم عود خام
پنجدرم نبات یکمن نبات را در گلاب بگدازند و بقوام آرند و فرود گیرند و ادویه را کوفته بیخته بان
بسرشته و تیز زنند و بر روی سنگ ریخته ببرند نوعی دیگر با قوت دهد و اشتها آورد و بلغم
و رطوبت دفع کند قرنفل سه درم عود خام پنجدرم سنبل قاقلین هر یک دو درم زعفران
یکدرم کوفته بیخته بعسل بسرشته نوعی دیگر که معده را اصلاح آرد و اشتها پیدا کند عود خام پنجدرم
پوست ترنج ده درم مصطکی یکمثقال نبات یکمن بدستور مسطور بسازند نوعی دیگر معده را قوت
دهد و اشتها آرد و مجربست عود قاقله هر یک یکدرم پوست بلیله کابلی پیست و چهار مثقال

جملهٔ را جوکوب ساخته در خمر و گلاب بکدر المقدار تر نمایند یک شبانروز و قند سپید سه رطل آمیخته
بقوام آرند عنبر یکمثقال افزوده بردارند جوارشن عود و سهیل جهت طوبت بردوت بافعت و
در ادویه امعا باید و چه قرار خان شده که آنچه سهیل باشد بالفعل بود و در آنجا گفته شود جوارشن عود
جوارشن جهت اشتباهات اشتها قویتر است و مجرب و مناسب تر وزن القیه لذیذه تر و مانند که این
نسخه ها جوارشن عود که مرقوم شد هر کدام را که خواهند با اضافه کردن رب لیمو یا آب لیمو هر که باشد
و زرشک یا آب حماض تمر هندی یا امثال آن ترش کردانند و مقدار ترشی اختیار نمودن جامعی از
حو مناسب مفرده و مجموعه جهت ضعف معده بر رای طبیب است و افاده که در جوارشنهای عود و سنبل
مشهور این است نسخ عود زنجبیل فلافل قرنفل اصل قاقله زعفران خولنجان دارچینی دار و مصطکی سلیخه
کبابه مشک عنبر سلیخه ساوح دشته قرفه سنبل اذخر جوز بوا نارمشک معتر زنجبیل پوست ترنج کافور
ازینها آنچه مناسب حال باشد جمع نموده ترتیب دهند جوارشن آمله معده و دل و جگر را قوت دهد
و اشتها آورد و غذا را هضم نماید آمله مقشر پنجدرم عود مصطکی هر یک سه درم عنبر نیم مثقال قند سپید
من آب لیمو آب سماق هر یک ده درم بدستور مشهور بسازند جوارشن معده را قوت دهد و اشتها
آرد و سردی معده ببرد و قوت دل دهد و فرح آورد شیر آمله جهت مثقال پوست بیرون
سته مصطکی پوست ترنج زرشک انیسون سنبل الطیب هر یک سه درم عنبر زرد یکمثقال قند سپید یکمن
من دل لیمو دیگر جوارشن آمله که قابض است و در ادویه امعا باید جوارشن مصطکی سردی معده و جگر
را نافع بود و بلغم دفع کند و آب دهن از دهان باز دارد مصطکی سه مثقال کوفته با یکمن قند و نیم
من گلاب بقوام آرند و بر روی سنگ ریزند و بهتر آنکه مصطکی بعد قوام آمیزند تنها سائیده و با گلاب
حل کرده جوارشن عنبری سردی معده و بدی هضم و خفقان و اوجاع رحم را نافع است و جهت ... یران
لغایت مفید است قاقلین بسباسه دارچینی هر یک چهار درم دار فلفل زنجبیل هر یک دو درم و دانه مصطکی
عنبر هر یک سه درم و نیم جوز بوا پنجدرم مشک یکدرم کوفته بیخته بعسل بسرشته شربت یکمثقال جوارشن
معده و دل را قوت دهد و باه زیاده کند و منافع بسیار دارد بنا بر اطالت ترقیم نموده قاقله کبابه انیسون

ذکر هر یک چهار مثقال دار فلفل زنجبیل هر یک ثلث مثقال قرفه قرنفل انیسون بزر البنج مشک
دانگی عنبر اشهب دو درم روغن بلسان چهار درم عنبر را در روغن بلسان بگدازند و همچنین حلوا قند
اضافه کنند و با عسل کف گرفته سرشته شربتی مفرد وی مزاج را مثل درم و مرطوبی را یک درم
معده را گرم کند و ریاح غلیظ آنرا تحلیل نماید و بلغم قطع سازد و دل و دماغ را قوت دهد
جوارش یا تیز گرداند دارچینی زنجبیل جوز بوا هر یک یک درم و نیم قرنفل زعفران هر یک نیم درم
عنبر مشک هر یک دو دانگ نبات سفید یک رطل مهیا کنند چنانچه باید نوع دیگر که از عنبر تنها سازند
دوائی قریب النفع است از آن اکثر عنبر یک مثقال قند سفید را بقوام آورده و فرو گیرند
و عنبر را در وی حل کنند و بر تخته تر زنند و بر روی سنگ ریزند و قطع کنند جوارش نافع معده
را دفع کند و بادبواسیر را نافع است صفت فلفل دار فلفل زنجبیل دار فلفل هر یکی ده درم مشک نیم
مثقال قند شصت درم ادویه کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی دو درم جوارش که جهت ضعف
معده و نفخ وی و برد جگر و امتلا و حرارت غریزی و دفع ریاح بواسیر و ادرار خفقان و جماع
نافع است صفت مشک نیم مثقال قاقله کبار قرفه زنجبیل دار فلفل هر یک سه درم دارچینی
عود بلسان یک اوقیه زعفران دو درم قند سفید برابر جمله عسل القدر که ادویه در آن سرشته شود
نسخه کفایه عود ده درم و مشک یک درم است جوارش جهت برد معده و کبد و احشا و خفقان
و غشی و تقویت حرارت غریزی نافع است صفت مشک نیم مثقال قرفه دارچینی جوز بوا قاقله
صغار قرنفل خولنجان دار فلفل عود هندی هر یک پنج درم زعفران دو درم قند سفید نیم رطل عسل
صاف سه چند شربتی نیم مثقال تا یک مثقال جوارش فواکه معده و دل و جگر و احشا را قوت دهد
و تب را دفع کند و صفرا را دفع کند و تشنگی دفع خمار کند صفت آب انار ترش و شیرین و آب سیب
بهی و آب امرود و آب غوره و آب ترنج و آب سماق و آب لیمون مجموع مساوی بجوشانند تا ربع آید
فرو گیرند و با قند سفید بقوام آورند و بر سر آتش آنها را بپزند چنانکه خواهند و بر روی سنگ ریزند
جوارش جهت تقویت معده و جگر نافع است خفقان را و اصحاب سودا مفید بود

خوش بو از تخم پاک کرده و بکوبند و آب لیمو رطل و نیم گلاب شکر سفید و عسل هر یک رطل
آن مضاعف سازند و بجوشانند تا بقوام آید پس سنبل دارچینی بادرنجبویه قرنفل مصطکی هر یک یک درم و نیم
عود خام هر یک ده درم ادویه کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی یک درم جوارش که معده را قوت دهد و اشتها
آرد و هضم بیفزاید بیارند سیب شیرین رسیده خوشبو یک رطل را از پوست و تخم پاک کنند و در شفتالو
در ظرف تر نمایند و دوشاب پس بجوشانند تا که پخته شود و بعد بگیرند و عسل برابر آن مضاعف
سازند القدر که مطلوب است و بپزند تا که قریب انعقاد رسد پس زنجبیل قاقله دار مشک هر یک ضعف
مثقال عود دارچینی هر یک ربع مثقال زعفران نیم درم مشک نیک ساخته آمیزند و حرکت دهند
تا که مستوی شود جوارش سفرجل جهت تقویت معده و جگر نافع است و کسی که اشتها نداشته باشد
طعام هضم نشود سود دارد بیارند بهی کلان سخت از تخم و پوست پاک کنند و بکوبند و عصاره او بگیرند
صاف نمود در وی عسل کف گرفته هم چندان و بعضی آن آمیزند پس نرم نرم بپزند
و کف بردارند پس زنجبیل سه اوقیه فلفل سفید دو اوقیه کوفته در آن آمیزند بقوام آرند و بعضی که
نقل بر آن کرده اند بعد از غذا ساعت طعام بخورد
و هرگاه در معده مریض گرمی بود یا صفرا باشد فلفل زنجبیل از آن مطرح سازند و هرگاه مزاج معده
متوسط بود یعنی از اجتماع صفرا و بلغم بری باشد فلفل یک اوقیه کنند و زنجبیل اوقیه و نیم یعنی نیمه
وزن اول هرگاه معده بلغمی باشد فلفل چهار اوقیه کنند و زنجبیل شش اوقیه یعنی مضاعف آن
دیگر اشتها آرد و معده را قوت دهد عصاره بهی و عسل هر یک رطل سرکه دو رطل جمله یکجا
کرده بر آتش نرم پزند و کف بردارند زنجبیل پنج درم فلفل سیاه و سفید دار فلفل عود خام هر یک سه درم
دارچینی دو درم کوفته بیخته با آن مضاف کنند و بقوام آرند دیگر نسخه ای فائقه و سنبل جوارش سفرجل
در ادویه یا اضافه کرده اند جوارش مشک که جهت دفع معده و ضعف وی که از برودت باشد نافع
است صفت دار مشک فلفل دار فلفل هر یک ده درم سنبل سعد کنند هر یک پنج درم کوفته بیخته با عسل
بسرشند جوارش دیگر که جهت ضعف معده و استسقا نافع است صفت دار مشک ده درم

فاقله دو درم دارچینی چهار درم دارفلفل پنج درم قند سپید سی درم کوفته بیخته بعسل برشته شربتی
دو مثقال با آب سرد قبل از غذا و بعد او در نسخه‌های سابقه در ادویه اعطا باید جوارش مسکر معده را
قوت دهد و بلغم تحلیل کند و اشتها آرد قاقله کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل زعفران دارفلفل هر یک
درم فلفل عود هر یک نیم درم شکر سفید بکر مثل ادویه کوفته بیخته در شکر منقوم برشته جوارش برای
معده را قوت دهد و غذا هضم نماید و ریاح را تحلیل کند تخم کرفس نانخواه هر یک دو درم مصطکی
خولنجان قرنفل هر یک درم حب الرشاد بریان نیم درم اهل پنج درم کوفته بیخته بعسل
برشته شربتی یک درم جوارش سیم معده را قوت دهد و اشتها آورد و شهوه دوا را
القعه ... ساز و کبد منفرد و درم از نانخواه زیره کرمانی تخم کرفس قاقله
یک درم قند سپید نود مثقال قند را در گلاب بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته
ثمره جهت ... معده و بردوی ... و کثرت بلغم و رطوبت ... استسقا
نافع است باد غلیظ تحلیل کند و شهوت کلیه را بردوه با سود و ادرد حیض ریاح و بلغم منقطع
و ادرار بول نماید فلفل سیاه و سپید دارفلفل هر یک ... و عیدان بلسان هر یک ... سنبل الطیب
... هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سیاه انیسون رومی سلیخه اسارون ... هر یک ... درم ادویه کوفته
با شهد ... سرشته در نسخه هر واحد از فلافل ... داوردان ... مصطکی
بحال ... بیکرم ... الاستقام ... بسباسه ... اغلب ... نسخ
اول باشد زیرا که در قانون و دیگر کتب معتبره کلهای ... مرقوم شده جوارش کمونی نسخه قدیم
قوی التاثیرات در تقویت معده و هضم طعام و ازاله شهوة کلبی ... و جاع ... که از
بلغم ... و ... در ریاح تحلیل ... مجربست ...
در رفع قولنج ... مجربست ... سلس البول ... در شیخ
در زوزه ... بحسب حاجت ... مزاج است چنانچه ... باید ... اجزای اصلیه این
نسخه کمونی ... دارفلفل ... هرگاه ... بوده ...

اجزای مذکوره مساوی کبر ... و شیخ ... سبعی است منظر ... اختیار نماید که قوت ... در روی ...
است بعضی بوزن بوده زیاده کرده ... و ... منقوت و ... سفید در ... اسهال
اجزاء اسهاب ... سیاه از سفید ... و ... لازم است که دوا ... سیار بار
... که هلاک ... در باب اسهال مراعات ... شیخ الرئیس ... صاحب ذاکر
با فلفل ... این اجزاء را باید که ... الرنوت ... لانه ... فی الاسهال ... مطبوخ
نرم ... کم کنند ... اجزاء اصلیه دیگر که هر واحد ... بوده ... ملاک ... خرقه
... منقوت ... اختیار نمایند ... منقوت ... مطلوب ... نانخواه
... حب الحاجت ... مطبوخ ... الرنوت برشته فلفل
در ... کرده زیره ... در هر حال ... کرد ... بریان نموده ... بستن
ضرورت ... مصطلح ... لطیف ... زیره سیاه ... کرمانی کوبیده
در بریان کردن باید که احتیاط کنند که سوخته نشود ... سیاه خشک
کنند در همین ... کرفتن شود ... جفاف ... روی ... باشد که کوبند ... اقل
نماید ... سداب ... کرم ... جوارش ... اجزای کمونی ... باشد ... نعنع
... السفر ... غذای ... موافق حال باشد ... بعد اول طعام ... بعد وی
... باین اکثر که ... طعام ... کمونی ... نماید
هر اکه بوده ارمنی ... چون ... این نسخه ... اجزای ... اختلاف
براکه مرقوم شده ... سر کرده ... نسخه‌های ... مرقوم ... حاجت ... کنند نسخه کمونی
... معده و شهوت کلبی ... سوداوی ... استلای ... قولنج
... نافع ... زیره کرمانی ... پنجاه درم فلفل سیاه ... زنجبیل سداب
... درم ... ادویه نسخه کمونی زیره ... زنجبیل ... درم
بوره ارمنی ده درم بعسل برشته ... سداب داخل ... جوارش ... جهت ... معده

بلغمی و سوداوی معده می‌انجامد و آنکه از کثرت بلغم بود و درد شکم نافع است زیره کرمانی مدبر
دو رطل بغدادی فلفل سه درم زنجبیل برگ سداب هر یک چهار درم بوره ارمنی درم عسل چندانکه و اگر
خواهند مسهل باشد ترید موصوف پنجاه درم بیفزایند جوارش فلافلی که سبب آنکه گیرند زیره مدبر ده رطل
فلفل سه درم ورق سداب چهار درم بوره ده درم سلیخه دو درم دارچینی حب البان قرنفل سنبل مصطکی
هر یک چهار درم عسل مصفا سه چندان شربتی از یک مثقال تا دو مثقال جوارش کمونی که سبب است کمونی اگر
در ترکیب انیسون است و بسیار خواص بسطور ترتیب و جهت تقویت معده و قولنج و دل نافع
نرم داشتن طبع را نافع و خفقانی قوی الاثر و هر که اشتها ندارد و معده باشد حرارت برین باید
کرد انداز حدوث آن آمر العدد الاکبر ص زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سفید اصل فلفل سیاه
هر یک هفت درم سداب بفلفل که گذشت یازده درم دارچینی بوره سنج هر یک پنج درم زنجبیل
چهل درم ... از خسته پاک کرده شصت درم کلقند صد درم کلقند مربا زنجبیل مربا
مربا بالکوبند تا همچون معجون کرده و ادویه کوفته بیخته شرط باشد یعنی ... بنجید ...
و اگر لذیذتر خواهند در قوام نرم قند سفید و عسل مصفا صد درم یا کمتر از آن انداخته معجون
سازند شربتی از چهار درم تا شش درم است این جوارش در صحت کمتر است و در قوت
جوارش ... جهت برد معده و ریاح غلیظ معده و کبد نافع است ... زنجبیل جهت
درم فلفل دوازده درم دارفلفل قرنفل هر یک شش درم شکر طبرزد ... جوارش صندل جهت ...
هضم که از حرارت بود نافع است ص درد صندل مقاصری طباشیر هر یک پنج درم مصطکی
سنبل عود خام هر یک یک مثقال انیسون ... الطیب چهار درم کافور دو درم ...
بکوبند ... بسرشند شربتی چهار درم جوارش ... جهت ... نافعست
کبد ... انیسون هر یک پنج درم عود خام مصطکی زعفران ... هر یک ... درم ...
کمون هر یک ... درم قند سفید ... دو درم جوارش ...
جهت حرارت معده و ضعف آن ص طباشیر ده درم ... ساق ... پاک کرده هر یک ... درم

قاقله کبار

قاقله کبار کلنار عود و رق مصطکی هر یک ... درم جلاب ... که منعقد تا به ... عسل ... شربتی
تا سه درم جوارش ... جهت درد ظهر و معده و ضعف آن که از ... و ریاح
غلیظ بود نافع است زنجبیل فلفل سنبل هر یک ... درم مصطکی ... هر یک چهار درم تخم کرفس
... هر یک پنج درم کمون ... حب البان عاقرقرحا هر یک دو درم ... هندی ...
شربتی ... مثقال جوارش ... که معده را گرم کند و بادها بشکند و ... نفع دارد تخم سداب
تخم کرفس زعفران انجدان زنجبیل ... بادام شیرین هر یک شش درم ...
هر یک دو درم فلفل هشت درم عسل ... چند ادویه ... جوارش ... جهت درد معده ...
... و لطیف ... نافع است و هو الجوارش الملکی ...
ص فلفل دارفلفل ... هر یک چهار درم ... شکر طبرزد ... هر یک ...
درم ... هشت درم ... بکوبند ... ادویه ...
کافور و عسل ... سنبل ... ادویه ... معجون سازند ...
شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با طبیخ کرفس ... مستعمل ...
و حرارت ... شربت آب ... کند طعام لطیف ...
جوارش ... جهت ... معده ... جهت بول ... نافع
نافع است ص ... دارفلفل ... زنجبیل ... سنبل هندی سنبل هر یک ... درم
تخم ... هر یک ... درم خبث الحدید ... درم ...
... شش ماه ... دو درم
و اگر ... خبث الحدید ...
... تر کرده ...
... خشک ...
اگر ... خبث الحدید ...

و دلیر است و بر تنقیه بر حاجت این چنین روغن ذکر رفت اخلاط عسل جیت داراکه قرود قطع
این جوارش فیجو نیست است لهذا جوارش مذکوره بعضی اسم سمی کشته جوارش که معده را قوت
و بدو کرم بکند و بواسیر را نفع دهد و باه بیفزاید و مجرب است هلیله کابلی آمله مقشر فلفل دار فلفل
زنجبیل زیره تخم سنبت تخم کرفس تخم کندنا تخم جرجیر تخم کزر تخم شلغم اطلحه کل سرخ سلیخه سعد دارچینی
قرنفل جوزبوا هریک یکدرم است بسباسه قاقله شکک عود خام سک هریک دو درم جب الرشاد سفید
دو اوقیه خبث الحدید مدبر همچند تمام عسل صاف دو چند با سه چند جوارش که همین عمل دارد
شیطرج هندی زرنب حب بلسان طالسفر هلیله سیاه دار فلفل بلیله آمله سلیخه قرنفل حب الملوک هریک
شش مثقال قناع فلفل زنجبیل و درونج دار فلفل هریک چهار مثقال دارچینی قرفه سنبل الطیب
جوزبوا قسط زنجبیل فقون البلسان یعنی عود فنج برجی هریک سه مثقال سعد دو مثقال شکر سفید
مثقال خبث الحدید مدبر بجمیع شک نه درم عسل صاف دو چند با سه چند جوارش که جهت برد معده
و بواسیر نافع است هلیله کابلی بلیله آمله اصل السوس زنجبیل عود غرق جوزبوا مسک از هر یک سنبل
اذخر مصطکی هر یک ده درم مسک یکدرم براده آهن مدبر در شراب ریحانی برابر همه جمله با هم ممزوج کنند
در روغن بادام یا کاو چرب کرده بعسل برشته شربتی دو مثقال بشراب ریحانی یا ببه دیگر که ضعف
معده را نافع است هلیله کابلی بلیله آمله اصل السوس کل سرخ اذخر هر یک دو درم خبث الحدید
مدبر در سرکه برابر همه بعسل طبرزد یعنی نبات سقوم برشته شربتی دو درم بشربت سیب
جوارش سفرجل بلیمو که جهت تقویت تقویت معده و سودا هضم مجرب است در اسرائیلی منقول
این را استعمال میکرد سنبل الطیب قرنفل دارچینی جوزبوا قاقله سک چند هریک یک مثقال فلفل
زنجبیل چند چندان هریک دو مثقال لسان ذرابیض چهار مثقال قند سفید برابر همه ادویه کوفته
بیخته بهم آمیخته بعسل صاف برشته شربتی سه مثقال جوارش الکمون جهت نفخ شکم و معده
و قراقر و ریح غلیظ نافع است صفت انیسون دو چهار درم فلفل تخم کرفس هر یک سه درم
زیره کرمانی قرنفل سنبل الطیب هر یک شش درم کاشم سبزه دو درم عسل سه چند جوارش کمونی

بجمت معده

جهت ضعف معده و جگر نافع است اعانت معده در هضم را مضطر و سیاه زدو ریاح ماکا فرو نشاند
عود قاقلین کبابه کاشم قرفه قرنفل اسارون سنبل هریک با صندل فلفل دار فلفل دارچینی سطیح
نارمشک شقاقل خولنجان جوزبوا زنجبیل سعد فلفل مویز حبه برابر شکر سفید برابر همه دیگر جهت سوء
هضم و ضعف معده و بلغم غلیظ نافع است صفت جوزبوا فلفل زنجبیل قرنفل هریک قرفه دارچینی
ناغیب فلفل سیاه دارچینی قرنفل لسان غفران هر یک جهار درم بعسل صاف برشته دیگر
که قوت آن از اولین است صفت زنجبیل فلفل دارچینی قرفه دار فلفل ساذج هندی سنبل الطیب سطیح هند
جوزبوا صندل زرد حب بلسان قاقله قرنفل ناغیب طالیسفر سعد طباشیر عود هندی هر یک
نیم اوقیه کافور مشک هر یک درم و نیم قند سفید ده اوقیه و نیم بعسل برشته جوارش سفرجل
جهت ضعف معده و جگر و تنقیه اخلاط غلیظ و طرد ریاح نافع است صفت ارخس علوی
خام آس هر یک شش درم قرنفل فلفل سیاه دار فلفل سنبل ساذج هر یک پنج درم زنجبیل
یک اوقیه نعنع هشت درم خیربوا قرفه هریک دو درم انیسون سلیخه راز یانه کعب یعنی مصطکی هر یک
سه درم بعسل صاف برشته جوارش زنجبیل جهت ضعف معده و اصلاح هضم طعام و طرد ریاح
نافع است و هضم را مفید و حابس شکم است زنجبیل سه درم منع عربی خیربوا هر یک نیم درم
جوزبوا یکدرم زعفران یکدرم نشاسته چهل درم عسل با قند سفید بکر علی چنانچه رسم است
ثمر هندی از عمل عطار کو همین جهت تقویت معده و جگر و دل منع قی و اسهال استسقا بحر
است صفت ثمر هندی یا از لیف و دانه پاک کرده و مویز کلان از دانه پاک کرده و در خمیر
دانار و دانه ساز هر یک کل بگیرند و جدا جدا بکوبند با ثمر هندی و مویز تا همچون مرهم شود
دانار و دانه را با پارچه بیز کنند پس هر سه یکجا کرده خوب مخلوط سازند بعده قند سفید بقدر
که طعم او دارا امل سکنجبین تواند شد و آن را بقوام آرند چون نزدیک بقوام رسد ادویه مذکوره
هم قدر و در آن آمیزند و حرکت دهند تا جمله یکسان کرده و در وقت آب لیمو و سرکه تیز داخل
حصر و تنقیه ممید باشد اولا قاولا حرکت ممید بند و اگر خواه سر جوش باشد آب انار ترش علاوه کنند

کنند و در آخر طبخ ورق نعنع و ورق ریحان صعتر و حماحم بستان افزوده بقدر حاجت صاف
کنند و عند نزول از آتش فلفل و زنجبیل و قرنفل و دارفلفل و قاقله کبابه کنارش که نوعی از کبابه است و خولنجان
و عود قاقلی القدر که طعم تلخ آن بسیار آید کوفته بیخته بیفزایند و قدری گلاب که آغشته به مشک و عنبر حل کرده
باشند نیز داده و فرود آورند و در ظرف پاکیزه که اورا بعود بخور کرده باشند و ترشاب مسیح ساخته
کنند از سه روز استعمال نمایند و آن دوا باید که در دو کیت سکنجبین پخته شود جوارش عودی نام است در
ادویه جگر بیاید و در اسهال نیز گلنجبین سرای گل انگبین است شکری اورا بلغت پارسی گلقند گل شکری
گویند و بپارسی گلنجبین شکری خوانند و قوت عسلی او تا چهار سال و شکری او تا دو سال باقی است
عسلی در آخر دوم گرم و خشک و شکری او در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و هر دو مقوی معده
و دماغ و مجفف رطوبت غریبه معده اگر بر ناهار خورند و ملین و منضج نمایند و بعد از غذا مانع صعود
بخارات است به دماغ و حیلا جهت سبر در درد مفاصل بارده و اوفق جهت درد مفاصل و نقرس و فالج
و تفتیح سده کبد و مثانه و عسر البول و ارباع و ادویه جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام
نافع و چون با تربد و تخم کرفس بجوشانند و صاف نمایند و کمر [illegible] جهت ازاله فالج و لقوه و استرخا
زبان و اعضاء و مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او جهت محرورین با سن المزاج اوفق است
و وسواس و جنون نافع و صاحب شفاء الاسقام در [illegible] نوشته که اگر شکم [illegible] خوردن
سیر نرم شود گلقند دهند تا که قبض شود و شیخ در بحث [illegible] فرموده که گلقند تازه بوفور دهند
حتی که با نان خورش همین باشد که کثیر النفع است گلقند شکری با ورد و سطوخودوس [illegible]
گرم و النفع دارد و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس [illegible] آن تنقیه [illegible] کرده
مداومت نمایند ازاله [illegible] و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و سده کنند
مجرب المشایخ و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند و در [illegible] لطیف است و سفید
و گلقند را بجوشانند و صاف [illegible] درد کمر است لهذا شیخ گفته که طبخ [illegible] در
[illegible] قوی التلیین است [illegible] و چون ادویه بسیار جوشانند تمام [illegible] باشد

افزون نیز ادوا

و قدر شربت از [illegible] در طبیخ تا چهار و ده مثقال است و از جرمش چهار مثقال و طبیخ او باید که بخشش
مثل الماء [illegible] تا غالب [illegible] به نوشند و گلقند مورث عطش و مضر جگر است و مصلحش [illegible]
و قول مضر بودن جگر را خلاف قیاس و تجربه حذاق است لهذا صاحب شفاء الاسقام تصنیف کرده
و گفته السکری المقوی الکبد والعسلی منقع الاستسقا صنعت گلنجبین شکری آنست که گل سرخ را از اقماع
و تخم پاک کرده در ظرف پاک بفشارند تا خوب در هم شود و با قند مسحوق بیامیزند که خوب آمیخته گردد
تا سه روز صبح و شام بر هم نمایند پس چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکری گل کنند دیگر آمیزند و در آن
شکر چندانی بهیت چهار چند گل باید که باشد و بعضی بعد هر دو سه روز [illegible] اختلاط لازم دانسته
واجب است که ظرف را مملو نگردانند تا جوش نشوانند صنعت گلنجبین عسلی چون صنعت شکری
است یعنی برگ گل تازه به مالند و با عسل کف گرفته [illegible] در آفتاب [illegible] تا ایام
و بعضی چنان که گلنجبین برگ گل با هم جدا و قند شکری آمیزند تا [illegible] شود و لیکن بخته عسل
کف گرفته معمول اضافه [illegible] تمام آمیخته شود و بعضی زعفران [illegible] کوفته بیخته
خولنجان [illegible] را اضافه [illegible] بارده نافع تر است و در انجا که گل تازه نباشد برگ
گل خشک را در گلاب [illegible] نرم شود پس با قند یا عسل آمیخته بطریق معلوم ترتیب کنند
لیکن [illegible] با عسل الا آمیخته قریب النفع است باری باشد و گلقند هر چند تازه تر باشد قلیل الحرارت
باشد نسبت [illegible] گلنجبین گل بجهت تقویت معده و دل و دماغ نافع است
ترتیب آن [illegible] از جهت تقویت معده و دل و دماغ و باه
مفید است [illegible] زعفران [illegible] برابر کوفته و بیخته با گلاب [illegible]
فلفل [illegible] زنجبیل [illegible]
دارفلفل [illegible]
[illegible]
[illegible]

که مذکور شد مجربست ص حب دارعود قاری و زرنباد صندل مصطکی قرنفل صمغ عربی دو درم عنبر
قرنفل دارچینی هر یک دو مثقال زعفران عنبر قرحا مشک یک نیم مثقال آب خیارشنبر حب سازند
اگر افیون یک مثقال افزون کنند جهت نشاء خوبست اما در تقویت باه ضعیف میشود و در نسخه
اجزای حب برابر است حب بنادر جهت درد معده مجربست ادویه مذکوره حب مشک جهت
تحلیل ریاح و درد معده و تقویت آن نافع است و در ادویه اسهال بیاید الا نه مسهل حب ورد
جهت تنقیه و حل معده از بلغم و ریح و تسکین وجع معده مجربست ص ایارج فیقرا شش درم
سیاه پوست هلیله کابلی مصطکی هر یک دو درم قرص ورد ریح هندی هر یک سه درم فودنج خشک
جوزبوا نانخواه افیون قرنفل مر با رجوزه هر یک یکدرم [illegible] ترنجبین صوف هفت درم آب
فودنج حبها سازند شربتی یک مثقال شربت السنین امامیه حب مصطکی جهت تقویت معده ضعیف
که در وی بلغم و ریح مولد باهی شود و باعث بخارات شد نفع تمام دارد ص هلیله سیاه جبلی دو درم
هلیله زرد یکدرم صبر سقوطری هشت درم آب کشنیز با حبها سازند شربتی یکدرم و حبا شده گر ترکیب این
دو حب جز انکه اجزای مسهله دارد و در بحث معده با وجود قرار انکه ادویه مسهله دارد و در ادویه اسهال نبود سبب
این است که مقصود از نیها اسهال نیست بلکه جهاتی مذکوره جهت امراض معده بسبب اسهال
آوردن نفع میکند لهذا شربتش برای مداومت قلیل المقدار مقرر شده و اگر گاهی اسهال
مطلوب شود در وزن بیفزایند حب کرب جهت اشتها و هضم مجربست و در حرف الف
حب خبث الحدید جهت ضعف معده نافعست و در بواسیر و تفتیح ریاح ابرده و سود و منفعت حب
الحدید مربی صد مثقال اندر آب گشنیز تر کنند هفت روز متوالی هر روز یکبار آب تجدید نمایند
حب الرشاد دو صد درم تخم کندنا و تخم جرجیر فلفل تخم کرفس تخم ترب هلیله تخم بادیان هر یک بیست
درم کوفته بیخته با آب گشنیز حب سازند حب انیسون جهت تفتیح و کثرت ریاح و تشنج عصب و نفع
انیسون دو حبی [illegible] تخم کرفس خردل افیون مصطکی زعفران سکبینج مقل هر یک یکدرم هلیله
سیاه آمله بلیله هر یک ده درم فودنج قطراسالیون نفاح اذخر زرنباد عود البلوج هر یک یکدرم

[illegible]

آب [illegible] بگیرند بخورند حب کابلی جهت جلای معده از بلغم و سودا و کبرباد و تقویت هاضمه نافع
است و در کرباد و سرسام [illegible] خورد ص دارچینی زعفران قسط سنبل [illegible] البان
مصطکی قرفه [illegible] هر یکدرمی [illegible] هر یک سه درم صبر سقوطری شانزده درم در صمغ العصیر
[illegible] العصیره کرده بسرشند حب سازند شربتی یکدرم با اطلا قبل از طعام فرمایند که [illegible]
ساعت آب بخورد و اغذا کند حب صبر که حب [illegible] نیز گویند از معالجات بقراط است جهت معده
از رطوبات و تقویت آن و چون تناول کنند هر روز بعد از طعام رطوبات لزجه اخراج [illegible]
معده را ضعیف نمیکند ص نانخواه بزره انیسون هلیله سیاه [illegible] هر یک یکدرم مصطکی سه درم
صبر سقوطری مثل همه با آب کرفس [illegible] خمیر کرده حب سازند هر حبی یکدانگ تا دو دانگ حب [illegible]
در امراض معده را نافع است و در بحث سر گذشت حب مقل درد معده و امعا و بواسیر را نافع
ص هلیله سیاه و بلیله آمله هر یک جزوی مقل برابر همه مقل را در آب گندنا بگذارند حل کرده ادویه کوفته بیخته
با آن بسرشند حب سازند شربتی [illegible] حب [illegible] که [illegible] آرد و درد معده و گرانی آن را دفع کند
صبر سقوطری شانزده درم فلفل سیاه دوازده درم [illegible] دوازده درم اجوائن خراسانی دو درم [illegible]
[illegible] سرکه انرا [illegible] بگذارد که [illegible] حبها سازند [illegible] دفع [illegible] مطلوب شود و زیاده [illegible] دهند [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] کلی آن را فرو می نشاند مجربست ص که گرسنگی آرد و [illegible]
قوت [illegible] تمام آورد و در [illegible] تاثیری تمام دارد عود خام قرنفل کبابه [illegible] فلفل
یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم [illegible] دو درم تخم [illegible] گل [illegible] مروارید [illegible] فلفل هر یک [illegible] درم کوفته
بیخته با جلاب قند سفید که در گلاب [illegible] آورده با عنبر [illegible] حبها سازند جهت [illegible]
هضم بخورند هفت حب [illegible] امساک [illegible] حب [illegible] و اگر [illegible] حل کرده دیگر [illegible] مجربست
حب الزنجبیل جهت ضعف معده و هزال نافع است ص خبث الحدید چون غبار [illegible]
زنجبیل نانخواه کاشم زیره [illegible] هر یک [illegible] سماق [illegible] هر یک [illegible] در آب [illegible]
[illegible] در شبان روز [illegible] قبل از طعام [illegible]

دو رسه که در هر چه ترشی بود و از بقول تلخ بپرهیزند و هرگاه تشنگی شود از ماء الشعیر بنوشند
اندکی اندک تا یک رطل دیگر خورده شود همین سان تا چند روز بنوشند هر روز دو رطل شراب
در اشربه بجاید دوای زعفران بخار سکنجبین اصلح است بجای رمانه نیز آمده و دوی عبارت است از شربت
که در وی خمر و عسل از ادویه بود و جهت برودت معده و احشا و جگر [illegible] و ناضج را قوت دهد و دوای
پیران مفید است شراب کنند ده رطل عسل صاف سه رطل زنجبیل ده درم قاقله زعفران از هر یک
یک مثقال قرنفل و مشک از هر یک نیم درم دارچینی فلفل هر یک یک درم ادویه را نیکو کوفته کنند برای
در زعفران و در کیسه کنند و سر کیسه را محکم ببندند و شراب عسل را بجوشانند و کیسه را در آن افکنند و هر
ساعت می جنبانند تا شراب بقوام آید پس کیسه را بر دارند و مشک و زعفران در آن حل کنند
و نگاه دارند و بوقت حاجت قدری بنوشند نسخه دیگر در اشربه بجاید دوای ملک [illegible] برودت
و ضعف معده نافع است و در ادویه صحاح جالینوس دوای که قی بسهولت آرد و صفرا و بلغم [illegible] درم
در یک رطل آب جوش دهند تا به نصف آید پس جوز القی یک درم بقدری نمک سائیده و عسل [illegible]
بهم اداو مطبوخ مذکور آمیخته بقدر حاجت اگر گرم و قدری عسل افزوده بنوشند دوای که قی الفور
آرد و ادرار [illegible] بسبب بخار معده بود و دفع کند [illegible] سه رطل آب جوش [illegible]
تا یک رطل بماند صاف کنند قدری نمک اندکی عسل در آن آمیزند و درم کشند و بنوشند دوای
ترب را نگاه دارند و چند قطعه از خربق اسود بجای آن [illegible] با هر روز [illegible] تا قوت خربق در ترب
اثر کند پس از وی جدا نمایند ترب را بکوبند آب وی بفشرند و بنوشند دوای رفع [illegible]
از یک درم تا دو درم بخورد فی الفور قی آرد [illegible] همین عمل دارد و اگر قی متعذر آید
آب گرم با نقاع گرم کنند و [illegible] در حلق فرو برند تا مدد نماید دوای نسخه سکنجبین منقی تخم
ترب یک اوقیه کنگر زد و بطیخ سفید هر یک دو اوقیه در دو رطل سرکه و آب بجوشانند پس بیرون آرند و صاف
سازند و قند سفید هم چند سرکه آمیزند و بقوام آرند و هر [illegible] یک رطل از آن [illegible] و یک اوقیه [illegible] کنند
در وقت حاجت قدر ضرورت ناشتا بنوشند اگر عسیر آید آب نیم گرم کثیر المقدار [illegible] نیم اوقیه [illegible]

کنجبد بنوشند

کنجبد بنوشند تا بآسانی آید دوای که قی بسهولت آرد کنگر زد و جوز القی که قدری نمک طعام در آن
آمیزند دوای که همین عمل دارد و تخم ترب یک اوقیه کنگر زد چهار اوقیه اصل الخیار دو اوقیه نمک کوفته
ده درم جمله را بجوشانند چنانچه کنگر زد گداخته شود و سی درم از وی بگیرند و سی درم سکنجبین عسلی آمیخته
بنوشند دیگر که معده را بدان قی کنانند پس برگ خیار کوفته آب آن بگیرند و با شکر سرخ و سکنجبین
آمیخته بنوشند دوای که منقی صفرا است ماء الشعیر سی درم آب تمر هندی بیست درم [illegible] اصل
خیار در آن بجوشانند و سکنجبین هر یک ده درم دوای که همین عمل دارد سکنجبین قندی ده مثقال
در چهل مثقال آب اسفناخ یا آب انار ملاس یا ماء الشعیر حل کرده نیم گرم بنوشند دیگر که منضج بلغم
است پس خردل سفید یک درم کشنیز شبت هندی هر یک پنج درم بوره نیم درم جمله کوفته
و العسل آمیخته سه صد درم طبیخ شبت چهل درم سکنجبین عسلی حل کرده بنوشند دیگر که منقی سودا
است پس ترب [illegible] نمک هندی نیم درم شبت خرد کرده جمله در دو رطل آب بجوشانند تا که
نصف بماند سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند دوای که منقی صفرا و بلغم است سکنجبین عسلی ده مثقال
نمک [illegible] مثقال آب [illegible] چهل مثقال بهم آمیخته بنوشند دوای که منقی مره الصفرا و بلغم صفرا
آمیخته را مفید است ترب ریزه کرده بیست مثقال شبت تازه ده مثقال نمک هندی [illegible]
تخم [illegible] نیم کوفته تخم اسفناخ هر یک چهار درم جمله را در چهار رطل آب بجوشانند چون ثلث بماند
صاف کنند و سکنجبین آمیخته بنوشند و اگر دفع بلغم بیشتر مطلوب باشد با عسل بنوشند دوای که
منقی صفرا و بلغم است کنگر زد ده درم [illegible] بیانی یک درم با هر یک [illegible] ده درم سکنجبین عسلی [illegible]
طبیخ ترب بجوشانند و پس از آن تناول حنظل بقدر [illegible] فی الحال امر نمایند بقی [illegible]
[illegible] در حلق و اگر قی خوب نیاید آب نیم گرم اوقیه [illegible] کنجد بنوشند دوای که همین عمل دارد
تخم ترب جوز القی تخم [illegible] تخم شبت تخم [illegible] نمک هندی [illegible] بیانی هر یک نیم درم کوفته بیخته
با عسل آمیخته بنوشند با آب گرم کثیر المقدار دوای که صفرا و سودا و بلغم را بقی برآرد بیخ سوسن [illegible]
نیکو کوفته تخم شبت هر یک نیم مثقال [illegible] کلاغ خیار [illegible] خشک [illegible] هر یک [illegible] درم جمله را [illegible]

تا به لطف آید صاف کنند و پانزده مثقال شربت افتیمون شیرین کرده ببرگ انگور بی ترشی
بگیرم بنوشند دیگر که مسهل مرة الصفراء و مرة السوداء است و در حمیات مرکبه و حمیات سوداوی
و دادن تخم تره تیزک کنگر زده تخم ترب حب الخطمی تخم شبت ملح النفط تخم اسفناج جمله برابر کوفته بیخته
با هم چندان عسل بسرشند از ده مثقال تا سه مثقال از آن بگیرند با آبی که تخم شبت در آن
جوشانیده باشند و اگر قی بفراغت نیاید شاخهای شبت بجوشانند و در طبیخ وی عسل آمیخته
که تکانید کنند دیگر جاذبه که شبت از تخم خود در باب قی قوی تر است دوائی که مسهل رطوبات
معده و مرة الصفراء و مرة السوداء است ترب را ریزه کرده یک شب با نیم ... سکنجبین عسلی بخیسانند و صاف
نمایند و پنج مثقال کنگر زده بنوشند دوائی که همین عمل دارد تخم ترب پنج تخم خربزه اصل السوس
هر یک سه مثقال بپزند و آب آن را با کنگر زده و سکنجبین بنوشند دوائی مسهل مواد مختلفه است ترب
کرده هفت درم جو جهانی شبت ده درم ... نخود تخم ... تخم ... هر یک چهار درم با
رطل آب شیرین بپزند که ثلث بماند و صاف کنند و بگیرم بنوشند با سقمونیا ... دوائی
در حمیات بلغ بدان قی کنند کنگر زده تخم شبت تخم ترب از هر یک دو درم جوز القی یکدرم ملح هندی
نیم درم کوفته با ماء العسل بنوشند دیگر که معده را پاک کند شبت خردل و عسل بجوشانند و بنوشند
دوائی که قی بقوت آورد و اصلاح طبع کند کنگر زده یکدرم تربد بسته درم ... معجون
کرده حب سازند و بخورند دوائی مسهل که معده را پاک کند و منافع بطبع حب ... تخم ترب تخم شبت
تخم تره تیزک جمله برابر کوفته بیخته پانزده درم بگیرند و در سکنجبین عسلی و آب بگرم آمیخته بنوشند
مسهل مواد مختلفه است و لطف ... تخم اترج تخم ترب ... شبت ... برگ چغندر
هر یک دو درم تخم خربزه ... پانزده درم ... کنگر زده هر یک مثقال نمک
هندی دو درم جمله را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کنند ... یکدرم و سکنجبین
عسلی ... چهار درم اضافه کرده بنوشند با آب بگرم دیگر که همین عمل دارد خردل یکدرم لعوق
بوره نیم مثقال کنگر زده جوز القی نمک هر یک نیم درم تخم ترب سه درم جمله را بگیرند و با عسل آمیزند ...

منضج اول

شبت تربد ربع من تخم شبت ... درم تخم ترب ده درم تربد در صورت ... درم تخم خربزه
تو زده درم جمله را در ... آب ... کنند و بپزند تا که ثلث ... بماند صاف نمایند و ... شربت
سازند و در هر شربتی سکنجبین عسلی ده درم روغن کنجد ... درم آمیزند و یک شب ... از آن
بخورند و شربت ... درم برای ... خواه ... درم ... درم و اگر
شربت ... کافی نباشد حاجت بتکرار ... در صورت اعتبار دوائی هندی که مواد مختلف
قی برآرد تخم ترب ... فلفل هر یک ... آب ... بگیرم بنوشند بعد از آنکه از
غذای نرم ... خورده باشند فایده در بیان امور چند که تعلق بقی دارد هر چند در شرح
در بحث ... ذکر نمودیم لیکن در این مختصر همین قدر ضرور لازم دانسته ... که
می باید که مسهل قریب ... ضرور باشند و هر دو چشم ...
بسته باشند و شخص چشم ... گرفته باشد تا از قی فارغ نشود چشم نگشاید
و ... که غرغره ... سر ... بیرون کرده ... بالای آن ...
بدست بگیرد ... محکم ... پنجه ...
ممزوج با آب ... بعد از آن کمی شکر بخورند ...
بود باید که ... شراب ... با آب گرم کنند ... آب گرم بشوید ...
... نخود ... جوشانیده باشند ...
... که رطوبت ... غلیظ باشد ... آن ... مطبخ ... بنوشند
سکنجبین عسلی ... آمیخته ... ساعت ...
بخورند ... اگر گرم مزاج بود باید که ... چیزی ... طعام بخورد ... کنند ...
باشد اما ... لازم است بخلاف ...
ریاضت ... لازم است ... بدن ...
... آید ...

سعیین نباید شود تا عادت نشود [illegible] بلعید و دوا [illegible] متصل واقع شود که
جهت صحت [illegible] مفید است بخلاف اضطراری که حسب وقت اوست و بهترین ایام جهت
قی گرما است و بهترین ساعات نصف نهار و از اغذیه منقیه [illegible] است یعنی قسم از شرقی است
و حفظ رطوبه [illegible] بدون گلاب همراه اینها بروغن کنجد و کذا [illegible] و شلغم و سلق و لوبیا و دماغ تا
شور که با نان بخورند و از شراب منع کنند تا که عطش زیاده شود و طبیخ فجل و لوبیا و [illegible]
عسل [illegible] بسهولت آید و از قوا که [illegible] است و مغز [illegible]
و مغز تخم خیارین [illegible] بشکر آمیخته [illegible] تا که کار [illegible] آسان برآید با ادویه قویه [illegible]
و از ادویه مذکوره هر یک [illegible] بحال هر واحد مناسب [illegible] اختیار باید کرد و [illegible] اگر [illegible]
نباید که تب می آرد فوراً و اگر [illegible] با اغذیه [illegible]
[illegible] است فی افراط [illegible] اطراف [illegible] اگر کفایت نکند
با ادویه [illegible] دوای که صفرا [illegible] اناردانه ترش
سماق و [illegible] پوست [illegible] هر یک [illegible] طباشیر گل سرخ غوره خشک [illegible]
نیم جزو کوفته بیخته [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] بگیرند و با آب [illegible] شربت [illegible] از ان
بنوشند دوای که همین عمل دارد [illegible] اناردانه ترش [illegible] هر یک [illegible] زیره کرمانی [illegible]
کوفته بیخته [illegible] مثقال [illegible] دوای که [illegible]
گل سرخ چهار مثقال [illegible] مثقال [illegible] پوست [illegible] مصطکی [illegible] سنبل
الطیب [illegible] زیره کرمانی [illegible] درم کوفته و بیخته [illegible] مثقال [illegible]
و امثال آن بنوشند دوای هندی که [illegible]
علی الصباح [illegible] دیگر که همین عمل دارد طباشیر [illegible] درم [illegible]
فلفلکرد و الاچی [illegible] گل سرخ [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible]
که جهت اوجاع قی را دفع کند [illegible] الاچی [illegible] صندل سفید [illegible]

درم کوفته بیخته [illegible] درم بخورند و آب [illegible] دیگر که [illegible] از سردی و باد [illegible]
دفع کنند [illegible] و فلفل [illegible] برابر [illegible] کوفته بیخته [illegible] بخورند [illegible]
است [illegible] یا اخلاط دیگر دفع کند [illegible] صندل [illegible]
هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با [illegible] بخورند دیگر که همین عمل دارد [illegible] صندل سفید [illegible]
مثقال [illegible] نیم [illegible] درم [illegible] با دو درم نبات بخورند دیگر آب [illegible]
بخورند [illegible] دوای که [illegible] چهار [illegible] آب [illegible]
[illegible] دوای [illegible]
خورده [illegible] نبات [illegible] بقدر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دوای [illegible]
[illegible] آب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] الاچی [illegible] صندل [illegible]
[illegible] برابر کوفته بیخته [illegible] دیگر که همین [illegible]
انار دانه ترش [illegible] هر یک [illegible] زیره کرمانی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] نبات [illegible] درم کوفته بیخته [illegible]
[illegible] صحرائی [illegible]
دوای که ضعف [illegible] درم فلفل [illegible] چهار درم [illegible]
ده درم کوفته بیخته [illegible] آب [illegible] درم [illegible]
[illegible] دوای [illegible] سردی [illegible]
[illegible] سماق [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] فلفل [illegible] الاچی [illegible]
درم [illegible] کوفته بیخته [illegible] درم صبح [illegible] بخورند [illegible]

داروهای دوائی که قلت جوع را که از گرمی فم معده باشد سود دهد حب هلیله بلیله آمله کابل سرخ هر یک چهار
درم طباشیر یک نیم درم کوفته بیخته با شهد لیموی شسته هر روز بیست درم آب سرد بخورند نشان
گرمی فم معده آنست که تشنگی و سوزش و غثیان و دوران سر با سیر و نفخ باشد دیگر که ضعف
ماسکه معده را نافع است اطریفل بقدر دانه فندقی که دریا و حب آج بخورند هرچه قابض است
نفع دارد و نشان ضعف ماسکه آنست که طعام در معده کمتر ایستد و بدان سبب فضول ناهضم برآید
و بعد یک بار دوائی که ضعف هاضمه را سود دارد حب انجواه را نیاید هر روز دو درم بخورند دوائی
الاچی تبرج الکی و زنجبیل هر یک فلفل گرد و فلفل دراز زیره سفید بابونه هر یک [illegible] درم سفرجل
درم و گل و [illegible] و دارچینی هر یک [illegible] درم شکر ترنجبین شش درم کوفته بیخته هر روز دو درم بخورند
دوائی زنجبیل انگور برابر سوده با شکر [illegible] در روغن [illegible] بریان کنند هر صبح قدری بخورند
دوائی جوارشنه و قرنفل هر صبح بخورند اولی آنکه نخست تنقیه معده کنند پس مقویات هاضم
بکار برند دوائی که ضعف هاضمه را سود دهد فلفل یعنی دال کوفته بیخته قدر یک دام با [illegible]
آب گرم بخورند با نیم شیر یا شیر گاو [illegible] شکر شیرین کرده نهار بنوشند لیکن منهضم برآید
اگر هاضمه بر حال باشد و الا فلا دیگر که قوی اربع معده و امعا را قوت دهد [illegible] اشکم نرم
باشد قبض کند و اگر قبض بود بگشاید و هر آنکه هر قوتی که ضعیف است وی را قوت دهد [illegible]
صفت انار دانه ترش کشنیز [illegible] هر دو زنجبیل زیره سفید هر یک [illegible] درم [illegible]
زیره سیاه نمک لوبیت هلیله زرد پوست هلیله هر یک یک دام نمک [illegible] دو نیم دام جمله را [illegible]
و بار یک [illegible] قبل از طعام یا بعد آن از دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت خورند روا
لیکن اگر قبض مطلوب باشد [illegible] بیشتر شود و اگر لین مطلوب بود [illegible] هلیله
در [illegible] بود دیگر که درد معده و نفخ و ناگوار بدن را نافع است حب جوارش زنجبیل
فلفلین فلفل [illegible] انار دانه [illegible] هر کدام [illegible] درم کوفته بیخته هر روز دو درم پیش از طعام بخورند دیگر
که [illegible] آرد حب انگور [illegible] بگیرند [illegible] ده جزو [illegible] فلفل [illegible] جزو

زنجبیل از این پنج جزو هلیله شش جزو سطبرج هفت جزو کهربا [illegible] کوبیده هشت جزو
کوفته بیخته با عقاقیر [illegible] بگرم یا شراب بخورند و این دارو با دو [illegible] بودن حب [illegible]
و نفخ و حبس شکم و جمیع علل وی و جهت کود [illegible] مجرب است و نافع دوائی که اشتها آورد
و هضم را بیفزاید طباشیر دانه الاچی خورد و قرنفل هر یک شش درم طالیسفر فلفل گرد و فلفل دراز و قرنفل
هر یک [illegible] درم زنجبیل دو درم نبات چهار چند جمله کوفته بیخته دو درم نهار بخورند دیگر که نیز عمل دارد
زنجبیل نانخواه هلیله بلیله آمله فلفل دراز فلفل گرد سطبرج نمک سیاه نمک [illegible] پنج [illegible]
مثقال جمله برابر کوفته بیخته دو درم بخورند دیگر که سبب استسقای [illegible] جهت هضم طعام [illegible] نافع
دارد و [illegible] قوی [illegible] طبعی است بلغم و رطوبات فضل که در معده بود و [illegible] کند
کبریت زرد مغسول فلفل هر یک [illegible] درم نمک [illegible] درم کوفته بیخته آب لیمو [illegible] قدر
نخود [illegible] وجب [illegible] دیگر کبریت [illegible] دیگر قوی [illegible] نمک [illegible] درم [illegible]
چهار درم فلفل کبریت مغسول [illegible] هر یک [illegible] دام نمک [illegible] فلفل [illegible]
هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] بعده هشت [illegible] آب لیمو [illegible] کرده [illegible]
چنانچه گذشت و عمل کبریت آنست که در ظرف شیر [illegible] و بالای او [illegible] بالای [illegible]
خورده کرده [illegible] بالای آن [illegible] گرم کرده [illegible] کبریت [illegible] و آب [illegible] در
شیر [illegible] صفت کبریت [illegible] شیر تازه [illegible] عمل [illegible]
است دوائی [illegible] که سبب [illegible] قرنفل و دارچینی [illegible] فلفل دراز فلفل [illegible]
نانخواه [illegible] جمله برابر کوفته بیخته آب لیمو حب [illegible] دوا [illegible] حب ضعف
معده که سبب آن برودت و رطوبت باشد نافع است [illegible] هلیله سیاه بروغن گاو
بریان کرده [illegible] درم [illegible] مقل [illegible] نانخواه صعتر فارسی هر یک [illegible] درم خبث الحدید
[illegible] درم [illegible] درم با شراب [illegible] که درم گرم معده را نفع دارد
سکون [illegible] حرارت [illegible] آب [illegible] کنند آب [illegible] حل کرده بنوشند

دهن المستکی معده و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد و درد را اکلاف دهن فستق رومی تازه ده درم مغز
اندرون بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن جسته زرد آلو تلخ که نیم من باشد انداخته در شیشه کنند
و چهل روز در آفتاب نهند و بریزند روغن لاله معده سرد را گرم کند و نفخ را تحلیل کند و اگر با بیخ
لبلاب یا بیخ آمیزند ورم را نیز نفع دهد و دهن برگ لاله از نبات آن جدا کرده در شیشه نهند و روغن
زیت بران ریزند یکماه و اقلاً ده روز در آفتاب نهند پس بمالند روغن مصطکی مقوی معده
را قوت دهد و جشا و اورام آنرا نافع آید و تسکین صلابات کند دهن مصطکی رومی ده درم
پنجاه درم روغن کنجد انداخته در شیشه کنند و اندر دیگ آب ریزند و بر آتش نهند تا آب
و یک حصه بسوزد و مصطکی بگدازد روغن نعنا معده سرد را نفع دارد و اندرا دو سپر گذشت روغن
دار شیشعان جهت ضعف معده و تحلیل ریاح و اسهال نافع است دهن دار شیشعان چهل
مثقال سلیخه سعتر پنج مثقال عود بلسان سه پنج مثقال قرنفل بیست هفت مثقال قصب
الذریره پانزده مثقال جمله را نیم کوب کرده در آب تر کنند و بجوشانند تا چون نصف آب بماند
کشند و روغن کنجد بنصف این مطبوخ که باقی مانده اضافه کرده بجوشانند تا که روغن بماند
و اگر روغن در اول طبخ بیامیزند با ادویه نیز روا است روغن محلل جهت تقویت بی نظیر
و در تحلیل ریاح وی دیگر سعد بل مثل ازرق سنبل الطیب مصطکی عیدان السقلم هر یک پنج مثقال
اشق چهار درم قصب الذریره اذخر از هر یک ده مثقال روغن بابونه روغن گل سرخ هر یک
نیم رطل ادویه را جو کوب کرده با روغن مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده
روز و الا در خاکستر گرم بگذارند روغن علقم روغن حنظل است و روغن قثاء الحمار نیز گویند
و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصاً جهت اشتها و برودت معده و درد مفاصل و نقرس
و عرق النسا و تقویت باه عجیب الفعل تر از روغن ناردین و دانند که عصاره قثاء الحمار ده
رطل مویز سایه پانزده مثقال قنطوریون شحم حنظل زراوند مدحرج زوفا خشک لوبیه کوهی اذخر
سنبل برگ تلخ بیخ سوسن آسمانجونی هر یک ده مثقال عاقرقرحا چهار مثقال روغن زیتون

آب صابون

آب صابون الماء صافیه پانزده رطل و بعد از جوشانیدن ادویه بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند پس صاف کنند و استعمال نمایند روغن ناردین جهت اورام صلبه معده نافع مفید
روغن زیت نیم رطل سنبل نیم اوقیه مصطکی سعد قتا اذخر قصب الذریره هر یکی اوقیه ادویه را کوفته
در روغن انداخته در آفتاب نهند در شیشه با یک هفته پس روغن صاف کرده دیگر بار
ادویه مذکوره بهمان وزن دیگر در روغن مذکور اندازند همچنان سه بار کنند و هر بار یک هفته در
آفتاب بنهند و ثقل را نیز همراه بفشرند روغن صافی آمیزند و ثقل بفشرده وی اگر در ضماد
داخل کنند بغایت نفع دهد و ورم معده را روغن که ورم معده را نافع است بابونه اکلیل الملک
هر یک بگیرند و در آب بپزند و صاف کنند و قدر سیوم حصه آب صافی روغن بادام شیرین آمیخته بجوشانند
تا که روغن بماند شربتی یک درم و نیم روغن سعد جهت معده بارد نافع است سعد کوفی یک اوقیه
جو کوب کنند و [illegible] که در آب پوشند اندازند روغن زیت کنجد نیم رطل آن مضاف
سازند و [illegible] در محل گرم نهند و در روزی سه چهار بار بهم زنند [illegible] بجوشانند
تا که روغن بماند روغن داهون جهت برد معده و عصب نافع است و مقوی اعضا و درد
مفاصل و ملین اعصاب [illegible] داهون لفظ رومی است [illegible]
هندی سنبل هندی هر یک چهار اوقیه مصطکی [illegible] روغن بلسان هر یک [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] روغن کلکلانج که از حکما [illegible]
معده و جگر و کلیه نافع است [illegible] فالج و درد مفاصل [illegible]
[illegible] روغن لوست [illegible]
شش مثقال [illegible]
یک درم [illegible]
روغن [illegible] روغن زعفران نیز مفید است [illegible]

قی شدید باز دارد و معده را قوت دهد و غثیان را دور کند و شکم به بندد و جهت [illegible] نافع است
حقنه ریباس تازه را بکوبند و صاف کرده در دیگ سنگین پاکیزه کنند و باتش نرم بجوشانند
تا که چهارم حصه بماند پس قدری زعفران آمیزند و اگر خواهند [illegible] جهت قی و خفقان که از صفرا
بود نفع دارد [illegible] حب الآس تازه پخته بکوبند و آب او افشرده بگیرند و در دیگ سنگین بپزند که
چهارم حصه بماند [illegible] جهت قی صفراوی و عطش و حمیات نافع است غوره انگور چند
کفیز الماء بگیرند و از خوشها پاک کنند و آب بیفشرند و در دیگ سنگین بپزند که چهارم حصه بماند [illegible]
معده را قوت دهد و قی [illegible] خرما تمام نارسیده یعنی غوره خرما [illegible]
شیره بستانند باتش نرم بپزند که سیوم یا چهارم حصه بماند رب [illegible] جهت قی و [illegible] نافع
است قوت دهد معده و جگر را و قاطع صفرا است [illegible] رب انار ترش بگیرند [illegible]
تا که ساکن شود پس بپزند و کف بردارند تا که بقوام آید پس چند شاخ تازه نعناع در آن [illegible]
و بگذارند تا که سرد شود پس نعناع از آن بیرون کنند و بکار برند [illegible] جهت تقویت معده
و دفع قی و غثیان نافع است [illegible] آب سیب آب انار ترش آب امرود [illegible] و آب غوره
آب غوره و آب [illegible] یعنی [illegible] از هر یک [illegible] بجوشانند تا ربع آید و اگر آب [illegible]
مضاف سازند بهتر باشد [illegible] نیز معده و دل [illegible] ترتیب آن
که گذشت فرق [illegible] ذکر یافته [illegible] معده را قوت دهد
و اشتها آرد و بلغم دفع کند و بوی دهن خوش سازد [illegible]
گرده و [illegible] مثانه پاک سازد [illegible] تخم کرفس تخم
[illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
عاقرقرحا [illegible] مصطکی زعفران عود خام [illegible]
عنبر [illegible] مثقال عسل [illegible]
و بعد از [illegible] استعمال نمایند [illegible] دو مثقال [illegible]

سکنجبین [illegible] مهلده [illegible] معروف و مجرب است و جهت گرم کردن معده و وجع دندان
و [illegible] و نفخ و سده جگر و تحلیل صلابات احشا و دفع بادها [illegible] غلیظ و تسکین وجع معده [illegible]
دندان و جهت [illegible] و قولنج و عسر البول که از برودت بلغم بود و از [illegible] نافع [illegible]
[illegible] در قانون [illegible] مسطور شده و در این مختصر آنچه معمول [illegible] است [illegible]
[illegible] چند [illegible] دار چینی انیسون [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] فلفل دار فلفل [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] در بعضی نسخه [illegible] و بعضی [illegible] درم افزوده اند [illegible]
[illegible] حل کرده ادویه [illegible] بر آن [illegible] و بکار برند [illegible]
مثقال و در نسخه [illegible] و در نسخه [illegible] و این اختلاف بسبب حالات [illegible]
[illegible] از آن [illegible] نفع [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال کردن [illegible] خوردن [illegible]
عسر البول [illegible] نفع دارد [illegible] مثقال [illegible] تخم [illegible]
انگور که [illegible] بپزند و [illegible] مثقال [illegible]
مثقال [illegible] عسل [illegible] رطل [illegible]
زعفران [illegible] نافع است [illegible] معده را قوت دهد و [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و غثیان [illegible] اصفهانی [illegible]
[illegible] رطل [illegible] عسل [illegible]
تا بقوام آید [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] زعفران از هر یک [illegible] درم [illegible] چهار مثقال [illegible]
سکنجبین [illegible] معده [illegible] صفرا [illegible] نفع [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] صفرا [illegible]

بود و دفع کنند ص تخم کاسنی تخم کشوث گل سرخ بزر [illegible] الاقوی و تخم شبت [illegible] هر یک ده درم سرکه

[illegible] پنج رطل آب شیرین دو رطل جمله را یکجا کرده بجوشانند تا منتصف آید صاف کرده قند سفید

سی [illegible] انداخته بقوام آرند بعد فرود آوردن از آتش جبر [illegible] طری [illegible] ربع جا بریزند شربتی ده درم

با گلاب [illegible] سرد سکنجبین وردی معده را [illegible] و گلقند شکری در گلاب حل کنند و صاف نمایند

و سرکه [illegible] بیفزایند آنچه بقوام آرند سکنجبین [illegible] در تقویت معده و جگر بی نظیر است و

قلیل [illegible] در سرکه تر کنند و صاف ساخته با عسل بجوشانند چنانچه دستور است سکنجبین [illegible] معده

و جگر را قوت دهد جهت قلت اشتها که با عطش شدید بود سود دارد و از دفع [illegible] کنند دا اشتها

آرد و طعام بگوارد و حرارت معده و حرقت آنرا فرو نشاند و سده جگر بگشاید و تا نهان از تخلف

در هضم داشته باشند نفع بسیار دارد آب خاصه که ترش نبود و قند سفید بگمین سرکه آب ... ربع آن

بجوشانند تا بقوام آید و اگر بجای سرکه آب لیمون کنند صواب باشد و جالینوس ضمان کرده که سکنجبین

سفرجلی که قدری زنجبیل بود و در آن آمیزند جمیع علل معده را از سختی که [illegible] نفع دارد و مقدار

وی [illegible] بدو کرده هر [illegible] سکنجبین یک اوقیه زنجبیل بر پاشند سکنجبین [illegible] فائده که جهت

تقویت معده و [illegible] نافع [illegible] با حرارت کثیر [illegible] داد آب و قند هر یک

یک رطل سرکه ربع رطل مصطکی [illegible] قرنفل هر یکی یک درم ادویه در خرقه بسته کرده در وقت طبخ بیندازند

سکنجبین لیمونی که همین عمل دارد صفت آن جهار مثقال صاف سرکه آب لیمون هر یک

سی مثقال قند سفید یکمن بقوام آرند و اگر خواهند بر کتاب [illegible] ادویه مسطوره آمیزند سکنجبین [illegible]

از مخترعات این درویش جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت دل و دفع غثیان و قی

نافع است صفت آب سیب بخته شیرین صد درم سرکه چهل درم آب انار ترش آب [illegible]

بید مشک یک [illegible] درم قند سفید یکمن و نیم پودینه سبز یک مشت پودینه در طبخ بیندازند

تا جون خوب بجوشد بیرون آرند سکنجبین [illegible] معده و جگر گرم را نافع است و تشنگی‌های محرور را

[illegible] تسکین عطش [illegible] شیرین هر یک رطل آب [illegible] سرکه صاف هر یک [illegible] رطل قند

دو رطل بقوام آرند سکنجبین نانخواه طعام هضم کند و اشتها آرد و معده را مفید صفت نانخواه زیره

کرمانی زنفا [illegible] حبلی هر یک یک اوقیه سرکه کهنه [illegible] عسل [illegible] ادویه را در سرکه تر کنند یک

شبانروز و بجوشانند تا ثلث ماند صاف کنند و عسل آمیخته بقوام آرند و آب قلیل البرد بریزند سکنجبین

تا هی [illegible] و جگر و حصبات بیاید سکنجبین ارسطو جهت تقویت معده مجرب و نافع ورد و رب

سرکه [illegible] سفوف [illegible] شهوت طین و شهوت ردیه زنان حامله را نافع است فائده [illegible]

مساوی شکر سفید برابر همه شربتی دو درم با آب گرم در دستی بجای کباب [illegible] است سفوف که شهوت

طین و غیره زنان حامله دفع کند و معده را قوت بدهد و اشتها آرد ص [illegible] تخم کرفس نانخواه زیره

کرمانی هر یک دو درم کندر سه درم کنجد مقشر ده درم نبات [illegible] درم شربتی دو درم سفوف که شهوت

ردیه را نافع است انیسون تخم کرفس زیره کرمانی نانخواه هر یک درم قرنفل سفید دو درم نیم قرنفل

سه درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال هر صبح و شام سفوف که همین عمل دارد صفت مصطکی زیره کرمانی

نانخواه طین مساوی نبات برابر همه سفوف مصطکی بادهای معده دفع کند و اخلاط غلیظه

بلغمیه را تحلیل نماید و فضول معده صاف سازد و طبع آرد پیش از طعام و بعد از آن خورد تا دو ساعت

بعد [illegible] اجابت کنند و اگر سه روز متوالی خورند معده را [illegible] ص مصطکی کنجد شکر دو جزو

وقت حاجت چهار درم تناول نمایند سفوف [illegible] جهت هضم غذا و اشتها آرد و بادها تحلیل

کند ص [illegible] یعنی راز یانه سه اوقیه پوست بیخ کرفس شش درم پوست بیخ کبر چهار درم گل [illegible]

درم [illegible] سوسن دو اوقیه انیسون یک اوقیه مصطکی کشوث هر یک نیم اوقیه [illegible] کوفته

بیخته با [illegible] شکر سفید آمیخته بخورند سفوف نمک جهت اشتها نافع است و برای معده و جگر

و اوجاع مفاصل و هر مرضی که سبب آن امتلا باشد مفید ص نمک طعام یک رطل نوشادر زنجبیل فلفل

حبشی یعنی پودنه هر یک [illegible] اوقیه فلفل سفید سه اوقیه انیسون حب الجرجیر نانخواه سنبل هر یک یک اوقیه

تخم کرفس بری [illegible] اوقیه و نیم کوفته بیخته دو مثقال با آب گرم بخورند سفوف که اشتها آرد و فضلات محرورین

دست دهد [illegible] مفید [illegible] نمک [illegible] خرد خرد کنند و [illegible] آهنین با [illegible] گرم [illegible]

نهند و مرکز شیر بریان بپشند و حرکت دهند همیشه تا نمک ها چون سر خشک شود و دیگر بپاشند همچنین
تا وقتی که کل مربع بسیار نرم شود پس بسایند و اگر لازم باشد همیشه نمک ها چون خشک شود و دیگر
بپاشند و همچنان کسفتر بریان و عصاره زرشک انار و انه بریان سماق منقی از تخم هر یک
ثلث وی که ده درم باشد اضافه کنند و کوفته بیخته وقت حاجت بخورند **سفوف** که سبب آن
نمک سلیمانی جهت تخمه و درد معده و قبض و دردهای مفاصل و نقرس نافع و معده و لقوه و مسقط الولد
و جهت کلف و بهق و مسخن کلیه و مزیل ربو و محرک باه و کثیر المنی و مزید شهوت [illegible] و دافع
سم و رافع هم و قائم مقام تریاق است بل اجود و اقوی و در صحت بسیار مستعمل می‌شود و بکار رود
بواسیر را نافع **صفت** نمک چهار رطل بگیرند و خوب بریان کنند پس اندر سفال نهاده در تنور گذارند
تا که آتش تنور سرد شود بعده بیارند و بیخ هندی نوشادر بیخ اذخر هر یک شش اوقیه تخم کرفس
درم فلفل سیاه پانزده درم فلفل سفید دوازده درم اذخر پانزده درم افتیمون سنبل الطیب [illegible]
کمون هر یک شش درم دارچینی کاشم لب القرطم زنجبیل افتیمون اصل السوس هر یک چهار درم هر [illegible]
جدا بکوبند بعده سوا گرده با نمک کور مخلوط نمایند و در ظرف چینی بسیار باشد [illegible]
در جوف کنند و هر جا که لازم شود شیر باشد و جهت بعرده و [illegible] بخورد و جهت باه و [illegible]
شیر است و برای هضم [illegible] همراه طعام بقدر حاجت و برای اوجاع و اورام باید که [illegible]
محل درد بمالند و بالای وی این را بپاشند و اینجا که کاشم که عبارت از دیزه کوهی است هم بر
عوض او دیزه معروف یک مثقال در ربع وی مخلوط کنند **سفوف مقوی** معده را قوت دهد و باد را
دفع کند و بالطبع کام را سرّ التبع است بیش از غذا و بعد وی قرآن خورد **صفت** نعناع خشک ده درم
سماق پنج درم فلفل دو درم نمک [illegible] درم کوفته بیخته از یک درم تا دو مثقال بخورند **سفوف** که معده را قوت
دهد **صفت** بوده خشک عود قماری مصطکی قرنفل جمله برابر کوفته بیخته شربتی دو درم **سفوف** عود
را نافع قرنفل کبابه هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یک [illegible] درم عود خام [illegible] درم قند
برابر همه شربتی یک مثقال با دو درم گلقند آفتابی **سفوف** که جهت برد معده و بادهای غلیظ [illegible]

صفت مصطکی کبابه قرنفل هر یک پنج درم عود هندی [illegible] درم مشک [illegible] مثقال قند سفید
درم شربتی سه درم و در نسخه کبابه هر یک پنج درم مصطکی مشک [illegible] درم عود خام [illegible] درم شکر
سفید برابر همه شربتی یک مثقال و صاحب شفاء الاسقام در سفوف عود نوشته که ادویه را بسیار
باریک بسایند و با مشک سطب [illegible] مشک در نسخه اوسط مرقوم شده عبارت از آنکه
مشک اصلی و غیر اصلی را با قدری شکر بیامیزند **سفوف دیگر** جهت تقویت معده و سردی آن
و آوردن اشتها نافع **صفت** فاقله طباشیر اصل السوس الوند کل سرخ مصطکی کبابه زرنباد نعناع خشک
تخم کرفس هر یک پنج درم عود هندی دو درم قند سفید درم کوفته بیخته استعمال نمایند **سفوف**
بادهای معده دفع کند و اخلاط غلیظ وی پاک کند **صفت** انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم
درم نعناع اذخر قسط مصطکی هر یک سه درم سپندان سفید کرده سه درم کوفته بیخته با همچندان
قند بیامیزند شربتی پنج درم و در نسخه سپندان مطروح است **سفوف اذخر** اشتهای غذا آورد
و معده را قوت دهد **صفت** اذخر یک درم سنبل پنج درم کوفته بیخته با آب سرد بخورند **سفوف**
قرنفل جهت ضعف معده مجرب است قرنفل دارچینی هر یک پنج درم انیسون مصطکی هر یک دو
درم زنجبیل نبات هر یک یک درم کوفته بیخته دو درم پیش از غذا بخورند **سفوف کمونی** بادها بشکند
تر کی شکم و نفخ معده و استسقاء طبلی را البته مجرب است **صفت** تخم کرفس رازیانه انیسون
اسارون قسط راوند چینی هر یک شش درم زیره کرمانی سه درم سنبل سعد هر یک یک درم و نیم کوفته
بیخته شربتی یک درم و نیم و این در سفوف دیگر نسخه قدر پنج درم عنبر جهت معین افزوده است
نافع تر یافته اند که طبع قبض بود سیوم حصه جلد برای شاه مزاج بیافته در نبات سفید آمده **سفوف**
دیگر بادها بشکند و معده را قوت دهد **صفت** کرویا انیسون زیره کرمانی فاقله تخم کرفس قرفه نانخواه
هر یک سه درم قرنفل پنج درم زنجبیل دار فلفل هر یک دو دانگ قند سفید درم کوفته بیخته شربتی دو درم
نانخواه جهت بادها و درد معده و سپرز و تقویت هضم و رفع زحیر و تخش و بخارات لغایت نافع
نانخواه تخم کرفس بالسویه قند همچند شربتی دو درم **سفوف** که جهت ضعف معده که سبب

سحابات ناب نافعست کهربا گل سرخ هر یک پنج درم عود خام دو درم زرشک ده درم آمله طباشیر
هر یک سه درم سنبل یک درم زعفران کافور هر یک دو دانگ کوفته بیخته شربتی یک درم با آب انار سفوف
[illegible] معده گرم را نافعست و قوت دهد و خفقان و خمار را دفع کند گل سرخ ده درم طباشیر سماق
منقی هر یک سه درم گشنیز خشک [illegible] و زیره بریان نموده پنج درم کوفته بیخته دو درم با سکنجبین
یا ورد یا شراب انار ترش سفوف [illegible] جهت ضعف شهوت طعام [illegible]
افتد نافع است گل سرخ پنج درم سماق دو درم قاقله کبار و صغار هر یک یک درم کوفته بیخته شربتی
دو درم [illegible] سویق شعیر [illegible] سرکه و آب [illegible] انار [illegible] شهوت [illegible] عطش [illegible]
[illegible] سفوف [illegible] از غذا و بعد از [illegible] استعمال توان کرد [illegible]
[illegible] قابض [illegible] معتدل است و محلل کل ریاح و مقوی اعضای باطنه [illegible]
و کبد و مفتح سده و مشهی طعام و هاضم و محسن لون و [illegible] و مقوی باه [illegible]
ده درم افسنتین [illegible] درم [illegible] هفت درم طباشیر صندل [illegible]
هر یک [illegible] درم بلیله کابلی [illegible] هندی هر یک پنج درم مصطکی اسارون [illegible]
یعنی هندی [illegible] دارچینی قسط [illegible] قرنفل هر یک چهار درم [illegible] شکر سفید [illegible]
شربتی پنج درم سفوف جهت فواق [illegible] نافعست [illegible] تخم کرفس سعد زیره کرمانی
کوفته بیخته شربتی یک درم سفوف جهت فواق بلغمی مجربست تخم کرفس [illegible] انیسون سعد [illegible]
دو درم [illegible] پوست بیرون پسته انیسون [illegible] اسارون قسط زیره کرمانی هر یک [illegible] درم
پنج درم شربتی سه درم سفوفی که فواق [illegible] دفع کند و بلغم [illegible] گل سرخ [illegible]
درم مصطکی دو درم [illegible] عود خام چهار درم انار دانه [illegible] قرنفل [illegible]
قاقله [illegible] نعناع هر یک [illegible] قند سفید هفت درم [illegible] شربتی سه درم [illegible]
[illegible] سفوفی که فواق [illegible] دفع کند [illegible]
[illegible] نعناع [illegible] قرنفل مصطکی کنند [illegible] کوفته بیخته [illegible]

[illegible] سفوف که فواق [illegible] دفع کند [illegible] مصطکی هر یک [illegible] درم
[illegible] کوفته بیخته [illegible] مصطکی کنند [illegible] سفوفی که [illegible]
[illegible] انار دانه ده درم [illegible] مصطکی عود [illegible] کوفته بیخته شربت [illegible]
[illegible] عود خام طباشیر هر یک [illegible] درم گل سرخ نعناع انار دانه بریان [illegible]
[illegible] سماق [illegible] چهار درم [illegible] انار دانه ده درم [illegible] کوفته بیخته [illegible]
[illegible] نعناع [illegible] سفوفی [illegible] نافع است [illegible]
سماق انار دانه گل سرخ طباشیر هر یک [illegible] پوست بیرون پسته هر یک [illegible] عود خام
[illegible] آب [illegible] نعناع سفوف [illegible] سماق [illegible]
طباشیر کوفته بیخته بقدر حاجت [illegible] سفوف [illegible] دفع کند [illegible] انار دانه سنبل
آمله مصطکی هر یک [illegible] عود خام هفت درم قرنفل کبابه قاقله [illegible] سعد نعناع [illegible]
چهار درم پوست [illegible] ترنج [illegible] درم گل سرخ [illegible] کوفته بیخته شربتی [illegible]
انار دانه پانزده درم [illegible] سفوف [illegible] نافع است [illegible] گل ارمنی صمغ عربی [illegible]
[illegible] کنند جمله برابر کوفته بیخته بقدر حاجت [illegible] سفوفی [illegible]
[illegible] سفوف کهربا گل سرخ [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] عود خام مصطکی طباشیر [illegible] هر یک [illegible] شربتی [illegible]
[illegible] جهت قبض [illegible] اسهال [illegible] شربت [illegible]
[illegible] مقوی اعضا [illegible] ضعف [illegible] نافع است سفوف آب انار [illegible]
[illegible] آب [illegible] انار [illegible] هر یک [illegible] آب [illegible]
[illegible] قند سفید [illegible] آب انگور [illegible]
[illegible] آب انگور [illegible] جون [illegible]
از [illegible] ترکیب [illegible]

و از روی بعضی نسخه‌های خود که ترکیب تمام شده اند بعضی مختصر ذکر شود شراب غوره که اکثر
جهت تقویت اشتها دادن به صاحبان لینت طبع و سعال موافق است آب غوره‌های ترش
را با ثلث آن قند بقوام آرند شراب غوره که تسکین و قابض تر از غوره که شیرین است و دیگر منافع
مثل آن لکن در سعال مناسبت و تربیت کمال است که از آب غوره‌های ترش به دستور مسطور ترتیب
دهند و هر یک از این اشربه را موافق احوال شخصی باید به موافقه تقویت توان داد چنانچه
معلوم گردد شراب که عطش فرو نشاند و حرارت معده و جگر و درد دل تسکین دهد آب انار آب آلو آب
تمر هندی هر یک رطلی آب حماض و اترج نیم رطل جمله با آتش نرم بجوشانند تا که غلیظ شود و با آب برف یا
برف نوشند بقدر حاجت شراب که معده را قوت دهد و اشتها بیاورد و صفرا
صفرا دفع نماید آب سیب و حماض و اترج و امرود و انار و حصرم آب فشرده بگیرند و دو درم
قدری از سماق و زعفران و عود نیم کوفته و حب الاس و زرشک بکنند و یک شبانروز بخیسانند بعد از آن
و صاف کنند و عسل آمیخته بقوام آرند و اگر قند عوض عسل نمایند بهتر است در رفع مخمورین موافق
تر باشد شراب که معده و جگر را قوت دهد و طبع قبض کند آب امرود خشک و سیب خشک حب الاس
حب الرمان زرشک انبرباریس جمله را نیم کوفته و در آب انار شیرین که چهار چند این ادویه باشد
بجوشانند تا که ثلث بماند پس صاف نمایند و با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد و در ازدیاد اشتها بیشتر
شربت بسیار نفع دارد و آب ... و قند آمیخته بحسب حالات شراب دیگر که معده را قوت دهد و قی
باز دارد و دل را قوی کند آب به و آب سیب آب انار شیرین آب انار ترش آب ... هر یک
آب زرشک آب سماق آب غوره آب نعناع هر یک نیم جزو بجوشانند تا ثلث بماند بعده صاف نموده قند که
کفایت کند اضافه نمایند بجوشانند تا که بقوام آید و اگر در آب مذکور ... ادویه ...
قند آمیخته بقوام آرند خیر و اولی است لکن در صورت آن قوی تر میشود و بسبب ... و در
ادویه بسیار در میان اوائل ... شربت ... ترش ... استعمال می‌باید
... شربت ...

قوت دهد و قی

قوت دهد و قی باز دارد و دوا امراض صفراوی را نفع رساند آب سیب ترش آب تمر هندی آب
ریباس هر یک یک رطل گلاب حصرم نعناع مشمش هر یک یک رطل جمله را با آتش نرم بجوشانند و در اثنا
طبخ عود و مصطکی و طباشیر و سماق یک ده درم و درونج دو درم در خرقه بسته بجوشانند
و چون به نصف رسد قند سفید یک من و برگ نعناع بقدر حاجت اضافه ساخته بقوام آرند بعد
فرود آوردن کافور درم بیفزایند و حسن آنکه قند نیم رطل باشد شربت که معده را قوت دهد و
صفراوی را نفع کند و قدری ... آب سیب آب امرود و آب حصرم
شامی آب انار و آب ریباس آب حصرم عوض ... جمله بجوشانند تا که چهارم حصه بماند
برداشته هم وزن وی قند آمیخته بقوام آرند شربت که مسهل صفرا که ترش و معده را قوت
دهد و قی باز دارد و دل و جگر را مفید است صفت ... زرشک سماق غوره و انار دو درم
آب بگیرند هر یک یک جزو آب لیمو حماض هر یک نیم جزو بجوشانند تا ثلث بماند بعد قند بقدر کفایت
انداخته بقوام آرند شربت که قی باز دارد و معده را قوت دهد و اشتها آرد حب الاس آب سیب
حماض اترج و امرود و انار و غوره انگور اینها بگیرند و قدری از سماق و زعفران و عود نیم حب الاس
و قدری از انبرباریس گرفته نیم کوفته و در اینها مذکوره تر نمایند یک شبانروز بعد صاف نموده
با قند بقوام آرند و اگر قند نباشد ... باید که همچنین اینها بقوام غلیظ سازند تا رب شود ... شربت
خواهی تر بود یا خشک ادویه اصل باید شربت عود ... معده و دل و جگر را قوت دهد و قی
باز دارد عود رطب ... و چهار درم آب ... گرم کرده یک شبانروز تر کنند و با آتش نرم
جوش دهند تا قوت او برآید پس صاف کرده با نیم رطل عسل و ... نیم رطل قند بقوام آرند و اگر
عود رطب بهم رسد عود قاقلی که بکار برند بهترین عود آن است که با آتش ... سیاه بود و
سیاه مایل به سرخی باشد ... شربت عود در جهت تقویت
معده و تحلیل ... گلاب یک رطل
... مصطکی ...

دو درخرقه صفیق بسته در گلاب اندازند و یکشب بنهند پس قند سپید نیم رطل آمیزند و بآتش
نرم متصل بجوشانند چون خوب بجوشد خرقه ادویه را بالیده بیرون آرند و قوام تمام نمایند و
الکی حل کرده بنوشانند و فرو دارند شربت عود ترش معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد
غثیان و فساد هضم و بخارهای محترقه و خمار و خفقان را دفع کند بگیرند سیب ترش و سیب شیرین و انار ترش
و شیرین و لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب بگیرند و با صد درم قند بقوام آورند عود قماری
سنجد درم صندل سفید سه درم بادرنجبویه گل سرخ قرنفل مصطکی هر یک دو درم سنبل الطیب
آب بادرنج ورق نقره هر یک یکدرم عنبر و مشک ... ورق طلا هر یک نیم درم در آن حل کنند شربت
تفاح ساده جهت تقویت فم معده و دل و نفس و بهر تفریح و دفع خفقان و تسکین قی و قیام نافع
است آنچه رطب لابجه بود در قوت دل قوی تر باشد ص سیب اصفهانی اندرون و بیرون پاک
کرده در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آن بگیرند ده من و بجوشانند تا بدو من آید کف اضافه
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی آب سیب را با جوشش دهند و نصف وزن قند آمیخته اضافه کنند
و بقوام آرند و اگر وقت قوام گلاب ... نیز آمیزند بهتر است شربت سیب نوعی دیگر که معده
را قوت دهد و دل ضعیف را و سودا ... ص آب سیب شیرین ده من آب سیب ترش ... شراب
ریحانی هر یک یکمن همه را با هم آمیزند و قرنفل کبابه ... عود هندی گل سرخ هر یک ده درم گل گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنج درم همه را نیکو کوفته اندر خریطه بسته در آبهای مذکور افکنند و با آتش نرم
تا بنصف باز آید خریطه را بدست بمالند و دور کنند و قند سپید یکمن آمیخته قوام دهند شربتی
دو دانگ شربت که منافع ... معروف است ص سیب اصفهانی رسیده از درون
و بیرون پاک کرده پنج رطل بگیرند و بکوبند که آب ... شود و قند سفید کوفته با عسل پنج رطل در آن
و ... هم کنند تا ... کرده اندر آفتاب بنهند یکماه و صاف نمایند و اگر خواهند ...
باشد مشک یکدرم و عود ... درم و ... مصطکی هر یک دو درم ... در آن داخل نمایند
و ... بدهند که شربت سیب جامع ... و تقویت معده و تسکین قی و قبض شکم قوی تر است

سیب ... در منافع مسطور ضعف ... و ... مناسب تر شربت که جهت ضعف معده و خفقان
الفؤاد که از حرارت بود نافع است و ... متواتر و عطش المفید ص سیب ... هر کو ... آب
و بجوشانند تا بنصف رسد صاف کنند و یکشب بگذارند پس باز در دیگ ... با آتش نرم بجوشانند تا
غلیظ شود و در ظرف ... بنهند پس اگر زمان گرما بود ظرف را در آفتاب بگذارند ...
و در شود و اگر خواهند شربت شیرین باشد قند سپید یک رطل ... عصاره ممزوج نمایند و قوام
دهند شربت سفرجل جهت ... کثیر النفع است حتی که ساقط ... طبع ...
خصوصاً شربت سفرجل خام ... تجربه ... عطش و غثیان ...
شربت ... نافع است و برای تقویت معده و دل ... خفقان مفید ...
... بگیرند سفرجل ... پاک کنند ... در هاون سنگین
چوبین بکوبند و آب بگیرند و صاف کرده ... رطل ... چهار اوقیه شکر آمیخته بقوام آرند ...
آن ... نصف رطل باشد و بعضی ... آب باشد ...
در ... غالب بود قوی الاثر باشد ...
الاستسقاء ... که شربت ... است
و جگر ... غثیان ... نافع است ص ... ترش از دانه ...
و ده رطل ... بگیرند ...
و صاف کنند ... آب ... بجوشانند تا بنصف رسد ... رطل عسل ...
بقوام آرند ... مصطکی هر یک ... درم ... زعفران ...
درم قرنفل ... درم ... خالص ...
شربت انار ترش ... دفع کند ص انار ترش ...
از ... بگیرند ...
چهار اوقیه قند سفید آمیخته بقوام آرند و اگر خواهند ... شربت انار

منقطع قی و فواق که از حرارت بود دفع کند و طبع قبض نماید صفت آب انار مرکو بپزند به مرتبه‌ای که
بنصف برود پس اگر این آب مطبوخ کمی یا بیشتر ابتدا نعناع افزوده و قند سپید مرکب نیم
من با هم بپزند و بقوام آرند و اگر انار بهم نرسد آب انار شیرین و ترش عوض وی کنند و بعضی آب
نعناع می‌اندازند بلکه حین الطبخ لب خاص وی شربت با حرکت میدهند تا قوتش در آن آید
شربت معده را قوت دهد و قی باز دارد و صفرا را دفع کند صفت آب انار ترش و من نعناع تازه
دو دسته عود خام آمله مقشر مصطکی هر یک دو درم پوست بیرون پسته نیم درم کوفته در آب بجوشانند
مرامی مصطکی تا بجوش آید صاف کنند و با کمی قند بقوام آرند و بعده مصطکی اضافه نمایند شربت
گر سیب شربت انار منعنع در جهت منع صفرا و تقویت فم معده و اجماع وی گر از صفرا
باشد و جهت غثیان و قی صفراوی نافع است و جهت تسکین عطش و ازالهٔ خمار که با التهاب بود مفید
و قابض شکم گیرند انار مرد بپوشانند و قند الفقدر که تمامی مرازه وی تمام باطل کند آمیزند
و آب سیب الفقدر که احداث غثیان کند نیز آمیزند و برگ اترج یا قشر وی الفقدر که از آن
وی ظاهر شود انداخته طبخ دهند تا بقوام آید و اگر ماده بلغم موجب قی باشد خاصه که در معده
نیز ضعف شود از برودت باید که وقت قوام مصطکی و سنبل و قاقله و دار چینی هر یک الفقدر
بر آن پاشند شربت حب الرمان جهت غثیان و قی نافع است انار دانه ترش نیم رطل آب
رطل انداخته بپزند تا به دو رطل آید و صاف کنند و برگ اترج و برگ نعناع هر یک ده طاقه
ده درم و مصطکی نیم درم کنند و پوست بیرون پسته نیم درم با هم ساخته در آن اندازند
و ... شده ... و اگر ... بهتر باشد و اگر برگ اترج بهم نرسد پوست
ترنج ده درم عوض او کنند و کذا اگر نعناع تر بهم نرسد نعناع خشک بجای وی است ده درم
بدانند که درین نسخه قند ... اگر آمیزند ... شربت انار شیرین درین ... گذشت
شربت انار ... شربت ... معده را قوت دهد و ...
و اسهال صفراوی باز دارد و ... دو مثقال ... درمان ...

بالیمو بپزند آب آن

بو بپزند و آب آن بگیرند و هم وزن قند سپید اندازند و کف بر دارند و بقوام آرند و بهتر آنکه
تخت این عصاره را بپزند تا یک ثلث برود پس هر چند باقی مانده قند انداخته قوام دهند شربت
بالیموئی جهت تقویت ... تسکین عطش معدی و کبدی نافع است صفت آب شیرین دو جزو
آب لیمو یک جزو قند سپید بنصف مالت مجموع بدستور معروف قوام دهند و شربت لیمون
که گذشت وی نیز جهت ضعف معده و قی صفراوی و عطش نافع است شربت حصرم منعنع
جهت تقویت معده و دباغت معده و ازالهٔ حرارت او و قطع عطش و قی و اسهال که از صفرا بود
و تسکین غم که از حرارت باشد نافع است و هر مرضی که از فساد هوا باشد دفع کند و حوامل را
سود دهد و فضول را از منصب شدن بر معده انها باز دارد و از حام و اجنه ... قوت دهد استقاط
را که از حرارت افتد منع کند و تبهای گرم را نفع دارد و صفرا و دم و بلغم را دفع نماید صفت آب الغوره
بپزند تا که بنصف ... کف بر دارند ... کنند ... رطل المطبوخ
نعناع و قند هر یک نیم رطل آمیزند و بقوام آورند و در نسخه غیر منعنع نیز بمعده نافع است و ...
که گذشت شربت آمله معده را که خاصه گرم بود قوت دهد و اشتها آورد و تقویت دل
کند آمله ... رطل ... کنند و ... درم ...
... درم نیز اضافه کنند ... تا قوت ... صاف کنند و این ...
کرده و ... حصه باشد ... کرده ... کرده وی بگیرند و جلاب ...
شکر ساخته قوام تمام کنند شربت گاوزبان جهت ... و خفقان که از ...
نافع است ... صفرا از معده دور کند و ... و سهر و مالیخولیا و ... الفراج ... سودا ... هر یک
گاوزبان ... درم گل بنفشه تخم کشوث هر یک ... درم ... نعناع ریحان ... اترج ...
درم ... در ده رطل آب گرم یک شبانروز ترکنند ... بپزند تا ... ثلث ...
سازند و آب انار ترش و آب ... هر یک ... رطل و قند سفید چهار رطل اضافه کرده ...
بقوام آرند شربت ... غراب ... معده را قوت دهد و ...

بکوبند و آب جلاب بسی بگیرند و ده رطل آب بی قند و دو نیم رطل اضافه کرده بقوام آرند شربت
کمون غثیان و قی را دفع کند و بلغم قطع نماید صنعت زیره سپید چهار درم مصطکی سه درم انار دانه ترش
بیست درم تمام نعناع هر یک ده شاخ جمله را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کنند
و قند سپید صد درم آمیخته بقوام آرند شراب سیب ساده جهت تقویت معده و جگر و دفع غثیان
و قی و عطش و خفقان نافع است صنعت قند سپید پنج رطل در آن حل کنند و بپزند و کف بردارند
آب سیب حل مروق و شراب مثلث هر واحد یک رطل و نیم اضافه کنند و بقوام آرند و مثلث که
در این مستعمل گشته باید که چهل روز در هوا و در آفتاب گذاشته باشند و بعضی گفته‌اند [illegible] و اگر
گرم تر و قوی تر باشد عوض مثلث خمر کنند و بدل قند عسل و سیب ترش [illegible] دیگر
سیب مقوی معده و جگر را قوت دهد و تخمه را هضم کند و سوء مزاج را که عقب جنابت بهم رسد نافع
است و فرحت دل بخشد و حرارت غریزی را بیفزاید و برودت المزاج را دفع کند و غثیان و قی را
دفع و فواق و اسهال و هیضه و ضعفی که از هیضه افتد زایل سازد صنعت قرنفل دارفلفل دارچینی
زنجبیل هر یک سه درم عود هندی قاقله کبار سنبل الطیب زعفران حب الآس جوزبوا هر یک یک درم مشک
خالص دو دانگ جمله را بکوبند و یکسان کنند و چون شربت سیب ساده بپزند و از آتش فرود آرند و این
اشیا را ممزوج نمایند و بعضی مصطکی و قرنفل دو درم منضم نمایند و بعضی جوارح را [illegible]
مکیوب کرده در خریطه انداخته در حین غلیان بهم افکنند و بعد سرد شدن خریطه را
بیرون کنند شربت سیب نوع دیگر جهت برد معده و ضعف آن نافع است صنعت آب سیب [illegible]
و [illegible] بنهند و صاف کنند و از آب بی و از شراب کهنه و از قند سفید [illegible]
بپزند بتدریج تا بقوام جلاب آید کف بردارند و پس شش رطل از این شربت [illegible] دیگر زنجبیل
[illegible] قرنفل هر یک یک درم مصطکی دو درم [illegible] خرد کرده در کیسه کرده اندر وی اندازند حالی که شربت
گرم بود و چون سرد شود کیسه را افشرده دور کنند و بکار برند دیگر که همین عمل کنند صنعت قند [illegible]
مثلث خمرات جلاب برابر بقوام آرند شربت معده را قوت دهد [illegible] طبع [illegible]

آب دو من شراب کهنه اندرین اصل افزوده به یکروز [illegible] بپزند و عسل مصفی هر یک [illegible]
و کف بردارند و قوام داده فرو گیرند و مشک و جوزبوا و عود و قرنفل و زعفران و دارفلفل و
قاقله کبار هر یک یک درم کوفته و بیخته بیامیزند تا منتوی شود شربتی از پنج درم تا ده درم دیگر
جگر را قوت دهد صنعت آب بیخ من شراب کهنه با جهودی دو نیم من بپزند تا بنصف رسد
صاف کنند و عسل با قند سپید دو من اضافه نموده بقوام آرند و انیسون [illegible] زنجبیل و مشک و دارچینی
و قاقله هر یک نیم مثقال قرنفل سعد زعفران [illegible] هر یک یک درم در خرقه کتان بسته بیندازند بعد قوام
افزوده بیرون کنند و مشک سحیق با شراب حل کرده ممزوج نمایند دیگر درد معده را که با اسهال بود
نافع است آب ریباس شراب کهنه هر یک یک رطل بپزند تا بقوام آید و مشک دو مثقال بیامیزند
دیگر جهت تقویت معده و درد جگر و غثیان و فواق نافع است و اسهال صفرا باز دارد
و عطش بنشاند صنعت آب ریباس ده رطل آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد
با عسل و شراب کهنه که هر واحد یک رطل باشد بپزند تا غلیظ شود و کف بردارند پس عود و زنجبیل
هر یک دو مثقال زعفران مصطکی هر یک یک مثقال سنبل قرنفل جوزبوا قاقله دارچینی هر یک نیم
مثقال [illegible] یک درم [illegible] مشک [illegible] اضافه نمایند دیگر قشر اترج معده را قوت
دهد پوست ترنج پخته خوشبو یک رطل در [illegible] آب بپزند تا ثلث بماند صاف کنند عسل
قدر حاجت آمیخته بر آتش نرم قوام دهند دیگر که لعابات مقوی معده است و هاضم طعام و مطیب
دهان مفید پیران و ضعیفان که معده ایشان ضعیف الهضم باشد پوست ترنج ده درم زنجبیل [illegible]
قاقله کبار [illegible] دارفلفل هر یک سه مثقال قرنفل مصطکی سنبل جوزبوا هر یک دو درم عود هندی
هفت درم اجزا را بکوبند و در کیسه فراخ [illegible] گلاب بپزند و صاف کرده [illegible] عسل
و [illegible] قند بقوام آرند آنگاه مشک [illegible] زعفران هر یک [illegible] مثقال اضافه کنند شربتی سه درم تا پنج درم شربت
[illegible] ضعف معده را نفع دارد [illegible] شربت [illegible] غثیان و قی باز دارد
[illegible] هندی هر یک [illegible] درم [illegible] گلاب بپزند که بنصف رسد [illegible]

ترش آب نعناع از هر یک استار و پوست پسته دو درم قند سپید بقدر حاجت جمله را بپزند تا بقوام
آید و پوست پسته در شربت کرده خورند کذا فی السمرقندی قرابادین **شربت** تمر هندی
معده را قوت دهد و قی باز دارد و خاصه که نعناع در وی داشته باشد و زحیر سود دهد و قامع صفرا و مسکن
عطش و ملین طبیعت است چنانکه جهت تبرید استعمال کنند منفعت سازند **صفت** تمر هندی از تخم و لیف
پاک کرده دو رطل و نیم در آب … الحرارت ترکنند یک شب و روز صاف کرده با ده رطل قند
بقوام آرند و بعضی یک رطل تمر هندی در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف کرده با یک رطل
قند سپید بقوام می آرند و اگر منفعت کنند و آخر طبیخ با دوا النعناع یا از عصاره وی بیفزایند و
شربت آلو جهت عطش سود دارد و در آلو … گذشت و اصل آنکه آلو را از هسته پاک کنند
پس چون … **شربت** ریباس که معروف بشراب … است بالجلال … شراب ریباس …
نیز … بالجمله جهت تقویت معده و تحریک هضم و تنبیه شهوت جماع و بسط النفس و دفع …
از وباء و حرارت غریزی و تسمین بدن و تعدیل مزاج و تحسین لون و تصفیه خون … مقویه …
… نافع است قوت معده و جگر و دل و جمیع اعضای باطنه دافع … و ثمره خون …
بول … نافع … موصوف … ریباس خشک پنجاه مثقال در کیسه … آب انگور …
که هفتاد رطل … آب … صاف کرده بقدر حاجت …
طبیعت استعمال کنند **شربت** تلطف مواد فاسده … تخم …
… تخم … درم اندر … رطل آب بپزند تا به نصف … صاف کنند …
… آب … هر یک … درم عسل … رطل اضافه کرده بقوام آرند صمغ عربی … درم
… درم با … ساخته … وقت حاجت بقدر مطلوب آب … کثیرا …
شربت عسل معده و جگر را گرم کند و … نافع … سنبل الطیب مصطکی قاقله کبار و صغار دارچینی
عود هندی جوز بویا هر واحد یکدرم قرنفل … درم جمله را مکوب کنند … رطل آب بپزند تا … یک رطل
از آن کم شود صاف نمایند با پنج رطل عسل بقوام آرند **شربت** جهت رطوبت و بلغم معده …

مزاج بارد را نافع است زنجبیل دارچینی هر یک یکدرم قاقله کبار و صغار هر یک دو درم قرنفل یکدرم
جمله را مکوب … در کیسه کتان با هفت رطل آب بجوشانند تا ثلث برود … بالا …
… قند سپید بقوام آرند پس زعفران نیم درم با … بیفزایند **شربت** عبدالله بن
طاهر چون … این شربت را استعمال میکرد باسم او موسوم شده جهت اصلاح معده
مجرب است **صفت** آب سیب آب به قند سپید عسل هر یک یک رطل شراب ریحانی شش رطل جمله را
بقوام آرند و اگر خواهند قلیل الحرارت باشد عوض عسل همه قند کنند **شربت** مشک معده را
قوت دهد و بدن را گرم سازد و مشایخ را نفع دارد و مقوی جمیع اعضا است **صفت** قند سپید …
هر یک … بپزند تا بقوام آید پس مشک یک مثقال و زعفران یکدرم با … بیفزایند …
… درم تا … درم **شربت** عنبر درد معده را دفع کند اگر چه کهنه باشد و درد اعضا
و خفقان بارد را نافع … عسل و آب … هر یک دو من بقوام آرند عنبر و زعفران هر یک
یک مثقال اضافه کنند شربتی … **شربت** سنبل جهت اوجاع معده و جگر و طحال و حمیات …
نافع است سنبل … درم در دو من آب بپزند تا به نصف … صاف کنند
و قند سپید یا عسل دو من آمیزند بقوام آرند **شربت** … غشی و دل را نافع است
پوست بیرون پسته نعناع هر یک … درم گلسرخ عود قماری مصطکی هر یک یکدرم …
درم آب یک رطل آب سیب آب انار … هر یک نیم رطل … هر یک … درم …
… صاف کنند و قند سپید آمیخته بقوام آرند **شربت** آب سیب …
معده نافع است … رطل … رطل …
بجوشانند تا … صاف سازند قند سپید … رطل آمیخته بقوام آرند و اگر …
کرده … سازند فایده تام دهد … نفع دارد …
… کرده … نیم مثقال در همین شراب داخل کرده … نفع عظیم
… گاه … گاه … همراه …

استرخاي لسنخ معده مجرب اين ادويه بهر دو كه سفيد بهند بقطع سفيد بهند و ذرب را نيز بود
ديلوبيه بدستور در جميع علل معدي نفع كامل خصوص مرض مذكور او مذ اين روغن مصطكي بر معده
بدستور شربت خبث الحديد معده را گرم كند و بدن را فربه سازد خاصه سرد و ابي رنگ و بلون
سبز نما پديد آيد با سوء را سوده بدل افيون ناخواه دارد يا نه تخم كرفس انجدان صعتر كشنيز خشك
كرويا فلفل و دار فلفل كندر سنبل قرنفل سعد جوز بويه تخم سداب تخم جرجير تخم باديان هر يك يك مثقال
خبث الحديد جرجير كرده مثقال جمله را در بيست من آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف سازند
و هر روز سه درم يا چهل درم بنوشند كذا ذكر العلائي و در اكثر نسخه انگاه دو درم شربت حيوان را آب
طبخ سفيد بهند چون به نصف رسد فرو آورده بوزن مسطور العمل آرند و تسخيم شراب خبث الحديد
ندارد و لهذا اسم قندي اين نسخه را باسم شراب نوشته بلكه الخبث با شراب ارقام نموده و اين
در ديش الخبث بالراب در حرف خا در همين بحث نگاشته و خبث شراب درين محل ترقيم نموده
تا از مؤلفين شمار برين نسخ حاصل باشد شربت سلمونيه مقوي معده و مشتهي و رافع خفقان
است و منافع آن در امراض بارده نهايتي ندارد صفته پوست ترنج رطلي مربا رجوز بكيوه
قرنفل دو مثقال عود يك مثقال نكوب كرده در پنج رطل شراب سيب شبانروز بخيسانند و با سه رطل قند
سفيد و دو مثقال مصطكي و نيم مثقال زعفران و دو دانگ مشك بجوشانند تا ايل بقوام شود و بس
صاف نموده استعمال كنند شربت افيون تسكين فواق كند كه سبب آن طعام غليظ بود صفت
افيون ريزه كرماني فوذنج تخم كرفس بهمان دستور العمل آرند و اگر سبب باد غليظ بود تخم سداب با
بسپر تا نخواه كوفته در شراب التفاح بنجه بتجرع كنند يا با مشتنه در آب بنجه شربت العابين
غيبا نيز كه از لرزه سيار شود لعاب اسپغول به دانه با آب انار با جلاب آميخته بنوشند شربت
دلسقر الطين جهت معده و جگر و سپرز نافع است و فساد مزاج بارده را صلاح آورده و از لرزه
سبب استعمال اين در تمام عمر خود مبتلا بمرض نشده صفت بيخ ريوس سيمان چون
فلفل هر يك يكدرم سليخه چهار درم جمله را باريك ساخته در ظرف چيني يا آبگينه بنهند و شراب انگور

هفت رطل

هفت رطل نيم بر آن ريخته سر ظرف را محكم كنند و چهل روز بگذارند پس قبل از غذا و بعد از غذا بخورند
شربت النعناع شربت انار منفع است و گذشت شربت كندري معده را قوت دهد و غلظ
را باز دارد و بگيرند آب انار مرز و نا پخته بجوشانند تا كه نهرا شود پس صاف كنند و باز در ديگ انداخته
تا كه غليظ گردد و فانيد نيز شيئي كنيد شربت نعناع ليكن معده را قوت دهد و سعال سرد و بلغمي
سفيد است صفته آب انار شيرين چهار رطل آب سيب شامي آب شكر هر يك سه رطل بجوشانند تا بقوام
آرند و اگر شكر دست نه دهد قند سفيد عوض او كنند شربت افسنتين جهت سقوط اشتها و ضعف
معده نافع است صفت شراب كهنه چهار قسط عسل كف گرفته دو قسط و مصطكي و قسط هر يك چهار درم
اذخر سازج هندي سنبل گل سرخ و عصاره غافت و صبر سقوطري هر يك دو درم حشيش افسنتين هفت درم
زعفران يكدرم نكوب ساخته در كتان بسته اندر شراب اندازند و در ايام گرما هفت روز
در آفتاب گذارند و خرقه ادويه را هر روز چند بار بمالند و بعد از هفته استعمال كنند شربتي
بر ناهار بخورند شربت از مؤلفات شيخ كه در جميع نسخه هاي شربت افسنتين قابل است
و مجرب صفت افسنتين رومي صد درم بگيرند و در سه من آب بجوشانند تا كه بربع رسد و بايد كه
نيم مثقال ... صاف نمايند و لت باشد سفرجل و در عقرشوي كنند و بعده
پس آن مطبوخ ادويه شش جزو به عصاره مذكور دو جزو عسل كف گرفته و شراب يك جزو ممزوج
كرده بجوشانند تا بقوام آيد و يك نسخه كه جهت معده نافع است و المالیخولیا مراقي مفيد
سركه شربت كه معده ضعيف را نافع بود و درد و نفخ معده بر طرف كند و سپرز و جگر
و سپرز بگشايد و بول براند صفت افسنتين ده درم تخم كرفس سه درم سليخه دو درم افيون گل سرخ
هر يك دو درم سنبل الطيب هفت درم مجموع كوفته در دو من آب بجوشانند تا نصف بماند
بماليده و صاف كرده با انگبين قند بقوام آرند و سرد كرده و مصطكي هفت درم سوده آميزند
شربتي يكدرم تا ده درم و ديگر نسخه هاي شربت افسنتين كه معده را نفع دارد و ليكن سهل
ندارد و ... اعمال بيايد و بعضي در آورده جگر شربت ترنجي جهت كرب معدي و غثيان و بر

شربت نسخه خوش بو معده را النفع دارد و در حرف الباء ادویه سر گذشت شراب
جهت برد معده و تقصیر هضم و ضعف جگر نافع است و مشایخ مطلقین مفید ص سنبل قرنفل
قاقله عود هندی هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال دارچینی زنجبیل فلفل هر یک مثقال بسایند مثقال
مشک ربع مثقال ادویه را نیکو کوفته در خرقه بسته بندند غیر از مشک و در شراب ریحانی
کهنه که دوازده رطل بود اندازند و دو شب بگذارند پس بجوشانند با عسل سه رطل و دو رطل
قند سفید بقوام آرند فرود آرند و مشک بار دیگر ساخته بیامیزند و نسخه دیگر در حرف
الحاء همین بحث گذشت لحموم الفاسده حرف الضاد ضماد که فاخر بوس بر معده و جگر
ورم و درد آن را نفع دارد ص زعفران دو درم مقل مصطکی شیح صبر سعد رطبه هر یک سه درم
شمع سه استار دوازده درم روغن یاسمین یا رطب سه درم روغن ناردین بقدر کفایت
و در بعضی نسخه زعفران دوازده درم و امراض رحم باید کرد ضماد الصندلین جهت
معده و جگر گرم نافع است صفته صندل سفید صندل سرخ گل سرخ شیاف مامیثا کافور که کوفته
بیخته با آب سیب الثعلب و قصب الذریره بر سر گرم ضماد کنند و اگر در معده ورم بود مفید کنند و بعده این
ضماد بر نهند ضمادی که معده سرد را گرم کند و قوت دهد ص سعد مصطکی سنبل قسط افسنتین
یک نیم درم اذخر آمله قرنفل دارچینی قصب الذریره هر یک دو درم کوفته بیخته بشراب کهنه و آب ضماد
کنند و در نسخه عوض آمله مسک آمده ضمادی که ورم صلب معده و جگر را نافع است ص زعفران
صبر هر یک یک درم افسنتین سنبل هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با کرم ضماد کنند ضمادی دیگر که
که معده را تحلیل کند صفته مقل حب البان تخم کرفس کبیده درم سنبل الطیب اشق مصطکی سیاه
هر یک یک درم و نیم سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها را در شراب حل کنند و با ادویه دیگر
کوفته بیخته اضافه نمایند و با موم و روغن نرم شدند و ضماد کنند ضمادی که ضعف معده را که سبب
آن حرارت باشد نافع بود ص حب الآس آمله عود گلنار برگ پوست پوست قصب
الذریره گل سرخ صندلین کوفته بیخته بگلاب و آب سیب ضماد کنند ضمادی که ورم معده را نافع ا

اشتها دادن و از خفقان مجرب است و با زهر سم و لسع افعی و از مذکوره منقول ص آب زرشک
آب سیب شیرین هر یک سه صد مثقال آب ترنج آب لیمون هر یک صد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث
حبه یعنی دو صد مثقال شربت بزند و مروارید یاقوت سفته آب ترنج حل کرده شش مثقال اضافه کنند
در آن وقت و اگر علل قایم مقام تریاق فاروق است شربت سماق غثیان بازدارد و معده
را قوت دهد و نزف الدم را از هر موضع باشد و آب سماق منقع صاف کنند و با قند سفید
بقوام آرند شربت سعد معده را قوت دهد و بواسیر را نافع است و بوی دهان خوش کند ص سعد
جوشیده درم آمله ده درم هر دو را نیکو کوفته با یک من آب یک شب و چهار یک قند کنند و در ظرف
چینی کرده و یک هفته زیر زمین دفن کنند و بعد از دو هفته بر آورده صاف نموده بقوام آرند شربت
نانخواه برودت معده را قوت دهد ص نانخواه یک رطل قند سیاه کهنه هفت رطل آب النقیع که
مطلوب باشد در ظرف نهاده یک هفته در خانه گرم بگذارند بعد جوش داده صاف نمایند بقوام
آرند شربت سه درم تا ده درم شربت سوسن که معروف ببی سوسن است و بعضی نیز گویند
ضعف معده و جگر را و سرفه هر دو را سود دارد و غثیان که از استفراغ بسیار باشد و اسهال
و نزف الدم و ضعف بلا سود دارد ص گل سوسن آزاد چهار صد عدد و بگیرند و پاک کنند و در
کرباسی پاک اندازند تا خشک شود پس قسط و قرنفل و قصب الذریره هر یک دو اوقیه مشک
و سلیخه هر یک سه اوقیه حماما سنبل مصطکی هر یک یک قند بلسان چهار اوقیه جمیع را نیکو کوفته کنند
پس ظرفی از آبگینه بستانند تا درو سوسن بکنند و پاره دارو ها بر سر آن کنند و همچنان
ادویه بنهند و بعده شانزده رطل شراب بر سر آن کنند و دیگر بار زعفران مشک ده مثقال
در شلت بگذارند و دارو را در آن اندازند و میعه سایله چهار اوقیه و روغن بلسان یک اوقیه
و یک ساعت نیز ظرف بپوشند بعد پاره کاغذ بر سر آن نهند و گل بپوشانند و النظر
را مطین سازند و گل پاک کرسته باشند در آن شش ماه در سایه بنهند
در هر مثقال بکار برند شربت مسنج معده نافع است و در حرف المیم ادویه بسیار گذشت

صفت جعده پنج درم اکلیل الملک تماما بابونه شبت مصطکی هر یک شش درم افسنتین سنبل هر یک
هفت درم کندر شش درم بیخ خطمی سپید یازده درم سی لطف دوازده درم بیخ سوسن ... درم
موم سفید سی درم ضماد کنند چنانچه رسم است ضمادی که قروح معده را نافع است صفت افیون
زعفران هر یک نیم ... مثقال سفیده ... انزروت ... درم روغن گل پنج درم ضماد کنند چنانچه
رسم است ضمادی اصطمخیقون برودت معده و جگر و سپرز را سود دارد صفت افسنتین سنبل
الطیب ... هر یک ... درم عود بلسان زعفران هر یک ده درم موم سفید هشت درم
موم را در روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن زنبق بگدازند و باقی ادویه کوفته با آن بسرشند ضماد
کنند ضمادی که معده را قوت دهد خاصه در اطفال که اسهال ... صفت لادن ... ایقاقیا
چهار مثقال موم ده مثقال روغن سوسن بیست پنج درم بسازند چنانچه رسم است و در خلای معده
ضماد کنند ضمادی که ورم معده و جگر و سپرز را نافع و ... صلابات نرم کند و در ... سرخی
را مفید آید و مجرب است صفت ... زوفا رطب ... ارزک ... از هر یک ده درم حل کرده نیم گرم ضماد
نمایند ضمادی که قی باز دارد صفت گل سرخ سماق ... پنج درم صندل سرخ و سپید هر یک چهار درم عود
سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم آب ... سماق ضماد کنند ضمادی که جهت گرم معده ...
صفت برگ ... و نمک ... ضماد کنند ضمادی که ...
حلیه معده را نافع دارد اگر ... حرارت بود صفت گل بابونه خطمی سپید آرد جو هر یک ده درم
گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی هر یک ... درم سعد اذخر قصب الذریره هر یک ... درم آرد حلبه ...
جمله را کوفته بیخته بلعاب تخم کتان بسرشند پس ... روغن ناردین نیم گرم بر معده ...
این ضماد بر نهند تا ... ساعت قبل از طعام و بعد ... طعام ... سعد از ...
... روغن ناردین ... ضمادی که ... تحلیل ...
و جگر ... استعمال آن توان کرد که حرارت ... شده ورم ... صفت تخم
کتان حلبه تخم ... البان ... هر یک ... درم ... قسط سعد اذخر

البنر بر

بر سنبل هر یک پنج درم مقل ازرق هفت درم مصطکی ... هر یک ... درم بابونه ...
ارز و ... هر یک ... درم ... را در شراب حل کنند و جمله بهم آمیزند و ضماد نمایند ضمادی که ورم
معده را که کهنه باشد سود دارد صفت حلبه تخم کتان شبت خطمی بابونه مصطکی هر یک پنج درم سنبل سعد
اذخر قصب الذریره هر یک ... درم موم ... درم روغن بابونه پانزده درم ... ضماد
که همین عمل دارد صفت قسط سعد سنبل ... تخم کتان و حلبه جدا ...
غلیظ کرده پس ... درم از این لعاب ... روغن ...
و موم سفید بقدر حاجت ... روغن بگدازند پس لعاب ... کنند و ... مصطکی
پنج درم ... ضمادی که حرارت ... که در معده
... باشد نرم کند و ... گفته که در این باب مجرب است صفت موم ... درم
... هر یک ... درم ... هر یک ... درم روغن سوسن ...
درم ... ضماد نمایند ضمادی که معده ضعیف را قوت دهد ...
استعمال توان کرد صفت گل سرخ پنج درم افسنتین ... درم سنبل ... کوفته بیخته با آب
... ضماد کنند ضمادی که منع تولد بلغم در معده کند صفت عود خام ...
هر یک ... درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک ... درم ... کوفته بیخته با ...
... ضماد کنند وقت خلو معده از غذا ضمادی که معده ضعیف را قوت دهد صفت سنبل
گل سرخ مصطکی ... جمله برابر ... با شراب ریحانی یا آب ... حل ... بر معده
نهند ضمادی که همین عمل کند صفت لادن افسنتین هر یک ... اوقیه ... و گل سرخ
... شراب ... هر یک ... درم ... در شراب ... درم همه را بهم ... ضماد کنند
صفت ... طلاء که قی باز دارد و شکم ... صفت گل سرخ پنج درم اقاقیا گلنار ...
... صندل سرخ و سپید ... هر یک ... درم طباشیر ده درم آب ... شکم معده
... طلا کنند طلائی که همین عمل دارد صفت اقاقیا ... السرو ... گل سرخ ...

کل آرمني بلوط بربخ کا وبیخ عس سس کلنار جزالبنج صندل آب بیخ جو تا آب بشکم طلا کند طلاي که
سنجته معده را نفع دهد ص کل منفشه کل خطمي برک بابونه اکلیل الملک مخته درم کل بابونه کل تاج
تخم کاسنیه تخم کرفس سبستان ثنیا کاسنه درم لک مصطکی صبر زرد عود بلسان طباشیر زعفران
یکدرم و دو درم مصطکي نیم درم کوفته بیخته لکها بدارند و هر روز قدری از آن در شیره کاسنی وکلاب
حل کرده سه چهار مرتبه بر شکم جای که سخت باشد طلا نمایند طلاي که قی و مغص را نافع است ص
زا مک سک کرد ساق هر یک جزوی آب برک مورد بر معده طلا کنند طلاي که معده را قوت
دهد ص سنبل سعد کل سرخ رامک مصطکی قصب الذریره هر یک جزوی کوفته بیخته با آب سعد
طلا کنند طلاي که آماس معده و جگر و اعضاء دیگر سود دارد صفت ماش لادن کل آرمني هر یک
درم صبر ساذج زعفران هر یک درم بگلاب ... طلا کنند و اگر محل عصبانی بود قدری
شراب و روغن نرکس آمیزند طلاي که قی و خفقان را که از صفرا افتد نفع دهد صفت صندل سفید کلسرخ
سک کافور بگلاب طلا کنند و بالای او پارچه بگلاب تر کرده بنهند و چون گرم شود اعاده
کنند طلاي که زخم ... معده را نافع است ... ریزه ... زیر ... نرم ... کشته با برنج
بس پاک کرده گوشت آن بخار درم کل سرخ ده درم برک مورد اقاقیا سنبل هر یک نیم درم مصطکی
جوز السرو صبر هر یک یکدرم بکوبند و بگلاب طلا کنند و اگر افزودن حرارت باشد آرد جو ده درم زعفران
یکدرم کافور نیم درم زیادت کنند طلاي که درد معده را نفع دهد ص دارچینی خاکستر رنجبیل و
سنبل آمیخته بر معده طلا کنند حرف القاف قرص العود اقحوان که درد معده و اسهال را سود دارد و دیرینه
دفع کند و باد را بشکند و خمار و غشی را سود دارد زعفران انجدان تخم سداب تخم کرفس
زنجبیل دارچینی زنجبیل مغز چلغوزه هر یک دانگ شنه درم فلفل هفت درم عسل وزن ادویه شربتی
مثقال تا دو مثقال و این نسخه قرص العود و اقحوان در جوارشات گذشت قرص برود مشک معده را
قوت دهد و باد را زایل کند و سرعت انزال را دفع کند ص پوست بلیله زرد پوست هلیله کابلی
سنبل حیدی تخم کرفس نیل ... سلیخه قرنفل ... خولنجان بادرنگ هر یک شش درم پوست بلیله آمله

مقل ازنانخواه ... فلفل هر یک چهار درم تو دو درم قرنفل سنبل جوز بویا زنجبیل فلفل مویه هر یک دو درم
سعد و دو درم مشک دو مثقال عنبر نیم مثقال خبث الحدید مدبر ... دو برابر روغن گاو و عسل مثقال
عصاره ... نیم ... لطریق ... کنند بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم ... ماءالانیسون
بالشیر تازه کوبند و این نسخه در ادویه گذشت فلجونیا و اسم فارسی است معنی خبث الحدید
و آنکه جزو اعظم این معجون دنیا است باسم او مسمی و بنا بر جلالت قدر خطیر افتد نیز خوانده
معده را قوت دهد و بلغم را نافع بود و باد غلیظ ... ساز و سرعت انزال را نفع
و این نسخه در جوارش سعد بحث گذشت فلافلی جهت درد معده و شهوت کلبی و هضم
طعام و تحلیل ریاح نافع است و در جوارشات این بحث گذشت فودنجی درد معده و جگر را
بسبب رد بود و حمیات بلغمی و ربع را و حمیات کهنه را نافع است ص پودینه نهری پودینه
کوهی فطراسالیون سنبل الطیب هر یک دو درم تخم کرفس بابونه هر یک چهار درم کاشم نانخواه
درم فلفل سیاه پیت چهار درم کوفته و بیخته با عسل صاف لبرشته شربتی یکدرم با آب ... قلبونیا
جهت درد اشیاء ... نفع دارد و بعضی نسخها ... در ادویه گذشت و بعضی در قولنج با جزء
المغرب قرص عود ... قی و مغص را نافع ... ص عود چهار درم کل مصطکی قرنفل سنبل هر یک دو
درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته اقراص کنند شربتی دو درم قرص عود و دیگر معده را قوت
دهد و اشتها آورد و طعام هضم کند ص عود خام قرفه پوست ترنج هر یک نیم درم قرنفل مصطکی
هر یک دو درم قاقله سنبل الطیب هر یک دو درم زعفران جوزبوا زنجبیل دارفلفل هر یک یکدرم قند سفید
برابر همه اقراص سازند قرص عود و عدد که ... قی و مغص را نافع است و ... السعال ...
افتد سود دارد ص عود خام کل سرخ قرنفل طین خراسانی طباشیر ساذج سنبل هر یک یکدرم کبابه دو
درم کندر ... درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال ... دو درم این نسخه عود
سنبل قرنفل هر یکیکدرم طین خراسانی کبابه ساذج یک دو درم طباشیر کندر کل سرخ هر یک سه درم
بعضی درین نسخه مشک نیم مثقال و پوست ترنج دو درم افزوده و اندازه شربت دو درم گوشته

قرص عود که قی و هیضه را که مع البرد بود نافع است صفت عود و سنبل سک المسک قرنفل کبابه سعد
کندر مصطکی هر یک دو درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بسفنجیج اقراص کنند قرص گل درد معده و ورم [illegible]
نافع است صفت گل سرخ شش درم سنبل اکلیل الملک بادیان اذخر هر یک سه درم رب السوس کهربا هر یک
چهار درم مصطکی دو درم شربتی یک مثقال بطبیخ افیون جهت درد معده و آب عنب الثعلب [illegible]
معده و درد سینه قولنج کهربا دو درم [illegible] قرص گل دیگر جهت درد معده و ضعف آن که از برودت
در طوبت باشد نافع است صفت گل سرخ سه درم عود و سنبل مصطکی سلیخه اذخر دارچینی افسنتین
یک یک درم [illegible] اقراص کنند هر قرصی دو درم شربتی یک قرص [illegible] هفت درم [illegible]
مسهل بود قرص گل که جهت حمیات [illegible] صفت گل سرخ تازه شش مثقال [illegible]
چهار مثقال سنبل هندی دو مثقال بسفنجیج اقراص کنند هر قرصی درمی [illegible] خشک [illegible]
یک قرص قرص گل جهت قی شدید [illegible] که سبب اخلاط [illegible] در معده بود نفع دارد قرص گل سرخ
ده درم قرنفل [illegible] دو درم [illegible] خشک افیون مصطکی [illegible] هر یک [illegible]
بیخته ده اقراص سازند شربتی یک عدد [illegible] قرص [illegible]
را قرص گل دیگر جهت کسی که بعد طعام قی کند سود دارد صفت گل سرخ طباشیر زیره [illegible]
هر یک یک درم [illegible] که تر کرده [illegible] هر یک دو درم سماق سه درم [illegible]
بیرون [illegible] مصطکی هر یک نیم درم اقراص سازند [illegible] حاجت [illegible] قرص گل [illegible]
معده را نافع است [illegible] حمیات ذکر کنیم قرص [illegible] درم [illegible] نافع است
[illegible] سه درم گل سرخ ده درم سنبل الطیب دو درم زعفران [illegible] هر یک یک درم قسط [illegible]
هر یک نیم درم مصطکی دو نیم درم [illegible] بشراب [illegible] کوفته بیخته [illegible] سازند [illegible]
کنند و قدر حاجت می‌دهند قرص زرشک [illegible] درم معده و جگر [illegible] نافع است
صفت عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین [illegible]
درم طباشیر تخم کشوث رب السوس تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره [illegible]

ریوند چینی هر یک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص کنند و دیگر نسخه‌های قرص [illegible]
[illegible] قرص زنجبیل که لذیذ و خوش مزه بود و منافع بسیار دارد صفت زنجبیل را [illegible]
کوفته [illegible] آب [illegible] گرفته [illegible] کنند آنقدر در زنجبیل [illegible] که خوش آید
[illegible] خشک [illegible] نمک [illegible]
آنقدر اندازند که خوش مزه شود [illegible] همه با جمع [illegible] آب [illegible]
برابر [illegible] خشک [illegible] اگر خواهند [illegible] زنجبیل نیم درم نمک [illegible] که خواهند [illegible]
اقراص سازند قرص [illegible] کنند [illegible] هر یک [illegible] درم
[illegible] اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربتی [illegible]
[illegible] قرص [illegible] کنند [illegible] کباب [illegible]
هر یک [illegible] درم قرنفل [illegible] اقراص سازند شربتی یک مثقال [illegible]
[illegible] قرص [illegible] معده را قوت [illegible] نافع آید [illegible] کنند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم کبابه قاقله هر یک [illegible] درم [illegible] قرنفل [illegible]
اقراص سازند هر قرصی مثقالی شربتی یک قرص [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قرص سنبل اورام کهنه معده و جگر را نافع است [illegible] کل سرخ ریوند چینی
[illegible] سنبل هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مصطکی هر یک [illegible]
[illegible] اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی [illegible] جهت امراض معده [illegible]
جگر [illegible] قرص [illegible] جهت [illegible]
[illegible] نافع است صفت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] تمام هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] اقراص سازند هر یک مثقالی شربتی [illegible]
[illegible] قرص کهربا [illegible] الدم را نافع است صفت [illegible] درم الاخوین [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
گل مختوم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] افیون [illegible] دارچینی هر یک [illegible] درم کوفته بیخته [illegible]

قرص سازند شربتی یک قرص با آب بادرنگ و آب عنب الثعلب یا با درونج و خرفه قرص … و قرص …
جهت نفث الدم نافع است مجرب است ادویه اصحاب باید قرص الخشخاش بدستور قرص سلیخه در درد معده که مرض
قی باشد نافع است این را قرص ابلاوس نیز گویند لمنفعه او در دو … و در قرص انیسون تفاوت
اندک است قرص سلیخه جهت ورم انیسون ده درم تخم کرفس پنج درم جند بیدستر افیون مرکی هر یک دو درم
شربتی دو درم بطبیخ … قرص مصطکی قی و فواق را نفع دارد قرص مصطکی عود هر یک دو درم پوست
بیرون پسته چهار درم گل سرخ سماق هر یک پنج درم شربتی دو درم قرص اقاقیا معده را قوت دهد
و اسهال صفراوی و تشنج او را نافع آید و طبیعت ببندد قرص اقاقیا سه درم صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم گل سرخ
گلنار هر یک چهار درم کندر عود هندی هر یک یک درم سک پنج زعفران هر یک نیم درم بکوبند و بحریره پزند
و با آب اقراص کنند از یک درم تا یک مثقال برب سیب یا رب آبی بدهند قرص قسط که قولنج
امتلائی را نافع آید قرص قسط تلخ صبر سقوطری اذخر شام بلیسان فودنج کوهی دارچینی گل سرخ هر یک درم
بکوبند و بشربت بسرشند … کنند و بکار برند قرص سماق مجرب است جهت کسی که طعام
قی کند و شهوت غذا نماند … قرص سماق سه درم زرشک طباشیر زیره … بگلاب تر کرده
زعفران مسحوق هر یک دو درم پوست پسته یک درم مصطکی نیم درم کوفته بیخته بگلاب اقراص کنند شربتی
از یک درم تا دو درم بشربت حصرم … قرص افسنتین معده بارد را سود دارد
آرد و معده … جهت … قرص افسنتین افیون بادام تلخ تخم کرفس …
جمله برابر کوفته بیخته با آب اقراص کنند و حاجت سکنجبین بدهند قرص افسنتین دیگر …
که از پس طعام … قرص افسنتین تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم
سلیخه … درم … افیون هر یک … درم کوفته بیخته با آب اقراص کنند شربتی
با شربت … بدهند قرص … معده را قوت دهد … قطع کند قرص …
بیرون پسته گل سرخ هر یک چهار درم عود خام مصطکی هر یک سه درم … کوفته بیخته با آب
اقراص کنند قرص … ضعف معده و ضیق النفس و سلسل البول را نافع است قرص … صمغ عربی

هر یک دو درم مصطکی یک درم گل سرخ سنبل هر یک سه درم با گلقند قرص اقاقیا قی الدم را
نافع است صفت اقاقیا تخم گل افیون … گل ارمنی گلنار صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته
با آب … اقراص سازند شربتی نیم مثقال با رب سیب یا رب به قرص طباشیر معده را قوت
دهد و قی و اسهال را باز دارد صفت طباشیر انار دانه گل سرخ کشنیز … هر یک دو مثقال
پوست بیرون پسته مصطکی هر یک نیم مثقال سماق سه مثقال زیره کرمانی … هر یک …
کوفته بیخته بگلاب اقراص کنند و بعضی … قرص طباشیر … ادویه اصحاب باید
قرص مشک معده و دل و جگر بارد را نافع آید و قوت دهد و اوجاع بارده معده را زایل کند
و غشی و خفقان بارد را مفید آید صفت مصطکی قرنفل عود دارچینی سنبل سک …
کبابه … پوست ترنج قاقله هر یک مثقال مشک دانگی کوفته بیخته بشراب ریحانی اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص مشک قی و معده را باز دارد و طبع ببندد و خواب آورد صفت
مشک قرنفل هر یک … درم … پوست انار … افیون دانگی کوفته بیخته
… اقراص سازند شربتی یک درم … قرص کوکب الارض دوا مجرب معروف که
طبیبان متقدم مبارک … منافع او بسیار است … در امراض معده و جگر
و دیگر امراض … کوکب زحل … فلسطین …
ان کوکب … دوران زمان معروف … کوکب گشته و لهذا این قرص … کوکب …
… کوکب الارض … جزو اعظم این قرص …
… معده را نافع … قرص کادی …
… کادی … معده … زیره … هر یک …
گل سرخ … کوفته بیخته در … معده …
معده …
… کادی … هر یک دو درم …

کوفته بیخته در پارچه بسته تکمید کنند ضمادی که تحلیل ریاح معده و سپرز و اشکها کند صفت حلبه
شونیز تخم کرفس نانخواه همه را کوبند و آب کنگر قدری بر آن پاشند و در خرلطه کرده بکرم
بر عضو نهند و بر معده و جگر تسخین شدید و طول روا از آن ندارند ضمادی که جهت تحلیل ریاح و اخلاط
و جوف مراق و تقویت معده را نافع است و ایلاقی در المنجح لغاولمراقی نوشته صفت
افسنتین سنبل قرنفل برگ زیره سیاه افیون تخم کرفس سعتر و آب بجوشانند و صاف
کرده میشاند کاو اندازند و در خلو معده تکمید شکم نمایند ضمادی که از مولفات این درویش
جهت تسکین درد معده و امعاء و جگر و کلیه و سپرز و جمیع اعضا نافع است سریع العمل و العاقبت
نافع قولنج را صفت ابونکل سنبل حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه گندم نکات اکلیل
الملک همه را هم رسیده بجوشانند و پس میشاند کاو اندازند و تکمید کنند و اگر اسفنج با نمد در آن ترکرده
بر عضو نهند قوی تر باشد و این را تکمید رطب گویند حرف اللام لعوق ناردان جهت قوت
معده و رفع تی ضعیف مجرب است صفت کل سرخ ارد سفید پوست بیرون پسته انار دانه ترش
بیدانه دار هر یک بیست و ده مثقال سماق هفت مثقال لفاح تخم مورد هر یک سی مثقال آب انار
سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده همراه آب لیمو و آب غوره و آب
تمر هندی هر یک بیست و پنج مثقال با ترشی و ده مثقال نبات ده صد مثقال بقوام لعوق
آورند و اندکی میکنند لعوق خارالقرون اشتها و شهوت را اگر از بلغم و صفرا بود نافع است
صفت خارالقرون ده مثقال را آب وزن جیبی یک درم خشخاش غاف لیف ده درم افسنتین ربع درم
بخته در پنج درم شربت پنج کاسنی آمیخته لعوق کنند حرف المیم معجون افسنتین جهت
معده و وجع الفؤاد که از سوداء و سوداوی باشد نافع است صفت افسنتین هفت درم انیسون
تخم کرفس هر یک پنج درم سلیخه ده درم افیون جند هر یک دو درم عسل دو چند همه معجون افسنتین
دیگر که در معده و جگر را که از برد بود زائل کند و استسقاء را نافع باشد صفت افسنتین
انیسون تخم کرفس سعتر بادام تلخ بالسویه کوفته بیخته باشد ان عسل سرشند شربتی دو درم معجون

صفت معده و جگر را نافع بود و عسر البول و بیارت اشتها دهد و کند صفت سنبل الطیب فقاح اذخر هر یک دو درم
زعفران مرافیون هر یک یک درم قرنفل سیاه مثقال هر یک دو درم مثقال و مرهم و دوا را در شلث حل
کنند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و لعل سرشند معجون دیگر که همین عمل دارد صفت سنبل الطیب
قسط تلخ فقاح اذخر قصب الذریره سونیز منقی هر یک چهار درم مرکی زعفران افسنتین قرنفل
هر یک یک درم سلیخه پنج درم مثقل ارزق دو درم مثقل را در شلث حل کنند و ادویه را کوفته بیخته
با سه چندان عسل سرشند معجون سفرجل جهت ضعف معده و اسهال نافع معده و نافع
است و دل را قوت دهد صفت پوست سنگدان خروس طباشیر هر یک دو مثقال کل سرخ سه درم
لفاح خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد هر یک یک مثقال بهمن صندل سفید
سعتر کشنیز خشک بیان حب الآس هر یک دو درم کوفته بیخته بشراب ریاس معجون سازند شربتی
دو مثقال معجون نانخواه معده را پاک کند و اشتها آورد و باه را قوت دهد و لنفود تمام
آرد صفت نانخواه صعتر و نار لفاح شونیز زیره کرمانی هر یک پنج مثقال مرج سیاه راز یانه
زنجبیل جوز بوا تخم کرفس هر یک سه مثقال جاشا دو مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
شربتی سه درم معجون نانخواه دیگر که معده و جگر را قوی کند و بلغم ببرد و اشتها آورد و هضم
نافع کند و بوی دهان خوش نماید و سیلان لعاب دارد و درد معده بکشاید و کرم شکم بکشد
و باد را بشکند و گرده را قوت دهد و ریگ گرده و مثانه پاک سازد و باه بیفزاید و اوقات
اگر کسی سالی یکهفته هر روز سه درم این معجون بخورد هر مرادی که از شهوت طلب نماید
بر آید صفت نانخواه تخم کرفس زنجبیل هر یک ده درم زعفران سنبل هر یک یک درم تخم کرفس
پنج درم مصطکی ده درم نیم عود خام دو درم عاقرقرحا پنج درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
شربتی سه درم معجون نانخواه که همین عمل دارد صفت نانخواه تخم شبت هر یک ده درم مصطکی
قرفه عاقرقرحا سارون عود خام سنبل الطیب فلفل زعفران هر یک دو درم مشک خالص نیم درم
کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشند شربتی سه درم معجون دیگر باد را بشکند و طعام هضم کند

صفت بوزیدان برگ سداب قرنفل زنجبیل نانخواه کرویا کاشم دارچینی دارفلفل کوفته بیخته بعسل معجون
کنند شربتی دو درم که نفع کثیر دارد و بسبب آنکه در حرف الفا این بحث گذشت
معجون فوذنج نافع است جهت کسی که اسهال مزمن داشته باشد و معده طعام را قی کند صفت پنج اوقیه سعد هر یک [illegible] درم
نانخواه اسارون بلیله فلفل کندر هر یک نیم درم زنجبیل دارچینی سلیخه نوره هر یک پنج درم مصطکی عود
خام هر یک نیم درم قرنفل سک هر کدام که بمویز بادام دو چند [illegible] دانه از مویز برآرند و
آب بساید پس بجوشانند آب آن مویز [illegible] مویز را نیز بسایند بجوشانند تا غلیظ شود و بعده ادویه
کوفته بیخته بدان بسرشند شربتی بقدر بادام معجون قسط جهت درد معده و جگر نافع است صفت
دارچینی قسط تلخ هر یک نیم درم انیسون تخم کرفس اسارون هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال معجون [illegible] درد معده و جگر و سپرز را سود دهد و بادها را بشکند صفت سلیخه
حماما سنبل نانخواه دارچینی انیسون تخم کرفس [illegible] تخم شبت زراوند طویل
اسارون کرویا مصطکی اذخر جمله برابر کوفته بیخته بعسل صاف بسرشند معجون [illegible] اشتها آورد
و بوی دهان خوش کند و حفظ و منی بیفزاید صفت زعفران عاقرقرحا بزر البنج [illegible] چندان عسل بسرشند
معجون [illegible] اشتها آورد و هاضمه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد صفت عاقرقرحا شقاقل هم
فلفل سفید مصطکی دارچینی هر یک نیم درم زعفران سه درم قاقله چهار درم قرنفل دو درم جوز بوا
سه عدد جزو اعظم سه درم مشک نیم درم کوفته بیخته بده درم روغن بادام چرب کنند و با عسل
که دو چندان بود بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بود معجون [illegible] جهت اشتها و
تقویت هضم معده و گرده و زیاده کردن منی و باه نافع است صفت قرنفل سنبل الطیب
دارچینی قاقله هر یک دو درم انیسون تخم کرفس هر یک مثقال [illegible] مصطکی
نعناع هر یک نیم مثقال فلفل دو مثقال عسل دو چند شربتی دو درم معجون جوارشی جهت تقویت
معده و اشتها و هضم طعام و تقویت باه و نشاط نافع است و فواید کثیر دارد صفت [illegible]
جوز بوا [illegible] هر یک دو درم نانخواه زعفران هر یک نیم درم جزو اعظم صد درم کوفته بیخته با

دو چندان عسل

دو چندان عسل بسرشند شربتی تا دو مثقال معجون [illegible] جهت باد که در معده جای [illegible]
دافع درد و نافع است صفت زنجبیل و دو روغن عنبری هر یک دو درم مروارید [illegible] ابریشم [illegible]
قرنفل زعفران چند بید بستر هر یک یک درم سنبل اشنه هر یک نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال است معجون [illegible] حرارت و رطوبت معده را نافع است [illegible] معده را قوت
دهد و اشتها آورد و تشنگی بنشاند و حرارت غالب دفع کند صفت [illegible] اول کاسنی هر یک
درم سماق منقی از حب [illegible] درم گلنار قاقله کبابه هر یک یک درم مصطکی نیم درم شربتی [illegible] درم با
سیب [illegible] معجون عود جهت تقویت معده نافع است صفت عود خام [illegible] هر یک مثقال
دارچینی مصطکی فلفل قرنفل هر یک مثقال [illegible] تخم کرفس سنبل [illegible]
[illegible] هر یک دو مثقال کوفته بیخته با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابوعلی [illegible]
[illegible] نیز اضافه کرده و اکثر نسخهای معجون عود در بحث جوارش گذشت معجون [illegible]
معده را نافع است صفت دانه مویز [illegible] درم حب الآس [illegible] درم خرنوب [illegible]
نانخواه هر یک [illegible] درم بعسل بسرشند شربتی [illegible] درم معجون [illegible] ضعف معده و لون را
نافع است و شهوة طین زایل کند و ترشح خون از بواسیر و حیض [illegible] و لون [illegible]
و شکم قبض نماید صفت [illegible] سیاه بلیله آمله [illegible] خبث الحدید [illegible] سنبل اذخر
سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر جمله برابر کوفته بیخته بعسل مطبوخ با آب آمله بود بسرشند شربتی [illegible]
روز بقدر یک جوز و این نسخه [illegible] جمیع امراض معدی نافع است و جهت
تقویت مثانه مفید بود و دیگر نسخهای [illegible] در جوارشات [illegible] بحث مع طریق
تدبیر خبث الحدید گذشت معجون [illegible] دفع شهوة طین کند صفت [illegible]
آمله مصطکی قاقله کبابه نانخواه زنجبیل کوفته بیخته بعسل بسرشند و قبل از طعام و بعد از [illegible] بخورند
معجون [illegible] جهت درد معده و ورم و ریاح غلیظ سود مند است و حیض [illegible] بگشاید صفت [illegible]
[illegible] بزر البنج فلفل ابیض فلفل اسود دار فلفل [illegible] سلیخه سنبل قسط زنجبیل [illegible]

المحب الکبیر بزر الاصف نانخواه شونیز قرنفل صعتر بنبن معجبه یعنی سکنجبین هر یک شش درم
وج حب النیل سعد خولنجان سنبل زعفران سعد هر یک ده درم جلبه پانزده درم مروارید ناسفته هر یک
دو درم کوفته بیخته کوشش است که بعد از آنچه حل کرده است در شراب حل کنند با عسل بر سرشته شربتی
از ده درم تا دو مثقال و یک نسخه در حرف البا گذشت معجون ابن جمیل جهت درد و قولنج
و قطع البلغم که از برد باشد نافع است و بسیار مقوی معده صفته کل سرخ فلفل زنجبیل زراوند
طویل دارچینی بسباسه هر یک دو جزو مصطکی زرنباد قرنفل امیلون هر یک یک جزو جند بیدستر نیم جزو
کوفته بیخته با کیوان عسل یکوزن شیره کل قند بر سرشته شربتی دو مثقال معجون [illegible] جهت
شهوه طین و دیگر خیز بای نافع است صفته ایارج فیقرا ده درم هلیله کابلی آمله بلیله
کوفته بیخته با عسل بر سرشته شربتی از سه درم تا چهار درم بطبیخ [illegible] معجون دیگر که در قطع [illegible]
فیقرا ذکر رفته است نافعست مجرب و معروف است بجز جندم صفته هلیله کابلی آمله بلیله زنجبیل [illegible]
جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه التربد بعسل بر سرشته بعد از طعام و لهذا طعام میل [illegible] بعد
خوردی و بجای کل لت سنه باشوربا نانک کرده بخورند یا جوز جندم را شوربا ساخته تناول کنند
و غذا اسفیدبا سازند یکباب مرغ بچه معجون القراط جهت تقویت معده و جگر و قطع بلغم و ختام
و اشتهای طعام و تسکین وجع معده و درد دندان و تحلیل ریاح مختلفه نافع است و بقراط
گفته که تعجب میکنم هر کس که این معجون بخورد و بی اصلاح غذا چگونه محتاج بطبیب شود و بالجمله
در تقویت اعضا باور اوکفته اکل وی با اقتدار میباید برای رضای ده عورت صفته افسنتین
تخم کرفس تخم جرجیر تخم شبت هر یک ده درم زرنباد ده درم مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود هر یک
یکدرم کوفته بیخته با سه چندان قند یا عسل بر سرشته شربتی دو مثقال معجون [illegible] معده
قوت دهد و دفع بلغم و سوداوی به بعد و دردی که از بلغم و سودا باشد نفع دارد صفته هلیله
هلیله کابلی آمله مقل اسطوخودوس هر یک سه درم افسنتین غاریقون هر یک چهار درم نمک هندی دو
درم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بسکنجبین بر سرشته شربتی سه درم [illegible] آب گرم معجون [illegible]

جمیع انواع اوجاع معده و صداع کند و نسیان و دوار معدی و خفقان و وجع الصدر و کبد و طحال
و کلیه ادرار حام و مزاج بارد و اوجاع و نقرس و جذام و امراض سوداوی را نافع است صفته سنبل
سعد زعفران سلیخه ساذج اسفندیان اذخر مویز حب بلسان راوند قرنفل حب البان زنجبیل مر مقل
مرمکی دهن بلسان هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر غاریقون هر یک نیم اوقیه [illegible] بیخ سوسن آسمانی
جونی و دو اوقیه پوست بیخ رازیانه رطل سرکه سه قسط باید که پوست بیخ رازیانه
در سرکه تر کنند دو روز و یک شبانه روز جوش خفیف دهند و صاف سازند و بیخ را [illegible]
رطل و نیم مصاف نمایند و سرکه با آتش نرم همی بپزند تا اندکی غلیظ شود پس ادویه کوفته بیخته با [illegible]
شربتی یکدرم با شربه [illegible] معجون [illegible] جهت درد معده و جگر و مفاصل و سپرز و جهت استسقا
در رطوبت نافعست خاصه بنقرس در موسم بهار صفته غاریقون بسباسه [illegible] وج [illegible] تخم سداب
فرفیون خار خسک یک و هفت مثقال زراوند طویل [illegible] نانخواه قرنفل هر یک دو [illegible]
فراسیون جعده هر یک سه درم کمافیطوس کمادریوس اسقولوقندریون هر یک [illegible] درم
بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بر سرشته شربتی یکمثقال با کرم بعد شش ماه استعمال کنند
معجون ابن عباد نافع بود معده را که قبول طعام نکند و فواق امتلائی و سوء هضم و اوجاع معده
نباتی نافعست صفته جند بیدستر قسط شیرین سنبل الطیب فلفل سیاه دارچینی دار فلفل
هر یک یک اوقیه سلیخه دو درم مرمکی سه درم افیون یکدرم مر را در شراب کهنه ریحانی بخیسانیده و درم
دارو [illegible] کوفته بیخته با ثلث بر سرشته و بعد شش ماه بکار برند شربتی یکمثقال معجون [illegible]
جهت ضعف معده که بسبب ریح و احتباس حیض بود و برای امراض بادی و حشا و اوجاع
قولنج و اوجاع مفاصل و حبس بول نافع است صفته زیره کرمانی هر یک شش درم سداب
مصطکی هر یک سه درم قرنفل کل سرخ افیون وج ترکی نانخواه بوره ارمنی پوست بیرون [illegible]
هر یک سه درم کوفته بیخته با سه چندان عسل بر سرشته بعد پنج ماه دو مثقال شربت [illegible]
که [illegible] اشکم را نفع معده و حشا بر طرف کند صفته ابهل کندر نانخواه دارچینی وج ترکی رازیانه کوفته

نخچه با عسل برسرشند شربتی دو درم معجون بزاوری جهت ورم معده و جگر که بسبب برودت بود
پدید آمده نافع است صفت زراوند زنجبیل شهدانه هر یک نیم وقیه کوفته نخچه به چندان عسل
صاف برسرشند از درم تا دو درم معجون [illegible] دیگر که درد معده و جگر را و ورم رحم را
نافع است صفت زراوند درج پیخ اشخران تخم کرفس بزر بادیانه انیسون نانخواه شهدانه
بالسویه بعسل برسرشند شربتی یک مثقال باب العسل و بعضی عوض شهدانه [illegible] کرده اند معجون
بلوطی که مستعمل جهت تقویت معده و باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار مجرب است
صفت جوز بوا قرنفل [illegible] لسان العصافیر [illegible] زنجبیل دارچینی مصطکی زعفران عود هر یک
سه مثقال فانید [illegible] هر یک یک مثقال [illegible] و نیم مثقال قند و گلاب [illegible] مثقال
قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آورده ادویه سوده بدان
برسرشند شربتی یک مثقال بدانکه معجون [illegible] و معجون [illegible] و معجون [illegible] و معجون [illegible]
معجون [illegible] و معجون [illegible] و معجون [illegible] و معجون [illegible] و مفرحات که بمعده نافع
است در ادویه مرکبه گذشت و اکثر مفرحات مفید معده و در ادویه قلب ذکر رفت و معجون
[illegible] در حرف الالف همین بحث و کذا معجون [illegible] در حرف الفا و معجون
سنجر نیا و معجون [illegible] در حرف السین و [illegible] که عبارت از جلنجبین است در حرف
الجیم همین بحث که امراض معده است گفته شد [illegible] و [illegible] که عبارت از [illegible]
است در حرف الالف گذشت و این هر دو نافع معده اند ماء العسل اشتها آرد و معده
را قوت دهد و در ادویه گذشت مربای سیب معده و دل را نافع است و جهت نیکو
کردن بوی دهان موثر مربای به معده را قوت دهد و غثیان و قی باز دارد و [illegible]
و درد جگر را نافع است و ترتیب [illegible] آنست که [illegible] پاک کنند و [illegible]
بجوشانند تا نیم نخچه شود پس [illegible] بقوام آرند که سیب [illegible] مربا کنند و [illegible]
مربای [illegible] معده [illegible] را نافع است [illegible]

زیاده می کنند صفت [illegible] و جو زنجبیل را پاک کنند و [illegible] روز زیر ریگ [illegible] آب بر آن هر روز [illegible]
والبته بیرون آرند و بشویند و با آب عسل بجوشانند تا بقوام آید مربای گزر [illegible] معده را
قوت دهد و باه بیفزاید صفت بیارند گزر کان تازه که هنوز سخت نشده باشد و پوست او
جدا کرده با آب عسل بجوشانند تا بقوام آید مربای [illegible] معده را قوت دهد خاصه که بارد
بود صفت ترنج بزرگ [illegible] زرد [illegible] که پوست [illegible] دور شود و [illegible]
[illegible] جدا کنند و گوشت آنرا با آب [illegible] نرم بجوشانند تا نیم نخچه شود پس بیرون آرند و
بفشارند و عسل بران افزوده بقوام آرند مربای امرود جهت تقویت معده و لثات مفید
است صفت امرود بلخی یا اصفهانی بگیرند و بجوشانند تا نیم نخچه شود پس قند سفید بران
کنند و بجوشانند چندان که [illegible] مربای [illegible]
مربای [illegible] جهت معده و لثات نافع آید و در ادویه ذکر کرده شد و مربای [illegible] و مربای [illegible]
جهت تقویت معده گرم و دل و قطع صفرا نافع است صفت پوست بیرون هر یک [illegible]
را با انگشت [illegible] بیرون آورده و در آب بجوشانند و تلخی در آن نماند پس با عسل و قند [illegible]
جدا جدا [illegible] تا بقوام آید مربای [illegible] عبارت از جلنجبین و جهت تقویت معده نافع
در حرف الجیم گذشت با فواید کثیر مربای [illegible] یعنی [illegible] جهت تقویت معده نافع است
خاصه که [illegible] بود و در ادویه گذشت مربای [illegible] جهت تقویت معده و جگر
و دل و دماغ و بهر امراض [illegible] نافع است صفت پوست بیرون [illegible] بگیرند و
مربای [illegible] مطبوخ [illegible] معده گرم و ضعیف را نافع باشد صفت [illegible]
شش درم تمر هندی [illegible] درم ترنجبین [illegible] درم مطبوخ سازند و ترنجبین حل کرده و [illegible]
[illegible] اگر قوی تر خواهند و اخراج ماده [illegible] خواهند [illegible] درم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] مطبوخ خورند مطبوخ [illegible] که جهت درد معده مفید است [illegible]
گذشت مطبوخ [illegible] جهت قطع درد معده بارد مجرب است صفت [illegible] مثقال [illegible]

دبا نبات بنوشند مطبوخ دیگر معده را پاک کند و دل را قوت دهد صفت عود قاقلی کبابه
مصطکی قرنفل جوز بوا سنبل الطیب [illegible] زنجبیل مصطکی تخم ریحان تخم بادرنجبویه زعفران
هر یک نیم درم مشک یک حبه جمله را بسایند و در خرقه بندند و [illegible] سست و در آب انگور انداز
د و باتش نرم بجوشانند و هر اندک زمانی خرقه ادویه را بفشرند و همچنان تا چون قوت دوای
برآید فرود آرند و در ظرف آبگینی بدارند و وقت حاجت بکار برند مطبوخ دیگر معده
را قوت دهد و قی باز دارد صفت انار دانه ده درم مصطکی نعناع هر یک نیم درم در یک رطل آب بجوشانند
دهند تا به نیمه آید پس صاف کنند و عود و مشک هر یک یک درم کوفته و بیخته اضافه نمایند بنوشند
مطبوخ [illegible] بادهای معده و احشا را تحلیل کند و اخلاط غلیظ را [illegible] و تفریح
و استسقا رطبی را نافع است صفت نانخواه کاشم زیره کرمانی صعتر شونیز هر یک کفی در رطل
آب بجوشانند تا که یک رطل بماند صاف نمایند و هر صبح و شام هفت درم از آن با سکنجبین
انجبین بنوشند مطبوخ [illegible] رافع نفخ و هضم طعام و مقوی دل و دماغ است صفت دار چینی دو درم
چوب چینی چهار [illegible] گل هندی کاوزبان بادرنجبویه [illegible] قرنفل اذخر [illegible] بادیان [illegible] تخم
انار تخم کرفس خولنجان [illegible] انیسون زنجبیل [illegible] با آب خالص [illegible]
[illegible] عرق [illegible] اول و دوم را صاف کنند و [illegible] بعد طعام بخورند [illegible]
[illegible] امزاج گرم معده و دل را نافع است صفت گشنیز [illegible] گل سرخ گل نیلوفر [illegible]
مثقال گلاب [illegible]
[illegible] صاف کرده سکنجبین [illegible] نیلوفر [illegible] نقوع که غثیان و تهوع و دل
دارد و معده را قوت دهد صفت تمر هندی [illegible] آب [illegible]
و صاف نمایند و شربت [illegible] سیب [illegible] شیرین ساخته اندک [illegible] اگر [illegible]
[illegible] تمر هندی [illegible] نقوع دیگر که همین عمل کند و در تقویت معده [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] صفت عود هندی [illegible] صندل سپید [illegible]

هرکیم سفال [illegible] قدری آب گرم [illegible] نمایند [illegible] صاف کنند
و شربت انار [illegible] ساخته بنوشند نقوع [illegible] معده را نافع است [illegible] گفته شد نقوع
[illegible] صفت [illegible] عود [illegible] صندل [illegible] هر یک [illegible] به قدر حاجت در
گلاب [illegible] صاف کرده هم چنان با نبات [illegible] از شربت انجبین بنوشند [illegible] معده
نافع است [illegible] گفته شد [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] چون هضم ثانی در جگر است [illegible]
آن [illegible] فساد [illegible] اخلاط [illegible]
در تمام بدن [illegible] در معده [illegible] جگر [illegible]
آمده [illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] اصلاح حال [illegible] اصلاح احوال جگر است [illegible]
است [illegible] فساد [illegible] عضو رئیس [illegible] قوی التحلیل
استعمال [illegible] اغذیه مراعات ترتیب [illegible] مفرح القلوب [illegible]
[illegible] الاکبر [illegible]
[illegible] حرف الالف [illegible]
[illegible] استسقا را نافع است صفت
زیره کرمانی [illegible] تخم کرفس هر یک [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
شربتی [illegible] معده را نافع است [illegible] گفته شد [illegible]
جگر [illegible] طحال [illegible] معده [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]

گرگ خشک کرده جمله برابر آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه کوفتنی است کوبند و با عسل مصفی سرشته
ولعوق ساخته استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا یکدرم با سکنجبین یا با آب سیب بخورند تا سه ماه
سفید منافع آن قریب بمنافع کبر است صفته میویزج زعفران قسط سنبل افیون سلیخه هر یک چهار درم
عصاره غافث هشت درم اصل السوس دوازده درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی
مقدار کف فندقی و در نسخه دیگر عود و بلسان و مر هر یک چهار درم اضافه کرده اند و آنرا اسیا لفظ
یونانیست ترجمه وی بعضی بمنفذ کرده اند و بعضی بانفع الامراض و بعضی بدواء الذهب
در تقویت جگر نافع است در دواء و سیر گذشت بادروج برودت جگر را نافعست و تفتیح
سده جگر و سپرز و تحلیل ریاح در دواء و معده گذشت بخجه خوش بر وجع جگر را نافع است در دواء و
سر گذشت تریاق فاروق سده جگر و سپرز بگشاید و ورم صلب آنها تحلیل کند و شربت او در
استسقا بقدر فندقی است بگلاب ممزوج کرده و در یرقان سدی یک [illegible] بطبیخ [illegible] تجربه
وی در دواء و سیر گذشت با فواید کثیر ماء البقول جهت اوجاع کبد و طحال و معده نافعست سده و
جگر و سپرز بگشاید و استسقا را که از برودت بود دفع کند و ضعف جگر دور نماید در دواء و سیر گذشت
حرف الجیم جوارش شهریاران سردی جگر و معده و قولنج و عسر البول را نافع است صفته قرنفل
قرنفل دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل جوز بوا هیل مصطکی قاقله حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم درم
سقمونیا سه درم ترنجبین حب النیل هر یک شش درم قند سفید بوزن تمام ادویه کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته
شربتی چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم و نسخه دیگر در دواء و امعا خواهد جوارش خوزی طعام
را هضم کند و اسهال باز دارد و سپرز را بگدازد و کسانی که بیم استسقا بود نافع باشد و ادرار
بول کند صفته قسط و قرنفل و سنبل حب بلسان سلیخه هر یک سه درم جوزبویا پنج عدد قاقله کبار قرنفل العبید
شیطرج اکلیل الملک فلفل هر یک چهار درم بسباسه ده درم پنج هر یک سه درم ریوند چینی زراوند مدحرج
هر یک نیم درم هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی بروغن زیت بریان کرده هر یک سه درم هلیله زرد عدد
حب الآس برابر همه نبات سفید آن جمله در گلاب بقوام آرند ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته شده بعد

دو ماه استعمال کنند

دو ماه استعمال کنند جوارش مشک جهت استسقاء طبلی نافعست جوارش شهرزادیج و جوارش
معده و جوارش آمله و جوارش مصطکی و جوارش مشک و جوارش تفاح و جوارش سفرجل و جوارش
فلافلی و جوارش طباشیر و جوارش کافوری و جوارش دارچینی و جوارش قمونی این همه جهت
امراض جگر مفید است در دواء و معده گذشت حرف الحاء حب انیلون استسقاء زقی را
نافع است صفته ماذریون مدبر ده درم ریوند چینی عصاره غافث تخم کرفس هر یک سه درم تخم انیسون
چهار درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و در ذخیره عوض تخم تخم کاسنی است و در بعضی
نوشته که اگر حرارت باشد تخم کاسنی بهتر والا تخم کرفس و این حب اهل که دوا استسقا
دهند در هر هفته یکبار کافی است تا هم قوت بحال باشد و هم ماده بتدریج دفع شود و در تحفة المؤمنین
ماذریون درین حب یکدرم نوشته و دیگر ادویه همان وزن مسطور حب ریوند خوانده و این
درویش ماذریون درین نسخه چهار درم کرده مصون از افراط و تفریط یافته حب ماذریون دیگر
همین عمل دارد صفته تخم ماذریون مدبر مغز بادام هر یک نیم درم قند سفید یکدرم کوفته بیخته حب سازند
و این یک شربت است و در نسخه قند نیز نیم درم است و بادام تلخ نوشته حب ماذریون دیگر
اخراج ماء اصفر کند صفته ماذریون مدبر دو جزو گل سرخ رب السوس هر یک یک جزو کوفته بیخته با آب
عنب الثعلب حب کنند و در سایه خشک نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم با آب گرم حب ماذریون
دیگر که اخراج آب نجیح کند و استسقا را بود و هند صفته ماذریون و سکنجبین هر یک چهار درم
و نمک هندی و ورق حجام هر یک دانگی حب سازند یک شربت است حب ماذریون دیگر که همین عمل دارد
و قوی تر است صفته تخم ماذریون مدبر نیم درم ساذج یکدرم و در نسخه ثلث درم زرشک [illegible]
ربع درم نمک نفطی یا کسداب [illegible] و ورق حجام هر یک دانگی حب سازند یک شربت است
ماذریون از ادویه سمیه است و زیاده گرم بقدر اخراج آب استسقا بتدریج دو اها و نیز حب الملوک در اجزا
نجیح نیز کرده اند لیکن بعد اصلاح مضرت او کم میشود و بدون اصلاح هرگز نشاید خورد و در نسخه سیاه
او که مضر محض است قطعا استعمال نباید اصلاح ماذریون که ماذریون غیر سیاه باشد برگ او و تخم او

هرچه باشد در هر که عرق دارند املا و دستبان زند بعده برون آرند و آب شیرین لنو بنوشند
و از پس خشک کنند در گرما اندر سایه و در سرما اندر آفتاب و بعده به روغن بادام شیرین چرب نمایند و
قدری کتیرا نیز با وی ممزوج سازند و بکار برند و باید که افتیمون را بسیار باریک بسایند استعمال
وی و در کرما و محرور مزاجان جائز نیست اصحی و قرصی که افتیمون دارد بضعیف مزاجان نشاید
لهذا اهل تدقیق گفته اند که احسن آنست که در طبیخ یا نقیع قوت افتیمون مشروب شود اجرم وی را
نخوردن باید که در غایت مخوف است بالجمله هر دوائی که افتیمون دارد سخت کمتر استعمال
تحقیق اثر وی در مزاج شارب بخیر انفذ شربت او را هرچه که باشد باید که جرم افتیمون
زیاده از نیم درم خورده نشود و استعمال افتیمون هم مناسب نیست مقدار لیکن باید داد و از نسخها
که اکثر نسخهای وی زیاده از اینست که حب مرقوم نشده حب غافث یرقان و ورم جگر را سود
دارد و حمیات عتیقه را نیز نافع است صفت غافث صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر یک برابر
کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند و شربتی تا دو درم حب ایارج که استسقاء لحمی را نافع است
صفت صبر سقوطری دوازده درم افسنتین شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه ترید مجوف
مصطکی هر یکی دو درم زعفران یک درم و نیم غاریقون سه درم حماما یک درم کوفته و بیخته حب سازند
شربتی دو درم حب کبیر استسقاء جمیع اقسام او را نافع است صفت ترید یک درم راوند چینی تخم
درم غاریقون زراوند مدحرج و طویل هر یکی دانگی و نیم سنبل الطیب و تخم انجره هر یکی دو دانگ
فرفیون به روغن گل چرب کرده دانگی کوفته و بیخته با آب خالص حب سازند که نیز است
حبی که همین عمل دارد صفت ایارج فیقرا ترید مجوف هر یک یک درم غاریقون سه درم راوند
چینی تخم انجره افسنتین هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگی مقل دو دانگ با آب کرفس حب سازند
حب ... که شکم را ... و آب زرد براند و خفقان ... صفت پوست هلیله زرد ده درم سکبینج نیم درم کوفته
بیخته حب سازند شربتی دو درم حب سکبینج جهت استسقا نافع است صفت ... نیز
جهت جگر مفید است و در اوراد بسیار گذشت حب کبد جهت سپرز ... بلاد ...

آن بنوشند صفت پوست بیخ کبر راوند هر یکی دو درم مرجان سوخته سپرز دو تخم کرفس غاریقون
ملح هندی هر یک یک درم با عرق بید حبها سازند و قدر شربتی یکمثقال حب صبر طبع نرم کند
و یرقان را که از تپ باشد سود دهد صفت صبر یک درم سقمونیا ربع درم غاریقون دو ثلث درم عصاره
غافث ثلث درم العصاره کاسنی حب سازند و این یک شربت است حب افسنتین جهت
اوجاع بارد جگر و ابتدای استسقا و حمیات مزمنه نافع است صفت افسنتین رومی پوست هلیله
زرد و لک مغسول مصطکی زعفران راوند زراوند انیسون اسارون تره خشک ایارج فیقرا هر یک جزو
آب عنب الثعلب حب کنند شربتی یک مثقال وقت خواب اگر سرفه هم باشد رب السوس بضعف وزن
حلبه آورده و با آن میزند حب غاریقون استسقا و علل جگر را نافع است و سده بگشاید صفت غاریقون چهار
درم افسنتین صبر سقوطری هر یک شش درم فطراسالیون دو درم تخم کرفس هر یک درم سقمونیا
یک درم کوفته بیخته با آب خالص حب سازند شربتی دو درم حب غاریقون دیگر همین عمل کند طبع
نرم سازد و اگر خشک کند یک درم از آن بخورند صفت غاریقون ده درم عصاره غافث راوند چینی هر
دو درم قند سپید پانزده درم کوفته بیخته با آب حب سازند قدر نخود شربتی یک درم دو درم با ایلیل
مجالس ... منضج الکبد حب غاریقون دیگر که استسقاء زقی را نافع است صفت غاریقون
یک مثقال غافث دو دانگ حب کنند یک شربت است حب فیقرا دو درم صلب سپرز را نافع است
صفت هلیله زرد ترید مجوف هر یک درم غاریقون بر گلکر نیم درم افسنتین اشق مقل هر یک
درم نمک هندی دو درم و دو ... ظرفا قائم مقام کبر است حب مدحرج کبدی را نافع است
صفت ترید مجوف دو درم ایارج یک درم هلیله زرد هلیله سیاه و افسنتون هر یک نیم درم انیسون نمک هندی
را اندیانه هر یکی دانگی و نیم حب سازند شربتی سه درم حب الشفا ... برای جگر بارد نافع است
و استسقا نیز ... تحقیق آنکه بجای ... اصح است در علل معده گذشت ... و
معجون معروف کثیر النفع است و علل اکثر مفید و در میان این بحث باید ...
صلابت جگر و سپرز و معده و استسقا و برودت معده نافعست و سده بگشاید و بول براند و

خشک کرده و تشنگی بیفزاید و بدن لاغر کند صفت لک مغسول دو درم تخم کرفس جبلی زیره کرمانی زنجبیل
هر یک هشت درم کمافیطوس بزرقطونا بالیس هر یک چهار درم و چهار دانگ حنظیا ها زراوند مدحرج هر یک
یکدرم صبر سقوطری سنبل هر یک دوازده درم فوّه پانزده درم حب البان سلیخه مصطکی مقل قصب الذریره
اسارون هر یک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند طویل هر یک سه درم و نیم ریوند چینی
اذخر هر یک دو درم فلفل قسط هر یک دو درم رب السوس حب بلسان هشت درم سنبل رومی شش درم کوفته
بیخته بعسل معجون کنند شربتی یکمثقال دوای لک صغیر منافع وی قریب بمنافع لک کبیر است صفت
لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر ترمس حب الغار رطبه فلفل هر یک دو درم ریوند چینی پانزده درم
کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکدرم بطبیخ افسنتین یا آب گرم دوای الکرکم کبیر که اورام صلب
جگر و سپرز را که از سردی باشد نافعست و سده بگشاید و بادها دفع کند و کرده و مثانه را
قوت دهد و بول براند و استسقا که سبب آن ورم جگر و سپرز بود سود دارد صفت زعفران دوازده
مثقال اسارون دو درم موخراقیون فطر اسالیون ریوند چینی هر یک چهار درم سنبل شش درم قسط
سلیخه فقاح اذخر حب بلسان هر یک یکدرم فوّه دو درم رب السوس جعده مصطکی غافث
هر یک سه درم روغن بلسان پنج درم مرصافی چهار درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکدرم
تا دو درم با ماء العسل دوای الکرکم صغیر منافع این قریب بمنافع کبیر است صفت زعفران
سلیخه و سنبل هر یک دو درم فقاح اذخر قسط دارچینی هر یک یکدرم کوفته بیخته یک شبانروز
روز در شراب انگوری تر کرده روز دیگر بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال دوای دیگر
جهت استسقا و سپرز نافع است و درد او و سینه گذشت دوای که جگر را پاک کند و قوت
دهد و سده بگشاید صفت لک مغسول ریوند چینی هر یک سه درم عصاره غافث تخم بادیان
تخم شلغم هر یک پنج درم افسنتین شش درم تخم کاسنی ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس
چهار درم کوفته بیخته دو درم از آن بخورد دوای هندی که ورم جگر گرم را نافع است صفت
ریوند چینی اصل السوس هر یک سه درم عصاره غافث هفت درم کوفته بیخته هر روز دو درم با

سکنجبین

با سکنجبین بخورند اگر ورم خونی باشد نخست فصد باسلیق کنند از دست راست و دیگر حجامت
نهاده شاید یا زلو چسبانند و اگر طبع قبض باشد مغز فلوس خیار شنبر گشایند که ازاله حرارت جگر کند
و تنقیه ماده وی هیچ مثل این نباشد چون بمنتهی رسد دوای که ورم گرم را نافع است صفت هلیله بلیله آمله با آب کاسنی
یا آب شبت فقط سائیده بر جگر نهند و تر دارند و خشک شدن نگذارند دوای که ورم سرد جگر را نافع است
صفت مومیائی هندی بکم و زیاده بحسب مزاج با قند سیاه آمیخته بخورند دیگر خردل با بشیر گاو
سائیده طلا کنند و مداومت نمایند دیگر ابوال بز هر روز یک سیر بخورند جهت ازاله ورم سرد
جگر مجرب است دیگر هرگاه ورم و درد جگر از ماده خون باشد یا از بلغم مزمن بود و هیچ دوا
منتفع نگردد بر موضع جگر از سه جا داغ نهند که مجرب است دوای که ورم سرد سپرز را نافع است
صفت خردل جوکهار هر یک درم کوفته بیخته دو و نیم سیر بکسر نار دانه بنوشند و مداومت کنند دوا
که همین عمل دارد و نافع تر است صفت برگ اکه که خود از درخت ریخته باشد صد عدد و نمک
و شناسیها که زرچوبه دارد چون نمک سیاه و نمک سپید و جوکهار هر یک درم انگزد ده درم
بادیان سائیده در دو درم روغن سرشف ده درم شیر اکه آمیخته بر هر برگ دو جانب طلا کنند
در دیگ گلین تو بر تو بر نهند و سر دیگ سخت کرده پس دیگ را بگل حکمت کرده بعد خشک شدن
میان پاچک دشتی که از صد عدد کمتر نباشد آتش قوی کنند و بعد سرد شدن سر دیگ بگشایند جمله اجزا از جا
سود برآورده نگهدارند و هر روز مقداری که بر انگشت بر آید با آب نیم گرم بخورند و از ترشی و
دیگر بلاها پرهیز کنند علت سپرز و جگر و جمله علتهای بارده بلغم تمام دفع شود و باز عود نکند
هر روز صبح ناهار بخورد سپرز بگدازد دوای خردل زرد و زرچوبه هر یک سه درم کوفته بیخته در
بول بز یا گاو تر کنند و بسایه خشک نمایند هر روز یکدرم با آب ناهار بخورند سپرز بکلی بگدازد و بحال
اصلی باز آید دوای که ورم سپرز را که صاحبش از کثرت درد بیقرار بود سود دهد صفت سپند سوختنی
سه درم پوست سنبهالو درم هلیله بلیله آمله هر یک پنج درم کوفته بیخته هر روز دو درم با نبیذ
ناهار بخورد و مداومت نماید نفع تمام دهد و در اثنا تناول این باید که غذا گوشت آب نخود

بخورد و آب کباب قلیه با بازو و سیر و نان تنور سازند و روغن بر شفت مالیدن بر سپرز نافع است
دوای که استسقا را مجرب است ص بشنود که از اقسام غلط است و در هند مشهور است که جز
هر قدر که خواهند و لیسانند و آب برگ کیخال البر شند و نان بپزند بی آنکه نمک آمیزند و با روغن یا سبز
غذا سازند و بجای آب طبیخ کیخال با عرق اذخر نوشند و غذا نیز در همان بپزند و غسل و وضو را
دست نیز بدان نمایند دو هفته باذن الله مرض رفع شود دوای مفید تشنج طحال از محلل جگر
درد شروع میشد و بر سر معده و بر سپرز میرسید و بقرار میکرد و زکات آن روز بهمین حال میگذشت و دور
هفته دو سه نوبت با علت مثلا میگشت هر چند تنقیه بفصد و اسهال نمودند نافع نمی آمد
القا فاعز نری فرمود که بچینه مرغ بگیرد و درزده و سفید و ازو دی لیسانند و بشستند آب باغ العاب
تخم سپهی هر یک یکدرم در آن برشته بخورد و غذا و جهازه و کوشت تر و نان بپز ساز و درهم
خیار که صحت یافت و طبیب و اناحب مزاج در تشخیص افراد حاره فخار است دوای که در
صلابت سپرز بی نظیر است و در اینها نیز بی افزاید ص عرق کنند یک لقمه یک سیخ در آب انگبینه
بنوشند و بتدریج بیفزایند نهایت وی چهار سیخ است زیاده بر این غیر مجوز دو غده کوکو کشاده
تخم درم با آب بنوشند در ترتیب کنجد صادی بگیرند و بکوبند و گرم کرده بر سپرز ضماد کنند
مجرب است دوای که ورم سپرز را کبار و ص سونهه پلپل مرچ بلیله چوکهار جیته کهیله جله برابر کوفته
بیخته و شیره گهنوار بمقدار کنار دشتی جهنا کنند یکحب روز بخورند دوای که بهمین عمل کنند
سهها که بریان بگیرند خرول سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند دوای که قوی تر است منفعت
سهاگه بریان یک حصه اطیوا یک حصه بگیرند و با قند سیاه و جهها بحب سازند و حب حاجت بر بند کباده و اگر
بخورند بگیرند و در روز در میان بخورند و با یکبار خورده شود و بعد غذا چون یکساعت بخورند
و بالای وی چیزی دیگر بخورند مگر قدری آب با گلاب و ایرس فی دیار وی پرهیز دارند دوا
بادشکم نیز می آید و در کد احمر سنجی سپرز و ازاله ضیق النفس و جمیع علل شکم مفید است دوای
که بدفع سختی سپرز مجرب است ص مهوه که درخت است در هند معروف بشبابه زاغ و در کلانی ز انگور

استسقی می باشد یعنی برنج با بل زردی گوشت او را مصلح بجنه خورند و قوت باه نیز می آورد دوای
که سختی سپرز را مجرب است و نافع تر و مزیل نفخ شکم و مشتهی ص اجوائن بوست بلیله هر یک
درم بجنه کشت آهن یعنی چرک او سه درم بجنه هر سه را بکوبند و اندکی در ظرف چرب کهنه که آب
از آن تر شح نشود بنهند و آب شیرین دو چند همه انداخته و دهن ظرف بسته در حفره که در زمین
خشک و یا آن انداخته باشند بنهند و تمام حفره را از سرگین پر کنند و بسته هفته هفته جدا زند بیرون
بیرون آرند و صاف نمایند و در شیشه بنهند و صبح و شام یکدام با کم و زیاد بنوشند و بعضی چند ساله
کهنه برابر همه ادویه نیز در ابتدای داخل سیازند تا مرغوب تر باشد و بعضی قدری شیره گهنوار هم
ممزوج میکنند در ابتدا تا قوی تر می باشد و در صورتیکه گهنوار داخل کنند امتزاج قند سیاه لازم
است فائده سختی که از طرف جگر بود بر دست حیب داغ دهند و اگر از طرف سپرز باشد
بر اسلیم دست راست داغ را چند روز ترشح دارند که عجیب الاثر است و داغ از فتیله باید
یا کاغذ تافته باید داد و چنانچه معروف است داغ آهن کنند نیز رواست حرف الراء روغن انار
که مقوی جگر است معده در ادویه معده گذشت روغن قسط جگر سرد را نافع است روغن
حب البخر مرکب سده جگر بگشاید در این هر دو در ادویه سپرز گذشت روغن افسنتین مقوی جگر را
روغن محلل که در تحلیل ریاح جگر نافع است روغن کلکلانج که جهت جگر مفید است سپرز او
این ادویه معده گذشت حرف السین سنجر خیا معروف معجون آن جهت سده جگر و صلابت
آن مفید و در بحث معده گذشت سکنجبین بزوری مقوی جگر است و کذا سکنجبین بسیوتی
کذا سکنجبین رمانی جهت جگر گرم مفید و کذا سکنجبین تفاحی در اینها در ادویه معده ذکر شده و
سکنجبین های که بجگر و سپرز مخصوص تر اند در مجیا بان کنیم و ما لغی صستوفی در تبیات صاحب
فواید کثیره و سکره عسلی و طریق اختیار کردن حامض و حلو و مرحب حال و منافع و مفاد وی مشروحا
در آنجا حواله شده فلیرجع ثمه سکنجبین راوندی یرقان و درد جگر را که از گرمی باشد سود دارد
ص تخم کاسنی مکوفته مقشر ده درم گل سرخ تخم شاهتره تخم کشوث هر یک ده درم راوند چینی ده درم

ہمہ در

لکھنوی برنہ

ریوند ما نرم کوفته در خرقه بسته خود یا ادویه دیگر در دو من آب بجوشانند و زمان زمان کفچه
ریوند را بدست بمالند تا که شیره تمام بازدهد و بعده صاف کنند و با یکمن قند سپید و چهل
مثقال سرکه بپزند تا بقوام آید شربتی پانزده درم سکنجبین ریوندی دیگر درد جگر را سود دارد
و سده بگشاید و طبع نرم کند صن ریوند چینی تخم آول سی درم تربد مجوف غافت افسنتین
تخم کاسنی نیکو کوفته هر یک بیست درم غاریقون منقی هر یک پنج درم جمله را در دو من آب نیم
روز بخیسانند سه درم و دو دانگ کوفته اضافه نمایند و صاف کنند و قند سپید یکمن و نیم و سرکه
چهارم حصه قند اضافه آن کرده بقوام آرند سکنجبین ریوندی دیگر صلابت سپرز را نافع است
صفت ریوند غاریقون فوه پوست بیخ کبر پوست درخت بید گز زراوند افسنتین غافت
تخم کشوث تخم کاسنی هر یک بیست درم قند سپید یکمن سرکه چهارم حصه قند و آب لقند حسب اودیه
را در سرکه و آب خیسانیده و بجوشانیده بعد صاف کردن قند آمیخته بقوام آرند سکنجبین فوه
استسقا و صلابت سپرز و ورم صلب جگر را نافع است سده بگشاید صفت رازیانه پوست بیخ
رازیانه پوست بیخ کرانیسون تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی زوفا ادریس فوه غافت افسنتین
هر یک بیست درم تخم کشوث تخم کرفس و پوست بیخ کرفس جعده سنبل ... هر یک هفت درم در آب
خیسانند و صد درم سرکه و بعد جوشانیدن و صاف کرده با یکمن قند بقوام آرند سکنجبین عنصلی
استسقا و درد پهلو را که از سردی باشد نافع است سده جگر و سپرز بگشاید و سپرز فرو کند
و فالج و لقوه و سلام? ... و ضیق النفس را سود دارد و بچه مرده بیندازد صن سرکه عنصلی زنجبیل
رازیانه انیسون حلتیت عاقرقرحا پودینه دشتی هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی فرودانا
هر یک پنج درم آدویه را نیکو کوفته کنند و در سرکه عنصل و در چهار ... عسل صاف جنبانند و یکهفته
در آفتاب بنهند و بعده بپالایند و نگاه دارند و پیش از طعام سی درم استعمال نمایند سکنجبین عنصلی
دیگر سختی جگر و سپرز را نافع است و جهت تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظ و دفع سعال و ضیق
النفس طولی مفید صفت پیاز عنصل نیم رطل بگدازند ... از زجاج قطع کنند ... خورد و سرکه کهنه

بکار ...

بنجیر رطل انداخته باتش نرم بپزند تا که پیاز عنصل مهرا شود پس صاف کنند ... یک رطل سرکه و قند
سفید یکنیم رطل آمیخته باتش نرم بقوام آرند و اثنای طبخ کف بر هم که زند پس بردارند و نگاه دارند
سکنجبین افسنتین استسقا زرقی را نافع است صفت سرکه ده استار آب صاف نیم من برگ
افسنتین نیکو کوفته در سرکه و آب یک هفته تر دارند پس بجوشانند و صاف کنند و قند سفید یکمن
آمیزند و بقوام آرند و اگر آب سیب حل پنج استار عوض آب در گلاب آمیزند بهتر باشد سکنجبین بارد
استسقا گرم را نافع است و در بول صن تخم خیار تخم خربزه تخم کاسنی جمله نیکو کوفته هر یک
ده درم و قیه تخم کرفس نیم اوقیه همه را یکشبانروز در سرکه تر نمایند و صاف کنند و همچنین وی
قند سپید آمیزند و آب خیار معصور نیم رطل یک اوقیه اضافه کرده بقوام آرند سکنجبین جار کو ورد
سپرز را که از سردی باشد سود دهد صن پوست بیخ کبر ثمره الطرفا اسقولوقندریون پوست
درخت بید ... زراوند فوه بیخ جمله برابر با آب و سرکه بپزند و صاف کرده با عسل بقوام آرند و
استعمال نمایند ازانچه گذشت بیشتر نفعا عجیب سکنجبین بزوری سده جگر و سپرز بگشاید
و جهت ضعف معده و حمیات عفنه دایره و مبرد مزاج و اوجاع مفاصل بلغمی نفع دارد صن تخم
کشوث رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک پنج درم تخم کاسنی ده درم همه را در یکنیم رطل سرکه اول تخم
بکوبند و دوا و قیه آب خالص ترکنند و یک شبانروز بگذارند پس باتش نرم بپزند تا که تندی آب
کم شود و صاف نمایند و قند سپید پنج رطل آمیخته بقوام آرند و کف بردارند و قبل از آن سکنجبین
بزوری اصول سده جگر و سپرز بگشاید و بلغم بزداید و صفرا بنشاند و معده را سود دهد صن اصل السوس
تخم کشوث رازیانه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم تخم کاسنی ده درم همه را نیم
کوب کنند و در یکنیم رطل سرکه تند خوب و نیم رطل آب خالص یک شبانروز تر دارند و باتش نرم
بپزند تا تندی آب کم شود و قند سپید پنج رطل حل کرده بقوام آرند سفوف کرفس جهت استسقا
طحالی مجربست سفوف نمک سفوف آبار سفوف جالی برای جگر مفید سفوف ناخواه جهت
سپرز نافع و انها در ادویه معده گذشت سفوف لیلا ورم جگر و سپرز را نافع است صفت ... الحلیه

پوست هلیله کابلی هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک پنج درم کوفته بیخته شربتی سه
درم با شیر شتر سفوف [illegible] درم جگر را نافع است و بول براند صفت تخم خربزه تخم خیار [illegible]
هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم انیسون رازیانه تخم کرفس رب السوس هر یک
دو درم عصاره زرشک چهار درم ریوند چینی یک مثقال لک مغسول چهار دانگ زعفران سنبل مصطکی
افسنتین هر یک یک درم کافور دو دانگ شربتی سه درم سفوف کبدی مخصوص بجگر است [illegible]
دهد کامل تر صفت گل سرخ سه درم زرشک منقی لک مغسول هر یک یک درم و نیم فوه طباشیر صندل
سفید نشاسته صمغ عربی هر یک یک درم ریوند چینی نیم مثقال تخم حماض یک مثقال زعفران دو دانگ کوفته
بیخته سفوف کنند سفوف [illegible] وجع جگر و قولنج را نافع است صفت گل سرخ هشت درم زرشک
پنج درم سنبل مصطکی عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی هر یک سه درم بادآورد فقاح اذخر
رب السوس هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم شربتی دو درم با سکنجبین سفوف دیگر حرارت جگر
بنشاند و خمار دفع کند و اسهال صفراوی باز دارد و غلبه خون ساکن کند و آنرا که آب خواهد برآمد سود
دهد صفت گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک منقی تخم خرفه و
تخم کاهو خشخاش سفید هر یک پنج درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یک درم شربتی سه درم [illegible]
غوره با شراب آلو یا شراب حماض سفوف دیگر که مسبب است سفوف ترنجبیل گل چهار درم زرشک
منقی دو درم و نیم سنبل مصطکی عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی هر یک یک درم فقاح اذخر
اسارون رب السوس هر یک پنج درم زعفران نیم درم سفوف کنند سفوف لولوی و استسقا را
کبدی را نافع است و جگر و دل و معده را قوت دهد و حرارت و تشنگی بنشاند صفت مروارید ناسفته
چهار درم لسد سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قبرسی صندل سپید تخم گل و [illegible]
تخم حماض بلوط بریان تخم مورد پسته کنار کشنیز بریان آرد سپید صمغ عربی بریان سماق [illegible]
پسته جو بریان طراثیث تخم خرفه مقشر بریان اسفغول هر یک سه درم گل مختوم مصطکی هر یک یک درم
انار دانه پنج درم کهربا اقاقیا هر یک دو درم و غیر از اسفغول همه را بکوبند و با هم آمیخته بکار

افزون

برند سفوف [illegible] نافع است جهت حرارت جگر و یرقان و نفث الدم و سده جگر صفت
بهیدانه مقشر نشاسته مقشر تخم خیار هر یک چهار درم گل ارمنی گل سرخ لک مغسول سنبل اصل السوس
هر یک یک درم طباشیر پنج درم مصطکی دو دانگ شربتی یک درم با آب سرد سفوف دیگر که جهت [illegible]
مجرب است و در [illegible] زایل کند و منقول از تذکره صفت مرجان سوخته یک درم کهربا دو
دانگ [illegible] نشاسته [illegible] یک مثقال عرق [illegible] چهار مثقال و مرجان دو دانگ [illegible]
مجرب است سفوف لک که جهت یرقان و درد جگر صفراوی نافع است صفت لک
مغسول یک درم طباشیر دو درم زعفران یک درم ریوند چینی یک درم و نیم کافور دانگی شربتی دو
درم با شراب [illegible] یا تمر هندی یا شراب الورد سفوف دیگر که جهت سپرز مجرب است صفت [illegible]
بالسن پوست بیخ کبر [illegible] عنب الثعلب [illegible] بادیان تخم [illegible] تخم سداب [illegible] شربتی دو
درم با سکنجبین سفوف [illegible] سده سپرز و کبد [illegible] و طحال را نافع است صفت [illegible]
هر یک پنج درم حب النیل یک درم و نیم کوفته و بیخته شربتی سه درم با سکنجبین سفوف [illegible]
جهت صلابت که واقع شود در جگر و سپرز و معده و احشا صفت گل ارمنی گل مختوم لک مغسول ریوند
چینی قصب الذریره هر یک سه درم اکلیل الملک چهار درم زعفران قسط هر یک دو درم کوفته بیخته
شربتی دو درم با آب عنب الثعلب [illegible] خیار شنبر [illegible] منقول [illegible] خیار شنبر
مجرب است اگر [illegible] مطلوب باشد زیاده کنند و الا کم سفوف [illegible] درم جگر را نافع
صفت تخم خیار [illegible] تخم خربزه هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم کرفس هر یک سه درم
رازیانه انیسون رب السوس هر یک دو درم ریوند یک مثقال زرشک منقی چهار درم سنبل زعفران
افسنتین مصطکی هر یک یک درم [illegible] کافور ثلث درم سفوف اسهال کبدی [illegible]
[illegible] درم لک مغسول تخم حماض [illegible] هر یک سه درم فوه طباشیر صمغ عربی صندل سفید
هر یک دو درم ریوند چینی یک درم و نیم زعفران یک درم شربتی دو درم [illegible] سفوف [illegible]
جهت استسقا طحلی و بادهای شکم و قولنج نافع است صفت سکبینج [illegible] هر یک [illegible] حب [illegible] تخم

کرفس هر یک نیم جزو شکر طبرزد یک جزو شربتی دو درم با آب گرم سفوفی دیگر که ورم گرم جگر را نافع است حب
هلیله زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث مقشر تخم خیارین هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی
هر یک یک درم سقمونیا نیم درم شربتی دو درم با ماء الجبن و اگر تب قوی باشد با آب عنب الثعلب
خیار شنبر و هندبا سفوفی که جگر گرم را نافع است حب هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر
دو درم بارزد یک درم و بعضی عوض بارزد تخم کشوث میکنند سفوفی که همین عمل کند حب هلیله زرد
ده درم لک مغسول گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم ریوند سه درم بارزد افسنتین هر یک یک درم
شربتی سه درم با شیر خشت سفوف عجیب جگر را قوت دهد و هزال وی زایل کند و رخاوت
و رطوبت معده را سودمند است صفته لک مغسول حب الآس بلوط مصطکی بازرد عود بلسان بو
ان از هر یک جزو نخل کنند هر یک ربع جزو قند سپید دو چند همه شربتی از دو درم تا مثقال
و باید که تا یک هفته چند مرتبه صبح و هم وقت خواب گوشت و درین اثنای ترکیب شده و [illegible]
وزن قند همراه لک و غیره یک جزو نوشته و پس یعنی لک و غیره که وزن هر یک واحد از آن یک درم
باشد قند نیز یک درم باید گرفت الا جزو وزن او که مضاعف همه اجزاء مرقوم شده و مختار صاحب
ذخیره است و در عوض لک در نسخه مسطور عیدان الملک نوشته و بدانند که شیخ در قانون
عیدان مرقوم نموده است و اکثر اطبا ازین لفظ لک اراده کرده اند و اضافت وی بعیدان
کلام الشان آمده است جهت رفع الالتباس چه بعضی لک را از جمله کبر یا سیاه اند و تحقیق غیر
آن است که لک نباتیست لهذا بعیدان مضاف شده و کبر با علی الاصح صمغی است صاحب ذخیره لک
عیدان را که در قانون مسطور نموده عیدان لک تغییر کرده بلحاظ تقدیم مضاف الیه بر مضاف
نیست که چنین ترجمه کلام یونانی برعایت هر کلمه در مجلس از مترجم اول چنین رفته و تقدیم مضاف
الیه بر مضاف در کلام اهل یونان شایع است بالجمله در عمل لک عیدان روی یعنی چوبهای
او اگرچه با هم قریب اند لیکن در تجربه این درویش لک نافع تر از عیدان خود است صاحب
در نسخه سفوف مسطور همین را اختیار کرده و کما یظهر من کلامه حرف الشین شربت جگر را

جگر نیز با شربت عود و حماض و بزوری جگر را قوت دهد شربت لیمو و شربت سیب و شربت
صندل و شربت کاسنی و شربت غوره و لیمون جهت جگر نافع است شربت دینار و شربت طباشیر جهت
جگر و سپرز مفید است و اطبا ذکر آن در ادویه معده کرده اند شربت دینار دوائی است جلیل القدر
جگر مخصوص و مولف وی بختیشوع است و چون حکما ذکر آن بعد وی نیز بتصرفات بسیار کرده اند
میکنند و نسخهای این شربت متعدد اند چنانچه مشروحاً ذکر باید و در تسمیه وی بدینار گفته اند که حکیم
بختیشوع یک شربت آن به یک دینار میفروخت لهذا الشربت دینار مسمی شده و بعضی برآنند
که دینار نام کشوث است چون وی در وی می افتد باعتبار نسخه تسمیه الکل باسم الجزو موسوم
شده و نسخه که صاحب تحفه المومنین نوشته مولف او بختیشوع است و جهت ضعف جگر و
معده و تبهای عفونت اخلاط فاسده که در اعماق بدن باشند نافع است صفت
آن بیخ کاسنی هر یک ده مثقال عود خام سوس ... هر یک چهار مثقال تخم کشوث که در خرقه
پاک کرده و مطبوخ تخم مصطکی زعفران دارچینی قند هر یک سه مثقال و ادویه را نیم کوفته
اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت خفقان باشد در آب بادرنجبویه بخیسانند
آنگاه سه روز در آن بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و تخم ذکا و زبان و صنوبر ...
بالسویه از هر یک پنج مثقال خیسانیده باشند و باید از هر یک یک رطل از آب کم نمشقال ...
رسانیده اضافه نموده با دو رطل قند سپید بقوام آرند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه
کنند شربت دینار دیگر که در اسعدی مرقوم است و قریب الاعتدال و کثیر المنافع است جهت
سده و سارقیقاً جگر و احشا نافع است و با ورام احشا مفید و مدر بول و ملین طبع و رافع
حرارت جگر و معده با شیره تخم خیارین خاصه که با سکنجبین سکری نیز مضاعف شود و رافع
حصبه و جدری و حمیات و سوده و صفراوی لیرقان و تب غب صفت تخم کاسنی نیم کوفته
مثقال و پوست بیخ کاسنی سه درم گل سرخ از اقماع پاک کرده پانزده درم تخم کشوث ... درم
ریوند چینی اول چهار مثقال شربت دیگر و ریوند اول که در کتب قدیم بریوند چینی معروف است

دوی غیر ریوند الدواب است در ملک چین بریوند خطائی شهرت یافته و راوند الدواب که
چوبهای طولانی است از بخارا و آب می آید باسم ریوند چینی مخصوص کنند المحبا در کتب قدیمه
در مصالحات الانسانی هر جا که ریوند چینی مکتوب کرده مراد از دوی ریوند خطائی است ان شاء الله
سم ریحی باشد و باید که از دوایل بسرخی بود و گران باشد و کرم خورده نبود و چون مردم
با شنیدن باسمی دریچا راوند الدواب استعمال میکنند و بسط درین مقام واجب السنة المحبا ریوند
را نکوب کنند و در خریطه لیسته همراه او دیگر ادویه است در آب بخیسانند و صباح بجوشانند
بالتش نرم و بعد حصول بد و صاف کنند و قند سپید دو رطل آمیخته بقوام آرند پس اگر مثقال
دیگر از ریوند پاک ساخته بران پاشند و حل کنند قوی الفعل آید شربتی از دو درم تا ده مثقال
و تا پانزده درم هذا اصول شراب الدیناری المشهور فی الدیار المصریه و الشام و البرز شربت دینار
دیگر هم از سدیدی که از زرابادی بن ابن جبل نقل کرده و گفته که این نسخه در تقویت احشاء و تفتیح
کثیر الاثر است از نسخه سابق در تفتیح و تلیین موثرتر و در منافع دیگر هر دو همسر صفت بکوبند آب
کشوث تازه دو رطل آب انار ترش آب زرشک آب سیب مز آب لیمو تازه هر یکی نیم رطل با هم
آمیخته بجوشانند و کف بردارند و با سه رطل قند بقوام آرند شربت دینار دیگر که صاحب اقرابادین
نوشته و جهت ضعف جگر نافع است صفت زرشک و تخم گل هر یک هشت درم تخم کاسنی
پنج درم رازیانه تخم کاسنی تخم کرفس و تخم کشوث هر یک سه درم اصل السوس دو درم ریوند
چینی یک درم قند سپید بقدر ضرورت شربت سازند شربت دینار دیگر که طبع را نرم کند و جگر و دل را قوت
دهد و سده بگشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و تنقیه نماید صفت تخم کاسنی
بکوفته برگ گل هر یک بیست درم پوست تخم کاسنی تر چهل درم گل نیلوفر گاو زبان هر یک ده
درم تخم کشوث در کتان بسته سه درم بجوشانند تا مهرا شود صاف کرده با یکمن قند بقوام آرند
و فرود گیرند و ریوند اول دو مثقال سائیده در آن حل نمایند شربت دینار دیگر از قلانسی جهت خفقان
و جگر گرم نافع است صفت ریوند چهار درم تخم کاسنی بکوفته بیست درم تخم کشوث تخم ریحان هر

دو درم همه را در ده من آب بپزند و صاف کنند و با یکمن قند سپید و چهل درم سرکه بقوام
آرند شربتی پانزده درم با گلاب شربت دینار دیگر که صاحب طحال را نافع است صفت ریوند
غاریقون نوده پوست بیخ کبر پوست درخت خلاف کزمازو غافث تخم کشوث تخم کاسنی
هر یک ده درم ادویه را در سرکه و گلاب که هر یک رطل باشد بخیسانند و صباح بجوشانند و صاف کنند
و با یکمن قند سفید بقوام آرند شربتی بیست درم و نسخه شربت تربد که جهت صلابت سپرز نافع است
و صاحب قلانسی ذکر کرده [illegible] الشربت تربد بعینه همین نسخه است مگر آنکه در نسخه شربت
[illegible] ریوند تربد است و بجای گلاب شربت دینار دیگر که در تحفة المومنین مرقوم است که
جهت حرارت جگر و دفع عفونت اخلاط نافع است صفت تخم کاسنی ده مثقال زرشک [illegible]
هفت مثقال صندل سپید گل سرخ اصل السوس هر یک چهار مثقال گاوزبان دو مثقال تخم کشوث
سه مثقال انچه کوفتنی است کوفته در عرق کاسنی یا آب [illegible] بخیسانند پس بجوشانند و صاف
کرده با نود مثقال قند سفید بقوام آرند و اگر ریوند اضافه نمایند قوی تر میگردد شربت الرحیم که
جگر و دماغ و دل و احشا را قوت دهد و سده بگشاید و استسقا را سود دهد و [illegible]
شربت بزوری جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یرقان را دفع نماید و در تپها بکار آید شربت ریوند ساده
جگر را قوت دهد و سده بگشاید صفت ریوند بیست درم در سه رطل آب تر کنند یک شبانروز
و با آتش نرم بجوشانند و با سه رطل قند سپید بقوام آرند شربت ریوند مرکب جهت امراض جگر
و سپرز و تفتیح سده و تلیین طبع نافع است صفت ریوند ده درم تربد موصوف غاریقون پنج
مثقال تخم کاسنی هر یک پنج درم زنجبیل دو ثلث درم و قند سپید صد درم شربت کنند و بقدر
حاجت بدهند شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سده و ملین طبع
مقوی جگر و معده و جهت تپهای مرکبه و سوء القنیه مفید است صفت تخم کشوث رازیانه تخم
کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرمک پوست بیخ کاسنی هر یک ده مثقال بیخ رازیانه گل
بیخ انیسون هر یک دو مثقال قند سپید با شیر خشت نود مثقال بطریق معمول شربت سازند تا [illegible]

مثقال با شیره تخم کاسنی و تخم خربوزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت [illegible]
که جهت ضعف جگر و سوء القنیه نفع دارد و یک نسخه وی در ادویه معده گذشت شربت
افسنتین دیگر که جهت ضعف جگر و معده که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد لغایت
نافع است صفت افسنتین ده مثقال گل سرخ چهار مثقال تمر هندی ده مثقال ترنجبین سی
مثقال ادویه را خیسانیده و صاف کرده پس ترنجبین در آن حل کرده و صاف نموده قدری پخته بقوام
و مجموع یک شربت است شربت افسنتین دیگر که سوء القنیه را نافع است و دوا [illegible] شکم
صفت افسنتین رومی ده درم گل سرخ سه درم تربد موصوف هفت درم سنبل چهار درم در شش رطل
آب بجوشانند تا کم شود صاف کنند و قند سفید نیم رطل آمیخته بجوشانند تا قدری بقوام آید
شربتی سه درم شربت افسنتین دیگر که جهت ضعف جگر و معده و التهاب و غلظ سپرز و یرقان
که از حرارت متولد شود و جهت ریاح و قولنج حار و تفتیح سده و اخراج اخلاط در بول کنند صفت
افسنتین یک شبانروز در آب و عرق کاسنی تر کنند و بجوشانند و [illegible] سفید با عسل بقوام آرند
شربت [illegible] جهت امراض جگر و تفتیح سده آنها و اصلاح مزاج او را نافع
است صفت پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک سه درم تخم کاسنی یک درم و نیم [illegible]
و گاوزبان اصل السوس مقشر و تخم کشوث بذر القثا تخم خطمی هر یک دو درم شکاعی بادآورد هر یک
پنجدرم لک مغسول چهار درم اذخر بادیان صندل سفید [illegible] غافث افسنتین رومی هر یک سه درم ریوند
یک مثقال آنچه کوفتنی است کوفته و در آب گرم یک شبانروز تر دارند و صاف کرده با
سه رطل قند سفید و صد درم آب عرق کاسنی و نیم رطل سرکه و نیم رطل گل قند و دو اوقیه آب لیمو زعفران
سه اوقیه آب رازیانه و بعد فرود آوردن از آتش ریوند چینی یک مثقال کوفته بیخته آمیزند و اوزان
دیگر نسخهای او در [illegible] که استسقا طبلی را نافع بود و بادهای احشا دفع کند صفت سداب
حرمل رازیانه تخم کرفس تربد سفید بوره ارمنی هر یک [illegible] درم شکر سرخ پنجدرم با آب سداب
سازند ورق الشفا ضماد دیگر که ورم جگر گرم را نافع است صفت کوفته در سرکه ضماد نمایند [illegible]

شش درم طلا با شیره فوفل هر یک پنج درم افسنتین گل سرخ و قصب الذریره و صندل سفید شیاف مامیثا
هر یک یک درم کوفته بیخته با گلاب بر جگر نهند ضماد ورق الشفا که استسقاء زقی و استسقاء لحمی که از حرارت
باشد نافع است صفت آرد جو سعد [illegible] گل سفید کهنه بوره ارمنی گل ارمنی مساوی کوفته
بیخته با سرکه ضماد کنند ضماد دیگر نفخ سپرز و صلابت آن نافع است صفت سداب ده درم
بوره ارمنی نانخواه هر یک سه درم اشق هفت درم کوفته بیخته با سرکه ضماد کنند ضماد اشق که صلابت
طحال را نافع است صفت اشق مقل بوره ارمنی تخم هندی هر یک چهار درم [illegible]
هر یک شش درم سداب هشت درم کوکرد ده درم انجیر ده عدد انجیر را در سرکه بجوشانند و اشق
و مقل را در آن حل کرده و باقی ادویه کوفته بیخته اضافه کنند و ضماد نمایند ضماد اشق دیگر که همین
عمل کند صفت اشق در سرکه حل کنند و بر نهند ضماد [illegible] سختی سپرز را نافع است صفت مقل دو درم
اشق یک درم باقلی مقشر کرسنه نخود اکلیل الملک [illegible] بابونه ترمس از هر یک پنجدرم انجیر [illegible]
بیست و چهار درم انجیر را در سرکه بجوشانند مقل و اشق در سرکه حل کرده باهم آمیزند و ادویه کوفته بیخته
جمله بروغن سداب یا روغن بادام یا روغن بابونه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر که با سپرز سخت
را نرم کند صفت خاکستر چوب [illegible] مساوی با سرکه سرشته در حمام ضماد کنند ضماد [illegible]
که سپرز را قوت دهد صفت افسنتین سنبل گزمازو [illegible] اقاقیا اذخر گل سرخ مقل [illegible]
[illegible] با آب سداب آمیخته و سرکه [illegible] ضماد کنند ضماد [illegible] درد جگر
و ورم آن را نافع است ضماد الصندلین جهت حرارت جگر ضماد [illegible] جهت برودت جگر
و سپرز و اکثر ضماد که جهت صلابت و اورام جگر و سپرز مفید اند در بحث معده ذکر شد ضماد
سنبل سوء المزاج بارد جگر را نافع است و در علل که قرص را [illegible] مستعمل شود و بکار برند صفت سنبل
مصطکی قصب الذریره اذخر زعفران هر یک برابر گیرند و مصطکی و مر را در شراب حل کنند
و دیگر ادویه کوفته بیخته در آن سرشته ضماد نمایند و اغذیه بارد و ترک سازند حرف [illegible]
که ورم گرم جگر را نافع است صفت گل خطمی آرد جو هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم

صندل سرخ و سپید بابونه واکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر هر یک دو درم شیاف ابیتا
شش درم ریوند چینی یک درم سنبل نیم درم کوفته بیخته بگلاب یا بآب کاسنی طلا نمایند ضماد که بر جگر و
سپرز نهند باید که در خلو معده باشد و آنچه شدید التحلیل باشد نهادن بر جگر نتوان نهاد و به
خلاف سپرز که در آنجا مضایقه ندارد و اضمده که بر سپرز نهند جهت تحلیل اورام و لین صلابات
باید که زیاده از دو ساعت نگذارند و بعد دفع دوای آن محل را بالطبیخ بابونه و کرنب بشویند
و روغن حرمی با لند طلایی که استسقا طبلی را نافع است صفته ورسنه ترکی صدف سوخته بوره
ارمنی سرگین گاو کهنه مساوی با صبر که طلا کنند طلایی که ورم اطراف مستسقی انرا نافع است
هر دو درم زرم راس سرکه تند و روغن گل هر دو هم آمیزند و طلا کنند و برگ ترب بر آن بندند
طلایی که ورم را که بعد از بیماریهای دراز بر روی و چشم و پای جدا شود زایل کند صفته صبر
اقاقیا شیاف مامیثا مرکی سعد زعفران حضض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه و آب عنب الثعلب
طلا کنند جوارش انقرد دکن درد جگر و معده را نافع است و دوا در ادویه معده گذشت قرص
زرشک کبیر جهت استسقا و ورم جگر نافع باشد قرص سنبل ورم صلب جگر را مفید بود هر دو
را در ادویه معده گذشت قرص زرشک صغیر قریب المنفع بکبیرست و جهت تبهای محرقه
و جگر گرم مفید است صفته زرشک منقی پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین از هر یک
سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل از هر یک نیم درم لعاب اسبغول اقراص کنند شربتی
درم با سکنجبین قرص زرشک دیگر جهت علل گرم جگر و عطش و حرارت و صفرت لون و فساد
مزاج حار نافع است صفته زرشک ده درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ
طباشیر از هر یک پنج درم ریوند تخم کرفس از هر یک یک درم سنبل نیم درم کوفته بیخته هر قرصی
یک مثقال بسازند شربتی یک قرص با سکنجبین سکری حامض یا آب انار قرص زرشک دیگر استسقا را
نافع است ابن زکریا استعمال میکرده صفته عصاره انبرباریس عصاره لک صندل گل سرخ ریوند
کاسنی خشک تخم کشوث مساوی کوفته بیخته هر قرصی دو درم بسازند شربتی یک قرص قرص دیگر

دوای جگر نافع

که ورمی جگر را نافع است صفته عصاره انبرباریس ده درم تخم خرفه مقشر تخم خیارین از هر یک سه
درم گل سرخ ده درم ریوند یک درم سنبل نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین
یا با آب انار و اگر سرفه هم باشد صمغ عربی و کثیرا از هر یک یک درم رب السوس شش درم مقشر اضافه نمایند
شراب بنفشه بدهند قرص زرشک دیگر که جگر گرم را نافع است صفته زرشک منقی پنج درم رب
السوس یک درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم و نیم بگلاب اقراص سازند
شربتی دو مثقال با سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب قرص زرشک دیگر که تب گرم و اورام جگر
و عطش شدید را نافع است و در بیماری اهل صنعت لکن بازرشک و آوالت که ماده را متفرق
سکند و بنفشه بسیار زود را اعضا ارسال هر عضوی بعضی خود را تحلیل میباید صفته عصاره زرشک اصل
السوس ترنجبین هر یک چهار درم زرد و هفت درم سنبل مصطکی حشیش غافت طباشیر از هر یک
درم مغز تخم خیار سه درم لک ریوند زعفران از هر یک یک درم عصاره انبرباریس ترنجبین
در آب کاسنی مروق حل کنند و ادویه کوفته بیخته بدان سرشته و قرصی دو درم و نیم بسازند شربتی
یکعدد قرص زرشک دیگر مفید زرشک منقی عدد رب السوس از هر دو عشر
تخم خیار مقشر تخم خربزه از هر یک درم مصطکی سنبل عصاره غافت فوه الصبغ لک السنبل
و سادروان قفاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی یا ترکی طباشیر زعفران
هر یک دو درم ترنجبین شش درم ترنجبین را در آب کاسنی حل کنند و ادویه کوفته با آن بسرشند از هر
قرصی دو درم بسازند و در سایه خشک کنند زرشک پانزده درم و دیگر اجزا اسهال قرص زرشک
جگر را که از برودت نفع دهد صفته زرشک منقی پنج درم لک مصطکی ریوند سنبل عصاره غافت
افیون مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص کنند بطبیخ بزور دهند قرص زرشک معمول حکیم
مرحوم برای تب کهنه و قوت جگر صفته عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه یکدانگ مثقال
گل سرخ ترنجبین تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب غافت فلفل لک
مقل ریوند خطایی یکدرم دو مثقال زعفران یک درم کوفته بیخته با ترنجبین قرص سازند قرص دیگر

ورم جگر و صلابت جگر و سپرز و تبهای کهنه را نافع است صفت او ریوند شش درم فوه لک مغسول
هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یکیک درم کوفته بیخته با آب خالص اقراص کنند
و در اغراض ریوند هشت درم فوه و لک هر یک چهار درم تخم کرفس غافث انیسون هر یک سه درم
نوشته و گفته که سکنجبین بر سرشته شربتی یک مثقال تحریر نموده که زخم و جرب را که بر جگر و سپرز رسد
نیز سود دارد قرص [illegible] که سوء مزاج بارد جگر و سوء لون ابیض [illegible] و انطلاق بطن و انتفاخ
احشا و اطراف را نافع است و فساد معده را که از حمیات طویله میشود سود دارد صفت ریوند
ده درم سنبل مصطکی عصاره غافث افسنتین رازیانه انیسون هر یک دو درم هر قرص مثقالی سازند
شربتی با سکنجبین عسلی قرص [illegible] که ریوند در اقراص که جگر مخصوص اند نمیزند گل سرخ در اقراص
معده و فنجنکشت در اقراص سپرز است قرص [illegible] که استسقاء طبلی را نافع است صفت
ریوند لک مغسول هر یک ده درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی هفت درم تخم کشوث رب السوس هر
یکیک مثقال رازیانه گل سرخ هر یک [illegible] درم کوفته بیخته اقراص کنند شربتی یک مثقال با کاسنی یا
سکنجبین و اگر سرفه باشد استعمال باید بود مطبوخ زوفا یا آب رازیانه و تخم کرفس دهند قرص [illegible]
که سوء مزاج گرم جگر را نافع است و سحج و قرحه امعا را سود دارد صفت ریوند زرشک تخم کاسنی
مساوی کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص کنند و در سایه خشک نمایند و بدهند قرص [illegible] دیگر
جهت امراض جگر نافع است منع اسهال میکند صفت ریوند لک مغسول هر یک سه درم طباشیر
گل سرخ هر یک چهار درم تخم حماض پنج درم زعفران نیم درم کوفته بیخته هر قرص دو درم سازند
شربتی یکقرص قرص [illegible] جگر سرد را نافع است صفت راوند ده درم سنبل مصطکی غافث
افسنتین انیسون رازیانه هر یک دو درم کوفته بیخته با آب رازیانه اقراص کنند قرص غافث
یرقان و درد جگر و سپرز و تب ربع و تبهای کهنه را نافع است و سده بکشاید صفت عصاره غافث
هفت درم سنبل ده درم طباشیر چهار درم کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص بندند قرص [illegible] دیگر
که درد جگر و یرقان و تبهای کهنه را نافع است صفت عصاره غافث زرد ورد لک مغسول هر یکیک

درم تخم [illegible]

درم تخم خرفه مقشر دو درم طباشیر نیم درم رب السوس ربع درم کوفته بیخته با کاسنی اقراص
سازند قرص [illegible] که استسقاء زقی را نافع است صفت شیرم الملك [illegible] هر دو برابر کوفته بیخته اقراص
کنند شربتی [illegible] با سکنجبین و تدریج میفزایند تا یک درم و در هفته یکبار کافی است و در نسخه دیگر نیز
داخل است [illegible] برابر قرص لک که استسقاء لحمی را نافع است و سده بکشاید صفت لک مغسول
ریوند هر یک سه درم [illegible] سنبل مصطکی تخم کرفس انیسون [illegible] ابهل
مغز بادام تلخ فقط [illegible] افسنتین عصاره غافث هر یک دو درم فلفل زنجبیل هر یکیک درم شربتی
یک مثقال [illegible] قرص [illegible] که همین عمل کند صفت لک مغسول [illegible] تخم کرفس عنب الثعلب
هر یکیک درم رازیانه انیسون [illegible] هر یکیک مثقال تخم کاسنی تخم کشوث هر یکیک درم کوفته بیخته
اقراص کنند قرص [illegible] برودت جگر را نافع است و سده جگر و سپرز بکشاید و عسر البول
و حمیات بلغمی را سود دارد صفت افسنتین تخم کرفس [illegible] مغز بادام [illegible] کوفته بیخته با آب
خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص [illegible] که جگر را با صلاح آرد و یرقان را دفع کند
و اگر در معده او استسقاء [illegible] صفت افسنتین شش درم عصاره غافث
رازیانه تخم [illegible] هر یک نیم درم [illegible] ریوند [illegible] هر یک سه درم تخم کاسنی ده درم تخم [illegible]
هشت درم تخم کرفس چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند با سفوف [illegible] با سکنجبین [illegible]
آب عنب الثعلب قرص [illegible] صلابت سپرز [illegible] حل کند
کند صفت پوست بیخ کبر [illegible] هر یک [illegible] درم اسقولوفندریون هفت درم زراوند طویل
[illegible] پوست بیخ [illegible] اشق هر یک سه درم اشق را در سرکه حل کنند و ادویه [illegible] اقراص کنند
[illegible] هر قرص دو درم [illegible] شربتی یکقرص با سکنجبین عسلی یا ماء الاصول قرص [illegible] که اوجاع سپرز
را نافع است و سده بکشاید صفت پوست بیخ کبر اشق هر یک چهار درم زراوند طویل تخم فنجنگشت
فلفل هر یک شش درم اشق را در سرکه کهنه حل کنند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته اقراص
کنند قرص [illegible] که همین عمل کند صفت پوست بیخ کبر چهار درم تخم فنجنگشت فلفل [illegible]

زراوند طویل هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته اقراص کنند با سکنجبین بزوری بدهند
بطریق لعوق و در نسخه ای سیاه و سنبل هریک دو درم افزوده اند و اگر درین نسخه سه درم افسنتین
رومی بیفزایند سبب تنقیه بیشتر و القرص السقولوقندریون قرص لیمون تالیف ابن ماسویه ضعف
جگر را نافع است صفته انیسون افسنتین سیاه دانه کرفس مغز بادام مقشر سیاه دانه کوفته بیخته با
اقراص کنند با سکنجبین بدهند قرص لیمون دیگر ضعف جگر و تب بلغمی را نافع است
انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل مصری هریک چهار درم عصاره غافث راوند هندی سیاه دانه
هریک سه درم مصطکی تخم کرفس هریکی یک درم کوفته بیخته بگلاب اقراص کنند شربتی یک درم با سکنجبین
افسنتین قرص لیمون درد سپرز را که از باد غلیظ زایل کند صفت حب الرشاد و بیخ سیر انجدان که
با آب کنند و نمک [illegible] یک روز و بعده برگ سداب خشک یک سیر دران آمیزند و دیگر روز دیگر
بدارند پس بکوبند نرم و قرص سازند بر خوشی گرم [illegible] کنند تا بریان شود و نگذارند که بسوزد بیا
بکوبند نرم و هر بامداد دو درم با سکنجبین بدهند قرص اسارون سپرز صلب را نرم کند صفت اسارون
چهار درم فلفل سفید اشق هریک سه درم اشق را در سرکه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با
بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و در اغراض مرقوم است که آهن تفته بکوبید [illegible]
این قرص سرکه را [illegible] دو بود تا سه روز بعده چون ذبح کرده سپرز [illegible] گداخته بود قرص
نانخواه سده جگر و سپرز بگشاید صفت تخم کشوث تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو سیاه و
کوفته بیخته با سکنجبین سرشته اقراص کنند و در نسخه مغز تخم کدو مطروح است و گفته که با سکنجبین
بسرشند و در نسخه کزمازج نیز داخل است قرص کشوث دیگر دردهای سپرز را که با تب [illegible]
بود نافع است صفت حب القلقل یعنی تخم کشوث کزمازج هریک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر
هریک نیم درم کوفته بیخته اقراص کنند شربتی سه درم تا چهار درم با سکنجبین قرص کشوث دیگر که
صلابات سپرز را که با حرارت باشد نافع است صفت حب القلقل گل سرخ طباشیر تخم خرفه
مقشر مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین تخم کاسنی هریک شش درم لک مغسول هریک دو درم

کافور نیم درم شربتی

کافور نیم درم شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری و صبح را نیم درم قرص کشوث دیگر که سده و غلیظ
و صلابات سپرز را نافع است و وقتی توان داد که حرارت باشد یا کمتر بود صفت حب القلقل دو درم
تخم کاسنی نیم درم تخم خرفه پوست بیخ کبر تخم کرفس هریک سه درم غذیه یعنی کزمازج چهار درم کوفته
بیخته اقراص کنند و هرجا که حرارت باشد کرفس و کبر مطروح نمایند و غذیه نیز ده درم قرص [illegible]
طحال را نافع است صفت فوه دو دانه دو درم اسارون پوست بیخ کبر زراوند طویل هریک دو درم کوفته بیخته
با سکنجبین سرشته اقراص کنند و بطبیخ افسنتین بکار برند قرص [illegible] استسقا را که با حرارت
و قبض بود نفع دهد و در روز آب [illegible] صفت [illegible] پوست هلیله زرد [illegible] سیاه دانه کوفته
بیخته یک مثقال با جلاب یا شراب [illegible] بدهند قرص راوند دیگر که استسقا [illegible] را نافع است
و اسهال ما را [illegible] صفت ماذریون [illegible] عصاره غافث هریکی یک درم چهار
تخم کاسنی دو درم گل سرخ مغز تخم خیار هریک دو نیم درم کوفته بیخته مجموع را وزن قرص سازند و
شربتی یک قرص با سکنجبین یا شراب پوست بیخ کاسنی قرص [illegible] استسقا و حار [illegible] جگر
و سپرز را که با اسهال بود نافع صفت طباشیر گل سرخ گلنار زرشک منقی سماق کزمازج
حماض تخم کاسنی زرشک تخم خرفه مقشر هریکی یک درم سعد قفاح اذخر انیسون سنبل الطیب
پوست بیخ کبر افیون هریک نیم درم کافور دانگی کوفته بیخته قرص سازند شربتی سه درم قرص [illegible]
که جهت علل حار جگر نفع تمام دارد و در حمیات [illegible] اورام صلب جگر را نافع است
صفت مقل ازرق سه درم سنبل دو درم زعفران مرمکی هریکی یک درم قسط مغز بادام تلخ هریکی یک درم
و نیم مصطکی دو درم و نیم مقل را در شراب حل کنند و اقراص سازند شربتی سه درم با [illegible] و اگر
با حرارت باشد والا با ماء العسل یا شراب یا آب کرفس یا آب [illegible] بدهند قرص [illegible] دوای [illegible]
است جگر و معده را قوت میدهد و رطوبات [illegible] پاک میکند و سده جگر و سپرز میگشاید و
حمیات مزمن را نفع دهد صفت گل سرخ منزوع ده درم اصل السوس شش درم سنبل سه درم مصطکی
طباشیر هریکی یک درم کوفته بیخته بگلاب اقراص کنند شربتی دو درم قرص [illegible] ترکیب جالینوس

سپرز صلب را بگدازد صفت که ما نوشته‌ایم چهار مثقال فلفل سفید سنبل اسارون انیسون هر یک دو مثقال افسنتین
را در سرکه عنصل حل کرده ادویه دیگر کوفته بیخته بدان بسرشند شربتی یک مثقال با سکنجبین
سپرز غلیظ را بگدازد صفت غاریقون گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر زرشک هر یک دو درم
عصاره غافث لک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کبر در سرکه تر کرده و خشک [illegible] هر یک سه درم
کوفته بیخته اقراص کنند شربتی دو درم با سکنجبین قرص سنبل گل سرخ سه درم عود [illegible]
مصطکی سنبل فقاح اذخر دارچینی افسنتین هر یک دو درم کوفته بیخته اقراص کنند
که همین کار آید قرص افسنتین [illegible] اسارون انیسون غاریقون مساوی کوفته
بیخته اقراص کنند قرص [illegible] جهت طحال نافع است در ذیل قرص کبر گذشت
قرص [illegible] که ترکیبی جلیل القدر است جهت علل جگر و سپرز مفید [illegible]
آمل هند و نسخه های کثیره دارد چنانچه ذکر آن بسپرز گذشت قرص [illegible] که جهت استسقاء [illegible]
مزاج جگر و سپرز نافع است با اعتدال مایل [illegible] فقاح اذخر سنبل اسارون قطر اسالیون
سه درم غافث لک [illegible] هر یک [illegible] درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک [illegible] درم
قرص دیگر که جهت استسقا نافع است و معتدل تألیف ثابت بن قره صفت
مازریون مدبر پوست بلیله اصفر غاریقون هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم اسارون [illegible]
مغز تخم خیار تخم کاسنی رب السوس هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیار شنبر قند سفید هر یک
پانزده درم این [illegible] را در آب حل کنند و بپزند تا که غلیظ شود پس ادویه دیگر کوفته بیخته
بآن بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم قرص دیگر از ثابت که همین عمل کند صفت
مازریون مدبر غاریقون ترمد بلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ [illegible]
مغز تخم خیارین هر یک دو درم رب السوس یک درم ترنجبین ده درم ترنجبین را بقوام آرند و ادویه
کوفته بیخته بدان بسرشند شربتی سه درم قرص کاکنج بارد استسقاء گرم را نافع است صفت
مازریون مدبر بلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی

تخم خیار رب السوس

تخم خیار رب السوس هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیار شنبر قند سفید هر یک پانزده درم شربتی
از دو درم تا سه درم ترتیب [illegible] در نسخه ثابت بن قره گذشت قرص کاکنج استسقاء
بارد را نافع است صفت مازریون مدبر غاریقون بلیله زرد سکبینج هر یک پنج درم اسارون سه درم ریوند
عصاره غافث انیسون هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم
قرص [illegible] استسقاء بارد و [illegible] معده و ورمهای کهنه و سپرز و ضیق النفس و قولنج و وجع
طحال و [illegible] و اختناق الرحم را سود دارد و در بول بگشاید صفت بلیله سیاه و پوست بلیله
آمله [illegible] هر یک هفت درم فلفل دارفلفل [illegible] سیاه و نمک [illegible] نمک [illegible]
هندی [illegible] نمک [illegible] لسان العصافیر [illegible] هندی [illegible] قرنفل [illegible]
کابلی [illegible] حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی [illegible] کرفس [illegible] خشک هر یک [illegible] درم
ترنجبین سفید [illegible] پنجاه درم فلوس خیار شنبر ده درم مویز منقی [illegible]
[illegible] آب [illegible] آید [illegible] حل کنند [illegible]
[illegible] بقوام آید ادویه دیگر
کوفته بیخته [illegible] شربتی چهار درم [illegible] حب [illegible]
حب [illegible] مستسقین [illegible] نافع است [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] ساذج هندی [illegible] غاریقون هر یک [illegible] درم [illegible]
زنجبیل [illegible] اسارون [illegible] مصطکی [illegible]
چهار درم زنجبیل حب النیل [illegible] قرنفل [illegible] نمک [illegible]
عصاره غافث عصاره افسنتین [illegible] تخم کشوث تخم [illegible] رب السوس [illegible]
یک درم [illegible] تخم [illegible] افیون [illegible] هر یک [illegible] درم ترنجبین [illegible] پنجاه درم [illegible]
در پاره [illegible] بپزند [illegible] بلیله سیاه و پوست بلیله هر یک ده درم آمله [illegible] تخم [illegible]
پنجاه درم مویز منقی [illegible] آب [illegible] تا که چهار حصه [illegible]

صاف کنند و فلوس خیارشنبر [illegible] در آن حل نمایند و باز صاف کنند و قند سفید هم وزن آن
والقوام آرند و بعده بیازند [illegible] وزن هر جبه درم و دو درم اوقیه روغن بادام [illegible]
تا که آب بسوزد و روغن بماند و این روغن [illegible] روغن کنجد [illegible]
و مبالغه تا ادویه [illegible] به قوام مذکور برشند شربتی از چهار درم تا پنج درم [illegible]
حب الصنوبر [illegible] **معجون [illegible]** بنسخه محمد زکریا استسقاء [illegible]
و معده و شکم و جمیع امراض [illegible] حرارت باشد نافع بود **صفت** [illegible]
کرمانی نانخواه کاشم [illegible] فطراسالیون [illegible] بادام تلخ [illegible]
هر یک دو درم [illegible] چهار درم [illegible] در شراب حل سازند و ادویه کوفته بیخته
داخل نمایند و بعسل برشند شربتی دو مثقال است **معجون کل** ورم جگر را نافع است **صفت**
سنبل [illegible] چهار درم [illegible] هفت درم [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثقال زعفران [illegible] کوفته بیخته [illegible] سازند و بعسل برشند
معجون [illegible] [illegible] معده را نافع است [illegible] عبارت است
از سوء القنیه و استسقا **صفت** [illegible] سنبل سلیخه مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible] طویل [illegible]
[illegible] تخم کرفس [illegible] افیون نانخواه زیره کرمانی [illegible] فطراسالیون [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند **معجون [illegible]**
جگر [illegible] معده [illegible] نافع بود [illegible] **صفت** [illegible] رومی [illegible]
هر یک [illegible] درم قسط [illegible] سنبل [illegible] هر یک هفت مثقال کوفته بیخته [illegible] عسل
برشند شربتی ده درم با آب [illegible] **معجون [illegible]** در جگر و معده [illegible]
کند و استسقا را نافع باشد **صفت** افسنتین افیون تخم کرفس [illegible] بادام تلخ [illegible] کوفته بیخته [illegible]
چندان عسل برشند شربتی دو درم **معجون [illegible]** جهت سده جگر [illegible]
[illegible] امراض [illegible] جگر و سپرز نافع **صفت** [illegible] هر یک چهار درم قسط [illegible] سنبل الطیب

[illegible]

عود بلسان [illegible] تخم [illegible] زنجبیل [illegible] قرنفل دارفلفل دارچینی سلیخه [illegible] زعفران
مصطکی هر یک [illegible] درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند **معجون [illegible]** از کامل الصناعت **صفت**
فلفل سیاه و سفید [illegible] تخم کرفس افیون عاقرقرحا [illegible] تخم [illegible] قسط [illegible] سنبل الطیب
[illegible] زعفران [illegible] مثقال بعسل برشند **معجون [illegible]** که در امراض جگر [illegible]
نافع [illegible] **صفت** [illegible] زعفران [illegible] دارچینی [illegible]
درم [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] در شراب حل کنند و ادویه
کوفته بیخته با عسل برشند شربتی یک مثقال [illegible] حرارت غالب بود افیون [illegible] هر یک [illegible]
اضافه کنند **معجون [illegible]** درد جگر و ضعف معده را نافع است [illegible] جگر [illegible]
را تحلیل [illegible] **صفت** [illegible] سلیخه سنبل [illegible] رومی هر یک [illegible] درم زعفران
نانخواه کرفس مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible] هندی [illegible] قرنفل هر یک نیم مثقال کوفته [illegible]
عسل برشند **معجون [illegible]** که درد جگر و سده [illegible] ضعف معده [illegible]
[illegible] غلیظ را تحلیل کند **صفت** [illegible] سلیخه سنبل الطیب [illegible] هندی [illegible]
[illegible] رومی هر یک [illegible] درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible]
قرنفل [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته [illegible] عسل صاف برشند شربتی [illegible]
[illegible] **معجون [illegible]** جهت سده جگر و سپرز [illegible]
[illegible] اعضا نافع است و بادهای غلیظ شکم را تحلیل کند [illegible]
[illegible] **صفت** تخم [illegible] زعفران [illegible] سنبل [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] طویل [illegible] هر یک [illegible] درم افیون [illegible] سنبل [illegible]
سلیخه هر یک [illegible] قرنفل [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] ده درم ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] **معجون [illegible]** منافع این مثل منافع اول است **صفت** [illegible] افیون [illegible]

محمد [illegible]

فلفل دار فلفل سلیخه مر وم المجوس بزر البنج قسط شیرین سنبل الطیب حاشا شیر زعفران سعد هر یک
شش مثقال مروارید ناسفته دو مثقال قند ترصاف هر یک پنج از ده مثقال ادویه را کوفته بیخته با
سه وزن ادویه عسل بسرشند معجون راوند درم مطلب جگر و معده را نافع است جهت ضعف راسن
راوند زنجبیل اسفرغار هر یک یک جزو تخم کرفس دار فلفل انیسون نانخواه هر یک نیم جزو کوفته بیخته
با سه چندان عسل بسرشند شربتی قدر فندق معجون لاک جهت ضعف جگر و استسقا نافع است
معجون الاترجی جگر را قوت دهد معجون کرکم مقوی جگر و مفتح سده است معجون
استسقا و فتح سده جگر و مقوی آلت معجون سقراط جهت تسکین درد معده و یرقان
طحال نفع دارد و این پنج معجون در اواخر سیر گذشت معجون نمل درد جگر و سپرز را نافع است
معجون عماد الکتاب جهت درد سپرز مفید و این دو معجون در ادویه سینه ذکر یافته معجون سنبل
سوء مزاج جگر و حرارت آن را سود دارد معجون افسنتین جهت فتح سده جگر و سپرز و معجون
و معجون الفرح جهت تقویت جگر معجون و معجون بزوری جهت درد جگر و سپرز معجون
جهت استسقا و درد جگر و سپرز و معجون جهت ورم جگر مفید و این هفت
معجون در ادویه معده مذکور شد معجون جهت انواع سده و استسقا و یرقان و جگر
ضعف و برودت جگر و سوء القنیه و امراض معده نافع است و خواص کثیر و منافع جلیله دارد
و صاحب تحفه گوید که مولف است و در بعض اصل الکبیر هر یک
مثقال زعفران دوازده مثقال انیسون دو مثقال روغن لسان هر یک چهار مثقال
سنبل الطیب شش مثقال عصاره غافث هر یک سه مثقال کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال و اگر روغن بلسان یافت نشود روغن زیت کهنه عوض آن کنند
معجون افسنتین استسقا طبلی که با او حرارت نباشد نفع دارد صفتش افسنتین قطرا سالیون
حب الغار کاشم سنبل الطیب دارشیشعان اسارون
زعفران هر یک یک درم سلیخه دارچینی زیره کرمانی کرویا نانخواه

خونبجان ورق الغار زنجبیل غاریقون مصطکی کاو سوخته هر یک نیم درم کوفته بیخته
بعسل بسرشند معجون کرکم معروف به دواء الکرکم است در حرف الدال گذشت معجون ارزنی
استسقا زقی را بغایت نافع است خاصه اگر با شیر شتر استعمال کنند صفتش مازریون مدبر
بیست درم پوست بلیله زرد هر یک ده درم پوست بلیله دو درم آمله زنجبیل هر یک چهار درم فلفل
کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند یکمثقال از وی با شیر شتر بدهند و اگر بغیر شیر دهند درم
باید داد فایده شیر شتر جهت جگر و امراض وی بغایت نافع است اما اگر استسقا لحمی
مع الحمی باشد زنهار شیر ندهند که شیر در تب مضر است بعضی گفته اند گذشت
تنقیه اگر کنند دو درم تا درم بدهند استسقا لحمی را نفع
وزن درم عصاره آسمان جونی ده درم شراب
در آن بخته نوشیدن استسقا لحمی را نفع بین دارد معجون غافث استسقا را که با حرارت
ظاهر باشد نفع دهد صفتش عصاره غافث زعفران هر یک یک درم و نیم عصاره افسنتین
فقاع اذخر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه و تخم خرفه مقشر هر یک یک درم لک مغسول تخم
کشوث هر یک درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال با آب یا با عنب الثعلب
معجون یرقان را نافع است صفتش درم گل سرخ یک درم و نیم درم
کوفته بیخته بشربت سیب بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم شربت سیب معجون
استسقا زقی را فوراً تخفیف دهد صفتش پوست بلیله زرد هر یک درم آمله زنجبیل هر
یک چهار درم پوست بلیله دو درم مازریون فلفل کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی یکمثقال معجون بادهای غلیظ را که در استسقا
ریح تحلیل کند و جمیع علل که با حرارت نبود سود دهد و وجع اضلاع و
شکم را نافع است صفتش هر یک درم نانخواه زیره گرد حب الغار کاشم قطرا سالیون
دار فلفل هر یک درم هر یک درم کوفته

پخته بعد ازین بنوشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیمگرم و در نسخه سداب ده درم و در نسخه پنج درم
مطبوخات مقوی جگر در ادویه سپرز گذشت ماء الاصول سده جگر بگشاید و سپرز را و استسقا
طبعی و برودت معده را نافع است صفت پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک هفت درم
بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنج درم سنبل مصطکی هر یک یکدرم فوه لک مغسول عود بلسان تخم کرفس هر یک دو درم
غافث افسنتین گل سرخ شقاقل بادآورد پوست بیخ کبر هر یک سه درم انجیر ده دانه مویز منقی بیست
درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کرده هر روز چهل درم با یکدرم روغن بادام
تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند ماء الهندبا حرارت جگر و یرقان را نافع است
برگ کشوث برگ کاسنی برگ عنب الثعلب کاکنج لبلاب رازیانه جملا یا هر چه بهم رسد بکوبند و بفشرند
و بکفچه تصفیه نموده بقند شیرین کرده بنوشند ماء البزور استسقای طبلی را نافع است و باد را بپراکند
و در مطبوخات ادویه معده گذشت مطبوخ ورم صلب سپرز را نافع است صفت هلیله سیاه ده
درم شاهتره بیخ اذخر تخم کرفس افسنتین تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم برگ کبر پنج درم بطراسالیون
معروف بپزند شربتی ده درم سنج یکدرم فیقرا یکدرم غاریقون و در نسخه عوض غاریقون یکدرم
تربد است مطبوخ دیگر که جهت امراض جگر و سپرز و استسقا و سده را نافع است صفت مویز منقی بیست
تمر هندی هر یک ده درم انیسون اسارون غافث سنبل افسنتین هر یک سه درم شاهتره پنج درم پوست
هلیله کابلی و زرد هر یک هفت درم عناب ده دانه فقاح اذخر بطراسالیون معروف بپزند و صاف کنند
و شیرخشت خیارشنبر پنج درم در آن حل کنند و باز صاف سازند پس بگیرند ایارج فیقرا غاریقون
هر یک یکدرم سکنجبین بنوشند و پیش از مطبوخ تناول نمایند و بالای وی مطبوخ مذکور بنوشند مطبوخ
که ورم طبعی سپرز را نافع است و سیاهی لون که قدری بسیاری زند از علامات است
پوست هلیله سیاه هلیله زرد هر یک بیست درم و نیم شاهتره کزمازج پوست بیخ کبر هر یک سه درم
تخم کاسنی یکدرم تخم کشوث یکدرم و نیم آلو تمر هندی بقدر حاجت بپزند و صاف کنند پس بگیرند
فیقرا ایارج یک مثقال غاریقون یکدرم حب ساخته نیم شب بخورند و بالای وی بعد طلوع آفتاب

مطبوخ مذکور

مطبوخ مذکور بنوشند مطبوخ که ورم صلب سپرز را نافع است و این نسخه بعینه همان است که در فقره
گذشت با دنی تفاوت صفت هلیله سیاه ترنجبین صوف شاهتره هر یک ده درم بیخ اذخر بیخ کبر
هر یک پنج درم انیسون اسارون کزمازج تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم بطراسالیون معروف بپزند و شربتی
ده اوقیه و باید که قبل از این فیقرا و غاریقون و تربد هر یک یکدرم حب ساخته بخورند و بعد
مطبوخ بنوشند و ابن سینا گفته که دانه یابس برسیاوشان و تخم خشخاش بالعنبه
سه درم از آن خوردن جهت ورم سپرز صلب مجرب است و بدانند که اگر ورم طبعی باشد باید
که بسختی استفراغ بلغم کنند و غذا از مطبوخ شوربا و زیرباج با کرنب سازند مطبوخ الاصول جهت سده
جگر و سپرز و استسقا و یرقان نافع و اخلاط غلیظ را تلطیف دهد و معده و جگر را قوت دهد صفت
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس بیخ اذخر انیسون تخم کرفس سنبل الطیب
تخم کشوث هر یک سه درم فوه مصطکی هر یک مثقالی مویز منقی با تخم ده درم همه را نیمکوب کرده در چهار
صد درم آب یکشب بخیسانند و بآتش نرم تا چهارم حصه بماند صاف کنند شربتی پنجاه درم با ده
درم شکر سپید ده درم روغن بادام و اگر شرب این مطبوخ جهت تنقیه جگر بود حجر الیهود
نیم درم نیز اضافه نمایند مطبوخ که سده جگر بگشاید و یرقان و سپرز را نافع است صفت غافث افسنتین
سنبل اسارون مصطکی برسیاوشان فوه بادیان بیخ بادیان هر یک یک درم ادویه نیمکوب کرده مطبوخ
سازند و بعد از آنکه ... سرد کنند مطبوخ زرشک حرارت جگر
بنشاند و معده و جگر را قوت دهد صفت زرشک منقی یک رطل تخم کشوث تخم کاسنی هر یک یک اوقیه
سه درم ... نیمکوب کرده همه را در ظرفی نهند و آب بقدری بر آن ریزند که دو انگشت
مستغرق بالعرض بالا ایستد و در آفتاب گذارند و در گرما سه روز و در سرما چهار روز و بقدر حاجت بپزند
مطبوخ جهت امراض جگر و یرقان نافع است و سده بگشاید صفت ملوس خیارشنبر
بقدر حاجت و آب کاسنی تر و آب رازیانه و آب برگ عنب الثعلب ترکیب کنند تمام ... و صاف نمایند
کرده بنوشند و اگر گلاب نیز ضم کنند خوشبو شود ... همه جگر را نافع است و در سختی

سرد ولی ذکر شده حب نیلج [illegible] قولنج در اسهال و زحیر و سحج و مغص و دیدان
و غیره و [illegible] که اسهال شخص نافع است و جرم او عصبی است و شریف تر از رحم است لهذا اماله
ماده بسوی رحم تجویز شده بالجمله در امراض امعا صحت روا ندارند که چون مزمن شود علاج دیر
پذیرد و مزاج دیگر مزاج معده چنانکه هر چه مقوی اوست مقوی اینست حرف الالف آبزن
که در زحیر بلغمی نافع است صفت شبت تخم کتان حلبه خطمی مسحوق شاخته در طبیخ دیگر که گرم باشد
نشینند آبزن که در زحیر دموی نافع است صفت حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی بپزند و در وی گل
و ورد و تخم مرغ [illegible] نیمگرم آبزن فرمایند ایارجات فیقرا و اقراص [illegible]
با [illegible] مفید امعا است در بحث سر گذشت افیون [illegible] مقوی امعاست [illegible] جهت
درد امعا در باج شکم نافع بود ارسطون برای درد امعا مفید الباب یعنی [illegible] جهت منع اجتماع
بلغم در امعا [illegible] و آن جهار [illegible] در ادویه معده گذشت حرف [illegible] جهت [illegible]
[illegible] بود و [illegible] از [illegible] است اطالت کشیده باشند صفت [illegible]
و با [illegible] بپزند و [illegible] دخان [illegible] برسانند [illegible]
در ادویه معده گذشت [illegible] جهت برودت امعا نافع است و در ادویه [illegible]
[illegible] در اسهال معدی و امعا را نافع است صفت [illegible] یکدرم [illegible]
هر یک [illegible] افیون جهار درم حب الآس ده درم کوفته بیخته بنادق سازند هر یک [illegible]
دیگر [illegible] قولنج [illegible] تخم کاهو تخم خرفه مقشر افیون مساوی کوفته بیخته
بلعاب اسبغول بنادق سازند هر یکدانگی شربت است و تا دو دانگ بنادق دیگر وجع قولنج
بارد و [illegible] حب [illegible] مساوی کوفته بیخته بلعاب [illegible] سازند
و قدر حاجت [illegible] دو دانگ بنادق دیگر که زحیر و مغص را نافع است صفت [illegible]
و نیم کاهو [illegible] بنادق سازند [illegible] فورا [illegible] و این شربت [illegible]
طفل را [illegible] بنادق [illegible] قولنج بارد [illegible]

جهت قولنج بلغمی و درد گرده و مثانه نافع است صفت [illegible] مریزا [illegible] جهت دفع
کنند و [illegible] دارد و حب [illegible] را قطع نماید و در قولنج و نفخ [illegible] ماء العسل [illegible]
او در بحث [illegible] گذشت [illegible] قولنج [illegible] در بحث سموم [illegible]
جهت [illegible] معده و امعا و [illegible] شکم و تقویت اعضا رئیسه [illegible] صفت مروارید
ناسفته مرجان [illegible] طباشیر [illegible] صندل سفید [illegible]
فوفل [illegible] زره کرمانی [illegible] مصطکی [illegible] گل ارمنی [illegible] عربی [illegible]
[illegible] حب الآس [illegible] پوست بیرون [illegible] یک درم و [illegible]
[illegible] تخم خرفه [illegible] سفید [illegible] یک [illegible] عود [illegible]
و دو درم [illegible] شیرین [illegible] سیب [illegible] همه ادویه کوفته بیخته با
[illegible] بپزند [illegible] قولنج و [illegible] زیره کرمانی [illegible]
[illegible] فلفل سفید هر یک [illegible] درم و نیم سقمونیا [illegible] یکدرم [illegible]
بیرون کرده [illegible] مقشر [illegible] کرده هر یک دو مثقال [illegible] درم [illegible]
[illegible] از غربال بیرون آورند و عسل کف گرفته [illegible]
[illegible] تا بقوام آید و ادویه کوفته بیخته [illegible] شربتی [illegible] مثقال تا هفت
مثقال با [illegible] جهت قولنج که بدون حمی و حرارت باشد و رفع [illegible] نافع
است صفت [illegible] مصطکی [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] سقمونیا جمله برابر [illegible]
کوفته بیخته [illegible] آب [illegible] ماء العسل [illegible] غلیظ شود
پس [illegible] چند ادویه کوفته [illegible] شربتی از [illegible] درم تا دو درم [illegible]
شکم [illegible] فضول [illegible] سقمونیا ده درم فلفل [illegible]
[illegible] دو درم و نیم یعنی هر یک [illegible] عسل [illegible] کوفته
بیخته [illegible] شربتی از یکدرم تا [illegible] درم با آب گرم [illegible] که درد امعا و معده

واستسقا و قولنج را نافع است صفت زنجبیل دارچینی سنبل الطیب مصطکی نانخواه نارمشک هلیلهٔ هندی جوزبوا
هر یک سه درم سنبل قرنفل قاقله فلفل دارفلفل جوزبوا انیسون هر یک دو درم افتیمون حب النیل
سقمونیا هر یک دو درم بسفایج پنج درم تربد فانید هر یک بیست درم کوفته بیخته بعسل برشند شربتی از
پنج درم تا هفت درم جوارش سفرجلی دیگر که همین عمل دارد صفت قرنفل سنبل هندی زنجبیل فلفل
دارفلفل جوزبوا قرنفل نارمشک درونج هندی اسارون قاقله دارچینی سنبل بلیله هر یک شش درم
افتیمون تربد موصوف هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم جند بیدستر دو درم قند سفید سی درم
کوفته بیخته بعسل سرشند و بعضی درین نسخه خولنجان جوزبویا هر یک شش درم زعفران چهار درم
رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک یک درم افزوده اند شربتی از چهار درم تا چهار مثقال و یک نسخه دیگر
در جوارشات ادویه جگر ذکر شد جوارش سفرجلی مسهل که در قولنج هر گاه غلیظ باشد نفع دهد و در بعض
هر چه نوشته اند استعمال کنند سود دهد صفت آب سفرجل ترش و عسل هر دو برابر یکدیگر باده بپزند تا غلیظ
شود پس سقمونیا ده درم تربد بیست درم مصطکی قرنفل سک زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبویا هر یک
ده درم کوفته بیخته در قوام مذکور که همچند اجزا باشد برشند جوارش سفرجلی مسهل دیگر که
همین عمل دارد صفت آب به آب سیب هر یک چهل درم قند سفید عسل هر یک پنجاه درم جمله یکجا بپزند
که قریب انعقاد رسد پس مصطکی عود دارچینی هر یک چهار درم تربد پانزده درم سقمونیا ده درم
کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی چهار مثقال جوارش سفرجلی مسهل دیگر که قولنج بگشاید صفت
بگیرند سفرجل را از قشر و حب پاک کرده و نیم من و عسل صاف یک من سفرجل را در سرکه یا در شراب
بپزند تا که مهرا شود پس برآرند و در حصیر لطیف بپزند تا آنکه سرکه زایل شود و بعده در هاون
[illegible] بکوبند که یکسان شود پس عسل را کف گرفته برآرند و در آن [illegible] فوق آتش نهند
و این ادویه کوفته بیخته بسرشند زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک دو درم قاقلین زعفران هر یک سه
درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم شربتی چهار مثقال جوارش انجدانی که قولنج
بگشاید و باد را دفع کند و جشا ترش را دفع نماید صفت انجدان پانزده درم فلفل دارفلفل هر

یک پنج درم ایرسا زنجبیل هر یک شش درم انیسون رازیانه مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل برشند شربتی دو درم جوارش نارمشک طبع نرم کند و قولنج بگشاید و نفخ دور
کند صفت نارمشک فلفل بوا قرنفل هر یک هشت درم سقمونیا دوازده درم زنجبیل فلفل دارفلفل هر
یک شش درم قند سفید چهل درم شربتی یک درم تا دو درم و در نسخه چنین نوشته که جوزبوا
قاقله دارچینی هر یک دو درم نارمشک قرنفل پنج درم زنجبیل شش درم سقمونیا بیست درم
[illegible] درم کوفته بیخته بعسل برشند شربتی یک درم تا سه درم جوارش عود مسهل اسهال صفرا صفت
کند صفت عود خام مصطکی رومی هر یک یک درم تربد سفید چهار درم سقمونیا پنج درم کوفته بیخته
بعسل برشند شربتی پنج درم با آب گرم جوارش عود مسهل دیگر که رطوبت و برودت معده
و امعا را نافع است صفت عود و قرنفل زعفران جوزبویا هر یک دانگی و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ
بعسل برشند شربتی دو درم با آب گرم جوارش تربد امعا و معده را از فضلات پاک کند صفت
تربد موصوف ده درم زنجبیل پنج درم قند پانزده درم شربتی سه درم و بعضی مصطکی پنج درم بر این
اضافه کنند و قند همچند جمله بعضی بیست درم و درین صورت سه کرده مقدار الشربه و حبات
بلغمی را نفع دهد جوارش تربد دیگر که طبع نرم کند و معده و امعا را قوت دهد و قبول مواد ننماید
و سرد را مفید صفت تربد موصوف بیست درم مصطکی سیزده درم مویز منقی از دانه
پاک کرده یک رطل جلاب مقدم پنج استار شربتی جهت مداومت سه درم و برای استفراغ ده درم
تا دوازده درم جوارش تربد نوع دیگر که اسهال کند و معده گرم را نافع آید صفت تربد موصوف
ده درم سقمونیا مشوی یک درم طباشیر زعفران گل سرخ هر یک یک درم و نیم قند سفید مقدم [illegible]
درم شربتی دو مثقال جوارش تربد دیگر که اسهال کند و معده را قوت دهد صفت تربد موصوف
ده درم محرره مشوی دو درم مصطکی چهار درم عود هندی سه درم رب سیب بیست درم
شربتی پنج درم جوارش نجاحی قولنج را نافع است و جهت اوجاع مفاصل و النقرس و وجع الظهر
مفید صفت سقمونیا ده درم جوزبوا قاقله دارچینی زنجبیل قرنفل نارمشک ترنجبیل فلفل هر یک پنج درم

ترید موصوف ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش جعفر** قولنج و النقرس را نافع است
و اخلاط غلیظ لزج را دفع کند **ص** دار فلفل زنجبیل بلیله زرد سقمونیا ترید موصوف هر یک دوازده
درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک طبرزد هر یک شش درم قند سفید شانزده درم کوفته بیخته بعسل
بسرشند **جوارش اسقف** قولنج و لقوه و باد بواسیر و بادهای معده و امعاء را نافع است **صفته**
سقمونیا ترید از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل دارچینی آمله قرنفل بسباسه جوزبوا
هر یک دو نیم درم قند سفید نود درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال **جوارش اسقف نوعی دیگر**
که بلغم خام که در امعاء و معده بود برآید و قولنج بگشاید و ریاح بواسیر و وجع خاصره و ظهر را نفع
دهد و قی باز دارد و باه زیاده کند و اسقف طبیب قسم خورده و گفته شنیده ایم که نزد من هیچ
یکی بهتر ازین دوا باشد **ص** ترید موصوف سقمونیا هر یک هفت درم و نیم فلفل زنجبیل هر یک چهار
درم دارچینی آمله مقل ... مصطکی قرنفل جوزبوا هر یک دو درم و نیم قند سفید سی درم کوفته
بیخته با عسل سرشته شربتی جهت هضم دو درم و برای اسهال شش درم **جوارش هندی نوعی دیگر**
قولنج بگشاید **ص** ترید مجوف پنج درم فلفل سه درم قند سفید چهار درم شربتی از پنج درم تا شش درم
جوارش هندی که سپید است بجوارش ترید سقمونیا ترید هر یک پنج درم قرنفل دارچینی قاقله چهار
زنجبیل قرفه نارمشک قرنفل بحری فلفل هر یک دو نیم درم قند سفید پنجاه درم کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی از پنج درم تا ده درم درد و اوجاع مفاصل را نیز نافع است **جوارش تحلیل** ضعف
امعاء و معده را نافع است و اسهال را بند در آورد و معده کذلک **جوارش کافور** اسهال
صفرا باز دارد و حرارت و عطش نشاند **ص** کافور سه درم زرشک ده درم گل سرخ ... است
درم طباشیر کهربا خرنوب هر یک چهار درم تخم حماض بریان هفت درم حب الآس شش درم ...
سیب ... هر یک ده درم انار دانه بریان هژده درم زعفران نشاسته بلوط هر یک پنج درم کوفته
بیخته بشربت حماض بسرشند شربتی دو درم **جوارش کمون** اسهال طبعی باز دارد و معده را گرم
کند و طعام هضم نماید و مسهی است بجوارش **الوث صفته** کندر شش درم فلفل دار فلفل هر یک

دوازده درم زنجبیل

دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک ده درم قرنفل جوزبوا خیربوا هر یک پنج درم مشک نیم درم
قند سفید هشتاد درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی سه درم **جوارش طباشیر** اسهال صفراوی
باز دارد و تب را نافع آید **ص** طباشیر حب الآس گل سرخ هر یک ده درم کلنار سماق عصاره
لحیة التیس هر یک شش درم زعفران افیون هر یک دو درم کوفته بیخته بشربت سیب بسرشند
شربتی سه درم **جوارش سماق** اسهال صفراوی باز دارد **صفته** سماق بیست درم حب الآس ده
درم خرنوب ... درم کلنار صمغ عربی انار دانه هر یک پنج درم کوفته بیخته با مویز منقی مدقوق دیگر باره
بکوبند شربتی سه درم **جوارش سماق دیگر** که همین عمل کند **ص** سماق سی درم سویق الشعیر
سویق النبق سویق تفاح کعک ... خرنوب شامی هر یک ده درم شراب تفاح و ناردانه
بسرشند شربتی پنج درم **جوارش خوزی** اسهال باز دارد و یک نسخه دیگر در ادویه جگر گفت
جوارش خوزی نوع دیگر ابن ذکریا تالیف کرده **ص** زبیب عجم که از سرکه ستیج بود بریان
کرده و چون سرمه باریک ساخته سی درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی کلنار کزمازج
هر یک ده درم کندر نانخواه مصطکی سعد سنبل هر یک پنج درم قند سفید بقوام با عسل آنقدر که ادویه
بدان سرشته شود شربتی از سه درم تا چهار درم و این دوا جهت ... معده و امعاء
و زلق الامعاء و ذرب نافع است **جوارش خوزی نوع دیگر** که جهت ضعف ماسکه معده و امعا
سود دارد **ص** بلیله سیاه در روغن بریان کرده خبث الحدید مدبر شوده هر یک ده درم حرف
بریان پنج درم نانخواه صعتر فارسی هر یک سه درم حب الآس پنج درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش
خوزی دیگر** که همین عمل دارد **ص** عجم الزبیب بیست درم حب الآس پنجاه درم خرنوب نبطی کلنار
کزمازج کندر نانخواه هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی سه درم **جوارش خرنوب**
اسهال باز دارد و معده و امعا را قوت دهد **صفته** خرنوب نبطی کلنار دانه انگور که از سرکه
ستیج شود بلوط انار دانه که چون سرمه سحوق بود هر یک پنج درم حب الآس دو جزو کوفته بیخته
برب سفرجل بسرشند **جوارش ...** خلفه را که از ضعف معده بود نفع دهد **ص** سفرجل منقی

رب کبیر رطل تفاح منقی بنصف رطل کمثری منقی ثلث رطل همه را در سه کاسه آب بپزند تا بسر آید
بکوبند و عسل القصب یعنی شکر یک رطل بر آن افزوده طبخ دهند تا منعقد شود پس زرشک منقی ده
درم طباشیر ده درم در آن آمیزند شربتی ده درم جوارش مقلیاثا زحیر و سعفه و بواسیر را نافع است
صفته تخم تره تیزک بریان زیره کرمانی هر یک ده درم مصطکی شش درم هلیله کابلی بروغن بادام بریان
کرده ده درم نیم کوفته بیخته بجلاب بسرشند جوارش زرشک اسهال و ضعف معده و اسهال را نافع
است صفته زرشک سماق منقی از حب الاس هر یک هفت نانخواه زنجبیل تخم خلیه هر یک شش درم
طباشیر گل ارمنی مصطکی هر یک سه درم تخم خرفه مقشر ده درم عود مروارید نا سفته هر یک دو درم بادرنگ
هفت درم کوفته بیخته با رب سفرجل یا آب حماض بسرشند شربتی تا سه درم جوارش زرشک دیگر
که اسهال باز دارد و در حمی و غیر حمی توان داد صفته زرشک عنبر البرس سیب هر یک ده درم گل سرخ
حب الاس هر یک شش درم طباشیر کهربا و قیق النجری فوفل هر یک چهار درم تخم حماض بریان [illegible]
سماق هشت درم [illegible] هلیله زعفران سنبل هر یک پنج درم حب الرمان پانزده درم کافور سه درم
کوفته بیخته برب التفاح یا رب سیب بسرشند و این را جوارشی باره و تیز باشد و چون که هرچه
مقوی معده است مقوی امعا است و دوا و ادویه معده جوارشهای مقوی مذکور شد و گذشته
در اینجا هرچه مسهل و قابض بود گذاشته شده حرف الحا حبها که امعا را در مواد مذکوره
جرم و می پاک سکنند و درد و آن از [illegible] دیگر گذشت حب فی [illegible] جهت تنقیه
بلغم و تحلیل ریح و تسکین وجع امعا نافع است حب مصطکی بدستور حب الابنو و قیه جهت
تنقیه امعا حب مقل جهت درد امعا مفید و این پنج حب ادویه معده گذشته و نسخه حب
مقل در ادویه بواسیر خواهد آمد حب سکبینج قولنج بکشاید و بادها غلیظ دفع نماید صفته سکبینج شحم
حنظل هر یک [illegible] درم سقمونیا سه درم آب [illegible] حب سازند شربتی یک درم حب الملوک نافع است
که از مسهلات [illegible] کراهت داشته باشد و مسهل را قبول نکند صفته تربد سفید [illegible] درم چهار دانگ
غاریقون چهار دانگ [illegible] هلیله زرد مصطکی هلیله سیاه هر یک دانگی و نیم [illegible] طباشیر [illegible]

مجموع نانخواه

سقمونیا زعفران گل سرخ هر یک دانگی کوفته بیخته با گلاب حب کنند شربت [illegible] حب الملوک دیگر قولنج
بکشاید و بادهای غلیظ دفع نماید صفته صبر سقوطری ده درم تربد ده درم پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی سه درم نمک هندی دو درم مصطکی زعفران سنبل هندی قسط سلیخه زراوند سنبل قرنفل
زنجبیل افتیمون تخم کرفس دارچینی فلفل فلفل دراز [illegible] هر یک درم سقمونیا دو مثقال [illegible]
کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربتی سه درم حب [illegible] طبیب سلیمان بن عبدالله جهت قولنج
[illegible] صفته شبرم سکبینج هر یک [illegible] شحم حنظل هر یک نیم جزو سقمونیا ثلث جزو کوفته
بیخته [illegible] بسرشند و [illegible] بقدر نخود و کلان جهانید شربتی پنج حب [illegible] حب
القوقایا شکم نرم کند صفته لب القرطم مقشر بادام هر دو برابر بکوبند و در عسل بسرشند حب سازند
شربتی چهار مثقال حب [illegible] ابتدای قولنج را نافع است صفته فیقرا [illegible] سکبینج نیم جزو حب سازند
شربتی یک مثقال تا دو درم و این دوا درد قولنج را در یک ساعت می نشاند [illegible] شکم [illegible]
حب [illegible] صفرا و رطوبات غلیظ را براند و سر درد را سود دهد صفته یک مثقال غاریقون دو ثلث
مثقال سقمونیا ثلث مثقال کتیرا مصطکی رب السوس هر یک دانگی این یک شربت کامل است حب [illegible] بلغم
اسهال برآرد [illegible] صفته تربد ایارج فیقرا هر یک یک درم و نیم شحم حنظل کتیرا هر یک دانگی کوفته بیخته
با آب [illegible] حب سازند حب [illegible] که قوی الاثر است در حل قولنج و هرگاه با قولنج غشی شده باشد
توان داد صفته شحم حنظل سه درم و ثلث نمک اندرانی دو درم سکبینج شبرم هر یک چهار درم جهانید
[illegible] شربت حب [illegible] غاریقون تربد هلیله زرد هر یک [illegible] زنجبیل افتیمون [illegible]
درم شحم حنظل کتیرا هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب [illegible] کرده حبها ساخته در ورق [illegible] پیچیده [illegible]
[illegible] شربتی دو مثقال حب [illegible] نافع قولنج و [illegible] صفته صبر عشره درم سقمونیا [illegible]
[illegible] شحم الحنظل ثلث درم نمک اندرانی [illegible] سکبینج خمسه دراهم شبرم [illegible] دراهم [illegible]
[illegible] حب [illegible] قبل از غذا و بعد از غذا بخورند طعام را در قعر معده فرو نشاند
[illegible] زائل کند [illegible] شکم [illegible] صفته [illegible] زنجبیل قرنفل فلفل دار فلفل سنبل [illegible] شبرم [illegible]

سفید جمله برابر کوفته بیخته حب سازند شربتی یکدرم این قدر دو با تاریخ بانسکم می آید حب ضد الریح دیگر
که از حب بادنجان مسکن بیز سیکو بید ومعقول بر اکه از خلط غلیظ ریح حادث شده باشد نفع دهد و طبع
براند سهولت و نفخ تحلیل کند و شکمها بر انگیزد و طعام را هضم نماید و آروغ آرد و معده را قوت
دهد و قولنج بگشاید و درد معده که از احتباس طبع باشد نفاخت مجرب است ص مصطکی قرنفل
زنجبیل دارچینی فلفل دار فلفل بادرنجبویه هر یک سدس مثقال سقمونیا و قند هر یک یک مثقال درست
جمع سازند و قدر نخود و کمی بجلیس بر انداخته زنند که پیش از غذا یا بعد از دو اگر نیم مثقال بر هند
قولنج بگشاید و در نسخه نجیب الدین اجزا جمله برابر و شکر همچند همه نوشته حب ریوند جهت
تسکین وجع قولنج طبعی عجیب است ص ریوند مقشر بادام شیرین پوست هلیله زرد هر یک یک درم
انزروت یکدرم زعفران ربع درم کوفته بیخته جهها سازند و بقدر قوت بدهند حب سکبینج وجع
معده و امعا را نافع است و نفخ سودا و بی را زایل کند ص سکبینج صبر غاریقون مقل مالشتر شربتی
از دو درم تا سه درم حجر الارمنی اسهال سودا کند ص حجر ارمنی مغسول یکدرم ایارج فیقرا
اشق و لسفانج هر یک دو درم و نیم غاریقون یکدرم و نیم سقمونیا یکدرم قرنفل افتیمون هر یک ربع
درم حب کنند شربتی سه درم حب ممسک طبیعت بنیدد و خون رفتن باز دارد ص سماق دو درم
مازو یکدرم پوست انار یکدرم حب الآس ده درم و نیم زرنیخ درم کوفته بیخته با آب و لعاب صمغ عربی
حب سازند شربتی دو درم با آب برگ مورد و عقب آن بلسر و بخورند حب ممسک دیگر اسهال را طبع
باز دارد ص مازو کزمازج افیون جمله برابر با آب حب سازند شربتی دو دانگ حب ممسک دیگر که در
ساعت شکم ببندد ص افیون یکدرم اقاقیا دو درم گل گرسماق حب الآس هر یک چهار درم
کوفته بیخته با آب صمغ عربی که در آن منقوع بود حب سازند شربتی نیم مثقال حب ممسک دیگر که اسهال
حدید و زحیر و سحج مزمن و قرحه امعا و مقعد را نافع ص پوست انار ترش مازو شب سبز هر دو برابر
کوفته بیخته و بسرکه و آب برگ مورد خمیر سازند چنان شود که حب ازان ساخت بس که بدارند تا سخت شود و
جهها سازند بقدر فلفل شربتی از ده حب تا بیست حب با آب سرد حب ممسک دیگر که از اسهال و قروح

حب کشنیز ص بلیله ده عدد حب الآس سه درم و نیم از هر یک نیم درم سماق بسباسه یک درم
کوفته بیخته با آب که صمغ عربی در آن منقوع بود جهها سازند و دو سیاه خشک کنند شربتی دو درم با آب
آس حب دیگر که منع اسهال و لین طبیعت مجرب است ص سماق پنج درم مازو ده درم پوست انار
پنج درم کوفته بیخته بقدر نخود جهها سازند شربتی ده حب تا بیست حب بزر و بقله حمقا
حب دیگر که همین عمل کند ص پوست انار مازو خرنوب الشوک سماق هر یک برابر کوفته بیخته جهها سازند
شربتی یکدرم حب زحیر زحیر و اسهال کهنه را نافع است اگر از گرمی و صفرا باشد ص بزر خیار بزر کشوث
دهان ورد مغسول با بزر البنج سیاه و کندر مساوی با آب حب سازند شربتی دو درم حب الدب ورم
درز علی نا نافع است ص مازو سبز اقماع الرمان جرو کلنار خرنوب سماق کندر صمغ عربی زعفران
بالسویه کوفته بیخته با آب آس حب سازند شربتی دو درم با آب آس حب ... که چون درد قولنج
از شدت ریح خوف غشی باشد بدهند درد تسکین دهد ص زنجبیل دارفلفل میعه سایله زعفران
بزر البنج هر یک یکجزو افیون نصف جزو هر یک نیم جزو کوفته بیخته بقدر نخود جهها سازند شربتی یکدرم
تا یک مثقال و جرانست که استعمال مخدرات تا ضرورت قوی نبود نشاید کرد خاصه در مزاج ضعیف
و گفته اند که شربت مخدر آنوقت روا است که قبول مقید نباید و قبول وی الکا و جاتر است
که طلای مخدر لسکین وجع نماید حقنه که مقعد را نافع است ص سداب زیت بیزند که بریت
نیم درم ازان بگیرند و چند بیشتر و جاوشیر و سکبینج هر یک نیم درم در آن اندازند و حقنه
کنند و اگر وجع شدید بود و افیون قدر نخود نیز داخل سازند و از انکه تدبیر حقنه و تدلیک محقنه در
معرج القلوب و نحو تمام نوشته ایم و اینجا قدر ضرورت بر سبیل اجمال نگاشته شد و صفت حقنه
که لوله محقنه احسن انکه در مقعد در رفته باشد یکی برای دخول دوا دوم بهر خروج ریح با دواز امعا
و آنچه محل دوا بود باید که وسعت او مضاعف منفذ ثانی باشد و اگر دو منفذ نیست حقنه
نباشد و ضرورت قوی داعی بود نطقه از نی نیز کافی است که هو المعروف بهتر آنکه محقنه
از قبیل جلود باشد بهتر کیسه و خشک که یکطرف او بر شکل کردن کدو باشد و بدان ... بود را

محکم باید ساخت تا انحدار دوا سهل باشد و اگر کعبه موجود نباشد منفذ کادو نیز کافی است
و می باید قدر دوائی که در هر دفع بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی بر آنند که کمتر از آن هم
جایز نیست و اکثر اطبا در استعمال حفظ صحت اعضا و رئیسه با شرط دانسته اند و حق آنست
که این شرط الطا در وقت غیر ضرورت است و آب حقنه باید که معتدل بود در وقت غلظت و حرارت
و برودت چه غلیظ باعث تاخر دفع او و حار امعا و بسیار رقیق موجب انتشار و افساد و بارد مولد ریاح
و صورت غشی و کرب است و چون آب حقنه برنگردد و قدر بیرون آنست که نصف قدر اول دیگر بریزند تا آب
اول را برگرداند اولی آنکه پیش از حقنه آب ادویه با دهان مناسب را آنچه هم حقنه کنند تا آنرا
که حقنه برای قولنج و سیلام و امثال آن کنند واجب آنست که بر ناهار باشد تا کلک اول را
خبری مقوی چون گلقند و مصطکی دانند آن نیز را شده و بعده احتقان بعمل آرند و محقون را فوق
از سعال و عطسه و فواق لازم دانند حقنه مسهله لینه حقنه انجیر زرد عدد سبوس گندم گل خطمی از
هر یک کفی در خریطه بسته برگ چقندر ده عدد در دو رطل آب بپزند تا بیک رطل بماند صاف کنند
و بوره یک مثقال و روغن کنجد یک اوقیه حقنه نمایند و اگر خواهند عمل قوی تر کنند شانزده سیر
بوره چه بیضا و ورشبان باید داخل این دوا سازند حقنه معتدله که قولنج را بگشاید ص حلبه ده درم
حقنه تخم کتان تخم شبت بابونه خطمی در لته بسته خشک از هر یک یک کفچه عناب انجیر هر یک ده عدد
بپزند و صاف کنند پس روغن بید انجیر پنج درم روغن کنجد ده درم نمک لوتی از هر یکدرم شکر سرخ
یک حصه آمیزند و حقنه کنند حقنه که قولنج بلغمی و درد پشت و دوایی غلیظ را نافع بود صفت
حلبه بزرک قنطوریون بابونه خشک تخمه نمد گل خطمی هر یک کفی انجیر سی عدد عناب سپستان از هر
سی دانه سبوس گندم برگ چقندر برگ کرنب شبت سداب یکدسته سکبینج قنفل خاد بیشه
هر یک ده درم شحم حنظل تخم کافی نیست درم بپزند و بپالایند چنانچه رسم است نمک هندی یکدرم بوره
ارمنی شحم حنظل هر یکدو دانک حب نیلپر بنیدرم الکابه و شکر سرخ هر یک بیست درم اضافه
کرده حقنه فرمایند حقنه دیگر که قولنج نمکست باید ص سنا مکی پنج مثقال کاوزبان شبت هر یک سه درم

رازیانه انیسون

رازیانه انیسون بسفایج هر یک ده درم بابونه سبوس گندم گل خطمی هر یک کفی گل سرخ تازه
دوازده عدد روغن زیت روغن گل آب برگ چقندر هر یک ده مثقال الکابه گلقند هر یک
درم بوره ارمنی نیمدرم بپزند و بپالایند چنانچه رسم است و بعمل آرند حقنه که قولنج را که از ورم
حار بود نفع دهد صفت برگ گلاب حب مقشر هر یک ده درم آب برگ خطمی یک اوقیه برگ نیلوفر
بابونه برگ کرنب از هر یک یک اوقیه و نیم عناب بیست دانه سپستان سی دانه پرسیاوشان چهار درم
بیخ سوسن پنج درم در سه من آب بپزند تا بیک من آید صاف کنند و چهارم حصه از آن
بگیرند پس روغن بنفشه روغن بادام روغن گل نیلوفر سه ماکیان هر یک پنج درم اضافه کرده حقنه
کنند حقنه لینه قولنج خفیف را نافع است ص عناب بیست دانه سپستان چهل دانه انجیر
پنج عدد تخم خطمی سبوس گندم هر یک کفی بابونه بنفشه جو مقشر خشک یکده درم بپزند و صاف
کنند و دو ثلث رطل از وی بگیرند و شکر سرخ یک اوقیه روغن کنجد اوقیه و نیم و بوره ارمنی یکدرم
داخل نموده نیمگرم حقنه نمایند حقنه دیگر که تسکین لذع صفرا کند و حرارت ص عناب سپستان
بیخ خطمی نخاله و خیارشنبر در آب حل کنند و صاف نموده حقنه نمایند و اگر روغن کدو نیز بیفزایند
بهتر باشد حقنه دیگر که همین عمل کند حقنه روغن گل روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن کدو سفیده
بیضه مرغ شیر شتر همه را یکجا کرده حقنه کنند حرارت احشا فنشاند حقنه نافعه دیگر که باد و جود
و سلام تواند کرد ص آب چقندر یک سکرجه بوره ارمنی یکدرم روغن بنفشه یک اوقیه آمیخته
حقنه کنند حقنه دیگر اگر تب نباشد استعمال کنند ص سبوس یک کف بجوشانند و شکر سرخ سی
درم بوره ارمنی ده درم روغن کنجد یک اوقیه آمیخته حقنه نمایند حقنه دیگر که زحیر را که از اسهال ده روز
صفراوی باشد نافع است صفت آب برگ خرفه آب تنگ هر یک چهار مثقال تخم مرغ بریان گل
آمیخته یک بیضه مرغ اقاقیه نیم درم دم الاخوین چهار دانگ کاغذ سوخته کهربا سفیده ارزیز مرجان
گل مختوم هر یک یک درم آمیزند و استعمال کنند حقنه دیگر که قروح امعا و اسهال دموی را نافع است
صفت کتان سرخ سوخته چهار کرده بزر هر یک سی مثقال بپزند و سفید از آن روا اقاقیا گلنار از هر یک

نیم درم زعفران نشاسته مامیثا هر یکی یک درم زرده تخم مرغ یک عدد و ده درم روغن گل
و بآب آمیزند و حقنه کنند حقنه دیگر که همین عمل کند صفت آب ارزن پست جو مطبوخ سه بزر غیر مطبوخ
هر یک چهار اوقیه سفیده ارزیر کاغذ سوخته صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین هر یکی یک درم اقاقیا
با یکدیگر ساخته و در آن آمیزند و زرده و سفیده مرغ سه عدد و در سرکه جوشانیده و روغن گل نیم اوقیه
آمیزند و بنیکو حقنه کنند دیگر حقنه که زخم شدید را نافع است و شرب وی نیز مفید صفت آب ارز
مطبوخ بگیرند و تا نیا شیر تازه بپزند تا که غلیظ شود و صمغ عربی قدری در آن آمیزند و حقنه
و حقنه کنند حقنه که زخم و دمی را نافع است بگیرند جو مقشر و ارز گل سرخ بپزند و صاف
و روغن گل آمیزند و بنیکو حقنه کنند حقنه که جهت اسهال صفراوی و کرانی که با تب باشد
نافع است مجرب صفت تخم خبازی ده درم مقشر هلیله زرد هر یک پنج درم نیلوفر درم جو
مقشر چهار درم سپستان بیست عدد عنب الثعلب دو نیم درم تخم کدو هفت درم آنچه کوفتنی است
بکوبند و بجوشانند و صاف نمایند و لعاب اسپغول ده درم روغن کدو هشت درم شیر
نه درم آمیزند و حقنه کنند بدانکه اطبای قدیم استعمال هلیله مانند آن که مسهل بعضی است
منع کرده اند در حقنه و بعضی متاخرین جایز داشته اند چنانچه در شرح اسباب در علاج سحج
صفراوی هلیله زرد در حقنه نوشته و صاحب تحفة المومنین همین نسخه را از مجربات خود
گفته و بر دلیل امتناع استعمال عاقرات در حقنه سخن کرده و نزد این درویش ترک مختلف فیه
اولی است یا رب هیچ ضرور آن داعی کرده و حقنه بغیر مرجو باشد که استعمال منطوی نتواند کرد
امتناع عقل صاحب تحفه فرموده است حقنه زنج جهت زخم و اسهال و قرحه امعا و تحلیل ریاح
مجرب قوی است صفت نان کعبات سوخته زنج سرخ درونه جایفی مانند سنگ آب باید دیده
هر یک درم اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین هر یک چهار سخت یک افیون باز کوفته
بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند و یک مثقال از آن با آب برنج مطبوخ که سیب مثقال بود و روغن
گل که پنج مثقال باشد آمیزند و حقنه نمایند حقنه زنج کاغذ سوخته زنج احمر عصاره حضض هم مثقال

پس زعفران افیون آب سرد تا کرده با لعاب حب الآس آمیزند و اقراص کنند و قدر یک
مثقال یا کم و زیاده از این بگیرند و بعصاره بارتنگ آمیخته حقنه کنند حقنه زنج مجرب الاثر است
و منع می‌کند و وجع می آرد حقنه زنج زرد و اهک هر یک دو جزو افیون دم الاخوین کندر هر یکی یک جزو
کوفته بیخته بروغن گل آمیزند و قدری از آن بطبیخ خشخاش و گل سرخ آمیخته حقنه کنند فایده
قروح امعا هرگاه بدانند که عفن و ساعی است باید که بماء العسل که قلیل الماء بود احتقان کنند تا
قرحه از وسخ پاک شود و دیگر کنند پس تر آب بارتنگ حقنه نمایند تا در تنقیه او هیچ ریب نماند بعد
جهت اندمال آب بارتنگ که گل مختوم در آن ممزوج بود حقنه فرمایند و هرگاه مرض طویل گردد
لیکن هنوز قرحه غایر شده باشد تا با شیاف از دیاد و تفریح نشود و کذا قرح غایر گشته تا صوب
تنقیه امعا کرده بعد آنکه حقنه زنج طبقه از جرم معا فی زوائد و دلیل بر غور قرحه قروح خراطه و تخشین
و اطلاق فی نهایت حصول صعوبت است بالجمله در استعمال این حقنه احتیاط واجب داشته
و مراعات شرایط مسطوره ضرور الکد رفته تا سود می یابد دیگر کرده حقنه دیگر که قرحه را
پاک کند و مندمل سازد حقنه آب عسل و آب عنب و مانند آن هرچه مجلی است بگیرند و سفیده
ارزیز دشاده و کبر با سرمه کاغذ سوخته با یکدیگر ساخته و در آن آمیزند و حقنه کنند حقنه دیگر
که قروح امعا را الغایت مفید است و اگر زنج ندارد لیکن در نفع قریب بحقنه زنج
حاوی کبیر منقول است حقنه عدس مقشر گل سرخ ارز گلنار خشخاش جو مقشر هر یک ده بجوشانند
کنند و دم الاخوین کندر و سفیده ارزیر و اقاقیا کوفته بیخته و آب صمغ سرشته اقراص
بندند و چهار درم از این قرص در سه اوقیه طبیخ مزبور آمیزند و روغن گل نیم اوقیه آمیخته حقنه کنند
حقنه دیگر سهل الوجود که اسهال و قروح را نافع است صفت طبیخ ارز خاصه که سرخ بود بگیرند و
بجوشانند تا غلیظ شود و بقوام عسل آید بعمل آرند حقنه دیگر که اسهال دموی را باز دارد صفت آب
عنب الراعی آب بارتنگ هر دو بگیرند اقاقیا طراثیث و مانند آن آمیزند و حقنه کنند و اگر خون خالص بود
منافع این مجرب قاطع الدم احتقان نمایند چون صوف محرق که در زفت رطب و سرگین طبیخ

مانند ان سنقوس باشد حمول که ثقل منحجر را که مانند جوز بسته شده باشد و هیجان درد

نفع دهد و این در قروح امعا کثیر النفع صفت اکالرح را بجوشانند و روغن در آن آمیخته حقنه کنند

و هم بدین تنقیل امعا نمایند تا دق برآرد و در نشیانند حمول که جهت زحیر مجرب است صفت زرده تخم

مرغ بروغن گل آمیزند و مرداسنگ مغسول صمغ عربی سفیده ارزیز با یکدیگر آمیخته و در آن آمیزند

لته را بدان آلوده در دبر بردارند حمول دیگر که قولنج ریحی را نافع است و باد از آن سفل بسیار برآرد

و درین امر مجرب است صفت برگ سداب تره نانخواه نمک نان بالسویه بکوبند و بعسل آمیزند و

خرقه بدان آلوده بردارند و خیطی در خرقه بسته دارند تا عند الحاجت بیرون توان کشید و دیگر شیاف

حقنه مرقوم است برگ سداب تره هر یک کلکلیف بخور مریم عرطنیثا هر یک دو درم بوره یک درم بعسل

آمیخته لصوف بردارند حمول نوع دیگر که باد برآرد صفت سداب را بسایند و با ماء العسل آمیزند که چرب

طلوق شود و لنصف ادویه و نزدیک او قطرون آمیزند و از وی بلوط سازند بقدر شش اصبع

حمول دیگر که باد بیرون آرد صفت تخم سداب خشک جندبیدستر با عسل و زهره گاو و بورق که هر واحد نیم

مثقال باشد آمیخته بردارند حمول دیگر سکبینج مقل بوره حنظل خطمی بلوط ساخته بردارند باد

برآرد حمول که جهت دود صغار که در امعا مستقیم متولد شود نافعست خصوصا صبیان را لته

بزهره گاو یا بنفط سیاه یا بقطران آلوده در دبر بردارند و آب لعاب برگ شفتالو همین عمل

دارد صبر سحوق که در سرکه آمیزند و لته بدان آلوده بردارند همین اثر دارد حرف الدال [illegible]

منافعش با بهره است ساکن کننده بادهای بلغمی بدر حسین ترجمه کرده آنرا بجلد

لنسخه قدما است جهت قولنج ریحی و بلغمی و بادهای اخشار نفع تمام دارد صفت حلبه هزار

سپند هر یک سی درم و زرنیخ عاقرقرحا فلفل دارفلفل سیاه روند سلیخه قسط زعفران

زنجبیل هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی دو درم دواء النقرس جهت ضعف

امعا و معده که بسبب البلغم برودت و رطوبت بود نافع است و دوا و ادویه معده گذشت دوای دیگر

که حب القرع و کرم دراز را بکشد و اخراج کند صفت قنبیل ترمس حب النیل ترمس هر یک نیم درم و

ترکی دو درم

ترکی دو درم تربد سفید بزرگ کابلی مقشر هر یک نیم درم نمک هندی و انکی کوفته بیخته با شیر و شکر

آمیزند و بیاشامند دوای دیگر که همین کار کند صفت بزرگ کابلی مقشر نیم درم تربد سفید دو درم

قنبیل یک درم حب النیل نمک هندی هر یک نیم درم کوفته بیخته با جوز مقل ابر سرشته و عادل نمایند دوای

که همین عمل کند و مجرب است و اکثر مردم دیده آنند که ازین دوا اخر لطیف حب القرع لطیف بیخ و راع

برآمده صفت ترمس قنبیل حب النیل شیح ارمنی و خبثرکب خراسانی افسنتین تربد افسنتین

برگ شفتالو ترمس هر یک درم مقل ازرق سقمونیا هر یک شش درم کوفته بیخته لسب اصول

حب سازند و عقب آن شربت خورد مقل نمایند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند دوای دیگر که همین

عمل دارد صفت کیل دارو فلفل سفید قنبیل جز بزرگ کابلی مقشر نمک هندی هر یک نیم درم ترمس

قسط ترکی شیح هر یک هفت درم تربد پانزده درم سقمونیا پنج درم با آب رازیانج بسرشند دوای

که حیات یعنی کرم دراز را بیرون آرد صفت بزرگ مقشر هلیله زرد آمله هر یک نیم درم و نیم تربد سفید

درم قند سفید هم چند همه شربتی شش درم با آب گرم دوای دیگر که دیدان عریض را برآرد صفت

بزرگ مقشر هفت درم برحبیج شدید بخورند فایده دوا که جهت دیدان بخورند باید که

پیش از شربت دوا شیر بنوشند هر صباح و در روز چهارم سوراخ بینی بند کرده و دوا در شیر تازه

و سرکه انگوری حل کرده بر جمیع شدید بنوشند دوای که دیدان صغار که در مقعده متولد شوند

و حکه آرند سود دهد و این مرض صبیان را بیشتر افتد صفت بگیرند نیت کال با روغن جسته دوا

با روغن جسته شفتالو یا نفط سفید یا زهره گاو ممزوج لطیف هر کدام که میسر آید

آلوده حمول کنند و عمل دیگر که در نسوان مشهور است که طفل را بر روی غلطانیده مقعده او را

اندکی اندک منفرج سازند و مقابل چراغ و با هر کدام که ظاهر شود بر میگیرند و اخراج

دیدان کثیر میکنند دوای هندی هر کرا قولنج بیشتر افتد بسبب بلغم باید که قند سفید درم آرد گندم

بگیرد و یکدیگر درم چوب باریک ساخته در آن آمیزد و با آب سرشته نان بپزد و با روغن و شکر سرخ

مالیده کرده وقت صباح بخورد تا سه روز همچنان کند قولنج دفع شود لیکن بدانند که این دوا

در عین حدوث این علت بتوان داد چه دران وقت بدون اخراج ماده تدبیر مفیدست بالعبد
زوال آن وقت در دفع صحت قلع ماده او که بدو رهی آید استعمال کنند مجربست دوای
دیگر که جهت قولنج و درد شکم مجربست صفت سپستان قرنفل الایچی زنجبیل صندل کتول کته
ملیس لوچن ماکر موته کشیر سنا و ماک سیاه زیره سیاه چهر بتر الاچیل دراز نکر چابه برابر هم
جدا کوفته همان قدر شکر چله کوفته بیخته با شهد حبها بندند بقدر جنگل کلان و هر روز یک حب
ناشتا بخورند که هفته ترک شد همچنان چهل روز بخورند درد و مرض شکم دور شود و پرهیز از
ثقیل و بادی لازم دانند دوای دیگر مسهل که قدر ثقیل او عمل کثیر میکند صفت آن جمال گوته
از پوست و غیره پاک کرده یکدام آمله چهار دام یکساخته با آب لیمو کهرل کنند آنقدر که آب
سه دیگ لیمو خرج شود بقدر نخود حبها بندند و یک حب بنهایت سه حب اسهال خوب می آرد
بخوراندیت و اکثر مزاجها دوای دیگر که همین عمل دارد صفت جمال گوته در سرکه بخیسانند بعد از پوست
دستری پاک کرده بکوبند در روغن ازوی لیسانند کوفته مالیده و عند الحاجت دو
قطره ازان با شربت نبات یا مانند آن بنوشند تا سه چهار دست بفراغت می آرد
دوای دیگر که بلغم لیسیه کثیر المقدار بر آرد و امراض اعضاء سفلی دور و مرض باها دور کند صفت
هلیله کلان زنجبیل نمک لاهوری ابهر سه برابر کوفته بیخته لیسیره باز آمد این تا سه روز کهرل کنند
و مقدار کنار صحرای حبها بندند و خوراک یک حب مزاج از یک حب تا هفت حب است [illegible]
خوردن اکل بعد تناول دوا چون دو گهری بگذرد گهری با روغن بسیار بخورد و جه روغن مصلح
انفراین است البته و او باید خورد و این دوا اکثرالست که بلغم لیسیه سطح دفعه زرد می افتد
دوای دیگر که اطلاکردن بشکم برانند صفت مرکین کبوتر با شهد سرشته بر ناف کنانند دوای دیگر
که قبض و سده که در شکم طفل باشد دفع کند صفت بادیان بشکنوش هر دو برابر باریک ساخته با آب
بگرم زیر ناف طلا کنند و بالای او برگ ترب یا بتبول بر بندد دوای نوع دیگر که در شکم درد
را که از سبب حرارت بود نفع دهد مجربست صفت آرد ماش سیاه با آب خمیر کرده و قدری [illegible]

[illegible]

ضم نموده از یکطرف بر آن بگرم بنهند تا بپزد فرود آورده هر طرف خام دی روغن کنجد یا روغن
گل مالنده بر عضو بندند و اگر قدری صبر اهل که لبربی جوز القی مانند آمیزند قوی تر بود و اگر از بول
و بسی سفر باشد حلیت یعنی انگزه بهتر اند کی آمیزند نفع کثیر دارد دوای دیگر که قولنج بکشاید
و حبس بول را نافع است صفت در کتب اهل یونان نیز مرقوم است فلوس خیار شنبر در
آب یا در عرق بادیان یا در گلاب گرم قدر حاجت بمالند و صاف کنند و روغن بید انجیر
تازه کشیده حسب احتیاج بر آن افزوده بنوشند قدر معتدل از فلوس ده دام است و از روغن
یکدام دوای دیگر که برای اسهال صفراوی و دموی و بلغمی و حبس شکم نافع است و بایست بعد بلان
داد و این مطبوخ را اهل هند دوا تا بجلک گویند دوای مبارک است و مجربات صفت تخم کشنیز
سوته بالنسه سفید زنجبیل مغز بیل هر یک پنج ماشه یکجا کرده سه حصه کنند و صبح یکحصه را آب
بجوشانند چون چهارم حصه بماند صاف کنند و بنوشند و دو مطبوخ را باز افزوده جوشانند و داده
و صاف کرده بدهند و غذا خشکه برنج تنها تناول فرمایند یا با دال عدس یا دال مونگ بریان
سازند و اگر بیماری شدت نیز گاه گاه باید داد همراه طعام و اگر درسه روز کفایت نکند چهارم
روز دیگر باید داد و دوا آنجا که اسهال کهنه قوی بود و دو هفته تا سه هفته بشد و هر گاه حرارت زیاده
بود یا اسهال خونی باشد زنجبیل موقوف دارند و جهت تب گلوی یا داخل نمایند و برای اسهال
خون و آنجا که بواسیر خونی مرکب باشد با اسهال عوض زنجبیل گل دهاوه داخل نمایند [illegible]
درد پیش و در اسهال که با حرارت باشد و پیچش کنند در مطبوخ مذکور عوض زنجبیل تخم خطمی و تخم خبازی
و گلوی ضم کرده و گاهی طباشیر نیز علیحده ازین ضم نموده و نفع کثیر شناخته ضم نموده و جهت [illegible]
و تب [illegible] سفید نام دیده [illegible] که در اسهال عمده تدبیر تقلیل و تلطیف غذا است و دوا
اطبا رهنما است و دار اکه مطبوخ مسازند و فورا در آب انداخته طبخ باید داد و [illegible] کرده
نباید داد است که خاصیت دوا میرود دوای نوع دیگر که جهت اسهال و پیچش که بهیچ دوا رفته باشد
سود دهد صفت هلیله اجواین [illegible] سه هر یک [illegible] درم جدا جدا بریان کنند کوفته بیخته [illegible]

پنجدرم با نبات چکیده بخورند دوای دیگر که همین عمل دارد صفت زرد آل زنجبیل شکر تری از هر یک
درم با آب سرد بخورند دوای که جهت پیچش شکم که با خون بود یا بیخون از جمله مجربات است
کندر است که نافع باشد صفت هلیله سیاه خورد که بهندی آنگی هم گویند بروغن چرب کرده در ظرف آهنی
بریان کنند تا منتفخ نشود لیکن محترق نگردد پس کوفته بیخته با همچندان شکر سفید آمیخته دو نیم توله
از آن با آب بدهند و غذا برنج و ماست سازند دوای که اسهال دموی یا صفراوی را حبس کند صفت طباشیر
آمله سوخته حب هلیله برابر کوفته بیخته هر روز دو درم با آب سرد بخورند دوای دیگر که اسهال مزمن را
نفع کند و شکر همی را که بتازی ذرب گویند نفع دهد صفت صمغ کبیر تخم اسپغول هر یکی دو درم شکر سفید
پنجدرم کوفته بیخته هر روز ناشتا چهار درم با آب سرد بخورند صحت یابد دوا بند که اطبای یونان
اسپغول کوفته منع کرده و منع ذلک در اکثر مردم دیده شده که ضرر نکرده و تحمل که بشر او در قدر معین
و در صورت خاص و در ترتیب خاص باشد و با وجود این احتیاط عدم تناول اولی است و در محل
احتیاط دوای دیگر که جهت اسهال دیرینه مجرب است صفت حب مورد ... کنند نمک
جالفیل یک جو و افیون قدر نخود کوفته بیخته بمقدار یکیک یا کم بحسب حاجت موافق مرض هر روز بدهند
دوای دیگر که جهت شکر همی یعنی ذرب مجرب است صفت پوست سنگدان خروس قرنفل از هر یک
توله کوفته و بیخته حبها با نمک ... بخورند و همین چنان سه روز عمل آرند در مرض زحیر دفع شود و اگر
دوا شد در مزاج کسی که تحمل اندازد که یک توله از دوا همین مذکور هر روز بدهند همین قدر دوا سه روز
بدهند و تا روز یکبار بدهند دوای که جهت زحیر مجرب است صفت زنجبیل بادیان ... از هر یک
ماشه نبات ده ماشه کوفته بیخته روز اول هفت ماشه دهند روز دوم ده ماشه روز سیوم چهار
همراه آب دوای دیگر که جهت اسهال و پیچ و زحیر و مغص و ضعف معده را نافع است صفت
نمک سیاه چهار توله مصطکی بادیان تخم بریان هر یک توله کوفته بیخته یک ماشه یک سیر و نیم ماشه
با آب سرد ... باشد هر روز بدهند و احتیاط در غذا مرعی دارند طریق صبر کردن شکم
بیماری قسط که بیند آن است که نمک ... آورد بگیرند یا گرده بر روغن بنفشه یا بادام یا روغن بادام

یا روغن گاو چرب نمایند پس بیارند علف که آنرا بهندی دوب گویند و شیره وی ...
و قدری در شیره تا نخواهد تیز تا آن ضم کنند و این هر دو شیره در نمک اندازند و بست
در سفال نو تا سه روز و بر آتش نرم بریان نمایند و فرود آرند و بعد سرد شدن با شیره ...
مذکور آمیخته سرشته سازند و همین سان صفت کرت بریان نمایند پس بکار برند دوای نوع دیگر
که نافع تر است از اول صفت نمک سیاه چهار تانک و مصطکی انار دانه کوکنار نیم سرشته از هر یک
نیم تانک زنجبیل نیم سرشته پلپل کشنیز خشک بریان از هر یکی یک تانک صمغ عربی ربع تانک کوفته
بیخته با آب سرد سرشته هر صبح بدهند دوای نوع دیگر که جهت اسهال و ذرب کهنه مجرب است صفت
مشک لعبری از دو بنشست بریان کرده و حجاد و تری هر دو برابر باز یک نخود نیم ماشه ...
نمایند و بعد از سیر تا چهار ماشه تا آن دوا و بعضی حجاد و تری بصفت لعبری کنند و بعضی تا نمک ...
آمیزند و هم چند حجاد و بهر لقمه تا آب بدهند و مستقل خوردن دهی چند لقمه روغن باید خورد نیند تا
مغرت لعبری کنند یک هفته بدهند پس تامل کنند و دو سه روز بر طبیع دارند و اگر دیگر حاجت
باقی باشد باز دهند یک هفته شکر همی از مرض دفع شود و طریق بریان کردن وی آن است که
در آتش سرخ کنند و اندر گلاب سرد نمایند و حبت دیگر بار دو اگر صد بار چنین کنند بهتر باشد
و بعضی لعبری را در برگهای پیچیده در آتش سرخ کنند و گلاب سرد نمایند و بعضی در خوراک
سرد کنند و بعضی در آب لیمو و مختار این در ویش آنکه لعبری را حفظ در آتش سرخ کرده
در آب و گلاب سرد نمایند ده بار و آب لیمو ده بار و در آب برگ آنار دوای نوع دیگر که
اسهال خون را بند کند صفت زرد آل قسطم و کتیره که با آن بخورند و منتر بل از هر یک برابر کوفته بیخته
بقدر قوت بدهند دوای دیگر که انواع اسهال را حبس کند صفت حب خرما هندی کوفته بیخته
ماشه بخورانند که دوا بدهند دوای دیگر که چون بر شکم طلا کنند حبس کند صفت آمله را با برگ ... بیاید
با آب بادیان ویا با روغن دیگر ... دلو از کشند و در میان دهی شیره اورک کنند و ...
بدهند و دیگر چنین کنند دوای جالفیل و تخم انجره و منتر بل از هر یک نیم توله افیون یک ماشه با آب

بالکلاب بیاید و بر شکم طلا کنند دوای مسهل کثیر النفع که در اسهال و پیچش اثر تمام دارد صفت تخم
سرخ بریان کرده کوفته بیخته نیم توله بگیرند و با همچند آن عسل آمیخته بدهند دوای دیگر که در پیچش اسهال
قوی مجرب است صفت سه ماکه بریان یکحصه شکرف دو حصه افیون چهار حصه با یکدیگر خیسانده بلعاب
آن لعل سرشته حبها بندند قدر فلفل و لنصف دیگر آب لیمو اگر اسهال با تب باشد دهند و علاج تب نیز میشود
و اگر در روز غلبه میکند حب لیمو دهند دوای دیگر که کرم شکم دفع کند ص اجوائن کرمانی متغیر نخود
با پره کمیلا با برگ یک یک درم کوفته بیخته با قند سیاه بسرشند و اگر آدم کلان بود و غلبه کرم بسیار
باشد چند بار دو خوراک سازند و در اطفال بحسب سن همان قیاس بدهند و طریق آنست که بعد
تناول طعام و شرب آب در وقت خواب ملکولی را بخورند همراه شربت قند سفید و بجای آب
روغن بدهند صباح همه کرمها فرو افتند دوای دیگر که مجرب است صفت مرداسنگ سوده یکدرم با نیم درم روغن
کنجد بخورد و ... که مرداسنگ از جمله سموم است و اهل یونان که از تناول وی اجتناب تمام دارند
لیکن اهل هند در اکثر امراض بلا وسواس میدهند و چون روغن مصلح آنست ... مصلح هرگز نمیدهند
مضرت هم نمیرسانند مع ذلک تا اثر وی ... کار برآید استعمال این در مزاج ... طبیبان
نشاید دوای دیگر که کرم دراز بکشد ص ... بزره کرمانی را کوفته بیخته یکمثقال بخورند دوای دیگر
اگر خاکستر ... بخورند کرم کدودانه فرو افتد و بهتر آنکه بعد کباب خورند آنگاه ...
بندکرده دوائی بیرون شد دوای دیگر که انواع کرم بکشد ص برگ نیم با ... هر یک ده درم کوفته
بیخته بعسل آمیخته بخورند دوای دیگر که کرم حوره را که بهندوی چنونه گویند و اکثر باطفال میشود
نفع دارد ص برگ بهنگره سیاه برگ تاتوره سیاه برگ ... یکجا سحق کنند و ... بگیرند
و هر روز دو بار بر انگشت و مقعد بمالند دوای دیگر که همین عمل دارد ص برگهای نرم درخت ...
یعنی ... بمالند ... و در مقعد بمالند دوای دیگر که کرم ... برآرد صفت
پوست درخت انار کهنه خاصه که ترش بود قدر چهار درم بگیرند و در آب بجوشانند و چون ...
ماند صاف کنند و بنوشند ... تا امعاء پاک شود حرف الراء ...

را قوت دهد و معده را نیز و اگر بر روی گشاده کنند و بخورند اسهال را باز دارد ص آب ...
آب برگ مورد بگیرد و روغن گل بگیرد و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن گل ...
معده و امعاء و اختلاف بدان ... امعاء و تناول وی حابس اسهال مراری سهل ...
و دافع زحیر و قروح امعاء و جرب کردن ادویه حابس اسهال آن مقوی فعل وی روغن بادام ...
و در حبس اسهال مراری نافع روغن ... مسهل بلغم و کدو دانه جهت دافع قولنج روغن ...
... مرکب در جمهور مسطور قوتش آرد روغن ... و معض نافع است و از این ... روغن
در بحث سر گذشت روغن که مقوی معده اند در بحث وی گذشته بامعا نیز نافع اند ...
... صاحب مزاج حار را نافع است و در فصل گرما توان داد و لهذا محمد
ذکریا این را لبنانی نام نهاده است صفت سقمونیا دو درم و نیم ترید سپید ده درم ... تخم خیار
... تخم کدو شیرین هر یک پنج درم گل سرخ طباشیر هر یک دو درم ترنجبین عصاره ...
درم ترنجبین را در آب بجوشانند چندانکه ترنجبین نکه دارد پس صاف کرده بقوام آرند و
ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند حبه و شربت است و دیگر نسخهای سفرجلی در جوارش ...
بحث گذشت و یک نسخه سفرجلی ممسک در ادویه معده گفته شده و یک نسخه سفرجلی ...
در معاجین همین بحث بیاید ... جهت قولنج نافع است و در بحث معده گذشت
سکنجبین که اسهال صفراوی باز دارد و حرارت خمار صفرا ... اگر ...
نافع بود ص ... گلاب ... هر یک ... گل ... درم ...
... بجوشانند ... بقوام آرند سکنجبین ...
مسهل بلغم ... شکر سفید ...
...
...
...

رب ترنج مجموع نافع است و سکنجبین بقوام آمده شربتی از ده درم تا پانزده درم سکنجبین دیگر که جهت
عمل کند عسل کفگرفته سرکه تند هر واحد یک رطل بپزند تا بقوام آید پس لب القرطم منقی مسحوق نیم
اوقیه بیفزایند و چند روز بگذارند و بعمل آرند سکنجبین دیگر که اسهال صفرا کند و در همین سکنجبین مذکور
شده عوض قرطم سقمونیا اوقیه آمیزند و پیش از غذا چهار ساعت یک ملعقه بدهند سکنجبین مسهل
دیگر مسهل سودا در سکنجبین قرطمی مذکور عوض قرطم افتیمون مسحوق یک اوقیه بیفزایند و پانزده روز
بدارند بعده بعمل آرند سفوف ترنجبین معده و امعا را پاک کند و بلغم و اخلاط لزجه براند صفت
ترنجبین سفید پنج درم زنجبیل مصطکی هر یکی دو درم مغز بادام مقشر پانزده عدد قند سفید پنج درم جمله پنج
شربت است با آب گرم دهند سفوف ترنجبین دیگر شکم براند و صبح و شام معده را قوت دهد صفت
سنا مکی انار دانه هر یک بیست درم زنجبیل نمک هندی ترنجبین سفید بادیان هر یک دو درم کوفته بیخته
وقت خواب دو مثقال بخورند با آب گرم و دو و نیم مثقال وقت صبح سفوف دیگر معده و امعا
پاک کند صفت پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی دار فلفل هر یک دو دانگ کوفته بیخته با آب
گرم بخورند و جمله یک شربت است سفوف ترنجبین دیگر که شکم براند و نفخ و ثقل تحلیل سازد صفت
ترنجبین موصوف بیست درم زنجبیل ده درم شکر سفید سی درم کوفته بیخته دو درم و نیم با آب گرم بخورند
و ناشتا روزی اگر ترنجبین و زنجبیل عوض شکر نمک آمیزند قدر دانگ باید که با آب گرم خورند تا عمل
نیک کند کذا قال القرشی سفوف حب الرمان ضعف معده و امعا و اسهال مراری
را نافع است صفت انار دانه بریان ده درم مطبوخ سماق زیره کرمانی هر یک ... حب الآس بیخته
گشنیز خشک بریان کرده خرنوب آرد کنار هر یک پنج درم عود خام پنج درم آمیخته کنند نیم مثقال کوفته
بیخته بار بار استعمال نمایند مجرب است شربتی سه درم سفوف دیگر که اسهال سفید و ثقل
آمیخته آید بدار و دسنتاریا ... صفت انار دانه بریان چون ... یک
کرده صد درم کرده یا در سرکه تر کرده و بریان نموده گشنیز خشک در سرکه تر کرده و بریان نموده هر یک
بیست درم خرنوب نبطی سماق بالگرد و گل ارمنی کنار هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی یک درم

لعاب بهی ... رب سفوف دیگر که اسهال سودا و بلغم باز دارد صفت انار دانه بریان ده درم
بهمن سرخ زرنباد بریان کهربا تخم سداب تخم خشخاش سفید هر یکی پنج درم کوفته بیخته شربتی سه درم
سفوف دیگر که جهت اسهال که از ضعف معده و امعا باشد نافع است و معده و امعا را
قوت دهد صفت انار دانه لودانه و حب الآس مطبوخ سماق زیره هر یک ده درم کنار آرد گشنیز
خشک بریان خرنوب نبطی خرنوب شامی هر یکی جزو دانگ ربع جزو مطبوخ ساخته بکار برند
سفوف دیگر که اسهال صفراوی باز دارد و عطش بنشاند و معده و امعا و جگر را قوت دهد صفت
انار دانه بریان پنجاه درم قرط بانی طراثیث دانه مورد طباشیر بریان هر یک ده درم آرد سماق
کرفس لودانه سی درم مطبوخ در سرکه تر کرده و بریان نموده بیست درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال
با آب سیب یا رب ... انار دانه که در این نسخه صاحب سعادت الاستقام تجربه نموده است چنان
است که انار دانه را بکوبند و در ماه دی تا باریک شود و عجین کرده پس از وی قرص سازند و در روغن
گل چرب نموده در طاجن آهنی بریان کنند تا که سرخ شود و خشک کرده پس فرود آرند و در هوا
تا خشک شود و در جمیع نسخها حب الرمان بهتر آنکه انار دانه ترش باشد سفوف قشر الرمان
که سبب ثقل و عند ازاله علل اسهال پیدا شده و فورا باز میدارد صفت پوست انار دانه بریان
یکی یک درم کمک دو درم کندر نیم درم بزر البنج ربع درم افیون دانگی در این یک شربت است با اهل
دو او درم قوی المزاج با سبه میدهند سفوف ... جهت اسهال مفرط که بنفخ کثیر و دارد
و ... جهت ... و مراد از اقاقیا در اینجا کلنار است نه ... کردیم که بعضی بلفظ اقاقیا
تفسیر کرده اند صفت کلنار شب یمانی سماق مطبوخ خرنوب النبطی آرد کنار تخم مورد
زرشک قرطا بزر البنج سفید گل ارمنی طراثیث طلق گشنیز بریان دانه انگور بریان ... انار
سرکه افیون باز هر یک برابر بکوبند و بریان ... کوفته بیخته حب ... دو گرم با آب
دو گرم با آب ... سفوف ... که اسهال صفراوی را
را نافع است صفت اسپغول تخم مرو تخم ریحان ... نشاسته تخم خاص ... بریان کرده گل ارمنی ...

عربي طباشير جمله برابر بگيرند و غبار سه تخم اول و ديگر اجزا نرم بكوبند و مجموع يكجا كرده و در سه درم از آب
بروغن گل يا بادام چرب كرده بگلاب سرشته كرده بخورند و اگر خواهند كه زود حبس كند ديگر كوكنار پنج
درم و يا ثمن درم حب نجاح و در هر شربتي اين سفوف داخل نمايند و بعد بخورند سفوف ديگر كه زحير
و اسهال سحيح را نافع است و ابتدا آن زاد و ص گل ارمني صمغ عربي هر يك يازده درم
اسبغول بيست درم تخم ريحان بازنگ تخم مرو خشخاش هر يك ده درم تخمها را بريان كنند
غير از اسبغول و مرو ريحان و بازنگ و ديگر اشيا را بكوبند شربتي سه مثقال و بعضي طباشير و حب
الاس قدر حاجت اضافه كنند و در اسهال دموي كهربا ميفزايند و بعضي كوكنار بقدر حاجت
مضاف ميسازند و در حبس جميع اقسام اسهال نافع تر و سريع الاثر و چرب كردن ادويه سفوف
الطين بروغن گل بود شد سفوف ديگر كه جهت زحير و درد و مغص و سحيح و اسهال صفراوي
و خروج خون و سرفه نافع است ص گل ارمني صمغ عربي روغن گل بريان كرده نشاسته بريان
هر يك پنج درم اسبغول تخم ريحان حرف خرفه هر چهار بريان كرده تخم حماض بربري هر يك هفت درم
دم الاخوين سه درم بطريق معلوم سفوف كنند شربتي سه درم بر بآب آس يا رب سفرجل يا آب
او صبح و شام ميدهند فايده ديگر كه صاحب شفاء الاسقام از سمرقندي نوشته كه بريان كردن ادويه
براي دو غرض ميباشد يكي آنكه از جمله بزور لعابيه است عفونت در آن پيدا آيد دوم آنكه كثير الرطوبات
بود بتخفيف در وي حادث گردد و چون تخم حماض بربري و اسبغول ازين عرض است پيدا حاجت
بود او ن حيث انتهى كلامه ليكن در اكثر كتب معتبره اشارت بريان كردن وي شده و در
تجربه اين فقير بوده و او ازو نماداري غالبا بيشتر مشهور آمده و در يابند كه كوفتن اسبغول مهبي
بهر آنكه اطلي در وي حدت دارد و چون قشر سحق ساتر شده اثر باطلي وي بار شنيده اند شد
كه بسته شيق ليكن شيخ از كوفتن تخم مرو و بازنگ و حرف نه ازين راه است كه باطلي اينها
نيز مانند اسبغول در وي حدت واقع شده و ضرر آرد و علت نباشد كه مقصود از سفوف
وجه استعمال مر بذر مذكور محض براي عفونت است والمخفي در ظاهر اشيا نبشته داكرده در كتب

معتبره از حارث

معتبره از حارث كه كوفتن اينها بسيار جا وارد شده و كما لا يخفي علي مطالعها و صاحب جامع
زحير و سحيح تخم ريحان و صمغ عربي كوفته فرموده و صاحب كفايه مجاهديه نيز شفيقش بريان كرده و اين
درويش نيز بارها بحرم فرموده و سريع الاثر يافته و در شفاء الاسقام گفته گل ارمني لا بد بايد
بار ملك نايند روا و چه سحيحه بار و منتقل نشود و از محل سحيح بخلاف صمغ كه آنرا بسيار بايد
باريد حيث ناشتند الالتصاق بود ليكن سمرقندي در قرابادين خود نوشته و لا ينبغي دق الطين
والصمغ لئلا يتغير الامر لهما عن الموضع السحيح و اولي لكنه برو يدا بگلاب سرشته كرده با صمغ و طين
آميخته با اين هر دو با برود خوب بنجه بس جمله مخلوط نمايند و ازين قواعد كليه جمع جا در سكن
سخت ياد دارند و در حرف الدال اين مرض گذشت كه بعضي متأخرين اسبغول را نكوفته
سپيد شد والاحتراز احوط و مرد و راكه بريان كنند احتياط نمايند تا محرق نشود و ضايع نگردد سفوف
مقليا سفعص و زحير و اسهال كهنه و ضعف معده و امعاء و بواسير را نافع است صفت تخم تره تيزك
بيست درم زيره كرماني در سركه خيسانيده و خشك كرده و بريان نموده پنج مثقال تخم كتان
تخم كتف نانخواه سياه در روغن زيت بريان كرده هر يك دو مثقال مصطكي يك مثقال مجموع را غير از
تره تيزك كوفته بيخته شربتي دو درم با آب سرد سفوف مقليا ديگر كه سحيح و زحير را نافع است
صفت صمغ عربي هفت درم نشاسته چهار درم اسبغول ده درم تخم مرو تخم ريحان بشا بلوط
حب الاس تخم حماض طباشير گل ارمني هر يك شش درم تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هر يك سه
درم سواي طباشير و گل ارمني و خشخاش همه را بريان كنند و همه را بكوبند بغير از اسبغول
را شربتي از دو درم تا سه درم اندر شربت حب الاس سفوف مقليا بنوع ديگر كه جهت سحيح
و اسهال صفراوي نافع است صفت اسبغول بيست درم تخم مرو تخم ريحان بازنگ نشاسته تخم
خشخاش گل ارمني صمغ عربي هر يك ده درم تخم حماض تخم خرفه مقشر گل سرخ هر يك هفت درم
دانه تخمه صمغ عربي بيست درم و گل ارمني سي درم است سفوف مقليا ديگر كه جهت زحير و مغص
و اسهال و بواسير نافع است صفت حب الرشاد سفيد بريان يك رطل نيم زيره هر بريان

تخم کنند تا هر یک یک استار تخم کتان بریان چهار اوقیه مصطکی یک اوقیه هلیله کابلی کوفته بیخته
و با روغن بسرشته اوقیه شربتی سه درم با رب سفرجل یا آب سرد سفوف مقلیاثا دیگر که
عمل وارد ش سعدان سفیده بریان یعنی حب الرشاد دیگر طل تخم کتان بریان اسپغول بریان هر یک
درم تخم کرفس بریان گل ارمنی هر یک دو درم تخم مرو دو نیم درم صمغ عربی یک نیم درم سفوف مقلیاثا
دیگر که سحج و زحیر و اسهال صفراوی را نافع است صفت اسپغول بریان حب الاس گل ارمنی هر یک دو درم
سه درم صمغ عربی تخم خشخاش بریان هر یک دو درم نشاسته طباشیر هر یک نیم درم سفوف بسازند
چنانچه رسم است شربتی سه درم به رب سفرجل سفوف مقلیاثا دیگر که جهت اسهال های مزمن
و زلق الامعا و کثرت رطوبت نافعست سفیده بواسیر مقعدی و شدة عضل مقعد صفته
بریان یک اوقیه و نیم زیره کرمانی … بریان تخم کنند تا سنبل هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی هلیله
هر دو بروغن گاو یا روغن گل نخستین بریان کنند سنبل ادوی هر یک سه درم همه را بکوبند … تا شد
یعنی بسیار با یکدیگر بسایند و بهم آمیزند از دو درم تا سه درم بخورند سفوف مقلیاثا دیگر که سحج
حرارت و مغص را نافع است صفت اسپغول تخم مرو تخم حماض خشخاش سفید تخم خرفه مقشر حب
الاس صمغ عربی گل ارمنی همه برابر بگیرند و غیر از تخم حماض همه را بریان نمایند و غیر اسپغول و مرو همه
را کوفته بیخته با آب سفرجل قدر حاجت بدهند و اگر مزمن باشد در رب آس … سفوف
مقلیاثا دیگر که جهت زلق الامعا مجربست صفت هلیله سیاه بلیله آمله مقشر هر سه را روغن
برشته هر یک پنج درم زیره کرمانی … حب الرشاد بریان هفت درم تخم کرفس انیسون … هر یک
خشک کرده هر یک چهار درم مصطکی قرنفل عود هندی سنبل الطیب هر یک دو درم سعد … درم
درم بخورند … مقلیاثا لفظ سریانیست بمعنی حرف یعنی … لهذا بعضی او را سفوف که
حرف دارد … مسمی شده چنانچه درین … مقلیاثا … سفوف جوارش
که اسهال … باز دارد … مغز جوز بریان سه درم … نیم درم … با شکر … کثرت
… و ثقل اکثر … سفوف بزرالبنج جهت زحیر و وجع امعا و سحج نافع است صفت تخم خطمی مقشر

تخم خباری بقدر

تخم خباری بقدر هر یک پنج درم نشاسته بریان سه درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم کوفته
بیخته شربتی سه درم صباح و سه درم شام با آبی که طباشیر و گل ارمنی و صمغ عربی در آن منقوع بود سفوف
… شکم به بندد و ضعف معده را نافع است صفت سماق … نانخواه انار دانه بریان
زرشک … آرد کنار هر یک دو درم نبات سفید بیست درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال …
اسهال معدی و معوی را … سماق ده درم حب الاس انار دانه بریان هر یک …
خرنوب … ده درم صمغ عربی گلنار فارسی هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال سفوف …
… شکم … بندد … پوست انار هر یک چهار درم خشخاش … سماق هر یک … درم
شاه بلوط سه درم حب الاس هفت درم کوفته بیخته شربتی دو درم با آب سرد سفوف … که اسهال
معدی و معوی را نافع است صفت بلوط در سرکه تر کرده یک شبانروز … خشک کرده و بریان
ساخته خرنوب شامی خرنوب نبطی هر یک پنج درم کندر بریان چهار درم انار دانه بریان آرد کنار
… هر یک دو درم سماق سه درم کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف … تخم حماض گل
سرخ زرشک … کندر … بریان شاه بلوط خرنوب طباشیر هر یک یک درم سماق حب
الاس هر یک دو درم انار دانه چهار درم کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف خرنوب اسهال
معدی … و ضعف امعا را نافع است صفت … خرنوب نبطی …
… سماق آرد کنار حب الاس مصطکی بلوط کندر خشک بریان همه برابر کوفته و بیخته شربتی یک
مثقال با آب … سفوف … شکم ببندد و معده را قوت دهد صفت دانه انگور صمغ
عربی هر یک چهار درم حب الاس سماق هر یک ده درم مصطکی کلنار هر یک یک درم کوفته بیخته بخورند
جهت اسهال که با آن … باشد نافع است صفت حب الاس شاه بلوط خشخاش سفید خرنوب
هر یک ده درم صمغ عربی یک درم کوفته بیخته شربتی سه درم … صمغ عربی طباشیر گل ارمنی
هر یک چهار درم … کنند هر یک … درم خرنوب شامی … هر یک … درم کوفته بیخته شربتی
سه درم … خشخاش سفوف … اسهال باز دارد و معده و امعا را قوت

دهد ۵ حب الآس خرنوب نبطی هر یک بیست درم بلوط شاه بلوط دانه مویز آرد کنار هر یک
ده درم کوفته بیخته شربتی سه درم است که همین عمل دارد صفت حب الآس بلوط
هر یک چهار درم دانه مویز صمغ عربی تخم حماض انار دانه هر یک ده درم خشخاش سفید یک درم کوفته بیخته
شربتی سه درم واین دو سفوف اخیر را بعضی سفوف بلوط گویند سفوف کندر اسهال قوی را
باز دارد ص کندر تخم خشخاش هر دو برابر بگیرند نرم بکوبند وازده درم تا سه درم بخورند
اقمحة الاسوقه اسهال معدی و معوی باز دارد صفت سویق جو سویق غبیرا سویق انار دانه سویق
سفرجل سویق لقاح خرنوب شامی سویق نبق سویق سماق سویق حب الآس سویق بلوط سویق
انبرباریس کمات شامی جمله را یکجا کرده اجتماع کنند ولهذا این دوا را اقمحة الاسوقه گویند و فرق
در سفوف اگر آنچه موضع بهر آن بود که مفوق ساخته در آب بیاشند آن انداخته بنوشند انرا
اقمحه گویند کما هو المتعارف فی السویق و آنچه خشک در دهان اندازند و آب فرو برند انرا سفوف
نامند و گاهی بر سبیل مجاز اقماح بر سفوف نیز اطلاق کنند سفوف حصرم خلفه صفراوی باز دارد
ص تخم حماض مقشر سماق منقی طباشیر طراثیث گلنار زرشک تخم خرفه جمله برابر بکوبند پاره
نیز کنند والعقد که مجموع بود همان قدر شیره حصرم یعنی غوره انگور بگیرند و درین مجموع انداخته
در آفتاب بگذارند تا شیره تمامه منجذب شود پس بکار دارند و وقت صبح و شام سه درم
با آبی که سویق انار دانه ترش و جو و سماق در آن منقوع بود استفاف کنند یا اقماح نمایند
طباشیر جهت اسهال اطفال مجرب است و غیر اطفال را نیز نافع ص طباشیر انار دانه بوداده
و لسان الحمل برشته کرده صمغ عربی کثیرا مصطکی تخم سورد گل سرخ گل ارمنی بالسویه سفوف کنند
ده اطفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شام با شربت سیب ترش بدهند سفوف گل جهت
اسهال مراری مزمنه و زحیر حاره بغایت نافع است مجرب صفت گل سرخ صمغ
عربی بریان سماق حبی دانه هر یک سه مثقال گل ارمنی انار دانه بریان دانه انگور که از بر آورده
باشند بریان کرده هر یک نیم مثقال طباشیر گل مختوم هر یک دو مثقال مصطکی

قاری هر یک یک مثقال شربتی دو مثقال با رب سیب سفوف ... جهت اسهال کودکان
مجرب است صفت ... حطائی نیم مثقال ... یک مثقال سفوف رواس جهت اسهال خون
و بلغم نفع دارد صفت رواس ورد دو درم طباشیر نیم درم صمغ عربی گلنار گل سرخ هر یک پنج درم
زعفران یک درم شربتی دو مثقال با رب بهی سفوف صمغ که جهت اسهال مراری و صفراوی و معوی
بهترین ادویه است ص صمغ عربی هر روز سه مثقال ساییده بنوشند تا سه روز یا زیاده بر آن
و اگر با اسهال سده باشد شاییدن کوکنار که مثل غبار ساییده باشند از یک مثقال تا دو مثقال
از مجربات است اگر با صمغ ممزوج کنند بهتر بود و این در وقتی تخم ریحان برشته و صمغ عربی هر دو
برابر و کوکنار چهارم حصه وی ممزوج کرده و اکثر النفع یافته و با مفرت سفوف ... جهت اسهال
صبیان مجرب است ص سعد کوکنار کندر حب الآس خشخاش بالسویه کوفته بیخته با شیر مرضعه بخورانند
سفوف ... که اسهال کبدی را نافع است سفوف ... اسهال کبدی را مفید در ادویه جگر
گذشت سفوف ... که اسهال ... مفید است مجرب و نافع سفوف ... که با اسهال معدی
بود دارد و در ادویه معده گذشت شربت انجیر شکم براند که طبع خشک بود قولنج
ریحی را النفع ... چون مداومت بر آن کنند مفید آید ص انجیر زرد ... که خواهند بگیرند
و در چندان آب بپزند تا که مهرا شود و دست ... انجیر در طبیخ بمانند و صباح صاف سازند
آب را صاف ... انداخته بقوام آرند و حسب حاجت بنوشند و اگر خواهند که ملین ... کنند
ازین شربت ... انجیر ده درم اضافه کنند و اگر خواهند که قلیل الحرارت بود ...
نافع آید و مع ذلک ملین ... قند سپید عوض عسل نمایند و اگر ملین تر خواهند ...
... عسل ... و اگر ازین هم قوی الملین مطلوب باشد ...
... بقوام آرند شربت انجیر مرکب که شکم نرم کند
... تحلیل ریاح و تنفس نفع ... حرارت
... نماید ...

را التحسین کند : انجیر زرد لحیم و علکی یک رطل مویز منقی منزوع العجم ... اوقیه ... دو
رطل آب بپزند تا انجیر مهرا شود و آب بسوم حصه باز آید پس بمالند و در ... بگذرانند
و ربع وی قند سفید آمیخته بقوام آرند و بر هر رطل ازین مجموع خولنجان دارچینی قرنفل و
زنجبیل هر یکیک درم باریک ساخته در صره بسته همین طبیخ بیندازند تا که بپزد و حرکت دهند
و اگر خواهند که در امر نافع تر بود و در ... را مفید آید نخود ... درم نیز در طبیخ اضافه نمایند
و قند یا عسل بضعف آب ... آمیخته بقوام آرند و سنبل و قرنفل و خولنجان و زعفران : دارچینی
هر یکیک مثقال مفرد ساخته در طبیخ بیندازند و اگر مویز مطبوخ کنند و بر انجیر و نخود اختصار ورزند
کما فی بعض النسخ ... و اولی آنکه هر گاه جهت قولنج مستعمل شود شربت انجیر بغیر نخود باید
ساخت شربت ... معده و امعا از صفرا پاک کند و در مزاج گرم زایل سازد : گل سرخ
هفت درم شاهتره و افسنتین پنج درم آلو سیاه بیست عدد مویز منقی سی دانه تمر هندی بیست درم
در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صاف کنند و قند سفید نیم من آمیخته بقوام آرند شربتی
دو درم با یکدرم صبر سقوطری و صاحب قلالسی ... بیست درم و شاهتره ده درم نوشته و قند مطبوخ
کرده و گفته چند در پنج رطل آب بپزند تا یک رطل باند صاف کنند و هر صباح و شام چهار اوقیه مع
یکدرم صبر نوشته و ذکر گذشت که اطبا بعضی مطبوخها هم در اشربه ضبط کرده اند شربت افسنتین
نوع دیگر که طبع نرم کند و باد ... اوده و دفع نماید و جگر و سپرز را نافع است صفت افسنتین
پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم در دو من آب بپزند تا بنیم آید با یکمن قند شربت
بر زند شربتی دوازده تا پانزده درم شربت افسنتین نوع دیگر که همین عمل دارد صفت افسنتین شاهی
ده درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون هر یک ده درم مصطکی سنبل هر یک هفت درم در دو من
آب بغیر از مصطکی و صاف کنند و با یکمن و نیم قند بقوام آرند بعده صلایه مصطکی آن ممزوج
سازند شربت ... شربت ... جهت اسهال صفرا و تنقیح ...
و تقویت ... معده و جگر و اعصاب را نفع دارد صفت افسنتین ...

چهار مثقال گل سرخ هشت مثقال حماما صبر زرد پنج کرفس ... هر یکی ده مثقال مصطکی اذخر
زرد زعفران تخم کرفس انیسون سنبل الطیب اسارون جاوشیر هندی هر یکیک مثقال و نیم نعناع
اصل السوس هر یک مثقال جمله را در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف رطل بماند با یک
رطل و نیم عسل بقوام آرند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند شاید شربت افسنتین صغیر
که معده و امعا را از اخلاط فاسده پاک کند صفت افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم تربد
موصوف ده درم در دو من آب بپزند تا بجا آید و قند یکمن اضافه کرده بقوام آرند و دیگر افسنتینها
شربت افسنتین که با سعال نافع اند در ادویه ... معده و جگر گذشت شربت تربد که اسهال بلغم
کند و لزوجات لطیف باشد صفت تربد موصوف صد درم نیکو کوفته در شیشه نهند و آنقدر آب
یا گلاب یا عرق دیگر از عرقهای مناسب بر آن ریزند چندانکه چهار انگشت بالای او شود و در آفتاب
بگذارند و بعد سه روز این آب را بگیرند و آب تازه ... ضم نمایند و آب ... کنند تا ... بعمل
آرند تا که تربد را هیچ طعم نماند پس قند سفید یکمن انداخته بقوام آرند شربتی دو اوقیه تا اوقیه
اگر خواهند که اسهال بلغم غلیظ خوب کند زنجبیل بیست درم همراه تربد باریک ... نیکو ساخته
اگر خواهند که قوی العمل باشد و صفرا نیز براند سقمونیا بقدری وقت حاجت آمیخته بدهند و بعضی
قندی گفته یک رطل تربد در سه رطل آب ... بسته تر دارند و ده روز اندر ... بعمل آورند
و با دو رطل قند سفید بقوام آرند شربت تربد دیگر که شکم جاید و با وجاع معده که از حرارت
بود نفع دهد صفت آب انار ترش آب انار شیرین هر یک دو رطل تربد موصوف نیکو ساخته
دو اوقیه با آتش نرم بپزند تا بنصف رسد پس صاف کنند و قند سفید دو رطل آمیخته بقوام
آرند کف بر داشته بعده سقمونیا مشوی پنج درم و زعفران یکدرم سوده و در خرقه کتان بسته در آن
بمالند شربتی دو اوقیه و بضعف شربت تربد دیگر که همین عمل دارد صفت تربد نیکو قند یک رطل
در شش رطل گلاب بپزند تا ثلث باند صاف کنند و قند سفید چهار رطل آمیخته بقوام آرند و
سقمونیا دو درم و زعفران یکدرم آمیزند شربتی دو اوقیه شربت ... مسهل صفرا است و بلغم و نفع کند

من آلو سیاه صد عدد و تمر هندی یکچارک و یک ترنجبین و بنفشه هر یک بیست درم در یک شب در
پنج من آب بپزند تا بنیمن آید نیک بمالند و بپالایند و بمن ترنجبین صاف کرده اضافه نمایند و
شربت بپزند و فرو گیرند و سقمونیا مشوی یک مثقال در آن حل کنند و وقت حاجت ده مثقال
یا کم و زیاده بنوشند شربت [illegible] که همین عمل دارد صفت تمر هندی عناب هر یک یک
رطل آلو دو رطل ترنجبین یک اوقیه همه را بپزند تا که بنصف رسد پس قند سفید نیم رطل و شکر سفید
یک رطل اضافه کرده بقوام آرند شربت انار مسهل آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک من
ترنجبین یک من قند دو رطل [illegible] دو اوقیه بپزند تا که در آب انار این قوت و طعم ترنجبین ظاهر شود
پس هر دو دوا را افشرده بیرون اندازند و قند سفید بکمین مقدار ساخته بقوام آرند و کف
بردارند و انتهای قوام سقمونیا پنج درم و زعفران یکدرم در خرقه بسته بیندازند و بمالند تا که منحل
شود شربتی از اوقیه تا دو اوقیه شربت [illegible] که قولنج ثقلی را نفع دارد صفت مشمش منقی و
مویز سرخ دانه بر آورده هر یک نیم رطل خوخ منقی عناب آلو هر یک نیم رطل [illegible] انجیر سفید مویز منقی
صفت هر یک پنج استار سپستان بیست درم در آن قدر آب کرده که انگشت بالا ایستد تر نمایند و
یک شبانروز پس بپزند و صاف کنند و قند سپید یک رطل و بنفشه در خرقه بسته پنج درم اضافه
کرده بقوام آرند والشربة فالبقیة تا که در اوقیه بعده گذشته شربت ورد که اسهال بلغم و سودا
کند و مع ذلک معده و احشا را قوت دهد صفت گل سرخ تازه منزوع الاقماع دو رطل ترنجبین [illegible]
[illegible] هر یک یک اوقیه همه را اندر چهار رطل آب گرم تر کنند و یک شبانروز
پس بپزند تا که بنصف بماند بمالند و صاف سازند و قند سفید یک رطل و نیم آمیخته بقوام آرند و کف
بردارند و انتهای طبخ سقمونیا دو درم و عود قرنفل سنبل الطیب هر یک دو دانک در خرقه بسته میان آن
و هر ساعت بمالند تا که شربت بقوام آید شربتی اوقیه و نیم تا دو اوقیه شربت ورد ساذج که طبع
نرم کند و حبس غم و عطش را نفع دهد و [illegible] در معده و مقوی قلب و تسکین
حرقت احشا و [illegible] می آرد صفتها بگیرند گل سرخ تازه و از

اقماع و تخم پاک کرده

اقماع و تخم پاک کنند دو رطل وی در [illegible] لطیف نهاده ده رطل آب بر آن ریزند و بجوشانند
و صاف کنند و سه چهار رطل ازین آب صافی دو رطل قند سپید آمیخته بقوام آرند و کف [illegible]
و بعضی قند برابر آب [illegible] و ازانکه عمل او [illegible] و اعانت معده بود [illegible]
اسهال شربت ورد مکرر مسهل که [illegible] جهت اسهال صفرا و بلغم و تسکین حرقت معده و [illegible]
نافع است و جهت [illegible] امراض جگر و سودا و رقیق و صفرا سوخته و ضعف معده
ذکر کرده و [illegible] سفید لیکن بسبب [illegible] عطش می آرد و صحیح آنکه قدری
تخم کاهو و تخم خرفه مقشر و طباشیر [illegible] کنند و انتهای طبخ تا وقت شربت [illegible] است
گل سرخ تازه خوشبو از اقماع و تخم پاک کنند مثلا دو رطل بگیرند و اندر ده رطل آب شیرین
بجوشانند با آتش نرم تا که قوت و لون و طعم وی در آب آید پس بپالایند و باز برگ گل
همان قدر یا کمتر از آن در طبیخ مذکور بجوشانند همان مقدار و بپالایند و همچنان پنج کرت
تجدید گل میکنند و میجوشانند [illegible] که بتکرار بیشتر رسد قوت اسهال قویتر میگردد و بعد
آب هر قدر که بماند هم چندوی قند سپید یا ترنجبین آمیزند و بقوام آرند و اگر خواهند که [illegible]
شربتی [illegible] که اطبا در [illegible] گل و آب این شربت [illegible]
مختلف دارند لیکن آنچه معمول این درویش است و قریب [illegible] لطیف العمل و متوسط الحال
[illegible] آنست که برگ گل سرخ تازه [illegible] رطل [illegible] ده رطل آب بجوشانند چون [illegible]
آب [illegible] و بپالایند و گل تازه دو رطل [illegible] بجوشانند که [illegible] رطل [illegible] و بپالایند و گل تازه یک رطل
اضافه بقوام آرند شربتی چهار اوقیه تا سی درم با آب سرد و برف و اگر سکنجبین ده درم [illegible]
کنند وقت شرب [illegible] تقطیع صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت ورد [illegible]
[illegible] کنند تا که در معده [illegible] و اگر طبع کسی [illegible] قدری سقمونیا [illegible]
[illegible] شربت ورد [illegible] طبع را
نرم کند صفت گل سرخ خشک از اقماع و تخم پاک کرده یک رطل در چهار رطل آب صافی بجوشانند تا یک رطل آید

و قند سفید یک رطل آمیخته بقوام آرند شربتی چهل درم با آب سرد و شربت تمام شصت درم و اگر
ده درم سکنجبین آمیزند صواب باشد و عقب او هر بار که آب سرد بنوشند یک مجلس جاری و صاحب ...
نوشته که شربت ورد خشک را سرد یک شب باید پخت تا منجذب ... باید و اگر این را اهم بکار کنند شربت
مسطور قوی تر باشد و ترنجبین عوض قند اولی تر بود و شربت ورد قابض در همین بحث مذکور شد
عنقریب بیاید شربت سنبل که بهترین مسهلات با امراض دماغی ... مفید است و در ... شربت شیرخشت
شربت شیرخشت طبع را نرم کند و حمیات حاده و حرارت را ساکن سازد و استعمال او جایز است
گرم و جوان کثیر الحرارت را صن شیرخشت اصیل آب سیب آب هر یک ده درم آب شیره دو درم
شیرخشت را در این آبها حل کنند و بر آتش نرم بقوام آرند و سقمونیا یک درم و کافور یک دانگ با هم
قدری که حال واجب گشته در روی آمیز خواهند وقتی که از آتش فرود آورده باشند و هنوز نیمگرم بود و این
جلاب شربت معتدل ... شربت ترنجبین ملین طبع است و سرد و قاطع عطش و محرور
صفرا و چون در صیف ... بنوشند حرارت نشاند ترنجبین از خاک و غبار پاک کرده هر قدر که
خواهند بگیرند و در آب معلی که از غلیان ساکن شده باشد حل کنند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام
آید و اگر سه چهار اوقیه از وی بمقدار قیراطی یا دانگی سقمونیا آمیزند شکم را بسهولت آرد و صفرا را ...
و صاحب حمیات را که محتاج باسهال باشد سود دهد و قولنج که از حرارت بود و کثافت ... ثقل را
بتیز روی بیرون آرد شربت سنا که لایق و مناسب است و بهترین مسهلات است معتدل
مزاجان و در حمی تیز توان داد و اخراج اخلاط ثلثه یعنی صفرا و سودا و بلغم میکند و در تناول قلیل المقدار
از و غیر کریه الطعم است و با امراض دماغی و غیره مفید و با وجود اسهال دل را قوت دهد و صداع ...
این در وی ... است صفت برگ سنا از چوبهای باریک جدا ساخته پاک کرده بیست درم گل بنفشه
گل سرخ گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک پنج درم عناب ... دانه آلو بخارا ... عدد ...
شصت دانه تخم خیارین نیم کوب کرده ... درم تخم کاسنی نیم کوب کرده چهار درم ترنجبین خراسانی
خار و غیره پاک کرده نیم رطل بطریق معروف شربت سازند و اگر عوض آب گلاب و بید مشک و عرق

نیلوفر کنند بهتر باشد و اگر قند سفید عوض ترنجبین نمایند بهتر بود ... شربت الدم ...
یا قند ... بیشتر بود و ... ترنجبین نباید داد و لان فیه ادرار الدم که از ذکر شفاء الاسقام فی باب
اسهال الدم و شربت این شربت جهت ... و مناسب مزاج ... برای ... شربت
سقمونیا اسهال صفرا میکند صن سقمونیا نیم اوقیه سائیده یک اوقیه شراب بنفشه فقط هر دو ...
در خریطه کتان بسته ... شراب ... خریطه را فشرده بیرون اندازند حسب مزاج
قدری از آن پیش از طعام مره واحده با ... گرم بنوشند شربت مسهل سودا اسهال بلغم کند صن
... یک اوقیه سنبل رومی ... درم ... شراب ... بدستور شراب ... شربت
بسفایج اسهال سودا کند صن بسفایج یک اوقیه کوفته ... در خریطه کتان بسته در ... شراب
تر نمایند تا هفت روز شراب بسفایج ساذج شکم نرم کند و آنچه از اخلاط در معده و امعاء باشد بیرون
سازد صفت بسفایج سبز یک ... چهار اوقیه نیم کوب کنند و در آب ... الحرارت
یک ... در ... نمایند و با آتش نرم بجوشانند تا ... آب بماند که قند سفید یک رطل در آن حل
شود و حل کنند و بقوام آورند و یک اوقیه عسل اضافه نمایند شربت بسفایج ... اسهال اخلاط
سوداوی و بلغمی کند و دیگر منافع بسیار دارد صن بسفایج سبز یک ... نیم رطل مویز منقی ... اوقیه
آلو کلان ... هر یک چهار اوقیه ... اوقیه تخم خطمی خبازی گاوزبان سنا ... هر یک
ده درم گل بنفشه بیست درم تخم کاسنی شش درم اصل السوس ... درم ... سیزده درم قند
سفید چهار رطل بطریق معروف شربت سازند شربت ... شربت مبارک در قولنج
و امراض بارده و ... نافع و منضج و مقوی اعضاء مجرب آمده صن بسفایج سبز یک ... مجرد که
... باشند ... درم ... ده درم عود قاقله ... که تا ... باشد
... درم ابریشم خام ... درم ... و گلاب ... عرق ...
... هر یک ... قند سفید ... صد درم اضافه کنند و بقوام آرند و مشک خالص
و زعفران هر یک ... درم ... شربتی ... درم تا شصت درم اگر ... شربت ... بهر ...

و شکم نرم کند و یبوست امعا بشرط مداومت تا زمانی کثیر بالکل زایل سازد و درد معده و دوا
را که از یبوست صاحبش باید و یابس بود ساکن نماید و جهت سرفه و درد سینه و خشونت حلق
و سینه و قرحه شش و مانند آن و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و حمیات صفراوی و درد حلق
و حنجره را النافع نافعست نسخه سپستان خوب نرم یک چهار یک و دو من آب بجوشانند تا بسیوم
حصه باز آید بمالند و صاف کنند و قند سفید یکمن آمیزند و بقوام شربتی آرند دو مثقال شربت [illegible] که
جهت کسی که یبوست در امعا داشته باشد و بدان سبب طبیعت او بفراغت نیاید چون مبرد دوا
مداومت کنند یبوست رفع شود و از مرکبات این قرابادین است و سرفه و حرارت سینه نفع دارد
نسخه عناب ولایتی بیست دانه سپستان کلان شصت دانه گل بنفشه گل سرخ هر یک بیست
گاوزبان تخم خرفه هر یک ده درم بهیدانه دو درم اسبغول ده درم ادویه را مطبوخ نموده بعد تصفیه لعاب انجیر
با یکرطل قند یا ترنجبین بقوام آرند و بحسب حاجت هر صباح بر دهن باوام آنخمه مینوشند شراب
عسل که ادرار بول کند و معده را قوت دهد نسخه عسل کفیف مصطکی سه اوقیه شراب [illegible] مصطکی
سائیده و در کتان بسته انداز شراب و عسل افکنند بعد شش روز بعد از غذا مرة واحدة بالکرم
بنوشند شراب العسل [illegible] که ادرار بول کند نسخه تخم کرفس پاک کرده چهار درم [illegible] سائیده و
در خرقه بسته انداز خیفط شراب و یکقیط عسل تر نمایند و بدستور مسطور بعمل آرند شراب [illegible] طبع
نرم کند و صداعهای گرم را و جالی مفاصل را نافع و بدو نسخه هلیله زرد کلان آب شسته صد عدد و حکوفته
کنند و در آب انگور [illegible] تا [illegible] ترنمایند و سه روز در آفتاب بدارند و آب آن را از وی
بگیرند و نگهدارند و دیگر آب بسر هلیله کنند و سه روز دیگر در آفتاب نهند و آب آن را دوم باهم
آمیزند و صد و پنجاه مثقال ترنجبین با آب انجیر بقوام آرند و فرود آورده سقمونیا سوده ده مثقال
حل کنند و اگر حاجت بسقمونیا نباشد نیامیزند و بعضی ترکردن هلیله را در آب معصور انگور [illegible]
بیک [illegible] که طعم و لون انگور در آب [illegible] آید [illegible] بعده هر سه روز تبدیل نمودن جایز [illegible]
شربتی ده اوقیه یا سه اوقیه شربت [illegible] طبع نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد

آلو بخارا

جرب و حکه و جذام را نافع و بهر تسکین اخلاط و غلبه مرار کند نسخه هلیله زرد مقشر و تمر هندی از تخم
و لیف پاک کرده هر یک ده درم هلیله کابلی مقشر هلیله هندی سنا مکی گاوزبان بسفایج فستقی اصل
السوس مقشر ریشه [illegible] هر یک بیست درم افتیمون [illegible] عناب سپستان هر یک پنجاه دانه
تخم کشوث سه درم [illegible] مقشر الاقماع انجیر [illegible] هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم [illegible]
تازه بنفشه [illegible] انچه کوفتنی است کوفته [illegible] ده رطل آب [illegible]
تر دارند پس بجوشانند تا که ثلث برود و صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا [illegible]
درم [illegible] الجبن و گاهی عسل خیار شنبر [illegible] اضافه نمایند [illegible] و در نسخه [illegible]
رومی نیز داخل است شربت [illegible] نسخه های متعدد شربت [illegible] شربت [illegible]
و شربت [illegible] دو دیگر [illegible] که [illegible] نیز نفع دارد و [illegible] سینه [illegible] شربت
قابض شکم بربندد و جگر را قوت دهد نسخه گل سرخ اقماع دار [illegible] در ده رطل آب بجوشانند
تا ربع برسد و صاف نموده با هم وزن آن قند سپید بقوام آرند و اگر قوی تر خواهند بالای هر رطل
آن مصطکی و حب الآس و صندل سپید و آرد و کنار و طباشیر و گشنیز خشک هر یک یک مثقال در پارچه
بسته اثنای طبخ اندازند و بسیار تصرفات موقوف برای حرافت برای طبیعت اگر
اجزای حاره قابضه را اضافه کنند و اگر ترکیب خواهند حاره و بارده هر دو صفات سازند
شربت انجبار اسهال دموی و نفث الدم و سیلان طمث را نافع بود و معده و جگر گرم را قوت
دهد نسخه انجبار هفت مثقال صندل [illegible] صندل سپید هر یک سائیده و پنج مثقال اقاقیا دو مثقال
قند سپید یک رطل شربت بپزند چنانچه رسم است و در نسخه انجبار هفت مثقال خرنوب شامی [illegible] مثقال
صندلین تخم سورو هر یک ده مثقال است و قند سپید یک رطل است شربت قابض که جهت
اسهال ذرب الامعا مجربست خصوصا هرگاه بسفوف قابضه بنوشند نسخه آب امرود
آب سیب هر یک یک رطل بگیرند تخم سورو سه مثقال در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده [illegible] مثقال [illegible] نمایند اگر اسهال بلغمی باشد در اثنای طبخ عود هندی سنبل الطیب مصطکی

یک هرکدام دو مثقال در پارچه بسته بجوشانند شربت حب الآس اسهال باز دارد و معده و امعا را قوت
دهد ص حب الآس امرود خشک کنجاره ده درم قرظ طراثیث هر یک ده درم آب سیب آب انار
آب بهی آدویه کوفته نخته درین آبها بجوشانند تا ثلث بسوزد پالایند و دیگر باره بجوشانند
با اخلاط قند تا بقوام آید ازانکه آب فواکه درین شربت و در شربت سابقه داخل است
اگرچه شربتی ازو میمزوج میسازند لیکن قوام میگیرد و بر سبیل تکلف نواکه بعضی اکنده تا بر
رقت باشد قند دران تا بپزند غلیظ میگردد و لطیف و با لا گذشت که اطبا بعضی مطبوخات را
در اشربه شمرده اند و صاحب افسرای چنین نوشته حب الآس نکوب کنند و هفت رطل آب
نمایند و بجوشانند با قند بقوام آرند اسهال ذرب باز دارد و شربت حب الآس دیگر که حبس
اسهال قوی تر است و در قطع نزف الدم مجرب است و امراض سینه مفید ص حب الآس تازه یک
رطل نکوب کنند و مازو لقی چند چند نیز نکوب کنند هر دو را هفت رطل آب
بجوشانند قند هم چند آب آمیزند و بقوام آرند و اگر بجای قند شربت با شربت
کنند قوی تر باشد و مفرح شربت حب الآس نوع دیگر حب الآس طری یکرطل نکوبند و در
سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نمایند و قند سفید دو رطل و با یک رطل
قند آمیخته بقوام آرند و اگر اندکی طبیخ قدری بنفع آرد ازو ممزوج سازند قوی تر باشد شربت
حب الآس دیگر شدید القبض است ص برگ آس و حب الآس دو برابر بگیرند و بجوشانند
و با قند بقوام آرند و یک نسخه این شربت در ادویه سینه و یک نسخه در ادویه معده گذشت
شربت امرود اسهال معده را باز دارد و قوت دهد ص بگیرند امرود که نپخته باشد و نیز نیک
مهرا شود و پالایند و باز در دیگ انداخته بپزند تا غلیظ شود و استعمال نمایند فایده بنفع منفعه گذشت
شربت غوره و شربت خرنوب نقابض شکم اند و مصر معده و قاطع سیلان مواد بسوی معده
و امعا و طریقش همان است که در امرود گذشته شربت ابر اکرم بری اسهال مزمن باز دارد
و قرحه امعا را نافع است و جهت ضعف معده و امعا و قلت اشتها مفید ص زهره کرم بری خشک

دو من بگیرند و شیره انگور بگیرند و بران انداخته سی روز بدارند پس بعمل آرند شربت نعنع و
شربت فوفل و شربت انار و شربت ریباس و شربت لیمو و شربت سماق و شربت ترش و شربت
بادام و شربت سیب و شربت عود نیز قابض شکم اند و در ادویه معده مذکور شده شربت صندل حابس
طبع است و در ادویه دل گذشت شربت سماق و سایر میوه‌های ترش قابضه را قابض و مقوی
اعضا و مسکن حرارت اند و ترتیب آنها معلوم شده منضج که قولنج بگشاید و صفرا و بلغم دفع کند و دردها
را نافع بود ص سکنجبین معل چاو شیر انقش هلیله سیاه شحم حنظل لوبیه آرمنی سقمونیا تربد حب النیل بالسویه
صمغها را با آب سداب حل کنند و ادویه کوفته نخته بان سرشته و شیاف سازند هر یک دو درم
و هر یکدانه شیاف جهت قولنج بسازند باید که طول شیاف بقدر طول انگشت و لین باید که مقطع از شش
انگشت معلوم باشد تا در مقعد مستقیم باستعانت فرو رسد و اثر وی بقولون که محل قولنج است
سرایت کند بخلاف شیافها که جهت وجع الورک و عرق النسا و سازند باید که مدحرج بود تا مقام
آن در موضع قریب طول باشد کذا قال الشیخ فی القانون شیاف خیار شنبر قولنج بگشاید
و طبع ملایم کند و در جنسها لکار توان داشت و لغایت سریع الاثر است ص بنفشه دو درم خطمی سه درم
سنا مکی پنج درم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هرکدام ده درم شیاف سازند شیاف قوی
قولنج بگشاید ص بنفشه پنجدرم سقمونیا نمک هندی هر یک دو درم بوره ارمنی تربد هر یک سه درم
زرافروت فانید هر یک پنج مثقال شیاف سازند شیاف قولنج که قولنج بگشاید ص بوره ارمنی
ده درم شحم حنظل مقل سکبینج هر یک پنجدرم سقمونیا دو درم نیم شکر سرخ سه درم شیاف سازند
شیاف ملین طبع بگشاید ص نمک سرخ شکر سرخ سنا مکی بنفشه بورق جلبه برابر نرم کرده
با خطمی بسرشند و شیاف کنند و مرتبه ذیل نمک فانید غبار است بقوام اغلظ شکر است لیکن
شکر را در آب اندک بپزند که چون بسرد شود شیاف گردد شیاف دیگر که همین عمل دارد و معمول است
کثیر النافع است ص ذیل الفار صحیحی شکر سرخ التسویه بالتساوی نرم سفوف کنند و با فانید
خرما قلیل‌ها سازند و بر روغن بنفشه سترجی چرب کرده بردارند شیاف قلیل الاجزا که بجهت ملین

نفع دارد صفت شکر سرخ را معجون کنند و قدری نمک بر آن باشند و شافها سازند شافه که قولنج
صعب استعمال کنند و مسمی است بقرص خنیه البیضا و در حقنه نیز می افتد چنانچه گفته شد صفت بوره
نان ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و نیم حل کنند و شیاف سازند شافه دیگر نافع که
شکم بگشاید و امعا را پاک کند و از بلغم صفت سکبینج جاوشیر مقل اشق حلتیت ترید موصوف
هر یک سه درم شحم حنظل بوره نمک هندی جند بیدستر هر یکیک درم دار فلفل الطالکی یعنی سقمونیا
شافه صابون که استعمال بلغم کند صفت صابون بوره هر یک سه درم حب الاسود دو درم جاوشیر
مقل شحم حنظل جند بیدستر هر یکیک درم سقمونیا دو دانگ از همه چهار شافه سازند و اگر قوی تر
خواهند قدری ترید نیز داخل نمایند شیاف حب النیل قولنج قوی بگشاید صفت حب النیل مغز
جاوشیر مقل اشق بکهندی بوره شحم حنظل سقمونیا بالسویه بگیرند و صمغها را بآب سداب حل کنند
و با آن ادویه کوفته بیخته در آن بر سرشند و شیاف سازند و بعضی مغز تخم حب النیل بجیره فانید
اضافه کرده اند و اگر خواهند وی شدید القوت و شدید الحدت بود با زهره کاو بر سرشند و
شافه دیگر که عقب سهل استعمال نمایند اگر در اسهال تقصیری واقع شده باشد و کرم برآمدن
را نیز مناسب است صفت ترنجبین شکر سرخ هر یک پنج درم صابون نرمی گل خطمی نمک طعام هر یک
درم کوفته شیاف سازند شافه دیگر که تسکین وجع قولنج کند صفت افیون جند بیدستر بالسویه
بگیرند و قدری جسته خرما شافه سازند و رشته ابریشم محکم بندند تا بعد حصول سکون بیرون کشند
احتیاط هرگاه مریض محموم بود جهت رفع قبض او باید که از چنین حرف شافه کنند و اگر
کفایت نکند شکر سرخ مقوم کرده عند العقد قدری نمک سحوق آمیخته شافه نمایند و اگر کفایت
نیاید پنکوسش نیز مشافی سازند بالجمله تا که از دوا الیه کار گشاید به دوای قوی نپردازند
و اینجا که خشکی در امعا غالب بود و ثفل نیز خشک آید احسن تدبیر آنکه مسکه بگیرند و بر برف
منجمد کرده شافه از آن ساخته بردارند و بدانند که اکثر شافهای گرم جهت ادویه بلغمی قوی تر است
صابون آدوی ... اگر شافه را بر سرشیده بردارند کفایت میکنند و اختلاط او بشکر و عسل بر آتش

نهاده معجون ساختن

نهاده معجون ساختن قوی العمل و قلیل الحدت است شافهای گرم بسیار استعمال نکنند که محدث
بواسیر است بعد استعمال دروغن گل و زرده بیضه با روغن بادام با سکه تدهین کنند تا از آن
محفوظ باشد و در حرف الف شایل سهله نیز گفته آید شافه دیگر زعفران حضض مرکی افیون
کندر مساوی کوفته بیخته شیاف سازند شیاف دیگر که زحیر را که سبب او صفرا با بلغم شور بود سود
دارد صفت صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا هر یک سه درم کوفته بیخته آب بارتنگ یا آب خرفه شیاف
سازند شیاف دیگر که جهت زحیر نافعست صفت خرده عیلک زعفران افیون مازو بسیر
انار کلنار صمغ عربی کوفته بیخته آب مورد شیاف سازند شیاف دیگر که سبب
کندر و جهت زحیر شدید و وجع قوی عجیب الاثر است و مجرب است صفت کندر مازو افیون بالسویه
شیاف سازند شیاف دیگر که جهت زحیر در اسهال ورم نفع دارد صفت صمغ عربی
اقاقیا افیون مازو بزر البنج کندر گل ارمنی برنج بریان بالسویه کوفته بیخته آب مورد یا آب شیر
تازه شیاف سازند شیاف دیگر که شکم ببندد صفت اقاقیا کلنار صمغ عربی کزمازج بلوط
ورق ... برنج بریان بالسویه کوفته بیخته آب مورد شیاف سازند دادوی سکنه وجع قولنج
ودافع زحیر در ... نیز گذشت شافه دیگر که جهت زحیر یعنی حاجز النفع و مجرب است صفت کندر
مر هر یکیک جزو زعفران افیون هر یک نیم جزو همه را با هم یکجا سازند و شیاف نمایند شافه دیگر
که جهت زحیر صفراوی نافع است صفت کندر زعفران حضض هر یکیک جزو افیون ربع جزو شافه دیگر
که جهت زحیر که از بلغم لزج حادث شود سود دارد صفت مر سعد کندر زعفران
افیون بالسویه کوفته و با رب بیخته آب شیاف سازند و از این ادویه اگر بقدر نخود چهار شاف سازند
زحیر را دو حب تابی بگرم بخورانند نفع دهد شیاف دیگر که جهت زحیر که از بلغم لزج عارض
گردد سود دهد نشان او استفراغ بلغم و قلت عطش است و آنچه برآید بقراقر و ریاح و خراطه آید
خون کمتر بود صفت زعفران کندر مر تخم شبت بالسویه شیاف سازند و شیاف محذر را لازم
است که یکطرف او برشته محکم بندند و سر رشته بیرون دارند تا بعد حصول مطلب بیرون توان

کشیده چه اگر یک ساعت یا دو ساعت بماند عذر تمام احداث کنند و هم انجا ثابت گیرد و فربه شاند
صفت ضماد مطلوب اگر بر ناف بنهند شکم براند و بر معده قی آرد و بر عانه ادرار حیض کنند
صفته زنگ کابلی عصاره قثاء الحمار هر یک سه مثقال خربق سفید مرداسنگ هر یک چهار درم روغن
زیت ده درم موم سفید پیه بز هر یک پنج درم موم و پیه را در روغن زیت بگدازند و دیگر ادویه کوفته
بیخته آن ضماد کنند و بر روی کاغذ یا رکوه کشند و ضماد نمایند و در نسخه عوض روغن زیت عسل از
نوشته و در قرابادین عوض پیه زبد البحر نوشته ضماد مسهل که چون بر لته کشند و بر فم معده بنهند
اسهال سودا کند و بر زیر بغل اسهال صفرا کند و بر ما بین الورکین اسهال بلغم نماید و این ضماد از
اسرار اطباست اطفال و پیران و کسانی را که طاقت اسهال ندارند مسهل نمایند و بدین معالجه
کنند صفت تربد سقمونیا شحم حنظل بکوبند و در دیگ کنند و آن مقدار شیر تازه اندازند که آن را بپوشاند
بر سر آن ریزند و بجوشانند که بقوام آید و استعمال کنند و چون خواهند که قطع اسهال کنند بر لته
را بردارند موضع را بالکلاب بشویند و باید که ریگ بیس نباشد بهتر است و تاثیر این ادویه در بدن
نازک خصم پوست میشود نه در بدن کثیف ضماد دیگر که چون بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا
کند و بر معده اسهال بلغم و بر ورکین اسهال سودا کند و بر پستان اسهال خون صفت تربد سفید
و حنظل بقدر نصف و ظل محلب بقدر خمس زهره گاو بقدر ربع او با شیر تازه در دیگ جمع کرده
بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مخرج که بر ناف بنهند شکم براند صفت حجام با عسل سرشته بر ناف
ضماد دیگر که چون بر معده و بیشگاه بنهند شکم براند صفت زهره گاو و عسل و روغن زیت شحم
حنظل را بیخ بالسویه استعمال کنند ضماد مورد اسهال صفراوی باز دارد صفت برگ مورد و گل سرخ
گلنار صندل با زرد آمله لادن سماق اقاقیا مصطکی مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته بر شکم
ضماد کنند ضماد لادن زلق الامعا بلغمی را نافع است صفت لادن سعد مصطکی قصب الذریره
اذخر برنگ پوست ثمام هر یک پنج درم عود جوز بویا قرنفل هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با آب مورد ضماد
نمایند ضماد مسهل اسهال را که سبب آن ضعف قوت ماسکه و درد جگر باشد باز دارد صفت سنبل الطیب

قصب الذریره افسنتین

قصب الذریره افسنتین قشور کندر مصطکی لادن برگ مورد گل سرخ صندل هر یک ده درم پوست انار
ترش آمله هر یک یازده درم کوفته بیخته با شراب کهنه ضماد کنند ضماد کرب زحیر صفراوی و دوری
حار را نافع است صفت کلم را بپزند و بر روغن گل و زرده تخم مرغ و عدس مقشر عنب الثعلب سرشته
ضماد نمایند ضماد کعک جهت اسهال حار و ذوسنطاریا و تقویت معده و امعا و جگر نافع است صفت
کعک که نان بکسمات باشد چند درم گل سرخ شکوفه انگور برگ مورد هر یک چهار درم اقاقیا مازو حصفص
سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی هر یک دو درم کافور نیم درم با آب مورد سرشته ضماد کنند
و شکوفه انگور اگر بهم نرسد از شاخ بدل کنند ضماد کعک دیگر که جهت اسهال بارد و تقویت معده
و جگر و امعا نافع است صفت کعک چند درم فقاح اذخر شونیز سعد هر یک چهار درم شب یمانی دو درم
الاخوین نانخواه پوست ترنج مربی کاورس صاف کنند هر یک دو درم آب به در سرشته و
بر گاو جهت تقویت جنبش الکبار بر دو اگر اسهال نباشد باید که صبر هفت درم بیفزایند و عوض
آب مورد روغن گل کنند ضماد جاورس در قطع اسهال مجرب است صفت گاورس دو درم
گل سرخ برگ مورد و کعک یک ده درم آرد جو چند درم با آب مطبوخ او سرشته ضماد کنند ضماد دیگر
که جهت اسهال صبیان مجرب است صفت آرد و برگ آس ابزه کثیر کنند پوست انار ترش
کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند ضماد دیگر که جهت اسهال اطفال و غیر آن جهت تقویت
معده و امعا و غیر آن لبابت سودمند است صفت لادن یک ایت قیر اقاقیا چهار مثقال موم دو مثقال
روغن بوسن جدا پنج درم و در حین خلو معده ضماد کنند ضماد الطلاء القرع حیات جهت حب القرع
و حیات اطفال را اخراج کند صفت افسنتین سه درم برگ شفتالو ده درم زهره گاو و یک عدد بر حوالی ناف
طلا کنند ضماد دیگر حیات و حب القرع را نافع است صفت زر ورد و ترمس زهره گاو و انجیر بر ناف
طلا کنند طلاء دیگر جهت حیات حب القرع سود دارد صفت ترمس حنظل شونیز کنند شش
ترمس تخم کتان عصا الراعی بالسویه بکوبند و با آب و روغن گل بپزند و بر سره و حوالی وی طلا نمایند
طلاء قثاء الحمار جهت کشادن قولنج نفع دارد و اسهال صفت عصاره قثاء الحمار سقمونیا زهره گاو شحم

حنظل هر یک یک جزو کوفته بیخته بروغن گل که موم در وی گداخته باشند سرشته بر ناف طلا کنند
و بعضی بدل سقمونیا لبن یتوع و عوض موم و سنج النحل مسکیة طلاء دیگر اسهال قوی باز دارد
ص طباشیر ده درم گل سرخ پنجدرم اقاقیا گلنار ثبت بیانی مازو جوز السرو صندل سرخ صندل
سفید برگ مورد عدس هر یک سه درم آب بر شکم و معده و پشت طلا کنند طلاء دیگر که
اسهال باز دارد ص اقاقیا سعد مرکباب جوز السرو مازو گل سرخ آمله گل ارمنی کاه رس تخم
عدس بلوط گلنار بزر البنج صندلین با القونیه تا آب بعور و یا آب بر شکم طلا کنند حرف نون
نوشش قولنج و مغص ریحی را نافع است و بادهای غلیظ را نافع است و در ادویه سر گذشت
دیگر نوشش مسک منداد یقون جهت درد امعا و کثیر ریاح نافع است و در ادویه معده ذکر
یافت فلافلی بهستور فلونیای فارسی و فلونیای رومی و فلونیای محمودی و فلونیای کبیر
کثیر الاجزا همه جهت قولنج و حبس اسهال نافع اند در ادویه سر گذشت فلونیای نوع دیگر
از سکنجبین الفلونیای رومی جهت قولنج و درد دندان عظیم النفع است خناق و سرفه را
سودمند است صفت افیون دو مثقال سنبل الطیب فطراسالیون یا تخم کرفس هر یک چهار مثقال
ساذج هندی سلیخه رومی عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک یک مثقال همه را کوفته بیخته بروغن
بلسان یا روغن بیت یا کاو خالص چرب کنند و بعسل کف گرفته بقوام آرند و هر صباح مقدار نخود
میلیشانند فلونیای نوع دیگر که مسمی است بفلونیای فارسی جهت درد قولنج و کرده و نقع داود
و کثرت حیض و سیلان رطوبت رحم دفع کند ص فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست مثقال افیون
عاقرقرحا فرفیون هر یک ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب مثقالی زرنباد درونج عقرب
شک الخر مروارید ناسفته هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعسل کف گرفته بقوام آرند و تشربه
و مقدار نخود میل نمایند فلونیای که مفتح ریاح و ملین بطن و مسکن وجع و جالب نوم است صفت
فلفل نانخواه برگ سداب تخم بری زیره هر یک یک جزو حب الغار افیون سورنجان بزر البنج هر
جزو سقمونیا نصف جزو کوفته بیخته باهم عسل سرشته شربتی یک مثقال فلونیای سیسالیوس نوع دیگر

کل بنا بر نقش

مسکن وجع و مفتح ریاح غلیظ است صفت فلفل شونیز نانخواه حب الغار جند بیدستر زیره
بزر البنج افیون سورنجان جلبه جاوشیر حب الغار بلسان الفند که ادویه در آن پرورش شوند بعد سحق قولنج ریحی
و ثقل را نافع است ص بوره ارمنی شحم حنظل هر یک دو درم حنظلی ابیض سه درم کوفته بیخته
بقوام قند یا شکر پرورش شوند و فتایل سازند فتیله دیگر که بغایت قوی و کثیر المنافع است صفت
کل نفته اعراقی چهار درم نمک هندی بوره هر یک دو درم رب السوس هشت درم محموده زرد درم
عسل قند بنفشه شکر ده درم شکر چهار درم ادویه را کوفته و بیخته نرم با یک سیر عسل شکر
در آب شکر انداخته بقوام غلیظ آرند و از آتش فرو دآورده ادویه بدان پرورش شوند و خامه
که مهمول بروغن کتان یا روغن بنفشه بود انداخته فتایل سازند و در شیاف گفته شد که طول
شاف فتیله که جهت قولنج بعمل آرند قدر یک انگشت باشد که بمقدار شش انگشت منضموم بود
دیگر حب الغاف مقل الحوری قولنج را مسهل کند ص تربد افتیمون هر یک دو درم سکنج
پنجدرم کوفته بیخته اقراص سازند و هر روز یک قرص با آب الاصول بخورند قرص ایلادیوس و دوایی
است از قولنج که ثقل از راه دهن بر می آید ص تخم کرفس و انیسون غار الفقدان و ارجیس هر
شش درم افسنتین مصطکی هر یک چهار درم فلفل افیون هر صاف جند بیدستر هر یک دو درم
با آب خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص ابن ابی سرجس دیگر که فی مفرط قطع کند صفت تخم کرفس
انیسون هر یک پانزده درم افسنتین رومی ده درم سلیخه هشت درم فلفل جند بیدستر افیون هر
یک دو درم کوفته بیخته پسنی قرص سازند هر روز یک قرص دو درم و ثلث شربت بود قرص بنفشه قولنج
را مسهل کند ص بنفشه تربد موصوف هر یک شش درم رب السوس پنجدرم کوفته بیخته ده قرص
سازند شربتی یک قرص همراه آب مطبوخ انجیر زرد ده عدد مویز سرخ منقی ده درم در یک رطل آب
جوشانند بعد ... بالا آید و لعاب خیار شنبر پنجدرم در آن حل کنند و روغن بادام یک درم و قرص
بنفشه مسطور یک عدد و آمیخته بنوشند قرص سنبل که جگر را توان داد ص گل سرخ ده درم اصل السوس
سقمونیا سنبل هر یک پنجدرم سقمونیا سه درم کوفته بیخته بموانه یک درم قرص بندند شربتی یک قرص دیگر

نسخهای قرص گل در معده گذشت و در حمیات نیز مانند شربتها و سایر اقراص که بجهت تب نفع دارد
در بحث حمیات ذکر کنیم قرص مسهل دیگر که در امراض حاده و تبهای گرم و مرکبه و دفع قولنج ثقلی
بغایت نافع و سریع العمل و بیخطر و بهترین اقسام قرصهای مسهله است صفت بنفشه تخم خرفه
مقشر هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مقشر نیلوفر تخم هندوانه مقشر هر یک سه درم کشنیز خشک
مصطکی افیون گل سرخ طباشیر نشاسته کتیرا هر یک یک درم حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق
معهود که در خاتمه بیاید ده عدد کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص کنند شربتی نیم مثقال تا یک مثقال با شیر
تا در بعضی نسخ دیده شده اجزای قرص مذکور هر یک پنج درم نوشته الا مصطکی و افیون که این دو
درم تحریر شده و بعضی گفته اند که حب الملوک اگر با کتیرا و افیون و مصطکی سائیده دو سه روز در آب
لیمو بخیسانند بهتر از تشویه اوست قرص دیگر جهت دفع بلغم و صفرا حار بسیار نافع است صفت
بلیله بلیله آمله بیرنج مقشر کابلی ترید سوخت برابر هم قند سفید بجهت حیله قند را در پاتیله کرده
قدری آب بر او ریخته بعد از آن چند جوش داده ادویه بر او پاشند و خوب با هم ممزوج نمایند
بعد از آن موازنه هفت مثقال قرصها ساخته بدارند شربتی قرص با آبی که در او کشنیز خشک را با آب
خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار نتجاوز و از جهت بلیله زیاده سازند
قرص بنفشه مسهل جهت امراض حاره که با حرارت طبع بود نافع است صفت گل بنفشه تخم
کدو مقشر تخم خرفه مقشر سقمونیا مشوی هر یک ده درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم رب
السوس کتیرا هر یک سه درم مصطکی دو درم کوفته بیخته با آب ترنجبین اقراص سازند بجهت حاجت
بدهند قرص طباشیر مسهل که معده را قوت دهد و حرارت بنشاند صفت طباشیر عصاره [illegible]
یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر یک یک درم کوفته بیخته با آب گلاب سرشته و این یک شربت است
قرص بنفشه دیگر قولنج بگشاید [illegible] نافع دارد صفت بنفشه ده درم ترید [illegible]
گل سرخ هر یک [illegible] رب السوس سقمونیا هر یک سه درم مصطکی یک درم و نیم کتیرا نیم درم کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی دو مثقال [illegible] با طبیخ [illegible] با شیر خیار شنبر یا [illegible]

شراب اصول باید

شراب اصول باید شربت بنفشه قرص بنفشه دیگر که همین عمل کند صفت بنفشه پنج درم ترید [illegible]
هر یک درم با آب اقراص کنند شربتی سه درم قرص عود جهت [illegible] قرص کندر جهت [illegible]
قرص [illegible] جهت ضعف قرص حلتیت که مسمی است بقرص ایلاوس قرص سماق قرص اقاقیا طباشیر
جهت اسهال [illegible] که گذشت قرص [illegible] جهت سحج و قرحه امعا نافع است قرص [illegible]
دیگر که منع اسهال کند قرص دیگر طباشیر که جهت اسهال با استسقا مفید است در ادویه جگر مذکور شد
قرص [illegible] جهت اسهال و قروح امعا و کسی که هضم طعام نشود و جهت سحج و زحیر و سیلان حیض
که متواتر باشد صفت دوقو تخم رازیانه افیون تخم نانخواه تخم کرفس بزرالبنج هر یک یک [illegible]
دو مثقال افیون دو درم با شراب ریحانی ساخته [illegible] درم قرص سازند و بعد شش ماه استعمال نمایند
شربتی یک قرص قرص [illegible] جهت اسهال دموی و قذف الخون صفت [illegible] صمغ عربی هر یک یک درم
کندر اقاقیا گلنار هر یک چهار درم دارچینی یک درم با سفیده تخم مرغ بقدر حمصی قرص سازند شربتی یک قرص قرص
[illegible] جهت اسهال دموی صفت تخم حماض گل سرخ هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته طباشیر هر یک
دو درم با لعاب اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص کهربا جهت اسهال خون و نزف الدم
جمیع اعضا مجرب است صفت کهربا تخم خرفه مقشر بسد تخم حماض شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم
مرغ سوخته گل ارمنی صمغ عربی بریان تخم گشنیز بریان جلغوزه هر یک پنج درم ودع سوخته جلنار
هر یک سه درم بزرالبنج [illegible] طباشیر کتیرا نشاسته مصطکی زعفران افیون هر یک یک درم شربتی
یک مثقال با آب [illegible] جهت نفث الدم با شراب خشخاش و جهت قروح امعا کذا فی التحفة المؤمنین
نقلا عن نجیب الدین لیکن در نسخه قدیم صحیح قرابادین شیخ نجیب الدین که نزد این درویش اجزا [illegible]
آخر چنین مخطوط شده صفت کهربا خرفه بسد صمغ عربی گشنیز هر یک پنج درم تخم حماض شاخ گوزن کوهی
سوخته پوست بیضه مرغ محرق گل مختوم ودع محرق گلنار [illegible] هر یک [illegible] درم بزرالبنج [illegible]
طباشیر کتیرا نشاسته هر یک [illegible] درم مصطکی [illegible] زعفران افیون هر یک [illegible] درم و در کامل الصناعه
نسخه مسطور چنین مسطور است صفت مروارید کهربا خرفه بسد حماض هر یک پنج درم [illegible] نشاسته و [illegible]

چلغوزه کشنیز هر یک شش درم گل مختوم گل قبرسی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته
صمغ بوداوه سنگ طباشیر هر یک ده درم ودع محرق گلنار بزر البنج لک مغسول کثیرا هر یکده درم
مصطکی زعفران افیون هر یک یک درم قرص کهربا دیگر که اسهال دقی و معوی و افراط حیض و بواسیر
را باز دارد صفت کهربا بسد مروارید ناسفته ودع سوخته شاخ بز کوهی سوخته ساذج عدسی مغسول
هر یک سه درم گل سرخ تخم خرفه مقشر کشنیز خشک سماق نشا بریان صمغ عربی گلنار هر یک پنج درم
طباشیر اقاقیا عصاره لحیه التیس هر یک یک درم با آب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم
با عصاره بادروج یا شراب مورد یا رب به قرص کهربا دیگر که جهت اسهال رود و بول الدم نافع
صفت کهربا صمغ عربی هر یک یک درم گل انار گل ارمنی عصاره لحیه التیس کثیرا مغز تخم کدو شیرین مغز تخم
خیار هر یک سه درم کندر افیون تخم کرفس طباشیر دم الاخوین هر یک نیم درم اقراص کنند شربتی
دو درم با رب به قرص کهربا دیگر که خون رفتن از شکم باز دارد صفت کهربا بسد مروارید ناسفته تخم
خرفه مقشر هر یک پنج درم شاخ بز کوهی سوخته پوست بیضه مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم
کشنیز خشک بریان خشخاش سفید و سیاه هر یک شش درم ودع سوخته بزر البنج هر یک یک درم
کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال است و در قوتش تا شش ماه باقی است
قرص کهربا دیگر که اسهال دم و خون بواسیر و خراز قطع کند صفت تخم لسان الحمل طباشیر طین قبرسی
طین مختوم هر یک یک درم کندر سپید کهربا صدف سوخته بسد جو ارمنی یعنی ساذج مروارید ناسفته
هر یک دو درم حب الآس یک درم و نیم عصاره لحیه التیس سه درم با رب یک سفید شربت آس یا رب سیب
یا سیب برشته اقراص سازند و در سایه خشک کنند و قدر حاجت با شربت مذکوره بدهند و
حکیم علی در شرح قانون ده درم شربت این قرص را نوشته و غذا کسی که مبتلا بنزف الدم بود
سماقیه و دانه و مصر ... اگر مائل نبود قرص کهربا با نوع دیگر که اسهال دموی و افراط خون
بواسیر و حیض را نافع است صفت کهربا خشخاش مصطکی هر یک یک درم زعفران دو درم کوفته
بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند قرص کهربا دیگر اسهال دموی و افراط خون بواسیر و بول الدم

را نافع است صفت کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار هر یک سه درم
گل انار اقاقیا هر یک یک درم و نیم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی دو درم با شربت تخم خرفه
قرص کهربا دیگر که اسهال الدم و سیلان از هر موضعی که باشد باز دارد صفت کهربا بسد تخم خرفه مقشر
بریان هر یک چهار درم کشنیز خشک خشخاش سفید هر یک سه درم صدف سوخته بزر البنج ساذج عدسی
مغسول گل ارمنی هر یک سه درم کوفته بیخته بعصاره بارتنگ و گلاب اقراص کنند قرص کهربا دیگر که این
عمل کند صفت کهربا گل سرخ صمغ عربی هر یک سه درم پنج انجبار چهار درم گل ارمنی لب طباشیر رب السوس
گل انار هر یک ده درم اقاقیا یک درم و نیم با رب آس اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص شاذنج که از
قرص کهربا است جهت اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و جهت تبهای مرکبه و تخفیف وجع
در بقایای آن شک نهایت مفید است صفت شاذنج عدسی مغسول محرق بزر البنج هر یک یک درم کشنیز
خشک بریان خشخاش سفید هر یک شش درم کهربا مرجان تخم خرفه مقشر هر یک سه درم گل مختوم شاخ
گاو کوهی سوخته پوست بیضه مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم شربتی یک مثقال و مثل نصف
سفاطلیس محرق است عوض گل مختوم گل ارمنی قرص شاذنج دیگر که جهت اسهال مراری و دموی
و سیلان خون از هر عضو باطنی و جهت تپ دق و سل و تبهای محرقه و دموی آزموده و مجرب است
صفت شاذنج عدسی مغسول محرق کثیرا رب السوس صمغ عربی انجبار شاخ گاو کوهی سوخته هر یک سه درم
تخم خرفه مقشر کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغسول طین قبرسی و طین
شیرازی هر یک پنج درم سرطان محرق ده درم بزر البنج افیون زعفران هر یک یک درم با لعاب
اسپغول اقراص سازند قرص کهربا که جهت اسهال مراری و رقیق اقسام از آنکه دموی بود یا صفراوی
صفت گلنار کندر ذهب خطمی کندر هر یک یک جزو افیون صمغ عربی هر یک نیم جزو تا دو درم قرص
سازند قرص گلنار نوع دیگر که اسهال دموی باز دارد صفت گلنار گل ارمنی سلیخه صمغ عربی هر یک چهار
درم گل سرخ اقاقیا هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته بیخته با آب گلنار اقراص کنند شربتی یک مثقال
قرص ... دیگر اسهال خون باز دارد صفت لوبیا حبشی تخم کاسنی زرشک ... جمله برابر کوفته بیخته

عربی ابریشم و اقراص سازند شربتی یک مثقال با آب لسان الحمل بدهند و اگر تب نباشد با دوغ ازو آب
تاب بدهند قرص طباشیر دیگر که اسهال باز دارد و امراض جگر را سود دهد و در آن دو بیه جگر قوی گردد
قرص طباشیر مفید مفرط و اسهال وقتی که واقع اطرافش باز دارد و قوت دهد و خواب آورد
قرص خشخاش قرنفل سعد هر یک یک جزو افیون بذر البنج بیروج هر یک نصف جزو بقدر یک درم اقراص سازند
شربتی یک قرص تا یک قرص و یک نصف در سعد و کذشت قرص طباشیر قابض جهت اسهال که
با تپ بود و حدوث عطش و قی در معده آرد قرص طباشیر سفید گل سرخ هر یک ده درم تخم حماض
سماق تخم خرفه مقشر هر یک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی یک درم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی دو درم مع رب ساده یا آب سویق النبق و اگر حبس شدید خواهند یک قیراط افیون
در یک نسخه بر او اضافه نمایند قرص طباشیر کافوری جهت اسهال که با حرارت مفرط بود و قوی الاثر
است و مسمی است بقرص طباشیر افیونی قرص طباشیر گل سرخ تخم کاهو تخم خرفه مقشر نشاسته صمغ
سماق هر یک یک درم گلنار صندل افیون هر یک نیم درم تخم حماض یک درم کافور دانگی شربتی تا دو درم
با آب سویق قرص طباشیر دیگر که حبس اسهال کند و تسکین غلیان خون نماید و تپهای حمی
و صفراوی را نفع دهد صفت طباشیر چهار درم تخم خرفه بریان مقشر ده درم گل سرخ هفت درم
صندل سفید سوده صمغ عربی بریان کثیرا بریان نشاسته بریان نشا بلوط بریان رب السوس
تخم حماض بریان زرشک منقی هر یک دو درم گلنار اقاقیا هر یک یک درم ادویه را هر یک ساخته
بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد با آب سیب یا به یا زرشک اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
یک مثقال و اگر با اسهال وغذیه کبدی باشد و خون حرف بسیار آید ریوند چینی کهربا هر یک یک
درم سماق پنج درم انجبار سه درم اضافه نمایند قرص طباشیر دیگر که اسهال دموی باز دارد صفت
طباشیر نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم گل سرخ تخم حماض هر یک پنج درم لعاب اسپغول اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص طباشیر دیگر اسهال دموی و صفراوی و ترف خون از هر موضع
باز دارد و سحج و سرفه رطوبی دو اسیر را نافع است مجرب است صفت طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار

گلسرخ از

گل سرخ کثیرا نشاسته گل داوودی سوخته هر یک پنج درم زعفران افیون هر یک یک درم تخم ... و انجبار گل ارمنی
خرنوب نبطی آرد کرسنه هر یک ده درم بارزد تخم حماض ده درم الاخوین هر یک دو درم با آب بارتنگ اقراص سازند
شربتی یک مثقال با دو دیه و افقه هر مرض قرص طباشیر و عدی دیگر شکم را ببندد و ورم صعب معده و جگر را نافع
دهد صفت طباشیر چهار درم گل سرخ هشت درم تخم حماض هفت درم نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم زعفران
یک درم کوفته بیخته بلعاب اقراص سازند هر قرص مثقالی و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت
استعمال نمایند قرص طباشیر و عدی دیگر که خون شکم را ببندد و جهت تپهای تیز مفید بود صفت طباشیر سفید
تخم حماض هر یک ده درم گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب
اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال و این مسمی است بقرص طباشیر معتدل قرص طباشیر دیگر
شکم ببندد و خون باز دارد و تشنگی بنشاند و تپهای صفراوی را نفع دهد صفت طباشیر سفید سماق
مقشر هر یک هفت درم گل سرخ پانزده درم صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی هر یک دو درم
کوفته بیخته اقراص سازند قرص طباشیر دیگر که همین عمل کند صفت طباشیر گل سرخ سماق با گرده هر یک
ده درم تخم حماض تخم خرفه مقشر گلنار هر یک پنج درم سک ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک سه درم تخم
دو درم با شربت به و در بعضی نسخه‌ها نشا بلوط دو درم اضافه شده قرص طباشیر دیگر که مسمی است
بقرص طباشیر کافوری جهت اسهال قوی و نفث الدم و کرب و عطش و سل و دق و خفقان گرم
و حمیات حاده نفع دارد و در صفت او صاحب شفاء الاسقام چنین نوشته هذا قرص مبارک ینفع
من الاسهالات التی لم ینجع منها سایر الادویة و عجز عنه الاطباء خصوصا اذا کان مع الاسهال
لذع و حرارت فانها تنفع غیره و هو الآخر الادویة المستعملة فی الاسهال الحار اذا لم ینجع غیره
فهو بمنزلة الکی فی کونه آخر اجزاء المداواة صفت طباشیر صمغ عربی کثیرا اسفیداج نشاسته هر یک دو درم
گل سرخ مع رب السوس یک شش درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر هر یک چهار درم
کافور قیصوری یک درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند هر قرصی دو و نیم درم
بعد حصول جفاف دو درم بماند شربتی یک قرص قرص دیگر معروف بقرص طباشیر حامض که شکم ببندد

وجهت صفرا بشکنند و حرارت زایل کند صفت طباشیر حب الآس تخم خشک جدا از فت سفته بریان هر یک
صمغ عربی هر یک سه درم گل سرخ ده درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بگلاب خالص اقراص سازند هر قرصی
دو نیم درم قرص دیگر موسوم بقرص طباشیر جنابادی جهت قطع اسهال صفراوی و دموی و منع انصباب
مواد و تحلب آن و تسکین وجع امعاء و رفع سحج او مجربست صفت طباشیر گل ارمنی صمغ عربی کوکنار
هر یک پنج درم گل سرخ [illegible] تخم خرفه مقشر بریان هر یک ده درم فت سفته سه درم کثیرا دو درم
زعفران یک درم اقراص سازند علی الرسم و وقت استعمال بکوبند و در شربت صندل یا شربت ورد یا شربت
آس یا شربت به بیامیزند و لعق کنند و یک نسخه قرص طباشیر در معده گذشت قرص طباشیر که
قطع خون شکم و نزف الدم جمیع اعضا کند صفت صمغ عربی بروغن بادام بریان کرده گل ارمنی تخم خرفه
مقشر بریان هر یک چهار درم طباشیر تخم حماض بری زرورد عراقی حب الآس گلنار کثیرا تخم خشخاش بریان
تخم قثاء [illegible] بریان هر یک درم اقاقیا طراثیث لسید سوخته ساخ گوزن سوخته هر یک دو درم
سماق یک مثقال کثیرا تخم قطونی تخم خبازی هر یک یک درم ادویه کوفته بیخته با آب بارتنگ اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند و با شربت صندل یا آب بارتنگ یا غیر آن استعمال فرمایند قرص خشخاش که جهت
اسهال و سموی صفراوی و سحج و زحیر و رفع عفونت و تسکین حرارت و اوجاع امعاء مجربست
صفت پوست خشخاش [illegible] کوکنار گل مختوم گل ارمنی طباشیر صمغ عربی فت سفته هر یک [illegible] دم
الاخوین سه حبه مصطکی ده حبه [illegible] کافور [illegible] زعفران نصف حبه [illegible] قرص زحیر که جهت خون
شکم و زحیر و نفث الدم را نافع است صفت گل ارمنی گل مختوم قرظ طباشیر [illegible] حب الآس
بلوط [illegible] گلنار هر یک [illegible] درم تخم حماض بری صمغ عربی گل انار هر یک [illegible] درم فت سفته گل سرخ هر یک
[illegible] تخم کرفس سماق مصطکی هر یک یک درم [illegible] زیره کرمانی که در سرکه تر کرده و بریان نموده هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص دیگر جهت زحیر که بحرارت
بوده و با ریاح و قراقر باشد سود دارد صفت بذر البنج ابیض تخم شبت تخم رازیانه هر یک پنج درم [illegible]
دو نیم درم افیون سه درم تخم کرفس ده درم شربتی یک مثقال و بعضی زعفران دو درم اضافه کرده اند

قرص دیگر

لجهت او [illegible]

که جهت زحیر حب الآس نافعست و در حاوی کبیر نوشته که بری عنه خلق کثیر لا تحصی صفت حب
[illegible] بریان اسپغول بریان [illegible] بریان هر یک یک درم زیره کرمانی تخم کندنا تخم شبت تخم خشخاش
افیون تخم کرفس بذر البنج هر یک دو نیم درم افیون یک درم و نیم شربتی نیم درم تا یک درم مرد بزرگ را و طفل را
از یک دانگ تا نیم دانگ قرص گل که جهت سحج و اسهال خون مجربست صفت گل سرخ تخم حماض بریان
هر یک ده درم صمغ عربی کثیرا فت سفته بریان هر یک یک درم و نیم بلعاب اسپغول اقراص کنند شربتی یک
مثقال با آب آس قرص گل دیگر که جهت نفث الدم و اسهال ذوبانی را مجربست صفت گل سرخ گل ارمنی
طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر صمغ بریان سرطانات سوخته جمله برابر کوفته بیخته با آب اقراص
سازند و بدهند قرص خرفه که خلفه و خون شکم را بندد صفت تخم خرفه بریان بیخ انجبار صمغ عربی هر یک
چهار درم مازو یک درم با آب خالص اقراص سازند قرص حب الآس اسهال دقی باز دارد صفت حب
الآس سماق گزمازو گل ارمنی فت سفته بریان بلوط هر یک یک درم مقل یک درم پوست انار [illegible] هر
یک نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با آب [illegible] قرص طباشیر دیگر که جهت اسهال
با سرفه نافع است صفت حب الآس [illegible] درم پرسیاوشان مقشر تخم کدو مقشر تخم خیارین مقشر تخم خرفه هر
یک نیم درم رب السوس صمغ عربی هر یک یک درم و نیم اقراص سازند و شربتی یک درم قرص سعد که جهت اسهال
و سموی و نفث الدم مجربست صفت سعد اصفهانی [illegible] عدس مقشر دم الاخوین هر یک یک درم گلنار
مازو هر یک دو درم ساخ گوزن سوخته اقاقیا هر یک یک درم لادن زعفران هر یک نیم درم پرسیاوشان
یک درم و نیم کوفته بیخته با آب بارتنگ اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخه کهربا سه درم طباشیر دو
درم افزوده اند قرص انجبار اسهال خون و افراط حیض و قی الدم را نافع است صفت بیخ انجبار چهار
درم گل سرخ صمغ عربی کهربا تخم خرفه مقشر هر یک سه درم گلنار فت سفته گل ارمنی لسید طباشیر رب السوس
هر یک دو درم اقاقیا یک درم و نیم کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص خرنوب اسهال
و سموی و غیر سموی را نافع است صفت خرنوب [illegible] گزمازو گلنار هر یک یک [illegible] افیون صمغ عربی هر
یک نیم جزو اقراص سازند شربتی دو درم با رب [illegible] جوارش معروف است جهت [illegible]

ریحی و کسر ریاح احشا بخاصیت نافع و دوام استعمال او در رفع وجع و تحلیل ریاح امعا و دیگر اعضا
مجربست در جوارشات معده گذشت کاو در حل قولنج و تسکین وجع شدید او و تحلیل ریاح امعا
و دیگر اعضا مجربست رطب تر خواه یابس و در بحث معده در حرف دال ادویه امعا نیز بعضی مجربات
مجرب گفته شد در حرف المیم مخصوص اکثر جهت قروح امعا و مغص نافع است معجون [illegible] جهت
قولنج بلغمی و ریحی مفید و این هر دو در بحث سر گذشت معجون نانخواه گرم شکم نگشته باد ها
نشکند معجون [illegible] بادهای احشا تحلیل کند معجون بادروج بدستور معجون کاسر الریاح جهت قولنج
و اوجاع ریحی مجربست معجون اهل جهت قراقر شکم و نفخ احشا نافع و این هم در بحث معده گذشت
یافته معجون حب النیل جهت قولنج ریحی و مغص و تمدد شکم و وجع اضلاع مفید است و در بحث جگر گذشت
معجون ترنجبین قولنج بگشاید و بلغم غلیظ دفع کند و درد پشت را زایل سازد ص ترنجبین موصوف شکر سرخ
هر یک صد مثقال سقمونیا ده درم قاقلین زنجبیل دارچینی قرنفل مشک قرنفل مصطکی فلفل هر یک پنجدرم
عسل صاف بقدر حاجت شربتی دو درم معجون ترنجبین دیگر که طبع نرم کند و اصحاب قولنج را سود
ص ترنجبین موصوف ده درم زنجبیل دو درم قند سفید دوازده درم شربتی یک مثقال بوقت خواب معجون
ترنجبین دیگر که همین عمل دارد ص ترنجبین سقمونیا مغز شکر سلیمانی یعنی شکر سفید بالسویه شربتی پنجدرم
ترنجبین دیگر که امعا را پاک کند و تب ربع بلغمی که ماده وی نضج یافته باشد هر هفته یکبار دهند نفع تمام
دارد ص ترنجبین ده درم زنجبیل یکدانگ و نیم لسان العصافیر یکدرم و نیم گلقند یا گل انگبین سی درم شربت
است معجون ترنجبین دیگر که اسهال صفرا و بلغم کند ص ترنجبین بیست درم سقمونیا پنجدرم لباب [illegible]
سلیمانی هر یک سه درم کنجد مقشر مغز بادام هر یک سه درم زعفران دو دانگ عسل بقدر احتیاج شربتی
از پنجدرم تا شش درم وقت سحر با آب گرم معجون الخف دیگر قولنج را در ساعت بگشاید
فلفل دارفلفل زنجبیل زیره کرمانی سداب خولنجان قرنفل هر یک ده درم سقمونیا هفت درم عسل
چهل درم شربتی یکمثقال معجون خیارشنبر قولنج حار و یبوست امعا زایل کند و جمیع علل صفراوی را نافع
و ص مغز خیار شنبر قند عسل هر یک صد درم بنفشه ترنجبین هر یک چهل درم [illegible] هفت درم و نیم [illegible]

افتیمون مصطکی

افتیمون مصطکی هر یک پنجدرم رب السوس [illegible] سنا سقمونیا پانزده درم روغن بادام یا روغن گاو چهل
درم و در نسخه ترنجبین چهل درم بطریق معروف معجون کنند شربتی پنجدرم تا ده درم و در نسخه بنفشه سی
درم و در نسخه دیگر بنفشه بیست درم سقمونیا ده درم معجون زنجبیل قولنج صعب را در زمان
یک بگشاید ص خربوا قرنفل سادج هندی فلفل دارفلفل زنجبیل هر یک کابلی مقشر آمله مقشر قرنفل هر یک
مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال تربد سقمونیا هر یک [illegible] مثقال کوفته بیخته
باشد چندان عسل سرشته شربتی دو درم معجون زنجبیل که همین خاصیت دارد ص زنجبیل الذیب چهار
درم تربد پنجدرم تخم کرفس افتیمون هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی سه درم تا چهار
مثقال معجون تمری که قولنج را بگشاید ص خرما دانه بیرون کرده مغز بادام بر کشیده هر یک [illegible]
درم زنجبیل فلفل سفید هر یک [illegible] سقمونیا ده درم خرما را در سرکه خیسانند یکشبانروز و بکوبند
و با ادویه کوفته بیخته ثم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم و [illegible] در نسخه دیگر در
کلیه آمده معجون سکبینج قولنج را نافع باشد ص سکبینج تخم کرفس جند بیدستر هر یک یک جزو سقمونیا نیم
جزو در روغن بادام بسایند و سکبینج را در عسل حل کنند و با یکدیگر بیامیزند و ادویه کوفته بیخته [illegible]
شربتی مثقال معجون حب النیل جهت تنقیه بدن از رطوبات ص حب النیل شش مثقال فلفل
سیاه فلفل سفید دارچینی دارفلفل قرنفل قرفه سلیخه سعد برنج کابلی مقشر جوز بوا هر یک یک مثقال
تربد موصوف شکر سفید هر یک [illegible] چهار درم [illegible] جهت استفراغ شش درم تا هفت درم
و جهت [illegible] و فالج یکمثقال معجون بنفشه قولنج بگشاید و اسهال بلغم و صفرا کند ص بنفشه
مغز بادام شیرین مقشر هر یک سه درم مصطکی رب السوس هر یک پنجدرم تربد موصوف بیست درم
ترنجبین پاک کرده قند طبرزد خیار شنبر هر یک [illegible] درم شربتی چهار مثقال تا ده درم معجون بنفشه دیگر
بنفشه چهل درم اصل السوس مقشر سقمونیا هر یک [illegible] درم گل سرخ ده درم کثیرا [illegible]
هر یک پنجدرم زعفران دو درم و نیم قند عسل هر یک صد درم شربتی چهار درم تا پنجدرم معجون بنفشه دیگر
بنفشه سی درم تربد سفید چهل درم سقمونیا هفت درم گل سرخ ده درم [illegible] کثیرا هر یک پنجدرم زعفران

دو درم و نیم قند عسل هر یک نیم درم شربتی از چهار درم تا پنج درم معجون سهل و کیب محمد ابن زکریا
جهت قولنج ثفلی و ریحی خاصه که با غثیان بود ص سقمونیا ربع درم تربد موصوف یک درم مصطکی دانگی
زنجبیل دارفلفل و فلفل دارچینی هر یک نیم درم عسل کف گرفته آن قدر که ادویه در آن جای گیرد مشوی که حب
مستعمل است این کثیر التجربت است معجون دیگر هم از وی که جهت دفع سودا نافع است
هلیله سیاه اسطوخودوس افتیمون بسفایج مستقی تربد موصوف هر یک جزو غاریقون ملح هندی حجر
ارمنی مغسول هر یک نصف جزو قلنجک قرنفل سازج هندی هر یک ربع جزو کوفته بیخته بشیر
آمده مقوم عسل بود سرشته شربتی یک درم معجون مقویا قولنج را که باید دور کند او را از [illegible]
ص سقمونیا ربع درم تربد موصوف گل سرخ مصطکی رب السوس هر یک دانگی کافور یک حصه ادویه سحوق [illegible]
و آب سیب و آب شیرین بالسویه و قند سفید چندانکه هر دو بقوام آید پس با قدری از این بقوام
ادویه سرشته بعد چند کثیر التجربت است و در نسخه مصطکی نیافته معجون دیگر جهت القرع مراره و دود
سینه گذشت معجون ایارج امعا و معده و مفاصل و جمیع اعضا را از رطوبت و بلغم پاک کند صفت
ایارج فیقرا افتیمون از لیلی هر یک اوقیه غاریقون سفید نیم اوقیه شحم حنظل یک درم و نیم ادویه کوفته
بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی دو درم با آب گرم معجون قرطم که جهت حفظ صحت وقت
طبع بدان نرم باید کرد ص مغز قرطم یعنی خسکدانه مغز بادام مقشر هر یک بیست درم افتیمون یک درم
همچنین همه معجون قرطم دیگر که جهت قولنج لیافت عظیم النفع است ص مغز قرطم پنجاه درم بسفایج
درم قند سفید برابر همه شربتی پنج درم معجون قرطم نوع دیگر که قولنج و درد مفاصل را نافع است
ص مغز قرطم ده جزو انجیر زرد یکجزو انجیر را نخست نرم بکوبند پس مع لب القرطم مرتوق سازند
دو درم بدهند بخورند معجون قرطم دیگر که امعا را از اثقال و بلغم غلیظ پاک کند ص مغز خسکدانه یک رطل
بوره خمیر پانزده درم انجیر زرد نیم رطل انجیر را مطبوخ سازند چون غلیظ شود ادویه دیگر با آن سرشته
شربتی بقدر جوز عظیم معجون قرطم نوع دیگر که جهت تلیین طبع مشایخ در قانون مرقوم شده صفت
لب القرطم یکجزو انجیر خشک دو جزو شربتی بقدر جوز معجون عود ملین با آنکه طبع نرم کند معده و امعا

قوت سپید دهد و از مولفات شیخ ابو علی است رحمة الله علیه ص عود خام هفت مثقال اسارون زنجبیل
دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه زرنباد و قلنجک یک مثقال سعد زرنباد وج قرنفل [illegible]
مثقال تا جو ربع و دو دانگ کافور یک دانگ تربد موصوف چهار مثقال انکلیک مثقال عسل قند سفید صفت
سه چندان ادویه چند همه اگر عنبر و مشک یک نیم مثقال هلیله کابلی سه مثقال محموده مشوی دو مثقال
اضافه کنند بهتر باشد معجون شهریاران و معجون فرنجمشک در حرف الجیم در بحث [illegible]
جوارشات گذشت معجون ارسطو جهت قولنج و درد شکم نافع است در بحث معده در حرف الالف
گذشت معجون سنا از تحفه جهت قولنج لیافت نافع است اخراج مواد سوداوی می کند [illegible]
بلغم و دفع امراض حاره است صفت سنا مکی [illegible] هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج [illegible]
محموده مشوی رب السوس هر یک پنج درم هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی روغن بادام تخم کرفس تخم کاسنی
هر یک بیست مثقال عسل و چندان [illegible] عسل را نخست با آبی که در آن سنا و گل سرخ و بنفشه و هلیله
سیاه هر یک [illegible] مثقال هلیله کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته
در آن سرشته شربتی [illegible] مثقال معجون سنا [illegible] قولنج را نافع باشد معده و دل را قوت دهد صفت
برگ سنا پنجاه درم ترنجبین پاک کرده و گلشکر هر یک [illegible] شیرخشت سی درم بنفشه [illegible] بادام
[illegible] گل سرخ روغن بادام هر یک [illegible] درم ترنجبین و شیرخشت را در آب حل کنند و صاف نمایند
و گلشکر کوفته با آن مضاف ساخته بقوام آرند بعده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته شربتی
[illegible] مثقال تا هفت مثقال و صاحب تحفة المؤمنین گفته نوشته که در بعضی رسائل اگر شکر سفید نیم رطل
نیز آمیزند بهتر است [illegible] که شیخ ابو علی گفته [illegible] وجه [illegible] مسهل است قولنج [illegible]
دارد پس عدم استعمال او در قولنج اصوب است [illegible] گویم که شیخ در قانون در بحث قولنج ذکر [illegible]
شیرخشت کرده پس نقل صاحب تحفه از رسائل غیر معلوم معتبر نباشد و بر تقدیر صحت محمول
الغرا خواهد بود چه در صورت ترکیب [illegible] مفردات زایل می گردد و فانهم معجون [illegible] جهت
[illegible] حب القرع مجرب است صفت [illegible] سرخ کابلی مقشر هر یک [illegible] تربد مجوف [illegible] هر یک ده درم ادویه

کوفته بیخته بعسل سرشته چون مکرر است باید که قبل از سه روز پرهیز نماید معجون مسهل منقول از
تذکره جهت اسهال جمیع اخلاط حاده و محترقه و مواد جذام و حمیات مجرب است و مزیل عطش حب
آلو بخارا تمر هندی هر یک سیر گل عناب سپستان مویز منقی هر یک سه مثقال هلیله زرد تخم کشوث افتیمون
بنفشه هر یک شش مثقال گل سرخ دو مثقال تخم خطمی تخم خبازی ریوند صندل زرد هر یک چهار مثقال
و جمیع را کوفته بیخته در آب حاصل نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یک من شکر بقوام آورند و طباشیر کتیرا
و صمغ عربی نشاسته هر یک مثقال اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قوی تر شود ترنجبین دو وزن ادویه
و سقمونیا هفت مثقال شربتی از پنج تا هفت مثقال فایده در شفاء الاسقام در بحث مسهلات
معجون لوزی گفته و عادة الاطباء فی استعمال المعاجین المسهلة و سایر المسهلات انهم قد استعملوا
مرة او مرتین بالمقدار مجلس سهل مثلا این عمل الدواء مجلس استعمالها ثلثة ایام الا
یکون الفترة واقعة للتعجیل والقوة محملة اولها فیستعملون اولیاء خوردن معجون
کهنه در معده اگر با دمیت حرارت نباشد و با ریاح مبتلا بود مجرب است صبر سیاه جند بیدستر افتیمون
اسارون بزرالبنج سیاه مرکب کند چند برابر عسل قدر شربتی از ادویه شربتی تا ده درم و چون افیون دارد
غیر افیونی را بخت یک درم کافیست معده معجون جهت اسهال رقیق مائی
ضعف جگر نافع است صفت دو پنج خشخاش کسیلا فلفل نانخواه کرویا کاشم زنجبیل دارچینی دارفلفل
بالسویه بعسل سرشته معجون جهت تسکین الاسهال نانخواه کندر گلنار پوست بیرون پسته
تا کوفته با مویز کشمش تخم مرو شربتی مقدار جوزه معجون کنند لیکن طبع که از خوردن
باز دارد و طعام بازو کند کندر سی درم افیون شونیز فلفل نانخواه خوردن کاشم سنبل
هر یک پنج درم گلنار دو درم ادویه با یک بیان(؟) عسل سرشته شربتی سه درم معجون جهت
الاسهال و اسهال مزمن و در خون نافع صفت افیون سنبل بزرالبنج میعه سایله دارچینی سلیخه زنجبیل
هر یک شش درم با دارو فقط تلخ هر یک پنج درم زعفران سه درم عسل دو چند ادویه معجون
بالنجی بیاکرده کمون عسل کمون فلفل دارفلفل هر یک پنج مثقال عسل سنبل قرنفل دارچینی زعفران هر

یک هفت مثقال بیاکرده از پوست دانه بهرا بیزند و از غربال درشت بیرون آورده با عسل
مقوم سرشته شربتی چهار مثقال معجون مسهل و خره اسهال کهن را نافع است صفت افیون جند بیدستر
میعه بزرالبنج زعفران اسارون تخم کرفس سلیخه افیون سنبل گل ارمنی مساوی کوفته بیخته با
چهار چند عسل معجون سازند شربتی یک درم با آب میوه یا آب معجون الحوت اسهال مغثی باز دارد
و از خرما نافع باشد صفت افیون جند بیدستر میعه سایله بزرالبنج زعفران مرکی اسارون تخم کرفس
سلیخه افیون سنبل گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی یک درم
با آب سرد یا آب سماق معجون فواکه اسهال صفراوی باز دارد و معده و امعا را قوت دهد
سفرجل پاک کرده و تفاح ترش پاک کرده هر یک نیم من امرود پاک کرده دو سیر با جمله با چاشنی
سکنجبین در آب سماق بپزند پس در هاون چوبین کنند و بکوبند تا چون مرهم شود پس قند سفید
یک من با آب گلاب مذاب با آنها بعد از طبخ فواکه مانده باشد بجوشانند و کف بردارند و بعده فواکه مذکور
با آن آمیزند و بر آتش نرم نهند تا قوام گیرد و گسترده طباشیر سفید تخم حماض هر یک ادویه مقدار
از شک دارو قیمه نرم ساخته در آن سرشته شربتی از سه درم تا پنج درم با آب سرد معجون بلیلجی
قابض است در بحث معده گذشت معجون حب کسی که معتاد بقولنج بود نفع دارد و مواد
او را بالسکر بیرون و این هر دو دوا در معده گذشت معجون ریاح و اخلاط غلیظ را تحلیل کند از معده
و امعا و قولنج بگشاید و در مطبوخات بحث معده گذشت معجون بهترین مسهلات است و
در بحث سر ذکر شده معجون جهابی مسهل در بحث سر گذشت سر دردها و در معده نیز معجون دار شیشعان
جهت نفع دردها مجرب است در بحث معده گذشت که طبع نرم کند و قولنج را نفع دهد
خروس پیر را بدوانند که مانده شود پس ذبح کنند و بهرا بپزند و مصالح خوب ساخته بجوشانند و اگر
لبلاب چهار مثقال با رکیب ساخته بران بجوشانند اسهال خلط نیکو کند و شوربا بی کیان البلابیح معجون عکر
بیقرار کرده که طبع نرم کند صفت آب شیرین یک قسط روغن بادام با روغن کنجد یک اوقیه نمک قلیل زاد لقمه
الکمه در قدری ... اندکی همه را بجوشند و جند و کف بردارند پس مقدار کمی قدری بار یک ساخته

بلغ مقابله

و در آن آمیزند و نیم برشته شده صاحب قطلانسی این ترکیب را مرق خوانده با آنکه گوشت ندارد لیکن اطلاق
گوشت مرق بر شوربا گوشت خفیف باشد و بر شوربا رد دیگر مجاز مربا هلیله که ملین طبع و مقوی امعا
و کثیر المنافع است مربا آمله قایم مقام مربا هلیله است و در خون بواسیر نافع مربا بلیله جهت قولنج
ریحی و وجع معده و رودها مفید مربا زنجبیل جهت تحلیل ریاح و ازاله رطوبات سودمند و این همه در باره
ذکر شده مربا مقوی امعا را قوت دهد و اسهال منع کند مربا زنجبیل قولنج ریحی و بادهای امعا را نافع
مربا دیگر و مکان مربا ... مربا اترج جهت تقویت حشا و تحلیل ریاح مفید و انها در بحث
مذکور شده شربت ... در بحث سر گذشت و معده و ...
هرگاه سبب علل این دو عضو ورم گرم بود یا ضربه و سقطه باشد یا تره و جرب بود یا سبب غلبه حرارت
و دیگر ... باشد ... که مسهل کنند بسبب ... و تعدیل کوشند ...
سود دارد و در بول الدم حجامت کعب ... تمام ... تناول غذا ... آب ...
سنگ و حبس بول باعث حدوث آن و عقب جماع بول کردن محدث سلسل البول و بول الدم ...
است جماع طویل و جماع بی انزال صورت آفات مجاری بول است ... آبی که از چشمه ...
آهن برآید و اگر در وی آهن گرم سرد کرده باشند مقوی مثانه است و دیگر تناول طعامی که در دیگها
آهن مطبوخ بود و مقوی ترین چیزها ... استعمال ... است
جهت ادرار کرده و مثانه نافع است و در بحث جگر گذشت ... مقوی مثانه است و اکثر علل
... در بحث سر گذشت ... جهت
کلیه و مثانه نافع است ... در بول است و ... سنگ گرده و مثانه
در بحث جگر گذشت ... که عسر بول و عقب بول الدم پدید آید دفع کند ... تمام
... الکرنب رطبه و ورق الحمام ... و در آب ...
بول الدم ... و در آب ... و خون گرده و
... گرده و مثانه را نافع است ... بر

کرنب بری ... رطبه و تخم ورق الحمام مقشر ... مطبوخ سازند و آبزن نمایند و منفعت
خود ... که استعمال آبزن در تفتیح مجاری و تحلیل ریاح ... است و در هر
مرض گرده و مثانه وقت حاجت بدان کوتاهی ننمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط
کافیست جهت آبزن حب ... منفعت ... مثانه و در بول ...
و در بحث سر گذشت ... که جهت گشادن بول بسته کوکان ...
... و در حرقت بول و قروح و جرب
و مثانه و عسر البول را نافع است ... مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین ... مغز تخم کدو
شیرین ... سفید تخم خرفه مقشر تخم خطمی مغز بادام شیرین مقشر ...
... تخم کرفس ... ادویه نرم کوفته ... بلعاب ...
... شربت خشخاش یا شراب بنفشه و اگر
... شیرین کرده ... همراه وی ...
... شربت بنفشه یا نبات شیرین نمایند
... در تسکین قروح و حرقت مجاری تمام دارد و این ...
... مقدار و ... العمل ... که گرده و مثانه را پاک کند و بول باز
گرفته باشد بگشاید ... تخم کرفس ...
... تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین ...
... که ادرار بول کند ...
گرده و جگر و مثانه بیرون آرد ... تخم کرفس ...
... مغز بادام تلخ ... تخم خربزه ده درم ...
... شراب ... و ادویه ...
سازند ... و این ... سلس البول که در وی انقطاع ... و ثقل ... و حرارت

در مزاج نبود سود ندارد و در جمل استسقاء لحمی مفید است و امر الطف حبس البول است و
ببین اگر حبس مطلق باشد لیکن به دشواری برآید بنادق دیگر جهت عسر البول که سبب آن جمود دم
و ورم بود در مثانه و نشان وی حدوث عسر است عقب بول الدم و بول المده صفت قرص‌ها
فوه الصبغ ابهل اشق حلتیت بالسویه اشق را در سرکه حل کرده و دیگر اجزا را کوفته و بیخته با آن سرشته
و بنادق سازند هر بندقه درمی و در یک روز چهار مرتبه به هر بار یک بندقه با طبیخ مزور بالای آن
بنوشند با طبیخ اصول و ادویه مدره بول و تشرب دوا باید که در حین جلوس در آبزن فاتر از سطوح
باشد تا عمل نیک کند و در نسخه قرص‌ها و مرطبه درج است و در عسر البول مذکور سکنجبین شیرخشت اگر
نوشیدن نفع دارد و اگر حب بلسان دو درم کوفته بیخته با آب گرم یا سکنجبین عنصلی یا سرکه خمر وقت
الاتفاق هر بند نفع دهد و هر کم مثقال آب قثا یا آب کرفس با سکنجبین ساده یا بزوری همین عمل دارد
بنادق دیگر در حرقت البول بلا ماده را النفع دهد صفت مغز تخم خیار مغز تخم قثا مغز تخم کدو تخم خرفه
مغز تخم خشخاش سفید هر یک ده درم نشاسته کثیرا رب السوس هر یک سه درم مغز تخم خربزه
سه درم بزر البنج سفید دو درم بنادق سازند هر بندقه سه درم شربتی یک بندق بنادق دیگر
که حرقت البول بلا ماده و قروح نفع دارد صفت مغز تخم خربزه تخم خیار و تخم کدو مقشر هر یک
ده درم صمغ عربی دم الاخوین هر یک ده درم افیون سه درم تخم کرفس یکدرم بنادق سازند هر بندقه
یکدرم شربتی یک بندقه بنادق دیگر که اورام آلات بول قبل از ظهور نفع دهد صفت
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه تخم کاسنی تخم خطمی اسپغول بخاری با زنگار حصه برابر گیرند
غیر از اسپغول همه را بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم و بعضی گفته‌اند که در ورم گرم کرده‌اند
که عوض آن آب خیار یا آب کدو پخته یا آب خرفه دهند که نفع تمام دارد بخشه جرجیر جهت
وجع گرده و مثانه نافع و بول برآید و در بحث سر گذشت حرف الفاء فرنانق فاروق در گرده
و مثانه را سود دارد و سنگ گرده و مثانه برآرد و تجربه وی بافواید دیگر در بحث سر ذکر شده حرف
الشین شادوریلیکوس در گرده را النفع دارد و سنگ گرده و مثانه برآرد و در بحث سر

دارند

گذشت حرف الجیم جوشیر جالیوس سنگ گرده و مثانه را نافع است بتاییکه بول را که از سردی
مثانه بود سود دارد و در بحث سر ذکر یافت جوز بوا جوزی حبس البول که از سردی بود را دویه مقاکه گذشت
حرف الحاء حب الصنوبر صنف گرده و مثانه را نافع است و در بحث معده ذکر شد حرف الخاء
گرده و مثانه را شیرین سنگ حجر الاسفنج سبز طارکان صفت حب بلسان تخم کرنب تخم قطره سالیون
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان جاوشیر مقر بادام حب الفقاع اذخر سعد سنبل سلیخه اسقولوفندریون
حرمل زراوند مدحرج صعتر بابری قرد اشق سکبینج بزر البنج سفید مقل فلفل دارصینی برابر
حب‌ها را حل کنند و ادویه با یک ساخته به روغن بلسان چرب کنند و حبه شود پس چهار حبه
روز یکدرم با طبیخ مزور خاکستر کژدم مضاف سازند و نیک عمل کند حب دیگر که سنگ
مثانه را بریزاند صفت فلفل زعفران هر یک درم حب بلسان دو درم مرکی چهار درم کوفته بیخته به شراب
پرورش نموده قدر نخود حب‌ها سازند و هر روز سه حب بخورند بعد خروج در حمام و بالای شراب نخود
ساله خاص و بول آرند حقنه که ورم صلب کلیه و مثانه را نرم کند و تحلیل نماید صفت بابونه کرنب اکلیل الملک
سبوس گندم خطمی بپزند و صاف کنند و روغن سوسن مضاف ساخته حقنه فرمایند حقنه که همین
عمل دارد صفت لعاب حلبه و لعاب تخم کتان بهم آمیخته حقنه کنند حقنه دیگر که جهت جرب آلات بول
را نافع است و بول آرد صفت بابونه اکلیل الملک قطم خطمی تخم کتان خبازی حلبه سبستان خطمی
سبستان عناب جو مکوفته هر یک کفی اطراف کرنب ساق هر یک پنجاه خطمی در ده لیته جلبه را
طبیخ سازند به القوام آب صاف کنند و ربع من از وی بگیرند و روغن بنفشه بیست درم
و شکر ده درم و یکجا اضافه نمایند و در آن حل سازند و حقنه کنند حقنه دیگر جهت کلیه و
مثانه و رحم نافع است صفت روغن بادام و روغن جوز و روغن حبة الخضراء و روغن زیت هر یک اوقیه
روغن گاو نیم اوقیه گشکاب که از گندم مقشر ساخته باشند شصت درم بهم آمیخته سه روز متوالی حقنه
کنند حقنه دیگر که همین عمل دارد و معروف است بحقنة الادهان صفت روغن بادام روغن کدو کاک
روغن حب السلطین هر یک ده درم روغن زیتون هفت درم آب و در آن مجموع حلبه را بجوشانند تا

ضعیف رسد و در قبض و در بحث احتباس حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش
و زنبق اضافه نمایند درد مثانه دوای دیگر جهت سنگ گرده و مثانه بریزاند و عسر البول بگشاید
و در بحث سینه گذشت دوای دیگر که بجهت [illegible] جهت اخراج سنگ گرده و مثانه
نافعست و در بحث جگر گذشت دوای که ادرار بول بمبالغت کند و مجاری بول را پاک نماید و داوم
بتجربه بوده و در صدد تکوین حصات باشد اندکرده و مثانه بیرون آرد و لیشرطا [illegible] ذلک
حدت حرارت میکند نسخه مغز تخم خربزه ده درم تخم کرفس ده درم هر یک [illegible] شکر
شربت جهت حصات دو مثقال قبل از غذا و یک مثقال بعد غذا [illegible] دوای دیگر
که ادرار بول کند نسخه مغز تخم خربزه پنج درم شکر همچندان [illegible] کنند یک شربت دوای دیگر
که نفعست حصات که در محرورین و در حالت حدت حرارت استعمال توان کرد نسخه تخم خربزه تخم خیار
مغز بادام تخم کاسنی بالسویه کوفته بیخته شربتی دو مثقال با یک اوقیه سکنجبین دوای دیگر که همین عمل
دارد و سکنجبین [illegible] نسخه مغز بادام تلخ دو مثقال و نیم همراه یک اوقیه سفنجیج بخورند دوای دیگر
که نفعست حصات [illegible] بول غلیظ است نسخه تخم خربزه بگیرند و تخم کرفس [illegible]
القلت حب الصنوبر پوست بیخ کبر هر یک ربع جزو شربتی دو مثقال دوای دیگر که همین عمل دارد
نسخه پوست بیخ کبر حب القلت حب النار [illegible] انیسون سعد حب المحلب [illegible] بالسویه شربتی
دو درم با یک اوقیه آب [illegible] دوای دیگر که قویتر است [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] هر یک [illegible] پوست بیخ کبر هر یک جزو [illegible]
هر یک نصف جزو شربتی یک مثقال [illegible] وقت صبح و نیم مثقال وقت [illegible]
طبیخ دوای دیگر که در تفتت حصات عجیب الفعل است [illegible] نسخه [illegible]
حجر الیهود [illegible] هر یک [illegible] شربت [illegible] دوای دیگر که
ادرار بول کند نسخه تخم بادیان انیسون هر یک ده درم [illegible] صاف کنند و تخم خیار [illegible] تخم خربزه
هر یک [illegible] درم [illegible] صاف نمایند و قند سفید شیرین کرده بنوشند دوای دیگر

که عسر البول را بگشاید نسخه بادیان تخم کرفس هر یک دو مثقال و نیم با آب جوشانند تا به نیم آید
صاف کنند و تخم خربزه پنج مثقال با طبیخ مذکور سحق نموده و صاف کرده و قند سفید شیرین
ساخته بنوشند دوای دیگر که حبس بول را نافع است نسخه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم قند سفید
چهار درم همه را کوفته بیخته بخورند و نیم ساعت شیره [illegible] تخم [illegible] بنوشند دوای دیگر
عسر البول بگشاید و ادرار بول نماید [illegible] آب [illegible] نوشیدن و تخم
[illegible] خوردن [illegible] خوردن [illegible] نوشیدن [illegible] خوردن [illegible]
خوردن [illegible] خوردن انگور سفید [illegible] خوردن [illegible] خوردن [illegible]
بادام [illegible] خوردن [illegible] خوردن [illegible] کردن [illegible] خوردن شیر نوشیدن
کردن [illegible] خوردن زعفران [illegible] از آن در احلیل نهادن [illegible]
تکمید [illegible] کردن [illegible] تکمید نمودن [illegible] نوشیدن [illegible]
[illegible] نوشیدن [illegible] کافور [illegible] در احلیل نهادن [illegible]
احلیل [illegible] حرکت کند مغز تخم [illegible] طلا کردن [illegible]
نهادن [illegible] آب [illegible] نوشیدن [illegible] ادویه که نوشته شد هر کدام که
حال [illegible] دوای دیگر که تقطیر البول [illegible] نسخه [illegible] هر یک [illegible] درم
حب المحلب [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته [illegible] درم بخورند دوای دیگر
[illegible] دوای دیگر [illegible] نسخه [illegible] بنوشند [illegible]
[illegible] است [illegible] فارسی است دوای دیگر که همین عمل دارد
[illegible] درم [illegible] درم [illegible] ساخته در چهار پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله آب بماند
صاف نموده [illegible] درم [illegible] درم روغن [illegible] تجرع نمایند دوای دیگر که سنگ را بریزم
[illegible] نسخه [illegible] تخم [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] آب [illegible] بنوشند [illegible] دوای که [illegible]

که منقوش غالب شد قدر نیم آثار شاهجهانی که سی برنج تولد میشود درست چندان آب جوش کنند که
همچندان شربت خام بنوشند بیکدفعه باید فعات تا سه روز همین سان بعمل آرند دوای دیگر که
سنگ را بگدازند میشود که درخت او دیدنش مشهور است و بپارسی گل پلاس گویند بقدر حاجت بگیرند
و در آب بجوشد بخار او بر گرده یا مثانه رسانیدن و آب او بر محل ادمت بریزند و ثفل وی ضماد نمایند بول
بکشاید و سنگ را بگدازند دوای دیگر که جهت تفتت سنگ مثانه مجرب است صفت اهوین آمله خرما بری
خوا بستانی ده توله بگیرند همچندان شکر آمیخته نوشته بخورند با آب دیگر که اهوین آورده که
یکی آنکه در اثنای او که در میان او دو برگ سیاه شد غلاف و دوم آنکه غلاف ندارد مستعمل در ینجا غلاف
دار است دوای دیگر که سوزش بول را نافع گوکهرو بلیله بلیله آمله تخم بلیل دارچینی هر یک سه درم تخم
کدام کوکل هفت دام تخت خار خسک یعنی گوکهرو را در مشق چندان آب بجوش سازند که بچهارم حصه
آید پس پالایند و در وی گوگل بگذارند و بپزند که چون حل شود فرود آرند و آدویه کوفته بیخته با آن
سرشته قدر سه درم یا کم و زیاده بحسب حال مریض بدهند سوزاک هر قسم که باشد دور شود و خام
کهنه او دوای دیگر که جهت سوزاک سیلان ریم از قضیب نفع دارد صفت قرنفل عاقرقرحا کهربا
کافور چینی گوکل افیون خالص هر یکقدری سه ماشه دیم کوفته بیخته بقدر نخود حب بسازند و حب
بسازند و باقی را تا چهارده روز بخورند یکی صبح و یکی شام و شبها آب نبنوشند و غذا نان گندم
بی نمک با روغن ترسازند دوای که سوزاک کهنه را نفع دهد صفت کبابه بخورم نمک لعلی قلمی کرده
یکدرم هر دو را باریک سائیده همچندان نبات بیامیزند و قدر یکدام یعنی هفت ماشه از این دوا صبح
و دو دام خوراک آمیخته صباح بخورند و از بادی و ترشی پرهیز دوای دیگر که جهت سوزاک سیلان
چرک مجرب است و تخلف نمیکند در اکثر صفت شوره قلمی دانه الاچی کلان هر یکیک دام بیخته یعنی
و یکماشه باریک ساخته شش حصه کنند و تا سه روز بخورند یک حصه صبح و یکی شام همراه آب دو دو
چهارم آبی که برنج مسنح که اهل هند آنرا اساهی گویند قدر دو سه دام در آن تر کرده در آن تر کرده باشند
بنوشند و روز پنجم و ششم نیز همین آب برنج باید خورد و غذا در ین اثنا و سه روز دیگر هم بی نمک
و بی ترشی سازند عجب الاثر است دوای دیگر که جهت ادرار بول است مجرب است صفت شوره قلمی
خرفل هر یک یکدام بیخته سحوق ساخته با آب بدهند تا شاید و در طب فرشته نوشته که اکبر پادشاه
را بول بسته بود و بهیچ دوائی نکشود آخر حکیم مصری سه توله شوره در آب حل کرده خورانید و لقا صلا بی دو کوبی
دو نوبت دیگر با دشفا شد دوای که در ادرار بول قوی الاثر است و در تنقیه آلات تناسل
مجرب و اصل بیدار مذی چهار گوبنید صفت برگ شب بکوبند و قدری هنجدام آب بی بگیرند و نوره قلمی
دو ماشه آمیخته هر هفته تا سه روز دوای دیگر که جهت بول الدم مجرب است و رفع قبض کند صفت
ریوند خطائی یکدام بیخته کوفته بیخته سه حصه کنند و هر حصه که هفت ماشه باشد با جب ساخته
بلع نمایند و بالای او نبات هنجدام اعز قدری آب حل سازند که شربت غلیظ باشد بخورند
همین سان سه روز بعمل آرند دوای دیگر که جهت جراحت مثانه و احلیل و بول الدم نافع است صفت
خاک شیر خشک زیره سفید آمله اصل السوس تخم خیارین تخم کاسنی ربا با گوکهرو و ریوند چینی گل
حکمت نشاسته هر یکیک توله کوفته بیخته برابر همه شکر سفید آمیخته نیم توله هر روز بخورند و از
ترشی و چیزهای گرم پرهیز کنند دوای دیگر که بول الدم را نافع است صفت ترب را بکوبند و آب
او یکدام بگیرند و با یکدام گلاب آمیخته بنوشند تا سه روز بعمل آرند و از غذا های گرم پرهیز
فایده هرگاه بول الدم بسبب غلبه خون باشد و مانع نبود بلا توقف فصد باسلیق کنند دوای دیگر
که حبس بول را که بهیچ دوا نکشوده باشد بکشاید صفت روغن بید انجیر سه درم در آب گرم آمیخته بنوشند
دوای دیگر که بول بکشاید جوک گوش کاو میش بر ناف مریض بمالند فورا عمل کند دوای دیگر که
سوزش بول را نفع تمام دارد صفت درخت کیله از میان شق کنند قدری در آنجا ظرفی و بعد
نمایند بنهجی که آبی از آن بر آید در ظرف آید و تمام شب بگذارند پس هر قدر که آب جمع آمده
باشد بگیرند حب حاجت بسازند کی از آن هم بدهند دوای دیگر جهت سوزاک و بول الدم مجرب است صفت
زردچوب که بهندی هلدی نامند یک توله زردچوب نیکوب ساخته هر دو را در آب تر کنند یک شب و صباح آب صاف
او بگیرند و عسل دو توله در آن آمیخته بنوشند و بعضی هر دو را بحال ساده کوفته بیخته و نیم توله از آن بخورند

قوله شکر سفید آمیخته بخورند نورا که کهنه سالها درد و ماه دفع شود و حدیث العهد در خوردن یک هفته
و اگر مزاج موافقت کند سفوف دوا تا یک هفته هر چند ما کتیرا و شکر دوائی که سلس البول را
نافع است صن کنجد سیاه با نخواه بالسویه کوفته بیخته با قند سیاه آمیخته مدام بخورند دوائی دیگر
که همین عمل کند صن موبهه که به تازی سعد گویند کوفته بیخته چهار ماشه بخورند دوائی دیگر که همین عمل دارد
صن پوست بیضه مرغ در روغن گاو بریان کنند و سائیده یک درم هر روز بخورند اضماد المراره که لیسوا
مفید اند در بحث ادر و سیلان منی بیاید حرف الدال روغن سوسن که در مثانه سرد باکرم کند و
برودت و اختناق رحم را نفع دهد صن گل سوسن سی عدد بیخته حب بلسان قسط هر یک دو درم قرنفل
مصطکی هر یک نیم درم زعفران دو درم روغن کنجد یک رطل و نیم گل را از زردی پاک کنند و دیگر ادویه
را مدقوق سازند و همه را در روغن انداخته اندر شیشه بهند و سر او یک آفتاب گرم بسازند چهل روز و بعد از
بعده بکار برند روغن مسک عسر البول را نافع است صن خسک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال همگی
نیم کوفته تا آب جوشانیده در روغن بسازند روغن عقرب سنگ مثانه را پاره پاره کند و بیرون آورد
زیرند سعد ضبط با پوست بیخ کبر هر یک اوقیه روغن بادام تلخ یک رطل داروها کوفته در شیشه کنند و
روغن را بر سر آن ریزند و یک هفته در آفتاب نهند بعده بپالایند و ده عقرب زنده در آن اندازند و سر
شیشه ببندند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند پس بپالایند و دو قطره از آن در احلیل چکانند
بعد خروج ادرار بر عانه بمالند روغن تارین که چون در احلیل چکانند امراض مثانه را نفع دهد
در بحث سر گذشت روغن سداب جهت درد گلیه و مثانه و ادرار نمودن بول نافع است در
دوا … مذکور شد روغن کلکلانج که ترتیب او مقوی گلیه و مدر بول است در بحث معده گذشت
روغن عقرب جهت تقطیر البول نفع دارد و در ادویه مخصوص بمردان بیاید دوا عقرب سنگ گرده
و مثانه را بریزاند صن بگیرند عقرب قدر که خواهند اندر دیگ لوله دار شیشه مطین بگل حکمت نهند و
سر وی محکم ساخته اندر تنور بگیرم گذارند تا شش ساعت پس بیرون آرند کوفته بیخته بیک
استعمال نمایند و بعضی مردمان را … تجویز کرده حرف الزاء زرنیخ که معروف

السبل بخوره

است جهت تقویت گرده و تصفیه رنگ مثانه نافع و نسخه صغیر او در معده گذشت و نسخه کبیر در
بحث باه می آید حرف السین سکنجبین بزوری جهت تقطیر و عسر و سلس البول را نافع است مفید
و سستی مجاری او ست در بحث معده گذشت و نسخه کبیر در بحث باه بیاید سکنجبین که سنگ
بریزاند صن پوست بیخ کبر سفید پوست بیخ کرفس هر یک یک اوقیه پوست ترب دو اوقیه در سیر
و بیخ حنظل فطراسالیون دو تو هر یک نیم اوقیه سرکه سه رطل شکر سفید یک رطل اجزا را در سرکه دو روز
تر نمایند پس بآتش نرم بپزند تا که به نصف برسد صاف سازند و با شکر بقوام آرند و بعضی بیخ
بیخ کرفس بیخ بادیان نوشته اند سفوف مدر البول وجع کلیه و مثانه را تسکین دهد صن بزر البنج
و انکلیون … قرامالی مغز تخم خیارین دو درم تخم کاهو تخم خرفه مقشر هر یک نیم درم کوفته بیخته با شراب خشخاش
بخورند سفوف دیگر که بول براند و حرقت بول را نافع است صن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین
تخم خرفه مقشر خشخاش نشاسته کتیرا رب السوس هر یک سه درم بزر البنج دو درم قند سپید برابر همه
شربتی سه درم با شراب خشخاش سفوف دیگر که ادرار حیض و گرده را نفع دهد صن مغز تخم خیارین
مغز تخم خربوزه هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم تخم کرفس رازیانه انیسون رب السوس
هر یک دو درم … حبی یک مثقال زعفران … چهار درم الک … دو درم کافور … سنبل زعفران
افسنتین مصطکی هر یک نیم درم سفوف دیگر که درد کرم مثانه را نافع است صن مغز تخم خیارین مغز تخم
خربوزه مغز تخم کدو هر یک پنج درم تخم خرفه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی پرسیاوشان هر یک سه درم نیم
همه را با یک … بیاشند شربتی دو درم مع شربت بنفشه سفوف حجر الیهود جهت تفتیت حصات
و اخراج سنگ مفید صن مغز تخم خربوزه تخم خیارین هر یک پنج درم تخم خرفه مقشر ده درم تخم کدو سه درم نشاسته
کشنیز حب القلب هر یک یک درم حجر الیهود چهار درم نمک … هم چند همه کوفته بیخته شربتی سه درم
تا بیخ خود و سیاه و طعام … با آب … نخود تا ده روز همین غذا سازند فانه یفتت الحصات
و السنبل البدن سفوف حجر الیهود دیگر که سنگ گرده و مثانه را که با مزاج حار بود نفع دهد صن مغز تخم خیارین
… کدو و هر یک … درم رازیانه حجر الیهود هر یک دو درم سکنجبین برشته تا دو مثقال با سکنجبین بخورند

سفوف حجر الیهود دیگر که همین عمل کند صـ مغز تخم هندوانه و خربزه و خیار و تخم الیمون خار خسک

هر یک ده درم کاکنج را ربانه تخم کرفس هر یکی یک درم حجر الیهود دو درم با سکنجبین و آب [illegible]

و امثال آن استعمال نمایند سفوف حجر الیهود نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه را پاره پاره کند و براند

صـ حجر الیهود قلت هر یک ده درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو هر یکی یک درم خسک

چهار درم تخم کرفس سیساليوس فطراساليون هر یکی یک درم صمغ عربی یک مثقال کوفته بیخته شربتی دو درم

با شربت خشک سفوف حجر الیهود نوع دیگر که همین عمل دارد صفت حجر الیهود شش درم حب

القلت [illegible] ده درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کده هر یک چهار درم و نیم سیساليوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک درم قند سفید [illegible] و هفت درم کوفته بیخته شربتی دو درم با آب

نخود سیاه سفوف قلت که سنگ گرده و مثانه اطفال را پاک کند صـ قلت مغز تخم خربزه صمغ

عربی صمغ آلو بالسویه کوفته بیخته شربتی یک درم سفوف دیگر که [illegible] حصات کند و بیخ سوس

نیارد و جهت محرورین و خاصان جگر گرم را نافع است صـ مغز تخم خربزه مغز تخم خیار هر یکی جزو

صمغ آلو تخم کاسنی هر یک نیم جزو شربتی دو مثقال با آب [illegible] سکنجبین سفوفی که ادرار بول

کند و مجاری آن را پاک کند و ماده را که قریب به تحجر باشد بیرون آرد صـ تخم کرفس مغز تخم خربزه

هر یکی جزو [illegible] ربع جزو شکر سفید بنصف جمله کوفته بیخته یک مثقال قبل از غذا و یک مثقال بعد از غذا

بفاصله دو ساعت بخورند و استعمال این دوا بر سبیل دوام منع میکنند تولد حصات را [illegible]

حرارت و حدت سفوفی دیگر که ادرار بول کند و ماده سنگ را [illegible] متکون شدن نه دهد صـ اسقولوقندریون

مغز تخم خربزه هر یک ده درم زجاج سوخته قلت هر یک هفت درم تخم خربزه بری سه درم [illegible]

دو درم همه را با هم [illegible] بیخته و بار دیگر [illegible] حاجت [illegible] سکنجبین [illegible]

مع ماء الاصول سفوف نشاسته که بول الدم را نافع است و مجرب است صـ نشاسته صمغ عدس مقشر سنبل دم الاخوین

[illegible] کهربا گلنار [illegible] تخم خرفه مقشر گل ارمنی گل [illegible] بالسویه کوفته بیخته شربتی دو درم با آب

سماق سفوف دیگر که جهت بول الدم و حرقت البول [illegible] نافع است صفت تخم خشخاش تخم

خرفه مقشر صمغ عربی هر یک پنج درم تخم کاهو کثیرا هر یک ده درم قند سفید همه بیخته شربتی پنج درم

سفوف دیگر که قرحه مثانه را نافع است صفت دم الاخوین نشاسته صمغ عدس مقشر صندل نشاسته تخم کرفس

هر یک سه درم صمغ عربی یک درم مومیایی کانی دو درم [illegible] کاکنج دو درم کوفته بیخته شربتی یک درم

با شربت خشخاش سفوفی که حرقت بول و وجع الکلیه و مثانه را نافع است و بول را براند صـ مغز

تخم خربزه سی درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو خرفه خشخاش سفید هر یک ده درم نشاسته کثیرا رب

السوس هر یک درم بزر البنج سفید دو درم قند سفید بیخته همه شربتی سه درم [illegible] مع شربت

خشخاش سفوف دیگر که قروح کلیه و مثانه را نافع است صـ گل مختوم دم الاخوین نشاسته کندر

مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کرفس مغز تخم کدو رب السوس [illegible] صندل [illegible] مغز حب الصنوبر تخم

خشخاش بزر البنج سفید بالسویه کوفته بیخته شربتی دو درم مع [illegible] سفوف دیگر که ذیابیطس را نافع

است صـ صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق [illegible] بلوط هر یک پنج درم نشاسته کثیرا تخم کاهو خرفه

مقشر هر یک ده درم صندل سفید یک درم کوفته بیخته شربتی سه درم مع بعضی اشیا که جامع قبض

و حموضت باشند سفوف کثرة البول جهت کثرت و سلسل البول بلا حرقت و جهت کسی که در خواب بول کند

نافع است صـ بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بریان صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم

گلنار [illegible] هر یک پنج درم کوفته بیخته شربتی سه درم با آب [illegible] سفوف دیگر جهت سلسل البول

نفع دارد صـ کندر سعد خولنجان زیره کرمانی شاه بلوط حب الآس بالسویه کوفته بیخته شربتی

سه درم سفوف کثرة البول دیگر ترکیب قوام الدین صاعد المنتهی : حب الآس خولنجان

هر یک چهار درم سعد یک درم کندر گلنار گل سرخ گل ارمنی هر یک دو درم صمغ عربی هر یک پنج درم کوفته بیخته

شربتی سه درم مع جلاب سفوف کثرة البول دیگر که همین عمل دارد : صمغ عربی ده درم کندر پنج درم

کشنیز حب الآس گل ارمنی هر یک ده درم شربتی دو درم مع جلاب سفوف [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] است که همین عمل دارد صـ حب الآس سعد کندر [illegible] گلنار صمغ عربی سنبل بالسویه کوفته بیخته

شربتی دو درم سفوف دیگر که نزف الدم که از کلیه و مثانه و مقعده و رحم بود حبس کند : کهربا گل ارمنی

گلنار اقاقیا کندر هر یک یک جزو افیون ربع جزو شربتی یک مثقال شربت خشخاش که جهت حرقت
البول مزمن که با حرکت باشد و با او تقطیر البول و سلس البول نیز باشد نافع است جهت ...
مفید و صاحب تحفه گفته در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده صفت
بو داده پانزده درم گل ارمنی کثیرا خشک صمغ عربی تخم حماض بو داده کندر ذکر هر یک دو درم
دو مثقال آب برود و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب فرمایند شربت انجیر
که گرده و مثانه را نافع بود و سنگ را بریزاند و باه را قوت دهد و درد پشت را زایل کند صفت انجیر
دو من در پنج من آب بپزند تا یک من آید و ایضا یک من نخود سفید با پنج من آب بپزند تا یک من و نیم
آید هر دو را بدست بمالند و صاف کنند و عسل یک من و نیم بر سر آن ریزند و دارچینی و خولنجان
و سنبل الطیب و قرنفل هر یک یک درم زعفران نیم درم در کیسه بسته در آن اندازند و بجوشانند تا
بقوام آید شربتی پنج مثقال شربت مذکور با کاشنی و در بحث امعا نیز گذشته شربت بزوری
منقول از ترجمه ابن بیطار است جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و سعفه و ورم سپرز و عرق
و نفث الدم و ربو و فواق و ضیق النفس و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد
کمر و مفاصل مجرب دانسته اند کذا ذکر فی التحفة المومنین صفت انجیر زرد ده دانه [illegible]
یکشبانه روز در بیست وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد بعده صاف نموده با
گل سرخ تازه صد مثقال و قند سپید صد مثقال بجوشانند تا بقوام آید صد و پنجاه مثقال [illegible]
چینی در گلاب کرده باشند یا پانزده مثقال روغن گاو چرب کرده در آن حل کنند دوازده مثقال آن تا
بیست مثقال استعمال نمایند شربت لیمون سنگ از گرده و مثانه پاک کند و عسر البول بگشاید
صفت لیمون اگر تازه بهم رسد بکوبند و شیره وی بگیرند و اگر تر نیابند قدری آب بخیسانند
آب معتصره یک رطل بود قند سپید دو رطل آمیزند و بقوام آرند و اگر خواهند جوش داده بسازند
لیمون تازه بود خواه خشک پنج رطل در آب بجوشانند که پخته شود و بمالند و صاف کنند و قند ده رطل
آمیخته بقوام آرند پس عسل صاف یک رطل اضافه کرده فرود آرند و بکار دارند و اگر از جهت [illegible] شربت

بسازند جهت کثرت اوقیه بود قند یک رطل اما بعضی و بعضی دو یک رطل قند سه اوقیه [illegible]
همان است که گذشت و در بعضی کتب مرقوم شده بلفظ مطلق که لیمون سی مثقال و [illegible]
آب بجوشانند و بمالانند و قند سپید یک من آمیخته بقوام آرند شربت بزوری ادرار بول کند و
سنگ گرده و مثانه بریزاند و در تبها بیاید شربت خشخاش جهت تفتت سنگ گرده و مثانه و عسر البول
نفع دارد و با دارو صفت خشخاش تازه بکوبند و اندک آب پاشند تا عصاره وی برآید پس یک رطل از این
عصاره و دو رطل قند و دو اوقیه عسل آمیزند و بقوام آرند و اگر خشک بود سه درم و دو اوقیه [illegible]
از خشک یک رطل قند کنند و باید که خشخاش کوبیده یک شبانروز در آب تر نمایند و با آتش نرم بپزند و
صاف کرده و قند آمیخته بقوام آرند شربت بجل سرد و خشک باعتدال جهت تفتت
سنگ و عسر البول و قروح مثانه و سعفه نافع صفت بجل سبز از ساحل بگیرند و [illegible]
تا گل دور شود و پس در هاون با صلابه رخام بکوبند و اثنای کوفتن قدری آب پاشند زیرا که بجل
قلیل الرطوبت است و چون خوب کوفته شود بفشرند و آب مستخرجه هر قدر که باشد [illegible]
قند سفید آمیزند و بقوام آرند و اگر خواهند از نقل وی شربت بسازند بیارند نقل وی که [illegible]
پنج رطل بجوشانند تا قوت وی در آب آید و بمالند و صاف نمایند و عسل یک رطل و قند سپید ده رطل
آمیزند و بقوام آرند بجل بفتح نون و کسر جیم و سکون [illegible] و آخر لام [illegible] که در احلیل [illegible]
حرقة البول را نفع دهد صفت [illegible] بسازند و اگر حرقت [illegible]
و تسکین حاجت آید قدری افیون [illegible] بیفزایند [illegible] که بول [illegible]
صفت گل کافته که منفعت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ادرار بول کند صفت قرطم [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] در طبیخ وی [illegible] نقل [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] که بول [illegible] صفت قرطم [illegible] که بول [illegible]
گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی تخم خرفه [illegible] گل سرخ [illegible] عصاره [illegible]

یکدو درم بازو یکدرم کوفته بیخته تاب داده قرص سازند بقدر مثقالی که بقیه الحصاة و حب الشباب
خیار حزاده کند و هریک از آنها که میسر آید فرادی یا مجموع کوفته بر قطن ضماد نمایند و مکرر ضماد دیگر که
ورم کلیه و مثانه را نافع است صح البوبه بزرکتان و سبوس کندم کوفته بیخته و در آب سبزیها که
غلیظ شود و روغن کنجد آمیخته بر قطن و بعانه ضماد نمایند مکرر ضماد دیگر که ورم کرم و صلابت کلیه را
نافع است صفته خرفه را کوبیده بر روغن بنفسه آمیخته و روغن کنجد سرشته بر عانه نهند ذرور الطلا دیگر
که جهت عسر البول قوی الاثر است صفته عاقرقرحا لوده آرمنی خردل کوفته بیخته بعسل یا بطلا بسته
در حمام بگذارند که حرقت او در محسوس میشود و این طلا بر ورک و عانه و مقعد و بر عجز و ما بین کلیتین
طلا نمایند و استعمال کنند ذرور النفا الفولیا ... که جهت درد کرده نفع دارد و در بحث امعا ذکر شد
ذرور الغذیه قرص بول الدم گل آرمنی کهربا هریک دو درم صمغ او فطیدوس کلنار اقاقیا
هریک سه درم تخم کرفس جز البنج هریکدو درم کوفته بیخته ده قرص سازند شربتی یکقرص صمغ قرص
حامض قرص بول الدم قوی دیگر نشا کثیرا مغز تخم خیار هریک پنج درم کلنار دو درم رب ... حمائی
نصف درم و در نسخه نشا کثیرا مغز تخم خیارین هریک درم و کلنار دو درم رب ... حماض
یکدرم و نیم نوشته قرص الطین جهت بول الدم و قروح مثانه نافع است صح گل مختوم طباشیر
کثیرا صمغ عربی و صمغ فارسی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین جبه هفت درم افیون رب السوس
کوفته بیخته بمفشنح سرشته اقراص سازند و اگر حرارت غالب باشد بلعاب اسبغول سرشته
و صمغ کنکلاب ... و در نسخه مغز تخم خربزه هم نوشته آمد قرص الطین دیگر که قرحه کلیه را سود
و باک گند ... صح گل آرمنی گل مختوم طباشیر و صمغ البطم مقل بالسویه بمقل بالشراب
حل کنند دارو بدان سرشته اقراص بندند شربتی یکمثقال قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و بول
الدم نافع است صفته مغز تخم خیار ده درم حب الکاکنج سه درم تخم کرفس شبها ... گل آرمنی صمغ
عربی دم الاخوین بزر البنج هریک دو درم افیون یکدرم شربتی سه درم قرص کاکنج دیگر که همین عمل دارد
صح حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشا صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کنند هریکده درم تخم کرفس

دو درم افیون یکدرم با آب ... اقراص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال قرص کاکنج نوع دیگر که
بول الدم و قروح کرده و مثانه و سوزش مثانه را نافع و دارد صح کاکنج خشخاش ده درم مغز تخم بادام
ده درم گل آرمنی کندر صمغ عربی دم الاخوین هریک دو درم و نیم تخم خشخاش سپید مغز بادام ...
رب السوس نشا تخم کرفس کثیرا هریک دو درم افیون یکدرم بلعاب اسبغول اقراص سازند شربتی
سه درم با شربت بنفشه و در نسخه قلانسی کاکنج شش درم و تخم کرفس دو درم افیون یکدرم
و دیگر اجزا کلها هریکده درم و مغز بادام تلخ مسطور قرص کاکنج نوع دیگر که همین عمل دارد صح
حب کاکنج جبت ... و پنج عدد تخم کتان بریان بزر البنج هریک پنج درم تخم حماض مغز حلبوزه مغز بادام
تلخ افیون صمغ عربی کثیرا هریک درم تخم بادیان زعفران هریکده درم ... شش درم مغز تخم
خیار ده درم ... یکدرم بلعاب تخم کتان سرشته بامفشنج یا با جلاب بندند و اندر بعضی
نسخها تخم کرفس ... هریک درم افزوده آمد قرص کاکنج نوع دیگر جهت قروح کلیه و مثانه
و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است صفته حب الکاکنج حبی جبت پنج عدد افیون تخم کرفس
بزر البنج سفید و مثانه ... هریک یک مثقال بارزیانه دو مثقال زعفران تخم حماض بری مغز حلبوزه
مغز بادام تلخ هریک سه مثقال و مغز تخم خیار دو ازده مثقال ادویه کوفته بیخته با مفشنج سرشته
اقراص سازند قرص کاکنج نوع دیگر که جهت قروح و ادرار کلیه و مثانه و بول الدم و بول المده و
حرقت مثانه نافع است صح حب کاکنج حبلی هفتاد و پنج عدد مغز تخم خربزه ... شش مثقال افیون
هفت مثقال کثیرا ... افیون هریکده مثقال بارزیانه مغز بادام تلخ مغز حلبوزه ... زعفران
بزر البنج سپید تخم کرفس تخم حماض هریک مثقال بکوبند و بعصیر انگور سرشته اقراص بندند
شربتی از یک مثقال تا سه مثقال قرص کاکنج نوع دیگر که همین عمل دارد صح حب کاکنج پنجاه عدد
تخم کرفس بارزیانه هریک هفت درم بزر البنج مغز تخم خربزه تخم حماض بری افیون نشاسته مغز بادام
تلخ مغز حلبوزه هریک دو درم همه را بکوبند نرم و با مفشنج سرشته اقراص سازند چنانچه رسم است و بوزن
مثقال استعمال نمایند قرص کاکنج نوع دیگر که همین عمل دارد صح کاکنج ده عدد مغز تخم خربزه مغز تخم خیار

یک چهار درم گل قبرسی نشاستهٔ بریان صمغ عربی مغز بادام دم الاخوین کتیرا هر یکی دو درم تخم
کرفس یک درم شکر طبرزد دو درم اگر نشاسته بریان نباشد مقناطیس محرق مغسول عوض آن کنند و بسیار باشد که
کاکنج بسیار از آنجمله است نسخه که مجرب بوده نگاشته بود قرص شب یمانی جهت بول الدم نافع
در مبحث امعا گذشت قرص شب یمانی دیگر بول الدم و نواسیر را نافع است نسخه شب یمانی شاخ
گوزن سوخته گل ارمنی کتیرا کهربا تخم خرفه مقشر بالسویه کوفته بیخته با آب خرفه اقراص سازند قرص دیگر بول الدم
را نافع است نسخه دم الاخوین کهربا شب یمانی هر یکی درمی کتیرا شش درم صمغ عربی دو درم با آب
خرفه اقراص سازند و با شربت حب الآس دهند قرص که جهت بول المدة عجیب الاثر است صفته مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک سه درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یکی ده درم
تخم کاهو افیون یک درم تخم کرفس دو درم اقراص سازند هر قرصی دو درم شربتی یک قرص با ...
اوقیه شربت خشخاش قرص دیابیطس طباشیر رب السوس هر یکی دو درم تخم کاهو سه درم تخم
خرفه مقشر ده درم گل سرخ کشنیز خشک گل ارمنی هر یکی پنج درم اقاقیا صمغ عربی صندل زرد گلنار
هر یکی دو درم کافور نیم درم اقراص سازند شربتی سه درم با آب انار ترش یا گلاب قرص دیگر گل ارمنی دو درم
است دیابیطس دیگر حب الآس تخم حماض مقشر هر یکی دو درم صمغ عربی نشاسته هر یکی یک درم تخم
بیخته با لعاب اسبغول اقراص سازند شربتی دو درم است دیابیطس که دیابیطس مرضی است که آدمی هرچند که
آب بخورد تشنه باشد الی ... و دیگر حال ... بیرون آید با بول و عطش شدید لازم ... غذا در این علت
عدس مقشر و سرکه و غوره و ... از آنجمله چنین است نسخه قرص بزور جهت دیابیطس را نافع باشد صفته
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو تخم خطمی مغز بادام شیرین کتیرا نشاسته رب السوس
خشخاش سپید گل ارمنی تخم کرفس هر یکی پنج درم بزر البنج یک درم شربتی سه درم با شربت بنفشه قرص دیگر
که ... بکار برند ... سوزش بول را نافع است نسخه سفیداب کتیرا ... نشاسته صمغ عربی
دم الاخوین ... کوفته بیخته ... سازند وقت حاجت ... بسیار جهت ...
و اگر ... حرف الکاف ... این کار ... معروف است

طلا کردن بر عانه سلسل البول با برد را نافع و در جوارشات معده گذشت کلکلانج بول ...
در مبحث جگر گذشت کماد جهت اوجاع کلیه نافع است و اقسام وی در مبحث معده گذشت حرف
اللام لبوب کبیر مع زیاده در مبحث باه بیاید لبوب صغیر در مبحث سر گذشت و این هر دو نسخه کلیه و مقعد
وی اند حرف المیم مخلص اکبر گرده و مثانه را نافع است و در مبحث سر ذکر یافت معجون ... جهت
سلسل البول و درد و گرده و ... در مبحث سر گذشت معجون ... گرده و مثانه
سرد را گرم کند و سده را کشاید نسخه فلفل سیاه و سفید حماما قسط سنبل الطیب قصب الذریره ...
زعفران تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب بالسویه کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی دو
بار الاصول یا در آب ... معجون حجر الیهود سنگ گرده و مثانه بریزاند نسخه حجر الیهود پنجاه
درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بیخ کاکنج هر یک پنج درم ادویه نرم ساخته بعسل سرشته شربتی دو درم با
... معجون عقرب سنگ گرده و مثانه بریزاند و گزندگی عقرب را بغایت نافع بود نسخه عقرب محرق
... درم و نیم ... درم و نیم زنجبیل ... فلفل دارفلفل هر یکی سه درم کاکنج پنج درم و نیم جند بیدستر
چهار درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی دانگی با آب کرفس و در ... زنجبیل فلفل دارفلفل ...
دو درم نوشته و گفته بعد شش ماه استعمال کنند معجون ... سلسل البول را نافع است و وجع
المفاصل ... معجون کاکنج که قرص کرده و مثانه و بول الدم را نافع است نسخه کاکنج ...
بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم مغز تخم خربزه تخم حماض افیون مغز جلغوزه بریان مغز
فندق مغز بادام تلخ بریان هر یکی سه درم زعفران دو درم کتیرا چهار درم کوفته بیخته ... سرشته
شربت یک درم ... یا ماء العسل یا شربت خشخاش معجون ... تقطیر البول و سرعت
انزال را نافع است و در اختیارات بدیعی نوشته که وی در سرعت انزال نظیر ندارد و گفته که غذا
باید که کباب باشد نسخه مصطکی ... جفت بلوط ... بالسویه کوفته بیخته با دو چندان عسل
سرشته شربتی دو مثقال معجون کندر جهت تقطیر البول و سرعت انزال منی نفع دارد نسخه کندر بلوط
... سعد ...

هر یکی ده درم کوفته بیخته باسه چندان عسل بر سرشته شربتی دو مثقال صبح و شام و غذا کباب معجون [illegible]
همین عمل دارد صفت کباب [illegible] قرنفل خصیة الثعلب [illegible] سنبل مصطکی نانخواه هر یک دو درم [illegible] بعسل بر سرشته
شربتی دو درم معجون سلس البول ادرار بول باز دارد و سیلان منی بغیر خاصه مردم پیر را صفت اقاقیا کندر
هر یک سه درم صندلین [illegible] تخم [illegible] صمغ عربی طباشیر هر یکی ده درم تخم [illegible] دو مثقال
کندر یکی درم جلاب بر سرشته شربتی [illegible] مثقال و غذا گوشت بره بریان کرده و قلیه خشک معجون [illegible]
درد گرده و مثانه را نافع است سده را بگشاید و در بحث جگر گذشت معجون [illegible] البول
را نافع است صفت مغز [illegible] سی درم [illegible] حب البلسان انیسون سلیخه زعفران دارچینی فطرا
سالیون [illegible] هر یک سه درم [illegible] خشک [illegible] درم کوفته بیخته بعسل بر سرشته معجون [illegible]
فی الفرس [illegible] صفت [illegible] هر یکی ده درم [illegible] بریان [illegible] درم تخم
خطمی هفت درم [illegible] تخم کتان [illegible] کابلی بریان هر یکی ده درم کوفته بیخته [illegible] آمیخته شربتی
دو درم معجون [illegible] بسیاری بول که از سردی بود دفع کند صفت خبث الحدید [illegible] درم
[illegible] کنند [illegible] خشک کرده پنج درم طباشیر چهار درم کشنیز خشک سه درم شوکران دو درم
[illegible] بر سرشته شربتی [illegible] درم [illegible] سه درم [illegible] معجون کلنار
سلس البول را باز دارد صفت کلناره ده درم کندر بلوط هر یک [illegible] درم سعد کرد یا هر یک [illegible] درم کوفته
بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال معجون کلنار که همین عمل دارد صفت کلناره ده درم کندر [illegible]
هفت درم [illegible] خصیة الثعلب [illegible] کوفته بیخته بعسل بر سرشته شربتی یکی درم معجون که
عسر البول را نافع است صفت فطرا سالیون [illegible] هر یک چهار درم [illegible] انیسون تخم کرفس حب البلسان
هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته بیخته بمیپختج بر سرشته معجون تمر هندی جهت عسر البول و قولنج
نافع است [illegible] اسهال کند در هر وقت و زمستان و تابستان صفت خرما و [illegible] تمر هندی
دانه بیرون کرده [illegible] پنجاه درم همه را [illegible] خیسانند پس بپزند و از [illegible]
[illegible] بیرون کنند [illegible] هر یک هفت مثقال [illegible] سیاه [illegible]

مثقال لبوبه آرمنی یکمثقال مغز بادام شیرین مقشر از پوست سی عدد کوفته بیخته با [illegible]
سوده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بر سرشته و مقدار شربت چهار مثقال [illegible] معجون [illegible] که جهت
سلس البول و تقطیر آن مجرب است صفت بلوط مقشر مقلو پانزده درم [illegible] تخم [illegible] هر یکی [illegible] درم
کندر حب الآس [illegible] قرنفل [illegible] سیاه هر یک دو درم سعد [illegible] هر یک سه درم [illegible] خشک
پنج درم کوفته بیخته بعسل بر سرشته شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال [illegible] که در بحث باه
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی چه آن مقوی گرده [illegible] معجون [illegible] گرده و مثانه را
را نافع است و بول براند و در بحث معده گذشت [illegible] مثانه را سود دارد و در بحث
باه بیاید [illegible] مثانه گرم را نافع است و در بحث سینه گذشت [illegible] ادرار بول است و در بحث
سر گذشت [illegible] که [illegible] گرده و مثانه بریزاند و در بحث سر گذشت [illegible]
[illegible] گرده و مثانه بریزاند و در بحث سر گذشت [illegible] پاره کند و بیرون آرد و بول براند صفت اکلیل الملک
بابونه گل سرخ خطمی خشک هر یکی ده درم پوست خربزه خشک [illegible] تخم [illegible] کوفته هر
یک هفت درم [illegible] اصل السوس پوست بیخ [illegible] هر یک پنج درم [illegible] هر یک چهار درم [illegible]
بنفشه هر یک سه درم [illegible] هر یک دو مثقال [illegible] آب شیرین [illegible] تا نیم
آید در آن نشینند و چون بیرون آیند [illegible] قطره روغن عقرب [illegible] نطول که همین عمل دارد
صفت بابونه [illegible] تمام [illegible] برگ کرنب [illegible] بپزند [illegible] آب آن نشینند و
ثفل وی بر عانه و حوالی آن ضماد نمایند نطول دیگر که همین اثر دارد صفت [illegible] تمام [illegible]
برگ [illegible] سداب [illegible] سنبل الطیب خطمی شلغم شبت کرنب بجوشانند [illegible]
آب [illegible] نشینند و ثفل آن بر عانه ضماد سازند نطول دیگر که همین خاصیت دارد
صفت گل بنفشه گل سرخ [illegible] خطمی هر یکی ده درم خشک بابونه پوست خربزه اکلیل الملک [illegible]
هر یک [illegible] درم بجوشانند و در آب آن نشینند و ثفل وی بر گرده و عانه ضماد کنند نطول دیگر که
سوزاک [illegible] را نافع است صفت برگ یاسمین سفید کوفته بجوشانند [illegible]

ولقدر نیم ساعت بلیس از انجا بول کنند و سه مرتبه این عمل را تکرار نمایند تا نفع تمام ببینند
دیگر جهت حرقة البول و درد و بر مقعد و آلت برآمدن و بول کردن نافع است و کندر و کندرو
ابسنا تزد درهم دراوه وسعید درهم وقبل دو بواسیر و مانند آن در جهت که داغ کردن این شعر
دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل تر قوه جهت باج بواسیر از مجربات
حرف الالف اطریفل مقل که شکم اصحاب بواسیر نرم کند و باج را تحلیل نماید صفت مقل ازرق
سی درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی هریکی ده درم تربد سفید بیست درم صمغ عربی
سکبینج پنج درم افیون مصطکی هریکی دو درم کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی سه درم اطریفل مقل
که جهت بواسیر عظیم النفع است صفته مقل ازرق سی درم پوست هلیله زرد آمله منقی پوست بلیله هر یک
ده درم مقل را در آب گندنا حل نمایند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند و ادویه دیگر
کوفته بیخته با آن سرشند اطریفل مقل نوع دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را سود دهد صفت مقل ازرق
فلوس خیار شنبر هریک سی درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطو
خودوس هریک ده درم مقل و فلوس را در آب گندنا حل نمایند و با عسل بقوام آرند و ادویه کوفته
بیخته بروغن بادام چرب کرده با آن سرشند اطریفل مقل نوع دیگر که همین عمل نماید صفت مقل ازرق
بادام شیرین هریک بیست درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی هریک
درم تربد سفید هفت درم مصطکی سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته و مقل را بآب حل [illegible] بعسل
بقوام آرند و جمله با هم سرشند شربتی هرشب دو مثقال اطریفل صغیر جهت بواسیر نافع است در بحث
سر گذشت اطریفل کبیر بواسیر نافع است در بحث معده گذشت اثاناسیا بواسیر را سود
دهد و بانگشند در بحث جگر گذشت ایارج فیقرا که عوض صبر حضض در ان بود جهت بواسیر و حبس
خون را سود دهد و در بحث سر ذکر شد [illegible] دیگر که حبس خون بواسیر کند صفت سلیخه
عود بلسان مصطکی سنبل هارون قرنفل دارچینی عصاره غافث جوز بوا بسباسه هریک درم زعفران
نیم مثقال حضض همه بیخته جلاب آبزن که فرزند را در شکم نگهدارد تا قبل از ولادت بیرون نیاید صفت گلسرخ

هفت درم گل انار

هفت درم گل انار مازو هریک پنج درم برگ خشک چهار درم شب یمانی پوست انار هریکی درم
همه دوا را نیکو ساخته و در ده من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند و در طشت ریزند
و حامله را در نشانند آبزن دیگر که خون بواسیر و خون طمث مفرط بازدارد صفت آب برگ بارتنگ
بیاشند و مریض را در آن نشانند و در طبیخ قوابض دیگر بدستور حرف الباء بادزهر که بر دوشیدن رحم
واحتباس طمث را نافع است در بحث معده گذشت بخور که درد بواسیر را نشاند صفت خوب کلان تخم
کندنا کشنیز خشک بالسویه بسوزند و در ظرفی دود آن بمقعد رسانند بخوری که جهت قطع کردن نباتها
بواسیر مجربست صفت کوکرد بلادر اصل السوس پنج کرمانی و بالسویه بروغن زیتون سرشته
حبها ساخته و خشک نمایند و در آب برگ مورد بنشینند و عمل کرده کنند بخوری که اورا حیض کند
صفت جاوشیر کندر شش اظفار الطیب عود الطیب بالسویه بخور کنند رحم را تنها یا مجموع بخوری جهت
رفع احتباس حیض نافع است صفت شحم حنظل بخور کنند [illegible] الطلم یکجزو یکجزو بخور
نیم جزو مشک زعفران هریک ربع جزو بروغن زیتون یا زنبق سرشته بقدر فندق بسوزند بخور
در اسقاط حمل و تسهیل ولادت عجیب است صفت مقل ازرق مر اهل بالسویه کوفته بیخته با
سازند و بخور کنند بخوری جهت اخراج جنین میت و حمی کنند نافع است صفت سرگین
بسوزند زیر رحم در خور پوست مار بدستور همین عمل دارد بخوری بر السقن صفت صبر
حب الغار مازو بالسویه کوفته بیخته بعسل سرشته و بعد از پاک شدن [illegible] هریک درم
از آن بخور کنند و بعده مباشرت نمایند بخوری که همین عمل دارد صفت سداب خشک کوفته
دلنیم خرگوش سرشته و بخور کنند بخور دیگر که مشیمه و بچه مرده را بیرون آرد و جهت اختناق
رحم و عسر ولادت بسیار نافع است صفت مر بارزد جاوشیر کوکرد مساوی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته
و غلولها سازند و بخور کنند و در نسخه شحم حنظل نیز مرقوم شده دخنه دیگر که در امراض رحم
که از زیر طغار سوراخ کنند و از راه آن کون [illegible] و مجاوی لعقه عضو
نهاده بنشیند و بخور رحم رسد انگه آتش و آن دود باشد تا دود بر آکنده و فشود و تمامی عضو

حرف الزاء زراوند مدحرج حیض براند و بواسیر و بادهای غلیظ احشا را نافع کند و در سر گذشت
زراوند طویل اخراج جنین میت کند و تسهیل ولادت کند و در بحث سموم بیاید حرف السین سداب
او در حیض کند و در بحث سر گذشت حرف الجیم جوارش عنبری جهت اوجاع رحم نافع است و در بحث
معده گذشت جوارش لولوی که جهت حال و کسی که جنین وی ضعیف میشود و بعد ولادت
کسی که کثیر الاسقاط باشد نفع دارد و بشرطیکه حرارت در مزاج وی غالب نبود صفت مروارید ناسفته
هر یکیک درم زنجبیل مصطکی هر یکچهار درم زرنباد درونج عقربی تخم کرفس شیطرج هندی قاقله
... قرنفل هر یک دو درم بهمن سپید بهمن سرخ فلفل دار فلفل هر یک درم دارچینی پنج درم شکر سپید
همه بار زیاد و شربتی یک مثقال فانه یصلح حال الرحم و حال المعده و در حفظ اسقاط جنین مراد است
است جوارش مسیح که جهت از شهوت و دیر زمان حامل نافع است و در بحث معده گذشت
جوارش سفید بواسیر رحمی را نافع است و سردی معده و دیر هضم و بادهای غلیظ را مفید ...
قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی اسارون هر یکیک درم قاقله کبار پنج درم فلفل دو درم قرنفل
و نیم قند سیاه بیست درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال جوارش انقفا باد بواسیر را نافع
است و در بحث امعا ذکر شد جوارش ملیانا بواسیر را نافع است و در امعا نیز گذشت جوارش
جهت ریاح بواسیر مجرب است ادویه باید بیاید حرف الحاء حب المقل جهت شقاق و نبود رادجاع
مقعد نافع صفت هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر یک ده درم سکبینج سه درم حرف ابیض بریان دو درم
مقل نرم حرف پانزده درم مقل را در آب گندنا حل کنند و حبها زنند شربتی دو درم تا چهار درم حب
نوع دیگر خون بواسیر حبس کند صفت هلیله هلیله آمله هر یکی ده درم لسان الحمل با صدف سوخته شاخ گوزن
سوخته هر یکپنج درم زاج سفید دو درم نانخواه سه درم مقل بیست درم مقل را با آب گندنا یا آب آهن گرا
حل کنند و ادویه را بآن بسرشند و حبها بندند شربتی دو درم و در نسخه نانخواه و زاج نیست مع ارزق... پنجدرم
مروارید و در نسخه صدف سوخته و هلیله سیاه و هلیله آمله و مقل هر یکیک جزو لسان الحمل با هر یک ... جزو
حب مقل که شقاق مقعد را سود دارد و طبع را نرم کند و محرور مزاج را موافق باشد صفت پوست هلیله کابلی بیست درم

درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد و انجیر را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بپالایند و مقل و کتیرا در آن حل کنند
و پوست هلیله کوفته بیخته بسرشند و حب سازند شربتی دو درم حب مقل دیگر که بواسیر را اعتدال طبع که
اند و ده بود مجرب است صفت آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی پوست هلیله تخم
گندنا هر یک پنج جزو مقل ازرق چهار جزو مقل را مکوب کرده و در آب گندنا تا شب بخیسانند و روز دیگر در
هاون بکوبند که مقل مرهم شود و ادویه را در آن بسرشند و بقدر نخود حبها زنند و هر روز در خلای معده
نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از خرماهای سودا و میپرهیزند و گیسه اهل الوجیه و کثیر النفع جهت
مقل که معده و امعا نیز سود دارد و در بحث معده گذشت حب مقل نوع دیگر که چون ... مسهل ...
بنوشند و جمع بواسیر را تسکین دهد صفت هلیله سیاه و بلیله آمله مقل هر یک چهار درم مصطکی کندر
سورنجان اشق بزرالبنج شیطرج نانخواه هر یکیک درم سنبل زعفران دارچینی قاقله
یکنیم درم صبر سقوطری بیست درم سکبینج دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا بگدازند و ادویه
کوفته بیخته را بآن بسرشند و حبها سازند شربتی دو مثقال حب مقل دیگر که خون بواسیر را بند کند صفت
هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده سی درم کهربا ده مثقال مقل برابر همه بآب گندنا حل کنند و دیگر ادویه
کوفته بیخته را بآن بسرشند و حبها سازند شربتی دو درم حب مقل نوع دیگر که خون بواسیر را حبس کند و
نفخ و ریاح زایل سازد صفت هلیله کابلی هلیله زرد هلیله هر یک ده درم صدف سوخته شاخ گوزن هر یک
درم نانخواه سه درم مقل و چند ادویه مقل را بآب گندنا حل کنند و حبها بندند شربتی یکمثقال وقت خواب
و در شفا الاسقام چنین نوشته صفت هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله صدف سوخته کهربا هر یکپنج درم نانخواه
شش درم مقل ازرق بیست درم مقل را بآب گندنا بگدازند و ادویه را بآن بسرشند و حبها بندند
شربتی سه درم بر ناهار با آب گرم حب مقل دیگر که خون بواسیر حبس کند صفت هلیله سیاه بلیله آمله هر یکپنج درم
تخم گندنا سه درم لسان الحمل کهربا صدف سوخته هر یک پنج درم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته بیخته
مقل را با آب گندنا سیر و آب کرفس حل نمایند و با هم بسرشند و حبها بندند شربتی سه درم بآب
آهن تافته و زمان سرد کرده باشند حب مقل دیگر که جهت بواسیر دموی و ریحی و قطع خون رحم

بواسیر مجرب است صفت هلیله سیاه آمله حب الآس هر یک چهار درم حضض بلوط مورافیت گلنار
مقل حب الخضرا هر یک دو درم مصطکی کندر ابهل سنبل الطیب قرنفل هر یکی یکدرم تخم گندنا بیست درم
هلیلجات را تخم گندنا در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب گندنا حل نمایند و ادویه را با آن بسرشند
و حبها سازند و دو مثقال با آب گرم بنوشند صفت که مانع السیلان بود و [illegible] قابل الانعقاد
صفت تخم افیون تخم کرفس انیسون فودنج جبلی [illegible] هر یکی [illegible] سنبل الطیب دارچینی سلیخه جوز بوا
عود بلسان جوز ابهل قسط هر یک نصف جزو کوفته بیخته حب سازند هر گاه اراده صحبت باشد قبل
از آن بخوردن زن دهند بار بگیرد صفت الفاخول که جمیع بواسیر کند و صلابت ورم رحم و دفع
آن را النفع دهد صفت سوم دو درم [illegible] بابونه افیون بالسویه دو درم قردمانا ساخته بصوف تحمل
کنند در محل یا در وقت حمول هر کسی که در مقعده وی چیزی بر آید و درد کند و ترشح نماید صفت آب
بعار بصوف آلوده بر دارند و با زهره گاو بصوف بر دارند تا از اسهال باز دارد حمول که باد از رحم
جذب کند صفت بادیان برگ سداب انیسون تخم کرفس صعتر هر یکی دو درم شهد چهار درم شهد را گرم کنند
ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند و با پنبه حمول نمایند و مقدار حبه [illegible] شیافها سازند و بکار
دارند و این دوا اگر بمقعده نهند ریح امعا مستخرج سازد حمول دیگر که حیض فرود آرد و در کتب آمده که این
دوا از مجربست و بر کسانی که هفت سال حیض ایشان بسته بود بکار داشته شده صفت بوره [illegible]
هر یکی چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز بیدانه بیست درم کوفته بیخته با زهره گاو سرشته
بپشم یا پنبه آلوده حمول کنند حمول دیگر که حمول برحم دفع مخصوص [illegible] قابض
آن [illegible] از مصنفات [illegible] دافع المخنیق
و سقط اولاد در میان فرزند [illegible] مجرب آید حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است
اشق مقل سکبینج تخم کرفس هر یک سه درم نانخواه [illegible] بابونه حلبه جند بیدستر هر یکدرم
درم جاوشیر سنبل هر یکی دو درم آب سیر تازه که هر یکی ابهل هشت درم تا آب بجوشانند تا به
نصف رسد [illegible] درم او را با روغن تازه گاو [illegible] عسل کف گرفته هر یکی ده درم روغن کنجد بیست درم

در قبل حقنه نمایند

در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود و دو حقنه نافع الرحم
و در مبحث کلیه و مثانه گذشت حقنه که ریاح بواسیر را نافع است صفت عصاره [illegible]
درم عصاره [illegible] کنند [illegible] درم عسل روغن کنجد و حنا الخضرا هر یک نصف سکرجه قند سفید بیست درم
درم همه را بجوشانند و بگرم حقنه کنند حقنه که بواسیر غایر که فضول [illegible] بود و ابدان [illegible] شد
نفع دارد صفت مغز حنظل [illegible] بکوبند و در روغن وی بگیرند و ثقل وی [illegible] کوبند
در آب حل کنند و از این آب یک ثلث [illegible] درم و از روغن وی یا [illegible] ده درم با هم ممزوج کرده
حقنه نمایند صفت [illegible] بواسیر را نافع است و در مبحث سر ذکر شده دوائی که حیض
بسته بکشاید صفت سلیخه شونیز هر یک دو مثقال جند بیدستر ابهل هر یکی ده درم کوفته بیخته در چندان
عسل کف گرفته بسرشند هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و [illegible] ده درم عرق
بادیان بالای آن بنوشند دوائی که ادرار حیض کند صفت [illegible] استار بگیرند و یک اوقیه روغن
جوز یا روغن [illegible] یا روغن خروع آمیزند و بنوشند و هذا [illegible] الاقران بلیغ و اقوی دوای
دیگر که حیض را ادرار کند و درد رحم و درد پشت را که پیش از حیض پدید آید دفع سازد صفت تخم کرفس
یکمثقال حلبه هفت مثقال تخم خیارین نیم کوفته چهار مثقال بادیان نیم کوفته افیون [illegible] تخم
شبت [illegible] هر یک دو مثقال بجوشانند و [illegible] مثقال قند بقوام آرند و هفت [illegible] بنوشند
دوائی که ادرار حیض [illegible] کند و از مجربات امین الدوله است صفت تخم خربزه ده مثقال تخم
کرفس انیسون رازیانه هر یک ده مثقال نیم کوب کرده در سه رطل آب بادیان [illegible] بجوشانند پس [illegible]
یک رطل [illegible] و در نسخه سه مثقال نوشته با یکمثقال روغن بادام بنوشند [illegible] که درد رحم را
[illegible] بجوشانند آب وی بنوشند و [illegible] نوشیدن همین عمل دارد [illegible] خوردن یا طبیخ وی حقنه
کردن درد که پیش از حیض [illegible] کند ساکن سازد سلیخه جوشانیدن و طبیخ او نوشیدن همین اثر دارد
و تخم کتان جوشانیدن و طبیخ وی حقنه کردن [illegible] رحم بنشاند [illegible] جو خوردن درد رحم که از [illegible]
بود زائل کند [illegible] حقنه کنند درد [illegible] بنشاند و [illegible] که از [illegible] آب [illegible]

از بچه شاند و بالا نهند و مهار بیاشامند و درد رحم که وقت مباشرت پدید آید بسا که بسیار زود منی سرد و می‌سوزند و درد آن رحم بسیار شد و در نشانند جای بچه شد و آب بی حقنه رحم نمایند روغن نسرین حمول کنند همان عمل کند دوای دیگر که منع حمل کند ص فلفل بعد جماع زن برداره تعاع قبل از جماع فرزند سازند و خون نفاس که از زادن فرزند باشد در تمام بدن زن بالنده عمر خود آبستن نشود و خطیان با خا ایز ندو دست بدان اخضاب کنند حیض باز دارد و منع حمل کند سرگین فیل حمول کند در منع حمل مجربست دیگر و سرگین موش باشهد بسرشند و بول شتر با آب که آهن تافته در آن سرد کرده باشند اگر زن بنوشد هرگز آبستن نشود دوای دیگر که بچه مرده بیفکند و دشواری زائیدن آسان گرداند کبخه در آب کنند بکیف و صباح بمالند و آب تخم زن بنوشد در حال بچه بیفتد از دواء حیض بسته باشد بگشاید و سنگ آهن ربا بران زن بند بار بهند و لیسه بران لیستن همین عمل کند محمود و قدری با آب سداب تر کشند و بسایند و در قیف بالیند و جماع کنند فوراً بچه بیفتد از دوا که قطعه از جگر بز بگیرند و مایه نود سوده بران پاشند و بر آتش بریان کرده بخورد زن بچه را بیفتد از دو منجو پوست جامه بار در اسقاط مجربست و گذشت اگر بگیرند پنجا و مشکطرامشیع و اگر ترکی و قسط و سلیخه با نخواه و تخم مرز نجوش و بیون جلبه و اسیون جعده و عود بلسان سیارون هر یکی جزوی و بچه شانند و زن را در ان نشانند بچه مرده بیفکند دوای که جهت ولادت عدیل ندارد ص جند بیدستر سعیه هر یکی یک مثقال دارچینی حلتیت ابهل فلفل هر یکی نصف مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته دو مثقال بدهند باید که هوا معتدل دارند باین آدویه هندیه که بعسل مذکور نفع دارد دوای که استحاضه یعنی نزف خون رحم را نافع است ص الملکهاند هر بار ربوت لیف و زنه کوفته بیخته هر صباح موازنه نیم تولة مع چهار ماشه شکر آمیخته آب برنج بخورند دوای سرگین خر را خشک سازند و کوفته بیخته در لته بسته حمول کنند خون مفرط بربندد و دوای سنگ جراحت نبات یک ایر دو درم کوفته با یک درم ماهی خرزد سنداس کوفته بیخته بقدر یکمثقال بخورند مع شیر گاو خام دو حبس کنند دوای شک بزور ازند کلی بسوزند و خاکستر آن را در ابنوبه نهاده و اندر فم رحم دهند خون

برونشد

بندد و دوای سپاری بکیعید بالنگو دو تانک ال بکنیم تانک کوفته بیخته نیم توله با آب بخورند اندر کهنیفته استحاضه خون بواسیر و اسهال باز دارد و دوای جرک بیخ آدمی که در حمام جمع شود و قرص سازند خون رحم ببندد و بهترین غذا در نزف خون از هر جا که باشد عدس است و سیاک سنج و شاخهای سیاک لونه که بفارسی خرفه گویند دوای که استحاضه را از هر قسم که باشد باز دارد ص بیخ کهرنی و بیخ چولائی سنج هر یک دو تانک کوفته بیخته آب برنج یکهفته بخورند دوای که انواع خون رحم باز دارد ص خار خشک صمغ عربی شکر تری هر یک ده تانک روز همین قدر با روغن گاو بلیسند دوای نوع دیگر که حیض و نفاس بگشاید و مشیمه و بچه بیرون آرد ص ترکته هر یک بها کوفته بیخته بروغن گاو بخورند دوای که حیض بگشاید ص مولف با زنگ بکیکیا تانک هر روز یکجرا یک درم کوفته بیخته از ابتدای حیض تا سه روز ... دوای دیگر که حیض و نفاس بگشاید ص تخم جرجر و شکر سفید هر یک یک توله جو آب بسیده یکیم باشد کوفته بیخته حصه کنند و از شروع حیض تا سه روز بخورند هر حصه یک روز دوای دیگر تخم ترب تخم زردک اجزا و بکلف حیض بفراغت آرد دوای که رحم را پاک کند و بچه زنده و مرده فورا بیفتد از دو حیض بسته بگشاید ستی رحم دور کند ص شیر اکهه قدری با پنبه آلوده بر فم رحم بنهند لیکن باید که این دوا در رحم می آرد و دور باز کشیدن پوست نیز دور بکند پس احسن آنکه در لطیف مزاجان این دوا بکار اگر ضرور باشد بروغن گاو یا روغن بادام بشیر اکهه حل کنند پس حمول کنند دوای که حیض براند ص پوست درخت نیم کهنه قند سیاه هر یک دو توله زنجبیل چهار ماشه پوست نیم در زنجبیل جکوب ساخته جوش دهند و قند آمیخته بنوشند دوای اجواین خجان تا بیست مکلف است تا چند روز بخورند حیض براند دوای که تنقیه رحم کند و از آنچه در وی است پاک کند ص صبر سقوطری جتبش مثل بول که بعربی مرکوینه بالسویه کوفته بیخته با شراب صلایه کنند و شیافه لته بر دارند دوای که حیض بسته و دیرینه بگشاید اگر سبب بس رطوبت یا سردی بود ص کوکل ابهل و دار او بیون همل خود کهار تخم کرد تلخ بالسویه کوفته بیخته بشیر انقوم سرشته حباشند و هر روز یک حب بردارند در رحم و لیسیار باشد

کثرت جماع حیض بسته بکشاید و اکثر علل نسوان بدین زایل گردد دوائی که درد رحم که در شروع
حیض و یا بعد ولادت یا پس از جماع پدید آید ساکن کند صفت برگ نیم در ظرفی نهاده گرم کنند و
بر عانه ببندند دوائی دیگر که درد رحم که در ایام حیض معتاد شده باشد دفع کند صفت ریوند خطائی
کوفته و بیخته و نبات [illegible] آمیخته قدر نیم توله قبل از شروع حیض دو روز پیشتر بخورد و آن کنند
تا سه روز بخورد دوائی که درد رحم که بعد جماع پدید آید دفع کند و مانع آبستنی شود صفت مازو [illegible]
لب [illegible] بدان آلوده گلوله ساخته بر فم رحم نهند قبل از وطی دوائی که همین عمل کند صفت
نمک [illegible] یک ساخته پنبه بدان آلوده بردارند دوائی که درد رحم که بعد نفاس پدید آید ساکن کند
فوراً صفت کوکنار قدری در آب تر کنند چون قوت وی در آب آید اندکی از آن آب بنوشند
تنها یا با قدری شکر آمیخته و فشارند که سرد [illegible] یا گرم شود دوائی دیگر که درد رحم را که سببش اجتماع
بود در رحم بود دهد و این از ترشح رطوبات کند و انتفاع عاقر توان یافت صفت مازو کف
دریا هر یکیک حصه بهروزه خشک نمک لاهوری هر یک دو حصه کوفته بیخته در پارچه علاحده علاحده
نهاده بردارند و به بندند مثال [illegible] کلان و هر روز یکی از آن حمول کنند و تا سه روز عمل آن تا آب
تمامه بیرون آید دوائی که آب رحم جذب کند صفت اجوائن با زنگ بهروزه خشک کلکتیا یک
[illegible] نمک لاهوری هر یک نیم ماشه نمک شهد انقدر که ادویه بدان تر شود معجون سازند و
کهنه بدان مخلوط ساخته بردارند آب کشیده و فراغ رحم را سود دهد دوائی که سیلان رطوبت
را سود دهد صفت [illegible] آثار شاه جهانی این خرد و کلان هر یکی یک دام بیخته گل سپاری
دانه هر یک [illegible] گوند نیم پاؤ سپاری سرخ یک پاؤ شکر [illegible]
[illegible] خوردن میشود و شیر را بر آتش بجوشانند و سپاری کوفته بیخته انداز
[illegible] تا خوب آمیخته شود بعده شکر آمیزند و بپزند که بقوام آید پس دیگر اجزا بعده [illegible]
[illegible] از آتش فرود آورده آمیزند تا یک [illegible] هم کنند و قدر حاجت [illegible] دوائی که فرج را
تنگ کند صفت شاخ نو با دو برگ برادوده سرخ که عبارت است از درخت [illegible]

خشک سازند کوفته بیخته هم چندان نبات آمیزند و از بخور رحم تا یک درم بخورند و در سه هفته
از دوی ظهور میکند و در حبل روز نفع تمام میدهد دوائی دیگر گل کیوره در ظرف چینی یا مندان
یا در کاغذ نفت شده انچه از سیان او عیر باشد بیرون افتد بگیرند و اندکی از آن در فرج افشانند
نرمی و تنگی آرد دوائی پوست درخت مغیلان که بهندوی ببول گویند هر قدر که خواهند بسایند و بقدر نیم
کوب ساخته در ده چندان آب تر نمایند تا ده روز پس بجوشانند چون نصف ماند بپالایند و آن را
در شیشه بدارند و در ایام حیض بعد از بول و استنجا همین آب بگیرند و در حیض هم چنان عمل ارند
و ایام چون بکر باشد مجرب است دوائی دیگر اسفنج بارسی [illegible] بر مرده کوبند پاره از وی
و دو سه که پیش از جماع حمول نمایند وقت معامله بیرون آرند نرمی و گرمی و خشکی آرد دوائی
دیگر تخم [illegible] کوفته بیخته در فرج بپالند ضیق تمام آرد دوائی مازو با رکیب سایند قدری
کافور نیز آمیزند و با شهد مخلوط ساخته بپالند ضیق شدید آرد دوائی کف دریا تخم [illegible]
کوفته بیخته در فرج بپالند ضیق تمام آرد و این دوا اگر در سوراخ زخم نهند فراهم آرد دوائی
که کریت سرخ کرد شکل که در ایام برسات بروز میکند و در هند [illegible] دارد یا روغن گاو
در فرج بپالند تا سه روز ضیق آرد و لذت افزاید دوائی که اگر دختر با ازاله بکارت شده باشد
بدین حیله بکر نمایان گردد [illegible] روده باریک کبوتر آن را از خون کبوتر مملو کنند پس سر آن بسته
دارند و سوهته [illegible] هر یکیک حصه بسته و در نقل نیم حصه آلوده و درون فرج پنهان دارند
که وقت دخل هم تنگی می آرد و هم خون ظهور میکند دوائی که دشواری زائیدن آسان سازد
از تخم کتان لعاب بگیرند و روغن کنجد آمیخته در رحم استعمال کنند چنانچه معمول است دوائی که
عسر شد بد تولد آسان گرداند صفت [illegible] افزاین بسایند و به روغن گاو آمیخته بر فم رحم نهند دوائی
موی سر آدمی بسوزند و دود آن به رحم رسانند جنین بیفکند دوائی که اسقاط جنین کند و این عمل
بی ضرورت نشاید و ضرورت آنست که عورت صغیره بود و یا مریضه دو مرانند که اگر حمل کلان خواهد شد
باعث هلاک خواهد گشت صفت [illegible] تخم [illegible] بیدانجیر [illegible] [illegible]

دانه مغز خربوزه و تلخ هر یک یک مثقال سائیده بعده بگیرند بهر قدر که القدر که چون ادویه دران بگیرند
و فتیله بندند پس ادویه بعد آن برشته سر فتیله بندند و یکی در فم رحم بنهند و بفرمایند که زن پاهای خود را
بالین بلند داشته با انها العقلیه تا اثر دوا کما ینبغی در درون رحم در رود و عمل نماید و اگر در یک فتیله کار
نگشاید فتیله دوم فتیله دیگر بکار برند خربزه تلخ اگر بهم نرسد دیگر ادویه کافی است دوای دیگر
شوره … نانخواه … اگر چه مرده باشد حب شاخ نرم بید انجیر در روغن بید انجیر
آلوده در درون رحم گذارند زود اسقاط کند دوای … بقدر حاجت تراشیده … بقدر
سحوق تا آب بالا نماید همان طرف در درون رحم گذارند دوای که اگر کسی را از … بوی آید
زائل کند حب بیارند برگ یاسمن و برگ درخت انبه و برگ درخت … و برگ درخت ترنج هر یک برابر بگیرند
و اندر آب بسیار بجوشانند تا که آب خشک شود پس این اجزا را خشک سازند در آفتاب و باریک ببیزند
و قدری … نیز آمیزند و بروغن کاو … فرمایند که صبح و شام در فرج مالند و تا یک ماه و اگر زیاده
مداومت نمایند بوی بد بتمامه زائل کند و گویند همچون مشک اذفر بود دوای که جمیع اقسام ورم
رحم را نافع است حب اسپغول تخم کتان هر دو را سائیده با شهد آمیخته زن بردارد دوای که قروح
رحم را سود دارد حب … در شیر کاو بپزند تا شیر بسوزد پس پنبه … آلوده بردارند و این عمل
کنند تا قرحه از چرک … پاک شود و بعده آب … پنبه تر کرده بردارند تا آنرا مندمل سازد و
خول … سحوق … همین عمل دارد دوای که کفیدگی یعنی شگافتن قبل را که از اقتضای
بکارت … ولادت میشود … حب موم سفید … کرده …
کاو بالتسویه بگدازند و صاف کنند و بهم آمیزند و قدری سنگ جراحت … سوده دران مخلوط
سازند و تا مدتی … بر شقاق بر نهند … کند دوای که جهت بواسیر نافعست و خون بند کند
اگر چه مزمن باشد حب … هر دو را جدا جدا …
قند سیاه قدر … جدا جدا … و یک حب صبح خورند مع روغن و یک حب شام مع آب …
… تا پنجاه روز مداومت نمایند و غذا … گوشت … سازند و بعده … روز

… ارزن جدا جدا با آب یک جوش حل کنند و بر پنبه نهاده بر ناسور بندند و تا هفت روز همین سان
باید بست بواسیر خشک شده و فرو افتد و بعضی … دران مرغن بسیار فرمایند و گوشت …
دوای … نبات بالتسویه کوفته بیخته بقدر درم بخورند خون بواسیر بند کند و درد ناسور … دیگر
… مقعد … خون بند … دوای … تخم کتان
بالتسویه کوفته بیخته و هم چندان شکر سفید آمیخته هر صباح یک مثقال بخورند بواسیر بادی و خونی را نافع
دهد دوای صندل تخم … عنب الثعلب بالتسویه … ببیزند
… گرم کنند و این دوا بران بپاشند و بر ناسور بندند … و خون
بند نماید … بواسیر … دیگر روغن تخم … بر ناسور بمالند سود دهد
آب … سیاه … روغن کنجد … بجوشانند تا روغن بماند … پنبه بدان آلوده بر ناسور
بمالند دوای خراطین در روغن کنجد … بجوشانند … قدری … تا همچون مرهم شود
پس … بدان آلوده بر بواسیر بمالند و بدان … نمایند درد بواسیر را نافع دهد دوا
… چند عدد … در روغن کنجد … تا چهل روز در شیشه … در آفتاب … گذارند
پس بر بواسیر بمالند متواتر چند روز نفع تمام دهد … کوفته بیخته
دو ماشه … بخورند با آب … و اگر نفع … دوای دیگر
… بریان کنند پس … بهم آمیخته … کنند و هر روز … بخورند … غذا
برنج ساده … بواسیر بادی و خونی نفع شود دوای که … نرم کند و درد
… یک … درم … گندم دو درم در روغن کنجد بریان کنند و دیگر ادویه
باریک ساخته دران آمیزند … غلیظ شود پس بندند حرف الدال … که نافع
است جهت خروج مقعد … از زیر … کوفته بیخته
با روغن … دوا بران بپاشند … که … مقعد را نافع است حب
مازو … سوخته … سوخته …

مساوی صلایه کرده بر مقعد افشانند دود که همین خاصیت دارد صفت بلوط کلنار چوب
السرو کاغذ سوخته هر یک سه درم کوفته بیخته بر مقعد ریزند دود مقعد در اسقاط بواسیر ناپ
مناسب جید است و در بحث قروح بیاید حرف الراء روغن سنداب مدر حیض است و در ادویه
سابق گذشت روغن کلاکلانج مدر حیض است و در ادویه مفرده ذکر یافت روغن زعفران
المطلق نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخساره برافروزد و در نفع زخم‌ها
و تنقیه قروح و قروح رحم نافع است صفت زعفران پانزده درم تا شش تقب العنبر نوع مرماخوز
ده مثقال در سه صد مثقال روغن کنجد یک هفته خیسانند و هر روز بر هم زنند و با صد مثقال آب
بجوشانند تا روغن بماند صاف نمایند روغن مبارک که مسمی است بروغن لعوه فرزجه او جهت
امراض رحم نافع است در ادویه سابق گذشت صفت روغن مقل جهت بواسیر و جمیع امراض
بارده و تحلیل ریاح غلیظ عظیم النفع است و از قرابادین مالیف شده صفت مقل ازرق برگ مورد سعد
بجوشش حلبه اسپند حب الغار حب الخضرا هر یک ده مثقال میعه سائله اشق افیون بلغانج مصطکی
بادام مقشر خربق سفید زرنب قلیقه شیطرج هر یک شش مثقال قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی
بلادر جنه هر یک سه مثقال بذر الینج ترنج کندر سعیا کیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه
قسط تلخ هر یک هفت مثقال اشنه شبت ورق الغار فوفل هر یک چهار مثقال عسل کف گرفته روغن
کادی یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار هر یک سیزده مثقال روغن زیتون سه صد
پنجاه مثقال آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد و بعضی این روغن را طلا در نامند روغن
بواسیر خراطین پنجاه عدد در روغن کنجد بریشه کرده از روغن بیرون آورده با ده درم دنبالم
بادنجان بسایند و روغن را با موم ساخته با اجزاء سائیده بیامیزند بر محل بواسیر البته بجهت
قطع خون اندک باشد که عفص باشد استعمال نمایند مجرب است روغنی که جهت ساقط کردن داغهای
بواسیر مجرب و بی‌خلل است صفت گوگرد زرنیخ هر دو برابر سائیده تنقیه دهند بروغن کنجد که حل
کنند و با قرع و انبیق تقطیر نمایند و در چینی نگاه دارند که بر داغ الششی تیز ساخته‌اند روغن نرم جهت ورم

مقعد و در بواسیر لغایت افزوده است هر گاه که از حرارت باشد صفت درخ را با مقدار برگ کوبیده و در آب
بجوشانند تا مهرا شود و در روغن که بر روی آب است بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنبالم
بادنجان را سائیده اضافه کنند جهت بواسیر بارد نافع است روغن کرات بواسیر را نافع است
صفت آب کرات تا یکمن روغن کنجد نیم من با ده درم مقل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن کتان
بواسیر و حکه مقعد را نافع است اگر حرارت در آنجا نبود حرف السین سفوف که ترشح خون باز
دارد و از ناسور بود یا از رحم یا از زاله بکارت یا از شکم یا از قی یا از رعاف یا از بول صفت
راوند چینی یکدرم ماميران چینی ثلث درم حضض عصاره لحیة التیس کلکلیک درم و نیم کهربا سوخته
دو دانگ ملیله سیاه در روغن گاو بریان کرده سه درم کوفته بیخته یکدرم صبح و شام بخورند و در گرمی
عش نمایند سفوف مقیاسا اضداف است و بعضی از آن بواسیر را سود دهد در بحث اسهال گذشت
سفوفی که بواسیر و اسهال و زحیر و سعفه‌ها را نافع است صفت نانخواه تره تیزک بریان کرده نود درم تخم
کتان بریان اسپغول بریان هر یک سه درم تخم کرفس بریان گل ارمنی تخم مرو هر یک دو درم و نیم صمغ
عربی یکدرم عنبر از تره تیزک و اسپغول و تخم مرغه همه را کوفته بیخته و جدا بهم آمیخته سفوف سازند
سفوف پنوباج خطائی و سفوف گل که جهت بواسیر مجرب است و عجیب الفعل در بحث اسهال گذشت
سفوف دیگر جهت قطع خون بواسیر مجرب عجیب الفعل و از معالجات لقراطی منقول است
صفت حجر محرق یکجزو زرده بیضه تخم مرغ سوخته یکجزو کنجد لو دار دو سه جزو کوفته بیخته دو مثقال با شربت
سیب یا ریباس یا آس استعمال نمایند سفوف که جهت ریاح بواسیر صفت هلیله سیاه هلیله آمله
هر یک ده درم بر روغن زیتون بریان کرده تخم گندنا بریان حب الرشاد بریان نانخواه حرمل
حلبه اهل سفرداند زردالو هر یک پنج درم مصطکی جزو بوا هر یک یک درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال
با آب سرد سفوفی که منقول از ذخیره خون آمدن از مقعد و رحم باز دارد صفت کشنیز خشک بریان
سماق پاک کرده چند بیدستر صدف سوخته کهربا هر یک ده درم مازو بی سوراخ بلوط بریان
قرنفل کلنار هر یک پنج درم شربتی دو درم با آب سرد سفوفی دیگر که جهت حوامل بسیار نافع و در آنجا گذشت

روغن مجرب صفت گنجد سعتر زیره کرمانی زنجبیل هر یک ده درم دار فلفل فلفل هر یک پنج درم دارچینی
درم هیل قاقله هر یک سه درم قند سفید یک رطل سفوفی که بادهای که رحم را ببرد و دهان السنین را سود
معده و جگر را قوت دهد صفت مروارید ناسفته عاقرقرحا هر یک ده درم زنجبیل مصطکی هر یک پنج درم زرنباد
درونج تخم کرفس برنج جوز بوا دار فلفل دارچینی خرنوبا هر یک سه درم پودنه تخم بادیان هر یک یک درم نیم
مشک نیم حبه همه شکر تیغی دو درم باشد درم سفوف قاقله و غیره که جهت شهوت [illegible] دهان نافع
است در بحث معده گذشت جوارش [illegible] شراب حب [illegible] و شراب [illegible] باد با سور را نافع
و در بحث معده گذشت شربت [illegible] که در قطع خون بواسیر از هر جا که باشد از عظیم دارد خاصیت
او آنست که قبض شکم نکند مگر آنکه قوه الفعل دیگر داشته باشد صفت پوست انجبار بیست درم شب
نامیده در یک رطل آب باران صباح جوشانیده چون بنصف بماند صاف کنند و نبات نیم رطل آمیخته بقوام
و یک نسخه در بحث امعا گذشت شیاف [illegible] خون بواسیر بند کند صفت کندر گلنار مازو بسد
شب اقاقیا صمغ بالسویه کوفته بیخته شیافها سازند شیاف [illegible] اقاقیا مازو گلنار صمغ
بیخته [illegible] کنند و وقت جماع در دبر نهند [illegible] قبل از مجامعت باید که باستنجا
روند تا شکم از غایط پاک شود در حمام [illegible] استعمال نمایند و [illegible] مرضی است که وقت جماع
غایط از مقعد بی اختیار بیرون آید [illegible] طبیعت صاحب مرض مذکور است شیاف که خون بواسیر
بند کند صفت کندر انزروت دم الاخوین گلنار سرمه [illegible] سفید هر یک یک درم انگار داغی کوفته بیخته
بلعاب [illegible] شیاف سازند شیاف که همین عمل کند صفت [illegible] لون [illegible] انزروت
مازو نیم مثقال انگار داغی بلعاب [illegible] شیاف سازند شیاف که همین اثر دارد صفت اقاقیا عصاره لحیه
التیس گلنار گل ارمنی هر یک یک درم صدف سوخته سفیده ارزیز هر یک نیم درم با آب لسان الحمل آمیخته
شیاف سازند شیاف که [illegible] صفت عصاره لحیه التیس اقاقیا جفت بلوط دم الاخوین
هر یک یک درم مرسفیده ارزیز صدف سوخته هر یک نیم درم با آب لسان الحمل شیاف سازند شیاف که بوزن
باکره شود صفت مازو [illegible] سعد [illegible] دم الاخوین [illegible] هر یک نیم درم [illegible] فلفل

[illegible]

سنبل پوست [illegible] هر یکی دو دانگ [illegible] صمغ دانگی و نیم کوفته بیخته شیاف سازند و در
[illegible] تا شب و از شب تا [illegible] نگهدارند حالتی بهم رسد که فرق [illegible] دو دو خرنا کرده شیاف
شیاف که منی زنان بی مجامعت روان کرده باز دارد و احتلام زنان را سود دارد صفت [illegible]
سداب خشک پودنه خشک هر یک سه درم [illegible] دو درم تخم کاهو [illegible] هر یکی یک درم و نیم مثقل یک درم
صمغها حل کنند داروها کوفته بیخته در آن آمیزند و در رحم بکار برند شیاف که حیض را گشاید صفت [illegible]
پودنه کوهی اکلیل الملک هر یکی چهار درم مویز بیست درم اجزا را کوفته بیخته با زهره گاو شیاف سازند
و بر دارند شیاف که حیض بگشاید صفت خربق سیاه شحم حنظل از هر یک قدری کوفته بیخته با هم سرشته شیاف
طویل سازند اول طرحت باید و بعده خون شیاف که بچه مرده را فرود آرد صفت جاوشیر خربق سفید
بالسویه کوفته بیخته بزهره گاو سرشته استعمال نمایند شیاف که حیض باز دارد صفت سرمه گلنار [illegible]
زعفران بالسویه سحق نموده با آب [illegible] و لبریشم بدان آلوده متقل سازند و آن شیاف [illegible]
در سحق اقاقیا و مازو و شب یمانی کرده باشند و بر دارند حبوب [illegible] و ضمادی که وجع رحم و بواسیر ساکن
کند صفت زعفران افیون [illegible] بیه مرغ هر یکی دو درم خطمی تخم کتان هر یک نیم درم زرده تخم مرغ یک
بخته [illegible] و روغن [illegible] زرده و ضماد کنند ضماد [illegible] که [illegible] بواسیر [illegible]
[illegible] تخم کنند هر یک [illegible] درم روغن گاو سرشته ضماد نمایند ضمادی که درد بواسیر بنشاند صفت مقل
کوهان [illegible] ساق گاو [illegible] زرده [illegible] زرده تخم مرغ بالسویه [illegible] روغن گاو که جایز و در آن
جوشانیده باشند حل کنند و ضماد سازند ضمادی که درد بواسیر و درد او دوام بنشاند و خون بواسیر
بگشاید صفت [illegible] روغن گاو [illegible] کرده بر بنهند و اگر [illegible] کرم کرده [illegible] و بر بنهند و اگر
[illegible] و رکها را با سوراخ [illegible] سفید [illegible] پس [illegible] روغن گاو تا
نرم شود [illegible] و بعده بر [illegible] درد بواسیر بنشاند اگر [illegible] هم ممزوج سازند بهتر
باشد [illegible] پس [illegible] ضمادی که درد با سور بنشاند مجرب صفت
گل خطمی [illegible] اکلیل الملک هر یکی چهار درم تخم کتان هر یک سه درم حلبه [illegible] دو درم [illegible]

تخم مرغ و بروغن بنفشه سرشته و برنهند ضمادی که بواسیر و درد مقعده و زحیر را نافع است صفت
مغز ساق گاو ده درم موم سپید سه درم اقاقیا دم الاخوین کندر مر هر یک نیم درم مرداسنگ سپید
ارزیز هر یک یک درم و نیم مقل یک درم افیون دانگی بروغن گل حسب دو درم بطریق معلوم بسازند و برنهند
ضمادی که مخصوص بواسیر است صفت مغز استخوان زردالو تخم کتان پیه بط نخود درم میعه سائله
درم مقل دو درم زفت یک مثقال و نیم بسازند و برنهند ضمادی که همین عمل کند صفت جند بید کند تا پخته
در روغن گاو بریان کرده هر یک نیم درم مقل یک درم زعفران نیم درم افیون دانگی و نیم ضماد بسازند
ضمادی که همین عمل کند صفت روغن مغز هسته زردالو ده درم کوهان شتر نه مثقال مرکب ساز و
موم سپید هر یک سه درم مقل یک مثقال مرداسنگ دو مثقال ضماد بسازند ضمادی که بواسیر و درد مقعده را
نافع است صفت کنجد بکوبند و با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند ضمادی دیگر زرده تخم مرغ
جو و روغن گل همین اثر دارد ضمادی دیگر سفیده ارزیز بزر البنج تخم مرغ در روغن بنفشه سرشته
همین عمل دارد ضمادی که مجرب بواسیر و شقاق مقعده و قرحه آن و اسهال بواسیر و نزف ... سود
دارد ضمادی سفیده ارزیز حضض موم هر یک ... گل خطمی مقل هر یک ... جزو روغن گل ... جزو
جزو با زرده تخم مرغ ضماد نمایند ضمادی که وجع بواسیر را نفع دهد صفت اکلیل با بونه در آب بپزند تا که مهرا
شود منقضه از آن بگیرند و در هاون بکوبند تا چون مرهم شود پس زرده بیضه نیمبرشت و کعک و زعفران
یک درم افیون دو درم تخم کتان حلبه خطمی کوفته بیخته هر یک یک مثقال سه درم مقل را در میفختج حل کنند
و ادویه مذکوره با آن سرشته و قدر حاجت از این دوا بالای وی برنهند و سطح دوا بروغنی که
ورد و پیه بط و پیه ماکیان گداخته باشند مسح کنند گرم برنهند و اگر ورم سرخ عظیم بود اول فصد
باسلیق نمایند ضمادی جهت بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجرب است صفت ثوم یعنی سیر ده جزو
بکوبند و در روغن تخم کتان که مضاعف جزو باشد بجوشانند تا بلطف سیر پس صاف شود و
روغن را بالای سر اضافه نمایند ضمادی که جهت خروج مقعد از ورم نفع دهد صفت عدس مقشر پوست
انار جفت بلوط جوز السرو هر یک یک جزو همه را با آب آس بپزند تا که مهرا شود و در روغن گل آمیزند و در هاون

بالنهند بر

بالنهد و برنهند ضمادی که شقاق مقعده را سود دهد و از جمله مراهم است لیکن درین کتاب مذکور است
چنان نمود که مراهم تنها را مفرده ذکر باید جهت سهولت طلا و در مراهم هم اشعار این معنی خواهد
صفت موم سپید روغن کنجد پیه بط مغز ساق گاو و در روغن گاو کوهان شتر تازه غیر مملح مقل المکی
یا کم و زیاده بحسب حاجت بگیرند و مقل را در لعاب تخم کتان حل کنند و جمله بهم آمیزند و برنهند نافع
بنفع بلیغ ضمادی که وجع بواسیر نشاند صفت مقل کوهان شتر چربی مشوی مغز ساق گاو مغز
زردالو تلخ روغن گاو زرده بیضه نیمبرشت بالسویه بگیرند و ضماد برنهند ضمادی که درد مقعده که از
بواسیر بود ساکن کند صفت مقل ازرق در روغن تخم کتان حل کنند و کنند تا در روغن گاو پخته
جمله را در هاون بمالند تا مستوی گردد و بر مقعده بندند ضمادی که جهت شقاق قبل غیر ماء اتی نافع است
صفت پیه بط زوفا رطب مغز ساق گاو و کوزن با شمع که در روغن سوسن یا نرگس گداخته باشند مخلوط
کنند و برنهند در قبل و اگر شقاق با تب شدید بود این ضماد بکار برند شحم مصطکی مرداسنج مرهم
یک درم روغن گل سفیده ارزیز هر یک ده درم نشاسته افیون کافور هر یک نیم درم سفیده بیضه یک
عدد بهم آمیزند و برنهند شقاق حامی و حرق النار و هر حدت را نافع ضمادی جهت شقاق قبل و دبر
و بثور و حرق نار صفت روغن گل اسفیداج مرداسنج هر یک سه درم موم نخود درم ضمادی دیگر که اسقاط
زن الستین و ... الستین باز دارد صفت عدس مقشر پوست انار ... هر یک ... روغن خشک ... جزو
جزو کوفته بیخته بعسل الخمر سرشته و بر پشت و زهار ضماد کنند صفت الطلا طلائی که اسقاط جنین باز دارد
صفت گل سرخ عدس مقشر هر یک پنج درم اقاقیا گلنار صندل سرخ و سفید هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم
طباشیر هر یک یک درم کوفته بیخته با آب مرسا ساخته بر عانه و پشت طلا کنند طلائی که منع
الستین کند و اگر الستین باشد بچه بیندازد صفت سداب خشک نطرون جاوشیر کوفته بیخته با آب
سداب تر سرشته و بر قضیب طلا نمایند و مباشرت کنند طلائی که بر الستین اعانت دهد صفت حب البلسان
جاوشیر مقل بادآورد بالسویه کوفته بیخته بزهره گاو ساخته بر قضیب طلا نمایند و بگذارند تا خشک
شود بعده مجامعت کنند زن الستن گردد طلائی که همین خاصیت دارد صفت برگ سنجد خشک بکوبند

باذهره کادر قضیب طلا نمایند و مباشرت کنند طلای که خارش فرج را سود دارد و حمول سرب را با آبکاسنی بسایند پس بگیرند ملیو فرد تخم کاهو کوفته بیخته و آن بسرشند و گلاب آمیخته اندر فرج طلا کنند طلای که حرقت شدید فرج و سوزش بول را نافع است و در ایام حمل نیز بکار توان بست صفت کافور ریاحی با گلاب یا آب حل کرده بمالند در زنی که معتاد بود در ایام حمل حرقت در فرج مبتلی بود و دهن رحم بعد ماه چهارم آهسته آهسته منفتح میگشت و در ماه ششم یا هشتم اسقاط حمل میشد و هیچ دوا سود نمیداد آخر الامر این درویش اجازت این دوا داده و تدبیر دیگر نیز مرعی بود اثر تام بخشیده و در محصل مرام گردید و طبیخ که حیض براند حمول سداب دو درم سداب خشک درم رازیانه دو درم لوبیا سرخ هیچدرم عسل ده درم بجوشانند و صاف کنند و سه روز متوالی بخورند طبیخ دیگر که همین عمل دارد حمول نافع است مردانرا نیز چون منی ایشان محتبس شده باشد حمول لفنیش دو درم ترکی پرسیاوشان رازیانه تخم کرفس هر یک دو درم انجیره عدد کلعند ده مثقال بجوشانند چنانچه رسم است و صاف کنند و سه روز دیگر بنوشند تا ادرار تمام حاصل شود طبیخ که همین اثر دارد حمول لوبیا سرخ حلبه انیسون نوه هر یک چهار درم سداب سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و قدری شکر اضافه کنند و هر صباح چهار درم بنوشند طبیخ که همین کار کند صفت لوبیا سرخ سه درم فراسیون نوه هر یک چهار درم فوتنج ده درم در نیم رطل آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و قدری سکنجبین اضافه کنند و هر صباح سه درم بنوشند طبیخ افسنتین حب الغار جهت حیض منفعت دارد و در بحث حمیات بیاید طبیخ قرطم جهت آوردن حیض مجرب است با اعتدال اصل حمول حب القرطم کادرزبان تخم خربزه بادیان بالسویه نیکو کوفته کنند و بهم آمیزند و قدر هفت درم ازو هر روز یک نیم رطل آب شب تر نمایند و صباح بجوشانند چون نیم رطل بماند بمالند و صاف سازند و با شکر شیرین کرده بنوشند حرف الفا فیجوش که بهجت بول حبس را نافع است و در جوارشات معده گذشت فرزجات زنان حامله را که لعاب رحم و مرو و روث منادی باشند سود دارد و باد غلیظ دفع کند و در بحث پیشتر گذشت فلونیا فارسی رحم را قوت دهد و باد بشکن و دفع کند

خون از هر موضعی که باشد باز دارد و محافظت جنین نماید فلونیا رومی که جهت کثرت حیض و رطوبت رحم نافع است در ادویه معاجین نیز ذکر شده فرزجه که رحم را قوت دهد و فرج را تنگ و خوشبو گرداند حمول سعد سنبل مرزنجوش قسط پوست کندر سعترا ذخر خیری گل سرخ پوست کرنب ساذج کوفته و بیخته بروغن بان بسرشند و به پشم پاره برداند فرزجه که همین عمل دارد حمول فقاح اذخر سعد عود قرنفل هر یک یک درم عود نیم درم مشک دانکی آمله نیم دانگ کوفته بیخته بگلاب بسرشند و به پشم پاره استعمال نمایند فرزجه که فرج را تنگ کند و زن را خواهش جماع پیدا سازد حمول شب یمانی در آب حل کنند و پارچه الائیده و آن پارچه را در سماق سعد مطحونه ماز و که چون سرمه ساخته باشند ملوث سازند و ساعتی قبل از جماع بر داشتن فرمایند فرزجه که قضیب را چون باکره سازد تخم حماض بکوبند و مانند سرمه باریک نمایند و فرزجه سازند فرزجه که همین کار کند حمول مازو سبز پوست انار قرنفل بالسویه باریک ساخته با شراب بسرشند و پشم بدان آلوده فرزجه کنند فرزجه که فروج را نرم کند لعابیات حمول سرو مشک ابلیمه بالسویه نرم ساخته بشراب تلخ آمیخته برداند با پشم پاره فرزجه که قضیب را چون باکره سازد حمول سرگین کبوتر خشک نخوداوی نرم بسایند و دو درم ازان با خرقه کتان یا پشم پاره بردارند فرزجه که قضیب را تنگ کند حمول زراوند مدحرج گیاه سیج کنند و دوازده ماه درآن بسرشند یا درآن پشم پاره بیالایند و آن را فرزجه سازند که بعد از قبل است حمول مشک درم قرنفل کندر قرنفل شراب بکوبد و شراب را گرم کنند و ادویه را کوفته بیخته درآن آمیزند و خرقه کتان بدان آلوده بردارند فرزجه که ثلث را گرم کند حمول شب یمانی فقاح اذخر برگ کسن کوفته و باریک بیخته ملبه بردارند یا این ادویه را جوشانیده و زن را دران نشانند تا چند روز فرزجه که همین عمل کند حمول ملک ابار قدری زعفران اندر شراب قابض ریحانی بجوشانند و چند جوش دهند پس خرقه کتان درآن تر کنند و ساخته بدارند و وقت حاجت قطره ازان گرفته کفایت نمایند و قبل از وطی بردارند فرزجه که بعد از تضییق شدید است حمول صمغ سوسن بردارند فانه عجیب فرزجه که همین کار کند حمول مازو آمله اقاقیا سعد سنبل بسایند و صوف در شراب قابض آلوده و بدین ادویه ملوث کرده بردارند فرزجه که رطوبت فرج را نافع است حمول مرداسنگ هر دو را باریک ساخته بردارند با شب یمانی باریک سائیده

برداشته و یا صنوبر را شب سعد در شراب بپزند و خرقه بدان کرده بردارند و یا مازو و جفت بلوط
و گلنار در آب بجوشانند و بدان استنجا نمایند و با سرکه و شب یمانی بسایند و بردارند فرزجه که
سخت و فعل کند ص کرم دانه مقشر بکوبند و بحریر بیخته و بروغن زنبق آمیخته بلته کتان یا صوف بر
دارند فرزجه که مجوف و سخت فرج است ص گردانه مقل سعد در شراب بپزند و بخرقه بردارند
که رطوبت را لطف کند از سیلان رطوبت وقت جماع مانع آید ص مازو و تخم حماض هر یک دو درم
برگ سرو و خبث الحدید هر یک نیم درم بکوبند و لته در طبیخ جفت بلوط و گلنار تر کرده بدین آلوده بر دارند
فرزجه که لذت زیاد کند ص کباب و دارچینی و عاقرقرحا بکوبند و زنبق آن بر قضیب مالند یا در فرج نهند
فرزجه که لذت آرد ص حلتیت یک درم روغن زنبق ده درم بر آن ریزند و چند روز بردارند پس آن
آلت یا در فرج فرزجه که لذت آرد ص دارچینی عاقرقرحا زنجبیل بالسویه کوفته بیخته با یک ضعف وزن آن
معجون با شهد سرشته جدا نهند وقت حاجت روغن بگیرند و چون حل کرده استعمال نمایند فرزجه
که منع حمل کند ص فقاح کرنب جفت هر دو را بقطران آمیزند و در آب فوتنج بری تر کرده و بعد پاک
شدن از حیض بردارند و اگر بعد مجامعت قطران بردارند و با عصاره سداب مع فلفل بردارند
مانع حبل آید و اجود آنکه این جزوها را مرور بقضیب طلا کردانند و جماع نمایند فرزجه که مانع آبستن گردد
تخم جفت قوی برگین فیل خردل حب القلقل استخوان رعد یمانی کوفته بیخته بسایند و بسرشند بپشم
پاره بردارند هرگز آبستن نشود و اگر آبستن باشد بچه بیندازد و گفته اند هر زنی که حب از خروع
تخم بید انجیر بخورد کند یکسال آبستن نشود و اگر دو دانه دو سال و قس علی هذا فرزجه که منع حمل کند
مازو حب الآس ساذج کوفته بیخته با آب کرم سرشته فرزجه سازند قبل از مجامعت فرزجه که منع
حمل کند ص فقاح کرنب تخم او هر دو کوفته بیخته بعد پاک شدن از حیض بردارند و حمول القنفذ هم
همین کار کند فرزجه که منع حمل کند اداره حیض نماید دیگر عروق بیخ کرنب کوفته و سرشته بردارند فرزجه که
معین بر حبل است ص شب یمانی دو درم ساق عود زعفران هر یکی نیم درم کوفته بیخته بر پشم پاره
آغشته بردارند و مجامعت فرمایند فرزجه میبر یا خرگوش بسرکین او بعسل سرشته بپشم پاره که

دارند شب بعد از حیض و پس از آن مجامعت نمایند و در بچه خروس یا خرگوش نر خرگوش
دست فرزجه که بر حبل اعانت دهد ص جند بیدستر میعه سایله جاوشیر مرصافی قسط شیر هر یک جزوی
مشک عنبر هر یک ربع جزو بشراب آمیزند و فرزجه سازند فرزجه که بر آبستن یاری دهد ص سرگین
بزکوهی پیه یا خرگوش اجزا بقدری کوفته بیخته گرم کرده و بسرشند و بپشم پاره بردارند فرزجه
پیه خرگوش دارچینی عنبر راج نبات بالسویه کوفته بیخته با جلاب سرشته بردارند ص مرارات جنین بوزینگان
صبر یا زنا سداب الجبل هر یکی اکثر با شکر سرخ فرزجه کنند فرزجه میعه سایله جند بیدستر مرجان شیر قسط
مازو مقل مشک کوفته بیخته بردارند بعد از طهر چند نوبت بعد چهار ساعت مباشرت کنند فرزجه
زعفران سنبل قردمانا سیاه کیان لسان عصفور مصطکی بروغن ناردین هر یک مثقالی بگیرند قبانچه
رسم است با هم آمیزند و پس یک مثقال از آن بسایند در صوفه نهاده شب چهارم و پنجم و ششم
از شبهای حیض بردارند و شب هفتم با شوهر جمع گردند البته حمل شود بامر الله تعالی فرزجه که در حمل
مجرب است ص شب یمانی زعفران لسان العصافیر هر یک یک درم حرمان یک مثقال عود زرنیخ یک درم
مشک ربع درم کوفته بیخته بعسل سرشته سه شب در ایام حیض بردارند و شب چهارم مجامعت فرمایند
فرزجه جهت حمل مقبول از زین تیز ص افیون زعفران زنجبیل حماما سنبل الکلیل هر یک سدس
اوقیه سیاه دوک زرده تخم مرغ هر یک دو اوقیه ساذج قردمانا هر یک اوقیه بروغن ناردین نیم اوقیه
بالته کبود سه روز بردارند هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز نشاره عاج یک مثقال با مثل آن نبات
تناول کنند فرزجه که معین بر حبل و سخت است ص جند بیدستر میعه فرفیون بیرزد جاوشیر جب
لبان قسط سنبل مقل کوفته بشراب آمیخته چند روز بردارند پس مباشرت نمایند و قبل از جماع چهار
ساعت نیز بردارند فرزجه که بچه مرده و زنده بیندازد ص اشنان فارسی عاقرقرحا شونیز سداب
فراسیون بالسویه کوفته بیخته بروغن زیت سرشته بردارند فرزجه جهت اسقاط ص نوشادر سوده
دو درم اشق در آب گرم حل کرده سه درم با هم سرشته بردارند و در جنین فرزجها احسن آنکه تمام شب
یا بهای عورت بر بالش بلند باشد و هر شب بود فرزجه که بچه مرده فرود آرد ص مرجان شیر خرگوش

سپید بالسویه کوفته بیخته بزهره گاو بسرشند و فرزجه سازند فرزجه که اخراج مشیمه و جنین میت کند
ص ابهل ازاونه مرمکی بوسن حرف مرنگبخزدی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته بردارند فرزجه که
همین عمل کند ص تخم خبازی خردل سفید مقل ازرق جزدمی کوفته بیخته با قطران سرشته بردارند
فرزجه که حیض براند ص اشنان عاقرقرحا جاوشیر سداب یکیک درم فرفیون نیم درم کوفته
بقطران سرشته بردارند فرزجه که حیض براند ص مرفوده هریکچهار درم ابهل هشت درم سداب نیم درم
مویزمنقی هیبت درم کوفته بیخته بزهره گاو سرشته بردارند فرزجه که حیض براند و درد رحم که از
سردی بود نفع دهد ص مر زد مقل ازرق جاوشیر مصطکی اشق هریک دو درم همه را در شیاف
روز دو سرکه و عسل گداخته صلایه کنند تا همچون مسکه شود پس روغن بیدانگیان و روغن بیلسان
جند بیدستر کوفته بیخته هریک درم زعفران سوده یکدرم ضم ساخته صلایه کنند تا بکیدیکر آمیخته
شود پس هر روزی نوبت هر بار بمقدار بازو در میان پشم پیچیده بردارند فرزجه که او درار حیض
کند ص جند بیدستر نیم مثقال مشک دو حبه در روغن زنبق حل کنند و بصوف آلوده بردارند فرزجه
که همین عمل دارد ص جاوشیر کندش سبیه بالاظفار الطیب ع والطیب کوفته بیخته فرزجه سازند فرزجه
که همین عمل اثر دارد ص بگیرند آب سداب و آب فودنج نهری و صوف دران بیالایند و در ابهل و
طراثیع و حرمل ... بار بار یک ساخته باشند گردانند و بردارند فرزجه که در نیکجا مجرب صفت
سداب مرصافی ابهل از ازیانه تخم مرو بالسویه با زهره گاو فرزجه سازند فرزجه که مدر حیض است
تخم انجره مرصاف بالسویه کوفته بیخته فرزجه کنند فرزجه که جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده
مرده بغایت موثر است ص عصاره قثاء الحمار هفت قیراط با زهره گاو حل کرده با لته کبود در دارند
فرزجه که جهت ادرار حیض و اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قتل جنین میکند ص اشنان طلیثا
قطران شحم حنظل قثاء الحمار خربق سیاه مویزج زراوند ... روغن بید انجیر زهره
گاو جاوشیر سکبینج مرصاف مفرداً و مجموعاً وکلاً و بعضاً استعمال نمایند فرزجه که قاتل جنین و جهت
اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت حابقات مجرب است ص جاوشیر خربق

سیاه بالسویه

سیاه بالسویه با زهره گاو سرشته بردارند فرزجه که جهت قطع نمودن حیض مجرب است صفت
صمغ عربی کافور هریکیک درم گلنار بسته درم کشتر تازه هفت درم بالته بردارند فرزجه که در
قطع نمودن حیض عدیل ندارد ص شب یمانی نیم درم مر بزر البنج دانگی افیون نیم دانگ فرزجه دیگر
که بغایت موثر است ص مرد اسنج زاج سفید گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه سازند
فرزجه که جهت قطع خون حیض خروج و ازاله عفونت رطوبات سیلان رحم ص گلنار شب یمانی
سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی مر بالسویه آب برگ بید با آب کشنیز و آب مطبوخ سرشته
بردارند فرزجه که قطع خون حیض مجرب است ص مازو سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل
سرخ بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش بکوبد کرده طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری ابریشم را
آب می کرده با دویه سحوقه آغشته بردارند فرزجه که همین اثر دارد و قوی تر است ص برگ مورد
مازو می سوخته سرمه ... هریک نیم درم زاج سوخته صمغ عربی هریک دو درم گل ارمنی ...
سائل استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ... که زعفران زمراد کوبیده یک مثقال
سائیده با زرده تخم مرغ آمیخته تناول نمایند تخلف نمیکند و کرر تجربه شده و ... ازیره لبوراق
و ... بالسویه با آب تخم مطبوخ مهرا مجرب است فرزجه که حبس حیض نماید و از مسوده است و در
تقویت رحم ... مومیائی صمغ عربی گل ارمنی هریکیک درم دم الاخوین دو درم فرزجه که حیض
بند و ص گلنار کندر مازو سرمه اقاقیا شب یمانی بالسویه کوفته بیخته با آب لسان الحمل بسرشته
دارند و الفضا ... طلا نمایند فرزجه که همین عمل دارد ص کاغذ سوخته اقاقیا گلنار گل سرخ
عصاره لحیة التیس مازو حلبه کتان سوخته بالسویه کوفته بیخته ... سرشته بردارند فرزجه که حکام رحم را
که آنرا اعنبة النساء گویند نافع بود ص سداب نعناع پوست انار عدس مقشر در گلاب قدری ...
و در پشم پاره بردارند و در حادی ... بطبخ ... بردارند فرزجه که همین عمل دارد صفت
زعفران کافور هریک دانگی مرد اسنگ دو دانگ حب النار نیم درم کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ
گل سرشته بردارند فرزجه که جهت نفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات ص مازو ...

و گل نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو برگ مورد را جو کرده بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال
فرزجه کنند و یک مثقال با آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد کنند و از آب و شراب اجتناب لازم است
تا دو دانگ استعمال نمایند و حسن آنکه در حین بودن حیض این دوا استعمال نمایند که باعث
حکه و اختلاج گردد و مرتبه کردن را اقرار نمایند که تا هفته استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از حکه
نخواهد یافت و روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد تا مدت شش ماه اثر وی باقی بماند
اهل هند انجدان بیخ درخت فندق افشان بشیر مادر حرز بگوشش بحروف بالسویه از هر یک
کوفته بیخته یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته با آلت حمول نمایند و هر گاه این مجموعه ادویه بهم نرسد
بعض از آن کافی است فرزجه جهت اوجاع حاره و بارده رحم مجرب است صن کنجد را کوفته با روغن
گل سرخ حمول نمایند قدری از آن گرم کرده ضماد نیز نمایند فرزجه که جهت ورم گرم رحم نافع است
صن خشخاش سفید کوبیده در شیر پخته با روغن گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه نمایند
جندبیدستر مرهم داخیلون با روغن گل حل کرده آب بارتنگ با شیر دختران ممزوج نموده برابر هم
فرزجه که جهت تحلیل اورام صلبه رحم نافع صن موم سه درم پیه بط مقل ازرق هر یک سه درم تخم خطمی
تخم کتان هر یک هژده درم با عسل البلادر شیر سرشته برداشتند فرزجه که وجع ورم صلب رحم
را فتنانه و نرم کند و حمول فرو برد و وجع آنرا بسیار کم سازد صن بابونه پیه بط افیون موم با پیه
بلبشم پاره برداشتند فرزجه که اورام را نافع است صن انزروت کندر دم الاخوین حب الآس
گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته آب لسان الحمل سرشته بلبشم پاره استعمال نمایند فرزجه که مده و صدید
را که از قبل سائل بود نفع دهد صن شیر علی که از موضع قریب آید و عفص و منتن بود صن صبر دم
الاخوین کندر انزروت یک پاره ساخته بردارند و آنچه از اماکن بعیده آید او را حقنه کنند و قبل
که در باب قروح اسافل مذکور است و شیافها که در باب بول الدم والمده منضبط شد فرزجه
که ورم بارد و صلب رحم را نافع است صن کندر مقل الیهود سر زده هر یک دو درم زعفران جاوشیر
اشق هر یک یک درم مصطکی میعه سائله و جندبیدستر روغن نرگس بط روغن بابونه هر یک سه درم

صمغ را با شراب

صمغ را با شراب و عسل حل کنند و شمع را بگدازند و جمله را بهم سرشته فرزجه سازند و بردارند فرزجه
که جهت قروح و سرطان رحم و نزف الدم را نافع است صن قطعه اسرب صلایه اسرب بالنبید
سحق روغن گل تا که غلیظ شود و پس بردارند فرزجه که اورام صلب و وجع ارحام را نافع است صفته
پیه بط استخوان ساق گاو و آب مقل زعفران زرده بیضه مشوی زرد روغن نرگس همه را برابر گرفته
بشراب ریحانی سرشته و بردارند معرفت العلاج قرصها و همه قرصها که حابس نزف الدم
اند در ادویه امساک گذشت قرص جهت تسهیل ولادت کنند و بچه مرده و زنده را در ساعت بیرون
آرد صن سکبینج جزو هر یک یک درم حلتیت نیم درم جمله یک شربت است با آب سداب یا طبیخ حلبه
دهند و تخم اسفناخ همین عمل دارد و غذای نخود آب بهتر است قرص جهت ادرار حیض و تسهیل
ولادت بسیار مجرب است صن مر صافی سه درم ابرفس نیم درم حلتیت سکبینج جاوشیر برگ سداب
خشک سنبل الطیب قردمانا فوة الصبغ هر یک دو درم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی دو درم
شربتی یک قرص با طبیخ ابهل و اگر ابرفس نباشد عوض او دارچینی کنند و اگر با آب سداب اقراص سازند
بهتر است معرفت الحمولات حمول جهت احتباس حیض نافع صن حنظل بلوط کنند و بیخ
محروق صعتر محرق مر و بیخ اقلیما و شونیز بالسویه با یک ساخته بر فتیله نهند و بر نهند معرفت الحمول
در القمقم جهت خروج مقعده و برون رحم نافع است صن مازو گلنار عفص بلوط و برگ آس جمله را
در قمقم بجوشانند و علیل را در آن بنشانند ایضا استنجا بدان نمایند و قمقم آفتابه را گویند ممسوح که جهت
بواسیر و شقاق مقعده و رحم نافع است صن مقل ازرق کوهان شتر مغز ساق گاو و مغز
زرد آلو میعه سائله زرده بیضه هر یک قدری بکوبند و بروغن گل که بهار در آن ریخته باشند
و بمالند معجون ممسوح که وجع خشک را نافع صن روغن خسته زرد آلو دو درم میعه سائله سه درم مقل دو
درم مرکب ساخته بمالند معجون که در اسقاط جنین قویتر است صن ابهل صد درم فودنج خشک
سداب خشک هر یک بیست درم قردمانا فوة الصبغ شکاعی اسطوخودوس هر یک ده درم کوفته بیخته با شیرج
سرشته در صبح و شام قدر بیضه چند روز بخورند معجونی که همین عمل است صن بهمنین تا

آ نرن است

قطوری که محافظت جنین کنند و نگذارد که پیش از وقت بیرون آید صفت گل سرخ هفت درم گلنار
گزمازج هر یک پنج درم برگ مورد خشک چهار درم شب یمانی پوست انار مازو هر یک سه درم نیکوفته
بیخته شیاف سازند و در آن نشینند قطوریا که جهت وجع رحم و صلابات او نافع است صفت مرزنگوش گاو چشم
تمام تخم کرفس هر یک سه درم حلبه تخم کتان بابونه اکلیل بپزند و در آن نشینند قطوری که همین کار کند صفت
حلبه تخم کتان اکلیل اطراف کرفس قطوری که جهت خروج مقعده نافع است صفت کلنار پوست انار
عفص بلوط مورد گل سرخ مازو هر یک قدری نیکوفته بجوشانند و در آن نشینند احتباس از جمله
امراض مختصه برحم اختناق الرحم و وی اگر از عدم جماع افتد امر جماع نمایند بشرط امکان و الا
مقلاتی قدر بیشه شهوت جماع بکار برند و بفرمایند قابله را با انگشت یا بچیزی دیگر دغدغه نماید رحم
را به نهج مناسب و اگر از احتباس طمث افتد مدرات طمث دهند و در وقت نوبت سعطت
بهر سبب که باشد جهت افاقت اطراف ببندند و چیزهای خوش بو شمول فرمایند و شیاف بدبو بر
تا رحم باسفل میل کند زیرا که رحم مشتاق برطوبت است و متنفر از منتنات ایضا بر ناف عظیم
شرط بر نهند خاصه محجمه ناری را و کندش بار یک سایند و در بینی دمند دو درم چهار است
غایت در ازلت [illegible] مسقط جنین است و حب سنق دادن تا چند روز و دیگر امراض
که برحم افتد تدارک هر یک بانچه در مرکبات این بحث گذشت توان کرد و حقنه رحم در اکثر
امراض وی نفع تمام دارد باب ششم در ادویه [illegible] مقوی و مانع سرعت
انزال نقل باه و افراط کننده و جالیه [illegible] سیلان منی مذکور میگردد [illegible] در امر [illegible]
اثری قوی دارد الفقره مقوی باه است در ادویه بیسر گذشت اطریفل کبیر باه را زیاده میکند
در بحث معده گذشت جوارش جالینوس جهت باه اثری تمام دارد و در بحث [illegible] گذشت
ذرور [illegible] منی [illegible] باه را قوت [illegible] گرده را محکم سازد با مجامعت عظیم النفع است
[illegible] تخم کرفس تخم کندر تخم [illegible] تخم [illegible] مغز تخم خربوزه مغز تخم بادرنگ [illegible]
مغز حب القلقل مغز حب الصنوبر [illegible] زنجبیل [illegible] دارفلفل فلفل [illegible] عاقرقرحا

دارچینی هر یکی دو درم مرداسنگ [illegible] قاقله دارفلفل زنجبیل قرنفل جوز هندی بسباسه [illegible] هر یکی
قرنفل هر یکی یک درم جوز الطیب زعفران هر یکی نیم درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
سرشته در ظرف آبگینه نگهدارند و مرد و زن هر شب یکنیم مثقال بخورند معجون [illegible] بواسیر
بادیرا که از درد و وجع باشد تسکین دهد و احتباس مقعده را که خون آمده بود و دارد صفت پوست بلیله آمله
منقی تخم سپندان تخم گندنا [illegible] شاهترم هر یک پنج درم مقل پنج درم مقل را در آب گشنیز حل
کنند و دارو را بدان سرشته شربتی دو درم مرهم شادنج بواسیر و شقاق مقعده را نافع است
صفت شادنج مغسول گل ارمنی [illegible] هر یک سه درم افیون نیم مثقال [illegible] چهار حب
سفیده اسرب دو درم زعفران یک درم روغن بنفشه بادام روغن گل بادام هر یک ده درم موم
پنج درم موم را در روغن بگدازند و ادویه کوفته بیخته با آن ممزوج سازند با ده درم شیر دختران در
هاون اندازند و بمالند تا مرهم شود مرهم کافوری ترقیدن مقعده و لب و زخم بواسیر را و سوزش
آتش نافع است صفت مرداسنگ سفیده اسرب موم سپید هر یک پنج درم روغن گل بیست درم
را در روغن بگدازند و ادویه کوفته بیخته اضافه نمایند و در هاون بمالند تا هموار شود و نگذارند تا
خشک شود پس کف سفیده مرغ و قدری کافور داخل کنند و مرهم دیگر که بعلل مقعده و رحم سود
است [illegible] مقل گذشت ایضا در علل ظاهر اعضا در آخر کتاب نام نیز ذکر یابد [illegible]
[illegible] جهت حیض زود آرد صفت تخم خربزه نیکوفته هفت درم تخم افیونا بادیان هر یک سه
درم دو قو مشک طرامشیع هر یکی دو درم سنبل افسنتین هر یک چهار درم هزار اسپند اصل هر یکی یک درم
و نیم جمله نیکوفته اندر شیشه کنند و قدری آب بر آن ریزند و سه روز در آفتاب بنهند و شب در جای
گرم پس هر بامداد چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین بنوشند و اگر بجوشانند و به نیم من
آید صواب باشد قطوری که از افراط طمث را نافع است صفت گل سرخ برگ مورد هر یک ده درم
شب یمانی مازو نیکوفته گلنار هر یک پنج درم پوست انار نیکوفته جوز السرو کزمازج هر یک سه درم اقاقیا
دو درم مجموع را بجوشانند و در آب آن نشینند و قرص کهربا با آب [illegible] روز بنوشند و [illegible]

آن است

زنجبیل تخم اسپست تخم جرجیر تخم جزر حب الرشاد تخم انجره تخم گندنا خولنجان جوزبوا گل سرخ قرنفل
دارفلفل هر یک سه درم زعفران کندر مصطکی عود هر یک یک درم تخم بلیون لوزبیدان بهمن سرخ
بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید شقاقل لسان العصافیر هر یک پنج درم بصل الفار بریان کرده
خصیة الثعلب قضیب گاو و سوسمار مغز کله گنجشک ترخشک کرده مغز خرما هر یک یک مثقال عنبر اشهب
دو مثقال مشک یک نیم مثقال قند سفید هم چندان ادویه عسل مصفی بوزن مجموع بطریق معجون
سازند گرم مزاج را دو مثقال دهند و از عقب آن شیر تازه ده درم و شکر ده درم در آن حل کرده
باشند بنوشند و سرد مزاج چهار درم بخورد و لعبه و مکیاس الماء العسل بیاشامند جوارش زعفرانی
نوع دیگر معمول علیه که جهت تقویت باه و اعضاء رئیسه و گرده و آلات بول را نافع است و درد کمر
جوارش سقنقور است نسخه تخم بلیون شقاقل مصری تودری ناف سقنقور لسان العصافیر هر یک
درم تخم انجره دو درم زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم جزر تخم گندنا
خولنجان جوزالطیب دارچینی دارفلفل لوزبیدان هر یک سه درم کوفته بیخته با قند مقوم سرشته شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال و اگر ناف سقنقور هم نرسد بدل وی خصیة الثعلب دو درم وزن او قدری
کنند لعابت نافع است مختار صاحب تحفة المؤمنین همین است و لیکن شیخ نجیب الدین سمرقندی
چنین نوشته تخم بلیون شقاقل مصری بهمن سفید بهمن سرخ تودری سرخ تودری سفید ناف سقنقور
لسان العصافیر هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم جزر تخم رطبه و تخم جرجیر گندنا خولنجان جوزبوا دار
تخم ترب دارفلفل لوزبیدان اسقیل مشوی هر یک سه درم تخم انجره ده درم قند سفید برابر همه کوفته
بیخته بعسل سرشته شربتی سه درم و گفته زعفرانی در بحث ... ذکر آن گذشت
معجون ... جهت دفع بواسیر و تقویت باه و هضم طعام نهایت نافع است مبرد ... را موافق
زنجبیل ده درم دارفلفل ... شقاقل مصری ... قند سفید چهار
پنجاه مثقال مغز کرده کان سفید کرده ... هر یک مثقال ...
روغن ... سفید ...

ونیم جزو از آب بقوام آورده سرشته جهت ... که باه و ... و راقوت ... بهمن تودری
خشخاش سفید هر یک ده درم و نیم حب المحلب زنجبیل قرنفل دارچینی شقاقل هر یک یک درم و نیم حب الصنوبر
لوزبیدان جوز جندم حب القلقل هر یک یک درم زعفران نیم درم مغز فندق مغز بادام آرد برنج نشاسته
سفید هر یک نیم من مغز نارجیل کثیرا آرد باقلا آرد نخود روغن کنجد هر یک ... عسل کمین
موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهت تقویت باه و اعضاء ...
گرده نافع است گندم را در آب خیسانیده بجوشانند که تمام ... پس ... کرده در آفتاب گذارند
هر روز قدری آب بر آن پاشند تا شروع کند ... پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند
معصفر یا نشاسته گندم مخلوط نمایند و آب ... بجوش آورده اندک اندک بیخته
بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد
نمایند و بعد از جذب روغن شیر و شکر یا شراب انگوری بقدری که مقصود باشد اضافه نمایند
و چندان بجوشانند که روغن جذب گردد و شروع به پختن کردن نمایند و بعد مغز پسته مغز گردکان
مغز نارجیل دارچینی زنجبیل جوزبوا قرنفل فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند و بعد ...
آید جوارش ... مقوی ... یعنی منعظ ... و باه و ... قوت دهد و بدن فربه کند ... برنج پاکیزه
شسته یک رطل در آب بجوشانند تا پخته گردد مغز بادام یک رطل ... دو رطل قند سفید
یک صد ... کلاب ... آتش نرم بپزند و کفچه بزنند تا زمانی که پخته شود ... مشک یکدانگ ...
تکبار ... قوت جماع دهد و منی بیفزاید و بدن را فربه سازد ... بادام سفید یک من
بپزند ... مغز بادام مغز گردکان مغز نارجیل مغز فندق مغز
دانه ... حب الصنوبر القلقل کنجد ... خشخاش سفید هر یک ... زنجبیل
دارفلفل دارچینی ... جوزبوا ... هر یک ... درم مجموع را نرم کوفته با نیم من عسل
و نیم من قند در ... روغن گاو ... تخم مرغ با آتش ملایم بپزند تا بقوام ... شود
... که ... مختار ... که باه را زیاده کند و ... قوت ...

و چون فربه کرداند حب آرد نخود و سفید آرد گندم شسته هر یکی یک اوقیه در روغن گاو بریان کنند و
نیم من جلاب قند سپید و نیم من آب و یک اوقیه گلقند و تند و با آتش نرم بپزند و مغز بادام پاک
من و زعفران یک مثقال مشک ختنی یکدانگ و گلاب یک پیاله در آن اجزا اضافه نمایند هر صباح یک
ساره بخورند حلوای [illegible] که همین عمل کند مغز بادام مغز کدو کان مغز پسته مغز فندق کنجد مقشر
شاهدانه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل مغز چلغوزه هر یکی استار کوفته در نرم نموده با یک رطل آرد
میده گندم و دیگر رطل روغن گاو و یکمن قند سفید بپزند آخر یکدانگ مشک و یک مثقال زعفران و یک پیاله گلاب
در آن اضافه نمایند و با آتش نرم بپزند و کفچه همی زنند تا که پخته شود حلوای [illegible] که قوی تر است از آن
حب گوشت سینه مرغ فربه بکوبند که مانند مرهم شود و در قند و عسل بپزند و در روغن گاو اضافه کنند
و آب [illegible] کفچه همی زنند چندانکه پخته شود و برشته گردد و آخر قدری مغز بادام نرم کوفته بروی افکنند
و مشک و زعفران در گلاب معطر سازند و هر صباح یک اوقیه بخورند و اگر بعضی لبوب و افاویه و [illegible]
نمایند شاید حلوای [illegible] که در تقویت باه و تولید منی و تسمین بدن عدیل ندارد و جهت
درد کمر و ضعف گرده و مثانه مجرب است این دوا شیخ [illegible] تألیف آورده حب [illegible] سرخ رنگ
شیرین از پوست [illegible] که در وسط آن دانه باشد پاک کنند و یکمن از وی نیم من خرما
فربه بر مغز [illegible] و در کرده اندر شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس بیرون آورند و در هاون [illegible] بکوبند
تا چون مرهم گردد و العبد آرد نخود بریان و میده گندم هر یکی ده درم اندر قدری روغن گاو
بریان سازند و قند سفید یکمن و عسل نیم من در آب حل کنند و صاف ساخته بر آن ریزند و بپزند
تا بقوام آید پس [illegible] در قوام مخلوط کرده در دیگ جوش داده فرود آرند و [illegible]
مرغ و آب [illegible] همه را ممزوج گردانند [illegible] امتزاج [illegible] بعده مغز
بادام مغز پسته مغز جوز مغز فندق مغز چلغوزه مغز نارجیل هر یکی ده درم خصیة الثعلب [illegible] خرما
خشک مربا دارچینی زنجبیل خولنجان هر یکی سه درم زعفران [illegible] هر یکی یک درم [illegible]
و هر صباح ده درم بخورند حب [illegible] بادام [illegible] خصیه [illegible] نافع است باه [illegible] حب تخم [illegible]

هر یک [illegible] افیون مصطکی زعفران هر یکی نیم درم پوست [illegible] کابلی آمله [illegible] مقل هر یک ده درم
قطر [illegible] انیسون [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با آب [illegible] حب سازند
[illegible] یکدرم [illegible] حب [illegible] حب سازند و وقت [illegible]
[illegible] تمام آورد حب [illegible] که در تقویت باه [illegible]
خولنجان هر یکی مثقال [illegible] زنجبیل [illegible] هر یکی مثقال [illegible]
مثقال با گلاب حب سازند [illegible] تمام آورد و در [illegible] تمام دارد [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible] حب [illegible] که [illegible]
[illegible] اعصاب [illegible] سازد
[illegible] مجرب است [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] حب [illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] هر کدام [illegible] اصل [illegible]
[illegible] از [illegible] هندی [illegible] معروف [illegible] مصطکی
هر یک [illegible] درم تخم [illegible] یکدرم [illegible] حب [illegible]
و [illegible] حب [illegible] در تقویت [illegible] تمام دارد حب [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] حب [illegible] در تقویت [illegible]
تمام دارد و در [illegible] حب افیون [illegible] مجرب است [illegible] افیون ده درم
[illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] یکدرم نبات [illegible] درم کوفته بیخته با گلاب

سرشته حب سازند بقدر نخود و بدارند که در باب امساک جمعی بسیار نافع کرده‌اند با آخر مجرب
می آرد حب امساک جیوه سیماب پاره سفت کرده کشانیده افیون خالص هر یک سه درم
هر دو را یکجا با شیره برگ تنبول سحق کنند و در سایه خشک سازند و همچنان هفت کرت بعمل
آرند پس جاوتری عاقرقرحا بذر البنج خولنجان جوزبوا قرنفل بزباز هر یکی یک درم کوفته بیخته و جمله
بهم آمیخته حب سازند بقدر نخود وقت حاجت آخر روز نان گندم با روغن گاو بخورند اما
بسیار شکم سیر نباید خورد و چون یک پاس کم یا زیاد از خوردن غذا بگذرد یک حب از این فرو
برند و بعد سه گهری شروع بجماع نمایند امساک تمام آرد حتی که بدون خوردن ترشی انزال نشود
حب امساک که افیون را ندارد عاقرقرحا یکدرم تخم ریحان هشت درم قند سفید سه درم کوفته
بیخته حبوب سازند و یکدرم بخورند تا آب لیمو نخورند انزال نشود حب امساک [illegible] قرنفل
جوزبوا زعفران مصطکی [illegible] کافور دارچینی خصیة الثعلب هر یکی یک درم عاقرقرحا نیم درم افیون
رومی چهار درم با شهد مقوم قدر نیم درم حب سازند شربتی یک حب کسی که معتاد به تناول افیون
باشد والا کمتر باید داد حب [illegible] که جهت امساک بی نظیر مجرب است [illegible] دانه
تخم هندی [illegible] چهار روز در آب [illegible] نهاده پوست دور کنند و مغز [illegible] چند آن قند مکرر
و حبها بقدر نخود سازند و حب بخورند اگر انزال متعسر گردد با آب لیمو [illegible]
[illegible] و [illegible] او در دهان وقت جماع باعث امساک بی اصل است [illegible]
سیماب پنج درم با [illegible] که [illegible] بسایند تا منحل شود پس یک [illegible] هندی سه مثقال [illegible] آمیز نمود
ظرف آهنی [illegible] کرده [illegible] کرده آن [illegible] از [illegible] سه مثقال [illegible]
[illegible] روز [illegible] بسایند تا [illegible] شود پس در کرباس [illegible] نهاده [illegible]
در کرباس [illegible] نهاده [illegible] تا [illegible] زایل شود و مجموع [illegible] کرده
در وسط آن سوراخ کنند و ریسمان [illegible] از سوراخ گذرانیده [illegible] روز در آب لیمو اندازند
منجمد گردد پس بروغن [illegible] انداخته با آتش نرم طبخ دهند وقت حاجت در دهان [illegible]

ریسمان برون دهن باشد تا غلوله فرو نرود و هنگام انزال از دهن برکشند و اگر غلوله
مذکور را بعد مرتب [illegible] یکسال گاهی در شیر و گاهی در روغن و گاهی در دیگ طعام و گاهی با آب
گیاهها [illegible] بالند چنانکه چون آینه صاف و مجلی گردد و مطلق کدورت در
چشم آن نماند در ضعف [illegible] باشد حب [illegible] که باه آرد و هم فاعل را لذت و هم مفعول
را [illegible] که حدوث [illegible] عضو [illegible] نماید [illegible] عاقرقرحا [illegible] دارچینی [illegible]
انداز [illegible] جمله را برابر کوفته بیخته بعسل [illegible] سرشته بقدر نخود حبها [illegible] وقت کار یک حب [illegible]
گیرند [illegible] بر ذکر [illegible] بمالند [illegible] مقوی باه است [illegible]
[illegible] با [illegible] تقویت [illegible] دیگر اعضا [illegible] باه [illegible] تمام [illegible]
[illegible] المسک [illegible] از [illegible] آن [illegible]
در [illegible] قلب [illegible] ضعف باه [illegible] سبب آن حرارت [illegible]
بود [illegible] ترنجبین سفید [illegible] پاک کرده سی درم [illegible] شیر تازه بجوشانند تا بقوام
عسل آید و هر شب [illegible] ملعقه بخورند [illegible] ملعقه [illegible] چهار مثقال است و سمرقندی گفته که هر صباح
[illegible] درم بخورند [illegible] ماهی تازه [illegible] کرده [illegible] گرم گرم بخورند [illegible]
شراب [illegible] در تقویت باه بی نظیر است [illegible] خشک [illegible]
نمایند [illegible] خشک [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خشک [illegible] خشک کنند [illegible] درم [illegible] شیر تازه [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] زنجبیل کوفته بیخته اضافه نمایند [illegible] زنجبیل چهار درم [illegible]
خشک [illegible] عاقرقرحا عوض زنجبیل کنند [illegible] شیر
[illegible] آب [illegible] بخورند و اگر زنجبیل قلیل [illegible] شیر [illegible] بخورند فعل عجیب [illegible]
که خشک [illegible] باه [illegible] قوت تمام دارد [illegible] حرارت [illegible] اگر [illegible] گرم [illegible]
[illegible] تولید منی کند [illegible] مقوی باه است [illegible]

پیاز بگیرند و عسل دو جزو بجوشانند تا آب پیاز برود و عسل بماند وقت خواب دو ملعقه لیسند بعد
مثقال بنوشند دوای دیگر که اعدل از اول است آب پیاز بگیرند و شیر تازه گاو دو جزو
بپزند تا غلیظ شود یک ملعقه بنوشند دوای مجرب جهت باه و قطره فرود نسخه نخود سفید بزرگ در آب
جرجیر بخیسانند و آب جرجیر بالقدر باشد که نخود در آن مالیده شود و زیاده نماند پس در سایه
خشک کنند و بسایند و بروغن حبة الخضرا چرب کنند و قند سفید هم چندان نخود و بقوام آرند و با هم
برشته و بالای او سه اوقیه شیر بنوشند فانه جید دوای [illegible] که در الفاظ سریع الاثر است
نسخه حلتیت بعسل آمیزند و یک مثقال از آن قبل از جماع [illegible] ساعت بخورند با یک اوقیه شراب دوای [illegible]
که در امرار و عجیب الاثر است نسخه عسل بلادر و عسل و روغن گاو هر سه برابر بگیرند و اندکی بجوشانند
و قدر احتمال بنوشند دوای الدارچینی که لعوق تمام آورده و با اصحاب امزجه بارده مفید است
شیر تازه گاو یک رطل بگیرند و دارچینی ده درم چون سرمه سائیده بر آن اندازند و یک جوش برآرند
شیر بنوشند بدفعات تا همه شیر خورده شود و همچنان که نطفه بعمل آرند و از جماع بپرهیزند تا
تولد المنی کثیر او بهیج الباه شدید ا دوای [illegible] جهت باه مجرب است و کثیر الاثر تخم جرجیر تخم شلغم
تخم پیاز تخم ترب [illegible] حب الزلم شقاقل بوزیدان بهمنین تودری لسان
العصافیر هر یک ده درم زنجبیل [illegible] دار فلفل هر یک سه درم [illegible] تخم
جرجیر هر یک پنج درم صبح و شام با شیر و شکر که هر واحد یک اوقیه باشد دوای که تقلیل [illegible] کند
نسخه بذر [illegible] ده درم بزر [illegible] بذر السداب هر یک پنج درم سعد گلنار هر یک ده درم صبح و
شام ملعقه بخورند و این با قاتل النسل گویند دوای دیگر که تقلیل منی کند و با حرارت تواند
نسخه تخم کاهو تخم خرفه هر یکده درم اسپغول کشنیز خشک هر یک سه درم گلنار گل نیلوفر گل سرخ هر یک یکدو
درم شربتی [illegible] درم با قدری کافور چند روز بدهند و حامضات غذا سازند دوای [illegible]
با هیچ ماکول [illegible] دوای که در تقویت باه مجرب است نسخه [illegible] تخم [illegible] عاقرقرحا هر یک یک درم
زعفران یک [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] درم روغن گاو [illegible] خالص

یک چهار درم زرده بیضه مرغ نیمبرشت داده و یک کوفته پخته زرده و روغن [illegible] و زرده بیضه برشته بعد
[illegible] چهار بیضه بدهند و پیش از جماع یک حب بخورند و قوت تمام دارد و اگر موافق آید دو حب تواند
خورد و اگر از [illegible] زرده بیضه خام نیمبرشت باشد بیضه را در آب پخته نهاده زرده و ازان گرفته
ممزوج سازند دوای سهل الوجود نسخه نخود و برنج [illegible] شکر [illegible] هر یک [illegible] بخورند
اگر با معده قوی باشد زیاده تواند داد دوای سهل الوجود و کثیر الاثر نسخه خرما نخود و برنج [illegible]
کوفته پخته تا آب پیاز سفید پخته باشد بقدر چهار مثقال صبح و یک شام بخورند باید که خرما را مع تخم بکوبند
تا نافع تر باشد دیگر نخود و [illegible] بادام کوفته با آب بپزند قبل از مجامعت او را
بنوشند دیگر [illegible] حوالی [illegible] در وسط غلیظ [illegible] صحیح
[illegible] گویند [illegible] شیره او [illegible] صبح [illegible] روغن [illegible]
آید دوای که سرد مزاجان را نفع تمام بخشد و مجرب است [illegible] اگر [illegible] چهار [illegible] بالای
شیر گاو [illegible] بنوشند دیگر خرما چهار عدد [illegible] کوفته در قدری آب [illegible] کنند صبح و شام [illegible]
و اگر اندکی نخود خام نیز با خرما [illegible] بسازند بخورند و آب او بنوشند [illegible] نفع [illegible] مجرب است
[illegible] کوفته پخته [illegible] بادام [illegible] مزاج بخورند و بالای او شیر [illegible] نوشند
[illegible] شکر شیرین ساخته بنوشند قوت بخشد دوای [illegible] که شیر را [illegible] قوت [illegible] تمام دارد
[illegible] موافقت مزاج و معده و اگر مزاج کسی بارد باشد قدری دارچینی یا دو عدد دار فلفل یا قاقله
از زنجبیل همچنان تا آب باشد بپزند و در اثنای طبخ اگر ده عدد خرما نیز [illegible] قوی تر باشد
طبیخ شیر [illegible] که ربع او آب ممزوج کنند و با آتش نرم در ظرف قلعی دار بجوشانند چون بقدر
آب خشک شود فرود آرند با شکر سفید آمیخته بنوشند زیرا که شکر مانع [illegible] شیر در معده است
و قند و نبات از شکر باشد اگر چه اهل [illegible] شرب [illegible] مسموم [illegible] ازان که اهل [illegible]
منع کرده اند بهتر آنست که شرب او وقت صبح باشد و چون شیر از معده بگذرد اقل [illegible]
یک پاس [illegible] آن زمان غذا بخورند تا [illegible] و بعد شیر [illegible] خورد [illegible]

کذا قال فی طب الفرس و غالب است که سبب منع تناول متنول عقب شیر خوف باه و چشن
بود از حرقت متنول و دیگر چیزها از جمله غذا است دوای در تقویت باه و از مجربات دارو و صاف
باه آورد و گفته که معمول سلیمان پیغمبر علی نبینا علیه السلام است نسخه مغز تخم مرغ چهار عدد و مغز حلوان
آب گوشت چهار ناره بقدر حاجت آب اندک آب بوده آب سیاه هر یک مثقال چهار
جهیز کنند تا یکسان شود پس روغن گاو گرم کنند اجزا ادویه ساخته انداخته
است و وقت خوردن اول قرنفل دارچینی فلفل هر یک یک باره ساخته اضافه نمایند
تا هضم بخورند و بالای او قدری بخوره تناول نمایند و مداومت چند روز فایده تمام
که در افزایش باه نفع کثیر دارد نسخه کوند ببول خالص که بعربی صمغ عربی گویند قند سیاه
گاو هر یک ... هر یک با شیر ... تخم باه نخست صمغ را در روغن بریان کنند
بر آورده ... دیگر اجزا کوفته بیخته پارچه بیز نمایند پس قند را بقوام آورده
لیکن ... مع اشیای مسحوقه و روغن در وی آمیزند و لبرشسته و اگر خواهند
باه دام ... نقل خواهد که بهندوی ... اشتال آن ... بقدر نیم پاو کم و زیاده
بحسب موافقت مزاج میخورده باشند همراه نان ... از تناول یک ماه تا شش ماه قوت کامل
و هم باه می آرد و هم اشتها ... که بهندوی ... گویند شیر بود ...
در پنجاب ... چهل دام شیر شاهی شود دوای که باه آرد و امساک کند نسخه
خنطیا ... جوتری جایفل ... سیاه ... مغز تخم ... عقرقرحا
دارچینی هر یک ... ریزه ... لعاب ... روغن عقرقرحا ... کرده هر یک
دام و ... شیر شاهی است ... و عدد افیون ...
همه را کوفته بیخته با شهد خالص ... صباح ... بخورند لیکن ابتدای از کمتر نمایند
بعد تناول او هر یک ... بخورند و ... شیر نوشند و از ترشی ... پرهیز نمایند و نظر دارند
ازدیاد طلا که منعوظ آرد و لذت افزاید ... است نسخه ... از جمله طیبات

هند است عطر و گلاب ... باهم حل کرده در قیصب کالبند طلا دیگر سیماب یک حصه ...
یکجا کرده در آوند آهنی یا دسته آهنی آنقدر که حل شود که گداخت کرده پس در پارچه نهاده ...
بسیار ... منعوظ تمام حاصل شود پارچه دور کرده نزدیک کنند طلا افیون عقرقرحا ...
بالسویه کوفته بیخته با چربی ... آهنی یا دسته آهنی تا هفت پاس کهرل کنند پس طلا نمایند
نفع تمام ... طلا ... از راه جبل الافراست ... کباب چینی دارچینی جوب چینی
الاچی عقرقرحا جوتری لونگ قرنفل جایفل هر یک ... سیماب ...
خر کهرل کنند تا یکپاس بعده دیگر اجزای با یک ساخته آمیزند چهار گهری دیگر کهرل نمایند
... هر یک ... نهاده ... بالای او پارچه ...
حرکت نکنند و اگر ... باشند ... نمایند که چه قدر ... وقت می آرد
... کهرل ... چهار گهری ... رقیق و صاف باشد ...
در برچه غلیظ و سفید ... طلا ... سهل الوجود و کثیر الاثر نسخه ...
... نمایند ... صباح آب گرم شوید
طلا ... از ... شیر ... سفید ...
بسا نیده ... قبل از کار چهار گهری طلا نمایند طلا که نفع تمام دارد نسخه مصطکی ...
... عاقرقرحا جایفل هر یک ... روغن گاو چهار دام ...
... روغن مذکور ... آمیزند ... از صبح تا شام حل کنند ...
حل نمایند ... روغن ... چهار دام ... تمام شود ...
... شهوت ... نماید منعوظ تمام آرد ... الکبارت ...
... روغن ... هفت روز ... کردن ...
... نمایند ... طلا ... کباب چینی ...
... عاقرقرحا ... خوب ... آب ...

روز پس سحق نمایند چون ربع بماند بپالایند آنچه حاصل شود نصف او با روغن کنجد آمیز کرده
و باز سحق نمایند تا آب بسوزد و روغن بماند بدارند و بمالند قوت آرد و عظم نیز طلای که در
جلدی و تندی نظیر ندارد صفت پوست بیخ کبر سفید پوست بیخ داتوره پوست بیخ قنب
تنک پوست بیخ اکه هر چهار برابر بگیرند و بسایند خشک نمایند و از عصیره برگ داتوره بر سرشند
بندند وقت حاجت از شراب یا از بول خود یا آب بهت کتانی بسایند و طلا نمایند و چون
خشک شود دو کرت بندند و بیشتر در کار نمایند طلای که همین عمل دارد صفت پوست بیخ کبر
دو حصه با شراب بسایند و طلا نمایند و بالا او برگ پان بندند و چهار گهری جدا دارند که در تقویت
و تعظیم و کار اثر تمام دارد طلای پوست بیخ کبر سفید بیخ لیمو بیخ ناگ اکوکهی سفید خراطین
خشک اکلکلی تخم داتوره سیاه یا سفید افیون گچله سرگین کبوتر صحرایی از هر یک برابر کوفته
ساز ند و بر روغن کنجد چرب کنند چنانچه تمام تر شود و نگشبان از هم جدا دارند و بعده با
چوب بچکانند روغنی که چون بر ذکر بمالند استحکام تمام آرد کافور سیاه که هر یکی باشد قرنفل
عدد فلفل شانزده عدد و بار یک بسایند و آب بهت بندند و آب بسایند وقت حاجت طلا نمایند
چربی شتر پوست بیخ جنبلی پوست بیخ کبر هر یکی ده درم قرنفل پنج درم لنگره دو عدد بان لنگری که
قسم اول مقبول است جبل برگ ادویه کوفته و چربی گداخته بدان بر سرشند و بطریق چوب بچکانند
روغنی که ورم خصیه را سود دهد صفت کسر دو تخمه یعنی منبه دانه کنجد سیاه حبه برابر نرم بکوبند
و در بول یا دو کاه نخیمه حکیم ضماد نمایند و درد ورم خصیه دور شود طلای که درد خصیه را
بود یا بسبب ورم بود صفت بیخ حنظل بدانجیر با آب بسایند و در ظرف نقره گرم نمایند و درد
چهار کرت طلا نمایند طلای روغن که اگر درد در خصیه فرود آید منفع گرداند صفت بهروزه خشک
با برنگ بسایند و در آب که افیون در آن محلول بود بر سرشند بر پارچه نهاده بر خصیه گذارند تا یکپاس
در آفتاب بدارند و بعده تمام روز و تمام شب در موضع باشند و صباح آنرا با آهستگی جدا سازند و دیگر
طلا نمایند تا که درد و ورم زایل شود صفت بالا رود طلای که جهت ورم خصیه مجرب است و اماس اگر جانب است

بود ابراسیم

بود برابر سیلم دست جیب داغ نهند و اگر در خصیه چپ باشد بر ابراسیلم دست راست داغ کنند و اصل
این عضو منفرد و داغ دو پارچه بافته کم فتیله کرده بر عضوی نهند معروف است باید کرد و اگر
آهن کشند نیز روا است اثر بیش بلا تخلف است صفت روغنی که مسیح است بهمین اثر را جهت
داء الحیات بالیقین فیه اعاده و با بواسیر میکنند و در جمیع امراض بارده مجرب است و هر تعقد عصب
که در حدبه و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار از سردی است و حیوان در زمستان محتاج
محتاج نمی شود صفت سیر قشر کنجد و افیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب ... جزو
روغن زیتون هم جزو سحق نمایند تا ثلث بسوزد بس صاف کرده بسته نگاه دارند صفت روغنی که
جهت سرعت انزال نظیر ندارد و چون کفپای از ان چرب کنند صفت داتوره سیاه هندی از بو
پاک کنند و تکلیف فرو در شیشه در آن کردن اندازند و سر شیشه را بمهری یا مهر حکم سازند و شیشه
را بگل حکمت کیرند و در کاسه بزرگ که آتش توان کرد ترتیب نمایند و نیک سه را سوراخ
در سر شیشه را از آن سوراخ بیرون آورند و در زیر شیشه حالیه نهند و کاسه را بالای سر نهند
از بالای شیشه آتش کنند و در اندرون کاسه روغنی که از ان بچکند نگهدارند و بکار برند صفت
عظیم مقوی باه است و در بحث معده گذشت روغن بجهت که با فوق احلیل بمالند قوت
مباشرت بیفزاید صفت مورچه در از هفت عدد با روغن زنبق در شیشه کنند و سر آن محکم
در سرگین کوسفند دفن نمایند یکشبانه روز پس صاف کرده بکار برند روغن بجهت که تحفه
و مداومت آن سبب تعظیم ذکر است صفت مورچه سیاه بزرگ که در گورستان می باشند صد عدد
بگیرند و همچنان زنده در شیشه نهند و روغن رازقی که عبارت است از روغن زنبق بگیرند بر آن
ریزند و سر شیشه بسته یک هفته در آفتاب بسیری می آویزند و بعده بکار آرند ذرور طلای در امر باه
قوی الاثر است و در جوارشات همین بحث گذشت صفت سیلان منی و تقطیر
بول و خروج خون را نافع است صفت گلنار گل سرخ از هر یک پنج درم افیون بزر البنج سیلا زیره از هر یکی دو درم
خرمای گیلان ده درم تخم کاهو تخم سداب ... کنند سعد هر یک ده درم تخم خرفه مقشر چهار درم کوفته بیخته ...

جمله قند آمیخته هر صباح تا هفت درم بخورند و اگر بلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک هفت درم مربای
سازند صواب باشد و اگر عوض قند عسل آمیزند روا است سفوفی که قطع احتلام کند صفت کشنیز خشک
و قند بالسویه کوفته و بیخته دو درم بخورند سفوفی که قطع سیلان منی کند و سرعت انزال را نافع
باشد صفت تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت پنج درم کرسنه هر یک دو درم گل انار گل سرخ هر یک یک درم
و نیم کوفته بیخته دو درم از آن در دوغ و یا آب غوره حل کرده بنوشند سفوف [illegible] سرعت
انزال که سبب آن حرارت باشد نیلوفر و اسپغول دو درم تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز خشک
یک درم و نیم و در نسخه تخم کاهو دو درم نیز اضافه شده و غیر از اسپغول اجزا دیگر کوفته بیخته بهم آمیخته
یک درم ناشتا بخورند سفوفی که سرعت انزال را دفع کند صفت طباشیر خشخاش افیون کندر
یک یک درم جوز [illegible] سه درم [illegible] دو درم [illegible] خشخاش سفوفی که جهت قطع [illegible]
[illegible] مجرب است صفت اصل السوس دو درم کثیرا چهار درم تخم کاهو سه درم گل سرخ تخم سداب تخم
فنجنکشت هر یک یک درم کوفته بیخته شربتی سه درم سفوف [illegible] گل سرخ و مصطکی نصف [illegible]
بروغن گل یا یاسمین بریان نموده پوست بیخ کبر تخم کاسنی نانخواه هندی [illegible] تخم کرفس
هر یک شش درم بیخ [illegible] سه اوقیه افیون نیم [illegible] کوفته بیخته [illegible]
و یاسمین و آب [illegible] کنند و [illegible] سه درم
گاوزبان و شکر و ریحان و یا آب ریحان و شکر بخورند سفوف که در [illegible] شیر و منی را قطع کند
تخم بادروج حب القلقل هر یک سه درم اصل سداب خشک هر یک نیم درم کوفته بیخته شربتی سه درم سفوفی
که شیر زیاده کند و منی بیفزاید صفت تخم شلغم تخم حلبه تخم ترب و تخم [illegible] تخم گندنا آرد جو تخم [illegible]
تخم جرجیر جمله برابر کوفته بیخته صبح و شام سه درم با شیر بخورند و بعد از آن نخود در شیر تر کرده بخورند و شیر
را بنوشند سفوف که قطع شهوت کند از جماع [illegible] صفت [illegible] تخم خرفه مقشر تخم [illegible]
تخم [illegible] هر یک یک جزو گل نیلوفر دو جزو شربتی سه درم با شیره تخم خرفه [illegible] تخم خرفه تخم کاهو
فنجنکشت بالسویه کوفته بیخته شربتی یک مثقال [illegible] سفوف که [illegible] گل سرخ [illegible]

هر یک ده درم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم کشنیز خشک نیم درم غیر از اسپغول همه را کوفته
و جمله را با هم آمیزند و سه درم مع سرکه که ممزوج با آب گرم [illegible] یک اوقیه بود بخورند و اگر سرکه نگیرند [illegible]
آب شیره کاهو کافی است [illegible] و شراب [illegible] باه را نافع است و در مبحث [illegible] کرده گذشت و در
مبحث امعاء نیز شراب [illegible] سفیده [illegible] بوده و ذکر کرده گذشت شراب [illegible] باه را زیاده کند و نشاط
آورد و دل و جگر و اعضا را قوت دهد و سده بگشاید و جمیع امراض بارده را سود دهد صفت ابریشم خام
ده درم در آب [illegible] جوشانند [illegible] تا به نیم آید صاف کنند
و خولنجان و وج و مصطکی هر یک سه درم زعفران یک درم صلایه کرده و اضافه نمایند و با انگبین قند [illegible]
[illegible] شربتی چهار درم شراب [illegible] باه را قوت دهد و درد پشت را نافع بود صفت [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] و دو درم [illegible] اضافه [illegible] و آب آن [illegible]
[illegible] محکم سازند چنانچه بخار بر نیاید و بر آتش نرم بپزند [illegible]
[illegible] آب آن [illegible] صاف نمایند و همچندان عسل آمیزند و سنبل و قرنفل و خولنجان
و دارچینی هر یک یک درم زعفران نیم درم مجموع را کوفته در کیسه کرده بیندازند و هر لحظه [illegible]
بجوشانند تا بقوام آید و بعضی [illegible] شیره [illegible] شراب انگوری نیز [illegible]
و باشد [illegible] و در این صورت شراب [illegible] گویند شراب [illegible] که سرعت انزال را نافع
است صفت آب انگور [illegible] شش رطل [illegible] و گل انار گل سرخ کشنیز خشک [illegible]
و درم زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] تا ثلث [illegible]
کنند [illegible] مثقال [illegible] شراب [illegible] باه را و اعضا [illegible] را قوت دهد [illegible]
[illegible] سودا [illegible] نافع است [illegible] موافق باشد صفت آب انگور [illegible] شیرین [illegible]
و دو من گلاب نیم من آب [illegible] و دو من دارچینی قرنفل مصطکی سنبل الطیب [illegible] خولنجان
[illegible] نیم [illegible] هر یک سه درم زعفران دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر [illegible]
[illegible] و آب انگور بجوشانند تا [illegible] و بعده [illegible] صاف کنند [illegible] مشک و زعفران

و عنبر در کلاب حل کنند و اضافه نمایند و آن دوا به نیکو قوام کنند و در کیسه کنند و وقت جوشانیدن کیسه را در دیگ انداز ند و در زمان برداشتن تا آنکه بالمره آب شیرابه نشود و چون شیره مذکور در خم انداز ند کیسه را نیز در خم انداز ند و بعد شش ماه استعمال نمایند **شراب المسک** که معروف است بشراب الملکی

و شراب سرور نیز جهت تنشیط نفس و تقویت کند دماغ و قلب و جمیع اعضا باطنیه و رئیسه و تقویه شهوت جماع و ادرار بول و دفع قی نافع است و جهت تقویت معده و زیاده کردن حرارت غریزی و ابطال هرم و تقویت افعال و تحسین بدن و توفیر دم و لحم و تنقیه فضول و تعدیل طبع و تحسین لون و تصفیه حواس و تجوید هضم و دیگر منافع کثیر موصوف **صفت** جوز بوا خشک مثقال در خرقه بندند و پیش نهند و شیره انگور رسیده هفتاد رطل بغدادی بر آن ریزند و ده روز در آفتاب گذارند و بعد برآرند و صاف کنند و استعمال نمایند **شیاف فرفیون** باه را قوت دهد و فتق و ضعف مثانه و سلسل البول را نافع بود **صفت** فرفیون جند بیدستر حب الغار هر یک دو درم نارجیل حب صنوبر حب المحلب مقشر تودری بلخ کرمدانه حب الزلم هر یک دو درم مثقال دو درم آب کشنیز تا شیاف سازند **شیافی** که مقوی باه بود **صفت** فرفیون حلتیت هر یک یک درم و در نسخه افیون و مشک هر یک نیم درم و حلتیت یک درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیافی** مقوی باه بود و در نسخه لبود و نیم سوسمار زهره کرگ حب القطن عاقرقرحا بالسویه کوفته بیخته بروغن سنبل سرشته شیاف سازند که منقط کرده و بهیج باه کند و کرده را قوت دهد **صفت** ابهل اشق تخم جرجیر تخم کندنا تخم کرفس تخم زرنب انزروت تخم سیدانجیر هر یک استار نمک اندرانی فلفل سکبینج مر هر یک نصف استار تخم حنظل درم جند بیدستر استار با آب کشنیز سفیدی بیضه سرشته **شیافی** که مقوی باه است **صفت** حنظل صمغ نیکو جند بیدستر شیاف سازند و با روغن نار دین برداشتن **شیافی** که برعت منقوط آرد جبه بستفور گیرند و صمغ نیکو انداز ند و در اول شب بردارند و اگر از وقت تنها کنند نیز همین عمل دارد **صفت** **ضمادی** که نیز بزیاده کند **صفت** آرد باقلا ده درم تخم بادروج چند درم کوفته بیخته با بادروج ضماد کنند **ضمادی** که همین عمل کند **صفت** تخم بادروج آرد جو آرد باقلا نعناع فودنج سعد آب

ضماد کنند **ضمادی** که ورم پستان را که بسبب جمود شیر بود و نفع دهد **صفت** کتان را بکوبند و با سرکه ابر سرشته ضماد کنند و اگر میل بصلابت کرده باشد **صفت** آرد باقلا اکلیل الملک با روغن گلنجه سرشته ضماد نمایند **ضمادی** که ورم گرم پستان را سود دهد **صفت** اسپغول اندر سکنجبین و آب کاسنی تر بر نهند و اگر ورم بسبب تحلب شیر بود **صفت** خرنوب شامی و آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و درم باره نمدی بر آن کوفته بر نهند و آنچه در انفسین باید بکار برند **ضمادی** بجهت تحلل کلف پستان خورده باشند و بر نهند و چون این دوا بر نهند عظم بر دارند **صفت** جبه حلبه کاکنج کشنیز سبز کوبند مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم ضماد نمایند و بر پستان بر نهند **ضمادی** که نمدی را بر آن گذارند و بسته محکم بندند تا سخت شود **صفت** نعل بوسین با سرکه بکوبند و با سرکه و آب بر نهند تا سخت شود و بسته دارند و همین پستان در هر ماهی سه بار اقلیمیا و بول اردو با **ضمادی** دیگر سوخته بکیرند آرد جو و خرد با سرکه سرشته ضماد کنند پستان را و زمحافظت کند و بر خیزد و محافظت ثدی مفید است حفظ خصیتین میکند **ضمادی** که خصی غلامان را اندرد جوانی مانع کند اگر برعت تعظیم کرده باشند **صفت** حجر السنگ سحق کنند به سرکه و آب بعضی از ان تعرض ابر و ثدی و خصیه طلا نمایند تا تحفظها **ضمادی** که ثدی بانی بروغن گل اسا نیز در پستان نهند فانه یمنع العظم **صفت** ثمار الصغیر را طلا **ضمادی** طین خرما و بزر اسا نیز و حب البلوط بسرشته طلا نمایند لبن الکبیر و لبنیه و در هر ماه سه بار انهیه و الحلل آرند فانه یمنع العظم **ضمادی** اسفیداج و زعفران طین عجوله لبنا بالسویه بکوبند و بعصیر حی در روغن آس خصیه بر نهند بزرگ شدن منع کند و **ضمادی** ورم خصیه را که بعیر حرارت بود و سود دهد **صفت** آرد باقلا و آرد حلبه بطبیخ سرشته ضماد کنند **ضمادی** که صلابت انثیین را نفع دهد **صفت** مقل اشق حلبه بسکنجبین سرشته کنند و آرد باقلا آمیخته القدر که مناسب بود و روغن نرگس با روغن مورد قدری رنجیده ضماد سازند **ضمادی** که ورم صلابت خصیه را نفع دهد **صفت** موم بیضه و قسط الحلاوت مرزنجوش الجم زیره آرد باقلی و سیر با کتان سر لطافت بر بلان معلوم مهیا کرده بر نهند **ضمادی** که همین عمل کند **صفت** اکلیل با بونه خطمی تخم مرو حلبه آرد نخود

زیره بالسویه کوفته بیخته با چهار بخش تخم کتان در روغن کنجد سرشته بر نهند و اگر مویزه با آن گرد آورده
آمیزند بهتر باشد ضمادی که فیلد الامار را سود دهد صفت آرد جو سنک کوسفند کهنه گل ارمنی بگیرند
کاو خشک از هر یک ده درم سعد بوره آرمنی زیره کرمانی سبنج خته شحم حنظل صبر سقوطری قشاد
البحار هر یکی یک درم کوفته بیخته بسرکه ضماد کنند ضمادی که اورام البمار را نافع است صفت سعد آرد
جو سرکین کاو با هم آمیخته ضماد کنند و اگر زیت با هم آمیزند تا که غلیظ شود و بعده خاکستر چوب
بلوط در آن آمیزند و ضماد کنند نفع تمام دهد خاکستر چوب کرنب نیز کثیر الاثر است ضمادی
که فتق را نافع است صفت جوز السرو دو جزو سعد مرصافی صمغ عربی مرزنجوش تا زوا اقاقیا
از هر یک جزو صمغها را در شراب عفص حل کنند با هم سرشته ضماد نمایند و العصابه بر بندند و مداومت کنند
بر صاحب دل کمونی و ستبر قبا و باد و بیرون و هر آنچه طارد ریاح بود و فتق مراق البطن را نیز همین علاج نماید
ضمادی که فتق را نافع است مصطکی کندر انزروت جوز السرو برگ سرو و هر چیزی شبیه این ها بالسویه
کوفته بیخته با سریشم ماهی سرشته ضماد نمایند صفت طلاها طلائی که حکه خصیه را نافع است صفت سیاف
و مینا اقاقیا هر یک چهار درم اشنان دو درم نوشادر دو انگی زعفران طسوجی کوفته بیخته در روغن
گل و سرکه تر کرده طلا کنند طلائی که حکه خصیه را نافع است صفت شیاف ماميثا اقاقیا هر یک پنج درم
نوشادر هر یک [illegible] درم نشاسته یک درم بگلاب و سرکه طلا کنند طلائی که ورم صلب خصیه را نافع
است صفت سفیده [illegible] را در آب [illegible] بسایند و طلا نمایند طلائی که وجع و ورم خصیه را
نافع است صفت کاکنج کوکنار آرد جو آرد عدس حلبه مساوی باده تخم مرغ در روغن گل طلا نمایند
طلائی که ورم حار خصیه را نافع است صفت بابونه اکلیل الملک خطمی سداب شیاف ماميثا بنفشه
ورد بندی هر یک [illegible] درم صندل سرخ صندل سفید هر یک [illegible] درم بنفشه دو درم کوفته بیخته بگلاب
و الکاسنی طلا کنند طلائی که سرعت انزال را نافع است صفت قسط سعد سنبل اقاقیا [illegible]
کوفته بیخته با روغن قسط و روغن یاسمین و امثال آن سرشته بر عانه و پشت طلا نمایند طلائی که قضیب
را سخت کند فرفیون قسط مشک [illegible] هر یک [illegible] بروغن زنبق یا روغن یاسمین آمیخته طلا نمایند

طلائی [illegible]

طلائی جهت تقویت قضیب اثری تمام دارد صفت بیخ نرگس یک شبان روز در شیر تر کرده چهار روز [illegible]
سوبنج دارچینی بنفشه هر یک [illegible] درم خشک [illegible] با هم آمیخته زهره کاو با شراب طلا کنند و آب [illegible]
است طلائی که معظم ذکر کند صفت بگیرند خراطین بشویند و خشک کنند و باریک تر بسایند و بروغن
کنجد آمیخته بر قضیب طلا نمایند پس از دلک او بخرقه خشنه یک شب بدارند و بعده بشویند و باید
و همین حال بعمل آرند فانه لتعظیم جدا طلائی که تغلیظ و تعظیم کند بگیرند علق یعنی زلو و در بار حیل که
آب او در وی موجود باشد اندازند و در جای محفوظ بگذارند تا تمام آب خشک شود و زلو نیز را
بیرون آرند و باریک ساخته طلا نمایند و در سطر کردن قضیب صفت خر از خرها با و نیز سود دهد هر گاه
در بار حیل آب نباشد قدری شیر آمیزند و اگر قضیب را بمالند تا که سرخ شود و شیر [illegible] کنند
و بعد پوشیده باشد طلا سازند و بگذارند که خشک گردد و بعد ساعتی بمالند و تر کنند تا
دور شود و همین حال صبح و شام میکرده باشند عظم تمام آورد و طلا [illegible] که دلک دایم و عقب دلک
روغن [illegible] بالبیده با انچه منجذب شده بتخلیل برده و آب گرم بتخلیل نمودن در وقت طلا کردن معظم
هر عضو است اگر چنانچه حق استعمال است بکار برند [illegible] قضیب را هر روز چند بار بالبیدن
که سرخ شود و آب گرم بر آن ریختن و بعده موم روغن مالیدن عظم می آرد و اگر بعد دلک شیر
بیش [illegible] روزی ده بار استعمال کنند همین عمل کند طلائی که قوی الاثر است بگیرند قطعه ارق
یعنی پوست آهو را گویند که بر آن زفت بود و مالک زفت گرم کرده گرم گرم بر قضیب چسپانند
بعد از آنکه دلک کرده باشند و چون سرد شود جدا کنند و در شبان روز مکرر بعمل آرند عظم
آرد طلائی دیگر الغاظ قوی آرد صفت روغن سوسن یک اوقیه بگیرند فرفیون و فلفل زعفران
و خردل هر یکی یک درم خشک [illegible] و در آن آمیزند باریک تر ساخته بر قضیب و پشت و ما بین مقعده و
خصیه و بر سرین و حوالی خصیه بمالند طلائی دیگر در تقویت ذکر عجیب الاثر است صفت تخم انجره
باریک بسایند و با پیه شیر گداخته آمیزند و بدارند و دایم بر آن و نواحی آن بمالند و پیه شیر تنها کافی
است [illegible] که پیه گنجشک بکار می آید و حد [illegible] آنست که [illegible] بر آن گذشته باشد طلائی دیگر

خردل لسا بیده و دهن عناب آمیزند و بمالند بر قضیب فزاید او طلاء دیگر بوره قلیه جلبیت نابید هر
لسا بیده و لعل آمیزند و بر بیخ ذکر مراق و باطن قدم بدان بمالند فانه عظیم طلاء دیگر [illegible] کرده دهن بوره چینی در
ماء قولیت و در حرا الراکد گذشت طلاء دیگر که استرخا ذکر نافع است صن بدهن قسط دهن رازقی و دهن سوسن
تنها و مرکب دائم بمالند طلاء چند بیدستر عاقرقرحا بروغن یاسمین بمالند که استرخاء آلت
یا از برودت باشد و یا از رطوبت و علامات رطوبی آنست که آلت دائم مسترخی باشد در جمیع
حالات بر یکسیره بود و مع ذلک اصل فربه بود و اگر از برودت باشد آنست که آلت لاغرتر از و باشد
و مع ذلک در بعضی اوقات عند سخونت بدن خفت و سترخا پدید آید بالجمله اگر رطوبی و یابس بعضی
تخفیف باشد چون ابهل و سعد و زوج و سرو ماننده آن بکار برند و انچه بسبب برودت باشد مثل باسب
چون جند بیدستر فربیون فلفل و سنطوریون استعمال نمایند طلاء دیگر که در تقویت قضیب عدیم البدل و
دفع عیب [illegible] صفت بیاز فلفل بیاز نرگس قنه هر یک نیم جزو و [illegible] مثقال روغن
زیتون و قدری آب بجوشانند تا مهرا شود و آب تمام رود و دهن بماند پس صاف نموده زهره کنجشک
تخم انجره عاقرقرحا خردل [illegible] هر یک یک مثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده بر قضیب [illegible]
ضماد نمایند و اگر مومیائی در استعمال اینها و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویت آن شود طلاء دیگر
بیاز نرگس [illegible] پس سائیده بزنگ عنبر با دهن خفه طلا کنند عجیب الاثر است
و چون [illegible] هر یک مثقال اضافه نمایند [illegible]
از مجربات حرف العین عقد سبا جهت سرعت انزال لنظیر ندارد و در حبوب [illegible]
گذشت حرف الغین [illegible] باه را زیاده کند و لسرعت انزال نیز نفع دارد و [illegible]
معده و ذکر شد [illegible] باه را بیفزاید و سرعت انزال را نفع نماید در بحث معده در
حرف الغا مذکور شد حرف القاف قرص عود جهت قوت باه و تقویت ذکر داده اند و او
هضم طعام و دفع ضعف دل نافع است صن عود غرقی دو درم و نیم قرنفل [illegible] مصطکی خصیه الثعلب
مصطکی و [illegible] هر یک درم و نیم جوز بوا [illegible] زعفران زنجبیل هر یک نیم درم [illegible]

یکی دو درم [illegible] یک درم پوست بیخ چهار درم قند سپید سرشته چند [illegible] گرفته اقراص سازند و حب [illegible]
اهلیل [illegible] قرصه [illegible] لول را نافع بود در امراض گرده و مثانه گذشت حرف الکاف
[illegible] قضیب را سخت کند و استرخا زائل سازد و عظیم آورد صن [illegible] عاقرقرحا خردل [illegible]
کبابه چینی پوست بیخ [illegible] سپید فقط جمله برابر [illegible] سرشته گرم [illegible] بر آلت بمالند
روزی چند بار و اگر [illegible] در پارچه بسته گرم نموده تکمید کنند روا است حرف اللام [illegible]
گرده را گرم کند و قوت [illegible] منی بیفزاید و دل و دماغ را تقویت فزاید و نشاط آورد و [illegible] سازد
و رنگ رو نیکو گرداند و اعضا را استحکام بخشد و در امر مجامعت لنظیر ندارد صفت مغز [illegible] مغز
فندق مغز بادام مغز حب الخضرا مغز گردکان مغز چلغوزه مغز حب الزلم [illegible] خولنجان [illegible]
بهمن سفید بهمن سرخ تودری سفید زنجبیل [illegible] هر یک دو درم سنبل الطیب [illegible] قرنفل
کبابه حب الفلفل تخم گزر تخم شلغم تخم [illegible] تخم [illegible] لسان العصافیر [illegible]
هر یک دو درم جوز بوا [illegible] دار فلفل هر یک دو درم خصیه الثعلب [illegible] مغز کنجشک [illegible]
هر یک دو درم [illegible] هر یک چهار درم [illegible] شتر اعرابی زعفران
مصطکی هر یک مثقال عود خام ده مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد [illegible]
[illegible] مشک [illegible] نیم مثقال عسل [illegible] بعضی نسخها مروارید کهربا مرجان عقیق [illegible]
رمانی هر یک چهار مثقال مضاف شده بطریق معروف معجون سازند لبوب کبیر [illegible]
است در بحث معده و دماغ گذشت ایارج که چون [illegible] کنند [illegible]
بر بیارند فرو نشود و از اسرار خفیه است نزد طبیبان مناسب صفت [illegible]
اول [illegible]
نمایند [illegible]
[illegible]
پس [illegible] اندازند [illegible]

برداروند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و عند الحاجت قطعه از آن بوزن یکدرم بگیرند و در دهن گذارند
و بخایند تا که خواهند خنده را او و زوال لعوط از دهن بیرون آرند و این یکقطعه سه مرتبه استعمال
توان کرد و بعده بکار نیاید جدید بعمل آرند و لب باشد که لعوط العقد آرد و که بعد برآوردن از دهن
نیز فرو نشود و در نیوقت حاجت بلبان مسکن افتد لبان مسکن که لعوط شدید فرو نشاند حب لبان
سفید مسحوق ده درم روغن کنجد تازه بیست درم قند سفید هشتاد درم کافور سه جو [illegible]
دانگ جمله برابر آتش نرم منعقد سازند و بردارند و مضغ کنند وقت حاجت حرف المیم معجون [illegible]
در امر باه قوی الاثر است معجون [illegible] جهت [illegible] باه و [illegible] مفید معجون [illegible] جهت
تقویت باه نافع معجون [illegible] چون [illegible] دارد و این نسخها با باب معجون [illegible]
امر باه اثر تام دارد و در ادویه گذشت مفرح ابریشم مفرح [illegible] که مقوی
باه است در سر گذشت فلیطلب معجون [illegible] معجون مسیحی و معجون خوزی معجون بقراط معجون [illegible]
مقوی باه اند در معده گذشت معجون [illegible] معجون [illegible] جهت سرعت انزال نافع است
معجون [illegible] جهت سیلان منی مفید است این همه در بحث کرده شده ذکر یافته معجون [illegible]
ترکیب [illegible] ضعف [illegible] دارد [illegible] کند [illegible] و شهوت زیاده کند
و اعصاب را قوت دهد و در تفریح خون غلیظ [illegible] و لعوط بسیار آرد و [illegible] در دل [illegible]
بفزاید حص مروارید ناسفته [illegible] یکمثقال افیون [illegible] هر یک سه درم کافور [illegible] دو درم
فقاح اذخر سعد [illegible] دارچینی [illegible] مصطکی هر یک نیم مثقال صمغ عربی کثیرا [illegible]
بیخته با همچندان عسل [illegible] وقت خواب [illegible] مثقال آب [illegible] بخورند
تحفة المومنین نسخه مسطور [illegible] نوشته مروارید [illegible] هر یک [illegible] مثقال افیون [illegible]
مثقال کافور [illegible] هر یک [illegible] مثقال فقاح اذخر سعد [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] دارچینی مصطکی
هر یک [illegible] مثقال و نیم صمغ عربی کثیرا هر یک [illegible] مثقال عسل [illegible] معجون [illegible] در تقویت باه [illegible]
حص تخم کدو تخم شلغم تخم [illegible] تخم ترب تخم [illegible] تخم [illegible] جوز [illegible]

بوزیدان قسط شیرین زنجبیل قرنفل تودری سرخ لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل حرف
حبشی جمله برابر کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی سه درم با یک اوقیه شیر تازه یا شراب [illegible]
معجون [illegible] باه را قوت دهد و سرعت انزال دور کند و [illegible] و درد پای را نافع و معده را
پاک سازد و منی را [illegible] سازد و سودا را دفع نماید حص گل سرخ عاقرقرحا سعد قرنفل سنبل
قرنفل مصطکی زرنباد زعفران جوزبوا قاقله الشبویه قند و عسل مناسب [illegible] همه قند را در گلاب
بجوشانند و با عسل بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند معجون کمیت که در جمیع صفات [illegible]
قوی تر است و لذت را تمام آرد حص قرنفل گاوزبان گل سرخ هر یک [illegible] درم گاوزبان خولنجان
کبابه قرنفل سنبل الطیب قاقله جوزبوا خیربوا فرنجمشک پوست ترنج مصطکی لسان العصافیر [illegible]
هر یک سه درم ابریشم چهار درم مروارید ناسفته [illegible] سعد عنبر اشهب یکدو درم خصیة الثعلب [illegible] درم
ورق نقره ورق طلا مشک هر یک نیم درم لعل کهربا بسد دارفلفل هر یکیک درم روغن [illegible]
عسل دو چندان و یک نسخه معجون مسیحا کیف دارد در معده گذشته معجون عباسی منی زیاده کند و در
معده گذشت معجون بقراط باه را قوت دهد و در سر ذکر یافت معجون چوب چینی ترکیب عماد الدین
شیرازی جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و سرخی رنگ روی و [illegible]
[illegible] بادهای مرطوب و دیگر منافع بسیار دارد حص چوب چینی اعلی [illegible] مثقال مروارید ناسفته [illegible]
کرده [illegible] جوزبوا [illegible] دارچینی قرنفل فلفل زنجبیل هر یکده مثقال [illegible] افیون [illegible]
درم مصطکی [illegible] اعرابی عود خام زعفران مشک عنبر بوزیدان مصری [illegible] سعد کوفی
هر یکدو درم [illegible] ماهی [illegible] بیخ عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب و تخم [illegible]
بهمنین [illegible] هر یک سه مثقال خصیة الثعلب [illegible] مثقال شقاقل ده درم ورق [illegible]
همه ادویه مجموعه را کوفته بیخته [illegible] گاوزبان [illegible] گل سرخ [illegible] هر یکده مثقال
ده درم [illegible] رطل آب [illegible] چهارم حصه بماند صاف سازند بعده [illegible] تخم خرفه
کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مقشر هر یکده مثقال [illegible] بگیرند [illegible] آب [illegible]

شیرین و آب انار شیرین و گلاب از یک صد مثقال آب بیامیزند و جمیع اینها را یکجا بسازند با عسل و قند
مناصفه سه وزن ادویه آمیزند و بقوام آرند پس مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزه مغز گردکان از هر
ده مثقال بکوبند و در عسل و قند مقوم بریزند و بعد از آن ادویه مسحوقه آمیزند باید که زعفران با گلاب حل کنند
و چون دوا سرد شود ممزوج نمایند و باید که مشک و عنبر را دو حصه کنند یک حصه را اول داخل سازند و یک
حصه دیگر عقب هم آمیزند و بعضی اطبا اسارون و صندلین و گل مختوم هر یک مثقال [illegible]
پرورده و خشخاش سفید هر یک ده مثقال اضافه کرده اند و اگر در آن منبسط را روغن کشیده [illegible]
است داخل کنند لطیف تر باشد و بعضی آن را جوشش داده طبخ او در قوام می اندازند نیز الطف
باشد و [illegible] که بعد مروارید ذکر شد لفظ فارسی است و دو [illegible] است از لاجورد و اگر [illegible] نشود
همین لاجورد معروف بدل او کنند و دریابند که در نسخه معجون افراط [illegible] باشد و لهذا
مختلف الاوزان یافته میشود لیکن آنچه صحیح تر و بصورت قوی تر و در عمل نافع تر بود اینجا مرقوم
شده **معجون منبسط** نافع برای کسی که عاجز باشد از ازاله بکارت **صفت** زنجبیل دارچینی خصیة
الثعلب سه مثقال جوزبوا لسان العصافیر مصطکی زعفران دار فلفل بوزیدان گل سرخ بهمنین تخم [illegible]
تخم گندنا هر یک دو مثقال مشک و عنبر زعفران هر یک یک مثقال حب فلفل سه درم [illegible]
و پنج مثقال عسل سه وزن ترکیب کنند چنانچه متعارف است **معجون سنجری** تالیف ابو علی است
بقرص سنجری مشهور است در تقویت باه و جگر و دل و هضم طعام اثر تمام دارد و قوت بصر
و سمع و حافظه زیاده کند و دیگر فواید بسیار دارد **صفت** سنبل ده مثقال اسارون جوزبوا قاقله صغار
زنجبیل دارچینی قرنفل زعفران بهمن سفید بهمن سرخ مصطکی عود الصلیب مغز نارجیل سانج
هندی مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز کنجد هر یک شش مثقال تخم معصفر [illegible]
تخم شبت نانخواه زیره کرمانی انیسون تخم خربزه هر یک مثقال مویز منقی سرخ قند سفید
یک صد مثقال عسل مصفی سه چند ادویه شربتی دو مثقال **معجون بهمن** که باه را قوت دهد و نعوظ
سازد و مبرد را گرم کند و معده را قوت بخشد و حفظ بیفزاید و گرده را قوت افزاید **صفت** دارچینی قسط

[illegible]

شیرین هر یک شش مثقال زعفران عود هندی هر یک مثقال دارا یا زنجبیل لفاح برگ [illegible]
ساذج هندی هر یک چهار مثقال سانج هندی دار فلفل فلفل سیاه و سفید اسارون تخم انجره کرویا قرنفل
خولنجان سه مثقال هر یک چهار مثقال زنجبیل عاقرقرحا قاقله تخم شلغم تخم ترب یکی دو مثقال کنجد مقشر مغز
مغز پسته مغز بادام مغز چلغوزه هر یک ده مثقال قند سفید سه چند ادویه عسل مصفی دو چند ادویه **معجونی** که
در تقویت باه نظیر ندارد و در بعضی نسخ کتاب بابه که نعوظ مفرط آرد حتی که جهت تسکین او احتیاج
شود با آنکه گل نیلوفر سه درم کافور یک نخود نرم کوفته با آنکه بخورند **صفت** عاقرقرحا قرنفل زنجبیل
نانخواه از هر یک ده تخم ترنج تخم حب صمغ عسل مقوم [illegible] درم معجون سازند شربتی مثقال
بیش از غذا **معجون** [illegible] که با صحاب امزجه بارده نافع است **صفت** زنجبیل سه مثقال دارچینی تخم جرجیر
هر یک دو تخم انجره عاقرقرحا فلفل هر یک نصف جزو حلتیت نیم جزو با عسل زنجبیل مربی بسرشند **معجون**
اللبوب که منی را زیاده کند **صفت** مغز بادام شیرین مغز فندق نارجیل مغز حب صنوبر حب القلقل و
حب الرشاد حبة الخضرا از هر یک جزو زنجبیل دار فلفل از هر یک ثلث جزو قند سفید دو چند
معجون سازند هر صبح قدری بخورند **معجون اللبوب الکبیر** که گرده را گرم کند و باه بیفزاید **صفت** مغز فندق مغز
پسته مغز چلغوزه مغز بادام کنجد مقشر مغز خربزه خشخاش سفید هر یک شش درم مغز تخم خیارین هر یک
سه مثقال بوزیدان بهمنین لسان العصافیر خولنجان دارچینی هر یک دو درم قند سفید ده استار
عسل نصف من شربتی یک درم اللبوب الکبیر در حرف لام گذشت **معجون دیگر** که باه را قوت دهد
و تقویت کلیه کند **صفت** گل سرخ تخم خرفه تخم کدو تخم شلغم هر یک ده درم زبان تخم خربزه مقشر
هر یک پنج درم تخم شاهسفرم ریحان هر یک چهار درم کوفته بیخته با قوام ترنجبین و قند سفید بسرشند **معجون**
اللبوب که از اسرار الاطباء است و از لبابات مقوی باه است و دل و دماغ را قوت دهد و تنکیه کند
رخسار و مداومت او قبل از جماع و بعد آن ایمنی است از عرق النساء و نقرس و نقصان منی و امراض
عصبانی **صفت** شقاقل خولنجان حبة الخضرا الثعلب بهمنین بوزیدان لسان العصافیر شقاقل هر یک سه درم
لسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کدو تخم بادیان تخم شلغم تخم کرفس تخم خشخاش سفید

خشکدانه ده قرو تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم بلیون خشک هر یک ده درم نارجیل مقشر
بادام مقشر پسته مقشر چلغوزه مقشر حب الخضرا مقشر حبه دانه کنجد مقشر هر یک بیست درم دارچینی قرنفل [illegible]
الطیب اسارون کبابه سعد قرفه دارفلفل عود قرفه جوزبوا مشک عنبر اشهب زعفران هر یک
مثقال مشک [illegible] نیم زنجبیل قسط خولنجان بوزیدان مقشر حب الزلم درونج هر یکی دو درم [illegible]
[illegible] شیر تخم ازدو مثقال تا سه مثقال و صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حق حب [illegible]
افیون و زعفران هر یک سه مثقال عنبر البنج افیون هر یک مثقال [illegible] اعرابی [illegible] مثقال
سقنقور ماهی و بهمنان کرده لبابت موافق گشته و قدر شربت از افیون دوازده و نیم مثقال تا
مثقال است جهت افیونی معجون [illegible] که در امراض باه و امتلای [illegible] و تقویت حرارت غریزی
[illegible] بدن و تولید منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن عجیب الفعل است صفت تخم [illegible] سفید
دارکه در آب [illegible] تیزک تازه [illegible] خیسانیده و خشک کرده باشند و [illegible] مسحوق که در [illegible]
آب خشک تازه [illegible] باشند هر یک [illegible] تخم ترب تخم جرجیر تخم انجره مقشر کدوکان [illegible]
مغز نارجیل تخم شلغم مغز پسته مغز فندق بهمنین تخم رطبه تخم کتان هر یکی [illegible] عاقرقرحا زنجبیل هر یک
[illegible] دارچینی خولنجان هر یک شش مثقال قسط شیرین قرنفل افیون فلفل سقنقور هر یک [illegible] مثقال
ترنجبین ده مثقال [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] عدد از هر [illegible] زعفران [illegible]
عسل صاف یک رطل و نیم آب [illegible] نیم رطل [illegible] عسل را در آب [illegible] بقوام آرند و بعده دیگر اجزا را
[illegible] دو درم سقنقور اگر نباشد عوض او [illegible] اعرابی کنند با ماهی [illegible] بهمان [illegible]
در جمیع معاجین [illegible] کرده آمیزند معجون [illegible] الاجزا مسطول المنافع [illegible]
باه و تولید منی لباب [illegible] صفت تخم تره تیزک تخم [illegible] مغز چلغوزه هر [illegible] مثقال زنجبیل
مثقال [illegible] بوزیدان خصیة الثعلب [illegible] مثقال [illegible] مثقال ادویه کوفته بیخته [illegible] مثقال
روغن نارجیل چرب کرده با عسل [illegible] هر [illegible] مثقال باشد [illegible] شربتی دو مثقال
[illegible] معجون [illegible] جهت [illegible]

ونافع جهت [illegible] و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت الشبان و جهت [illegible]
و رقت منی [illegible] و تقویت باه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع [illegible]
زنجبیل دارچینی هر یک شش مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین نارجیل مغز فندق مقشر [illegible]
ورق نقره هر یکی دو مثقال کبابه قرنفل دارفلفل ابریشم مقرض نشاسته انجدان [illegible] اعرابی
تخم کرفس تخم [illegible] تخم بلیون تخم گندنا تخم شلغم تخم خیار قسط تخم جرجیر بوزیدان [illegible] مغز چلغوزه
کبابه فاقله صغار تخم ترب خولنجان قرفه [illegible] تخم [illegible] مغز حب القلقل مغز [illegible]
العصافیر ورق طلا [illegible] خشک [illegible] هر یکی [illegible] مثقال زعفران ده مثقال [illegible]
عشر مجموع ادویه [illegible] ادویه [illegible] چون نسخه [illegible]
موجود [illegible] معجون [illegible] کرده [illegible]
یعنی [illegible] صفت [illegible] تخم [illegible] لسان العصافیر [illegible] هر یک [illegible] بوزیدان [illegible]
هر یک [illegible] کوفته بیخته بروغن [illegible] بعسل [illegible] معجون [illegible]
که مقوی باه است حرارت مفرط [illegible] وقوی الفعل [illegible] بگیرند [illegible]
تا [illegible] پس [illegible] جدا کرده بگیرند [illegible] خشک [illegible] بکوبند و بعسل [illegible]
[illegible] بالای او [illegible] بدانکه [illegible] این بحث [illegible]
مرقوم شده [illegible] تخم [illegible] باشد [illegible] باخراج [illegible] شده و چون این ترکیب [illegible]
است [illegible] از [illegible] معجون [illegible] مبهی [illegible] که با کثر طبایع [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] تخم [illegible] هر [illegible] مثقال [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] سفید شش درم مغز بادام مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز تخم خیار هر یک [illegible] درم
صاف [illegible] روغن [illegible] من الطریق متعارف [illegible] شربتی یک درم [illegible]
دو [illegible] روغن [illegible] معجون [illegible] که [illegible]
[illegible] افیون مصری جوزبوا قرنفل مشک زعفران فلفل زنجبیل قرفه [illegible] عسل صاف [illegible]

از شیر رم تا کنید هم هر شب که اراده جماع باشد وقت عصر این را بخورند و بعد از آن مشغول شوند و درین
اثنا باید که طعام نخورند همان طعام که قبل از عصر یک پاس خورده باشند کافی است بعد فراغ اگر وقت
طعام خوردن باشد البته باید خورد و الا قدری شیر گاو بیاورد و این کار را بعضی اعزه را که مبتلا
به علت انزال بوده قدری بخورانیدم هر روز خوردن فرمودم و بعد از مدت چند روز علت مذکور از
ایشان زایل گشته و اکثر ممسکات در جوف کتب مسطور است فایده در تعمیم منافع دوای باهی اینست
که در استعمال ادویه باهیه شرط است که غذا نیز مناسب باشد و اگر در بدن اخلاط ردی باشد اول اخلاط را
پاک سازند و ایضا چنان نیست که در هر مزاجی هر معجون باهی موثر باشد چه بسا بود که با وجود اتحاد
مزاج یک دوا در شخصی موافق آید و در دیگری نه بلکه همان دوا در حق یک شخص با وجود عدم تغیر
مزاج آن شخص وقتی نافع آید و وقتی نه و عقل درک آن خصوصیات اعتراف بعجز دارد و از اینجاست
که در مطلب واحد نسخهای متعدد مرقوم میشود و طالب را باید که اگر احیانا از دوائی که حکیم دانا تجویز
کرده باشد منتفع نشود دوای دیگر تفحص کرده به عمل آرد خصوص در امر باه که ادویه بسیار است بعد مراعات
شرائط بسیار موثر می آید مربای شقاقل مصری باه را قوت دهد و نعوظ تمام آرد و مثانه را سود دارد
صفت شقاقل مصری تازه در آب جوشانیده یک شبانروز در آن آب بگذارند و یک شبانروز دیگر
دیگر جوشانیده در آب تازه تا سه نوبت همچنان کنند بعد پوست آنرا بسازند و بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه
عسل صاف بر آن کنند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال
نمایند مربای زردک باه را زیاده کند و پشت را قوت دهد و در بحث سینه گذشت مربای زنجبیل و
مربای گردکان مقوی باه است و در اوائل ذکر شده مربای خصیة الثعلب منی بیفزاید و باه را انگیزد
و قوت شهوت زیاده کند و گرده و پشت را قوت دهد و دماغ را صاف سازد و نشاط آرد صفت ثعلب
مصری تر در آب جوشانند یک شبانروز و اگر خشک بود دوازده شبانروز بعد هر واحد را بسوزن
بزنند و لعابی که از وی بیرون آید پاک کنند و دیگر بار بجوشانند و همچنان میکنند تا هیچ لعاب بیرون نماند
پس هر یک ثعلب و سه من عسل صاف بر آن کنند و شبانروز بگذارند بعد بالای آتش معتدل

نهند چنانچه اصلا جوش نزنند و دو ساعت بگذارند و از آتش بردارند و پس از سه روز دیگر بر آتش
نهند و همین طریق عمل کنند تا عسل بقوام آید و بعد چهل روز استعمال نمایند مربای بهمن سپید منی بیفزاید
و قوت پشت و گرده و جگر دهد و باه زیاده کند و قوت معده و دماغ دهد و نشاط آورد صفت بهمن سفید
یک شبانروز در آب جوشانند و هر روز آب را تغیر دهند و روز چهارم در هر بهمن قدری سوراخ کنند
و یک شبانروز دیگر در آب بگذارند و بعد از میان آب برآرند و بفشرند تا تمام از وی آب برآید پس
بهر یکمن بهمن یکمن عسل صاف و دو من آب داخل کنند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و از آتش فرود
گیرند و بعد سه شبانروز دیگر بار بر آتش نهند و اندک زمانی بجوشانند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از
چهل روز بکار برند میفختج که معرب از می پخته است و از مقویات باه مفید دوی ترده سمرقندی عبارت
است از آب انگور که بپزند و چون دو ثلث او برود و قدری شکر یا عسل بیفزایند و در تعریف میفختج
مثلث است و همچنین گفته است که شیره انگور چون بجوشانند تا ربع بماند میفختج نامند مثلث نزد
جمهور عبارت است از آنکه آب انگور فقط بجوشانند تا ثلث بماند مصطلح فقها نیز چنین است لیکن
الملی در شرح کلیات و املاقی نوشته که مثلث آنست که شیره انگور سه جزو آب یک جزو آمیخته بجوشانند
تا ثلث بماند و این شراب را عسل نیز گویند بالجمله مثلث از مقویات باه و قایم مقام خمر است و این
در نفیس در شرح کلیات قانونچه که تالیف احقر است بسط تام دارد و مسمی بمفرح القلوب است
مثلث و اختلاف است که در آن دارد و بیان آنکه نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه شرب
او مباح باشد اگر برای قوت عبادت باشد و نشه نیارد مشروح حالش در کلیات مذکور است یعنی یا
خمر همین را مخمر ساخته با فواید کثیر فلسفیطر ثمر ما اللحم در امر باه نهایت قوی الاثر است در بحث قلب
گذشت مرهم توتیا جراحت قضیب را سود دهد صفت توتیا بیست درم صلایه کرده در بیست درم موم و پنجاه
درم روغن گل گداخته مرهم کنند مرهم که جهت جراحت قضیب نهایت نافع است صفت مرداسنگ چهار
درم سنگ جراحت کات هندی کهنه شنگرف هر یک سه درم شنجرف یعنی توتیا یکدرم روغن گل یا کنجد
یا کاهو هر کدام که باشد القدر که ادویه در آن سرشته باشند مرهم سازند مرهم مرداسنگ توتیای هندی

بگیرند سیماب مقتول دو جزو برگ حنا با تکه سوخته چهار جزو روغن گاو بقدر کفایت بیامیزند
جهت زخم آتشک و دیگر جراحات و قروح مزمنه و جرب رطب نافع است صفت شنجرف
سفیده ارزیر توتیای هندی سوخته پوست بیضه مرغ سوخته بالسویه کوفته بیخته بروغن گل
سرشته مرهم اکبری مولف این احقر که جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه خنفیه و خنازیر مجرب است
صفت حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی هر یک ده درم کوفته بیخته در آب شلغم با کرنب بپزند چون
قریب بغلیظ آید فلوس خیارشنبر پنج درم در آب گرم حل کرده صاف نموده اضافه نمایند و بپزند
تا غلیظ گردد پس روغن گل و اگر بابونه باشد بهتر بقدر حاجت آمیزند و بر نهند و در
این بحث تدبیر اورام انثیین مشروحا گذشته و مرهم نیز در ضمن اشاره مرقوم گشته
های مقوی باه اند لیکن بشرط توافق مزاج در بحث امراض باه بتفصیل ذکر یافته باب
اوجاع مفاصل و وجع الظهر و ... و وجع الورک و وجع الرکبه و نقرس و عرق النسا
و دوالی و داء الفیل و وجع الساقین و وجع العقب و وجع اطراف الرجل پوشیده نماند که
را علی الاطلاق وجع المفاصل گویند هر جا که باشد لیکن در اصطلاح خاص وجع مفاصل درد بندها
بدن در کتب اطلاق کنند کذا قال الایلاقی و دوالی و داء الفیل اگر چه از قبیل درد مفاصل نیست
لیکن بنابر اشتراک یعنی تدبیر درین باب ذکر شده علاحده علاحده در آخر باب ایارج فیقرا اوجاع
مفاصل را نافع است در بحث سر گذشت ایارج ... و ایارج ... نقرس و مفاصل و عرق
النسا را مفید است در باب اورام ... هر روز ... کنند نقرس و درد مفاصل
را تسکین دهد در سر گذشت ... وجع الظهر را نافع است در ادویه سر ذکر شده ...
اوجاع مفاصل و نقرس و وجع الظهر و قولنج را نافع باشد صفت سقمونیا ده درم ...
زنجبیل قرنفل ... فلفل هر یک پنج درم ترید موصوف قند سفید هر یک ده درم کوفته بیخته
سرشته ... و ... را نافع است در بحث معده ذکر یافت ... که درد
را نفع دارد در بحث ... ذکر شده حب صبر اوجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع است صفت

صبر سقوطری یکمثقال ترید سفید یکدرم و نیم غاریقون هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم
بکوبند و بقدر ... مقل کثیرا انیسون هر یک دانگی کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند حب ... که
اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا را بغایت نفع دارد و در ... علت ... صفت صبر سقوطری
... درم سورنجان سفید هلیله زرد هر یک ... درم ... حب النیل حب سازند شربتی دو درم
و نیم ... امراض بارده مذکوره خاصه نقرس نفع دارد صفت ایارج فیقرا
هر یک دو درم شحم حنظل قنطوریون سورنجان ماهی زهره بوزیدان هر یک ... درم فرفیون دو درم زنجبیل
شیطرج فلفل خردل جندبیدستر هر یک ... درم شربتی از یکدرم تا دو درم و این حب ...
گویند گاهی درین نسخه سقمونیا و حلتیت و جاوشیر هر یک ... درم زیاده میکنند ...
... که جهت نقرس بارد و وجع الورک ... نافع است صفت سورنجان بوزیدان
ماهی زهره قنطوریون ... هر یک ... درم مقل شحم حنظل هر یک ... درم فرفیون جندبیدستر
جاوشیر حلتیت ... هر یک ... درم سقمونیا زنجبیل خردل شیطرج فلفل هر یک دانگی ایارج فیقرا
هر یک ... درم و جمله یک شربت قوی است و شربت متوسط النصف بود یا ثلث ...
حب ... نقرس بارد را نافع است صفت سورنجان صبر هر یک یکدرم سقمونیا ربع درم تخم
کرفس دانگی این یک شربت است حب دیگر جهت ... و مفاصل و وجع کمر و ...
... را نافع است صفت ... کنند خشک ... کند ... درم
هلیله زرد و هلیله ... تا ... و ... ساه ... درم
... و ... درم با ... کوفته بیخته ... قند سیاه ... مقدار ...
... حب ... که جهت همین کار ... صفت سورنجان ... درم صبر ... درم سقمونیا
ربع درم ... دانگی ... که جهت وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع است صفت قنطوریون
دقیق ... هر یک ... مثقال ترید چهار درم سورنجان ... درم ... مثقال صبر ... درم شحم حنظل ...
هر یک ... درم و نیم کوفته بیخته ... حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم ... که در امراض ...

جبها کلان سازند تا مکث او در معده دیر بود و منجلاب و جمیع مفاصل که در بیخ آن خورد و سازند تا زود
بگذرد و حبی دیگر که اخف از اول است نسخه سورنجان هلیله زرد صبر سقوطری هر یک را برابر سایند و خاکستر
کوفته بیخته بسرشند و بستور حب الحافظ و حب الذهب و حب المنتن که حب الشیطرج این جبها
حب هر یکی جهت مفاصل و اوجاع انفع دارد و در سیر ذکر شد حب دیگر در قلع بلغم از مفاصل و درد
قوی العمل است نسخه سعد سورنجان بوزیدان هر یک ده درم ماهیزهره دو دانگ تربد دو ثلث درم شحم
حنظل ربع درم فرفیون دانگی و حب شربتی حب که جهت عرق النسا مجرب است و رازی میگوید که در
ساعت رنج میکند و چند نفر از پیران که یک سال همین این بلا داشتند و طاقت جنبش نماند
با این حب معالجه کردم نفع داد و پنج شش بار اطلاق کند و مجموع کثیر است نسخه صبر سقوطری
سورنجان هر یک یک درم حبها سازند حب دیگر که درد نقرس را در ساعت شفا دهد نسخه افیون زرد
کرمانی فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم هر یک دو درم سلیخه یک درم زنجبیل فرفیون هر یک چهار درم مصطکی
شش درم سورنجان بیست درم آب برابر آن حب سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم حب مفاصل
تربد یک مثقال سورنجان نیم درم شحم حنظل حب النیل نمک هندی زنجبیل محموده هر یک دانگی و نیم ایارج
فیقرا یک درم گل سرخ افیون مصطکی هر یک دانگی مقل دو دانگ کتیرا طلوحی آب خالص حب سازند
حب دیگر که جهت تسکین وجع درد مفاصل عجیب الاثر است نسخه استخوان آدمی سوخته و با کلاب
سرشته حبها سازند و بخورانند مجرب است حب نیز که وجع مفاصل را و دیگر در ملک است با صلاح
آورد و بشرط تواتر نسخه صبر سقوطری تربد سوخته هر یک شش درم هلیله بوزیدان سورنجان
هر یک دو درم افیون سقمونیا هر یک یک درم مقل یک درم و نیم با آب کشنیز حب سازند شربتی سه درم با آب گرم
حب دیگر که جهت نقرس مخصوص است نسخه ایارج فیقرا ده درم سورنجان بوزیدان هر یک یک درم
و این کثیر است حب که جهت مفاصل و نقرس نافع نسخه ایارج فیقرا تربد هر یک یک درم
بوزیدان سورنجان هلیله هلیله زرد هر یک سه مثقال اسحق دو نیم مثقال با آب کشنیز تا خوشیده و حب
سازند شربتی شربت حب دیگر که جهت درد مفاصل که از زیاده بلغم افتد نسخه پوست هلیله کابلی

پوست هلیله زرد هر یک چهار درم سنا مکی تربد سوخته هر یکی ده درم کبیر افسنتین زرد غاریقون
سکبینج هر یک یک درم تخم کرفس انیسون هر یک دو ثلث درم سورنجان سپید دو درم افسنتین مثقالی
سقمونیا نیم درم کوفته بیخته با آب جبها سازند و در سایه خشک نمایند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت
بنفشه حب برنیا که جهت وجع مفاصل نافع است نسخه تربد یک درم و نیم صبر یک درم مصطکی دو دانگ
رب السوس فلفل دو دانگ سورنجان نیم درم کوفته بیخته حب سازند و هل شربتی حب که وجع مفاصل
را که از بلغم و صفرا باشد نافع است نسخه هلیله زرد سکبینج گل سرخ تربد بنفشه هر یک نصف جزو
سقمونیا شحم حنظل هر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم حب دیگر که او جاع مفاصل
و نقرس را که از رطوبت و برد بود سود دهد نسخه سورنجان بوزیدان شحم حنظل هر یک دانگی غاریقون
صبر هر یک نیم درم تربد مقل را در آب گرم حل کنند و در هاون سحق نمایند و ادویه دیگر کوفته بیخته
داخل هم آمیخته جبها سازند و این کثیر است با کرم به هند حب دیگر که بلغم خام از ورک نقی جزوین بیرون
آرد و اخراج باد و لطوبت نماید نسخه تربد موصوف دو درم و نیم شحم حنظل دو دانگ مقل ربع درم
حبوب سازند این کثیر است حب دیگر که وجع مفاصل را که از خلط غلیظ سوداوی باشد بود دارد
نسخه ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سکبینج هر یک نیم مثقال تربد موصوف ثلث مثقال سورنجان
بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته جبها سازند کثیر است حقنه دیگر که
جهت عرق النسا قوی الاثر است نسخه پوست حنظل قنطوریون دقیق حرف ابی ایارج
سنجان بوزیدان هزارچشان سپندان شیطرج تربد بیخ کبر تخم ترب جرجیر هر واحد یک جفنه بپزند
و صاف سازند مرسنل روغن بید انجیر قدری آمیزند و گرم حقنه کنند تا اگر امعا را بجرا شسته باشند
آرد و لبته چند بید سترقند مقل صمغ جاوشیر فرفیون بپزند و در روغن قسط حل کنند و حقنه کنند
چند ساعت آن شود بهتر است حقنه که جهت عرق النسا که از وجع درد کمر مستقر باشد نسخه
مرسنل بپزند و لورق و در آن حل کرده حقنه کنند حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن
نسخه حلبه مغز بادام تلخ مغز دانه بید انجیر تخم کتان یکی برابر هفت مثقال العارشیت هر یک پنج مثقال خشک

بوزیدان سورنجان

سورنجان تربد سفید خطمی و لوف هر یک ده مثقال اشق جاوشیر شحم حنظل مقل هر یک نیم درم
کرفس بادیان هر یک ده درم تخم شبت سداب یک خفنه مثقال انجره ده عدد عناب بیست دانه
سپستان حب دانه بجوشانند و نیم رطل از این طبیخ با روغن کاو و روغن خروع حقنه نمایند حرف
معالج دوائی که استعمال نقرس نفعی کند کما دریوس کما فیطوس زراوند حنظل ناخونه سو فطر
سالیون برگ سداب فتیح فروة الضبع سادرون نانخواه اصل السوس کوفته بیخته هر یک درم بخورند یعنی
دو حبه معجون با عسل دوائی که قلع وجع اورک کند النسا استعمال نماید نقرس هوی حب از زردک نیمجان
سپید هر یک دو مثقال ابهل روغن جوز و طبیخ شبت که هر یک یک دو بود آمیزند و بنوشند دوائی که معتبر
است یحیی بن خالد انتجاب اثر نیک دارد مجرب صفت سورنجان ده درم سنا مکی خیدرم زنجبیل انیسون
کرمانی دار فلفل هر یک دو درم بعسل سرشته شربتی دو مثقال با آب گرم و اگر بسبیل سفوف باشد
خوردن یک مثقال کافی است دوائی دیگر که عنایت وجع استعمال کشته حب محلب تخم سپند
دو درم شیطرج انیسون هر یک دو درم بهم آمیخته مثل حلیوزه حبوب کرده یک حب بدهند و اگر بسبیل سفوف
دهند روا است دیگر که حدت وجع چون بخورند تخفیف دهد و تسکین بخشد حب سورنجان سپید
نبات دو برابر کوفته بیخته سه درم آب سرد بخورند دیگر سورنجان یک درم شیطرج دو دانگ شکر
همچنین هر دو کبر بیخته حب کشنیز خشک سه درم برابر شکر بخورند دیگر خشخاش با شکر بخورند
که تسکین اوجاع مفاصل کند حب استخوان سپید سوخته خاصه که از انسان بود بسیار بار یک ساخته
دو درم بدهند دیگر سیاه ماش مقشر کشنیز خشک مبلوط در سرکه ترکرده سورنجان سپید بالسویه کوفته
بیخته شربتی سه درم دوائی که از مسکنات وجع نقرس است حب صنع عربی با نعناع کرم که
درست دهد هجان ثابت الکه پوست او دور کنند بشکم او پاکیزه کنند و یک کلان انداخته با
شبت و نمک بپزند تا که مهرا شود بس صاف سازند و در آن نشینند در حالی که نیکگرم باشد و بعد
مبهم صبح و شام بعمل آرند و هر بار دو ساعت در آن بدارند پس برون آرند و آب گرم ... قدم
و احتیاط نمایند تا هوا سرد نرسد و باید دانست که روزه بر مدن این عمل سه روز و سطا دو ویک دو سه روز

مسئله ...

بست و روز اول ماه باید کرد و خرگوش و چارچشم قائم مقام صنع است و بدانند که استعمال حب
را الله و شبت بپزند تا مهرا شود و بس صاف سازند و در آن نشینند در حالی که هم الی و بیست روز بهم
صبح و شام بعمل آورند سالی و صنع بهتر است که تنقیه باشد تا خوف از ضرح نبود خاصه در نقرس
اگر بسبیل عرق النسا آمده علامات رجوع ماده از مفاصل سوی دل چون خفقان و غشی پدید
آید زود تدارک کنند و تدارک آنست که دوائی مستفرغ از عضو دور نمایند و آب گرم حنظل عضو
نمایند و اگر در آب نمک از با لوزه و امثال آن باشد نافع تر خواهد بود و با استعمال اقویها و جوهرها
مناسبه تقویت دل دهند و کذلک عنب استعمال هر دوا که سورنجان دارد و فیه من مفاصل نقرس و عرق
واجب شناسند با مفاصل اراد مجرب منقوط و اربد البته بیان ادویه مفرده دوائی که اوجاع مفاصل را
نافع آید و درد پشت را نیز و کمر و کلیه را انقرو و پای درد کاه و درد استخوان و نقرس استسقا و النسا و علت
لنکی و رحت دل و سینه و فرج و اکثر امراض بادی و بلغمی را نافع است و خشکی استخوان را سود
دوائی همکنده پوست مغیلان هو سر کلوی سبز اول خار خسک واسس بعد با کچو جوالی بند کتی
را بر کوکل قسم اول همچنین بعد روغن کاو و نصف وزن کوکل ادویه را با یک جا سازند و کلوکل نرم
کوفته و جمله با هم آمیخته غلولها بندند و هر روز دو درم بخورند و بالای آن شراب شیر یا آب گوشت
جوش شیر و نمک با اشش نوشند و بدانند که کوکل لطنی مقل متها هم در امراض مسطور سود دارد و در
تناول آنکه کوکل از قسم اول یک درم یا کم دو تا ده بگیرند و در شیر کاو دو یا در آب گرم حل کرده
دوا ز مدد و مول دکاه در بنه که بالسویه باشند یک ثلث حل کرده بنوشند و با حب سازند بخورند
بالای او این ادویات تشربت نمایند دوائی دیگر که در ازاله مرض مذکوره و جمیع علل مفاصل از ان
که از بلغم یا دیاح شد سود دارد حب هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله سیر کر بزند و حو کوب ساخته در آب
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نمایند و کوکل یک سیر در آن انداخته بپزند تا که همچون جلاب شود
پس زرنبک و دار چینی قرنفل دار فلفل سیاه و لسوب که هر یک سه درم باشند در حالت
مذکور انداخته و در آتش بپزند تا که غلیظ شود پس فرود آورده و در آوند چرب نگهدارند و عنایت نماید

هر روز بخورند دوای که انواع باد مفاصل را مکرر بتجربه رسیده دس فلفل دراز چوک فلفل مویه
سنده‌ی بابرنگ اگیر جوزهنگ جیره زیره بهارنگی بیخ سرشف جوکهار کبج پیپل اجمود کردمیوا
زیره سیاه هر یک چهار درم تربد سی و شش درم کوکل یک سیر جمله کوفته بقیاس شش درم غلولها بندند
یکی صبح و یکی شام بخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای نفاخ پرهیزند دوای دیگر که اقسام درد مفاصل را
نافع است برگ راسن خشک هشت درم سیندا نجیر سپید بالنده هاهر کجور دلیو دار هر باره سنک سنده‌ی
سکهیره بیخ کسیلا اسکند کلوی تیس فلفل دراز ستاور کتاهی خورد کتاهی بزرگ هر یکده درم
کوفته همه را چوکوب سازند هر روز دوازده درم ازین دوا در هشت سیر آب بجوش دهند چون
یک سیر بماند صاف نمایند و شیر گرم بنوشند تا سه هفته و این از دواهای مشهور هند است
دوای دیگر که همین عمل دارد دس چوک اجواین نمک سنگ برگ راسن خشک کوت جابت خشک شیر
باکسیر جمله برابر کوکل برابر جمله مقدار چهار درم غلولها بندند و هر صباح یکی را بخورند دوای دیگر که
انواع مفاصل را سود دارد و جمله بادها بشکند و باد منفرا در چهره زرد پس بسازند دس شلیت دالان
خورد دالان بزرگ اجواین سیندان سیاه دانه تخم تربد تخم خربزه هر یک یک درم ریم سوخته
هفت درم شکر سرخ یک سیر کوفته بهم آمیخته هر روز پنج درم با آب بخورند دوای دیگر که جمیع امراض
انواع مفاصل و غیر آن که نزد اهل هند امراض بادی است چون جمیع اقسام مفاصل و لقوه
و فالج و مانند آن نفع دارد صفت بگیرند درختا که میخ برگ شاخ و بیخ موازنه دوا نایشا
جانی که یک سیر مذکور ترب یک من طبی است پارچه پارچه کنند و نصف او در دو من یک
و بالای وی کندم انداخته رسیده کیپا و بعضی ربع آن نایشا جانی اندازند و نصف دیگر
بالا کندم اندازند و سر پوش بر دیگ گذاشته آرد ما شش جید کنند و بر آتش نرم نهاده بپزند تا
گهری و فرو آرند تا و یک سرد شود و پس کندم بیرون آرند و در سایه خشک سازند و بریان نمایند و آرد
نموده بدارند هر صباح از سه تا شش ماشه ازین آب بخورند و در غذا روغن داو کسند
دار تر شی و بادی پرهیزند در یک هفته اثر تمام کند و باه نیز آرد و بعضی هیچ اگر بکار برند بقدر مسطور

دا آب سبزی می اندازند

دا آب سبزی می اندازند تا چهار پاس آتش سیده و مانشیر بخورند و بعضی عوض اک جوت در دشت
بیند که هندوی تو مهر و مار و نا بیند بکار برند بطریق مذکور دیگر که درد زانو که کهنه شده باشد
سود دهد دس سونهیه بانس سیاه دلیو دار هر یک سه درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند
بپالایند و هر روز نهار بخورند و این مداومت نمایند صحت یابد دیگر برگ راسن با برگ اک سه درم
ستوا کوفته دارو درد زانو دفع شود دس روغن تخم سهانجنه طلا کنند درد زانو که دیرینه باشد
کرده دیگر بر موضع درد کلاک نهند و شیر برگ اک طلا کرده سنه پور بران پاشند و کلاک زد شان
دستوار باشد شیر اک نقطه تا سه روز متواتر بمالند و بعد آب گرم مسکه مالیده بشویند دیگر موم
خام در آتش گداخته بر محل درد ببندند و چند روز مداومت نمایند و بعد از کشیدن آن ازو کشاسید
دوای که هندیها برگ سنج اکول گویند جهت درد مفاصل و زانو و کمر و النقرس و عرق النسا و فالج
و قولنج و لقوه و جمیع امراض بلغمی سود دارد نفع عظیم دارد دس فلفل دراز فلفل فلفل مویه چیره
سرند اندر جو جفته انگره بهارنگی خبث سرشف زیره سپید دالان بزرگ کهار کچیل اجمود کرد نا کسیر
بابرنگ بیخ رنگ هر یک یک درم تربد چهل درم کوکل شصت درم با کرده جمله ادویه را آمیخته
هر روز دو درم تا پنج درم با طبیخ راسن بخورند و غذا گوشت گوسفند و حلوان جوزه مرغ دراج
قلیه کباب بی شوربا با شیر تنها سازند دوای دیگر که درد پشت را که از باد و بلغم بود سود دهد دس
شاخ آهو در آوند می کرده و بکل حکمت گیرند و در آتش افکنده بسوزند انگاه بر آورده هر روز
قدری از آن با روغن گاو بخورند مجرب است دوای اول پشت را بروغن چرب کنند بعد سپندان
که هندوی رای گویند با آب حل کرده طلا نمایند و در آفتاب نشیند درد پشت را دهیکا و دفع
کرده دوا اگر درد پشت از خون بود میان دو شانه حجامت نمایند که عاجل النفع است دوای دیگر که
جمیع دردهای سرد را نافع است و فالج نیز سپید پوست بیخ کنیز سپید که هندی سپید کنیر گویند
و نا نوره سیاه هر یک ده درم همه را کوفته بیخته قرص سازند در کلها و روغن کنجد بپزند تا قرص سوخته
شود و روغن بر آید پالایند پس نگاه دارند و در آفتاب بمالند دیگر کوفتگی دست پای درد

ص ثغر تخم بید انجیر مقشر کنند و همچنان تا ... بلع کنند روز اول یکدانه روز دوم دو هر روز
یکدانه زیاده نمایند تا هفتم روز هفت دانه خورده شود بعده یکدانه هر روز کم سازند بعینه ترتیب
بیفزایند و کم نمایند تا نفع روی دهد دیگر اجواین با نمک ساخته با روغن کنجد آمیخته بمالند دیگر
برگ گلریخ با برگ سنبهالو با برگ ... در آب بجوشانند و بخار آن بعضو رسانند و برگهای ... بربندند
و از باد محافظت نمایند و برگ سوسن و برگ ... آلوده همین عمل دارد و از اوجاع کرم ... برگ
کرم برگ اسلی بکار برند بطریق مسطور که نفع تمام دارد دیگر اسپند بوختنی در روغن کنجد بسوزند
پس سحیق نمایند تا یکسان شود و اگر عوض کنجد در روغن سرسون کنند روا است اگر درد شدید باشد
قدری افیون نیز آمیزند دوای دیگر که وجع الورک و وجع الرکبه را مجرب است ص سنبهی اجواین ...
کلونجی هر چهار برابر یکجا کنند بی آنکه بکوبند هر صباح القدر که بگرفتن از انگشت در آید آب بخورد
و در کاستن و فزودن حسب مزاج مختار اند دوای که عضو معطل شده و باد گرفته را نفع دارد ...
روغن السی روغن سرشف روغن بید انجیر روغن کنجد هر یک بالسویه هر قدر که باشد ... چند
شیره دهتوره که از بیخ و برگ ... گرفته باشند آمیزند و بجوشانند باتش نرم تا روغن بماند و
عضو بمالند و هر روز با برگ آک ... بالای برگ دهتوره و یا برگ آک ببندند دوای دیگر
که ... یعنی عرق النسا را مجرب است ص زنجبیل سوده با نمک ساخته پانزده درم ... روان
... نمایند چندانکه یکذات شود پس بمالند و هر روز قدری از ان بمالند و ... دیگر که عرق
النسا و جمیع اوجاع مفاصل را سود دارد ص حنا و صابون با آب حل کرده ضماد نمایند دیگر که عرق
النسا و ... جمیع اوجاع شدیده و مزمنه را که از شدت وجع بهلاکت رسیده باشد نفع دهد
مسکن وجع بود ص کوکنار قدر تحمل مزاج در آب تر نمایند و آب او شب بنوشند القدر که کیف
آرد و دیگر مخدرات همین عمل دارد لیکن قبل از تنقیه نباید داد دوای دیگر که جمیع اوجاع مذکور
را نفع دهد ص شیر گاو دو سیر شیره جهانی نبات تخم سیر ... که درخت ... است دارچینی دو درم
... دو سیر انداخته ... جوشش دهند پس دارچینی و نبات آمیزند و بجوشانند تا بقوام حلوا

السبوجه روغن

رسته بعده روغن گاو خوشبو داغ کرده اضافه سازند و بهم آمیزند و ... ند و هر صباح دو درم
یا کم و زیاده موافق مزاج بدهند و این دوا از جمیع اقسام ... مهیا ... مناسب ...
باعتدال مایل تر است دوای دیگر که درد بندگاه و کوفتگی اعضاء و بیشتر ... نافع ص ... فلفل ...
هر یک شش درم ... سیاه هر یک پانزده درم ... درم ... درم
با نمک ساخته آب ... قدر فلفل حبها سازند و در آفتاب خشک کنند اول روز یک حب دوم
دو حب سوم روز سه حب بخورند بعده هر روز یک ... همین سه حب بخورده باشند و غذا
نان گندم و برنج ماهی و دال مونگ سازند و از گوشت و سبزیها و بادی پرهیز کنند دوای دیگر
امراض مذکور همین عمل دارد ص گجله که ... گویند و بیخ ... فلفل گرد هر یک
ده درم کوفته بیخته با قوام ... شکر یا عسل سرشته قدر نخود حبها بندند و هر روز یک حب دو
حب با آب بلع کنند و طریق ... گجله آنست که ... آب یا در شیر تر نمایند تا که نرم
شود بعده مقشر سازند و ... خشک سازند پس بکوبند تا کوفته شود و تناول این
دوا در سرما ... بسیار نفع دارد ... و جهت اوجاع بارده و مزمنه مجرب است
... در درد پشت کهنه را دور کند ص ... هر یک ... ده درم
با هم بیامیزند و آن آب ... کرده ... شب ... بمالند و صباح استحمام
نمایند ... که عرق النسا را ... ص روغن ...
... قدری افیون ... خورده ... که جهت درد
... جهت نقرس و عرق
النسا و دوای مفید است روغن ... جهت درد زانو مخصوص است روغن ... و روغن ...
و روغن ... روغن ... روغن بید انجیر ... روغن ...
روغن ... روغن ... جهت اوجاع مفاصل سود ... برین همه گفته شد روغن
عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع است و موی سیاه کند ص برگ حنا ...

من آب بجوشانند و بپالایند و نیم من روغن کنجد آمیخته بپزند تا روغن بماند و اگر برگ بابونه تازه
در آب باشند بکوبند و قدری آب نیز بیامیزند صاف کرده بگیرند و تصفیه نهاده که بر روغن کنجد آمیخته
بجوشانند تا روغن بماند قدری بیاشند روغن سورنجان جهت مفاصل مخصوص است حب سورنجان منقی
ده مثقال [illegible] پنج مثقال هر دو را نکوبیده بسایند در آب بخیسانند یکشبانروز و بجوشانند تا
مهرا شود و بپالایند و آنگه [illegible] ده ده مثقال روغن زیت سی مثقال اضافه کرده بجوشانند تا روغن
بماند روغن [illegible] و روغن کلکلانج جهت درد مفاصل و عرق النسا نافع است و مسهل و در معده گذشت
حرف السین سفوف سورنجان که مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع است حب سورنجان مقشر
ده درم سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد مقشر بادام هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیا یکدرم
قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی باشد تربد سفید نیم مثقال اضافه نمایند و سقمونیا نیم درم زیاده کنند و
در تحفه گفته که در بلغمی عوض سقمونیا تربد نیم درم کنند شربتی دو مثقال با آب سرد سفوف سورنجان دیگر
که همین عمل کند حب سورنجان قند سفید هر یکده درم سنا مکی هشت درم زعفران و اگر کوفته بیخته از
دو درم تا سه درم بخورند و قدری آب سرد عقب آن میل نمایند سفوف سورنجان بوعلی که جهت
عرق النسا از مجربات قدما است و صاحب تحفه سفوف سنا نامیده است حب سورنجان نیم درم سنا
مکی شش درم شیطرج دو درم زعفران نیم درم شربتی سه درم مع سه درم شکر سفوف سورنجان که
بغایت مجرب است از اوجاع مفاصل و امثال آن نافع حب سورنجان هفت درم زیره کرمانی بادیان
[illegible] هر یک دو درم فلفل یکدرم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم سفوف سورنجان
دیگر که درد مفاصل را تخفیف و تسکین دهد حب سورنجان شکر هر یک برابر کوفته بیخته شربتی سه درم
با آب سرد و در تحفه سورنجان ده درم شکر نیم درم زعفران یکدانگ نوشته شربت از یک مثقال تا دو
درم گفته و این نسخه را سفوف سورنجان صغیر خوانند و نسخه نخستین را سفوف سورنجان کبیر خوانند
سفوف سورنجان منقول از محمد بن زکریا جهت دفع نقرس بارد و درد مفاصل بارد مجرب است
و همو گفته که بالکلیه قطع میکند حب نانخواه اهلیلج [illegible] تخم کرفس رازیانه دو قو هر یکده جزو [illegible]

بادام تلخ سنبل قسط بحری زراوند مدحرج هر یک نیم جزو کوفته بیخته هر روز یکدرم استعمال نمایند ابتدا
از زمستان نمایند تا وسط بهار یکبار بزنند و بعد تناول این سفوف تا چهار ساعت چیزی نخورند از
ماکول و مشروب و باید که بعد تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف سورنجان دیگر که اوجاع مفاصل حار را
نافع است حب سورنجان ده درم سقمونیا مشوی یکدرم و دو ثلث درم [illegible] شکر سپید [illegible] درم
شربتی سه درم و اگر سقمونیا [illegible] مسکن الوجع در حرف الالف بحث گذشت سفوف [illegible] جهت
مفاصل نافع است در معده گذشت سکنجبین که از خل عنصل و خل [illegible] و عسل [illegible]
مزاج مریض و اوجاع مفاصل را انفع [illegible] جهت اوجاع مفاصل نافع است در بحث سیوم
[illegible] حرف الشین شربت هلیله اوجاع مفاصل و نقرس گرم را نافع بوده و طبع را نرم دارد [illegible]
هلیله زرد صد عدد در آب گرم شسته بکوبند و در ظرفی عریض وسیع کنند و آب بسیار بر آن ریزند چندانکه
آب بیست انگشت بالا آید و سه روز در آفتاب بنهند بعد آب [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] روز در آفتاب [illegible] آب اول و دوم با هم آمیزند [illegible]
صد [illegible] مثقال در آن حل کنند و صاف ساخته بر آتش بنهند و بقوام آورده فرو گیرند و سقمونیا [illegible]
[illegible] مثقال اضافه فرمایند و حسب حاجت بنوشند شراب [illegible] سوداء و [illegible] را انفع [illegible]
[illegible] جمیع امراض بارده جگر و معده را نافع بود [illegible]
[illegible] رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی هر یک سی درم پوست بیخ کبر [illegible]
تخم کرفس کاسنی هر یک بیست درم انجیر ده عدد [illegible] سنبل [illegible]
هر یکده درم قند سفید [illegible] شربت بزنند چنانچه رسم است شراب [illegible] مفاصل را سود دارد
[illegible] معده و جگر را نافع بود [illegible] پوست [illegible] پوست بیخ رازیانه [illegible]
پوست بیخ کرفس هر یک بیست درم رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم تخم کشوث در کتان بسته نیم درم
بجوشانند و بپالایند با [illegible] قند بقوام آرند شراب [illegible] پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه
هر یک بیست مثقال تخم کرفس رازیانه افسنتین نانخواه [illegible] سورنجان هر یکده درم [illegible]

پنج کرفس یک درم قند سپید کمترین بطریق معلوم سرشند ضماد اوجاع مفاصل را نافع است و
اسهال بلغم لغزانیدن میکند و بجهت اسهال گرفتن ضماد و وجع الورک در حرف الواو بضبط دوا
ذکر یافت ضماد که وجع الورک را نافع است و اثر خوابیدن او قوی دارد صفت فوفل پنج فنک سنبل خولنجان
پوست بیخ کبر کوفته بیخته شبانگاهی در آب زنند و بعد تحمل برادوت ادهن کنند تا که در اعضا حرارت افتد
دارد و ورک نیز مرا الجذاب با جای منفظ کرده ضماد که در دو هفته جمیع انواع مفاصل را که سبب
آن سردی و بلغم بود نافع باشد صفت سکبینج جاوشیر مقل اوپوپاناکس اشق انجیل بورسحان مثقال شحم
حنظل تخم کرفس برابر نانخواه افیون قسط هم مقدار جند بیدستر زرنباد ابهل سداب خشک سعد
ساذج کوفته بیخته با آب بسرشند و شیاف سازند شیاف که همین کار کند و با سورنجان
نفع دهد صفت سکبینج جاوشیر مقل ارز شحم حنظل صبر انجبار بورسحان هر یکی پنج درم نانخواه یکدرم
و تخم سورنجان مرزنجوش سپید هر یکی درم جند بیدستر نیم درم آب کشنیز شیاف سازند ضماد
مفاصل گرم و النقرس را لعابات سفید و از سود است صفت صندلین اکلیل الملک هر یکی ده درم بنفشه
ماشیشا مثقال اقاقیا دو درم زعفران یکدرم افیون لفاح هر یکی مثقال ضماد که النقرس را گرم
مجرب است صفت مرزنجوش گل خطمی اسفیول آرد جو سورنجان بالسویه باروغن تخم مرغ دردهن گل
ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثر بیشتر میشود ضماد که النقرس گرم را
سود دارد صفت آرد جو یک درم افیون نیم درم آب عنب الثعلب ضماد کنند ضماد که النقرس گرم
مرکب را نافع بود صفت خطمی تخم مرو آرد جو سورنجان بالسویه بروغن گل دردهن تخم مرغ ضماد
کنند ضماد که جمیع انواع مفاصل را نافع است صفت بابونه خطمی اکلیل الملک یک درم
اشق جاوشیر مقل هر یکی ده درم موم سپید که هر یکی پنج درم سنبل یک درم ضماد کنند بیخته
ر... آن ضماد جهت درد مفاصل مجرب است صفت وارشکنه که سلیمانی نامند و زنبق هر یکی
مثقال با هم بسایند و با آب برگ تر کنند تا سیاب گردد و صابون حلبی ده مثقال در آب حل کرده
اضافه کنند ضماد محلل که لعنه درد مفاصل حار را سود دارد صفت لعاب تخم کتان لعاب حلبه دارد

هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسرشند و بر نهند ضماد جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی
جمیعا نافع و منضج و محلل قوی و جاذب خارج و حکیمان از عمق بدن است و صاحب تحفه گفته که حقیر تجربه
نموده که مداومت ضماد او بر مهره‌های پشت و مفاصل باعث نجات جمیع کثیر از استرخا گشته صفت
ساله شده صفت ورق دوازده مثقال تخم انجره جند بیدستر مثقال بورنه میان بوره نوشادر زراوند مدحرج
شحم حنظل ملک السلطم هر یکی پنج مثقال فلفل دار فلفل عاقرقرحا اشق هر یکی چهار مثقال فربیون اکلیل عود
البسان مرصاف را با پنج زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد و لسین بعد از فرفیون سورنجان
هر یکی مثقال حب السلاطین شش مثقال موم چهل و پنج مثقال روغن سوسن امثال آن یا نرده
مثقال جمیع را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند و موم و روغن که اخته بدستور
که در مرهم ساختن معروف است ترتیب دهند ضماد محلل که بالقیه درد مفاصل حار را سود دارد لعابات
صفت لعاب تخم کتان لعاب حلبه دارد و هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسرشند و بر نهند ضماد که
جهت مفاصل که قریب تحجر باشد مجرب است صفت تخم سداب انجره جزو روغن تازه کاوی
جزوی لاری سرکه بورن عسل بعد از سحق مجموع سرکین خشک کاو دی با بند و العقرب که غلیظ سازد
اضافه کرده بحکم استعمال نمایند ضماد که جهت تسکین غلیان مفاصل و درد سر فرمانی مجرب صفت
نقره استخوان با خود ده درم روغن گل سرخ پنج درم فرفیون یکدرم زعفران نیم درم ضماد که النقرس و
اورام حاره را نافع است صفت صندل سرخ عدس مقشر فوفل شیاف امیثا گل ارمنی کوفته بیخته
بگلاب والکاسنی ضماد کنند ضماد که عرق النسا و وجع الورک را نافع است صفت پوست بیخ کبر خرده
کوهی عاقرقرحا هر یکی ده درم عصاره قثاء الحمار حب النیل هر یکی یکدرم کوفته بیخته بشراب عسل ضماد
نمایند ضماد که همین خاصیت دارد صفت نطرون عاقرقرحا هر یکی ده درم قسط تخم سیر تره تیزک هر یکی
درم زفت پنج درم زفت را در روغن زیت گداخته و باقی ادویه کوفته بیخته اضافه نمایند و ضماد
سازند ضماد که مفاصل گرم که در وقت هیجان تسکین الم کند صفت افیون زعفران بالسویه با سفیده بیضه
بروغن گل سرخ ضماد نمایند ضماد مسکن اوجاع و تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب است صفت حلبه

بآب و سرکه با بوره طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بجوشد حلبه افزوده کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بکار برند
ضماد نمایند ضمادی دیگر جهت مفاصل بارده معتدل است مرّ عرطنیثا سوخته با عسل و سرکه بقدر
کفایت بالسویه سرشته ضماد نمایند ضمادی محلل جهت مفاصل بارده و اورام مزمنه بلغمیه مفید است
مرّ بوره ورق اشق اکلیل نانخواه بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه بر نهند ضمادی دیگر که نفع
حاره و نقرس را در آخر مجرب النفع است و دفع لقا با مواد نماید مرّ صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه
بآب کلم بر نهند و اگر حرارت زیاده بود با کاسنی بکار برند ضمادی دیگر جهت اورام حاره مفاصل
و درد کنج ران بر تعفین جمیع اعضا از مجربات است مرّ اسپغول کوکنار بالسویه کوفته بیخته آب بر ریزند
تا کوکنار مهرا شود و روغن گل سرخ القدر که کنجد آمیخته بر نهند و حسن آنکه اگر تسکین حرارت و تبرید بیشتر
مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته همچنان نابت داخل کرده ضماد نمایند زیرا که لعاب طبعی او گرم است
بکوفتن اثر برودت شکند و ناکوفته بیخ زمینا اگر لفاح هم باشد کوفته لعل آرند و ضماد او کناوداو اگر
ضمادی که درد اعضا را که جهت بواسیر هم باشد و جهت نقرس از مجربات است مرّ فلفل دو جزو فلفل
نوشادر هر یک و درم تحلیل کند درم سورنجان با زرده روغن گرد کمان درم سوم درم ضمادی
جهت وجع الرکبه بارده مرّ برگ خطمی بجوشانند و بکوبند و بروغنهای گرم آمیخته بر نهند ضمادی که جهت
مفاصل و کرد اورام مجرب است مرّ آرد لوبیا اسپغول بزر کتان بزر خشخاش گل خطمی سورنجان اکلیل الملک
هر یک ده مثقال خولنجان بسباسه ماميثا آرد جو هر یک سه مثقال لفاح زعفران افیون هر یک دو مثقال
کوفته بیخته اقراص سازند وقت حاجت جهت اوجاع بارده بشراب و جهت حاره بآب
بارده استعمال نمایند ضمادی که تحلیل بقایای اورام بارده و نقرس بارده کند مرّ مقل لبنی حلبه تخم
کتان اشق بالسویه بگیرند مقل و اشق را بشراب حل کنند و جمله بهم آمیخته ضماد نمایند و در سنه عوض
لبنی کنند جهت ضمادی که بعد از تنقیه بکار برند و قایم مقام شراب است مرّ استخوان
سوخته اهل جوز السرو هر یک یک جزو زاج یک جزو کوفته بیخته بشرابی آمیخته طلا نمایند
و بر نهند ضمادی که در تسکین وجع النقرس عضو عجیب الفعل است مرّ استخوان سوخته سفید شده

سفتن شسته و خشک کرده باشند سفیداج ارزیز شسته هر یک جزو سورنجان دو جزو کافور اندکی
بگلاب حل کنند و آرد و یه کوفته بیخته بآن سرشته طلا سازند طلائی که اعضا را قوت دهد و روع
کند و تبرید بخشد صفت صندل سرخ ماميثا گل ارمنی گلنار صدید الحدید مغات آب آهن با گلاب
طلا نمایند طلا که تبرید بیشتر کند مرّ کافور بالسویه با گلاب طلا کنند طلائی که روع و تبرید کند
مرّ سفیداب کافور بالسویه با گلاب طلا کنند طلائی که روع و تبرید کند مرّ سفیده ارزیز بگلاب سائیده
تا که از وجه مهیا کنند طلا سازند و اگر سفیده ارزیز بشیر گاو سحق کرده بر نهند همین کار کند طلائی
که تسکین وجع بلیغ است مرّ لب خرمهره افیون بالسویه بشیر گاو طلا سازند و چون گرم شود تبدیل
نمایند طلائی که در تحلیل ورم و سوی ابتدا از آن کنند مرّ صندل سرخ زعفران بالسویه بآب عنب
طلا نمایند طلائی مثل او است مرّ ماميثا حضض صبر با کاسنی طلا کنند طلائی دیگر که مانند او
با بونه گل سرخ اکلیل باسی با آب کرفس طلا سازند طلائی دیگر خطمی با بونه تخم کتان کوفته
بیخته بآب سرشته طلا نمایند طلائی دیگر حلبه تخم کتان بآب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند
طلائی که در ابتدا و جمیع مفاصل بلغمی بکار آید مرّ صبر اقاقیا حضض بطبیخ طلا کنند طلائی دیگر
جوز السرو اهل حضض عمل کند طلائی که تبدیل مزاج کند و ورد مسعود
است مرّ افیون جند بیدستر هر یک جزو زعفران نصف جزو طلائی که مفاصل کند
مرّ موم و روغن یکبار آب گرم بر عضو ریزند تا که عضو نشود و بعده قیروطی طلا
و اگر شحم قیروطی سازند بهتر عمل کند و اگر تحلیل روغن گرم که بطبیخ
باشد کنند و بعده قیروطی مالند بهتر باشد و در تلیین نافع تر باشد
که ماده خون کثیر بود یا سبب صفرا باشد قوی قبل از تنقیه استعمال نمایند
دو سبب یکی آنکه چون ماده قوی الحرکت باشد ردع بر نهند ماده از حرکت باز ماند و مفاصل
رگهای شود آنکه ماده قویه از محل مرض بجانب اعضا
و باعث هلاک شود و دوم خون ماده صفراوی که خون باشد و هر گاه

چنین خطائی ... بهمبران حسب زیاده شود بالاصل باد و با اعضا میس ظهور نماید آن را
وقوع گرفت با دلعر درون و امثال آن توان یافت پس درین وقت تدارک آنست که
تکمید بر عضو علیل حنظل کنند خاصه که با بونه نفقه (؟) دران مطبوخ باشد و ایضا معرجات قوت
خورانند دل و دماغ قوت یابند داده سپستر خیر قبول نماید حب الحامقیه که باب جفته است و سکن
وجع عرق النسا من شحم حنظل عرطنیثا بورق اشق فتیله ساخته بردارند تا سبیج پیدا کنند و سابقا
مکرر گذشت حب الحامقیه ترجی (؟) که وجع مفاصل اگر از صفرا و بلغم باشد باسهال ازاله کند
من تربد ده درم گل سرخ شش درم سقمونیا یکدرم سنبل نیم درم کوفته بیخته بعصاره سیب بسرشند
و دوا اقراص سازند شربتی از قرص تا دو قرص حب الیم المطبوخ هندیه (؟) که نقرس حار را نافع است
و اوجاع مفاصل را نیز و تنقیه بدن کنند من هلیله زرد پانزده درم تربد موصوف بسفایج هر یک سه
درم سنامکی شاهتره هر یک چهار درم سورنجان تخم کشنیز رازیانه تخم کرفس گل سرخ هر یک دو درم
بطریق معلوم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بپالایند و ... مع ده درم شکر بنوشند
مطبوخ که جهت وجع مفاصل بلغمی قوی الاثر است من سورنجان بوزیدان هر یک ... درم
یکدرم تربد چهار درم فوه تخم کرفس افسنتین پوست حنظل هر یکده درم ... رطل آب بجوشانند
تا نصف رطل بماند صاف کنند و بنوشند و هو دوا قوی ینقص (؟) فوه مطبوخ که جهت عرق النسا
و درد مفاصل بلغمی را اثر قوی دارد ۀ پوست حنظل خشک پنجدرم مویز دانه بر آورده یک کف
هر دو را با سه رطل آب بپزند تا دو ثلث رطل بماند صاف کنند و بنوشند ده دست بلغم خام بیرون
دهد و هو جید قوی مطبوخ که درد زانو را سود دارد ۀ انجیر سیاه بیست عدد اصل السوس سورنجان
هر یک پنجدرم ناخواه شونیز فطراسالیون هر یک سه درم بپزند تا نصف بماند تا نصف صاف کنند
دو درم مخ گاو شش درم آمیخته بنوشند مطبوخ که باسهال صفرا کند و باعتدال آرد من هلیله زرد ده درم
تا پانزده درم تربد از سه درم تا پنجدرم اندر سه رطل آب بپزند تا ثلث رطل بماند با ده درم شکر
بنوشند مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را نافع باشد من سنامکی هفت درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار

درم سورنجان رازیانه

درم سورنجان رازیانه تخم کرفس افسنتین فنطوریون دقیق هر یک ده درم پرسیاوشان گاوزبان
بادرنجبویه هر یک سه درم بجوشانند و صاف کرده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست مثقال حل کرده
بنوشند مطبوخ سورنجان که همین عمل کند من سورنجان سفید یکدرم پوست هلیله زرد ده درم تربد
سه درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یکده درم رازیانه پنجدرم در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد ... صاف کرده بنوشند و اگر سی درم ترنجبین شیرخشت بیفزایند بهتر باشد مطبوخ که جهت وجع
مفاصل که از صفرا و بلغم باشد من بیخ کرفس بیخ کاسنی گاوزبان هر یک سه درم تخم کرفس
ده درم تخم کشوث افسنتین بوزیدان بلیله چینی هر یکمثقال سورنجان یک مثقال گل سرخ یک
کف شاهتره ده درم مویز منقی سی عدد آلو سی عدد بپزند چنانچه رسم است و صاف کنند ثلث
دو رطل از آن بگیرند و ... خیارشنبر و تمر هندی خسته برآورده و ... یک ... ده درم
و شیرخشت ... درم و در آن حل کنند و صاف سازند پس ... تربد دو ثلث مثقال
افیون ... نیز در و کنند و آب ... بنوشند طبیب دانا حسب الحال در
تقدیر اوزان ادویه مختار است مطبوخ دیگر جهت اوجاع مفاصل که از برودت بلغم باشد من پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کبر هر یک ... درم افیون ناخواه سورنجان بوزیدان
... تخم کرفس تخم رازیانه پوست حنظل شیطرج فنطوریون دقیق هر یکپنج درم در ... رطل
آب بپزند تا النصف برود و صاف سازند شربتی ده درم مع یکمثقال روغن بید انجیر ...
همین عمل کند من اصول ثلثه مذکوره افتیمون خسته ... اصل السوس مقشر هر یکده درم
سورنجان بوزیدان فوه هر یک سه درم عناب سپستان انجیر سفید مویز منقی هر یک ... بطریق
معلوم بپزند شربتی بیست درم ... که در قلع نقرس و وجع الورک عجیب الفعل است من پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک سه درم پوست بیخ کبر پوست حنظل فنطوریون دقیق ... شیطرج
هندی ناخواه افتیمون سورنجان بوزیدان ... هر یک پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد صاف سازند هر روز یک اوقیه از وی بگیرند روغن بید انجیر یکمثقال آمیخته بنوشند و اگر

غلبه قوی باشد در روی لیورتی که عصاب نیس را شربت تر زیانه کرد و عوض روغن بیدانجیر روغن
کلکلانج کنند خانه عجب زلیسی مستقیم الرمی دواء الاصول صغار از نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی
را نافع است صص پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی اصل السوس خطمی
هر یک ده درم تخم کاسنی تخم رازیانه تخم کرفس سورنجان بادیان زیره کرمانی هر یک پنج درم انجیر زرد
مویز منقی هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند هر روز سی درم مع
ده درم گلقند بنوشند دواء الاصول بارد اوجاع مفاصل حار را نافع باشد صص عناب سپستان هر یک
سی درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم تخم کاسنی رازیانه هر یک پنج درم
سورنجان سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند هر روز سی درم مع ده درم
گلقند بنوشند و نسخه دواء الاصول که وجع مفاصل را سود دارد در بحث عرق گذشت دواء المسهل
مفاصل را نافع است در بحث صرع گذشت دواء البرود مفاصل را نافع است در مطبوخات معده گذشت
مطبوخ [illegible] وجع مفاصل بلغمی و ریحی را نافع است معجون [illegible] بدستور [illegible] کذلک معجون [illegible] این
همه در بحث صرع گذشت معجون سورنجان که جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب است و حسن الاثر
است صفت سورنجان ده درم سنا مکی پنج درم [illegible] زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم
بنجبه بعسل سرشته شربتی دو مثقال با آب گرم معجون سورنجان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا
بلغمی و صفراوی نافع است صص سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره پنج درم کرمدانه شاهتره
هر یک دو درم هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل سفید سعتر تنگهندی برگ حنا زنجبیل
هر یک یک درم و نیم کلونج جلجلان زنجبیل سقمونیا هر یک سه درم ترنجبین سفید پانزده درم عسل کفیده
درم روغن بادام ده استار شربتی یک [illegible] با آب گرم روزی که تنقیه مطلوب باشد و جهت دوام
سه درم [illegible] جلجلان [illegible] است یعنی کنجد معجون اذراقی مسمی مسهل المزاج جهت درد مفاصل
و عرق النسا و سلسل البول و فالج و قطع عادات افیون بغایت مجرب است صص اذراقی که بهندی کچله
گویند شش مثقال گل گاوزبان [illegible] استطوخودوس [illegible] جلغوزه [illegible] هر یک سه مثقال

هلیل دو مثقال

هلیل دو مثقال صندل سفید و قرنفل هر یک یک مثقال هلیله سیاه و آمله منقی هر یک پنج مثقال عسل صاف سه چند ادویه
مثقال [illegible] نمایند و باید که اذراقی را در شیر خیسانیده پوست جدا کنند و [illegible]
بعده بکوبند و باریک بیز نمایند پس دوا زان [illegible] کرده بکار برند معجون [illegible] جهت وجع مفاصل و نقرس
و تسکین درد انها و جهت منع حادث شدن انها نافع است در بحث [illegible] گذشت [illegible]
مذکور است که اگر قبل از شش ماه بخورند [illegible] پس احتیاط در این امر واجب باشد و مقتضی شش ماه
قدری ضرر [illegible] بکار برند در استعمال او و شربت او جهت نقرس و وجع مفاصل قدری [illegible]
است و هر روز قبل از طعام با آب گرم بخورند و اگر گاه گاه خورند تا یک درم شربت او مجرب
[illegible] باید افزود [illegible] در تنقیه مفاصل قوی الاثر است و در بحث [illegible] گذشت معجون [illegible]
و معجون [illegible] جهت اوجاع مفاصل سود دارد و در بحث معده گذشت [illegible]
[illegible] مقوی باه است [illegible] بدستور در بحث باه گذشت [illegible] که
النسا کاین از غلیظ را سود دارد و مخرج خلط سوداوی است صص هلیله سیاه جهت [illegible] پنج درم افیون
آرد هلیله را نیکو کوفته [illegible] در یک رطل آب گرم بخیسانند [illegible] سه روز
پس بمالند و صاف نمایند و شکر سفید ده درم آمیخته بنوشند نقوع که اوجاع مفاصل و [illegible] صفراوی
و گرم مزاجان را که محتاج مسهل [illegible] باشند سود دارد صص [illegible] آب [illegible]
باشند جلاب شکری [illegible] رطل [illegible] کنند پوست هلیله زرد [illegible] کلان پنج درم [illegible] آمیخته
روز [illegible] صاف [illegible] بنوشند [illegible] که همین عمل [illegible] پوست هلیله زرد
[illegible] ده درم [illegible] جلاب شکری [illegible]
روز [illegible] صاف کنند و لعاب اسپغول [illegible] بنوشند [illegible]
سورنجان تنقیه کنند [illegible] روغن بیدانجیر [illegible] بنوشند [illegible]
عرق النسا [illegible] بکار می آید [illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] بنوشانند [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]

دیگر فصد باسلیق کنند لیقول مناسب مع لیب خیار شنبر لازم بگیرند وامثله موافق نماید سازند
علاج دوالی فصد باسلیق کنند وسهل سودا دهند مراتب لیس نزد کهای پاکه ممتلی شده باشند
بکشاینده و کرات بهمین خروج رگهای مذکور را ممکن باشد تا ماده غلیظ برآید و مرطبات استعمال
نمایند غذا آوده داراو بابهای ما به سچی دارند که ماده برنبوده از عصب محفوظ باشند علاج العضو
فصد باسلیق کنند جهت قوت قی لازم دارند و اسهال نیز بحسب بوی سیحان کنند و همین نهج
گاهی اسهال گاهی قی میکرده باشند تا هم قوت بجای ماند و هم ماده متدریج مندفع گردد و بعد
تنقیه منبع این طلا بکار برند و صبر و اقاقیا عصاره لحیة التیس شب یمانی لیس که نیز طلا کنند و چون
خشک شود بازا العصا به بر بندند و حرکت حالیه مشی کمتر کنند و اگر کنند باید که پای بسته باشند
العصابه و طلا یک روز در میان تازه نمایند و همین تدبیر لازم باشند و قی اکثر لعل آرند و جهت
تحلیل ماده در پای سه روز این ضماد بکار برند فاما تحلیل شیاکیرا اشتم کرسنه زره هم
تا بنفا کنند مرهم که همین عمل دارد و خاکستر کرنب فرس نظرون سه کهن بر آرد
جلبه آب خاکستر ضماد سازند و حنظل تاکیسر هم نیز در این مرض نفع دارد باب نقرس دوم
تنها پوشیده نماند که صحت کثر الوقوع و مواد الاضافه تدبیر اکثر انواع او با هم
جامعه تمام دارد پس در معالجه تنقیه و عدم تساهل واجب است از سایر علل باشد و تا طبیب
بر جنس نوع و فصل حمی بر معرفت ایام بحارین و شرایط استفراغات و جمیع جزئیات که بدان
تعلق دارد از حبابه حب در سهال او زبحران حفظ مادر ششم و امثال آن واقف باشد
لعلاج حب قیام نمودن اکثر کبایر است و قبل از شروع در تراکیب چند قاعده ضروری القاعده علاحده
گفته میشود تا بر سبیل تذکره تنبیهان نیز مفید است قاعده در بیان انحصارات در حمی
یوم و حمی غلیظ دمی دقی است بدانکه تعلق حرارت تب او دو اگر بروح شود واولا آنرا حمی یوم
خوانند ده یابیشتر در یک روز منقضی گردد و هر سببی که عارض شود بهمان منسوب سازند چون حمی غشی یا
و مانند آن یا در باشد که حمی مذکوره سه روز بماند و اندکی بود که از آن تجاوز نماید و تا السابع رسد

و اگر تحفظ شود و او را حمی خلطی باشد خواه عفونت یا غلیان فقط و غلیان از غیر ماده خون تنقیه
دارد شود یا حصول باشد و اگر با عضای اصلی شود الاخاصه مدان جگر آنرا دق نام نهند و دق سه رتبه
دارد و دو مرتبه ثانی دو درجه محفوظ تا که در مرتبه اول است معرفت سببی مشکل است علاج آسان و بعد
تنقیه مشکل خاصه که در مرتبه ثانی در درجه ثانی رسید پس از آن توقع منقطع است از رودی
و او را که در لفاعه حرارت ذکر شده مراد از آن تقریر اوست و در حمل فهم حصول دق اند سخن
دیگری بنا بر اکثر شبهای خاصه دق پیشتر بعد دیگر شبهای افتد کما لا یخفی و لکن حرارت او در محل که
تقریر باید عفونت او با اجسام مجاور ولا محاله التعدی میکند و مع ذلک شبیه تب خواهد بود و کرد منظر
تقریر حرارت که فقط او لا معتبر شده فافهم قاعده در بیان امور ضروری که در مرض تب لابد است
قاعده که در مزاج شدید الحرارت صفراوی اکثر پیشتر بمن نه چند که خوف استحاله الصفرا است
بخلاف شربت نیلوفر که این خوف ندارد لکن فیه وجه انه که آب کثیر القدار در شربت بنفشه
آشامیدن مانع استحاله او و شیره با و ترنجبین نیز سعد استحاله کردن بصفرا است و سکنجبین ساده و حرقوما
سطح آلت ترنجبین در حقیقه محمودات آلات است نهایت چند اگر چه نفع محبوبت باشد
و مسهل مرتبه عفونت است بروغن بادام لحم الیدل هم قلیل ولکن تناول نه کس
زوال تب نافع اکسیر حرارت آنچه که در تب آب نفع تمام دارد و کمتر و خیار حتی از تر سبطی
کنار پس که در تنقیه نفعت جو مقشر جلاب اهر چه سیر آید و در آب بادر حجوب شده و مرایض را او اوان
نشانده بیرون که مراد بیرون از آب بارد واحتیاط کند که حجم رسیده در هوا و آب سبد جلوان
فاتر بود و بهتر است که بعد فروع تدبیر با دان مرطب واجب و کذا در بسیط بدان والعطر
بغیر و ایش اعلی آنکه سخت در آب نیکم نشسته پس بیاورده و در فاتر از آن نشسته و تدریج
همین بیان میکنند تا با کسب و با آرنده سرد در آب پیش از آن نمایند که آب بستانی باشد و مفصل
نشسته باشد و آب سرد چنین باید که بیمار را یکبار با آب فروکند و در حال برون آرند طالع کوفت
از طلب الاکثر تا لیف حضرات مجوزه قاعده که تفرق رفع درد است نیکو تدبیر است در مجسمه منفصل

کفته شد فواید کثیر **بوزیدان** که دل و دماغ را قوت دهد و حرارت عزیزی افزاید در بحث سر کذشت **بخور**
که بجهت حیوان جنین ... غیر ... باشد **صندل سرخ** کل سرخ برک مورد و سبوس هر دو اکر برابر بود
برک طرفا نیز ... مصلح هوا عفن است **زراوند** جمعیات بلغمی و سوداوی را نافع
است ... تب کرم و بالتراب ... **درد ناخوشی** بسبب عطش آسهال را نافع است **زرد چوبه**
... در بحث امعا کفته شد **سکنجبین عسلی** جهت حمیات بلغمی و سوداوی سود دارد و ...
در تب ... اکر جهت ... از تناول شیر حشه باشد نافع است و در رسل ... بهر حال ...
بود و در بحث معده مفصل کفته شد **طباشیر** عوض سکنجبین است و در مزاج خشک ترتیب
تناول و ... باشد ... در حرف المیم ... باید با فواید کثیر و ...
ترکیب او در بحث سر کذشت **حب الصنوبر** تبهای ناپیه و مزمنه را نافع است ... از تب
... و در بحث سر کذشت **حب الطیب** حمیات ربع را سود دارد **حب** طبیعه ... از سنج
عصاره ... هر یک دو درم حرف ... درم و نیم ادویه کوفته بیخته با آب ... ساز ...
و خشک کنند شربتی یک درم با آب کرم **حب الصبر** که اندر تبهای کرم و اندر سرفه کرم و در وهان کرم ...
تشنکی ... خاصه اکر در تب ... یا رب ... و مانند آن ... باشد **حب** مغز تخم خیار ...
مغز تخم کدو ... تخم خرفه ... کرده هر یک ... هو ... در ربع ... خرقه ...
ولعاب ... اسپغول ... و آب ... خرقه ... خشک کنند و باز ... هر ...
... حب ... **حب الاسهال** که در تب نیز نفع دارد اندر بحث سینه کذشت **حب** که در تب
سود دارد و در بحث سر ... **القا** ... در بحث امعا کفته شد **حب لدال** ... **حب** ...
جهت تبهای کهنه و لرزه نافع است در سینه کذشت **الربع** ... تب ربع ... عقرب ... در ...
... نافع است جهت تب ربع ... سکنجبین ... اکر ... نافع
... و جهت ... زهر دارد و ... آب ... **حب** ... سوان ...
... سادی ... مجوب ... کرد ... **جهت**

ربع بلغمی مجرب است **حب** ثوم یعنی سیر ... مثقال ... خورد هر یک دو مثقال پیش از نوبت ...
دوا جمعیات بلغمی را نافع است **حب** زنجبیل مصطکی هر یک دو درم ... موصوف ... درم
شکر طبرزد چهل درم ... مثقال **دوائی** که در تب ... توان ... کرد ...
شود در بحث معده ... کفته شد **جبانیان** ... ولیکن ...
که اکر چه در کتب اهل هند معالجه تبهای کرم خاصه ... نوشته اند و ...
نجی که اهل یونان ... مسطور نکشته لیکن در بعضی ترکیبهای ایشان خصوص
در تبهای مزمنه بلغمی و سوداوی کثیر النفع است مشهور آمده و ... ایشان ... نیز
است ... اکر طبیب ... دوا ... ادویه مسطوره ایشان را ... ومراعات ... کیفیت دوا ...
در ... استعمال نماید باک نیست و مع ذلک ... سموم ... اکر چه ... اصلاح ...
... تجارت ... مشهور شده ترک استعمال او احوط دانند ... ...
چنین مقرر کرده اند این ... در تجربه ... کرده ... استعمال ...
در این امر ... لیکن استعمال ادویه ... در بعضی اشخاص ... وجود ... بود ...
مزاج ... از ... جای ... و ... جهل ... کرد ...
بود ترک ... اولی است **دوائی** که تبهای ... صفراوی و بلغمی ... و مرکب را نافع است
حب ... کلوی ... سفید ... خورد هر یک ... سفید ... تولد ...
... **دوا** ... که خاصه کلوی که ... بود ... جهت تبهای ... هر
... ... که ... بود ... مجرب ... اسهال ... توان داد و ...
را نیز مفید است **دست** ... سریع الاثر است ... مطبوخ ...
... است کلوی ... لیکن ... افیون و ...
و نفع او در امراض مختلفه محسوس شده و جهت ... کثیر النفع است ... خواه تبهای ...
و خواه با اجزای دیکر ترکیب ساخته در تبهای کرم ... کرده ... تبهای کرم از صفرا و بلغم ...

داده ترکیب او حب حاجت کاه مهلتی که اصل السوس است میکنند و گاه با مویز و گاه با چیزهای دیگر استعمال
آن بهرهی که طبیب در کیفیات ادویه حس داند داخل در جمله کلوی را داند و طریق استخراج
رب کلوی آنست که کلوی تر بگیرند و بشویند و بکوبند و آب خالص که از باران باشد قدری بر آن بپاشند
و بفشرند تا آب غلیظ افشرده شود پس این آب را در ظرف سفال چینی پهن کرده و بر دهن
ظرف پارچه بسته تا از گرد و غبار محفوظ باشد در آفتاب بگذارند که خشک شود و اگر بجوشانند
شیره افشرده مذکور را تا غلیظ گردد نیز روا است و این رب مطبوخ در حمیات بارده ولی
و افعی در حاره مناسب اگر خواهند رب در غایت لطافت حاصل شود کلوی را بعد شستن دو
پاره کنند و هر کاه پاره را بقدر دو سه انگشت در آب باران بخیسانند و هر صباح برسانند تا چون
اجزاء دقیقه در آب جدا شود قطعهای کلوی را بیرون اندازند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بکار برند
دوائی که تبهای گرم را نافع است حب صندل سرخ پوست درخت نیم مغز کنول کته کلوی گشنیز از هر یک
یک دو درم بگیرند و نیم کوب سازند و جمله آمیخته پنج حصه کنند و یک حصه را اندر یک سیر آب بجوشانند تا چون
پنجم حصه بماند صاف کرده بنوشند و انقل او سه پهر باشد در نیم سیر آب جوشش داده چون چهارم
حصه بماند صاف کرده بدهند و مراد از دوام سیر شاهی است و مراد از سیر شاه جهانی چهل سیر شاهی
یک سیر شاه جهانی باشد و سیر شاهی هفت کمباشه میشود و باشه هفت سرخ است که در هندی
کنکچی گویند دوائی که تبهای حاره عفنی حتی که تب های را سود دارد حب گل سعتر کلوی سونبه
صندل سرخ زرد چوب دارچینی هلد دهنیا [illegible] برابر بگیرند و نیم کوب
سازند و با هم آمیزند و [illegible] در نیم سیر آب جوش دهند در اثنای جوشش ده عدد
برگ نیم آمیزند چون آب چهارم حصه بماند پالایند و بنوشند و انقل [illegible]
باز جوشش دهند صاف کرده بنوشند و همچنان تا سه روز و تا پنج روز بعمل آرند و مریض اگر
طفل باشد وزن دوا موافق باید گرفت دوائی که تب لرزه را که سببش صفرا باشد نافع
است حب اسبغول تمر هندی شکر سرخ هر یک دو درم بگیرند و تمر هندی را در آب [illegible] نرم بمالند

و شکر حل کرده و صاف نموده بیاشامند و تخم اسبغول در قدری آب انداخته فقط بنوشند
چون یک گهری بگذرد و شربت مذکور بنوشند و غذای خفیف [illegible] سازند و [illegible]
بعمل آرند مجرب است و همین طبع دوائی که [illegible] اهل هند جهت تبهای لرزه مفید است
لیکن اهل یونان استعمال لبنیات را در حمیات منع کرده شیر عوض [illegible] شربت
با خشکه [illegible] غذا فرموده و نافع [illegible] خشک اند آن نیز مجرب است دوائی
که تبهای [illegible] را دور کند حب [illegible] عبارت است از [illegible] که در [illegible]
[illegible] قدر [illegible] و بگیرند و افیون یک سرخ و برگ نیم و [illegible] جمله را با هم آمیخته
در قند [illegible] آمیخته حب بندند و پیش از آمدن تب یک گهری یک حب بلع کنند و چون [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که یک حب سوم حاجت نیفتد و اگر مریض قوی باشد که از [illegible]
حب [illegible] افیون را [illegible] یار [illegible] اندازند و [illegible] برگ نیم که بگیرند باید که [illegible] اول باشد
[illegible] دوائی که تب ربع را مجرب است حب برگ [illegible] و برگ [illegible] فلفل [illegible]
هر یک [illegible] عدد [illegible] ساخته قدر فلفل حب سازند یکی صبح و یکی شام بدهند [illegible]
ربع را مجرب است حب [illegible] قدر [illegible] چهار باشد [illegible] در آب حل کنند و [illegible]
[illegible] در آن بفشرند و چون اجزای غلیظ گرد و [illegible] کرده آب صاف که [illegible]
بنوشند و اندر آن وقت [illegible] که از شروع نوبت تب الظهور آمده باشد و اگر [illegible]
[illegible] کنند دوائی که ربع را نافع است حب بگیرند [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] تخم [illegible] بالسویه [illegible] نرم بکوبند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حب بندند
[illegible] دوائی که ربع را مجرب است [illegible] کوکنار حب [illegible] بگیرند و فلفل [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] جوشش دهند صاف کرده بنوشند [illegible] دوائی که تب لرزه که [illegible]
[illegible] دفع کند حب [illegible] [illegible] عدد [illegible] را با [illegible]
[illegible] کنند پس بگیرند قطعه سفال آب [illegible] بر آتش گرم کنند [illegible] و در قدری آب [illegible]

که حصه دوا مذکور در این آب آمیزند و بنوشند و همین سان تا سه روز عمل آیند و غذا کهچری بی نمک
و بی روغن خورند دوائی که تپ صفراوی که گرمی در میان می آید دفع کند نسخه دار فلفل مقشر
کرنجوه هر یک یک توله ریزه سپید برگ نیلان هر یک نیم توله آورده را نرم بکوبند و تا بحب چنا جب بند
بقدر نخود یکی صبح و یکی وقت ظهر و یکی بشام بدهند همین سان تا سه روز بکنند در ازالۀ تپ غب
مجربست دوائی که تپ لرزه را نافع است نسخه برگ تقال یعنی نیک کرکنار هر دو برابر بگیرند
کوفته بخته هر قدر که در دو انگشت در آید گرفته بخورند دوائی که تپ لرزه را مجربست نسخه افیون
مصری چهار درم صندل زعفران هر یک دو درم دارچینی یک درم فلفل دو نیم درم کوفته بخته حبها از دانه
گلان که گشنیز خوار بود و یک سرخ بدهند و کسی را دو نیم سرخ و طفل را نیم سرخ کافی است با آب
گرم باید داد دوائی که تپ بلغم را در داون یکبار دفع کند نسخه نوشادر سه سرخ فلفل دو دانه کوفته
بخته بدهند در نوبت دوائی که مسمی است بحب تپ بیرون مختار روی معمول الراحت است
جهت تپهای عفنی که از ماده بارد باشد مجربست و در تپ دق و حمیات صفراوی اجتناب از
چنین چیزها واجب لیکن تپ مرکب از صفرا و بلغم باشد و غلبه بلغم را بود در حکم بلغمی است
نسخه بچهناک مدبر فلفل دار فلفل سیاه گوشنکرف جمله برابر کوفته بخته یکپاس با آب لیمو
صلایه بلیغ کنند و مقدار دانه جوار حبها سازند ماش تا یک حب با شکر بدهند و یک حب تنها اگر
مریض به تناول ادویه حاره معتاد نبود زیاده نیز توان داد و هر گاه که طبع قبض یابد نسخه
مسهل دهند بعده این حب استعمال نمایند و آنچه اهل هند در تپها جهت تنقیه حب کهورا چهری
میدهند در مراعات حرارت مزاج و امثال آن همه جا شرایط است ادویه مذکور میشود
تا که تپ را از قلاع ... باید داد طریق مدبر بچهناک آنست که وی را در آب گیرند
و بچهناک را در کیسه کرده یا در ظرف کرده و آن نوعی که کیسه در آب باشد و بند و یک سیر انگاره یک
کهری جوشانیده بیرون آورند دوائی که بچهناک بر دو قسم است دو قسم سیم قاتل اگرچه
باشد اما آنچه مستعمل است بعد مدبر بهیچ ضرر دروی نیست و بهترین انها

نی بود که بیرون سیاه و درون سفید باشد از اقسام بچهناک مانند و نوع دیگر آنکه درون و بیرون
سفید باشد اما بر همین بچهناک مانند بطریق شاخ گوزن لیس در احد وی احتیاط واجب است
و دوائی که بچهناک در وی باشد بحضور خود ساخته نشود با عالم آن فن ساخته باشند مراعات تناول
وی نمایند اکثر متطببان که بطبوع مدبر ... از عدم احتیاط چنین امور است و در دوا اگر بر حصن بچهناک هم
رسید چه بهتر والا مدبر بچهناک بکار برند آن هم بعد تدبیر یعنی مدبر کردن و اگر انها دست ندهد توقف
داده دوائی مسمی بحب جزء الکبری در منافع مثل حب ... مجربست و جوز ... عرق
داد و در لغت هند تپ ... گویند والکس ... گویند نسخه سیماب مصفی کنند بطریق معمول ...
مدبر تخم دهتوره هلیله زرد هلیله آمله زنجبیل خشک فلفل دار فلفل تریخ ورقی همه را برابر بگیرند نخست سیماب
و گندهک را کجلی سازند یعنی هر دو را یکجا کرده تا دیر صلایه کنند که هیچ حرکت نشود پس دیگر ادویه
کوفته بخته و با آب بنکره تا دو روز صلایه نمایند مقدار فلفل حبها سازند یک حب با ریواس یا موافق
مزاج مریض جهت تپ ... با شکر نرم کرده باید داد و حب ... بشکم ... اهل ... دوائی
... ادویه ... گذشت دوائی مسمی بحب ... جهت تپ لرزه که از
مادۀ سرد باشد مثابه تیر ... دیگر نسخه سم الفار خواه سفید خواه زرد بگیرد و کهار جز
که عبارت از توتیا ... بود جزو ... معمول سازند کوفته بخته و در روز در آب ... کرده
صلایه بلیغ کرده مقدار ماش حبها سازند طریق مدبر کردن ... که برگ ... اسن در ظرف
کنند و آب بر نماید و چوبی بر سر ... و سم الفار و کیسه کرده بدان چوب ... بندند ...
کیسه در آب ... و یک ... بدین طریق یک گهری بجوشانند بیرون آرند طریق ...
آنست که در آب که ... بجوشانند و با طریق مذکور ... برگ ... اسن حاجت نیست
و طریق استعمال این حب آنست که ... حب ... صباح ... بدهند
شکر و آب ... اول مرض زایل شود ... دیگر بدهند که در سیوم اغلب که ... مرض
نماید باذن الله تعالی ... نباید داد ... یک حب ... دانه ... صبح

نوبی بود دار ...

ذلک اگر قی کند قدری شیره خرفه با نبات و گلاب تناول دهند و شیر گاو و حب نیز قی کردن
ولیست و غذا ماش آب مقشر بجز ماش و نمک خشکه بی روغن دیگر نخورند و مطلقاً از چربی و روغن
و ترشی و گوشت اجتناب نمایند والا سم ضرر باشد و اگر مریض شیرخوار باشد این حب را به دایه
دهند و اگر کفایت نکند قدری به طفل نیز دهند و بالا گفته شد که اگر طبع قبض باشد نخست مسهل
داده بعده این حب ها **ایضاً** بسیار باشد که همین حب تلیین حاصل آید و باقی احتیاط مسهل
کرده بی تقدم تنقیه مسهل دیگر **دوای اسهال صعب سوداوی** این حب مستعمل حکمای
است اکثر ایشان همراه میدارند و در حضر و سفر و اکثر علل را با آن معالجه میفرمایند فی الحقیقه
دوا احیت مبارک و بعضی اطبا آن را حب مسکین نواز نام نهاده اند و معنای کهور چهری سوار است
یعنی علل اسهال صعب و حمل سوار است **این** بلیله بلیله آمله هر یک سه ماهگ و فلفل دارفلفل
سونهه ترپهله جبنی مازو قرحا زنجبیل ماهگ هر یک مساوی نیم هرکدام صبر مستعمل
مستعمل هر یک توله و مغز تخم جمال غیر که عبارت از جمال گوته است نیم توله سیاب و گندهگ
را کجلی سازند بعد اجزا را کوفته یکجا کنند و سه روز در آب بهنگره حل نمایند و بمقدار فلفل
حبها سازند و جهت هر مرض با انوپان که عبارت از مصلح است میدهند مثلا برای تپ **صفت**
با سفوف قرنفل و تخم کشنیز و امثال آن دهند و برای حبس بول نمک کرده و مثانه و سیلان
منی با شیره تخم خیارین و خربزه و پوست آن که هندوی براغ خشک گویند و طباشیر و خار خسک
استعمال کنند یا با سفوف بلیله بلیله آمله و گهان سیه و تپ صعب و گاه تپ صعب حمل نمایند و برای
نوع تپ دواء یعنی هر صبح همراه جوشانده درسته استعمال نمایند و هرگاه که خواهند شکم برانند و معده
را از فضول پاک کنند با شکر و آب گرم خورند و هر باره که از استنجا برخیزند یک آب گرم بنوشند و هر که
خواهند که شکم بند شود آب سرد بنوشند و برنج پخته همراه ماست یکجا کرده بخورند و بعضی جهت اکثر امراض
با شکر و آب گرم میدهند و میگویند آسان میشود و شخصی سکرهی داده است که عبارت از اسهال
کهنه است و هیچ علاج نفع نشد طبیبی او را سه روز این حب مسکین نواز داده و همراه قدری روغن

گاو همراه و روز زیاده از مقدار شکم را ندو بعده به تخفیف یافته مرض رفع شد بمقتضای قدر الحاجه
والاسهال بالاسهال **دوای اسهال صفراوی و سوداوی که از کبد است** که چار چند سرگین گاو که قدری آب در آن
آمیخته باشند نیز پس بیرون آرند و پوست درکنند و در روده بار نگه دارند و جوف الیت و از جمله
سیم معده و شده و نیز جدا نمایند پس سفرا و را داخل ترکیب کرده **دوای دیگر برای سوداوی**
کرم تر را که بخشک کنند وقت آن پوست جدا کرده و از پرده و دانه بسیار با کره مساوی نمایند و در برنج
کل سرخ دیگر را که هر دو برابر باشد آمیزند و در آن ترکیب داده با خمیر گرفته در آتش معتدل بپزند تا که خمیر آن
پخته شود پس بیرون آورده یکبار بخورند و این تدبیر را از زبان تازی تشویه نامند **جهت** که حمالکوته
اگر از مدت یکجا مقشر نشده باشد سمیت جدا میکنند لهذا گفته شد که وقت استعمال مقشر کرده
مدبر سازند **صفت دوای اسهال سرخ و صفراوی و دوای دیگر** و تنها نیز بر دو نفع است و دوا امراض حاره را
علاج است و در جاهای که هم اول در غذا بجای حسن است و هم برنج بالخاصه جهت رفع پوست است **صفت**
شربت که در دیت و اسهال سود دارد **این** گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی
کشنیز در سبو کرده آن همراه نموده و هر یک دو درم عناب و زرشک تخم خرفه هر یک سه درم گلنار
مقل هر یکیک درم کوفته و بیخته دو درم صبح و شام بدهند مع آب **صفت** با آب انار یا رب ریباس سیب و **دوای**
و خصوصا جمیع حمیات و علل صفراویه و اسهال با نافع است **این** گل سرخ طباشیر حماض سماق زرشک
هر یکیک جزو صمغ عربی گل مختوم کوکنار گلنار هر یک نیم جزو شکر تیغال سه درم مع آب شربت
به داسس و اکثر سفوف نافع الحمیات همراه و سینه و معده و جگر را اصلاح ذکر مافیه حب الشفیر اکثر
مرض را باب از سخت آن مرض توان **صفت** **سکنجبین** شربتی معروف است که از سرکه و عسل یا آب نیشکر
ممزوج باشند و ما از سرکه و شکر و آب میسازند و مختار اند که قدری گلاب نیز آمیزند و یا عوض آب
هم گلاب یا آب دیگر کنند و ساده داده اند و یا ادویه قوت دهند چنانچه شربت دیگر را با الجملا ترکیب نمایند
سکنجبین است از بهر آنکه سرکه بالطبع سرد و خشک است و با وجود سردی نیز دانسته آمده و منفعت جهت
انواع حصبها و امعا و حفظه چون معده و زهر مطلقا باشد جابر و سردی اینها و اعضا هیچ ضرری از آنها

نمانده که جزو سرکه بدان برسد و نفع مرکه الکوری اکثر بر صفرا اظهر کند و قوت شکنند و مضرت
عسل و شکر آنست که مزاج را گرم کند و صفرا برانگیزد و نفع تر بها آنکه رطوبتی را که سخت غلیظ و
لزج باشد لطیف نماید و هرگاه سرکه با شربتی مرکب شود هر واحد از دیگری شکسته گردد
خاصه که آب نیز با یک شده از جهد مزاجی خاص جامع النفع حاصل آید از ینجاست که بهر حفظ صحت
بنابر منع اجتماع مواد و باکثر علل خصوص بحمیات حاره و بارده سود مند ترین چیزها سکنجبین آمده
و اطفاء حرارت و تسکین غلیان خون و ادرار بول و تبرید جگر و دفع سدها را و ترطیب کام و
دهان و جلاء رطوبت لزجه مجاری نفس و اخلاط و فرو نشاندن عطش و منع استحاله نیز ها
بصفرا و اصلاح کیفیات غریبه حتی در تب ربع نیز مجرب شده قال السدید فی شرح الموجز السکنجبین
یستعمل فی العرق ایضا بمنافع احدها ان یمنع الحمیات من استحالتها الی الصفرا والثانیة ان
یجلو المعدة والثالثة ان یقوی الشهوة ؛ لیکن باید که قلیل الحموضت باشد تا خشکی کثر نکند و
با سینه ضرر ندهد و چنانکه سکنجبین عسلی قوی تر از شکری است در جلاء و دفع عفونت و جلا و در دفع
تبهای مرکبه بارده و در ادرار استفراغ و اعانت بر نفث الفضول سینه و سرفه اما در حمیات حاره
و امزجه حاره شکری مختار آمده و شکر هر چند سپید تر از حرارت کمتر و قند و نبات از هر قسم
شکر است چنانچه در تحفه تصریح رفته و چنانکه مقدار سرکه و شربتی تا طعم سکنجبین مایل بحلاوت یا
بحموضت یا مرارت باشد حسب اختلافات امزجه و علل و فصول و سال مختلف آمده و در مزاج سرد و امراض
سرد و فصل سرما سرکه چهارم حصه شربتی گفته یک پنجم حصه را نیز هم کم تر نماید تا غلبه حلاوت را باشد
و درین وقت از عسل محمود آمده و اگر شکر سازند از شکر سرخ باید ساخت که گرم تر است و مقدار که
در حق سکنجبین ذکر خواهد یافت نظر بغلبه حموضت در ینجا امن از آن بیشتر است در مزاج گرم و امراض
گرم و فصل گرم سرکه نصف شربتی یک برابر کنند تا حموضت غالب بود و درین وقت باید که
شکر سپید و شکر نیز سفید تر و لطیف تر باشد که او قوام این سکنجبین رقیق دارند تا غایتش
ثلث قلیل المقرب باشد و احسن آنکه بسیار ترش نکنند زیرا که اگرچه نفع او در مکان امتلاء قوی تر

است چون ترش شد نیز بکمال لطف رسد و تیره یابد و قوت تر است هرکه از سکنجبین ترش ازوه منتفع
نشود با وجود مستحق بودن بدان دلیل آن شده که علت او خطر است و از ماده لطیف است
تحلیل نیابد و باقی که غلیظ تر میگردد و در مزاج معتدل ادویه مرکب و فصل ربیع و خریف سرکه را سوم
حصه شربتی کنند تا در حلاوت و حموضت معتدل که مرعبارت از و آمده حاصل آید و فصل اقسام
حالات
تا شامل است بنابر بعید بودن از مضاده و اعتدال طعم و مناسب او با مجاری مرضی فایده در بیان
که سکنجبین در زمان ضرر دارد و بیان افتضاص تقرر و انکه اگر ضرر دارد اصلاحش حسب حال
ذکر کرده انست آنکه معده سرد و تر و ضعیف باشد اما سکنجبین بعضی خاصه که مقوی است بتحلیل باشد
اما سکنجبین از بحث منع خارج است زیرا که جالینوس ضمان کرده که دفع جمیع علل معده را که اسباب
گرم بود نفع دارد دوم آنکه اسهال باشد و سکنجبین را در قمع و قطع سبب او دخلی نبود و این قید
ازان کردیم که اگر مثلا سبب اسهال انصباب صفرا باشد از جگر یا مراره و هنوز موذی بحجر و امعا
یا اجتماع رطوبات بود در خمل معده و امعا نافع ترین اشیا در حبس بنابر قطع سبب سکنجبین است
و کذا هرگاه ادویه قابضه با او ممزوج کنند اثنا اطبع از بحث منع خارج بود اگرچه سبب در بعضی معا
باشد و از ینجاست که سکنجبین قابض ترکیب شده و در بحث امعا گذشت سوم آنکه زکام
نزله باشد یا در سینه خشونت بود یا چنین حالت اگر حاجت ضروری داعی میشود سکنجبین قلیل
الحموضت با لعوب امثال آن ممزوج کرده بدهند و بهترین مصلحات او در اینجا شیره است
که در مصلح بودن وی هر سکنجبین را با وجود منهی اجتماع هیها دارد و میشود و حل او قریب ذکر یابد
جدا و چهارم آنکه مزاج خشک باشد و محتاج بدان نبود که چیزی از سینه اراده شود و وجه منع او اینجا
ظاهر است اما آنچه که سرفه تر و ماده غلیظ و لزج باشد و دل نزله بود و نشرب سکنجبین خاصه که ترش
کمتر بود وعلی باشد و در اعانت نفث و ترقیق رطوبات لزجه نعم المعین است و سکنجبین عنصلی
در این کار قوی تر باشد و بدانند که اعانت سکنجبین بر نفث موصوف بر قوت قوی نباشد
خوف آن دارد که چون ماده تلطیف پذیرد و بنابر ضعف منشرح نفث نگردد و خناق آرد و بنابر

الانصباب بمجاری النفس پس رطب واجب است که در حال نوبت حال باده ... و غذا نیز و
رقیق و می لگاه کند تا ماده نضج پذیرد است لهذا بجهارا سعید خلاص است یا نه اگر اسعید منه الکلام
سربا باشد سکنجبین معتدل بعد تکرم کرده تا خلط را بپزاند و لطیف سازد خنده بیرون اندازد و منقذ
و اگر با سرفه خشک حاجت بعد دادن سکنجبین افضل اصلاح کرده می‌بندد چنانچه در حالت اکام شقر
گذشت پنجم آنکه سیح یعنی السل رده باشد با نیز لوده با اشراق بر معده و باید اسهال باشد
است که بعد شرب مسهل استعمال سکنجبین بر سرکه منع شده تا که مزاج امعا بحال آید اما اگر امعا قوی
باشند با که نیز تا رود کذا اگر مسهل ضعیف بود و کذا اگر مسهل قوی قلیل المقدار خورده شود و از اینجا
است که صاحب ذخیره در حیات معنی کفته که وقت خوات دوا التربد به بند نکه مثقال و وقت صباح
با سکنجبین خورانند زیرا که دوا التربد اگرچه مسهل قوی است لیکن یک مثقال او و اکثر طبایع زیاده از
رفع منفعت عمل نمیکند که اسکنجبین که با اجزا مسهل ترتیب دواء باشند جهت اسهال صیده بند و باید
از ماده نفس فیه خارج است جا اختصاص منع لعصورتیت که از مسهل القاهی و مشقی دو افتاد
باشد در عقب آن سکنجبین دا ... کرده بخلاف انکه ابتدا ارباده به مسهل خورده شود و مع ذلک اگر کسی
ضعیف الامعاء باشد در حق او استعمال سکنجبین نبید روا نبود و این امور بر علما مستور نیست ششم آنکه
شقاق مقعده با بواسیر باشد مراد از بواسیر در اینجا فرد لی است خونی زیرا که سکنجبین در بواسیر ...
بنا بر تحلیل ریاح و تقطیع ماده او سود دارد و در کار و در شقاق یا در بواسیر فرد لی که آن عبارت از
ثلوره نوایدست بر مقعد سبب تیز حادث کرده جهت سبب استعمال سکنجبین روا است لیکن قلیل العوض
و قلیل المقدار باید داد تا شریح هزر نه هم هفتم آنکه قرحه در سینه یا ریه باشد و درین حال حتی المقدور
ترشی سکنجبین نشاید جهت آنکه حرارت اگر عارض گردد بدل سکنجبین که شربت نیلوفر است
قناعت باید کرد هشتم آنکه در عصب منع ... باشد با رعشه و یا فالج و امثال آن نبود و در اینجا
اگر ضرور افتد آن را داده لهذا در فالج که از ... مرکب شود با شربت سکنجبین اجتناب ... لکن
معتدل الطعم باید تا ضرر نماید نهم آنکه وجع رحم یا تقطیر البول یا در مثانه ضعف یا علتی باشد دراینجا

نیز قاعده که گذشته مرعی است تا نزد اجتماع مرین آمیون انها اختیار کرده شود و هم آنکه غثیان
و تقلب النفس باشد زیرا که سکنجبین بالطبع مغثی است و از اینجاست که جهت سهولت قی میرا
مید هند اما اگر معده صفراء بود یا آب سرد حل ترتیب یافته از جهت منع خارج بود لطیفه الغثیان
و بدانند که منع سکنجبین در حالت غثیان بر تقدیری است که سبب غثیان امری باشد که دفع او
متوقع نبود یا اولی باشد و اگر برای دفع غثیان خاصه که سبب الانصباب ماده بر فم معده و یا اجتماع
و التصاق رطوبتی بر آن باشد مستعد و ترین تدابیر شرب سکنجبین و قی آوردن است یازدهم آنکه
جدری و حصبه باشد علی ما قال صاحب تحفه المؤمنین فی المفردات تحت ذکر السکنجبین و سبب منع
در اینها نزد من غیر از این مینماید که چون وی مخشن سینه و مضعف امعا و جمیع اعصاب است و ماده جدری
و حصبه اکثر بسینه و امعا توجه میکند و زود و ماده از عضو ضعیف شده و ترید بطبیعت رود و خواهد بود
پس اگر خوف این امر نباشد اما بمقویات ترکیب یابد از جهت منع ضرر آن باشد و از اینجا است
که سکنجبین نوا کهی که در آن جهت جدری و حصبه ممنوع گشته و جا باید دانست که سکنجبین مضعف
باه است خاصه در صبر و بین هر چند ... مفرد و هر که عرف در تضعیف باه نسبت سکنجبین افزونتر
است فائده در طبخ سکنجبین و امان کردن با عسل باشد و با شکر این فائده را عمده قرابادین
حکیم فقره در طبخ سکنجبین که بتا بالیوس منسوب است اکبر نه عسل جید زیر التشیع هم هری یا هنه در قدر
تنک نهاده و کف بر دارند پس سرکه قدر حاجت بر آن ریزند و التشی بهمان نرمی باشد تا هر
دو با هم مخلوط کردند چنانچه باید و سرکه خام نماند پس فرود آرند و بدارند و عند حاجت آب آمیز نه
نوش شنده و تقدیر اوزان سرکه و عسل بحسب حال بحسب منفعتی برای طبیعت چنانچه گذشت بدارند
کما جمال طبیعت تقدیر او و در امر انتفاع دخل تمام دارد لهذا الشیخ در قرابادین قانون در اینجا
فرموده و غیر اخت اند ... ان الا وفق من تناوله هو الا لذ عنده من اجل ذلک کیلن القنعه کیفیتر
الذی جاء من ... و الذی لحافه لنفسه و سکنجبین که از سرکه و عسل مرتب گردد بی امتزاج آب نیز ... کم
ترین اقسام است و اوفق آنکه آب نیز ممزوج باشد تا سه فائده حاصل آید یکی آنکه شده اختلاط

سرکه با عسل بنابر لطافت اطالت زمان طبخ دوم انکسار قوت هر واحد از انها آب از مجموع
اعتدال بهم آورد سیوم جدا شدن کف عسل خام خواه از ینجا است که معمول و مروج همین شده
و مقدار آب بنسبت حال و اقتضای وقت مفوض بر عامل آنست لکن آنچه باکثر اوقات مفید
آید و شیخ نیز بر آن اشعار کرده باید که آب مضاعف عسل باشد یعنی سرکه خواه یکجزو بود خواه کم و زیاده
عسل اگر دو جزو بود آب چهار جزو کنند و بجوشانند که ربع بماند و کف بردارند و عسل جید کف کمتر دارد
در ردی بیشتر البته لهذا جید او محتاج بطبخ کثیر نیست بخلاف ردی آن — در طبخ سکنجبین شکری
و در روی آنچه شیخ ستایش او کرده بخود نسبت نموده آنست که تحت شکر ظاهر شود و شکر را
در آن قدر آب بریزند پس بر آتش نرم جمری بر بالای خاکستر گرم بر نهند تا شکر بگدازد و بلیغ غلیان
و کفی که بر آید بطریق معلوم بردارند و بعده آب بر آن اندازند تا که دو انگشت بالا آید و بتدریج آهسته
جوش شده بقوام آرند انتهی کلام و بعضی شکر را در آب حل کرده میجوشانند چون قریب بقوام
رسد سرکه اندک اندک میریزند تا بقوام آید و بعضی سرکه و شکر و آب همه یکجا آمیزند و بقوام
آرند و بالجمله آنچه در ردی عند رسیدن بقوام قدری گلاب اضافه نمایند مرغوب تر بود و اگر عوض
آب گلاب بکار برند در تقویت معده و دل نافع تر باشد و کذا اگر عرق بید مشک بجای آب گیرند و اگر
عرق نیلوفر یا عصاره برگ سیلوق او بدل آب بکار برند در تقویت دماغ و منع سهر و رعاف تیز
موثرتر باشد و این را سکنجبین نیلوفری خوانند و اگر آب سیلوق کاسنی سبز یا عرق وی مقام
آب گیرند در تفتیح سده جگر و رفع یرقان نافع تر آید و این را سکنجبین بزوری نامند و کذا هرچه
بدان ممزوج شود بدان مسمی گردد و در آخر این بحث مفصل باید سکنجبین که از سرکه مقطر
نبات لطیف و سفید ساخته سریع الاثر میباشد از مخترعات محدثین است که جهت تسکین
ساخته اند فایده گوا انچه از طبخ سکنجبین اگر چند برگ نعناع ضامن تر آمیزند در تقویت معده و رفع
غثیان که لازمه سکنجبین است سود مند است ایضا در یابند که نعناع ضامن منافع سکنجبین است
در مصلح جمیع مضرات است اما در آنچه جهت محرورین سازند توان آمیخت و کذا اسفاناخ کرا ایی [illegible]

می باشند بهترین

می باشند بهترین ظروف جهت طبخ سکنجبین هرچه ترش تیز ندارد ظروف سنگین است بعد از
ازینین و اگر جا باشد و در سین چینی و از توان یافت فایده در بیان مقدار تناول سکنجبین و طریق
استعمال او و اگر جمیل او بدانند که تقدیر وزن شربت او بحسب امزجه و امراض و باعتبار بودن شارب
او صحیح و مریض و قوی و ضعیف مبین نیست لیکن هرچون که شربت شارب آن از شربت خمر
کمتر است در حالت خاصه در حالت صحت و لیکن در امراض بحسب تقاضای حال در وقت الحجه
شاهد و احتیاج میتوان داد و شیخ در حمیات معرفه اشعار کرده که از بیست مثقال تا سی مثقال و هم
بدهند و احسن آنکه او را با آب تابع دیگر که مناسب حاجت باشد آمیخته بنوشند که بحکم اکثر از
رطوبت بلغم معده لازج باشد و جلای او منظور باشد که در حالت ناشتا بنوشند آن تا بتر آب
و تا بمکث سه ساعت در آن توقع دارد و افراز او باستعمال تنگی از کند و این چنین که بهتر العقد و از قه
که جو مناسب کند تا لطف معالجه آن وقت تج وزیر تا تج تناول نمایند و اصلا عن سکنجبین
سکنجبین رطوبات و تحلیل آن باشد و احوط آنکه سکنجبین خالصه که عسلی ترش بود و در اول المقدار خورد
شدن مطلوب باشد دیگر روز دیگر دهند لهذا شیخ گفته ینبغی العدة ولا تشرب الا الاناء قبل الطعام بالا
لیلا یغیر المعدة ولقم فانه یعوص فی المفاصل و یحدر الکیموس من الاسفار السفلی و یحلل الرطوبات
من البدن و اینجا گفته اند که سکنجبین ناشتا باشد شربت نیلوفر او و بعد از دو جلاب و در بعض
و الا سفلی که بوی اختصاص ندارد و غیر وی از ان معروفست کما لا یخفی فایده در منع اجتماع سکنجبین
در مکان معده پوشیده نماند که اجتماع سکنجبین در معده با ماء الشعیر یعنی که مکان النفاخات است
لهذا گفته اند که بعد شرب سکنجبین در معده تا دو ساعت نگذرد ماء الشعیر ننوشند و اگر بعد تناول
ماء الشعیر خوردن سکنجبین اتفاق افتد ادنی فاصله میانها چهار ساعت باید زیرا که لبث ماء الشعیر در معده
دیر تر از لبث سکنجبین میباشد لا محاله سوال آنچه از نهی اجتماع میانها گذشت متفق علیه است حال
آنکه اجتماع سکنجبین با ماء الشعیر را گفته اند صاحب تحفة المومنین در اختیارات خود در بیان ماء الشعیر
در مفصل البیان بحث ذکر سکنجبین مفصل بیان کرده و شیخ در حمی بلغمی نیز اشارت نموده سکنجبین مخلوط

سکنجبین با ماء الشعیر پس توفیق درین چگونه باشد جواب منع اجتماع بکالی است که گفته‌اند
بر سبیل تغذیه کثیر الغذا خورده باشند و این از دلالت منع آن پیش است چه در دلیل منع جمع
بر این هر دو گفته‌اند که سکنجبین ماء الشعیر را قبل از آنکه هضم یابد از معده بیرون می‌برد و برای تباه
می‌سازد پس اگر سکنجبین کمتر با ماء الشعیر پس بر سبیل امتزاج مصلح در مصلح جا آمیزند و تا به
ملایمت غلو و خشونت و حدت او را بشکنند رسیده او تعالی ملایم اند ممنوع نباشد و در بحث
نهی خارج لو مع آنکه چند در صورت اصلاح ترکیب بینهما در خارج میشود و خاصه که بعد ترکیب زمانی
شایسته گذشته باشد و از مجموع کیفیتی واحد حاصل گشته که فترت بی عدد ورود در معده صورت
خلل نیست و از ذیل منع بیرون است زیرا که اجتماع هر دو در معده منهی آمده و این نخواهد بود مگر در
صورت ایراد یکی بعد دیگری در معده بخلاف صورت مفروضه که در آنجا اجتماع بینهما در
خارج متحقق گشته و در ورود مجتمعین که حکم واحد پیدا کرده باشند از ما نحن فیه خارج است و اشارت
شیخ محمول بر همین است فافهم فایده در ذکر اقسام سکنجبین با سکنجبین عنصلی
در بحث معده گذشت سکنجبین عنصلی در سینه سکنجبین افسنتین و سکنجبین ...
... و سکنجبین نعناعی و بعضی گلقندی و سکنجبین ... سکنجبین مویزی و سکنجبین ...
سکنجبین ... در بحث معده گذشت سکنجبین ... و سکنجبین مسهل بنسخه دیگر
... و سکنجبین ... و سکنجبین بزوری بنسخه دیگر سکنجبین بزوری اصول و سکنجبین ... در
جگر سکنجبین ... بنسخه مسعود و سکنجبین ... در امعا سکنجبین ... در ورد گرده و مثانه
سکنجبین ... و سکنجبین ... در همین بحث بذیل ذکر طبخ سکنجبین گفته شد سکنجبین بزوری
بارد در سده کشاید و تبهای گرم را نافع و ادرار بول براند و تشنگی فرو نشاند و استسقاء گرم را نافع
است صفت پوست بیخ کاسنی پنج درم سه تخم عبارت از تخم خیارین و تخم خربزه است هر واحد
ازین پنج درم همه را کوفته در آب سرکه ترکنند یکشبانروز و در روز دیگر بجوشانند و بپالایند و قند
سفید یکمن آمیزند و بقوام آرند و بقدر بردن سرکه بحسب حاجت چنانچه گذشت و شربت تا چهار درم

حصه قند است سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای مرکب و مفتح سده جگر و سپرز نافع است
و ادرار بول بکند صفت تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنج درم
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک هفت درم همه را کوفته در سه رطل آب و نیم رطل
سرکه ترکنند و یکشبانروز بگذارند و بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آرند سکنجبین بزوری
حار که جهت تبهای بلغمی و تشنگی بلغم شور و جهت سده جگر و سپرز و ورود بلغم از معده نافع
و قاطع صفرا و مدر بول است صفت بگیرند خل الخمر عتیق چند دو رطل آب شیرین صاف شش رطل
با کم و زیاده جهت خصوصیت سرکه و حموضت او آنقدر که حدت وی بشکند پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس هر یک سه اوقیه رازیانه انیسون کرفس هر واحد یک اوقیه ادویه کوفته با سرکه
و آب یک شبانروز نهند پس بجوشانند تا کرفس بپزد و پس فرود آرند و بگذارند تا سرد شود و صاف
سازند و وزن نمایند و اگر قند سفید خواهند هفت بگیرند و دو جزو ازین آب مصفی آمیزند و اگر عسل
خواهند هفت بگیرند عسل دو و نیم جزو آب مصفی مذکور در آمیزند و با آتش نرم بپزند و کف بردارند تا بقوام
آرند و اگر خواهند زعفران ممزوج نمایند روا است و مختار آنکه زعفران را در خرقه بسته بعد اسقاط
کف مضاف سازند و اعتبار طبخ ... گردد و بعد طبخ آمیزند و بر تقدیر التقاء او در الطباخ باید که
سه درم باشد و خلط او در اهر زمان ... تا قوت وی کما ینبغی مستخرج شود و در تقدیر
الحاق او بعد طبخ دو درم کافی است فایده که اصطلاح اطبا بر آن جاریست که هرگاه سکنجبین
بزوری مطلق اطلاق کنند چنانچه گذشت مراد از آن بزوری حار است و غیر آن را بدون تقیید
بارد و یا معتدل نگویند که ... بحر الجواهر وغیره سکنجبین که صاحب جامع ... را در اول طبیور توان داد
صفت خل الخمر بگیرند و نیم گل سرخ نیم جزو هر دو ... بقدر حاجت گلاب ... بنوره
پس بجوشانند تا بنصف رسد و صاف سازند و قند سفید سه جزو هر که آمیزند و بقوام آرند سکنجبین
... که عطش ... غیر خالصه جهت لطفه تغییر حرارت نافع است صفت آب
خیارین ... تازه و آب ترنج هر یک بیست درم خل الخمر سی درم قند سفید یک رطل و نیم تخم کاهو ...

مرطوبش ده درم تخم کاسنی را در سرکه و قدری آب بجوش دهند و صاف نمایند و جلاب
باهم آمیخته بقوام آرند و اگر بیخ کاسنی نیز نیم کوفته سازند تخم او در تفتیح سده قوی تر باشد و اگر عوض
تخم کاسنی آب برگ کاسنی مصفی کنند نیز روا است و بعضی ماء القرع هم آمیزند سکنجبین دیناری که
جهت حمیات محرقه و تسکین عطش نافع است صفتش آب انار مرکاب یک رطل خل الخمر
استار آب ریباس نیم رطل قند سفید یک من و نیم شربتی جهت درم سکنجبین فواکهی صاحبان ادویه
جاری را اینجا مثل شربت که یعنی کادی باشد و در حمیات وبائی محرقه و در جمیع علل حاره و در
طاعون سود دارد صفتش خل الخمر یک من و نیم آب انار ترش آب غوره آب زرشک نیم رطل آب اترج عصاره
لوت ترش نیم خام لفیح سماق عصاره زرشک لفیح عدس طبیخ عناب آنها یک نیم من شیره
تخم کاهو شیره طرخون هر یکی ده استار قند سفید چهار من بپزند تا بقوام آید پس کافور و طباشیر
هر یک دو درم با یک دیگر نیم کوفته آمیزند و فرستند شربتی یک اوقیه سکنجبین جبلی سرکه با دو حصه آب سادی
آمیزند و فرستند شربتی یک اوقیه باشد معتدل سکنجبین لیمونی عطشان دفع کند و قی ساکن گرداند و معده
را قوت دهد صفتش آب لیمو بکار است که کنند با سرکه و آب لیمو هر دو بالسویه آمیزند و بقند بقوام آرند
و هر گاه آب لیمو عوض سرکه باشد یعنی از آب لیمو و قند شربت ساخته شود اطلاق سکنجبین بر آن
از قبیل مجاز است سکنجبین افتیمونی که ترکیب قدما است مرکب از عسل و سرکه و نعناع است و در ادویه
رفع سموم بیاید شربت [illegible] و شربت [illegible] و شربت [illegible] و شربت ریباس و شربت [illegible]
جهت تبهای گرم نافع است و در سرکه گذشت شربت عناب و شربت بنفشه بنسخه دیگر در
ذکر شد شربت صندل مفرد و مرکب و شیرین و ترش و دیگر اشربه غیر مسمی که جهت تب سود دارد
در دول ذکر یافت شربت فواکه بنسخهای متعدده و شربت سیب و شربت به و شربت انار جمیع
شربت ریباس و شربت [illegible] و لیمونی و شربت غوره و شربت تمر هندی و شربت نعناع در معده
مذکور شد و این همه بحمیات سود دارد و شربت سنبل بحمیات مزمنه نافع است و انهم در معده
گذشت شربت کوکنار جهت تبهای مرکب نافع است در جگر مذکور شد شربت [illegible] بنسخهای

مستنقع دارد اگر

مستنقع دارد و اگر قرآن به تبهای مرکب و غیر آن مفید است و این شربت در امراض کبد تحریر
یافت شربت ورد ساده و دیگر این بهترین مسهلات صاحبان حمیات است که ماده آن صفرا
فقط یا مرکب با بلغم باشد و غلبه صفرا را ببرد [illegible] جهت مطبقه و تسکین عطش سود دارد شربت
شربت [illegible] و شربت ترنجبین و شربت آلو و شربت تمر هندی و شربت [illegible] و شربت [illegible] و
[illegible] و شربت [illegible] و شربت [illegible] و شربت [illegible] و شربت [illegible] مناسب حال
محمومین است خاصه که طبع قبض باشد و اینجا حاجت بود شربت ورد قابض و شربت
[illegible] و شربت [illegible] قابض در تبهای با اسهال موافقت دارد و این [illegible]
شربت که از شربت ورد الی آخر ذکر شد و در بحث اسهال ارقام یافته شربت کادی جهت جدری
و حصبه [illegible] و جمیع علل دموی و برای دفع حمی و حرارت جگر و معده و قطع عطش نافع
است و منقول از فرح الارواح صفتش گل کادی که از اکبر خوانند [illegible] بهندی کیوره
گویند ربع رطل صندل سفید و سنبل هر واحد یک اوقیه هر سه را نیم کوفته در یک رطل خل الخمر عتیق
تر کنند تا یک هفته پس بپالایند و سرکه صاف شده بدارند و دو ثلث منقوع را اندر سه
رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند پالایند پس بگیرند آب انار ترش و آب ریباس و آب
غوره و آب لیمو و آب لفیح زرشک و آب لفیح سماق و عصاره لوت شامی و آب طبیخ
عناب و آب طبیخ عدس هر واحد نیم رطل گلاب دو اوقیه آب حماض و اترج چهار اوقیه قند سفید
ده رطل با سرکه مذکوره و طبیخ اشیاء ثلثه مسطوره آمیزند و در دیگ سنگین بقوام آرند پس طباشیر
یک اوقیه را زبانه سنبل الطیب آنها یک دو درم کافور ریاحی یک مثقال کوفته بیخته در آن بر سرشته
کادی دیگر منقول از کامل که با وجود اضافه لغیات صالحه جهت یرقان و حرارت جگر و معده
و عفونت مزمنه نجاست موثر است صفتش چوب کادی نیم کوفته شاخ بادیان و تخم او و پوست بیخ او
و تمر هندی عناب و انجیر بیرون کرده هر یکی ملی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب [illegible] از چوب [illegible] پاک کرده
هر یک چهار مثقال صندلین هر واحد از اینها ده مثقال جمله را در چهار چندان آب بجوشانند تا ربع

از اصاف نمایند پس کرده دو رطل آب انارین هریک رطلی اضافه نموده بجوشانند تا بقوام آید شربت
قند سپید یکمن یعنی دو رطل آمیخته بقوام آرند و کافور و زعفران هریک یک مثقال سائیده ممزوج کنند
و شربتی از دو مثقال تا هفت و نیم مثقال و جهت اطفال یک مثقال **شربت کادی نوعی دیگر** منقول از
قرابادین نخبة العین که در امراض شدیدة الالتهاب عندلیب علیان مفرط خون توان داد عرق کیوره
الکوری سه رطل آب انار ترش آب حماض آب اترج آب لیمو آب غوره آب ریباس آب توت شامی آب حیار
آبکدو آب سماق آب زرشک و آب کاسنی آب خرفه آب عنب الثعلب آب بطیخ هندی آب کنگری چینی
آب تمر هندی آب شفتالو حامض آب سفرجل آب غوره آب آلو طبیخ عدس طبیخ عناب لعاب اسپغول از هر یک
رطلی و نصف جمله بهم آمیزند پس بگیرند خشب الکادی یعنی چوب درخت کادی یکنیم رطل و صندل سرخ و صندل
سفید هر یکنیم رطل کوفته در آبهای مذکور بجوشانند بعد نقوع دو یا سه روز آن بپزند تا بنصف
پس بمالند قند سپید آمیزند آنقدر که مرارت در طعم او حاصل آید و بقوام آرند و بعده کافور
رباحی سه مثقال طباشیر پنج استار کوفته و بیخته در آن اضافه نمایند و نگاه دارند **شربت کادی**
نوع دیگر منقول از منتخب الاستقام که در دفع ضربه و بادرم نافع تر است چوب کادی خراطی تازه
از دانه و لیف پاک کرده هر واحد یک رطل پنج دانه عناب جرجانی صندل سرخ صندل سپید
هریک ده مثقال سنبل الطیب گل سرخ خشک تخم کاسنی الاقماع هریک دو مثقال بکوفته در چهار چندان
آب شیرین ادویه تر کنند و بعده بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نمایند پس بگیرند آب انار
ترش و سرکه کهنه صاف هر واحد یک رطل در طبیخ منقی ادویه مذکور بیامیزند با قند سفید یکمن آمیخته
بقوام آرند و بعده کافور و زعفران هریک سه درم بار یک بیخته در آن اضافه نمایند و در ظرف
آبگینه و مانند آن نگاه دارند شربتی از دو مثقال تا یک اوقیه و در نسخه عناب مطرح است و تخم رازیانه
و چوب پنج او هر یک نیم رطل مرقوم شده و نسخه شربت که در کرشنج نوشته و صاحب خبر آن مصالح
آن کرده چون منتهی الصحت نبود نسخه ها مسطور کفایت نموده نوشته **شربت ملاء الفواکه** که قائم
مقام شربت کور است جهت جمیع امراض دموی و صفراوی و خناق حار و طاعون نفعه اورد

علی الحمر یکنیم رطل آب غوره آب انار ترش آب حماض آب اترج آب ریباس عصاره لوف لقیع سماق و
عصاره زرشک از هر یک ربع من عصاره لحیة التیس عصاره طرخون لقیع عدس طبیخ عناب هریک
ثمن من قند سپید چهار من جمله با هم آمیزند و بقوام آرند و بعده کافور نیم درم باریک ساخته آمیزند
شربتی یک اوقیه با گلاب کذا فی القلاب **شربت ملاء الفواکه** که جهت تبهای دموی غلیانی و
عفنی و تبهای صفراوی را نافع است **صفت** آلو شیرین بزرگ سی عدد و تمر هندی نیم رطل هر دو
را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند پس انار مز و آب حماض و اترج هریکنیم رطل
اضافه نمایند و بر آتش نرم بپزند تا بنصف رسد و بعده قند سپید یک رطل و گلاب ربع رطل آمیزند
و بپزند و بقوام آرند و هر شربت نیم درم تا یک درم صمغ و دو درم تخم خرفه مقشر کوفته بار یک
ساخته با شربت بنوشند و اگر حرارت قوی و عطش شدید بود هر شربت او طباشیر نیم درم لعاب
اسپغول قدر حاجت آمیزند و بنوشند و دیگر نسخهای شربت آلو در بحث اسهال گذشت **شربت**
هندبا جهت تبهای لفتح سده و تقویت جگر و دل و معده را نافع است **صفت** شکر سفید سه رطل
در آب حل کرده بجوشانند و کف بردارند پس آب کاسنی مروق یک رطل بیفزایند و بقوام آرند چون
قریب بقوام رسد قدری آب لیمو نیز اضافه نمایند و مروق آب کاسنی سه ظرف دارد و چنانچه در
الهندبا در حرف المیم همین بحث بیاید و هر گاه خواهند زنگ شربت مایل بصفرت باشد و همین
طریق سیوم مروق باید داد **شربت قشر اصل الهندبا** که در تبهای بعد دو هفته توان داد جهت قطع
عفونت از عروق خاصه که همراه زرشک و زرد و غدی خورده شود و **الضا** بهر لفتح سده و تقویت
معده و حس لون نافع است **صفت** پوست بیخ کاسنی مقشر نیم رطل تخم کاسنی سه اوقیه هر دو را
نکوفته در آن قدر آب که مطلوب باشد تر کنند و بجوشانند و صاف نمایند پس گلاب و عرق کاسنی
از آن هر یک یک رطل و آب کاسنی مروق صد درم و قند سپید نیم رطل آمیخته بقوام آرند **نوع دیگر** در
تفتیح سده و تقطیع اخلاط غلیظه و تحلیل ریاح سود و مند است **صفت** پوست بیخ کاسنی نیم رطل
نکوفته بجوشانند و صاف کنند خمره دو درم و یک رطل بر آن اضافه نمایند و بیفزایند **شربت کافور** که در

حمیات حاره استفراغ چون کنند و منع ذلک تسکین حرارت نیز کنند و استعمال این جایز نیست
مگر مرو چرا زا اگر حرارت بران غالب باشد. ص سپستان خشک ده درم اگر نباشد ترنجبین عوض او کنند
آب سیب آب به هر یک ده درم سقمونیا مشوی یک درم آب کشنیز دو درم سپستان را بها ز کور حل کنند
بر آتش نرم و بقوام آرند پس کافور ریاحی یک دانگ با هر قدر که مشاهده حال واجب کند با آن بیامیزند بعد
فرود آوردن از آتش و قبل منجمد کردن و این عمل شش شربت و در اقرابادینها شربت هم
توان کرد شربت العنصر که جهت تب بلغمی که با برودت ناقص شده باشد نافع است صفت
ناخواه زنجبیل گل سرخ مویز منقی کشنیز خشک هر یک ده درم مویز سرخ عنب عدد در دو صد درم آب
بپزند و چون ثلث آب برود صاف نمایند و قند سفید هشت درم آمیزند و بقوام آرند و جلاب را
جهار شربت انها [illegible] شربت بسازند و بعضی بعد طبخ آن امتزاج قند سی درم سفید نیز کرم
بر سبیل مطبوخ و منع ذلک [illegible] نوشته اند و گفته اند [illegible] در بحث معنی لغوی که لفظ
شربت بر طبیخ نیز اطلاق میکنند باعتبار معنی لغوی. شربت [illegible] جهت تبهای کهن و ادرار
بول و حیض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سده و سپرز نافع است صفت
تخم کاسنی رازیانه تخم خربزه تخم کدو حب القرطم هر یک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی گل حاشا
تخم خطمی اصل السوس بزر الخطمی منقی کاو زبان هر یک سه مثقال انجیر باید کوفته نیم کوفته
جمله که نیم بان را در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیزند و بجوشانند تا دو رطل
آب بماند صاف نمایند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه. فایده. اکثر
غیر جامع اکثر در مزاج گرم مستحیل بصفرا میگردند و شربت نیلوفر مستغنی است و آب کشنیز المقدار
در شربتها امتحین نافع است جهت استحاله انها بما بر استیلا ماهیت بر صفرا. شمشوم که در تبها
جهت تبرید دماغ و تفریح قلب استعمال نمایند نفع تمام دارد و در ادویه مسکر گذشت. و لیمو بیدان
خیار نیز بر بدو عاجل النفع است. و لیمو بیدان ترنج مصلح عفونت هوا است. فایده. خیار شنبر و جز آن
که در تبها بهمین طبیخ توان استعمال کرد و در بحث امعا ذکر شد. حرف الفا و او الفا [illegible] که

حمیات جهت صداع با جهت تبرید سینه و دل با برای تلطیف حرارت جگر بکار برند و در بحث بره
سینه و دل و جگر گذشت. و چون اسند [illegible] که در حمیات محرقه عمده ترین تدابیر اطلیه محل دل و جگر است
حسن که پارچه کتان با دو به عطریه بارده تر کرده بر دل و جگر بنهند و چون از حرارت گرم
شود بر دارند و دیگر بر نهند و بسا نه [illegible] که در باجین جای آمیزد [illegible] نرم شده هوا سرد [illegible] و اگر
جراب [illegible] الاطفا [illegible] کلان پر آب کرده پیش او گذارند و هر چند حرارت فرو نشیند
بهر مسافت [illegible] استعمال مبردات نیز بیشتر باید نمود اما هرگاه در تبهای حاره خاصه در حمی
و با که سر پهلوها که سر [illegible] کوفته و پوست شکم [illegible] شود و دست و پای سرد گردد و [illegible]
و مزدون سینه برمی افزاید و حرارت [illegible] نماند مریض از خویشتن بیخبر میشود و باید که بدن [illegible]
بجامه گرم پوشیده تا حرارت بظاهر برگشت اما استنشاق هوا بارد و روایح بارده [illegible]
باشند تا حرارت باطن را تسکین دهد. تقویت اعضا رئیس و اگر مریض از پوشیدن [illegible]
باشد [illegible] کنند که سینه [illegible] پوشیده دارند تا هر
عرض حاصل آید. [illegible] که در حمیات غیر حاره هرگاه ماده در معده و نواحی آن باشد [illegible]
یعنی سر پهلوها بر بهند خلط را [illegible] و معده را قوت [illegible] ص لادن [illegible] درم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مصطکی هر یک ده
درم کوفته [illegible] و لادن [illegible] نمایند و اگر دارچینی [illegible] هر یک دو درم
اضافه سازند بهترین عمل کند. حرف الغا [illegible] جهت حمیات بلغمی و تب ربع نافع است در معده
گذشت. حرف القاف قرص [illegible] که تب [illegible] را نافع است جهت آوردن خواب در رفع
[illegible] تسکین عطش نافع است در بحث [illegible] گذشت [illegible] قرص خشخاش یا قرص صندل [illegible]
تب [illegible] دارد قرص [illegible] تب [illegible] را نافع است. قرص [illegible] قرص خشخاش [illegible]
قرص [illegible] جهت تب [illegible] قرص در بحث سینه گذشت
قرص [illegible] تب را نافع است و در بحث جگر گذشت قرص طباشیر [illegible] جهت تبهای محرقه

و سرفه و خشونت سینه و تشنگی نافع است و طبع نرم میکند صفت طباشیر سفید چهار درم ترنجبین
سفید شش درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا هر یک یک درم نرم
کوفته بلعاب اسپغول اقراص کنند و در نسخه مغز تخم خیارین کدو دو درم است شربتی یکمثقال قرص طباشیر
ملین جهت تبهای صفراوی و دموی و غلیان خون و عطش نافع است صفت طباشیر گل سرخ از هر یک
پنجدرم صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بهیدانه رب السوس از هر یک صمغ عربی کثیرا
هر یکدو درم ترنجبین سفید پنجاه و یکدرم با لعاب اسپغول اقراص کنند شربتی یکمثقال تا دو درم قرص
کافور نوع دیگر ملین که بهترین نسخهای طباشیر ملین است جهت تبهای حاره و حصبه و ابله و ذرب و قی
و حرقت بول و تشنگی و التهاب اخلاط و سعال و ذات الجنب نافع صفت طباشیر تخم خرفه مقشر
هر یک پنجدرم گل سرخ مغز تخم کدو مغز تخم ترا مغز تخم خیار کثیرا هر یک سه درم گل بنفشه ترنجبین
هر یک شش درم صندلین یکدرم کثیرا رب السوس خطمی از هر یک دو درم زعفران نیم درم با شیره جو اقراص
بندند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال قرص طباشیر دیگر که هم بجای نسخه اول است صفت طباشیر
چهار درم ترنجبین پانزده درم مغز تخم کدو نشا صمغ عربی هر یک سه درم کثیرا خشخاش هر یک دو درم
بلعاب اسپغول اقراص کنند قرص طباشیر که همین عمل کند صفت طباشیر صمغ عربی کثیرا زعفران
هر یکدو درم بنفشه نشا هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم رب السوس یکدرم ترنجبین
را با آب حل کنند و صاف نمایند و ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته و اقراص بندند هر گاه حرارت
قوی باشد زعفران مطروح باید کرد و البته بخلاف قرصی که کافور داشته باشد که در انجا اگر چه
حرارت مفرط باشد قدری زعفران نیز باید بجهت آنکه سبب رفع برودت کافور بسوی قلب و اطراف
هم با سقرا آنکه تا خیر و تبرید قرص کافور زعفران دارد و جهت آن است که زعفران
ندارد و قرص طباشیر مسهل که حرارت نشاند و معده را قوت دهد قرص طباشیر قابض مسعود النسخه
که سبب اسهال را سود دارد و بعضی اختصاص با ضافت نیاورده و بعضی اضافت بصورت گشته
چون قرص طباشیر کافوری و قرص طباشیر قبولی و قرص طباشیر حامض و قرص طباشیر عنابی

این همه صمغ و قرص طباشیر معتدل بموجب امعاء ذکر شده و قرص کافور جهت تبهای محرقه
ودق سود دارد و بهر سبب درد دل و جگر قیلات نافع است صفت کافور ریاحی نیمدرم گل سرخ ترنجبین
باکتیره هر یک دو درم تخم طباشیر و تخم خیار هر یک پنجدرم تخم کاهو هفت درم تخم خرفه مقشر
درم تخم کاسنی دو درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس شش درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته
اقراص بندند شربتی تا دو درم قرص کافور طباشیری که همین عمل دارد صفت کافور نیمدرم تخم خرفه
مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مقشر و از به شیرین هر یک پنجدرم گل سرخ
رب السوس طباشیر هر یک سه درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم کاهو یکدرم
بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی تا دو درم قرص زرشک که حمی حاره و یرقان را نافع صفت
زرشک طباشیر گل سرخ هر یک سه درم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو تخم کاهو مغز تخم خیارین صندل
سفید هر یک دو درم اقراص کنند وقت شرب دو درم ازین اقراص بکثیراط کافور همراه آب
انار مزبد هند قرص کافوری جهت حمیات حاره و علل جگر انفع است و از رازی منقول صفت
کافور صندل سفید تخم خرفه تخم کاسنی تخم کاهو مغز تخم کدو هر یک یک درم گل سرخ پنجدرم طباشیر
دو درم بلعاب اسپغول اقراص کنند و همچون گفته اگر زربایج سفید دو مثقال اضافه نمایند جهت
تبرید جگر و تلطیف حرارت عجیب الاثر است قرص کافور دیگر که جهت حمیات حاره و خفقان حار را
نافع است صفت کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر صندل احمر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیار مغز تخم
بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو هر یک سه درم نرم کوفته با آب لعاب اقراص بندند شربتی
یکمثقال و اگر جهت تقویت اعضا رئیسه مروارید ناسفته یکمثقال در آن بیفزایند نافع تر باشد
گردد قرص کافور لولوی نیز گویند هر قرصی از اقراص مذکور بسازند که در آن مروارید افکنند قرص کافور نوع
دیگر جهت حمیات و لهب آن را بنشاند و دق و سل و کرب و قی الدم و عطش را نافع است صفت
کافور یکمثقال طباشیر چهار درم گل سرخ شکر طبرزد ترنجبین هر یک هفت درم مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو تخم خرفه مقشر کثیرا صمغ عربی رب السوس شور و خام فاقله هر یک سه درم زعفران دو درم بلعاب

کاسنی

اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص کافور دیگر که جهت حمیات محرقه ملتهبه و مطبقه و دق
را نافع است و تشنگی بنشاند و حرارت جگر و معده را زایل کند و قطع نزف الدم نماید صـ کافور
سفید درم طباشیر ده درم کاهو سه درم خرفه مقشر یازده درم کثیرا خشخاش سفید هر ده درم اقاقیا صمغ عربی رب
السوس گل ارمنی هر یک دو درم بلعاب اسپغول اقراص بندند شربتی یک مثقال قرص کافور دیگر
که جهت دق و محرقه و جمیع تبهای حاده و یرقان نافع است و تشنگی بنشاند و مسمی بقرص کافور صـ
کافور یک دانگ گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم طباشیر مقشر تخم خیارین هر یک دو درم تخم کاهو سه درم
و نیم مغز تخم کدو دو درم رب السوس مثقالی اقراص بندند و دو نسخه قرص کافور که مخفقان نیز سود دارد
در بحث دل ذکر یافت و در نسخه دیگر که مسمی بقرص کافوری طباشیر و کی معروف است بقرص
طباشیر افیونی در بحث اسهال ذکر شد چنانچه منقریب باشارت همین رفته و طبیب حاذق بحسب حال
و موافق حدوث اعراض مختار بر تالیف نسخ است لهذا اطالت در تحریر نسخ وی ننمودم فایده
در ابتدا در بحث حمیات گفته شد که زعفران مبدرق تاثیر کافور بجانب دل است بقدرت
حق طبیعت که می ویرا بدل رسیدن منبه قوت وی با قوت کافور چون قریب بدل رسید
قوت کافور در دل میدهد و قوت زعفران همانجا متوقف میماند و تحلیل میرود کذا قالوا و
کم مدت لبقای قوت اکثر اقراص زیاده از شش ماه نیست الا ابقا و قوت قرص کافور تا همان
زمان است که رایحه کافور نقصان نگرفته و از اینجاست که اقراص کافور را در محل محفوظ از هوا
میدارند تا کافور زود هوا نشود و هرگاه رایحه او برانده هنوز مدت شش ماه نگذشته باشد باید
که حین استعمال قدری کافور آمیخته بکار برند تا موثر آید و اگر چه در جمیع اقراص شرط است که در سایه
خشک سازند و مبدل نهی نمایند تا متکرج نشود لیکن در قرص کافور مراعات این شرط از جمله ضرور
تر است و استعمال اقراص کافور در نسوان و صبیان و خصیان محذور نیست مگر آنجا که حرارت مفرط
باشد و ضرورت داعی گردد که آن زمان از بحث منع خارج باشد لهذا شیخ در امراض حاره مفرطه اطفال
رخصت بر آن داده و این قرص نیز تجویز میکنند خصوص در حق بعضی زنان که مزاج ایشان نیز حاره است

قروح تر از حرارت مزاج مردان باشد و کذا جهت صبیان و خصیان حار مزاج و الا فلا و دیباچه که
در نسخه های مسطور وزنی برای کافور تحریر شده باعتبار اکثر امزجه است و الا در بعضی امزجه بالقدر
کافور که در تمام نسخه می آید در یک شربت اورده میشود و این امور بر خلاف حذاق و بی
تجارب موقوف است هر واحد را حبارت و آن نشاید قرص مروارید که قرص مروارید نیز گویند که
قائم مقام قرص کافور است جهت کسانی که از رایحه کافور متنفر باشند موضوع شده و برای حمیات
حاره و عطش شدید نفع تمام دهد صـ مروارید ناسفته طباشیر سفید کثیرا صمغ عربی سفید هر یک ده
مثقال صندلین نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
خیار هر یک مثقال خشخاش سفید چهار مثقال آن ادویه نرم کوفته بآبی که اسپغول در آن منقوع باشد
سرشته اقراص بندند مع دانهای اسپغول وقت حاجت و آب انار شیرین حل کنند و بعد بنند
دانست باید که نباید تا اسپغول مسحوق شود و اگر بلعاب اسپغول قرصها بندند نیز درست ...
که جهت تپ دائمی و دق و نواسیر و اسهال لعابت نافع است صـ مروارید ناسفته عصاره ...
بارهنگ هر یک دو درم طباشیر گل سرخ هر یک شش درم گل ارمنی چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو
تخم خرفه مقشر کهربا هر یک سه درم صندل سفید یک درم باب مورد اقراص کنند شربتی یکم مثقال مع
شربت خشخاش و در بعضی امزجه با شربت آلو و در بعضی سواد سرطان محرق سه درم مقدار امید
و در بعضی کافور یک درم زعفران نیم درم مضاف میسازند قرص ... که جهت دق و مسلول ...
طبع نافع است صـ طباشیر گل ارمنی هر یک چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار
تخم خرفه مقشر هر یک سه درم اقراص بندند شربتی یک درم نیم مع ده درم ... و باید که
در آن روغن ... زیاده کنند ... درم برسد و اگر سرفه باشد قدری صمغ عربی در اجزای
قرص بیفزایند و دیگر قرصها در سفید سل و دق در بحث سینه و شش ذکر شد درامعاء بتفصیل ذکر
فلیرجع علیه قرص گل که جهت تبهای بلغمی و درد معده را نافع است صـ گل سرخ شش درم رب السوس
عصاره غافت ... چهار درم سنبل الطیب یکدرم طباشیر دو درم کوفته بیخته بسفنج اقراص کنند ...

گل نوع دیگر که جهت حمیات بلغمی واوجاع معده و ثقل النفس سود دهد و هضم مفید است **صفت** گل سرخ
ده درم سنبل الطیب یکدرم مصطکی یکیدرم شربتی سه درم **قرص گل** که تشنگی و التهاب و تپهای مرکبه را
نافع است و معده را قوت دهد **صفت** گل سرخ اصل السوس هر یک چهار درم طباشیر سنبل
الطیب یکیدرم ترنجبین سه درم بگلاب اقراص بندند **قرص گل دیگر** که تپ مرکب را که صفرا و
بلغم غالب باشد سود دارد **صفت** گل سرخ ده درم اصل السوس پنجدرم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ
هر یکی چهار درم سنبل سه درم اقراص بندند شربتی سه مثقال **قرص گل دیگر** که جهت تپی که
صفرا و بلغم در آن برابر بود **صفت** گل سرخ ده درم سنبل دو درم تخم کاسنی پنجدرم مصطکی یکدرم اقراص
بندند و شربتی یکمثقال **قرص گل دیگر** که اطفاء حرارت و ازاله حمیات کند و تشنگی بنشاند و
اصلاح معده گرم نماید در جمیع علل حاره را سود دارد و جهت تپ گرم که در ایام گرم محتاج
باشد بمسهل است **صفت** گل سرخ ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک پنجدرم رب السوس
ده درم سقمونیا مشوی یکمثقال کافور ربع درم نرم کوفته بعصاره قرقر یعنی بنفشه سرشته اقراص
بندند هر قرصی مثقالی شربتی یکقرص بجلاب یا شکر و در نسخه عوض قرقر فرفخ یعنی خرفه مرقوم
قرص گل دیگر که جهت تپ بلغمی مفید است و دل را قوت دهد و سده را بگشاید **صفت** گل سرخ
گاوزبان تخم کاسنی هر یک سه درم غافث مثقال رب السوس یکدرم ادویه نرم کوفته با آب
رب السوس در آن محلول بود اقراص بندند شربتی یکمثقال **قرص گل دیگر** که جهت حمیات
مختلفه نافع است **صفت** گل سرخ ده درم سنبل الطیب رب السوس هر یک دو درم تخم کاسنی مغز
تخم خیار هر یک دو درم نرم کوفته بجلاب اقراص بندند قرصی دو درم شربتی یکقرص **قرص گل** که
حمیات بلغمی را سود دهد و چون تپ از چهار هفته تجاوز کند باید داد **صفت** گل سرخ ده درم عصاره
غافث شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی یکدرم سنبل چهار درم انیسون فقاح اذخر
واحد یکدرم اقراص بندند هر قرصی سه درم شربتی یکقرص با یک اوقیه مطبوخ اصل کبر و یک اوقیه
سکنجبین و مطبوخ مذکور در حرف المیم همین بحث باید و در یک نسخه قرص که حمیات بلغمیه و آنرا که مز

و صفراو بلغم باشند نافع است و در بحث جگر گذشت و اگر تشنگی در معده و یک نسخه او که
جهت نزف الدم و اسهال و ذرب باشد و منفرد است و در بحث اسهال ذکر شد **قرص مثلث الجز**
مشروب که جهت حمیات حاده و تشنگی شدید و حرکت معده و یبس زبان که از قوت الحر
صفراوی باشد نافع است و صاحب منقار الاستقام گفته هو مبرد ملطف جرب فی حمر تغبیل الجز
صفت صندل سفید صندل زرد صندل سرخ رب السوس حرفه مقشر هر یک دو درم گل سرخ طباشیر شکر سفید
هر یکی چهار درم مغز تخم خیار بادرنگ کافور کثیرا هر یک یکدرم کوفته و بیخته با لعاب اسبغول که در گلاب
آب انار مستخرج باشد سرشته قرصها بندند هر قرصی دو درم و در سایه خشک کنند شربتی یکقرص
مع آب انار یا با آب لیمو حیض و اگر تلیین مطلوب باشد مع نقوع تمر هندی که ترنجبین با شیر خشت
محلول باشد بخورند و اگر تلیین زیاده مطلوب شود آب خیار شنبر در آن نیز آمیزند و باشد که
اسهال صفراو در نسخه قرص مسطور سقمونیا مشوی یکدرم نیز افزایند عند الحاجت بقدر حالت
ترنجبین یا شربت آلو بکار برند و بی الکل نصف نسخه همچنان ساده بدارند و در نصف سقمونیا
کشند تا هر کدام در کار شود و بعمل آید **قرص غافث** حمیات عفنه و ضعف جگر را نافع است **صفت**
عصاره غافث هشت درم گل سرخ پنجدرم سنبل طباشیر هر یک دو درم مصطکی یکدرم اقراص
شربتی یکمثقال مع سکنجبین **قرص غافث دیگر** که حمیات کهنه و درد جگر و یرقان نافع است **صفت**
عصاره غافث گل اذخر هر یک یک درم تخم خرفه مقشر دو درم طباشیر پنجدرم رب السوس العرقسوس کوفته
بیخته با آب کاسنی اقراص کنند **قرص غافث** که جهت تشنگی و التهاب کهنه مجرب است **صفت** عصاره
غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ پنجدرم با آب اقراص بندند و قدر
از هر یکی شربتی یکقرص **قرص بنفشه** که تپ با سرفه را نافع است **صفت** بنفشه مغز بادام مغز تخم
کدو مغز تخم خیار کثیرا گل سرخ هر یک پنجدرم رب السوس گل ارمنی نشاسته هر یک سه درم مصطکی
مثقال و سنبل یکدرم کوفته و بیخته اقراص بندند شربتی یکمثقال **قرص بنفشه** تپ را که با سرفه و قبض طبع
باشد سود دارد **صفت** بنفشه ده درم مغز بادام مغز تخم خیار هر یک پنجدرم کثیرا رب السوس هر یک چهار درم

جهت

سكنجبين دو درم با جلاب يا شربت بنفشه قرص بنفشه ديگر كه تب خالص را نافع است و بجهت اخراج
كردن صفرا و بلغم باشد صفت بنفشه خشك ريحاني دو درم تربد سفيد مجوف يك درم رب السوس سه درم سقمونيا
نيم دانگ همه را بكوبند و بحريره بيزند و شكر سرخ پنج درم آميخته با آب گرم بخورند چه بغايت مجرب است
قرص بنفشه نوع ديگر كه جهت تب گرم كه بسوزد و حبس طبيعت باشد صفت بنفشه ده درم خشخاش تخم
كاسني مغز تخم خيار هر يك پنج درم كثيرا رب السوس هر يك چهار درم شربتي يك مثقال اگر خواهند مسهل
باشد سقمونيا مشوي چهار درم و تربد سفيد مجوف هفت درم مغز اضافه كنند شربتي دو درم قرص بنفشه
ديگر كه تب غير خالصه را زايل كند و صفرا و بلغم براند صفت گل بنفشه شش درم تربد سفيد كابلي
تربد مجوف رب السوس هر يك يك درم افسنتين كثيرا هر يك ربع درم سقمونيا مشوي دانگي و در
نسخه ربع درم است و اين چه بغايت كامل باشد و در نسخه شكر نيز همچنين مرقوم شده و
قرص بنفشه كه نبات الجيب نافع است نسخه ديگر بنات الريوند دارد و در بحث سينه گذشت
و در نسخه ديگر كه جهت حميات محرقه بلغميه مفيد است در بحث امعا ذكر شد قرص زرشك
نسخهاي متعدد دارد و اكثر آن بحميات حاره و بارده كه با ضعف جگر باشد مفيد نسخه اكبر او
در معده و باقي كلها در جگر ذكر شده قرص لولو نسخهاي متنوعه دارد و اكثر آن جهت حميات
كهن و براي اصلاح فساد سينه كه بعد تبهاي طويله ميشود نافع است در بحث جگر همه گذشت قرص صفت
السنين جهت حميات بلغميه و برد كبد و معده و سده آن و سده طحال و عسر بول نافع است باب
السنين رومي تخم كرفس افسنتين اسارون مغز بادام تلخ هر واحد يك جزء همه را كوفته و بحرير بيخته
بسرشته اقراص سازند هر قرص دو درم شربتي يك عدد و دو نسخه او در بحث معده و دو نسخهاي ديگر در بحث
جگر گذشت و آن نيز حميات را مفيد است ديگر تب بلغمي را نافع است در جگر گذشت قرص عصاره
الادويه تب ربع و درد جگر و ترهل را نافع بود صفت افسنتين عصاره غافث هر يك چهار درم اسارون
صابح هندي يا افسنتين تخم كرفس سنبل مغز بادام تلخ مصطكي هر يك سه درم صبر دو درم كوفته بيخته
السنين اقراص سازند شربتي يك درم با آب گرم فائده پوشيده نماند كه در بعضي كتب طبي انتشار

اقراص در حميات

اقراص در حميات عفنه قبل از نضج سه هفته علي الاطلاق واقع شده چنانچه در شفاء الاسقام و در بحث
حميات بلغميه نوشته و لا تقرب الاقراص في شيء من الحميات العفنه حتي يبلغ المرض عشرين يوما
لكن مولف گويد كه اين اطلاق مفيد است بجايي كه اقتضاي وي قبل از سه روز ممكن باشد چنانچه
از فعل غافث چه پيدا است پس حمي محرقه و غب خالصه و مطبقه ازين كل هم نضج باشد قرص
كافور و قرص طباشير و امثال آن كه در چنين قرصها مفيد ند قرب ابتدا هم ابتدا انتها مجوز باشد ليكن اگر
ابتدا هم انتظار نضج داده كنند و بعد از سه روز نفع و هذا احوط است كما يظهر من الذخيره و نهي كه در باب
حميات عفنه وارد اقراص مسطوره شده باعتبار آنست كه صورت تشخيصه و هيئة التركيبيه آن
بلكه باعتبار اجزاء اوست كه كار شان اوراد و تحليل قوي است با تبريد شديد و استعمال چنين اجزا با
نضج در ابتدا را نبايد و تعقيب كرده نشود نفع مفيد و يكبار بخورند و پس معلوم شد كه اگر جز
با اين نوع اجزا باشد در آن نيز منع نبايد و تا مطلق مدت مسطور و اين امور هرچند بر علماست
ليكن بعضي متقاعين ربط و دان تقرير نمود حرف الكاف كلكلانج فرنگي تبهاي كهن را
سود دارد و در بحث جگر ذكر يافت گيلو ها حميات بلغميه و سوداويه را نافع است در بحث معده
گذشت حرف اللام لعوق كه در تبها جهت سرفه بكار آيد در بحث سينه مذكور شد لخلخه كه منع
عفونت كند و صداع را نافع آيد صفت صندل سفيد و سرخ كشنيز خشك گلاب سركه هر يك بقدر حاجت
در يك جا كنند و ببويند در بحث دماغ مشروحا ذكر يافته حرف الميم ماء الشعير و براي اجلات نيز گويند
و معروف است كه از انجير و شكر و حب خزو آب سازند چنانچه در بحث سرفه گذشت پس اگر حرارت
زياد نباشد جلاب خام نامند و الاجلاب خوانند بلفظ مطلق اگر مطبوخ باشد و اختلاف در آنكه او حار يا
يا بارد يا معتدل پيدا ميشود كه بنا بر اختلاف انواع گلاب باشد و حرارت في نفس جوهر
و لطافت بالجمله آنچه از شكر نبات سپيد لطيف ساخته شود و گلاب لطيف را با حامض و قرآن كه
غير نضج بود كثير الفضلات از آن ممزوج باشد و نحوي كه گفته شده حالات او و نظائر بعيد نيست كه منتها
گرم را سود دارد و سيرو جگر و معده و نباشد خاصه كه خام بود و بعد سرد كرده و نوشند كه در حين سرما

سبب حلاوت خفیف مشابه بطبیخ هندی بود و در ترطیب بدن اکثر جهت حمی دایمه و حرقت مثانه و
تبرید و تقویت معده و جگر لهذا صاحب ذخیره در بحث تپ گفته آنجا که خشکی غلبه دارد و رطوبت
جلاب زیاده از ماء الشعیر باشد و درین حاجت باید که عوض سکنجبین بر همین اقتصار بود و در
تبهای حاده و دیگر قوت قوی باشد نشان آنکه اشتها روز بروز سیر خواهد بود جدا باشد غیر از جلاب
چیزی نشاید داد و هر گاه صفرا غالب شده خوف اشتعال او در معده باشد و لطیف شود چند آب
آمیزند که غلبه آب حایل باشد تا بر صفرا نیفزاید و تشنگی نشاند و چنین جلاب هیچ از آب فقط باشد
روده ور کند و نقل باید داد انتهی کلامه و در تحفة المؤمنین اهتمام شده که جلاب جهت تبهای حاره
با سرفه و جهت خشونت آلات و سینه و ریه نافع است و در تقویت آلات تنفس بهمین طبیخ
التفاح و ادرار بول و عرق و قوت اعضا مفید و هر چند صاحب کتاب مسطور بیان او جهت تبطیل
نموده لیکن واجب آنکه در حمیات دوام نفع او مشروط گاه بدان زنند که آب بسیار ممزوج باشد و اگر
القاء جلاب که از لعاب اسپغول و بهدانه مشک و گلاب سازند و در تبرید و ترطیب بدن و از حمیات حاره نافع
است و قد مر فی بحث الرأس ایضاً ماء العسل که حمی بلغمیه را بعد ظهور نضج نمود و ادرار بول
بیخ کرفس پنج درم بیخ بادیان پنج درم برسیاوشان انیسون هر یک کفی و تخم کرفس پنج درم مصطکی
هر یک ده درم در یکمن آب بجوشانند تا به نصف رسد و هر صباح چهل درم بنوشند و بعد از آن نوزده درم
گلقند در آن حل نموده ماء الاصول دیگر که انضاج اخلاط حاره کند ص پوست بیخ کاسنی
بیست درم تخم کاسنی چهار درم کشوث شش درم عناب بیست دانه سپستان شانزده دانه درم
در چهار من آب بجوشانند تا که یکمن بماند صاف کنند و جلا از سه روز بنوشند با سکنجبین آمیخته
ببرف سرد کرده و مقدار سکنجبین هر روز ده درم تا بیست درم باید ماء الشعیر بپارسی آب کشکاب
گویند اتفاق اطبا است که از جمیع اغذیه و جمیع غذاهای که دوا است نیز داشته باشد و منافع
کثیره معروف بود چون ماء الشعیر نیست زیرا که سرد و تر است و منضج اخلاط حاره و مسهل اخلاط محترقه
و منقی معده و مسهل الفضول در بدن و لذیذ و معتدل الغذاء بود و مسکن عطش و حدت خون و مولد دم

صالح جهت جگر حار و مسهل و رقیق و قوت دهنده و اسهال و سعال حار یابس نافع و با وجود این همه فضائل
هیجان اخلاط فاسده میکند و در معده ریاح و نفخ نمی آرد و خاصه اگر جو جید باشد و از عمده
فضائل وی آنست که قوت او و قوت کیسان است و قوی مستفاد و ندارد و بخلاف اغذیه دیگر
مثلاً عدس که جرم او قابض است و در آب او مسهل است و جدا است که هر چه قوتش یکسان باشد
و مزاج سرکه آب و بغیر از آن روی نباید و ایضاً با وجود لزوجت لغزنده است و بدین سبب انکه از رو
کدورت و اخلاط را از رگها زداینده و دلیل بر جلای او و عمل وی آنست که او صابح از جلد باک کند و اخلاط
از جه لیکن بر می آرد و بخلاف آب گندم که اگر چه آن از القوام کشکاب سازند و لزوجت و نرمی و هموار
قوام پیدا میکند لیکن زداینده و زودون نباشد و از وی در رگها آلودگی بسیار ماند و حنطه مرغ
غیر نیست نیز اگر چه همین لزوجت و نرمی دارد لیکن بر قیم معده و بر می الصقد و زداینده گی ندارد
و بدین وجوه از اغذیه مستعمله ماء الشعیر مختار اند و لیکن مرخی معده و مضر احشا و باده است و تفاح
است مصلح آن گلقند است ایضاً طریق طبیخ وی آنست که شعیر جید بگیرند و مقشر بسازند و در
شش چندان آب بآتش نرم بپزند و در ظرف باکیزه و بهترین ظروف و ادیه سنگین است و کف
بر بگیرند تا که پخته شود پس آن آب صاف بنوشانند و اگر تلطیف غذا مطلوب باشد و الا مع
تناول نمایند اگر تکثیر غذا مقصود بود و زیادتی نباشد چنانچه همه مفصل گفته شود و در مقدار آب
اختلاف است بعضی گویند ده چند جو باید و نزد بعضی بیست چند شاید و مختار شیخ همین است
و جمهور اطبا آنست که چهارده چند یا شانزده چند باشد و نشان جید کی شعیر آنست که عند الطبخ
منتفخ و منتفش گردد و آب وی سرخ رنگ برآید و فراهی جو نیز علامت جودت است و مسهل
اکثر می دارد ذخیره نوشته که اگر کشکاب نیک پخته نشود نه غذا را شاید و نه دوا و مراد شیخ نیز
در قانون گفته و ما یکون لم یحل فی الطبخ و ینفع فی النفع از ارکان غذا استقر فی الطبخ و جود
آن یکون الماء قدر عشرین سکرجه و الشعیر سکرجه واحده و یطبخ الی قریب من الخمسین و هر گاه
تب حاد بود و تلطیف تر بر حاجت باشد و ملین شکم و ادرار بول شعیر مطلوب بود که جو را

سعتر بسیار تند و سخت در آب انداخته و بر آتش گذارند و چون آب گرم شود آب دیگر بر بدن انداخته
و آب دیگر گرم باشد ریزند و مطبوخ سازند پس سرد کنند و شکر آمیخته [?] دهند کذا قال السمرقندی
فی تحفه فی بیان خواص الحبوب تنبیه باید دانست که هرچه ماء الشعیر در معده جمع شود منفعت او باطل
کند و سبب اضطراب گردد وجه آنکه هرگاه چیزی با او جمع شود قوتهای مخالف پدید آید و طبع
هضم و تصرف کردن از آن متحیر گردد و خاصه طبیعت بیمار از دو قوت مختلف اضطراب تولید کند و
ترین چیزها کشکاب و معده سکنجبین است بهر آنکه کشکاب را تنها و کند و هموار قوام او باطل سازد
و از آن هضم نایافته از معده بیرون برد پس صواب آن باشد که چون کشکاب خواهند داد قبل از
وی بدو ساعت سکنجبین دهند تا خلط را تلطیف کند و سده دفع گردد و معده را درست سازد
و بعد از آن ماء الشعیر دهند تا معده بسبب نقا از آن نیک قبول کند و زود هضم گرداند خلطی که سکنجبین
آن را تلطیف کرده باشد بدو رود و ماء الشعیر منفذ گردد و رگهای او و مجاری پاک شود و باشد
که بادرار بول دفع مواد کند و یا بعرق و اگر بعد از ماء الشعیر چون چهار ساعت بگذرد شربتی
دیگر از سکنجبین دهند تا هرچه ماء الشعیر از آن معتدل کرده باشد بنضج داده زود دفع شود و اثر برودت
و تری که از ماء الشعیر حاصل آمده باشد بجدرق [?] سکنجبین بهترین وجه تمام رسیده و ترتیب کشکاب
دادن چنان است که ابتدا از رقیق دهند اگر ماده حار بود و حاجت نگاهداشتن قوت
نباشد و نزدیک منتها کشکاب غیر باز گیرند تا طبیعت مشغول بغذا نشود و بکلی متوجه هضم
ماده باشد و اگر بچیزی حاجت آید بجلاب یا سکنجبین قناعت باید و آنجا که حاجت بنگاهداشتن
قوت بود کشکاب غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب مع ثفل یعنی پاک باید داد و هرگاه دردی
یا ورمی یا اعراض صعب عرضی باشد بعوض کشکاب جلاب یا سکنجبین قناعت نمایند و هرگاه
مدتی طبع اجابت نکرده باشد و ثفل در امعا جمع باشد کشکاب نشاید داد و کذا غذای دیگر هم نشاید
بهر آنکه بنابر کند تا یافتن امتلا زیادت شود و باد و نفخ زیاده گردد و سبب درد عظیم تولد کند و درد
متواتر شود و بسبب حرکت متواتر التهابی در بدن گرم شود خشکی و تشنگی تولد کند پس در چنین حالت

دشوار جواب آن

دشوار جواب آن باشد که سخت محقنه با شیاف و یا ملین طبع گشاده شود و بعده غذا دهند
و هرگاه ماء الشعیر در معده ترش گردد و آب تنک وی باید داد که حرارت شدید شود و تدریج
تخم کرفس بعد وی بخورند یا اندکی فلفل یا زنجبیل بحسب مزاج نمایند و گلقند نیز مصلح اوست
و هرگاه که در معده سرد در ماء الشعیر نفخ آرد استخراج خمر نقیل مصلح اوست فائده بدانند که از کلام
بعضی اطبا معلوم شده که ماء الشعیر مصلح سکنجبین است و شیخ در حمی ظنیه فرموده که هر دو را با هم
مخلوط کرده دهند مع ذلک شیخ و جمیع اطبا اتفاق دارند بر نهی اجتماع منهما و رفع تناقض این
دو کلام در آخر بحث سکنجبین گفته شد فلیرجع ثمه و خلاص آنکه منهی عنه اجتماع در معده است و اگر در
خارج خلط ساخته باشند از تحت منع خارج باشد از منجات است که ماء الشعیر وقت حاجت بجز
آمیخته نیز دهند و آنرا ماء الشعیر مدبر نامند چنانچه جهت سرفه و درد سینه عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان
با او مطبوخ سازند یا مغلو و جهت اخراج بلغم لزج و تفتیح سده قرطم اضافه نمایند و جهت صداع
حار و سرفه خشخاش و جهت ذات الجنب و ذات الریه عناب و سپستان و نیلوفر و امثال آن مطبوخ
کنند و جهت قلیان آب ترهندی و دیگر حموضات بیشتر ماء الحمص محمص قال نفیس شکم است که
چنان سازند که جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده مطبوخ کنند و اگر خشخاش نیز آمیزند اعانت در
قبض می‌کند و بدانند که نفع شعیر بسبب مطبوخ او راسخ الانحدار است از معده و جهت تحرر در
نافع تر و تسکین عطش موثرتر لیکن مطبوخ در تغذیه افزونتر است و در تلقیح کمتر و بدانند که آنچه در
تحفه المومنین در بحث شعیر مرقوم شده که کشک شعیر مشهور است صحت این قول از روی کتب
معلوم نشد و چنانچه مستفاد از قانون و ذخیره و غیر آن میشود کشک لفظ جو است که مطبوخ شده
و آب لطیف او را ماء الکشک و ماء الشعیر نامند ماء السویق جهت تپ عطش و اسهال صفراوی
است ص بگیرند جو و آب وافر ریزند تا غلیظ شود و قدر حاجت از آن مع طباشیر و صمغ عربی که هر واحد
یک درم یا زیاده باشد بنوشند ماء القرع جهت تپهای دموی و صفراوی و اخلاط محرقه و سرفه حاره
و جهت تپ دق و ترطیب مزاج و رفع عطش از ادویه جلیل القدر است ص بگیرند کدو دراز که نرم

تازه باشد و تلخ نبود پس فرآرد جو خمیر کرده بر آن در گیرند و بالای او گل پاکیزه در چند پس
تنور معتدل بگذارند بر طبق یا بر خشت نهاده تا نیک پخته شود پس از گل و خمیر برون آرند
زیر او سوراخ کنند و بدست بفشرند تا آب زلال زرد چکد از پنجاه مثقال تا نود مثقال توان داد
تنها یا با قند و آب انار و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و ترنجبین
و املیلها و مانند آن هرچه مناسب باشد و محتاج الیه بود و در شفاء الاسقام گفته که بخت
کدو را از چند جا لکهاره بزرگ کاوبر نهند بعده ملفوف سازند آرد جو و گل سرخ که هر دو را یکجا
خمیر کرده باشند آب شیرین و اگر آرد و فقط با گل فقط اختصار رود در تعلیق آورده است و هرچه که
باشد ضخامت غلاف القدر باید که در آتش معتدل چنان نهند تا نیک پخته گردد نه خام ماند و نه سوخته
شود و جهت انضمی هر یک غلاف قدر عرض یک انگشت کافی است و در مزاجی که صفرا غالب باشد
لازم است که با حموضات دهند تا مستحیل بصفرا نشود و اگر وارد تن حموضات مناسب نباشد خار
سبز و خیار با دیگر چیزهای که لطافت قوام را کثیف سازد آمیخته دهند و سویق جو بهر انگار
نیکو است ماء الخیار چاهی که منافع آب کدو است و مصلحت است و مع ذلک مستحیل بصفرا
نشود خاصه که خیار ترش باشد و خیار ترش را بهندوی پهوتهه گویند و آب خیار رسیده زرد
هفتاد مثقال اگر بنوشند تنها یا با شکر یا با اشربه دیگر جهت اطفاء حرارت دم و صفرا نافع
تمام دارد و جهت اسهال نمودن با ادویه مطلقه نیز الدواست ماء الهندبا جهت تبهای سوداوی
و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق و تنقیه مسالک از مواد عفنه نافع ترین اشیاست طریق
بگیرند برگ کاسنی سبز و بار چه ریشه کنند تا از گرد و غبار پاک شود و بی غسل بعده در هاون بکوبند
و آب بفشرند و همچنان با مروق نموده از چهل و پنج مثقال تا نیم رطل همراه اشیاء مناسب
حال بنوشند چنانچه اگر تفتیح سده جگر مطلوب باشد با سکنجبین ساده یا بزوری دهند و جهت تلیین
مع ترنجبین و شیرخشت و جهت اسهال صفرا مع املیلها و جهت تطفیه حرارت مع شربت نیلوفر
و شیر یا جهت ورم جگر و یرقان سدی مع فلوس خیارشنبر و ماء العنب که تر و لیمو تصفیه آب کاسنی

بر چهار وجه است یکی آنکه آب افشرده او را بر آتش بگذارند تا اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه ممتاز
گردد و پس صافی آنرا صاف کرده بکار برند دوم آنکه آب را در ظرف نهاده بر آتش خفیف
گذارند که کف بر دارند و چون آب شکر مانند شیر بریده گردد فرود آرند و از کرباس بپالایند
و بکار برند سیوم آنکه همان وقت که بکوبند و بفشرند و پارچه صاف بپالایند و چهارم آنکه در
مهین از غربال رقیق السفت صاف کرده نه و هرگاه حرارت قوی باشد غیر مطبوخ بهتر است
و الا مطبوخ اولی تر و مطبوخ او با گلقند جهت تپ بلغمی صفراوی مجرب است و با سکنجبین جهت تبهای
کهنه و تقویت معده و ازاله تعفن رطوبات نافع و هرگاه با قدری رازیانه و تخم کشوث نیز پخته شد
در تفتیح و در اسهال قوی تر باشد قیمه بدانند که کاسنی ترکیب یافته از دو جوهر است یکی ارضیه بارده
مستقره و دوم جوهر لطیف قلیل الحرارت که منبسط و منتشر است بر سطح ظاهری او به سبب آن
انفع سده و مسکین از حرارت که تیز و غلیظ است شستن ممنوع شده زیرا که غسل مزیل اجزاء مذکوره
است لهذا معمول او تولید ریاح کثیره میکند و باید که کاسنی رفیدا اگر از سبب ورم صحیح
جگر باشد ضرر دارد و شکر مصلح او است و شربت و امثال آن بهتر از دو کاسنی بستانی
به از صحرائی است هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد پوست بیخ تازه او ریزه ریزه کرده
قدر بیست مثقال اندر عرق کاسنی و مانند آن خیسانیده باشد تا قایم مقام
آب کاسنی تر است ماء الثعلب که معمول قدماست جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی
و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی
و آب خیار بهتر و در مواد مرکبه و حمیات مختلطه است و سرفه را نفع دارد صفت برگ عنب که نرم
تازه باشد بکوبند و آب او بگیرند و شب بگذارند و روز دیگر بیست مثقال تا سی مثقال او را
با همین شکر بنوشند ماء الشاهترج جهت حمیات سوداوی با شربت عناب و امثال آن و جهت
حمیات سوداوی و جرب با سکنجبین افتیمونی و جهت تفتیح سده و تنقیه خون با سکنجبین بزوری یا ساده
و جهت تلیین مواد محترقه با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند و هرگاه تنقیه بخصب اقتضا

دهاجت باید داد حب شاهتره تازه بگیرند و آب او صاف کرده بگیرند و با قدری پوست هلیله زرد
جهت نافع مرض سبز رنگ بشب گذشته اند و دیگر صاف و را القدر سه مثقال با سه مثقال
با هندبا مذکوره بنوشند و جهت امراض سوداوی اگر با حبوب مسهله مثل هلیلجات و افتیمون و تربد
و غاریقون و امثال آن بشب در آب تر کنند و صبح صاف نموده بنوشند ماء عنب الثعلب
جهت حمیات حاره که از ورم جگر و معده باشد و یا یرقان بود نافع ترین چیزها ست طریق ساختن
او و ترتیب دادن آن باید و دیگر بیان و مبتره است که در ماء الهندبا ذکر شده و واجب است که عنب الثعلب
سیاه نباشد که وی مخنق و مهلک است ماء البقول تب گرمی جگر و یرقان اصفر را نافع است
در بحث جگر گذشت ماء الجبن جهت حمیات سوداوی غایت نفع دارد و در تبها و هندبا چیزهای
دیگر با آن آمیخته و ترتیب او در بحث سر گذشت ماء الرمانین جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر
تمام دارد و اگر مع الشحم بفشرند خاصه انار شیرین اسهال صفرا کند و تشنگی آب را بعقب طعام در حسب
انحدار غذا است و اما مزاج که صفرا غالب باشد انار شیرین تنها بدهند بیشتر مستحیل بصفرا میگردد ماء الهندبا
الهندبی جهت تبهای گرم نافع است و شکم نیاورد و حرارت جگر فرو نشاند لیکن باید که در مزاج
صفراوی استحاله بصفرا میکند پس لازم است که با هم مضاف دهند تا کیفیت او از ابتدا است بگذرد
استعمال وی دیگر فواکه رطبه کثیر المائیت جایز نیست که مضیع ماده است و سکنجبین جهت نفع
معده و ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت بر هضم و با تمر هندی جهت مواد صفراوی
جرب و حکه با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد
مفید و مولد خون رقیق و ملین مشرین و مقطع بلغم و مضر سپرز و معده بارد و مصلح گلقند و عسل
و قند و امثال آن و ترنجبین هر چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب وی آنست که بنوک کارد پر کنند
مغز او را تا آب او از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند مطبوخ کبیر که در تب بلغمی همراه قرص
گل دهند و در بحث قرص نیز اشارت بدین رفته حب پوست بیخ کرفس دگر پوست بیخ رازیانه از هر یک
ده درم تخم کرفس تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کشوث شکاعی بادآورد و هر یک پنج درم همه را در دو رطل

آب جوشانیده تا بنصف آید پس یک اوقیه از وی و یک اوقیه از سکنجبین بگیرند و با هم آمیزند و قرص
گل بخورانند و عقب این با نوشانند مطبوخ الو که لطیف العمل است و در تب غب جهت دفع
حرارت و ملین شکم توان داد و هر گاه که قوت ضعیف باشد و زمان گرما بود و تشنگی بسیار غالب بود قوی
چون هلیله مستعمل نیست مقصود نباشد حب الو بخارا بیست عدد و تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل
آب بجوشانند که بمهرا شود پس صاف کنند و قند سپید ده درم آمیزند و بنوشند وقت خواب چند روز
بر آن مداومت کنند مطبوخ دیگر که در تب غب و اوجاع گرم مفاصل را نافع است صفته الو بخارا
سپستان هر یک چهل عدد عناب ده دانه مویز منقی بیست دانه بیخ کاسنی گل سرخ ریوند چینی مجرود
از هر یکی یک مثقال شاهتره سبز پنج درم عنب الثعلب ده درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم
گاو زبان بنفشه هر یک چهار درم همه را بجوشانند چنانچه رسم است و صاف کنند و تمر هندی از
حسته و لیف پاک کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر هفت درم شیر خشت ده درم معجون ورد
ده درم در آن حل نمایند و صاف سازند شربتی بقدر قوت مطبوخ کوکنار که جهت ربع مجرب است
حب کوکنار بقدر مزاج و عادت هر کسی از ده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند مطبوخ هلیله
دیگر که جهت ربع نافع است صفته پوست هلیله کابلی ده درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
سه درم الو عناب هر یک بیست عدد پوست بیخ رازیانه ده درم شاهتره هفت درم بجوشانند چنانچه
رسم است و صاف کنند پس فلوس خیار شنبر و معجون ورد هر یک پانزده درم بیامیزند و صاف
کرده بنوشند مطبوخ افتیمون جهت تبهای کهنه و گشادن سده و ادرار بول سودمند آید
حب افتیمون رومی رازیانه انیسون بادرون تخم کرفس بیخ اذخر جمله برابر بحسب حاجت بگیرند
و بجوشانند و صاف کرده بنوشند مطبوخ قباد الملک جهت تبهای کهنه نافع است و در بحث
سینه گذشت مع بیان آنکه شش ماه برین معجون بگذرد و استعمال کنند معجون لونه که در بحث
است لغو و سخی جهت تبهای کهنه و تب بلغمی سود دارد و در حرف الف در بحث معده گذشت
معجون مثرودیطوس جهت تب ربع و تبهای بلغمی نفع دارد و در بحث سر ذکر یافت معجون کرکمی در یرقان

را نافع است در بحث جگر گذشت معجون نوری مزیل تب غیر خالصه و شطر الغب و مسهل صفرا
و بلغم است صفت او بادام شیرین مقشر پانزده درم مغز تخم قرطم محموده هر یک ده درم قند سپید هشت درم
زعفران یک درم بطریق معلوم بسرشند شربتی یک مثقال و بعضی گفته اند که این دوا ملوکانه است و تناول آن
هیچ کراهیت ندارد و هرگاه جهت اسهال دهند و معده و تکرار احتیاج بود آنقدر باید که طبع اجابت
کند همان قدر ایام مهلت داده باشند دهند و همین قاعده در جمیع معاجین مسهله بحران هر چه
است مرعی دارند مگر آنکه حاجت داعی به تعجیل باشد معجون مسهل منقول از ذخیره جهت
حمیات مجرب است و معجون خیارشنبر و معجون بنفشه نیز نافع در بحث امعا گذشت معجون ربع از مجربات
عماد الدین محمود چون روز نوبت قبل از تب دو ساعت مقدار زرد نخود تا نیم مثقال تناول نمایند
البته در یک نوبت قطع کند و بستی آن لولو حیدر حیث وارد هر قرنفل شونیز سداب سیاه سعتر
هر یک سه درم افیون سداب فلفل هر یک یک درم عسل برابر جمیع معجون ربع منقول از زکریا رازی
نیز گفته که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نشود و قدر شربت بدستور معجون سابق است صفت
تریاق کهنه هفت مثقال زعفران قند مر هر یک چهار درم سلیخه حلتیت هر یک دو درم میعه جند بیدستر
سنبل هر یک هفت درم قسط سه درم عسل بوزن جمیع معجون دیگر که همین عمل دارد و وقت استعمال
و قدر شربت بدستور معجون سابق صفت بیارون کندر مرمکی جند بیدستر میعه سایله بزر البنج افیون
بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند و مفرحات در حمیات جهت تقویت اعضا
رئیس نفع دارد در بحث مزاج شما آن در بحث سر بحث قلب گذشت مربای هلیله جهت ملین
طبع در حمیات مناسب است و منقی که در استعمال هلیله اندر ابتدا در حمیات مبادرت نموده اند مخصوص
اهلیله غیر مربا است چه علت نهی پوست او است و در مربا بنابر ترتیب استراح اصلاح او نموده اند پس
وی ممنوع نباشد مربای زنجبیل تبهای بلغمی را سود دارد مربای هندوانه حرارت دفع کند و تشنگی
نشاند مربای تمر هندی صفرا دفع کند و تب گرم را زایل کند و محرور مزاج را نفع دهد مربای آمله
همین عمل دارد و اکثر مربیات و ادویه سابق گذشت در ترتیب باقی مشهور است حرف النون نقوع آلو

جهت تب مطبقه و غب و برای اسهال نفع تمام دارد صفت آلوی سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان
سی عدد مویز منقی خرما هندی هر یک بیست درم گل سرخ برگ سنا هر یک هفت درم گل بنفشه
تخم خرفه تخم کشوث هر یک چهار درم تخم بادیان شاهتره افیمون هر یک ده درم پوست هلیله زرد
پانزده درم جمله را در سه من آب جوشانیده یک شب بنهند و اندر شیشه فراخ سر کنند و روز در آفتاب
و شب جای گرم همی نهند و پس از آن روز هر بامداد چهل درم تا پانزده درم سکنجبین ده درم
شربت بنفشه بنوشند نقوع هلیله جهت تب غب نافع است و ملین طبع و اسهال صفرا کند صفت
پوست هلیله زرد بیست درم اندر آب جوشان بخیسانند یک شبانروز پس بمالند و صاف کنند و
ترنجبین بیست درم در آن حل کنند و صاف ساخته روز در تحت بنوشند و اگر قوت مساعد بود
غب خالصه باشد حسن و اگر با بلغم بود استعمال هلیله شاید و شیر خشت اگر عوض ترنجبین
کنند بهتر باشد زیرا که صاحب ذخیره در غب خالص گفته اولیتر آن باشد که در تبهای گرم دوائی
ترنجبین که تا ده دارند و اگر چاره نباشد بی ترشی دهند نقوع زردآلو و نقوع خوخ و نقوع عناب
نقوع سپستان و نقوع کشنیز جهت تبهای گرم سود دارد در بحث سر گذشت نطولات منوم و ورق
رونان نافع سرسام در بحث سر گذشت نافض تبهای در حمیات نفع دارد خاصه در مزمنات و
مطاولات و اصناف آن در بحث سر و قلب ذکر شده علاج تبهایی که عدد در جنس یکسان نباشد
النوبت کنند یا مختلط باشند یعنی محفوظ النوابت نباشند و بدانند که بعضی قوانین جنس و ماهو
آن منکر اند و حق آنست که انکار نشاید زیرا که منع عقلی کنجایش ندارد و بمشهود اکثر اطبا رسیده
این درویش خیره عشره نیز دیده تا چند ماه منقحص بود الا نزد و نظهور رسیده که روز پانزدهم
تفاوت نوبت میکرد و بدون احتمال که وقت آن نیز منکر نیست و بالجمله اکثر علیل شحیم سلیم
الاشتها و اکول باشد تدبیرش تدبیر بلغمی است و اگر نحیف باشد تدبیرش آن مثل تدبیر ربع
است و حمیات مختلط اگر سبب او ورم کلیه باشد تدبیرش تدبیر کلیه است و اگر سبب او اختلاط
مواد باشد بحسب ماده غالبه گاهی تنقیه گاهی تلطیف باید کرد تا ماده منحرف نشود و سودی نکند

علاج تبهای ممتزج از حرد و برد این سه گونه است یکی آنکه در باطن حرارت محسوس شود و در ظاهر برودت و این را لیفوریا گویند بیشتر از بلغم افتد و این چنان باشد که بلغم در قعر تن عفن میشود و بسبب سد مسام یا رجوع حرارت غریزی بباطن و یا بسببی دیگری بکار بظاهر نیاید باطن گرم و ظاهر سرد نماید و باشد که از صفرا پدید آید بنابر اجتماع او در باطن عروق و عدم انجذاب بخاری بظاهر دوم آنکه باطن سرد بود و ظاهر گرم این را اقفیالوس گویند و چنان باشد که بلغم زجاجی کثیر المقدار در باطن جمع آید و اجزای بری مرد اقسام است سردی او در باطن شود و بخار که از وی تصاعد کند بظاهر و ظاهر را گرم دارد سیوم حرارت و برودت هر دو محسوس گردد بظاهر و باطن و تدبیر هر واحد بحسب ماده مخفی نیست و چون آن بسیار اصناف حمیات در طب گفته ایم غیر جمع شد علاج تا نفض و لرزه سخت که احداث سخونت نکند و تب بیارد و بلکه عرق لرزه بر سبیل دور حمی افتد تدبیرش معالجت بلغمی است از استعمال ملطفات و مخففات بسبیل اکر دیگر قبل از هر نوبت و دار المحتش قدر خند و به بهند و نبات و در کوشید تا عرق آید و بر دیگر جلدها که از مدد شراب صرف مع قلیل الفلفل مبطل نفض است باب سیوم در اده به جلد او درام و بثور و جرح و قروح و جرب و قمل و برص و بهق و جذام و احتراق جلد و امثال آن که بظاهر تن تعلق دارد و از ام زنیت بود یا نه و متعلق موی یا باشد یا نه و تدبیر سنتین و تهذیل و معالجه امراض اطافرد تدبیر عرق مدینی در همین باب ذکر باید و بیان او و دیگر این علل در حرف لام استوفی مذکور شد و ملفوظ دو اطریفل دنان که منقول از قرابادین نجیب الدین جهت بهق و برص نافع است و سیاهی موی نگاه دارد و امراض بلغمی را زایل کند خاصه که بعد تنقیه مستعمل شود و صفت پوست هلیله کابلی بیست درم پوست هلیله آمله منقی افتیمون بزرگ هر یک ده درم ترید سپید پانزده درم اسطوخودوس بسفایج هر یک هفت درم غاریقون پنج درم کندر سعد قسط زنجبیل اذخر هر یک سه درم شیطرج هندی ساذج هندی مصطکی انیسون قرنفل دارچینی هر یک دو درم فلفل دارفلفل بادرنجبویه هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم اگر بر سبیل دوام خورند جهت اسهال حب منافع زیاده توان نمود و ضماد تحفه المومنین

چنین نوشته دیگر هلیله کابلی هلیله آمله هر یک دو مثقال بزرگ مقشر ساذج هر یک پنج درم مثقال کندر غاریقون مصطکی انیسون قرنفل دارچینی خولنجان هر یک شش مثقال شیطرج سعد زنجبیل و قسط هر یک سه مثقال بسفایج اسطوخودوس هر یکی یک مثقال فلفل دارفلفل بادرنجبویه هر یک چهار مثقال شربتی سه درم و در بعضی کتب نسخه مذکور چنین مسطور است دیگر هلیله کابلی بیست درم هلیله آمله مقشر هر یک ده درم بزرگ کابلی مقشر پانزده درم شیطرج سعد زنجبیل هر یک سه درم ساذج هندی پنج درم اسطوخودوس بسفایج هر یک هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم مصطکی کندر انیسون قرنفل خیربوا خولنجان هر یک دو درم فلفل دارفلفل بادرنجبویه هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم اطریفل که صاحب عرق مدنی را نفع دارد و سبیل و قالع ماده این علت است هر که ده روز متوالی این را بخورد از وی سالم ماند و باید این مرض باکشود و صفت پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر زرد بموصوف زنجبیل قنبیل برابر کوفته بیخته با روغن بادام چرب ساخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج درم و در قلانسی گفته با هم جمع همه فانید بسرشند و القند بعد این روغن بادام نکرده اطریفل که باد و دشنام را نافع است و باید که از فصد تنقیه و حجامت ساقین و نقره و فصد عرق جهیر داد و به لکار برند صفت هلیله زرد دوازده درم هلیله سیاه هفت درم هلیله آمله هر یک پنج درم سنای مکی شاهتره هر یک شش درم گل سرخ منقی تخم کاسنی هر یک دو درم کوفته بیخته و بروغن گل چرب ساخته با مویز منقی مدقوق بسرشند شربتی بقدر حاجت اطریفل شاهتره جهت حکه و جرب و حصبه نافع است و آمله فرنگی زایل سازد و صفت پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سه درم پوست هلیله آمله منقی هر یک بیست درم سنای مکی ده درم گل سرخ شش درم شاهتره پنجاه درم کوفته بیخته با مویز مدقوق بسرشند و بعضی این نسخه را چنین نوشته اند هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی شاهتره هر یک سی درم هلیله سیاه آمله سنای مکی هر یک ده درم ریوند چینی چوب کبر یعنی کاوی هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن چرب کرده بکشمش مدقوق بسرشند شربتی از دو درم تا چهار درم مع طبیخ عناب اطریفل شاهتره مسهل هلیله

رزد و بلیله کابلی آمله تربد موصوف هر یک دو درم مصطکی افیون رازیانه هر یک یک درم شاهتره چهار درم
تخم کاسنی سه درم کشنیز خشک گل سرخ بنفشه هر یک دو درم و نیم ریوند یک درم عسل قدر حاجت روغن
بادام و دهن کنجد و دستار کوفته بیخته با سرشته بطریق معلوم شربتی دو مثقال اطریفل غددی جهت
خنازیر نافع است صنعت بلیله سیاه پانزده درم بلیله آمله تربد هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج
اسطوخودوس غاریقون خشک کرده کرفس گل سفید هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون [illegible]
شیطرج نوشادر هر یک سه درم افیون قرنفل سنبل قرنفل بحری جوز بوا مصطکی هر یک دو درم کوفته
و بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی پنج درم و در نسخه بلیله و آمله و تربد هر یک پنج درم بسفایج سنبل اسطوخودوس
سنا هر یک هفت درم و قرنفل [illegible] و دیگر همه مثل سابق اطریفل که بجهت بعضی را نافع است صنعت بلیله
کابلی بلیله آمله [illegible] سنا هر یک دو درم [illegible] درم وج دو درم مصطکی سه درم افتیمون پنج درم
سورنجان [illegible] درم عسل بقدر کفایت اطریفل افیون جهت جذام و جمیع علل سوداوی و مالیخولیا نفع
عظیم دارد و [illegible] سیاهی موی [illegible] صنعت پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر
هر یک دو درم سنا مکی تربد موصوف افتیمون هر یک پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی
یکدرم افیون نمک هندی هر یک [illegible] هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از نیم مثقال
تا چهار مثقال اطریفل کبیر جهت بهق و برص نافع گذشت اطریفل صغیر جهت تقویه [illegible] و این
هر دو در بحث [illegible] گذشت اطریفل کبیر که [illegible] نماید و [illegible] پیری را
نافع آید در بحث معده ذکر شد اطریفل [illegible] عرق خوش [illegible] همه
او در بحث [illegible] گذشت [illegible] سیاهی موی را محافظت کند [illegible] نافع دارد صنعت بلیله
پوست بلیله آمله مقشر [illegible] درم [illegible] چهار درم طلا [illegible] عسل [illegible]
شش درم [illegible] هفت درم فلفل دار فلفل و زنجبیل فلفل موی افیون هر یک دوازده درم قند سفید
[illegible] درم قند را در آب گرم [illegible] کوفته و بیخته و عسل طلا [illegible] مخلوط کنند و [illegible]
ماه استعمال نمایند و دیگر نسخه [illegible] با همه ذکر شد [illegible] که برص و بهق و جذام و [illegible]

سعفه و داء الثعلب

وسعفه و داء الثعلب و داء الحیه و [illegible] را نافع است و صداع و [illegible] و فالج و سکته
و رعشه و لقوه و تشنج و صداع و شقیقه و دوار و صمم و [illegible] و عسر النفس و درد گرده و نقرس و
مفاصل و عرق النساء و درد گوش [illegible] سوداوی و [illegible] مبارک است [illegible]
زحمت باشد صنعت شحم حنظل پنج درم [illegible] غاریقون سقمونیا [illegible] سیاه [illegible] اشق
اسطوخودوس [illegible] هر یک چهار درم و نیم افتیمون [illegible] مقل صبر سقوطری هر یک سه درم [illegible]
غاریقون [illegible] هندی فراسیون جعده [illegible] فلفل سفید و سیاه جاوشیر دار فلفل زعفران دار چینی
بسفایج جعده [illegible] فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل حب النیل [illegible]
ده درم [illegible] اسطوخودوس هر یکی یک درم و نیم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار مثقال با
آب گرم و عسل [illegible] استعمال نماید ایارج ارکاغانیس معروف است جهت جرب و
قوبا صنعت طبیخ شاهتره [illegible] جهت درد معده و شکم و رحم اندر طبیخ [illegible] قراط جند
بیدستر و جهت درد پشت اندر طبیخ کرفس و جهت عرق النساء اندر طبیخ قنطوریون [illegible]
چهار قراط عصاره قثاء الحمار [illegible] جهت [illegible] مع یکدرم سرطان بحری
سوداوی [illegible] بلغمی و سوداوی و ابتدای نزول الماء و تنگی النفس و گرفتگی آواز را مفید
است صنعت شحم حنظل ده درم فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه [illegible] فلفل سیاه [illegible]
یک [illegible] درم [illegible] غافث [illegible] افتیمون صبر سقوطری زعفران جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر یک
پانزده درم جعده دارچینی [illegible] سنبل اذخر [illegible] زراوند مدحرج هر یک دو درم سقمونیا ده درم
کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] سرشته شربتی چهار مثقال ایارج جالینوس داء الحیه
و داء الثعلب [illegible] را نافع است در جمیع منافع از ایارج [illegible] بهتر است [illegible]
گذشت حرف الباء [illegible] مانع کثرت عرق [illegible] است و اقسام [illegible] مفید و دیگر منافع
کثیر دارد و [illegible] گذشت با فواید [illegible] مشهور است جهت امراض
سوداوی خاصه جذام مفید [illegible] مقام [illegible] صنعت بلیله سیاه [illegible] شیطرج هندی

هر یک ده درم دار فلفل پنج درم حبش سفید ده درم و نیم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل سرشته
شربتی یک مثقال تا دو درم بعد تنقیه بدن و احوط آنکه حبشی و خزان هر چه حبش دارد چون مدتی بهم بجوشانند
دواء المسک نیز آمیزند تا خوف مضرت نباشد زیرا که دواء المسک فاذهر حبش است کذا قال
السمرقندی فی قرابادینه فی ادویة الجراحات حرز جلیل که بمنافع حبشی معروف است بل حبشی دارد
صفت هلیله بلیله آمله شیطرج هر یک چهار درم جوز بوا قسط کندر سرو فلفل دارشکنه عصاره الاسقیل
سافوج هر یک هشت مثقال حبش سفید چهار مثقال کوفته بیخته معجون سازند شربتی یک مثقال [illegible]
مصفی لون است در باب [illegible] گذشت حرف التاء تریاق فاروق جذام و برص و جرب و حکه را نافع
است مجذوم را ابذر ماء الجبن دهند و مبروص را بماء العسل یا بشراب اصول [illegible] امتحان در
سنه کرده یافت حرف الثاء [illegible] جذام و برص و جمیع انواع سوء مزاج یابس و رطب امراض عفنه
مزمنه را نافع است در باب [illegible] گذشت حرف الجیم جوارشن جالینوس جذام و برص و جمیع امراض
بلغمی را نافع و سیاهی موی را محافظت کند و دیگر منافع بسیار دارد و در باب [illegible] ذکر شد حرف
الحاء حب کبریت جهت جرب و قوبا نافع در بحث [illegible] گذشت حبی که داء الثعلب که از بلغم باشد
نافع است صفت تربد موصوف ایارج فیقرا هر یک ده درم شحم حنظل سه درم و ثلث شربتی از دو درم
تا سه درم حبی که داء الثعلب را که از صفرا باشد نافع است صفت آن هلیله زرد گل سرخ هر یک چهار درم
صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند بکرات [illegible] حبی دیگر داء الثعلب را که از صفرا و بلغم باشد
سود دارد صفت افتیمون چهار مثقال شحم حنظل سقمونیا نمک هندی افسنتین هر یک دو مثقال صبر سقو
طری ده مثقال انزروت بسفایج فستق هر یک مثقال تربد موصوف دوازده مثقال کوفته
و بیخته بآب خالص حب کنند شربتی دو درم حب [illegible] خنازیر و غدد و سلعه را نافع است صفت ایارج
فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل یک درم و نیم انزروت چهار درم تربد موصوف هفت
درم جاوشیر یک مثقال نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال کوفته بیخته بآب گشنیز تا حب سازند شربتی
هر روز یک درم حب [illegible] که همین خاصیت دارد صفت سنبل [illegible] حب سازند [illegible] مصطکی

دارچینی زعفران

دارچینی زعفران هر یک یک درم صبر سقوطری دو درم سقمونیا چهار درم شربتی چهار درم حبی دیگر
که بهق و صرع و برص و دیگر امراض سوداوی را نافع است صفت ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم
لاجورد مغسول هفت درم سقمونیا شحم حنظل حجر ارمنی سیاه هر یک دو درم سنبل افتیمون هر یک یک
درم کوفته بیخته با کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم حبی که برص و بهق را نافع است صفت ایارج
فیقرا یک مثقال لاجورد مغسول سنبل افتیمون شحم حنظل کثیرا سقمونیا هر یک دانگی کوفته با کرفس
حب سازند حبی دیگر که جهت بهق نفع دارد صفت تربد یک درم دو دانگ و نیم ایارج فیقرا غاریقون
افتیمون هر یک چهار دانگ هلیله سیاه شیطرج عصاره افسنتین هر یک دو دانگ سقمونیا سه نخود
مقل افتیمون هر یک دانگی با آب حب سازند حب افتیمون برص را نافع است حب الشفا جهت [illegible]
سفید و این هر دو در بحث [illegible] گذشت حب [illegible] جرب و قوبا و سعفه را نافع است صفت هلیله
سیاه و پوست هلیله زرد هر یک پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا دو درم و نیم کوفته بیخته
شاهتره حب سازند و اگر بآب شاهتره سرشته و بسایه خشک کنند تا سه چهار کرت [illegible] بهتر
آرند پس حب کنند قوی تر باشد شربتی دو درم حب هلیله که جهت جرب و حکه نافع است صفت
هلیله زرد صبر سقوطری هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ هر یک دانگی کوفته بیخته بآب حب سازند [illegible]
است حب [illegible] که داء الثعلب را نافع است در بحث [illegible] گذشت حقنه که بدن را فربه کند صفت
بگیرند کله [illegible] و پاچه [illegible] رطل [illegible] شیر دو رطل
گندم و نخود و سرخ و برنج هر یک ربع رطل و همه را با آب کثیر المقدار بپزند تا که مهرا گردد پس [illegible]
[illegible] اوقیه بگیرند [illegible] آب [illegible] آید و غلیظ آب [illegible] روغن جوز [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] حقنه کنند [illegible]
الخضاب که موی را سیاه کند صفت مازو یک رطل بگیرند [illegible] چرب کنند [illegible]
[illegible] بریان کرده [illegible] درم [illegible]
بار یک [illegible] مانند [illegible] شود و آب گرم [illegible] چهار ساعت [illegible]

بشویند و خشک گشت پس ازان خضاب بنهند و برگها برآن نهاده و ببندند و شش ساعت
بگذارند بعده با آب نیمگرم بشویند و در نسخه دیگر سنج و شب بگذارند هر یکی ده درم و مازو انزروتی
هفت درم است خضاب که موی را سیاه کند ص مرداسنگ آهک گل ملتانی هر یک سه درم بگیرند
و با آب باریک بسایند و بر موی طلا نمایند و برگ چغندر برآن بندند و پنج شش گهری بنهند
یکپاس زیاده برین نگذارند که خوف حلق شعر دارد و پس با آب گرم بشویند و روغن بمالند و بعد
کراهت اگر آب نیمه باشد قوی الاثر است لیکن در آب سفید باشد خوف ستردن کمتر
و این دوا معمول و مجرب است خضاب دیگر که موی را سیاه کند و بهترین نسخهاست باعتبار آنکه
بمجرد مالیدن بی آنکه بربندند عمل میکند و حاجت بربستن ندارد و در دو گهری اثر میکند
رنگش طاوسی نمی باشد و جلد را سیاه میکند و مجرب است ص مازو چهار حصه سنگ اسنج
دو حصه نوشادر یکحصه تخت کانی نیم حصه مازو را در خاکستر گرم که بخود و دران بریان میکنند انداز
تا سوخته سیاه شود هر دو را جدا جدا باریک بسایند و در آن نمایند پس یکجا کرده در ظرف
آهن بنهند و طبیخ الدا آمیخته بدسته آهنی صلایه کنند تا خوب ساییده گردد پس موی را با آب اشنان بشویند
و دوا بمالند و در مویهای موی حاجت بستن ندارد و بعد دو گهری با آب بشویند پس با آب گرم
بشویند باید که آهک در آب بیخته باشد آب او داخل دوا سازند و در شستن موی با
بکار برند که عمل طبیخ قویتر می باشد خضاب نوع دیگر که موی را سیاه کند ص وسمه چهل درم حنا
بیست درم کوفته بیخته بروغن گل چرب سازند و با آب گرم خمیر سازند و شب بمالند و صباح با آب گرم
بشویند خضاب دیگر که موی را سیاه کند ص مرداسنج آهک آب ندیده هر دو برابر بگیرند و سنگ
چندان هر دو آب بریزند و در آفتاب بنهند سه روز و هر روز چند بار حرکت همی دهند تا صافی شود
و صوف سفید دران اندازند اگر سیاه شود فهو المراد والا مرداسنگ و آهک شش حصه آب
مصفی دیگر اندازند و در آفتاب گذارند تا که صوف را رنگ کند و بعد از آنکه آب مستعمل شود قدری
خضاب بیند و آب گرم بر سر بندند و بر بندند تا موی را سیاه کند و بعده جمیع مویهای جهان
آب

مصنوع تنها کافی است بعد آب چهار روز صوف دران ترکرده بر جبهها بمالند خضاب دیگر که موی را
سیاه کند و اشقر حاصل زرد ص برنجدرم ترمس و درمج و مازو باغت یعنی شوح و رووی بخم خشک کرده
در بریان نموده هر یک ده درم و برگ حنا کوفته و بیخته وزن کرده یکجا نمایند پس بگیرند خاکستر چوب
درخت انگور و آن آب بجای ان بریزند و یکشب بنهند و موی را با آب خاکستر مذکور بخت بشویند
و عقب آن دوا بر نهند و آب سطور بر سرشته خضاب نمایند و مکرر نمایند خضاب که موی سفید را سیاه کند
ص زرق الحطاطیف بریان خشک پس تخم ترب و تخم نسرین خشک و لبلاب انگور خشک کوفته بیخته بهم
کاو و خل الخمر بسرشته و ضماد نمایند بعد ازان کبریت خنجر کرده باشند مویها را و پس از سه ساعت
ضماد را دور کنند لیکن مویها را باید بیست و دو ساعت فصل داده و بخور کنند بکبریت عادت
نمایند و همین سیاهان تکرار عمل سازند تا آنکه سفیدی در موی پدید آید پس دائم بروغن یاسمین
خضاب که چون استعمال میکنند موی سپید را از خود سپید شود و سیاه سازد ص مازو و اهلیله
سنبل کشنیز خشک لاذن پوست جوز و طب خشک کرده و اسفنج شقایق النعمان و حب الحدید
بساوی مجموع را باریک بسایند و بشراب عفص بسرشته دوا قرص بسازند و خشک کنند و یکی ازان
بگیرند و در طبیخ آس و آب حل کرده طلا نمایند و هر دو روز یکبار تا ... و بحفظ الشعر و سود با
و بعضی نسخهای خضاب در زنفها نیز خواهد آمد و دوا تسوید الوجه در حرف الطا ذکر شود در حرف الدال
دوائی که ورم رخ را نافع است ص بگیرند روغن گل و خل الخمر و گلاب و آب برگ آس هر یکی قدری
که خواهند و باهم مخلوط سازند و خرقه بدان آلوده بر ورم بنهند و بر بالا بربندند و بنفشه و ساگ
کرانه و بط و ورم لسان آغاز کنند و ... قدری حب النیل لطیفتر است ادلیه نسبت دوائی
دیگر که ورم رخ طبیعی بیفتد و بعضی برنطرق بسازند ص جوز کبیر تلخ و بوزیدان خاکستر کرده و با آب انار بیامیزند
نب بگذارند و آب حماض و مغ ... باشد و سرکه بان آمیزند و خرقه بدان ترکرده بر ورم بنهند
دیگر که قرحه شده ... ص نمک ... آمیزد در عضو بر ... بمالند کرات کعب فتیله کنند تا
یا نیز آب آس با برگ ... لیف کمی آرمنی ... دوائی که جهت تحلیل سود دارد

جاکه باشد صن صبر مر اقاقیا شیاف مامیثا زعفران سعد گل ارمنی کوفته بیخته با روغن بسازند و بعد
حاجت بر گل قیل و آب گرفت دوای که ورم نرم کند بسیار بجا و دراز بر پشت پا بر و چشم ورم [illegible]
آید سود دارد صن صبر اقاقیا برگ سعد شیاف مامیثا زعفران عصفر گل ارمنی طلا نمایند دوای که زیر بغل
و بیخ و جه داخیهان را نافع است صن گلاب کاسنی تر و قدری سرکه با هم آمیزند و خرقه بدان
تر کرده بر ورم نهند و ببندند دوای دیگر که ورم بلغمی را سود دهد صن سعد گل ارمنی سنبل آرد جو عدس
مقشر کوفته بیخته با آب خاکستر و سرکه سرشته بر نهند هر جا که باشد دوای دیگر که دمامیل را نافع است
صن تخم کتان حلبه هر یک ده درم سپیداج چهار درم موم سپید بیست درم روغن یاسمین ضماد کنند
دوای دیگر که دمل بسیار و ورم را نضج دهد صن حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم
با روغن کنجد ضماد کنند و اگر اجزا را با شیر بپزند قوی الاثر باشد و دیگر بر نهند تا خشک [illegible] کنند و اگر
اسپغول را با آب نان تر کرده بر دمل بندند مانع تر و مسکن وجع و منفجر قوی است دوای دیگر
جهت انفجار دمامیل صن خمیر ترش ده اوقیه تخم مرو کوفته اسپغول صحاح یعنی ناکوفته روغن [illegible]
اوقیه و لعقه لبن التین یعنی شیر انجیر سه اوقیه حلبه تخم کتان هر یک نیم [illegible] با هم [illegible]
و بر نهند دوای دیگر سوز [illegible] تخم کتان انجیر خردل نرم کوفته خاصه که ماء العسل [illegible] آمیزند منضج قوی
دوای نوع دیگر جهت نضج دمامیل صن سونیز از دانه پاک کرده بکوبند و نمک [illegible] آمیزند و بر نهند صبح
و شام دوای دیگر که در انفجار سریع الاثر است صن انجیر [illegible] العسل پاک کرده بکوبند و بر نهند
و اگر قدری خردل و اندکی روغن سوسن اضافه نمایند بغایت قویست دوای دیگر که منضج دمامیل
صن آرد گندم با نان گندم که خشک کرده کوفته باشند و با آب [illegible] بپزند [illegible] معتدل و بر نهند
و اگر صبر و [illegible] سوم و بعضی روغنهای گرم اضافه نمایند قوی تر باشد دوای دیگر که [illegible]
عمل کند صن تخم کتان [illegible] ساخته با خمیر ترش آمیزند و سرگین کبوتر قدری آمیخته بر نهند
دوای دیگر که منضج و محلل اورام و مسکن اوجاع صن [illegible] گندم گل ختمی [illegible] تخم کتان [illegible]
بالسویه کوفته بیخته بعصاره [illegible] آمیخته بر نهند و این دوا جهت اورام اعضا باطنی نیز نافع

دوای دیگر که چون دمل پخته شود منفجر سازد صن دانه تمر هندی [illegible] بکوبند [illegible]
در آب [illegible] بیامیزند و نیکو گرم بر نهند دوای که دمل و ورم [illegible] صن خمیر نان [illegible]
[illegible] ارمنی نمک [illegible] سرگین کبوتر سرگین خروس [illegible] بکوبند [illegible] سرشته بر نهند دیگر که
همین کار کند و [illegible] منفجر سازد صن [illegible] آب [illegible] ممزوج کرده بر نهند دوای
جهت انضاج خراج و تنقیه آن صن مغز [illegible] تخم کتان [illegible] کنجاره [illegible] برابر [illegible]
با شیر آمیزند و ضماد کنند دیگر که جمیع اورام حاره را در ابتدا نفع دارد و [illegible]
مسکن [illegible] صن شیاف مامیثا و اقاقیا فوفل صندل [illegible] بالسویه با آب [illegible] ضماد کنند دوای
که جمیع اورام حاره و ورم فرج و [illegible] اعضا [illegible] صن [illegible]
[illegible] صن تخم خشخاش [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
روغن گل [illegible] ضماد کنند دیگر [illegible]
[illegible] ضماد کنند
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
محافظت کنند [illegible] صن آرد جو [illegible]
بر نهند و اگر وجع [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] دیگر جهت ورم [illegible] نافع است صن [illegible]
[illegible] بالسویه گل ارمنی [illegible]
[illegible] روغن گل ضماد کنند دیگر که جهت ورم حار [illegible] صن آرد جو صندل بالسویه کوفته [illegible]
و روغن گل و سرکه [illegible] آمیزند [illegible] دوای [illegible]

اعضا را صن مصطکی پنج درم ستوسیاق کاو موم سپید روغن گل هر یک هژده درم پیه خوک دوازده
درم را در روغن گل بگدازند و مصطکی را باریک ساخته جدا باهم آمیزند دوای دیگر جهت ورم صلب که عقب
ورم گرم افتد صن مقل ازرق مقل الیهود اشق هر یک پنج درم مرزنگوش شش درم پیه لبط ده درم مقل
و اشق را با آب گرم حل کنند و با دیگر ادویه آمیزند تا چون مرهم شود دوای دیگر جهت ورم صلب خواه
از التهاب سودا بود خواه از تولد ماده دور عضو ستودم صن اشق مقل با برزد بالسویه در هاون
سحق کنند مع قدری پیه لبط یا ماکیان و روغن بان یا روغن سوسن تا چون مرهم شود دوای
جهت خارها و ورم سرطان خواه متقرح باشد یا مشرف بر تقرح بود صن سفیده ارزیز توتیا
مغسول بالسویه با روغن گل و آب خرفه و آب عنب الثعلب و لعاب تخم خطمی و آب کدو یا آب خیار هر کدام
که حاضر باشد آمیزند دیگر جهت سرطان متقرح و جرب حاد و حکه و اورام حاره مجربست و منع
تزید می نماید سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و بروغن گل بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر
با آب گشنیز و آب بارتنگ بسایند نفع تمام دهد دوای دیگر که ورم لین و اورام صلبه و تحلیل صلابات
نافع است و قوی الاثر صن پیه لبط و ماکیان مغز ساق کاو و موم زرد همه را بروغن بگدازند
و بر عضو نهند کیست بان قدر قبل و منع دوا باید که بر عضو متصل گشته بطبیخ خطمی با آب فاتر بکرم
تنقیه کرده نمایند و هر بار تحت منطل لازم دانند و هر گاه رخاوت و سستی در ورم پیدا آید اطلاء
بر نهند دوای منعقد کمیته تخم کتان هر یک یکجزو حلبه نصف جزو نرم کوفته برالیه نمی و مینه اسفنجه
بر نهند تا نافع نماید دوای که ملین ورم صلب است صن حلبه تخم کتان بیخ خطمی ارمن سیه لعاب کنجد
دا با پیه لبط آمیزند و بر نهند دوای که منعقد عصب را نرم کند صن مقل ازرق نیکو فته در آب کرم
تر کنند بیخ خطمی هم چند مقل کوفته بپخته بعد بعد سرشته ضماد نمایند دوای دیگر که ورم صلب بارد
که سرطانی نباشد سود دارد صن مقل لیثی بزر و اشق بالسویه بگیرند و در هاون بکوبند و بعد از آن بروغن
سوسن یا روغن بان که نرم و منحل گردد بعده با لعاب حلبه و لعاب تخم کتان مثل آن اضافه کنند
و دیگر بکوبند تا مستوی شود و بسیار انجیر علک بطمک بکوبند با آن و به پیالهٔ ضم کنند و بر صلابت بنهند

هر جا که باشد دوای دیگر که مراهم منضجه و مرهم منضج که قایم مقام حدید است و رابط مع دیگر مراهم که
بعد الانفجار و رهم لکار توان بست ذکر باید و ضماد و قلوبیس که جمیع اورام نافع است در حرف الضاد
بیاید مع شی زاید و اکثر اضمده اورام در وجع المفاصل گذشت و بیاید قال الشیخ و المبلی یکثر
خروج الدماء میل تخلیصه منها الاسهال و لتحفف الجلد بالحمام المستعمل و اما دالریاضت دوای دیگر که
جهت خنازیر و جمیع اورام راالطل التحلیل سود دارد صن بیخ سوسن آسمان گونی باریک ساخته با مرهم
داخلیون سرشته ضماد نمایند دوای جهت خنازیر صن نشک برکنده العسل و برگ را بسایند تا یک بر خلط شود
ضماد نمایند فانه بلیغ دوای جهت خنازیر صن تخم ترب بکوبند مع منقر و اورام بلغ ضماد نمایند دوای جهت خنازیر
و امثال آن صن سرگین کاو خشک سوده و خطمی هر دو را باریک ساخته و بهم آمیخته ضماد نمایند دوای که
خنازیر و غیره صن تخم حلبه تخم کتان تخم کرفس بپخته گشته و ضماد فرمایند دوای که خنازیر را تحلیل کند صن
کندر انجیر مثقال دو درم صبر یک درم باریک ساخته با آب گشنیز تازه ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر حاره
صن مرزماق یکجزو عروق الصفر نصف دو جزو با آب گشنیز ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر که بحرارت
باشد و جهت سلعه نیز مجربست صن هفت درم اشق حلتیت هر یک پنج درم حاو شیر و بعضی فرفیون
هر یک هفت درم مقل ازرق چهار درم سکبینج شش درم در سرکه حل کنند و با آب گشنیز ضماد نمایند و لعقد
تازه پسازند و مرهم سورنجان و مرهم نجفر و مرهم داخلیون جهت تحلیل خنازیر و جمیع اورام صلبه
النضج و تلیین صلابات مجربست و در مراهم بیاید دوای دیگر که تخم کتیره در تحلیل خنازیر اثر تمام دارد و لکن
آب او باجزای کثیف چون سویق الشعیر و امثال آن مختلط نشود تا تاثیر میکند کذا قال الشیخ دوای که اورام
صلب چون خنازیر و سلعه و امثال آن را نیز سرطان تازه و در غدد بکوبند ضماد نمایند تا سه روز صبح
شام تازه نمایند بعد سه روز چهار پنج برگ تا لوزه سپاه و زنگار تلخ ضماد نمایند و بکوبند و ضماد کنند از صبح
تا شام و از شام تا صبح در سه روز پخته میکند بعده ادویه منفجر سازند دیگر که خنازیر را سود دارد و
بلغم غلیظ کند بشیخ گفته که دوا این مستحسن است بسنج صن تر عود بحل حکیم بالسویه سفوف سازند
شربتی دو درم دوای مشمش که جهت حکه و جرب یابسه نافع است و این دوا را مشمش ضماد نمایند وصی مشمشی

باسلیم حمزه الغالب صن لوبت ملیه زرد شش درم سناکی شاهتره هر یک دو درم افسنتین یک درم
و نیم کوفته و بیخته نگه دارند شربتی مقابل بخورند دوای که جرب مزمن ردی را زایل کند
صن صبر یک مثقال هر روز بخورد و باز سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنان کرده [illegible] مجرب است
دوای نوع دیگر که جرب و سعفه را نفع تمام بخشد صن سفال شوره دو جزو نمک یکجزو بسرکه طلا نمایند دوای
جهت جرب حکه مجرب است صن طبیخ برگ عناب [illegible] رطل با قدری شکر آمیخته بنوشند تا پنج روز دوای
دیگر که جهت جرب حکه مفید [illegible] مفید است صن انار ترش با مع پوست ریزه کرده چندان بجوشانند
که مستعمل گردد پس بکوبند تا دانه با پوست یکسان شود و در حمام استعمال نمایند هرگاه از ماده سودا
و صفرا باشد و با حدت بود دیگر تخم کدو و مغز [illegible] و مغز خیار [illegible] بسایند طلا نمایند دوای که جرب
رطب را نافع است و مجرب صن سیماب کشته اقلیمیا [illegible] و گوگرد سفید [illegible] کندش قلمی مرداسنج
کوفته بیخته با قدری سرکه و روغن گل طلا نمایند و شب همچنان بخوابند و صباح بحمام روند [illegible]
اخضر بدن را بمالند بعده بآب گرم غسل کنند و عقب وی آب سرد بر بدن ریزند و پس روغن گل بمالند
و باز بآب سرد اغتسال کنند و بیرون آیند دیگر جهت جرب رطب صن کندش و فلفل مرداسنج هر یک دو درم
نمک هفت درم بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر جهت جرب رطب صن مغز بادام تلخ سناکی مرداسنج هر
یک سه درم کنجد ده درم سرکه و روغن گل بمالند دیگر جهت جرب رطب صن زرد چوبه بوره ارمنی مرتک
کندش هر یکی یک درم سیماب پنج درم بروغن گل تر کرده بمالند بر سبیل نطول و یک ساعت بگذارند بعد
بسبوس و آب گرم آمیخته بشویند دیگر جهت جرب رطب صن گوگرد زرد یک مثقال [illegible] دو مثقال
روغن گل ده مثقال [illegible] در روغن بگذارند و گوگرد [illegible] کنند و آمیزند و شب بمالند و صباح در حمام بشویند
دیگر جهت جرب رطب صن سیماب کشته پنج درم کندش دو درم زراوند طویل هفت درم بروغن گل سه
روز طلا کنند دیگر جهت جرب رطب صن [illegible] قرحا سیماب کشته [illegible] خردل [illegible] گوگرد موم سفید بالسویه
بروغن و پیه ممزوج ساخته بریزند و طلا نمایند دوای جهت حکه و جرب یابس صن مغز استخوان [illegible]
ریباس هر یک بیست درم نمک طعام سیماب کشته هر یکی ده درم حلبه [illegible] بیست درم همه ممزوج [illegible] در حمام

طلا کنند یک ساعت بگذارند پس بشویند [illegible] ریباس مغز زرد آلو تلخ و زیبق بالسویه برگ اسفاناخ
با روغن کنجد در حمام طلا نمایند مرقوم است دیگر جهت جرب حکه مجرب است [illegible] صن
سناکی هلیله زرد مرداسنج سفیده قلعی بالسویه بروغن گل و روغن بنفشه بر نهند دیگر که جهت جرب
رفع آثار [illegible] کرده تجربه شده صن سیماب مغز بادام تلخ هر یک ده درم تخم خربزه مغز [illegible]
هرشب طلا نمایند با کهنه دیگر جهت جرب رطب و یابس و مواد آن [illegible] از مجربات صن سرب
سیماب گوگرد زرنیخ هر یک ده درم [illegible] در ظرف سفال بگذارند [illegible]
دیگر ادویه مسحوقه با هم و در آن [illegible] حرکت دهند تا منعقد شود و بعده چون [illegible] بمالند هرگاه
مثل غبار گردد استعمال نمایند هرگاه منجر گردد بسایند طلا کنند و غیر منجر را نیز مجرب است دیگر جهت جرب
رطب صن سیماب حنا شحم حنظل اقلیمیا نقره عدس مقشر بالسویه کوفته بسرکه و روغن گل طلا کنند
دوای جهت جرب رطب بود یا یابس نافع است و آنچه خراشش نمی آرد صن مرداسنج زاج اصفر
بالسویه بسرکه بسایند و کهنه در آفتاب بنهند پس [illegible] طلا نمایند دیگر جهت جرب [illegible]
ندارد و هر گونه که باشد صن گوگرد خام یک یک مثقال سیماب کشته شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل
[illegible] روغن و پیه [illegible] مثقال [illegible] ممزوج سازند و شب بمالند و صباح بحمام [illegible]
دا بگرم غسل کنند دیگر جهت جرب صن شحم حنظل بجوشانند و آب مطبوخ بر بدن بمالند دیگر جهت
جرب صن عدس مقشر ساق گل [illegible] شحم [illegible] همه را کوفته با آب آمیخته طلا نمایند دیگر
جهت حکه صن تخم اسفناج تخم خشخاش کوفته در سرکه [illegible] و در حمام بمالند و سرکه و سبوس را آب
گرم غسل کنند دیگر جهت جرب یابس صن سرکه و روغن گل آب [illegible] جمع کنند و بر هم زنند
تا [illegible] کرده در حمام بمالند و یک ساعت توقف کرده غسل نمایند و چند روز [illegible] مجرب است
دیگر جهت حکه [illegible] و سفیده [illegible] در محل هر یک از آن [illegible] دیگر جهت سعفه که در بدن
صبیان و نسوان [illegible] نافع صن زرد چوبه پوست انار زراوند [illegible] بالسویه بسرکه و روغن گل
طلا نمایند دیگر که سعفه رطبه را استعمال کنند صن نمک [illegible] بسرکه تر کرده چند نوبت بمالند دیگر سعفه

زراست اصل کند صح صابون ارّاقی الکلاب ترکرده تا کف بیارد بعده بیخ بنفشه و موم سفید و روغن
بنفشه بادام هر یک قدری اضافه نمایند و طلا کنند و یک ساعت بگذارند پس به آب گرم بشویند جهت قمرا
که در وجه پیدا آید مفید جهت سود دارد خاصه که بعد تنقیه استعمال نمایند دیگر جهت سعفه مزمنه که در ابدان
دبالیه المزاج پدید آید صح نمک ترنج هردو سوخته کوکرد تراب زیبق از هر یک جزو باروغن گل و سرکه
بالسویه بسرکه و روغن گل طلا نمایند دیگر جهت سعفه که بر روی اطفال باشد سپیده ارزیر سه درم گل سرخ
ده درم گلنار زرچوبه هر یک یک درم موم را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته بآن آمیزند و طلا
کنند دیگر که همین عمل دارد صح اشنان سبز مرداسنج هر یک پنج درم گل ارمنی عفص و پوست انار هر یک
سه درم حنا فلفل هر یک چهار درم اقاقیا شیاف مامیثا صندل هر یک دو درم الکلاب سیاه بیخته طلا
کنند دیگر جهت سعفه ثابت خوب است صح برگ خبازی چهار درم حنا مازو هر یک دو درم به روغن
طلا کنند دیگر که همین عمل دارد و ملک فقیر است صح آب برگ چغندر روغن دنبه هر یک ... درم
حنا اکلیل آب ... در روغن ... بعده برگ ... هر یک ... کوفته بیخته آن ... سازند و طلا کنند
و قرص سعفه در حرف القاف باید و مرهم سعفه در مرهم و ضماد در ضماد باید دوای که جذام را نافع
است و مسمی است بمعجون سلاحیت بگیرند سلاحیت یعنی بول بز کوهی یک جزو مغز بادام مسلم شکر سفید
هر یک چهار جزو روغن گاو نصف جزو جمله بهم آمیزند و در شیشه نهند شربتی یک مثقال با شیر بادام گاو
که گرم بود باید که استعمال این دوا بعد تنقیه باید و در نسخه دیگر از معجون مذکور که با کثر امراض جلدیه
سود دارد در حرف المیم باید دیگر دواء السنه جهت جذام نفع دارد و در مبحث سرکه گذشت دوای
مسمی است به برق الافاعی که مبری الجذام است و برق الافاعی معروف است صح بگیرند افاعی جبلی از
موضعی که مستحی شود یعنی بر ظاهر زمین ملوحت و شوره نباشد پس سرها و دمهای آنها ببرند و شکمها
پاک سازند بعده به آب بشویند و در دیگ کنند و نمک و شبت و قدری از خولنجان و دارچینی و آب بریزند
آب قدر حاجت اندکی زیت بریزند و بپزند تا که مهرا شود پس از این شوربا قدر یک سکرجه و دو
و پاره از گوشت مذکور بخورانند پس اگر بروی سدر روی داد و بیهوشی شود فهو المراد و الا دیگر بخورانند

دیگر بخورانند و با سقوط و سدر عارض شود و انتفاخ در تن لاحق گردد دیگر بخورانند که مریض مذکور تا چند روز
بیهوش باشد بعد التعقل بخورانند تا نمیرند پس بدن او از هر جا که گوشت نرم دارد خواهد که بیفتد و گوشت
گوشت فاسد دور شده گوشت صحیح خواهد برآمد باذن الله تعالی و بعضی از اطبا حبلی و تریاق فاروق
و اینها در طبوس جذام را سود دارد و ادوار اوایل باب گذشت دیگر جهت جذام صح نطرون ارمنی
زرنیخ کبریت زرد برگ انجیر بالسویه بکوبند و بسرکه آمیخته بر بدن انها طلا نمایند دیگر جهت
برص مجرب است صح بگیرند ماری و شکم او بشکافند و پاک کنند پس بسترند تا خشک شود آن را کنند
و بعد از آن شکم او پر کنند و بسوزانند گرد را بر انگشت کتان بپزند تا پخته شود بعده آن را بر روی آن زنند
و دفع کنند برص که باز آید در روز دویم باذن الله تعالی قلع کند برص را دیگر که جهت برص
اطفال نافع است صح زرنیخ سرخ شب یمانی گوگرد هر یک یک درم زفت رومی ده درم زفت
در سرکه بگدازند ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و ضماد کنند دیگر که برص را ببرد صح زرنیخ سرخ
آن سفید بالسویه بسرکه تازه طلا نمایند دیگر جهت بهق و برص صح کندش شیطرج خردل تخم ترب
بادر یون شحم حنظل خربق سیاه خربق سفید مویزج سقمونیا هر یک جزوی شقاق دو جزو کوفته بیخته
در سرکه خیسانند یک شبانه روز و دیگر طلا کنند دیگر که بهق اسود و ابیض را نافع است صح گل نقیق
سقمونیا شیطرج تخم ترب خردل شمع آلو بالسویه کوفته بیخته در سرکه خیسانند یک شبانه روز بعد از آن
که در حمام کیسه بران مالیده باشند طلا کنند در آفتاب دیگر جهت بهق ابیض صح شیطرج قوه تخم
ترب کندش خردل الیا بیند بسرکه تیز طلا کنند در آفتاب دیگر مرداسنج صلابه کرده با سرکه العنب
همین اثر دارد دوای دیگر جهت بهق ابیض صح اطریفل صغیر دو درم تربد یارج فیقرا هر یک درم
شحم حنظل ربع درم این قدر اکثر شربت است و در هر هفته یکبار باید که بخورند و در ایام دیگر
اطریفل کبیر مداومت کنند و غذا بر صحیف لازم باشند دیگر جهت بهق اسود صح تخم ترب ده درم
کندش نمک هر یک دو درم بسرکه تند طلا نمایند و در این علت جهت تنقیه سودا فصد و اسهال با تمیر
بر سبیل تکرار و عدت واجب داشتند و دوام در تر طیب گوشیدند دیگر جهت برص صح شیطرج کیکی مویزج

لطوخ الذراریح بالسویه بطبیخ نوره طلا کنند بعد از آنکه موضع را بخیصل یا به بصل خام صیقلی کنند
و برا ابیوس خوا بشود و لک کرده باشند دیگر که جهت برص بالخاصیت نفع دارد صفت بگیرند خون باه
سیاه با لنبذ دیگر که من حب النفیح بود وده جزو عسل با در طلا نمایند تا انجا را متقرح کنند و که
متقرح شد و را بجورد لیس بعلاج قرحه کوشند تا پوست نیک بر آید و اگر معجون طلا و منضج ریح بهی خورند
نفع برص و بهق کند دیگر جهت بهق عجیب الاثر است صفت کبریت یک جزو مقل کرد و کمان با روغن بادام تازه
ممکه یک جزو و بعد از ترکیب یک شب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع سحج افراط شده
نمایند و در سه نوبت نفع بهق و جمیع اثار کند دیگر که جهت بهق و جمیع اثار مجرب است صفت صبر زرد را
بکوبند و در آب لیمو بگذارند تا حل شود و از بیخ سرخ دو فردل سفید که حرف بالی است هر یک سه درم
تخم ترب [illegible] درم مقل لیسته مغز بادام تلخ مغز جوز [illegible] با هر یکی یک درم جمله با هم آمیزند و بر نهند دیگر
جهت بهق و برص موافق ترین سهلات است پوست هلیله کابلی آمله منقشر هر واحد یک اوقیه ترنج
سه اوقیه قند سفید بضعف وطل قند را در کلاب بقوام آرند و ادویه معجون سازند شربتی از
درم تا پنج درم تا پنج مثقال و شیخ فرموده که نزد من بهتر آنست که زنجبیل نیز یک اوقیه بیفزایند و بیل
در ورس [illegible] هر دو را جهت دو زنجبیل را النفع یافته دوای دیگر که در دفع برص و بهق سفید تازه از
مجربات است صفت قسط تلخ شیطرج هندی [illegible] بیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه در ظرف مس ساییده
بگذارند و بعد از یک هفته بمالند و در آفتاب بنشیند و بدستور طلا کرده نوشادر با روغن گل و روغن
تخم مرغ تا هفت روز زایل میکند دیگر صباغه جلد که در برص و بهق بکار برند جهت تسبیر حال از حرف
الضاد بصیغه صبغ ذکر یابد دیگر که چاچین بالا که در موضع حجامت پدید آید زایل کند و اگر بعد تسریح
حجامت استعمال نمایند مانع پیدا شدن آن محل شود صفت مرداسنج مسحوق طلا کنند دیگر فوة الصبغ در که طلا
نمایند دیگر فوه شیطرج با آب لیمو بسایند و طلا فرمایند دوای دیگر که رنگ را سرخ کند صفت بزر قطونا [illegible]
درم زعفران سه درم قند سفید برابر جمله هر روز بسه درم ده درم شیر [illegible] دو درم هر روز بخورند و بدانند که نشادر
نخورد و آب دو مثاقل انجیر با مغز [illegible] شراب احمر غلیظ و گوشت و استحمام دایم با آب شیرین از

مجرات لون است

مجرات لون است و تناول مضیه [illegible] حلیت الحجامت احمر لون است و تناول نوم بر ستوده
و دیه مضیعه سفوره و بیضه و مجره و مصفره در حرف الغین المعجمه بلفظ غمزه و غسول بیاید و مسوده لون
در اطلیه دوای که کلف و نمش و برش و خیلان و آثار جروح و قروح و [illegible] روشم را سود دارد صفت
[illegible] کرسنه هر یک که نیم هر یک هفت درم پوست تخم مرغ تلخ النفس که [illegible] بوره ارمنی زراوند
طویل نشاسته زاج آرد نخود و هر یک دو درم اسفیدآج قسط تلخ شاخ گوزن سوخته هر یک سه درم مغز بادام تلخ
هفت درم کوفته و با یک ساخته بر کلف طلا نمایند دیگر جهت کلف تخم ترب و تخم جرجیر طلا نمایند صفت [illegible]
عصفر یعنی آب [illegible] زرد و معصفر بگیرند و بجوشانند تا که غلیظ شود و پس قسط دو دارچینی از یک ساخته زراوند آمیزند
و طلا نمایند دیگر بگیرند خردل سرخ انجیر کلیه نهند و سحق کلف را با آب گرم منطق کنند و با کمید نمایند بعده این
دوا بر نهند و چون سوزش و احتراق آرد بر دارند و با آب گرم تکمید نمایند و بار اعاده نمایند و همچنان
مسکیتند و احتیاط دارند که قرحه نیارد دیگر حب المحلب مغز بادام مغز تخم خربزه تراب الرصاص بالسویه بهم آمیزند
و طلا نمایند بر کلف دیگر حب المحلب مغز بادام مقل [illegible] بسایند و طلا نمایند دیگر برس تخم ترب تخم
جرجیر قسط مغز بادام تلخ بوره فلفل بالسویه بگیرند و مقل را با آب عصفر حل کنند و ادویه بدان سرشته طلا
نمایند دیگر [illegible] با یک [illegible] طلا نمایند دیگر پوست تخم مرغ اسفیدآج [illegible] خربزه
[illegible] آرد [illegible] بالسویه با آب ترب کلف
طلا کنند دیگر سیماب دو درم بگیرند و در کف [illegible] لعاب دهن [illegible] انگشتان بسایند تا
ناپدید شود و مقتول کرده پس بیارند مغز بادام شیرین [illegible] درم بکوبند تا چون مرهم شود
سیماب که در آن آمیزند و بار [illegible] آمیزند و بدارند قدری [illegible] آب حل کرده وقت خواب
کلف طلا نمایند [illegible] و این دوا مخصوص [illegible] است دیگر که جهت کلف و حسن لون صفت زعفران
دو درم مغز بادام تلخ مقشر سه درم سیماب را با مغز مقتول کنند بعده تخم خربزه درم بکوبند و جمله با هم آمیزند
و طلا نمایند و بعد [illegible] تا یک هفته نشویند و طلا را [illegible] ساعت تازه همیکنند چون بعد یک هفته روی خواهند [illegible] کلف
بشویند دیگر جهت برص و بهق صفت مغز بادام تلخ بوره ارمنی تخم ترب بکوبند و [illegible]

طلا کنند بعده بکمید آب گرم یا بعد خروج از حمام دیگر جهت برص و بهق ص ترمس مقشر بادام تلخ
کرسنه بکوبند و بسریشم انجیر آمیزند و طلا نمایند دیگر صابون ضماد کنند و چون لذع آرد بشویند و روغن
بادام بمالند و باز اعاده نمایند دیگر اشنی بسرکه بسایند و بمالند ص مثقل را بکوبند بلعاب حلبه در یا و بتن
تا منحل شود و طلا سازند دیگر جهت کلف و بهق ص آرد ترمس ده درم تخم ترب جرجیر قسط مقشر بادام تلخ
لوبیا قلقل هر یک دو درم اشنی یک درم و نیم اشنی را حل کنند در سرکه با فوق آن ادویه کوفته بیخته ان بسرکه
و بنادق سازند وقت حاجت بسایند و با ترنج یعنی آب سفرجل ضماد نمایند و صباح بطبیخ تخم
خربزه و سبوس و بنفشه بشویند و قبل از وضع دوا باید که آب گرم بکمید آن محل کنند بصوف یا بکتان
بر آب گرم نمایند که آن موضع سرخ شود و در رقت کرده با بحمام روند و بعده باستعمال فرمایند و این
قاعده در جمیع ادویه موصوفه که در کلف داخواهد اکتار برند باید وارند دیگر که در ازد تار اثار جدری و قروح
از حمام وارد ص مرداسنج عربی بیخ نی خشک آرد نخود و استخوان کهنه آرد جو مقشر تخم خربزه حب البان
قسط کوفته بیخته بلعاب حلبه و تخم کتان سرشته طلا کنند و صباح در حمام بشویند دیگر جهت آثار جدری ص
آرد باقلی چهار درم تخم جرجیر ترب از هر یک دو درم و نیم مثقال قسط شیرین هر یک دو درم آب تخم شسته
و طلا نمایند طلا از علی طلا باید که بسخت بحمام روند و آب گرم الکباب کنند بعده دوا بر نهند پس از آن
بحمام روند و آبی که پوست خربزه و بنفشه و سبوس نخود و بنکوفته جوشانیده باشند بشویند و باز
بطلیه نمایند و همین سان همی کنند تا زایل شود و در استخوان کهنه با آب سائیده و در روز دو سه بار
طلا کردن نیز کافی است بکشفه اثر می ناید دیگر که آثار قروح زایل سازد ص مرداسنج مقشر بیخ
روغن گل طلا کنند دیگر شحم بط بر سبیل دوام بمالند و برگ کاهو بر آن بچسپانند و اگر نباشد تخم
کاهو کوفته و با آب سرشته بر نهند و اگر خرسمید مع جو با بکوبند و بر نهند همین عمل کنند دیگر که اگر در عضو
خون مرده باشد بسبب ضربه یا سقطه تحلیل کنند ص زرنیخ زرد مو مقل هر یک جزء کوفته بیخته بشراب ترش
و عند حاجت با آب گشنیز تر حل کرده طلا نمایند مکرر فایده بخشد دیگر جهت ورم پستان با آب گرم ضماد نمایند
و آب خیار با آب کاهو جوشیده مرزنجوش با مرکب قبض بیرون است از آب کرنب دیگر زرنیخ تنها یا مع اشنی سرشته

طلا کنند خون مرده بکمد از و از پوست دیگر که قلع و شقاق کنند الی الفرح موضع بکوبند لطرون
و آب گرم حل کنند در ریشم بمالند زنانی طویل البید مکث الطلم اندر عسل خرم سازند و ضماد نمایند
روز دو بعده بکشایند و بمکث بالبند الیدی جهت البس از آن انجه در ازاله آثار گذشت طلا سازند در
یکبر زده و مرتبه تا سه روز لیمل آرند و با آب نطرون بشویند و همین سان مکرر کنند که ورم سیاه
ازاله و شم بکنند دیگر برای زیل شم ص مکس زیرآب قلقل یعنی اشخار که هندوی سجی است و مازو
سرگین و سنگ صابون آمیزند و بر موضع و شم مان بیخ و کمتوب باشد مرقوم سازند که قلع
و هر گاه بدین تدبیر زایل نشود داروی مقشر که قائم مقام حدید است و ذکر شده در مراهم
آید بر نهند تا ریش کنند و گوشت تملوان بر آید بعده معالجه قرحه فرمایند دیگر که خراز بعض
بسر را نافع است ص آب برگ چغندر چهل درم لوبیا و آرمنی ده درم زهره گاو یک درم عسل
بر سر طلا کنند دیگر که جهت خراز ص از و جو برگ حنا هلیله زرد مازو مرداسنگ آمله مقشر سرکه
نیمخیر و روغن گل سنج چهار جزء با هم آمیزند و طلا نمایند دیگر که تو با را نافع است ص کوکرد دو درم
سپید ده از زیره ده درم موم نیم یک درم بسرکه طلا کنند دیگر جهت قوبا ص خربق سفید چهار درم ترمس
صدف سوخته نطرون هر یک ده درم کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر جهت قوبا ص اشنی
ترمس هر یک یک درم بوره آرمنی ده درم بسرکه کهنه سرشته طلا نمایند و بعده ساعتی با آب گرم بشویند دیگر
قوبا و سعفه یابسه و جرب مجرب است ص کوکرد زرد ده درم صمغ عربی پنج مثقال بیه تازه با بره
مثقال بهم آمیزند و در حمام بعد از عرق ساعت ضماد نمایند دیگر جهت قوبا ص حماض اترج بمالند و آن
یا اشنی در سرکه یا مغاث بسرکه یا به زیر یا موم در روغن دیگر را با سمن یا مع دجاج یا بیه بط یا روغن
گندم دیگر جهت قوبا و آثار مجرب است ص قردمانا مویزج آرد نخود سرگین بز از هر یک بیست درم مثقال عسل
السوس کوکرد هر یک پنج درم با سرکه و اشال آن حسب هر عضو جمیع و حالیه سرشته ضماد نمایند دیگر که
قوبا و جبهت نافع است ص شیاف ماميثا کندر زهره البقر کثیرا تو بال نحاس بوره ارمنی خربق
سفید ترمس اشنی با سرکه یا بالتسویه طلا کنند و خاکستر سوخته با عسل جهت اطفال طلا مجرب است دیگر

کاین همه اطلیه که نوشته شد برای قوبا است که حدیث العهد باشد و فرسوده نشده و داخل
در گوشت نشود و اگر چنین باشد که سخت شده باشد طبیخ افتیمون استعمال نمود و تنقیه بایارج الجبین و بعد
بدهند و بعد آن قوبا را ارسال علق نمایند بعد از آن ارسالات شطیل با اکرم میکرده باشند
تنقیه عام و بعده تنقیه خاص به بعض عرق با محاجم حاصل شود و اطلیه که جهت سعفه گفته شد بکار برند
و اگر ماده در غایت بحرت بود و ستبر ابر غیر که صلاح نپذیرد دوای حاد در استعمال بر بهند تا متقرح
سازد گوشت فاسده تمامیه فانی گردد و صحیح ظاهر شود پس مرهم بهند به علاج نمایند دیگر که قوبا
روی و فرص را سود دارد من شیطرج را با تک گیرا تخم خربزه با القسویه لیرکه درشت شده و طلا نمایند
دیگر که قوبا و فرص را نافع است و مجرب من سیماب کبریت آنو سار و شکار یعنی سهاگه هر یک
برابر آب لیموی تفش پس حل نمایند در ظرف آهن و دسته آهنی و طلا کنند و در آفتاب بنشیند پس
ماهیت صبر کنند پس با آب گرم بشویند و برای جرب ایضا نافع تر است دیگر که ثالیل را نافع است
من برگ ... بمالند بر آن ... شد مرارا اگر نشود ذلک ... هر روز ... با تجربه
مثل رطب ... بالطلیه ... همین عمل دارد دیگر جهت دفع ثالیل و حلان مجرب است من
کوکرو ... خاکستر ... سرکه طلا کنند ... برگ ...
است ... ضماد شود ... بول مجرب ... اگر ثالیل بغایت کمتر باشد
و تنقیه بفصد و استعمال سودا ... تر طیب ... اگر ثالیل کبار باشند
... استعمال ... جهت ... دیگر ...
... دیگر جهت ثالیل من ... هر یک ...
... کنند کل خطمی و تخم ... و تخم کتان ...
هر یک ... ضماد نمایند دیگر که قلع ثالیل کند من ...
... طلا کنند دیگر که حصف را نافع است من ...
... در حمام بمالند ... دیگر جهت حصف

بازو رود و چو سرکه شده دهن گل با هم آمیخته و در حمام طلا نمایند و ساعتی صبر کنند پس غسل نمایند
... در آب سرد ... را بمالند و اگر ... حصف متوقع بود و گلاب و سرکه بمالند
نافع تر بود دیگر که جهت شری نافع است من بزر الخبیه یعنی خوب کلان و اسپغول هر یک
درم ... الجلاب بنوشند دیگر کبابه دو درم کوفته بخته با چندان قند آمیخته با آب ... بنوشند
دیگر که اگر شری با تب حرارت باشد ... آب ... بنوشند
... تنها کافی است چون بنوشند با طلا نمایند و اگر با حرارت باشد و هر گاه شری از
خون صفراوی باشد ... باید که فصد کنند ... اگر ... فصد ...
... صفراوی ... بعد فصد ... مطبوخ ...
... تخم خربزه ... بمالند ... گلاب و ... روغن گل بمالند ...
... آمیخته طلا نمایند ... شری ...
... مرتبه از آب گرم ... طبیخ ... گرم ...
... سکنجبین ... تمام ... دوام ... صدوث
... فصد ... استعمال ... اجتناب ...
... شری ... گرم ... غلیظ ...
... بلغمی ... حرکت ... دیگر ...
... سکنجبین ... شری بلغمی ... چون صدوث شری
... دیگر ... انار فارسی ...
... گل ... سرکه ... طلا کنند ... ضماد نمایند ...
... انار فارسی ...
... دیگر ...
... بار یک ...

شقشقه کرده بسته باشند و تعدیل مزاج در هر حال واجب هرگاه لقاطیطیقون آید بزرگ شود و مالیخولیا شود
و لعبه و مجففات بیاشامند دیگر سفیده و مرداسنگ با گلاب و مرهم اسفیداج بر نهند دیگر
که عرق مدنی را و آن را به پارسی رشته گویند نفع دارد و مشهور است سخت مجرب و بیاشامند لعبه
سقط می‌شود و مشقت بسیار کرد و رشته مانند ازدی برمی‌آید هرگاه نقاط از وی بیرون شود
که عرق مدنی رشته صفت صبر مقدار درم به روز دوم یک درم و روز سیوم یک نیم درم دیگر صبر طلا نمایند
فانه مطلیه الی ما رشته بیرون آید آن را بر قطعه اسرب که سبک باشد یک درم بهتر به پیچند و آب گرم بر آن
ریزند و روغن بمالند و الک تیر و مار رشته بسهولت برآید در پیچیدن احتیاط نمایند که گسسته نشود
و تنقیه بدن واجب دانند فایده مشهور دیگر بسیار باشند که در هیچ جا ذکر آن جدا شده و تقدیر وی
از آنچه ذکر شده در این بحث توان کرد دیگر که عقد عضو ویرا فرو بندند صفت سخت مقدار
عمر کشته باشد شود و مستوی کرده پس قطعه بسته بر وی اسرب که ثقیل بود بر آن نهند به سختی
مشد بسته روز بسته و از لعبه و طلا بر نهند دیگر که سوختن از آتش و جز آن را نافع است
پارچه کتان با گلاب که بر وی سرد کرده باشند تر کنند و بر آن جا نهند و چون گرم شود تبدیل
دهند و همین بیان مکرر نمایند احتراق اگر خفیف است همین قدر تسکین باید کرد و الا از جانب
مخالف ضد کنند دیگر جهت احتراق آتش که با وی جراحت بود صفت سفیدی و زردی بیضه مرغ با روغن
گل مخلوط کرده و جنبید از آن آلوده بر نهند دیگر جهت سوختن آتش که وجع شدید بود صفت عدس
مقشر سفیده ارزیز هر دو را با رکیب بسایند که طلا کنند و بالای او خرقه کتان با گلاب که بر
سرد کرده باشند تر کرده بر نهند و چون گرم شود تبدیل سازند دیگر جهت سقط نوره و احتراق
صفت مرهم اسفیداج با مرداسنگ مرها با روغن گل و سفیدی بیضه مرغ رشته طلا نمایند دیگر جهت
تبرید بدن که از ذلک نوره شود سرکه و روغن گل بهم رشته نیک بمالند دیگر جهت احتراق از آن
ازدیاد که با آن خورده شود صفت لعاب اسپغول و بهیدانه مستعمل کنند و روغن بادام و روغن گل
بمالند و سفر جهات تجاشند و السین و روغن کاه و سکنجبین دو دارد دیگر جهت سوختن از روغن گرم

سفیدی بیضه مرغ با قدری ارزیز با روغن گلخند بمالند و سفیده ارزیز با رکیب ساخته آمیخته و حل
و طلا نمایند و آنچه در احتراق از آتش گفته شد نفع دارد دیگر جهت سوختن از آنکه مرهم صفت خاکستر چوب
بزرده بید سوخته بر نهند و تا که آبله نشده باشد سرد کرده بگذارند و آنکه در حرق النار کند
نعل آرند و مار السند و در تبدیل کنند و احتساب اگر بمقدار آب گرم باشد و چون رسیده شود بیالایند
و خاکستر دیگر اندازند و بیالایند و برنج گرم تخم او بمالند پس بگذارند دیگر احتراق صمغ عربی
حرق النار که نیست سود دارد و بیالایند صفت جهت احتراق از آفتاب بهم کافوری و مرهم گل
استعمال نمایند دیگر جهت احتراق از قبل طلا و شراب طراوت تشدد حجامت کنند و لعبه و مرهم حل نفشه
و داء الثعلب که داء الثعلب و داء الحیه که موی بریزاند و داء الثعلب را نفع دارد صفت بگیرند فلفل و دارچینی و زیت
و بابونه هر یک جزو حنظل که با آب سیر در آب مرز کرده پس بیالایند و سحق آب مقطع روغن
بان آمیزند بر حرق صبر رزده تا آب گرم رود و روغن کا بهتر است بمالند دیگر که داء الثعلب را نافع است
صفت زیت البحری درم خردل گرده از دانغیا فربیون هر یک یک درم موم صفتی زیت است هر یک نیم درم
شخصه زیت کهنه رشته بمالند بعد از آن اول هر گاه منقط کرده و نکرده در میان غسل آرند و هم
لیط و مرهم اسفیداج مصالحه کنند تا انقاط ساکن کرده پس باز طلا نمایند اگر حاجت باشد دیگر
که موی لحیه و حاجب بروید صفت زیت الغار خاکستر قیصوم با رکیب ساخته بر ریزه بعد کنند صفت
و بمالند و شراب حرف لا از آنچه سنبل با قیمه ال بود غسل آرند دیگر که خراز را سود دارد
تخم و صعتر درم آورده کندم بورق سنجس زجاج سوده خردل هر یک جزو درم قطعه حلبه هر یک
درم جمله را با رکیب ساخته تخم قدری تا آب سیر سرد را بدان بشویند و نمک بمالند و هر یک
غسل همه کنند یکبار بر حلق و گوشها روغن گل با قدری سرکه زده و در حمام بمالند دیگر موی رویاند
مانع السقاط آن گردد صفت بگیرند لادن و در شراب حل کنند و چندان روغن آس کنند و آمیزند
و در بیخ موی وقت شب بمالند و صباح در حمام روند و به آب گرم بشویند دیگر جهت منع سقوط
موی پیدا آید و از الشعر سازد صفت حرباء و شاه برگ آس لتعار و خت صنوبر کنند همه را برابر بگیرند و بریان

نمایند و بهر نوع که لایق است سحق شود پس لادن و مر هر واحد یک جزو بسفرایند و بشراب عتیق و روغن تخم
ترب بسایند وقت شب بسر طلا نمایند و صباح بشویند و مداومت کنند دیگر که مانع است قطع موی را
شود و ابتدا صلع را سود دهد حب مازو و هلیله کابلی برگ آس در شراب بپزند تا که مهرا شود پس بگیرند
زیت الانفاق یک رطل و لادن یک اوقیه و مصطکی نیم اوقیه و در زیت بگدازند و آن شراب مطبوخ را
صاف کرده بپزند تا که میل بغلظت کند پس روغن در آن آمیزند و بپزند تا که غلیظ شود و شب
طلا نمایند و نهار بشویند دوائی که موی طلا شد تا نه [illegible] آید حب آمله برگ آس در آب بپزند تا که
آب منخ شود پس بگیرند زیت الانفاق یک رطل و هم چندان آب مطبوخ مذکور آمیزند و بپزند تا که آب
بسوزد پس لادن یک اوقیه در شراب حل کرده در آن فرو ریزند و بر سر مالیده بپوشند دیگر که موی را
قوت دهد و اگر ادمان کند سیاه کند حب برگ لاله برگ آس سیاوشان تخم خطمی سنبل الطیب
سعد تخم کرفس آمله هر واحد جزو بگیرند و در سه رطل آب بپزند تا که یک رطل بماند پس صاف کنند
و روغن خیری یک رطل آمیزند تا که آب برود و روغن بماند پس اقاقیا و لحیة التیس هر واحد یک اوقیه
باریک ساخته آمیزند و بگدازند و هر روز قدری از آن بمالند دیگر جهت کسی که موی او بسرعت سپید گردد
باشد حب هلیله سیاه دو درم هلیله کبود [illegible] طباشیر هر یک نیم درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل [illegible]
یک درم و نیم صندل سپید تخم کاسنی هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل هلیله کابلی مربا بسرشند شربتی
سه درم ادویه [illegible] سوده و خضابات داء الحیه و داء الثعلب و داء الحیه و حبوب [illegible] دیگر در حروف [illegible]
ذکر شده دیگر که تجعید موی کند حب آرد حلبه بزر البنج سفید مازو برگ سدر نوره مرداسنگ همه
سرشته بآب بمالند دیگر که تجعید موی کند حب برگ سدر سفید مازو تعلیق کنند دیگر که موی را دراز
کند و از تناثر باز دارد بگیرند خطمی و بجوشانند و در طبیخ او قدری غزول آمیزند و موی بدان بشویند
و بعده قدری [illegible] کنند دیگر که موی دراز کند حب سیاوشان حدیث [illegible] مورد برگ از او درخت یک
نصف بگیرند و در نقیع آن [illegible] کنند و تعلیق بسر نمایند و بدان بشویند دیگر که تشقق اطراف موی را سود
دهد بگیرند آب و روغن هر دو با هم بمالند تا که ذات کرده پس بر موی بمالند [illegible] بالعبه از جوان

لعاب تخم کتان و اسپغول و برگ کنجد و امثال آن موی را بشویند پس اگر کفایت کرد فیها و الا
راحت بطعام و شراب و حمام تر زیاده نمایند و اگر بدن فربه و حال نیک باشد و تشقق اطراف موی
قلیل بود و تضعیف علاج کنند و آنجا که مرض مذکور مفرط باشد سبب اسهال متواتر و فصد متعدد فرمایند و نیکو
ترین تدابیر در تشقق موی اسهال صفراو از طبیب حاذق است دیگر که قطع موی را مانع است و عجیب الاثر
است فانه تعقص و تجذب نسخه لادن سه درم مازو مصطکی کندر هر یک یک درم قرنفل دو درم بگیرند
در روغن گل حل کنند و باصول موی بمالند و روغن های نافع در حرف الراء بیاید
رنگ کردن خلق موی قوی [illegible] بگیرند اصداف مکلس یک جزو زرنیخ زرد مسحوق یک جزو هر دو را
اندر صابون و آب بجوشانند دو ساعت بعد از آن بسر طلا نمایند و اگر زبد البحر با حجر [illegible] مکلس کنند نوره و [illegible]
سفید آید دیگر که موی را باریک کند حب بگیرند [illegible] الکرم نوره آرد [illegible] و در نوره آمیزند و بر بدن آن دیگر
کرده اند بگیر از جند بیدستر نوره حب آرد جو و باقلا و تخم خربزه و کتان [illegible] دیگر نوره که ابطال شعر کند
و لیف خلق نماید حب بگیرند آب قوی تا زه [illegible] سه روز [illegible]
صاف سازند [illegible] صاف نمایند و بعد [illegible] اصفر
آن اندازند و باریک ساخته در آفتاب بگذارند و برای امتحان کنند پس بعد از آن [illegible] بمالند که افزود
خلق میکند و بعده روغن گل بمالند دیگر که موی را هلاک کند و باطل نماید موی را حب [illegible] اسپغول با
سرکه با هم آمیخته طلا نمایند دیگر بیخ افیون با سرکه دیگر با خون ضفادع اجامیه دیگر با خون [illegible]
دیگر با روغن که در وی عظاء پخته باشند تا متنفخ شود دیگر با روغن که قنفذ در آن پخته باشند
دیگر با خون بیستر و عسل [illegible] طلا کنند دیگر که خون [illegible] عانه [illegible] بمالند مانع انبات موی باشد
دیگر [illegible] رصاص [illegible] طلا کنند دیگر که مانع [illegible]
نبات موی کند حب تخم [illegible] آمیزند و طلا نمایند و بر آن ادمان فرمایند و باشد که مانع اخراج
کند دیگر که قطع رائحه نوره کند حب برگ شفتالو و حنا [illegible] مفرد [illegible]
ساخته بمالند دیگر که منع حرقت نوره کند آنرا [illegible] بشویند پیش از طلا روغن گل

دیگر کرم منع سبز فوره کنند بعد شوربا آب گرم غسل کنند تا که پاک شود پس مدت طویل در آب نشیند
و آب سید البرد بر بدن ابزنند خاصه بر آنجا که سعفه ص مجرح شود یا وقوع حرق شده باشد از نوره و اگر
پس بر که در روغن گل بعد شوربا نافع تر بر بدن است و باید که بگیرند عدس مقشر پس بر که و گلاب بالند و بر محل حرق
بر نهند بعد تر کرده دیگر که چون بدن از نوره متقطع شود با صلاح آرد ص مرهم اسفیداج با مرداسنج
مربی بروغن گل سفیدی بیضه بالند دوا نتیجه که ادویه مخضبه اکثر در حرف الف گذشت دیگر ادویه نافع
موی هر حرف مناسبه نیز متفرق گفته شد و روغن نارجیل مخضب در حرف الراء بیاید تعریق تیز د

تبدیل دوا

که بدن را فربه کند وسمی است بسفوف سفید ص قرنفل خولنجان ابزه زنجبیل نانخواه حب الخروع ارد
تخم دو درم حرف سفید حب السمنه نودوین ابوزیدان بهمنین سورنجان حب الحدید پس که پرورده و خشک کرده
و بریان نموده هر یک دو درم انزروت زرنباد هر یک [illegible] درم درونج جوز جندم هر یک هفت درم کوفته
بیخته یکجا کرده سه کف دست صبح و سه کف دست شام بخورند بعد آواز اول باقلا و نخود و گندم و مغز
بادام و شکر حریره سازند و بنوشند فائده هر که طالب فربهی است باید که اجتناب کند از هر چه لاغر کنند
و شور باشد و از تعب شدید مفرط و از دیر نشستن در حمام و لعاب دهن باید بر تناول غذا مداومت نمایند دیگر
که در لسنتین نفع مبین دارد ص بگیرند دانه خروع مقشر و نرم بکوبند و شیر گاو بر آن ابزنند و بهم آمیزند
منعقد شده باشد و در نها یک سازند و بپزند و هر صباح یک از قیراین جز بار یک سازند با شیر
شکر بنوشند بعده از آرد باقلا و نخود و آرد و شیر کوک حریره سازند و بنوشند تجا بنده اگر در نوره
مغز بادام نیز مضاف سازند پس آن باید که نو فا رطب از تناول غذا استحکام کنند نافع تر آید
دوای سهل ایجا احدنوی السمین ص مغز بادام و خشخاش مغز فندق مغز چلغوزه حب السمنه مغز حب
الصنوبر روغن گاو و شکر هر یک بقدر حاجت بگیرند و لبوب را به روغن آمیخته در قوام شکر سرشته و بقدر
حاجت صبح و شام بخورند دیگر که فربه کند ص نخود سفید ده درم در شیر گاو و آب [illegible] تا یک شبانه
روز خیسانند بعد در پنج شبانه خشک کرده نان سپید خشک نموده و کشکنجو گندم و خشخاش
سفید هر یک سی درم مغز بادام شیرین بیست درم شکر طبرزد نیم من جمله کوفته در یکجا ممزوج کرده

هر صباح سی درم با شیر تازه و یا باشا منند دوا که در لسنتین مجرب است ص بگیر باهمن سفید
سغان زرنباد جوز جندم تخم خشخاش سفید هر یک هفت درم کوفته و بیخته بروغن بریان کنند
بعد گندم سلوق سفید ده درم آمیزند و باز روغن بادام و شکر بخورند دوای که مستعمل اهل بغداد
است ص بگیرند عناب نیم پز در آب بپزند پس جدا و مقشر کنند در آب [illegible] باشند و بپزند تا که
غلیظ شود و بعده مغز خیار و بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی جمله بریان سازند
و بار یک سائیده و قدری بکوبند تا [illegible] لیس روغن بنفشه و حب الکیان فربه بر آن ابزنند و بپزند که چون حلوا
گردد و بعده گلاب [illegible] کی باشند و حرکت دهند تا روغن جدا شود و برد دارند و بقدر یا ضمه بخورند
روغن او بر بدن بمالند دوا که در لسنتین بدن بهتر از آن دیده شد و کذا قال السمرقندی ص
لودری سفید و سورنج تخم خشخاش سفید هر یک تخم درم حب الصنوبر زنجبیل قرنفل دار چینی شقاقل هر
سه درم حب السمنه ابوزیدان جوز جندم حب القلقل هر یک یک درم زعفران ده درم عسل منزوع
الرغوه ده من مغز بادام آرد و آرد نشکر سفید فانید هر یک یک من مغز فندق کثیرا روغن سرنج هر
نیم من جوز هندی آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانید را بکوبند و با عسل آمیزند در آتش
نهند تا منعقد گردد پس فرود آرند و ادویه کوفته و بیخته غیر از زعفران در آن آمیزند و زعفران
را در گلاب حل کرده با شکر آمیزند و در آتش نرم بپزند و روغن اندک اندک آمیزند و بجنبانند
که چون حلوا شود پس این را با سائر [illegible] شده هر روز پنج درم بخورند و بعد از آن اندک زمان استحمام نمایند
دوای که در لسنتین از اسرار [illegible] شمرده اند ص کثیرا مغز بادام نشاسته شکر جمله برابر بگیرند
و قدر لایق تناول فرمایند و مداومت نمایند مجرب است خصوص لعبان شیری که در درونها جبلی
طبیعی باشند نیکو شوند دیگر [illegible] که فربهی مفرط خطر بسیار دارد لهذا قالوا الافراط فی السمن
المفرط لیس اگر کسی مبتلا بافراط سمن باشد دوای که بدن را لاغر کند ص نانخواه
تخم بادیان سداب زیره کرمانی هر یک چهار درم مرزنجوش خشک بوره ارمنی هر یک یک درم
حب غار با آب مغسول دو درم کوفته و بیخته هر روز یک مثقال بخورند دوا که نهزال است ص ملک مغسول

سنند و دس هر یک چهار دانگ مرزنجوش بوره ارمنی و زاج زرد و کرد حنظل با هر یک
دانگی نیکو کوفته و بیخته دو دانگ بخورند دوا جوز الکبر مسحوق نیم درم با سرکه چند روز ناشتا بخورند
چون الاغ کنند و در داءالفیل که بتخفیف بدن مسهلات و مدرات دهند و تقلیل غذا نمایند و بر
عطش مصابرت فرمایند و کثرت تعب و استحمام یابس و تقلیل نوم مفید است و عرق آوردن و روغن
های گرم محلل چون روغن بنفشه و قسط بالند و اطریفلات بر سبیل دوام و معجون مفید است کمونی
و النقوع یا سنجرنیاد همراه ادویه گرم و خشک بخورند و خوابیدن بر زمین سخت و با پاشنه منمودن
اعانت میدهد بر تهزیل دوائی که برص الاظفار را نافع است . زفت رطب [illegible] الانباط
خاکستر سم بز با خل بهم آمیخته ضماد نمایند دیگر زرنیخ نقشا و زاج قبرسی بهم سرشته بر ناخن
ضماد نمایند دیگر ترمس جوز السرو با سرکه سرشته یا مردی با سرکه آمیخته بر نهند دوا حلبه تخم کتان کوفته
با عسل سرشته طلا کنند و اگر حاجت تنقیه باشد استفراغ بدن را مقدم دارند دوائی که صفرت
الاظفار را نافع است . تخم جرجیر با سرکه ساییده بر ناخن طلا کنند و تقلیل صفرا نمایند دوائی که وجع
الاظفار را نافع است . برگ سرو و برگ سعتر کوفته طلا کنند و انار ترش سوده بشراب [illegible] ضماد سازند
مرهم [illegible] البرکین [illegible] بر نهند دوا که تشقق الاظفار را نافع است [illegible]
اظفار کوبند [illegible] لعاب تخم کتان و حلبه بهم آمیخته ضماد نمایند دیگر [illegible] سرکه
عسل و روغن کنجد [illegible] و نمک [illegible] سرکه با مصطکی و نمک کوفته طلا نمایند و کذا [illegible] و نمک
نرم کوفته با سرکه الیمون و دوام [illegible] سرکه [illegible] سود دارد و باید که [illegible] طبیب [illegible] کشند
بماء الجبن و امثال آن تنقیه سودا نمایند دوا که جذام و تعفف الاظفار را سود دهد مرهم [illegible]
ضماد نمایند دیگر روغن های لینه و [illegible] ساق [illegible] روغن بر نهند و تنقیه سودا کنند بتنقیه و اسهال
و اصلاح خون فرمایند با غذیه لطیفه جید الکیموس و جذام الاظفار عبارت است از آن ناخن
غلیظ و مجتمع گردد و چون منجر شدند متشقق شود دوا که تقلع الاظفار را سود دارد و معنی تقلع
برکنده شدن است سبب آن اگر [illegible] باشد نشان آن [illegible] رجع است [illegible] گرم و خشک ضماد کنند

و تنقیه ناخن نمایند و اگر خون باشد نشان آن [illegible] الم شدید است [illegible] سرو و خشک [illegible] فصد صافن
کنند و بر ساق حجامت نمایند و اگر در ناخن دست باشد رگ باسلیق زنند و اگر در ناخن پای باشد
اکحل [illegible] حدت خون [illegible] دوائی که انتفاخ و خارش الاظفار را نافع است . با آب دریا یا با آب
عدس [illegible] نمایند [illegible] بکوبند [illegible] ضماد نمایند
برگ آس و برگ انار [illegible] ضماد سازند و بعد اگر وجع ساکن شود [illegible] در شب [illegible]
کبریت ضماد نمایند دوا که ظلفیه را نافع است [illegible] برگ [illegible]
الا مکان [illegible] رطب [illegible] رب المحلب [illegible] بادام شیرین [illegible] تازه ضماد کنند و رطب تغذیه
نمایند [illegible] مطبوخ افتیمون تنقیه فرمایند دوائی که جهت [illegible] الم [illegible] نافع
است [illegible] سرطان نهری [illegible] زرنیخ سرخ کوفته ضماد کنند [illegible]
و [illegible] تخم جرجیر [illegible] طلا نمایند و ناخن [illegible]
دوائی که داحس [illegible] و آن گرم است [illegible] ناخن [illegible]
در قوی [illegible] سخت [illegible] تعدیل مزاج [illegible] و امثال آن [illegible]
و اگر ماده کمتر [illegible] الحرارت [illegible] سرکه [illegible]
طلا کنند بر برف سرد کرده و انگشتان در برف نهاده همین عمل دارد و اگر وجع مفرط بود [illegible]
افیون [illegible] سرکه طلا سازند [illegible] اگر از این تدبیر وجع ساکن شود فبها و الا روغن زیت گرم کنند [illegible]
در آن نهند تا ماده تحلیل رود و اگر بدین هم دفع نگردد تخم کتان و تخم مرو ضماد نمایند [illegible]
شود پس آن را [illegible] سرد نهند و آنچه [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] اگر ماده بیشتر است استعمال برف [illegible] مفرط البرودت [illegible] باشد [illegible]
عرق [illegible] تنقیه نمایند و اگر کثرت تناول غذا باشد تقلیل غذا فرمایند
و جوع و ریاضت سود دارد و اگر ضعف [illegible]
معلوم شود [illegible] اگر از [illegible] حرکت و گرمی هوا و افراط ریاضت [illegible]

سبب کفایت کند و اگر از دفع طبیعت بود که ماده مرض را منع ساخته از وجه حمی و وقت بحران
بحران معلوم شود حبس عرق بحال روا نباشد مگر از خوف ضعف دوائی که حبس عرق کند بسیار نفع
دارد سماق کشنیز عدس عناب ورق آنرا جوشانیده بخور نمایند و آب او معفصات بنوشند تنها یا با شراب
خشخاش دوائی که عرق منع کند حنا مازو با قدری سفیده ارزیر با هم ساخته بر روغن گل آمیخته بر بدن
بمالند دیگر گل ارمنی مرداسنگ بگلاب خمیر کرده با هم ساخته بگلاب طلا نمایند دیگر گل سرخ گلنار
اقاقیا حضض کوفته در روغن گل با گلاب سائیده بمالند و تدهین بروغن بهی نفع تمام دارد و غذای که
حبس عرق کند عدس است و گوشت بزغاله و گوشت گاو و امثال آن هر چه غلیظ بود
دوای عرق دارو اندر عرق بیاورند که از معرقات خارجیه استحمام است و اکتساب ریاضت و حرکت
آنکه [illegible] سرکه و روغن گل با هم آمیخته بر تن بمالند و کذلک روغن بابونه تنها یا
آرد جو آمیخته تمریخ نمودن و از معرقات داخله سکنجبین ساده و یا بزوری است که تنها یا با آب کاسنی
و امثال آن بنوشند و کذلک شربت گل و شربت بنفشه و نخود آب و قلیه زردک [illegible]
که جهت عرق الدم و عرق [illegible] بکار آید تحت ضعف کنند و مسهل ندهند و هر چه مسکن خون و کاسر
حدت او باشد بنوشند چون لعوق زرشک و کاسنی و کشنیز و عناب [illegible]
دوا [illegible] شربت آلو و عناب و سماق [illegible] پوست انار [illegible]
و جوز السرو [illegible] بلوط بجوشانند و بر بدن بمالند و آنچه در حبس عرق مفید است مذکور [illegible]
بکار آید [illegible] که جراحت [illegible] فی الالتحام [illegible]
[illegible] زائل شود و از مجربات [illegible] است [illegible] کنند دو درم [illegible] گلنار
[illegible] مثقال [illegible] بلوط [illegible] گل ارمنی گل سرخ هر یک [illegible]
که جهت [illegible] و سایر اعضا [illegible] خون جراحات
[illegible] گوشت و منع ورم و قروح [illegible] موی سوخته گلنار شاخ
گاو کوهی سوخته برگ عناب گل ارمنی هر یک [illegible] سفیده ارزیر توتیای کرمانی [illegible] هر یک

جزو و از حریر [illegible] رسانیده استعمال نمایند و هر گاه که در غیر گلوی و دهان مستعمل شود صبر زرد یک جزو
[illegible] سرخ کرده [illegible] دو جزو اضافه نمایند هر گاه خواهند
کوفته ساخته [illegible] استعمال نمایند نظیر ندارد و اگر شاخ گاو کوهی حاضر نباشد استخوان سوخته
بدل اوست ذرور [illegible] جهت [illegible] الدم جراحات نظیر ندارد [illegible] درم [illegible]
دراج سفیده سماق دم الاخوین هر یک یک درم کندر صبر زرد هر یک [illegible] غبار ساییده استعمال نمایند
و مفرد هر یک از این اجزا همین اثر دارد ذرور [illegible] در دفع اکله و تخفیف قروح مجرب است
موی سوخته دو جزو پوست [illegible] سوخته [illegible] تخم ریحان [illegible] جزو [illegible]
جزو ذرور [illegible] از مجربات حکما قدیم است در اندمال جراحات [illegible] و تخفیف آن در دفع اکله
و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر [illegible]
هر یک دو جزو [illegible] آب نادیده زاج سفید هر یک یک جزو زاج زرد و زاج سرخ هر یک ربع جزو
[illegible] رشته [illegible] چهار روز در میان [illegible] هر چه [illegible]
اندمال جراحات و اکله و هر چه [illegible] جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاده استعمال
نمایند که بهترین [illegible] است [illegible] و در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند
ما خلاف واقع [illegible] ذرور انزروت جهت رطوبت و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است
انزروت پوست انار مازو [illegible] کاغذ سوخته کاغذ کبود سوخته [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] کندر [illegible] دم الاخوین هر یک دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور گلنار که [illegible]
است و در اندمال جراحات [illegible] الاثر است [illegible] گلنار صبر زرد [illegible] کندر [illegible]
ذرور [illegible] جهت قروح [illegible] المزاج [illegible]
[illegible] صبر زرد بالتسویه ذرور نمایند ذرور انزروت دیگر [illegible] صفت [illegible] انزروت
[illegible] ارزیر هر یک دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند ذروری دیگر گوشت [illegible] خون
رفتن از جراحات [illegible] دارد [illegible] نافع باشد صفته [illegible] کندر دم الاخوین [illegible]

مسادی کوفته و بیخته استعمال نمایند ذروری که همین خاصیت دارد انزروت دم الاخوین کندر
کلنار گل ارمنی هر یک یک درم مرداسنگ ده درم کوفته بیخته ذرور سازند ذروری که گوشت فاسد
بخورد و سر جراحت بند و سخت کند و در وقت بستن و در اول سر جراحت بکشاید و تری هم
چنین زود گوشت برویاند صفت انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مرداسنگ کندر هر یک
یک درم و نیم گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک یک درم صبر سقوطری زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته
بیخته استعمال نمایند ذروری که سوختگی آتش و روغن گرم و مانند آنرا نافع است صفت مرداسنگ یک
حنا هر یک ده درمی بکوبند و بر محل سوختگی نخست روغن گل چرب کنند پس این دوا بیفشانند
و در سه روز خشک شود ذروری که متعفن گوشت فاسد را بخورد منقبضا خفیفا صفت اشنان یک
لب بایند و بر گوشت فاسد بپاشند و بر گوشت ... سحوق ازوی اقوی است و زنگار سحوق
دست بالی همین عمل دارد حرف الرا روغن جوز هندی که در محیفات است صفت بگیرند جوز
هندی و سوراخ کنند و با آلت مصوره آهنی لب آنرا حور و بر هند و در جائی گذارند بعده شقائق النعمان دردی
برکنند لبرشت و زرد و سنبیج و نوشادر هر یک ده درم باریک ساخته بیز آمیزند پس تر جوز هندی الخمیر
و در گیرند و بالای آن گل بگیرند و اندر بسیار گرم نهند خمیر در با داده بر آن جا او در گرده و یک شب بدارند و صباح
بیرون آرند و خانه بیخ منه دهن جالب اسود میشود روغن جوز هندی که موی را سیاه کند تا بیشتر ماه
سیاهی آن بماند صفت بگیرند جوز هندی و سر آن بر گیرند و مقتری بیرون کنند و بر هر جوزه درم ازان مغز
مع ده درم براده آهن و ده درم نوره آرمنی در هم بسایند باز در آن جوز کنند و سر آن بخمیر محکم سازند
و تمام جوز را بگل حکمت در گیرند و اندر آتش نهند چندانکه یک ساعت بجوشی بگذرد پس بیرون آرند
و روغن از آنکه بر آمده باشد بمالند روغن سود که موی را از ریختن نگهدارد و در ریخته را بروماند صفت
بگیرند آب سود و دسته جزو روغن زیت یک جزو باهم یکی بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و قدری لادن
در آن اندازند تا که گداخته شود و فرود گیرند روغنی که همین کار کند صفت سود و پوست هلیله کابلی بازو هر یک
یک جزو گیرند و در شراب ریحانی یک شبان روز خیسانند پس بپزند و بپالایند و یک جزو روغن کنجد دران

ریزند و در صد درم روغن ده درم لادن در وقت فرود گرفتن اندازند تا گداخته شود و فرود گیرند و شب
موی را بدان چرب کنند و صباح در حمام بشویند روغن لادن که موی را سیاه و دراز و از افتادن
نگهدارد صفت لادن سایج هندی حنا حصض کی آنه هر یک بیست درم کوفته در سه رطل آب بخیسانند
تا بر طلی آید دیگر طلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و هر روز موی را با آب
برگ کنجد و برگ حنظل بشویند و این روغن بمالند روغن حنا موی را سیاه کند و درد جمیع المفاصل کند
روغن آمله موی را سیاه کند و قوی گرداند صفت آمله مقشر برگ مورد پوست بیخ صنوبر بالسویه کوفته
بخیسانند تا سه روز بگذرد و صاف کنند و هم چندان روغن کنجد اضافه نمایند و بجوشانند تا روغن بماند
روغن خربزه دو هفته بر هر موضع که بمالند موی برویاند بگیرند یک خربزه و سوراخ کنند و دانه
ازان بیرون اندازند و در زرده تخم مرغ سه عدد و دردی اندازند و روغن زیت بیخ سیر و ... سوده
کوفته و براده آهن صلایه کرده هر یک ده درم نیز آمیزند پس سوراخ خربزه محکم کنند و بگل حکمت
بگیرند و یک شب در تنور نهند و بیرون آرند و گل دور سازند و ضمان خربزه با روغن زیت بمالند
تا چون مرهم شود و نگاه دارند و استعمال نمایند روغن که مانع ریختن موی از علت الثعلب مجرب است
و داء الثعلب لغایت مفید و چون موی سپید از موضع داء الثعلب بر آید استعمال آن روغن موی
سیاه بر رویاند صفت برگ مورد یازده مثقال و سه بیست مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف
رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا که روغن بماند پس شش مثقال لادن
در آن حل کنند صفت اسطوخودوس زردی نافع است و درد ... گوشت الفیل
که برص را زائل کند صفت شوره مرکی شب یمانی قوه کوفته بر قدری شراب کهنه چند نوبت بمالند
روغنی که همین عمل دارد صفت شیطرج عاقرقرحا حصض خردل شونیز گل شقائق مرکی زرنیخ زرد و حنا
قوه سمادی کوفته و بیخته و بجوشانند سرشته بمالند روغنی که همین عمل دارد صفت شیطرج قوه ...
گل سرخ کوفته و یک شبان روز در سرکه خیسانیده و در روز بمالند روغنی که بهق را سود دارد و ...
بدان آرد و تخم ترب ده درم زرنیخ قسط هر یک ده درم سرکه کهنه بمالند روغنی که ... کند صفت

زعفران نوه کند بشش برگی مصطکی بسا دی کوفته با سپیدی سیر ساخته شب بمالند و صباح با آب گرم بشویند **حصبی** که نشان آبله و جراحات را برنگ تن آورد **ص** مردار سنج شسته بنج بگیرن آرد نخود و آرد برنج استخوان کهنه سپیده مغز تخم خربزه حب السلطان فقط کوفته و بخته ملعاب حلبه و تخم کتان شب بمالند و صباح بپسوس آب گرم بشویند **حصبی** که آثار آبله و جراحات را نافع است **ص** ایرسا فقط مرو سنگ غسول شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی اشق کوفته بماء الشعیر بمالند و استعمال کنند **حرف الضاد ضماد آلو**

خیار شنبر جهت اگر او جاع ولوده ام مجرب است **ص** لب خیار شنبر و روغن بادام آمیخته ضماد نمایند تنها یا مع دیگر ادویه مناسبه سرشته **ضمادی** که سعفه یابسه و قوبا و امثال آن را که با خارش سفید باشد و درد سر دفع زایل میکند و مجربست **ص** مغز تخم کدو ده مثقال قره میانی غسول ده مثقال شنجرف هفت مثقال اشتر تازه کوفته و بیده ضماد نمایند **ضماد** که جهت سعفه و جرب نیکبات نافع است **ص** سفال تنور دو جزو نمک یکجزو لبرکه طلا نمایند **ضمادی** که داء الثعلب و داء الحیه را ابراء نماید است صاحب تحفه لاعدیل گفته **ص** کندش شیطرج هر یک برگ بی زرنیخ دو جزو باره و روغن زیتون بر نهند **ضمادی** که داء الثعلب را مجربست سیر بر سنج سوخته صرف کوکرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را به بار ده انشنان یا به باره غضل بسیار بمالید و بشویند بعد از آن دوا تکرار ضماد نمایند **ضمادی** جهت شقراده که بعد از قطع موی بر نهند تا موی نروید گشته **ص** زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ حسا یید و استعمال نمایند **ضمادی** جهت با و سنج که جهره کویند جهت همه دم کرم مجربست گچ را از یافته بخته با آب سنگ بسیار رقیق سرشته آنقدر بر هم زنند که کشنیز از ان زایل شود و دیگر بر نهند **حرف الطاء طلا** که جلد را سیاه کند و به شوارهای سیاهی او زایل شود **ص** اکلیل الملک بالسویه با آب ضیب بار طلا کنند و چون خواهند که زایل گردد انشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج زایل میکند **حرف الغین غسولی** جهت صاف کردن روی **ص** انشنان سبز آرد باقلا ترمس نخود پوست انار مغز دانه بیتم تخم خربزه تخم خیار بزر البنجل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا نمایند و روز بشویند **غسولی** که همین عمل کند **ص** زعفران بورق ارمنی

کند مصطکی بالسویه

کند مصطکی بالسویه با آب جای سرشته قدری از ان با آب گرم بمالند و بعد ساعتی بشویند **غسولی** که روی را صاف و سرخ کند مجربست **ص** خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه هفت روز استعمال نمایند بر روی برزه فارسی خشک ده درم زعفران سه درم شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده هر روز دو مثقال بخورند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند به ستور خوردن جعیت و سیب و آب انار شیرین بر رخسار میکنند **غسولی** که روی حال کونه را سرخ کند **ص** شیطرج را در سرکه و سرجوش داده و لته را تر کرده چند بار لب بهم بر روی زنند **غسولی** که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و آثار جراحت و لطفهای سیاه را از روی زایل کند و تا یکهفته باید استعمال شود **ص** حب محلب فرفیون تخم ترمس بیخ سوسن خولنجان برنج نبات مصطکی بارز باکول هر یک شش جزو بار غضل صمغ عربی لب نشاسته مغز بادام خردل سفید هر یک پنج جزو سنبل کل سرخ هر یک چهار جزو کل انار شش جزو ماش آرد جو بعناب خشک آرد نخود کبرا آرد برنج هر یک دو جزو همه را کوفته بحریر بیخته با آب سرکه در کنند جزو لیمو بسیار خرمان بازده جزو با سفیدی تخم مرغ که شش عدد و لیمو شیر درخت انجیر که جزو باشد در سرشته و قرصها زند و وقت حاجت باز ده تخم مرغ با سپیده و روز با آب انشنان بسوخته بشوید و بروغن گل رخسار را چرب کند **غمره** که در سرخ کردن رو عدیل ندارد **ص** کندش زعفران زرنباد سعد مصطکی بالسویه با آب سپید طلا کنند **غمره** که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب است یا رو سپندان سنج ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان بنفشه بستی ترنج بالسویه جوش داده آب آن را دوران بروی را اگر بشویند **غمره** که بشره را نرم و شاداب کند **ص** کندر و بزر کتان جهار درم زرد چوبه سه درم آرد کندم هفت درم ادویه کوفته و از یافته بخته با آب عصفر ضماد کنند و با طبیخ انجیر بشوید **غمره** که روی را سفید و صاف گرداند و براق کند **ص** آرد نخود آرد باقلا مقشر کتیرا تخم ترب کوفته بیخته شب بروی بمالند و صباح آب گرم و سبوس بشویند **غمره** که همین عمل دارد **ص** باقلا کتیرا سفیده تخم مرغ سرشته از اصل حد بعد وقت حاجت بروی بمالند **حرف الفاء فیولون** کوشت فاسد و زرد و زخم را نشاکل سازد و مفتوحت که در لته ده آن جمع بدان باشد انقلاع می آرد و اکثر آب

تا دیده و کبجزو و زنجبیل و زوفا قل اقاقیا هر یک نیم جزو این اجزا را با آبی که اورا در اصطلاح اطبا از
اول نامند بسایند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ گردد پس اقراص بندند و خشک کنند و در محل محفوظ
از تری بنهند وقت حاجت بسیار باریک بسایند و بپاشند ما و اول که قلقدیون با آن برشنند
عبارتست از آنکه آب نانخواه و قلی القلیه بگیرند و قلی را بسایند و یکجا کنند و آب چند برابر آن ریزند
و سه روز بدارند و هر روز سه بار آنرا حرکت دهند پس صاف کرده آورده با آن برشنند قلقدیون
نوره کبری که همان عمل دارد ص اقاقیا دوازده درم زنجبیل سرخ و زرد هر یک ده درم مر چهار درم انزروت
هشت درم شب یمانی شش درم کوفته و بیخته بزرگه از آن اقراص سازند و در سایه خشک کنند حرف الدال
قیشش دواء معروف است و جهت جرب حکه و سعفه نافع و در حرف الدال در بین بحث بزرگ
قرص جرب کبری خداوند جرب را نافع است ص پوست هلیله کابلی آمله زرد کابلی هر یکی جزوی ترید دو جزو
قند سفید همچند همه و قند را بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته بر آن برشنند و اقراص بندند شربتی سه
درم و جهت استفراغ ده درم تا بیست درم و در نسخه هلیله بلیله آمله زرد کابلی هر یک جزوی ترید برابر همه
قند همچند کل اقراص سازند هر قرصی وزن یک مثقال شربتی یکقرص با آبگرم و در نسخه دیگر خشک کنند اجتناب
باشند و این قرص از ده تا بیست و از بیست با کمتر اطلاق میکند و اگر اخراج بلغم احتیاج مطلوب
باشد شحم حنظل ربع جزو نیز بیفزایند و زنگ ... که در عهد عبدالملک بن مروان بود قرص
سعفه جهت سعفه و قوبا و داء ... مجرب است ... و دایم ...
یک جزو منقل ... جزو منقل ... که ... آورده کوفته و بیخته داخل نمایند
و با یکدیگر ... کنند و اقراص بندند وقت حاجت با ... بسایند و طلا سازند قرص زرد
که در کل درم چهار ... ص صندل سرخ ... گل ارمنی
... سفید مروارید حصف ... هر یک ... نیم جزو با آب ... تا ... طلا نمایند ... نسخه
این قرص در امراض ... گذشت قرص ... تالیف ... از کامل ... ذکر کرده

وجهت لقلقانی آتشک ... فارسی قروح مزمنه عجیب الفعل است و اهل روم او را جسات نامند در
استعمال ... تقیه بدن ... ترک ... وقت ... سال ... است العبد الله جلو ...
استعمال ... کرده ... مثقال ... استعمال نمایند ص زراوند مدحرج ... مثقال کندر عفص
حصفص هر یک ... مثقال ... زرصاف ... مثقال ... مثقال و با کلاب ... اقراص
داخل ... دارو ... کندم ... مثقال ... مثقال افیون عنبر ... هر یک نیم مثقال
اضافه ... معجون ... نافع است ... در حرف الدال ... ذکر
شده است معجون فلاسفه ... معجون ... معجون ... جهت ... برص
دواء ... دواء ... نافع ... سفید معجون فولاد ... سفید ...
... معجون ... جهت برص ... نافع است ... امساک
معجون ... مو ... سفید ... گذشت مفرحات جهت تحسین لون ... وارد
در ادویه دل ... مفرحات منضبط شده ... اگر ... کنند و
معجون ... جهت ... نافع است این ... گذشت ... نیکوترین ... است
جهت ... ادویه معده ... جهت جرب ... است و ادویه ...
گذشت معجون هلیله که جرب ... نافع است پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک ... درم
کل ... هر یک ... افتیمون چهار درم ... بسفایج کل سرخ تخم کاسنی
تخم کوفته ... هر یک ... درم همه را در یک ... آب بجوشانند تا ... صاف کنند ...
بیست درم در آن حل نمایند ... مطبوخ ... جهت حکه ص هلیله زرد ... درم
شاهتره هر یک ... درم ... تخم کاسنی بسفایج گل سرخ ... افسنتین هر یک
درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند پس صاف کنند و افتیمون ... درم ...
اندازند ... مطبوخ
هلیله ... که ... نافع است ... سودا ... کند صفت ... بو

هلیله کابلی پوست هلیله زرد و سیاه مصطکی افتیمون هر یک ده درم انجیر ده عدد ترید موصوف اصل السوس
از هر یک سه درم بسفایج پنج درم مصطکی انیسون تخم کرفس هر یک دو درم آنچه کوفتنی است بکوبند
بطریق معلوم طبیخ دهند مقدار شربتی از این بگیرند پس ایارج فیقرا و غاریقون هر یک یک درم و نیم
و با عسل سرشته و صباح نیم طبخ کنند و چون دو ساعت بگذرد مطبوخ مذکور بنوشند و دیگر استعمال
مطبوخ هلیله که امراض جلد سوداوی را در او شیر گذشت مرقاتی که جهت جذام مجرب است در حرف
الدال ابن بخت ذکر شد مرهم داخلیون جهت انضاج ورم و خراج و تسکین اوجاع و اورام حار و تحلیل
خنازیر و صلابات بلغمی و تحقیق عصب مجرب است و ریاح محتبسه را سود دارد صفت مرداسنگ بیست درم روغن
زیت کهنه سی درم تا چهل درم تخم خطمی اسپغول تخم مرو حلبه تخم کتان هر یک پنج درم تا هفت درم
تخمها را شب در آب ترکنند و صباح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ را با زیت ساخته در دیگ
اندازند بر آتش نرم گذارند و بچوبی حرکت همی دهند روغن را تا مرداسنگ سیاه گردد بعد از آن
ظرف را از آتش فرود آورند و لعاب را در آن ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد فرود آورند
زنند تا از هم مناسبی حاصل آید و اگر خواهند قوی الاثر باشد زفت خشک و چوب ... مقل هر یک
بیست درم و خبث الحدید یک درم با یکدیگر ساخته در آن اضافه نمایند مرهم داخلیون نوع دیگر که
ابن ماسویه وصف او کرده و ضمان نموده او منضج اورام صلبه و ... است و درد را تسکین دهد
تخم خطمی اسپغول حرف هر یک دو اوقیه آب ... بسیار ... آب ... هر یک یک رطل و حلبه
... دو اوقیه و نیم تخم مرو ... اوقیه کثیرا ... اوقیه ... آب ... بگذارند پس از آن بجوشانند
جوشانیده کنند یک رطل ادویه در آب ... بجوشانند ... پاک ... بپالایند بعد و بعد از آن
... مرداسنگ سحوق ... اوقیه روغن زیت یک رطل و شمع چهل اوقیه و نیم
... و شمع و علج هر یک یک اوقیه ... دو اوقیه باهم ... کرده و در لعاب مذکور ...
... تا ترکیب انعقاد گردد پس از آن منضج اورام و ... مرهم ... الاعضا و ... کرده و
بالجمله ... خطمی و ... هر یک ... درم اکلیل الملک ... درم ... درم الافرین ...

و پنج کرب ... سوخته و اشق هر یک چهار درم اسفیداج سه درم و نیم کوفته و با یک بیخته در آن روغن سرشته
مرهم ... که داخلیون در لغت سریانی بمعنی لعابی است ... لعاب کثیره ... هر یک ...
نموده تفاوت در بعضی اجزا و مقدار و وزن ... راه است و اصل ... روغن زیت و مرداسنگ ...
است و این ... بصیرت ... تحلیل آن ... مرهم ... مذکور ... که در ... یک ...
نموده مرهم ... بروغن ... که ... نیز خوانند و ... و ... هر یک ... کفته اند ...
... و درجه ... مرهم ... در وی ... تحلیل ... و ... جرح ... آن ... کار ... مجرب
... است اما ... اعتبار ... مرهم ... ماده ... از راه ... نضج ...
... مرهم ... که ... نخل ... اعتبار ... است ...
این مرهم را بهمین نام نیز مسمی ساخته اند مرهم نخل که در شفاء الاسقام تحریر شده در حل جراحات
طریه ... قروح ... اورام ... اوجاع ... و مفاصل و اورام ... و مصلح ... و ...
... و ... غلیظ ... و ... منفخ ... قطع و ... و غیرها مفید ... درم
و ورم ... معلل است صفت سنجیده ... پاک کرده ... نموده ... درم ... زیت
کهنه سه رطل مرداسنج محرق سه رطل قلقطار چهار اوقیه مرداسنگ و قلقطار را چون غبار سازند
و در زیت ... با شمع در طبیخه ... کرده ... جمع کنند و با صباح ... حرکت همی دهند
چون شاخ ... که لا ... شده خشک شود ... قطع کنند و دیگر ... نمایند ... بپالایند
... کردد ... شاخ ... مرهم ... قوی ... بگیرند ...
و در تقویت عضو و منع ... قوی الاثر آید مرهم نخل دیگر که در تحفه نوشته ...
جالینوس ... جهت ... اصلاح عصب ... اعضاء و استخوان و التحام جراحات
و تحلیل اورام ... جرب ... و ... مفید است صفت مرداسنگ ...
... و در آن ... سائیده ... بپالایند و در آفتاب ... و چون خشک شود ...
... لیکن ... سائیده ... سازند ... تا ... چهار اوقیه ... که ... بجذب کرده

پس بعد واوقیه روغن زیتون انفیه و بعد دو اوقیه پیه گاو صاف در ربع اوقیه قنقطار اضافه
نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم حواریون که مسمی است بمرهم صحابه
بهم هم رسل نیز و آن مرهم عیسی باشد و اجزاء این نسخه دوازده عدد است که حواریون جهت حضرت
عیسی علیه السلام ترکیب کرده و برای تحلیل اورام صلبه و خنازیر و طواعین و مرطابات و تنقیه جراحات
اگر گوشت فاسد دارد و ساخ و جهت رویانیدن گوشت تازه و در منع شقاق و آثار حکه و جرب
و سعفه و دوا حمیره و بواسیر سود دارد صفت موم سپید و اشق هر یک چهار درم جاوشیر و انگاره قنه
مرصاف هر یک سه درم اشق هفت درم میعه زراوند طویل لبان ذکر هر یک شش درم مقل ازرق
چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم زاج سانیده نرم ساینده مقل را در سرکه حل نمایند و غیر از آن
در روغن مذاب زنند دوا وادویه را جدا کرده پس اگر بمکد سرا بود در روغن نیز حل کرده
در زمان کرد اگر حل جواشیر که در بعضی نسخها مرکب مطروح شده و در ترک مرداسنگ سفید کرده
را کوبیده و در بعضی نسخها عوض زنجار ناخنه عنکبوت البطم مسطور است و بحل هر یک سکبینج دو درم افزایی
همه بحال عدد دوازده تا مرهم باسلیقون و آنرا مرهم رقت نیز گویند جهت انبات اللحم و قروح
غایره و التحام جراحات رطبه و تحلیل زهم یا ردن و صلب نافع است صفت موم سفید دو جزو
زفت و زنبیخ هر یک یک جزو در زیت کهنه حسب همه مرهم سازند و اگر هم حسب موم و شحم خوک گیرند
قوی التحلیل باشد و هر گاه از زنبیخ و زفت و موم را با الشویه کوفته با زیت بر شند بیس منیر
بیاسلیقون صغیر و کذا فی شفاء الاسقام مرهم باسلیقون کبیر [illegible] جهت حرق
النار و اندمال جراحات و تخفیف رطوبات سود دارد صفت اشق شسته [illegible]
[illegible] درم باسلیقون [illegible] شحم سفید دو اوقیه زیت الانفاق نیم رطل شمع [illegible]
بگدازند و دیگر ادویه بدان [illegible] که گداخت شود مرهم [illegible] جهت حرق النار و قروح که
مودی بتقرح شده باشد [illegible] مجرب الاثر است صفت اسفیداج [illegible]
آن قدر [illegible] بگدازند پس آب [illegible]

بر آن بزنند و همچنان چهار کرت بشویند و اگر [illegible] بشویند بهتر باشد بعده دفعه پنجم [illegible]
همراه [illegible] مذکور را مالش بسیار نمایند و آب [illegible] تا آنکه [illegible] دو انگشت بالا تر باشد
و این را در آب [illegible] که [illegible] آب [illegible]
شود پس آن [illegible] مذکور را [illegible] احتیاط از روی آب مذکور بردارند و در ظرف [illegible] انداخته
و در آن روغن [illegible] خالص [illegible] چندان انداخته باید کرد و بعده [illegible] مثقال [illegible]
بردار و بعد از آن کف مذکور را گرفته بر روی کاغذ خام که عطاران [illegible]
سوخته صبح و شام بگذارند که انشاءالله تعالی در اندک ایام [illegible] کامل شود چنانچه اثر سوختگی
داغ آن نامعلوم گردد و باقی نماند چنانچه مکرر تجربه آمده بعده [illegible] روغن گل خام [illegible]
و بر هم بزنند بالقوام مرهم آید بر محل [illegible] بر لته کهنه نهاده و بر بندند [illegible]
قرحه جات کرم و لنفاخات که [illegible] باشند و جهت حرق نار و آب کرم و روغن
کرم و جهت حمره و [illegible] و انبات اللحم را نافع است و در جمیع [illegible]
برند صفت موم صاف یک جزو و روغن گل چهار جزو با هم بگدازند پس [illegible] اسفیداج القلعی [illegible]
و آن [illegible] سحق کنند بعده سفیده [illegible] سحق نمایند پس این را با موم و روغن
آمیخته [illegible] کرده و اگر قوی التبرید خواهند کافور هم [illegible]
[illegible] کافوری نیز [illegible] روغن کل [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] روغن کل [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] سفیده [illegible]
[illegible] که جهت حرق نار [illegible]
[illegible] نمایند [illegible]
[illegible] سفیده [illegible]

نرد و روغن گل آمیزند و بمالند تا همه یکی شود و مرهم کرده پس بر خرقه کتان طلا کرده بر عضو نهند
مرهم ... که از مرهم سفیده قلیل الاجزا است جهت اندمال قروح و تنقیه وی از حرکت و تسکین
حرارت سود دارد وصفش موم سپید یک جزو سفیده ارزیز و روغن کنجد سه جزو سخت سفیده را در هاون نیک
ساخته و در روغن گل بسحق تمام سحق نمایند آنقدر که سیاه شود بعده موم آمیزند و فرود آرند و بعضی سفیده دو جزو
و روغن کنجد سه جزو تا خوب در آنقدر بپزند که نرم گردد مرهم ... جهت حرق نار و التهاب
جراحات و ورم سفیده حاره و قرحه و انشقاق قبل که از حرارت باشد نافع است صفت موم ده درم
روغن کنجد با زیت سی درم بعد از گداختن موم از آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند
و اگر تبرید زیاده خواهند عوض روغن زیت روغن گل کنند حضض اضافه نمایند و اگر ورم گرم
باشد بدل حضض افیون داخل نمایند قدری مرهم دیگر مرداسنگ سفیده ارزیز هر یک یک جزو موم
دو جزو روغن گل آنقدر که مرهم تواند شد سفیده تخم مرغ دو عدد مرهم سازند مرهم اخضر که گوشت
را بخورد وصفش زنگار خالص یک اوقیه بسایند و با هم چندان عسل آمیزند مرهم دیگر که نواصیر را اصلاح
آرد و اگرچه در گوشت باشد و قرحه خورده ریشه را پاک کند و لحم فاسد را بخورد صفت زنگار
یک جزو و اشق از زروت یک نیم جزو همه را با سرکه بسایند و با عسل بپزند مرهم اخضر دیگر که زخم
را زائل است صفت موم زفت زنگار هر یک نیم رطل ... مرهم سازند مرهم اخضر دیگر
که گوشت فاسد را بردارد ... بگیرند اشق ... در سرکه تر کنند تا نرم شود پس سحق نمایند
تا یکذات گردد بعده زنگار آنقدر که مطلوب باشد اضافه نمایند و حل سازند مرهم ... جهت قروح
... بعسرت باشد نافع است صفت موم زیت ... بالسویه گرفته
مرهم سازند مرهم ... که گوشت برویاند و ریشه‌ها را اصلاح آرد صفت زیت ثلث رطل مرداسنگ
مسحوق یک اوقیه با هم بجوشانند تا سیاه شود بعده کندر و دم الاخوین و انزروت ... گرفته
کوفته بیخته آمیزند مرهم ... جهت قروح کرم و انبات لحم نافع است صفت زیت ... رطل
مرداسنگ ... نحاس محرق ... زنگار ... درم سرکه را با زیت بپزند تا سرکه

جذب شود پس آورده با یک سیاه آمیزند و بپزند تا غلیظ گردد مرهم سرطان ... سرطان و خنازیر را
نافع بود و در دم تجربه کرده‌اند صفت مرداسنگ بخور دم کندر بارزد اشق موم هر یک ده درم علک البطم
... هر یک بیست درم روغن زیت قدر حاجت مرهم سازند مرهم ... جهت
تحلیل اورام و عسر البرء و سرطان و خنازیر و ورم مزمن و انثیان و اورام صلبه غیر قابل النضج نافع است
صفت ... هشت درم مرداسنگ بخور دم کندر بارزد اشق موم سپید هر یک ده درم علک
البطم شش درم روغن زیت و روغن گل پنجاه درم مرهم سازند مرهم ...
مرداسنگ بخور دم موم کندر ... اشق هر یک ده درم علک البطم شش درم آنچه گداختنی است
بگدازند آنچه کوفتنی است ... در روغن کنجد بگدازند و مرهم سازند مرهم ...
هر یک چهار درم کندر اشق علک البطم هر یک شش درم مرداسنگ ... هر یک بخور دم موم ... درم
زیت ... درم مرهم ... مجفف قروح خبیثه و آکل گوشت زائد و دافع ... مواد
فاسده ... مرهم ... موم زفت هر یک ... درم اشق محلول در آب ...
سرکه ... درم زیت ... هشت درم با آتش نرم همه را حل کنند و زنگار چهار درم و انزروت ... درم
را سحق ... اضافه نمایند مرهم ... زنگار ... درم علک البطم ... هر یک ... درم
... مرهم ... موم علک ... اوقیه اشق یک اوقیه زیت ... رطل
زنگار عراقی ... اشق را در آب ... حل کنند ... علک را بر آتش ...
زنگار را با یک ... سرکه آمیزند ... مرهم ... و انبات لحم ...
... مرداسنگ ... اوقیه بسایند ... زیت ... حرکت ...
... پس ... دم الاخوین ...
... تا غلیظ شود و در قروح ... مرهم ... که گوشت برویاند و در ایام گرما ...
استعمال کنند صفت ... مرداسنگ ... تا نرم شود پس روغن گل اندازند ...
تا که غلیظ گردد و بعده ...

پس تراسفیداج پنجدرم و قدری کافور سحق کرده بیامیزند مرهم سناکی جهت جرب و حکه نافع است
در حرف الدال در علاج جرب گذشت مرهم زعفران همه جاره را مجربست صفت خولان یعنی
حضض هندی یکدرم و روغن گل و روغن بنفشه هر یک چهار درم موم سفید ده درم حضض را بسیار باریک
ساخته با روغنها که موم در آن گداخته باشند در آمیزند مرهم سماقی که تحلیل سلعه کند صفت ایضا
علک البطم ... در زیت بپزند تا گداخته شود و غلیظ گردد و بعده سرکه
بر آن ابریزند و از آتش فرو گیرند مرهم کتان در انبات اللحم و التحام جراحات نظیر ندارد صفت آن
بگیرند خرقه کتان پاک شسته و بکوبند تا مثل غبار شود پس پاره زیت فایق اعنی زیت الانفاق اگر
نباشد روغن آس عوض او است بر آتش نرم گذارند و در خرقه آهنی و قدر آن قدر که روغن را منعقد
سازد و در آن داخل سازند پس خرقه مسحوق کتان را انداخته حل کنند و بر عضو نهند و بر جای نهند
فا جدید مرهم خیل و آن را مرهم جالینوس گویند و مرهم ازرق نامند و مرهم اسود نیز خوانند و جهت
اندمال جراحات و قروح خبیثه و ازالت کسوف نواسیر و رفع شقاق و حکه رطوبی و قروح رطبه و داء
الثعلب و سعفه نافع است صفت مرتک یک رطل و نیم با یک رطل و نیم زیت کهنه در رطل و حل الخمر
و رطل آبخیره در طنجیر نهاده بر آتش نرم گذارند و همی اندک حرکت میدهند تا بقوام مرهم آید و مرتک
سوخته و ته نشین نشود و علامت کمال طبخ آنست که سیاه گردد و در نسخه این سرکه بالتسویه در عرق
ربع رطل نوشته اگر خواهند قوی التجفیف باشد قدری از جوبه سحوقه نیز آمیزند و اسخاکه
حرارت بود و خلط حیث روغن گل کنند و در وجوه موقوف اند مرهم سمنان جمیع مضار
را دو یک هفته ملک کشتراکان تحلیل کنند صفت خردل تخم انجره کبریت ابوالبحر زراوند طویل اشق
مقل ازرق هر یک چهار درم زیت کهنه بیست و هشت درم موم سرخ اسفیدرام مرهم بنس که جهت سرطان
متقرح و غیر متقرح که خوف تقرح در آن باشد سود دارد و کاسر غاده است صفت ساییده دارچ
توتیای مغسول هر دو برابر با آب خرفه یا بعرق لسان الثعلب یا آب کدو یا خیار یا لعاب اسبغول هر کدام که حاضر
باشد سحق کنند و قدری روغن گل آمیزند و بر نهند و اگر سفیدی اسرب با سوخته روغن سحق کنند

نجره با بهای سطر

نجره با بهای سطور نوشته و جهند نیز رواست مرهم سفیدک ملین اعضاء است صفت پیه دجاج پیه الغنام پیه
گرده بز پیه دنبه پیه ساق گاو و موم روغن کنجد همه برابر بگیرند و بکار برند مرهمی که قطع ناسور کند صفت تتبع
کند صفت زنگار سوخته کاغذ سوخته هر واحد یکدرم آب عروس و آب صابون اول هفت درم هر دو صفت
دو دستجه نوره و درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بپزند تا غلیظ شود آب صابون اول عبارت
از آبی که در وی اشنان و آهک حل کرده باشند و صابون از آن سازند بجبل مخصوص معروف ذکر شد
مرهم که شقاق و اوجاع را نافع است صفت پیه دجاج زرده بیضه هر یک اوقیه موم سفید اوقیه پیه سفید
اوقیه دو اوقیه مرداسنگ تا بیست برین شربت کرده ششدرم تخم مرغ یکجا با هم امیزند مرهم دیگر
جهت شقاق مجرب و القانیات موثر صفت علک البطم بگیرند پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف گداخته
استعمال نمایند و این مرهم در یکی ناخن و اقتران و شقاق لب و اطراف جرب و حکه و زخم آنک و
شقاق چهار پایان مجربست مرهم جذام در رفع جذام و سایر قروح سوداوی ...
است صفت حنا اسنبل الطیب ... دار فلفل سلیخه قسط شیح عاقر قرحا مصطکی مقل صاف ...
اشق صبر زرد ... زراوند طویل ... سعد قرنفل اکلیل الملک ارسیا روغن
زیتون کهنه هر یک یک اوقیه لادن بیست مثقال زعفران نیم اوقیه علک البطم موم هر یک بیست مثقال
روغن بابونه برابر همه اجزاء مرهم سازند مرهم برص که جهت برص مجربست و بهق را خود
زائل میکند صفت آن نحاس محرق زرنیخ زرد و سنبلج ... زراوند هر یک را برابر بگیرند و با یکدیگر ساخته
در بول صبیان آمیخته بعد از آن در آفتاب بگذارند و هر روز حرکت میدهند و اگر ...
... نیز رواست وقت استعمال موضع را بول یا بخل خمر بشویند و دوا بر نهند مرهم آتشک
از مجربات ... صفت توتیای هندی شش
درم شنجرف ده درم چوب چینی پنج درم و اگر ... باز ده تخم مرغ که زیر
خاکستر پخته باشند بقدر کفایت ... استعمال نمایند و اگر بجای چوب چینی آبنوس بکار ...
کرباس کهنه ... بسوزند و خاکستر او نیم مثقال داخل کنند

ی علیل است مرهم اقلیمیا نوع دیگر سیاه کشته هفت مثقال حنا لادن مصطکی سورنجان هر یک
درم مرتک سفیداج شخیه هر یک ... درم روغن گل ده مثقال روغن زیت یازده مثقال آب
لیمو ... مثقال ... مثقال واگر جراحت دانه دار باشد توتیا سفیداب ... مردار سنگ هر یک دو
درم زنگار ... درم اضافه نمایند بطریق معلوم و مرهم سازند واین مرهم را دوای الشک نامند مرهم
سفیداب ارزیز دم الاخوین هر یک ... درم مردار سنگ ... درم زنگار ... درم موم ... درم با ... درم
روغن مرهم سازند مرهم دیگر برای سعفه صنعت سلیخه الرصاص با روغن زیت بر آتش مخلوط
کنند و علک البطم در آن حل نمایند مرهم دیگر سلیخه زراوند طویل را با بیخ کلنار اقاقیا بالسویه
بر روغن زیت بر آتش مخلوط کنند و علک البطم بر روغن گل و سرکه بسایند مرهم که جهت قروح سر و ابتدای
سعفه را نافع است صنعت حلبه بادزهر یک پنج جزو آس ... جزو بیخ انزروت ... جزو موم
اجزاء اربعه مذکور روغن چهار چند موم ... حلبه ... ساخته ... را باریک
بطریق معلوم ... مرهم ... خراج ... را ... از ... آهن ... کنند عسل
زفت ... هر دو برابر در مغرفه آهنی جمع کرده گرم نمایند و حرکت دهند تا بهم آمیزد وقت حاجت
در محل لایق بطریق ... مرهم ... خراج ... کل خواهد شد مرهم ... که آهن
عمل او ... درم ... آهنی ... هر واحد ... درم ... سرگین کبوتر ... درم
هر یک ... درم ... درم ... ده درم با روغن زیت ... که قایم
مقام آهن است مرهم ... ادرام ... نیت ... که در ...
در آب ... نمایند ... آب ... آمیزند و در هاون ... بالغه ...
کرده ... جوبه ... ربع وزن ... کوفته ... بیخته ... در کار برند مرهم ... که ... اصل
جراحات ... را پاک کند صنعت ... عسل هر دو را برابر بسایند و بکار برند و ... عسل را
... تا که غلیظ گردد ... انزروت ... را بیامیزند و این مرهم جهت ... جراحات
و ... استخاص ... نمایند مجربست مرهم که جهت ... جراحات ... مجربست صنعت ... آرد کرسنه

با قدری روغن گل و اگر نبات ... تخم ... تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند
مرهم جهت ... دامل جراحات نافع است صنعت ... تخم کتان تخم مرو ... هر یک
گل خطمی بالسویه کوفته و بیخته با شراب ... استعمال کنند مرهم ... که ... جهت ...
... دامل و ... جراحات نافع است صنعت ... را نرم ساییده با روغن کنجد و موم ... روغن
باید ... مرهم ... که ... خاکستر ... مردار سنگ ... هر یک درم ... یک
درم با ... ساخته با روغن گل و موم بطریق معلوم ... و اگر ... جهت ... اسفیدباج و روغن
مخلوط کرده ... این مرهم ... و اگر منقطع شده ... در طول ...
... استعمال نمایند و لازم است که ... آرد ... بر ... آن ... آهنی
... تمام ... آید ... مرهم ... که جهت ... عضو
... مجربست صنعت ... زراوند طویل بالسویه ساییده ... استعمال نمایند
مرهم دیگر که ... جراحات ... دامل ... قروح ... مرهم آرد
موم علک البطم هر یک ... رطل ... ربع رطل ... رطل ... بر آتش نرم ... کوبند
آهنی ... مرهم ... که در ... الجلام
جراحات ... تمام ... صنعت ... علک الانباط ده درم خاکستر
... زراوند ... هر یک ... درم ... آهن ... هر یک ... درم ... جاوشیر هر یک
ده درم ... جاوشیر ... سرکه ... ساخته ... مرهم ... کوشت ... بر روی
... زرد چوبه بالسویه کوفته و بیخته ... کاو ... بکار برند مرهم ...
مردار سنگ توتیا ... آب ... موم سفید مرهم سازند مرهم کلنار ... نافع است
صنعت کلنار برگ ... بالسویه ... جزو ... مرداسنگ زرد چوبه هر یک جزو
با موم و روغن گل مرهم سازند مرهم سرطان ... سرطان ... جهت ... الصلاح
آرد ... اقاقیا هر یک ... درم صندل سفید ... نشا ... موم سفید هر یک ... درم

سرطان سوخته یک عدد و روغن گل قدر حاجت بطریق متعارف مرهم سازند و بدانند که مرهم سرطان
که پیشتر گذشت نسبته او باعتبار مرض است و نسبته این باعتبار جزو لیست مرهم [illegible] قروح عفنه را
نافع است نسخه عسل چهار اوقیه خل الخمر شده دو اوقیه زنگار چهار درم مرداسنگ یک اوقیه هم
سازند و دوستیه او بگوشش مفید است در امراض گوش گذشت مرهم که جهت حکه انثیین و
سیلان ماء اصفر از آنها سود دارد نسخه اسفیداج شش پنج درم کبریت زرد افیون هر یک یکدرم
با برگ [illegible] سرشته و در شفاء الاسقام نوشته قال العطار الکوهین لم یذکر حده دها فلا اعلم
امر السحق الجمیع والغرب بخل ودهن الورد و شرحی در منع هذا منقول من کتاب عطار کوهین مرهم [illegible]
منقول از حکمای هند جراحات مزمنه عسر الزوال ثابت مجرب است و جهت قروح آتشک بغایت مفید
است لحم صحیح والکل فاسد آن و مصلح عضو ضعیف و ظاهر اعلیل نداشته باشد در قروح بسیار
که در تجربه کرده ام نسخه موم کافور قیصوری رال هندی کادر العل مصری و سنجری و قنفهر هندی بادی
باتحانی میان قاف و نون نیز خوانند کات هندی از هر یک چهار درم روغن گاو تازه بی نمک
مساوی همه موم و روغن را در ظرف آهنی گداخته بعده رال را سحق نموده ریزند و دست بجوشش
دهند بعده کات را بدستور ریخته دسته جوشش دهند و عقب آن کافور ریزند و دیگر جوشش دهند
از قروح مزمنه [illegible] روزه لقدری قوام سوخته استعمال نمایند بعده و تنهای بکار برند مرهم [illegible]
جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال هندی نیست باعتدال اقرب است
نسخه از زرد و کاغذ سوخته کبود بود و پوست درخت کاج [illegible] کات هندی از هر یک دو درم سفید
از زر مغسول [illegible] مرداسنگ مغسول سه مثقال کافور قیصوری ده درم موم سفید پنج مثقال روغن گل سرخ
بیست درم مرهم سازند مرهم [illegible] که جهت زخم بندوق و مانند آن و جهت ناسور و هر گونه جراحت
عسر البرء و قروح خبیثه و سوداویه که هیچ دوا اشفا نیافته باشد سود دارد و معمول این درویش است
و حق این است که این مرهم عدیل ندارد و با وجود وی بمرهم دیگر حاجت نیست نسخه کات هندی
سنج با برابر آن روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله [illegible] توتیای هندی [illegible]

هر گاه یک توله و سه ماشه سرخ آب برگ [illegible] دهن با هم یکجا کرده در ظرف کانسی که مستعمل نبوده است [illegible]
بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود و بعده اجزاء دیگر که هر یک را جدا کوفته و باریک بیخته موازنه نموده
باشند در آن آمیزند و یکپاس دیگر بدست [illegible] بکف دست همی مالند تا جمله یکذات شود بالقوام
مرهم آید پس در ظرف چینی بالقوه نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و بهتر آنست که وقت
تنک [illegible] خریطه پیچیده و گرد و گرده حوالی قرحه و جراحت [illegible] مکرر و باشند که سبعین عمل اوست مرهم [illegible]
مرهم کافوری در ادویه [illegible] گذشت حرف [illegible] که جرب و حکه را سود دارد و بعده [illegible]
در [illegible] نسخه آلو بخارا پانزده عدد و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده و شکر طبرزد هر یک ده درم [illegible]
آب گرم شب تر نمایند و صباح [illegible] بمالند و صاف کنند و بنوشند و اگر تو پیر خواهند سنا [illegible]
بسبب حاجت بیفزایند و اکثر تقوعات که مخرج مواد فاسده مصلح الدم است در ادویه سرکه
و مطبوخات که درین بحث ذکر شده هر گاه کسی از مطبوخ متنفر باشد آن را تقوع کرده توان
داد تقوع که [illegible] از اعضا [illegible] نسخه گل سرخ هفت درم گل بنفشه گل نیلوفر صندلین هر یک
تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم در هفت من آب شب تر نمایند [illegible] آب [illegible] و چون
از حمام بیرون خواهد آمد بر سر ریزند نافع است [illegible] در ادویه مفرده [illegible] بدانند که
هر گاه سقطه یا ضربه بر عضو رئیس [illegible] شدند و از آنجا دفع شود فصد کنند و اماله [illegible] نمایند
حقنه و جذب مخالف و بعده تقویت آن عضو فرمایند و اگر صدمه بر عضو رئیس و غیر لطیف باشد
بر همان حجامت کنند مع الشرط و اگر ورم عظیم بود فصد را مقدم دارند و اگر [illegible]
بردارند و هر گاه صدمه مقتضی [illegible] الدم شود و بعده [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] گفته ایم و چند دوا [illegible] در اینجا نیز ذکر کنیم حرف الدال دوای که جهت سقطه
و ضربه نافع است نسخه ریوند چینی بگیرند و [illegible] گل مختوم هر یک نیم جزو کوفته و بیخته دو درم
با چهار درم سکنجبین [illegible] بخورند و [illegible] آرد [illegible] عدس [illegible] غذا سازند دوای که سقطه و ضربه و نفث
الدم کثیر را نافع است نسخه مومیایی گل مختوم قدری از آنها بگیرند [illegible] بخورند و مومیایی [illegible]

در مینهد قابض با روغن گل همین عمل دارد دوایی جهت ضربه و سقطه که بر سر افتند برگ
آس کلنار پوست انار در آب و سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس در هاون بکوبند تا نرم شود پس
قدری از مشک عودی و قصب الذریره باریک ساخته در آن آمیزند و با شراب قابض سرشته
بر سر ضماد نمایند بعد مقصد سفال و ... روغن گل و گلاب که در همین طبخ آب انار که مقتضی لیت
دوایی که مستی آست لطلا بر جهت سقطه و ضربه نفع دارد ص ماش مقشر هر یک یک جزو گل ارمنی
نیم جزو اقاقیا صبر هر یک ربع جزو با آب آس سرشته و طلا کنند دوایی که جهت سقطه و ضربه با جراحت
و ورم باشد نافع است ص گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی صندل قرنفل ... با شنا الکلاب
طلا بعد مقصد اطلین دوایی که جهت نزف الدم کثیر کرد در سقطه و ضربه افتد ص کهربا گل ارمنی دم
الاخوین کلنار کل ... برابر کوفته و بیخته سه درم با یک اوقیه ... شراب مسماق ... افیون ...
بخورند قطع دم ... شده ... غذا اخبر ... قابض سازند دوایی که در ضعف و ... نافع است
اول الموضع را بروغن گل بمالند آهن تخته بر آن نهند و لعصابه ببندند دوایی معتدل
که دشید را نرم کند و تو ترد گشید کی ... عمده را نرم گرداند ص موم زرد پیه بط یا دجاج دماغ ساق
گاو و لعاب تخم کتان هر یک یک اوقیه روغن سوسن شش اوقیه بطریق معلوم با هم سرشته دیگر
که اعضای متحجر را نرم کند و آن را که قریب بآن زمانه بود بحال اصلی مستمر و عسل زود ص عسکر روغن سوسن
عسکر روغن بزر مقل هر واحد یک اوقیه یعنی سرزد جاوشیر اشق هر یک نیم اوقیه پیه خرس یک اوقیه
و اگر پیه خرس نباشد پیه بط یا دجاج عوض او کنند و اگر پیه خوک میسر آید در بهبات از همه بهتر
باشد صمغها را در هاون حل کنند با قدری شنیده اند که بس گر اجزا ریخته بر هم زنند تا یکی
شود ضماد نمایند دوایی که همین عمل دارد و خوشبو است و جهت لطیف طبعان بکار آید ص موم زرد
یک اوقیه روغن بان شش اوقیه مصطکی سیاه یعنی هر یک نیم اوقیه با هم سرشته فایده اندر تدبیر
مسبوط یعنی کسی که او را لسباط که عبارت از تازیانه است زده باشند و لسبب تفرق گوشت
الم شدید پدید آمده و زدن بچوب همین حکم دارد باید که عسل را غمز کنند و بهتهای جراحت باشند

اسپغول گفته نمجته زران باشد

بمالیدن مختلف تا گوشت متفرق شده مجتمع گردد پس گوسفند را ذبح کنند و پوست آن همچنان
گرم گرم بر روی او بپیچند و بدارند تا زمانی طویل یعنی تا آن زمان که پوست بخشک شدن آید و از این
تدبیر در یک شبان روز ریزه ریزه تمام زدی بسینه بهر گاه خون زیر پوست جمع آید متفرقان از ترب با هم
کوفته ضماد نمایند فصل انجام تدبیر مسافران داده که بحالات اهل سفر تعلق دارد تدبیر آنکه
در سر بار دوی شکافته که قبل از سر طعام نخورند و باید که طعام حار هم بالفعل و هم بالقوه باشد بهترین
غذا آنست که ساخته باشند از نخود و ثوم و بصل و اسفیدباج مرطب بسیار مصالح باید که فلفل در غذا
زیاده نمایند و بدستور بسیار گرم و دیگر بر غذا و بدون غذا الکا بهیچ نبرند تدبیر آنکه در سرما
سرما تبیا بجهت کرده هنوز بحد یابس نرسیده باید که در محل محفوظ که آتش در آن افروخته باشند
او را در آرند پس تمام بدن وی غیر از سر بدستها بی مختلفه نمک بمالند و سر را بخرقها گرم بپیچند
نمایند بعده بغیر باشند وی بدان لیبه اگر برهنه شده باری مضاجعت کنند و بدستهای خود
بدان او دخامه شکم او دست بمالند و حلتیت یا مر و فلفل یا البسو به کوفته بیخته قدری از آن در شراب
آمیخته در دهن او ریزند و روغن سوسن و یا نرگس یا فرفیون و چند بیدستر و قسط در آن حل کرده
باشند بر تن وی تمریخ کنند و بعد افاقت چون غذا طلبد مرق مرغ یا کبوتر و امثال آن بدهند
و عسل ابتیا تند تدبیر آنکه اطراف او از برودت ورم کنند و قلیل الحس گردد لیکن هنوز سیاه نشده باشد
باید که حفظ با شلغم یا کرنب شبت یا بونه بطبیخ تمام یا مرزنگوش یا اکلیل الملک و یا تخم
کتان یا حلبه فرو ... مجموع بجوشانند و اطراف او در آن بنهند بعده روغنها گرم بمالند و با آتش
نزدیک نشانند تا بحال آید تدبیر آنکه اشیایی که چون بر اطراف المفاصل فاسد شدن آمیخته گردد
روغن ... است ... و سوسن و بان و غار و قطران و مواد قوی کلها نافعا فی ذلک فانه
تحفظها من ان یعفن البته تدبیر تورم اطراف که مووی یا خضر او یا سود او باشد باید که عبار ... کنند
و شرط عمیق بزنند و بعده در آب گرم بنهند تا خون در افواه جراحات منجمد نشود و از سیلان
باز بماند و چون تقیر نشسته بر آرند بعده گل ارمنی در آب قدری سرکه حل کرده طلا نمایند که تا ...

بدارند بستر از شراب نیلوفر یا آب سرد که بشویند و باز گل ارمنی چنانچه گفته شد طلا سازند و همین سان
تکرار کنند بارها اثر اصلاح پدید آید **تدبیر تعفن و نتن اطراف** باید که جهت اسقاط لحم عفن تا
بمجاور صحیح سرایت نکند نشا و اطراف مسلوق و کرنب مجوش تا شنیده بکوبند و روغن طعام گرم
کرده آمیزند و ضماد نمایند و با روغن گرم بر نهند و در روزی چند بار تبدیل همی کنند و هرگاه گوشت
فاسد تمامیه ساقط کرده و صحیح پدید آید ضمادات لحم بکار برند **تدبیر آنکه در استخوان نیز**
فساد سرایت کرده باشد که در چنین وقت استخوان فاسد را محکوک سازند یا قطع نمایند جدا آنچه ممکن
بود ضرورت واجب است ضمادات نشا باید استعمال کرد **تدبیر قوبا و حکاک چشم که از شدت سرما شود**
باید که کفک و کنه کاه گندم با مرزنجوش یا بابونه و یا شبت تنها یا مجموعه مجوشانند و بخار
او انکباب نمایند و یا سنگها گرم کنند و چغندر را بر آن ریزند و بر بخار آن انکباب نمایند و تقطیر نیز
سود دارد و هرگاه چشم سرخ شود و بلا [illegible] مقعد [illegible] کنند و شربت شراب [illegible] نفع
دارد **تدبیر آنکه اگر در سفر باد سموم وزد چه حیله باید کرد** بدانند که در چنین حال جای را قطع کنند و در
دو وقت شب تر نمایند و قبل از سیر ان جای را بخور نهند و دوغ را بنوشند و قضبان بقلة الحمقا نیز خورند
و بادام با روغن بخورند و باید که قضبان خام بقلة الحمقا در سفر همراه دارند و از آن استعمال همی کنند
[illegible] بنفشی و سینه یا و شکم را از شیره لعاب اسپغول طلا نمایند یا شیره بقلة الحمقا که روغن گل و سفیده
بیضه مضروب بود و باید که روغن بنفشه بویند و در بینی چکانند و سفر در وقتی کنند که باد سموم نوزد و در
[illegible] بسیار کثیر المقدار همراه گیرد و آب سرد بیشتر ننوشند و در موسم گرما تا ممکن بود سفر
در شب کنند یا در وقت سرد و قرص مطفی الحرارت و مسکن العطش همراه برند و قطعه از نقره مجلی در
دهن گیرند که بالخاصیت تسکین عطش میکند **صفت قرص مذکور** مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار
هر یک چهار جزو تخم کاهو و تخم خرفه هر یک دو جزو رب السوس یک جزو کوفته بیخته با آب خرفه یا لعاب
اسپغول سرشته اقراص سازند [illegible] وقت سفر یکی بعد دیگری در دهن گیرند و مکیده
[illegible] تا مستعمل شود [illegible] نمایند [illegible] و لیکن قبل از سیر هرگاه جهت [illegible]

تسکین حرارت نهند که در سینه خشونت باشد قدر دو مثقال با جلاب یا با شربت بنفشه بدهند و
این قرص از جهت اطفاء حرارت نفع داده تبهای حاره محرقه غایت النفع است و جهت
حرقة البول نیز سود دارد **تدبیر دفع ضرر هوای مختلف** باید که آنرا شراب یا سرکه ممزوج کنند و بیاشامند
و شیره که مخلل بود و سرکه [illegible] بخورند و [illegible] و هر چه [illegible] آب لیمو بکار برند **تدبیر [illegible]**
باید که سیماب کشته با دهن آمیزند و در قلاده و صوف آمیزند و قلاده را در گلو بندند **دیگر** [illegible]
روز زرنیخ احمر و [illegible] و کندش [illegible] سرکه و روغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یک ساعت
پس تا آب گرم غسل کنند **دیگر** تراب سیماب با کندش در دهن اندازند و بر تن بمالند **دیگر** کنند
با [illegible] یا برگ درخت آزاد و یا قسط بسوزند و دود آن جامه ها گیرند و باید که بدن را با آب سرد
بشویند و اگر حمام میسر آید فهو المراد و تبدیل جامه ها زود زود کنند و لباس از کتان جدید سازند
برگ آزاد درخت یا برگ دفلی در دهن اندازند و بدن بدان بمالند **تدبیر آنکه جهت [illegible]**
کوفتگی اعضا [illegible] چه باید کرد نافع است لته کتان با آب سرد و گلاب تر کرده بر جای
بپوشند بعده [illegible] گلاب سائیده طلا نمایند و اگر سحج الجلد با حرقت و وجع باشد مرهم اسفیداج
بر نهند و اگر از ضیق [illegible] پدید آید حضض اقاقیا و گل ارمنی طلا نمایند و بعده [illegible]
و [illegible] آب او در [illegible] آب سرد و فقط باشد که [illegible] آب سرد و فقط
کافی است با روغن گلاب یا آب سائیده عمل همین دارد **تدبیر [illegible]**
[illegible] از سم پوشیده نماند که [illegible] جانوران [illegible] حصول الکیفیت [illegible] در [illegible] گیرد
و یا [illegible] که آب طعام احتیاط نماید تا از حیوان سمی در آن آفتی نرسد
و [illegible] اگر در محلی که توهم [illegible] باشد حاضر کرده از مباشرت [illegible] و تناول الطعام [illegible]
احتیاط کنند و از چنین واجب است که [illegible] حاضر شود زیرا که تاثیر سم بعد غذا اکثر اثر میکند [illegible]
[illegible] هرگز [illegible] بخورند و چنین کس را لازم است که [illegible] در آن [illegible] که
[illegible] تقدم تناول [illegible] دفع مضرت سموم [illegible] ضعف تاثیر آن [illegible]

مثلا فی ذلک تریاق الطین و دواء الجوز و پادزهر اصل و امثال آن بدانند که تا هر سم خواص سمیه
مطلق باشد و خواه دوائی سمی و خالی از آن نیست که مقرون با حرق و لهیب بود چون فرفیون و یا
با جمود و تخدیر چون افیون یا تقطیع چون زنگار یا تعفین چون [illegible] و مراره افعی و مراره [illegible] را
و مراره نمر و مرارهٔ کلب الکلب و مانند آن و باید از اصناف همین است که ایراد تعفین باشد و استدلال
بر شرب سم بر آنچه فم و بر آنچه دهن آنچه بقی بر آید و دیگر اعراض که لازمهٔ هر واحد است توان کرد
و هرگاه اثری از شرب سم معلوم گردد قی فرمایند و آب گرم و روغن کنجد جوشیده و اگر روغن زیت
میسر آید بهتر از روغن کنجد و اگر تخم انجره بجوشانند و بطبیخ او روغن گاو آمیخته بنوشند قی کنند
نافع تر بود و غذا باید که شکم سیر خورانند و باز قی فرمایند بعد از آن که این عمل را اگر احیانا تشنج بیاید
کثر عادیه وی خود البته میشود و آنچه اخراج سم بقی کند لا محاله تریاق الطین است نیز طینکه اول ام
خورده شود و بهترین طعام که سموم را بقی تمام بخورانند و با قی [illegible] نماید نیز تا زود است و اگر
شیر حاضر نباشد روغن گاو و مسکه گاو که گفته قایم مقام او است و سم بطلا گداخته در غایت
نفع بود و هرگاه احساس کنند که از سم در امعا نازل شده حقنه کنند بحقنه های نرم و روغنها و را
دهند عسل یا [illegible] بجوشانند و حقنه آرند بحقنهای [illegible] تیز یا کشند و اگر
اندر اطراف [illegible] در دهن دمند موی را بکشند و با قوتهای مناسب دهند هرگاه متحقق شود
که فلان سم خورده شده بدانچه جهت هر واحد از مفردات اختیارات ذکر یافته تدارک نمایند
و اگر تعیین سم نشود تحت آثار که تخصیص هر خاصه مخصوص شده معالجه فرمایند فایده و صدوت حرق و تعفن
و تقطیع و اکال و تعفن بمواضع بطن و دلیل بود بر سم حاد اکال و علاج وی [illegible] روغن بادام
تناول فالوده جات رقیقه در روغن بادام است و ظهور التهاب و عطش و صفرت در وجه و تحیر در بن
صفرت عین و کرب و عرق دال باشد بر سم حار و علاج او شرب ماء الثلج و گلاب و روغن گل
و اقراص کافور و [illegible] و تناول آبهای میوه های سرد چون سیب و انار و [illegible] و تخم خرفه
مع شربت انار و تناول فروج بالمزوره و [illegible] و گلاب و کافور کرده بر خوانی

اعضا رسی نهند

اعضا رسی نهند کرر و اگر حاجت [illegible] باسهال آید توان فرمود و قی جمود و خدر بیشتر باشد
ثقل از بدن و رجلین و [illegible] و دال باشد بر سم بارد و علاج او شرب شراب عتیق و تناول ثوم و جوز بویا
و دواء الحلتیت است و از خواب منع نمودن و بر عطسه مبادرت فرمودن و بدن را بالیدن و تکمید
کردن و با کرم و عسل یا آبی که شبت در آن جوشانیده باشند نمک بورق در آن حل کرده بنوشند
قی کردن و گفته اند که اگر [illegible] بخورند نفع دهد فایده هرگاه از شرب سم غشی
و انحلال قوت و وقوع [illegible] و سقوط النبض پدید آید و بدانند که سموم مذکوره از جمله سموم قاتله
مضاده مزاج الانسان بحسب جواهر است و در این حالت مبادرت نمایند بدادن تریاق کبیر
مثرودیطوس و دواء المسک تقویت دهند بماء اللحم و شراب طیب و لازم است که نظر کنند تا
[illegible] تعلق سم بکدام عضو تعلق دارد چه هر سم بعضوی مخصوص است پس بحسب آن مراعات
عضو مختص باید کرد تا از افراد محفوظ ماند مثلا اگر احداث کند اضطراب [illegible] در شکم شیافات لینه
بکار برند و اگر اضطراب در معده باشد مسهل نرم بعمل آرند و اگر اذیت بجگر رساند دوائی که مقوی
دهند و آنچه مخصوص [illegible] است استعمال نمایند از ادویه و اشربه و اگر خفقان و غشی آرد تقویت
دل کوشند و اگر بدماغ ضرر رساند و تشنج آرد تقویت دماغ و ازاله تشنج نمایند [illegible] دماغ
صورت نمایند و اگر در عضوی از اعضای و موضعی از مواضع بدن حرقت آرد و طحلب و مانند
آن مبرد [illegible] بر نهند تا عضو کرد و لیکن استعمال ادعات قبل از قی نفرمایند و اگر در اعضا برد آورد
تسخین نمایند و هرگاه حرارت [illegible] گردد روغن گل با برف آمیخته بنوشانند و قی کنانند
گفته اند که اگر خرالدیک بخورانند سم را فی الحال بقی دفع کند و گذشت که صفرجات با نوع
و امثال آن و تریاق کبیر و طین مختوم و تریاق اربعه علاج است مشترک جمیع اقسام سموم
دفعه این [illegible] پاک کرده [illegible] خشک کرده [illegible] اقوی ادویه است در دفع
سموم از یکدرم تا دو درم بدهند تنها یا با شراب هر که زهر خورده باشد [illegible] و اگر [illegible]
در آن دور از خراب [illegible] دارند تریاق کبیر معروف است و فواید او [illegible] در آنجا بیشتر [illegible]

تریاق طین مختوم جهت سموم نافع است و خاصیت اوست که چون سم بخورد و تا از سم پاک نشود
نالیسید اگر بندق بیارد و دلیل آن باشد که وی سم نخورده صفت گل مختوم حب الغار را بالسویه
کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سرشته شربتی مقابل بندق و در نسخه ایست قبل از غذا و بعد از
توان خورد تریاق طین مختوم دیگر که جهت سموم قتاله و مضرت زهرهای هوام و دواب و بیش مردم نافع است
صفت گل مختوم رومی حب الغار هر یک دو درم [illegible] درم جنطیانا رومی زراوند مدحرج تخم سداب
غار هر یک یک درم کوفته و بیخته بعسل صاف سرشته شربتی قدری باقلی تریاق اربعه جهت لسع عقرب
و سایر جانوران زهرناک را سود دارد و قریب النفع بتریاق کبیر است و بادهای غلیظ را تحلیل کند
قولنج بگشاید و اصلاح جگر و سپرز نماید و جهت اخراج جنین مرده و تسهیل ولادت و تنقیه [illegible]
فضلات و ازاله جمیع امراض بارده نافع است و وی نخستین تریاقی است که اندروماخس اول
ترکیب کرده و در سیوم گرم و در دوم خشک است و قوتش تا ده سال باقی بماند و بدل الصفت و وزن
[illegible] برای خفقان [illegible] نفع دارد و غیر از عسل جمله چهار چیز است و تریاق اربعه
مسمی شده صفت جنطیانا زراوند طویل حب الغار مر صاف مساوی کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی
یک مثقال با آب گرم و بدانند که تریاق مذکور در بعضی از نسخ صناع دو حصه می آرد و مصلحش [illegible]
است تریاق خمسه بعینه تریاق اربعه ترکیب شده و در منافع بیشتر ازوست صفت زراوند طویل
ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر صاف قسط تلخ جنطیانا [illegible] جوز مساوی کوفته و بیخته بعسل
سرشته شربتی یک مثقال تریاق بطیخ النفع که تمامی از اطبا دیده اند و در لسع افاعی مساوی تریاق کبیر
یافته صفت افیون ده درم فلفل شش درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر واحد یک درم و نیم کوفته
و بیخته [illegible] سرشته شربتی یک نخود تریاق دیگر که جهت لسع عقارب سود دارد صفت بیخ کبر
[illegible] زراوند جنطیانا کوفته و بیخته سه درم بخورند تریاق دیگر که در لسع عقرب
اثر بلیغ دارد صفت جنطیانا زراوند حب الغار قسط مر [illegible] سداب جند بیدستر عاقرقرحا شونیز و
زنجبیل فلفل حلتیت جمله برابر کوفته و بیخته بعسل سرشته و قدر جوزی با شراب بخورند تریاق دیگر که در لسع

عقرب جید الاثر است صفت بیخ حنظل خشک کرده دو مثقال با آب گرم بخورند و این دوا اسهال
نیز می آرد صفت حلتیت یک مثقال با یک اوقیه شراب لسع عقرب را نافع است و گویند [illegible]
[illegible] با آب گرم استعمال کنند تریاق [illegible] جهت لسع عقرب جراره و غیر جراره از تمام
دارد صفت پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین زراوند مدحرج [illegible]
کوبند جمله برابر کوفته تا دو درم بخورند و در نسخه بیخ حنظل دو بار [illegible] و عوض [illegible] جنطیانا [illegible]
شده و بدانند که [illegible] کرده ام ازین دوا در یک ساعت فرو می نشیند و شربت [illegible]
درم جهت [illegible] درم [illegible] کافی است تریاق دیگر که در لسع عقرب سود دارد صفت
زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ کبر [illegible] بیخ حنظل [illegible] بالسویه کوفته و بیخته
با عسل سرشته تریاق [illegible] جهت لسع عقرب صفت [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
حلتیت مر هر یک یک درم کوفته و بیخته با [illegible] سرشته و شربتی [illegible] درم با شراب [illegible]
که [illegible] دارد صفت زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته و بیخته یک درم با شراب [illegible]
تریاق [illegible] که مسمی است بدواء السرطان که گزیدن کلب الکلب را نافع است صفت سرطان [illegible]
ده درم کندر جنطیانا هر یک پنج درم [illegible] کوفته و [illegible] درم صباح [illegible] درم [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] اجزا الدوا [illegible] الکلب
[illegible] من الماء تریاق دیگر جهت گزیدن [illegible] درم [illegible] هر یک پنج درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج [illegible] دارچینی جنطیانا [illegible]
[illegible] تخم کرفس هر یک دو درم کوفته و بیخته با عسل سرشته شربتی مقدار [illegible] تریاق
دیگر جهت دفع مضرت افیون و [illegible] کنند صفت [illegible] کنند حلتیت [illegible]
[illegible] مساوی کوفته و بیخته با عسل سرشته شربتی مقابل بندق در شراب [illegible] کردن
و [illegible] حالات [illegible] کردن [illegible] بکار بردن [illegible]
[illegible] آوردن نافع دانند تریاق دیگر که [illegible] سم الفار [illegible] دارد صفت

و کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال و در نسخه جنطیانا یک درم

برصاف السنین تخم اترنس ساده کوفته و بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب بخورند و لیکن اکثر
آن گردن بشند لطبیخ انجیر و شبت قدری نمک آمیخته داید که سقوط نیابد و رجلاب بینند با شکم برآید
تریاقی که جهت کسی که طرف بنبایل خورده باشد نسخه بندق پسته فلفل ابیج بالسویه بگیرند
نرم کوبند و یکجا نمایند و بقدر بیضه زردی در بگیرد بچهار مرتبه بدهند بعد ازان مبادرت بقی
کردن باشند بکرات که زرده بیض عسل بقیل داده تریاقی جهت کسی که عرق را خورده باشد و با و نمد
نمک اندرانی بالسویه کوفته بیخته یکدرم آب بگرم بدهند بعد ازان قی بدفعات فرمود و باید و
العسل والسمن آنزان بنفسج مع روغن گل نوشانیده باشند و طین مختوم دربجا نیز نفع دارد تریاق
دیگر عام النفع است که جهت سموم بشرده بدهد و ملدوعه نافع است نسخه تخم حرمل شونیز از هر یک درم
حنطیانا یکدرم فلفل سفید از هر یکی نیم فلفل سفید زراوند مرجیح یکینیم کوفته بطرالن سرشته بعسل
بسرشند شربتی مثل باقلی رومی با شراب فایده دارد تریاقی زنگ دیگر با دریکم سیهو دو زنگ فاز نهر
و تریاقیه لبن الذئع تریاق النفع افعی است شراب که افعی در آن مرده تریاق بر سموم و جمیع حیوانات
را تخم اترج قدر دو مثقال منفعت بجمیع سموم دارد خاصه سم کلب الکلب بیخ انجدان فاد زهر
جمیع سموم است جوز مع فندق و انجیر فاد زهر است حنطیانا و جاوشیر مع الزراوند و ثمره الدب
رطبه فاد زهر است دارچینی کما در یسکا شم اذریون حرف و ثوم غار الفیون قریه مانا همه
اینها سود دارد و طبیخ سرطان نهری دا بزند و نفع تمام دارد حرف العلل و دوا الکبیت گزیدن
عقرب و رتیلا و امثال آن را نفع دارد و در حیات کذشت شراب باید داد و دوا السرطان و
السرطان کوبند و گذشت دوا الضباع جهت گزیدن الغلب الکلب نافع است نسخه بگیرند تریاج
کیلا و قوابیم در و سر و اسپیخ و دی ذوی ذوی دا مانید و القی نشاند ازو یا از عدس مقشر هر یک جزو
بگیرند و از زعفران و سنبل و فلفل و دارچینی از هر یک سبس جزو همه را با هم یکجا بنده حضور تمام
مریج را در آب سرشند و قرصها سازند هر قرصی دو دانگ در روز یک قرص بدهند آب بگرم و هم
روز بعد شربت دوا حمام بروند و لغوها نیند و دوا بزن دوا یند دو در همان ابول کنند و در انفاس میاد

این دوا غذا مرطب

این دوا غذا مرطب چون اسفاناخ و اسفیذباج و جوزه و مرغ فربه خورانند و بشراب بنوشانند و از مرود
احتناب فرمایند و اگر ازین دوا در وی متشانه پدید آید بچنج عدس با روغن بادام یکبار روغن بنوشانند
و اگر در ایج در بیابان نکنند تکیه شان روزه در بیض سفید بقیل را بنداب نمایند پس بکند لگک ازین
دوا ایج در باد روی عدس مقشر هر دو با یک پیاله آب بگرم بدهند و حوض مقصود کفایت کند
دوا الحبوب اگر قبل از سم خورند موجب عدم تاثیر سم بود و بعد از سبب ابطال وی کردد حب انجیر
سداب جمع کرده قدر حاجت بدهند دوای دیگر که جهت لدغ عقرب حیه نجاست نفع دارد
نسخه الگ بزرگ توت کوفته در روغن بنیه سرشته بر محل زخم نهند و در و فشانند دیگر الگ و قیم بنا
بهم آمیخته بر زخم نهند دیگر فلفل کوفته بعد شراب نهند دیگر گردم در روغن بجوشانند هرادو غنی که باشد
خاصه اگر روغن ترب آن روغن بر محل لدغ بمالند درد و فشاند و این روغن بعسل آمیخته چون کرد
از او برآید قدری خم و درم از وی لکام کرد که بمالند در تمام عمر آن شخص را از لدغ عقرب ایمن بود
دیگر گردم کس را اگر دیده بود بگیرند نمک سوده در روغن چراغ گرم کرده بر زخم گردم نهند درد و فشاند دیگر جوز
دراک پوشش خر بر محل لدغ عقرب النیه دیگر برگ تاک کوفته بر محل لدغ نهند فی الحال درد و فشاند دیگر
سعوط انجیر و سیر کوفته بر زخم مار بنهند نفع دهد دیگر برنس پیر کل حل کرده بر نهند درد و لدغ عقرب نشاند
دیگر با تنجاه بجوشانند و دو طبیخ او عضو ملدوغ العقرب کذارند تسکین دهد دوا دیگر که عضو کلب الکلب
و سباع و حشرات و امثال آن و ثقوب مخالب و جمیع جراحات که مع الرض بود بلیغ الاثر است بگیرند
پیاز و نمک و عسل و بادنجان بر روی نمایند و بعد و بر که ذوی نمک بپوشند تا این دوا سم مجذوب کند
و بعد و موم و زفت و شحم و سیر را بهم آمیخته ضماد سازند دوای دیگر در مداوی زخم السنان و بیاع
و سک و غیر دیوانه بود و امثال آن بادنجان روز بیانه و نمک و عسل را با لکید یکر مخلوط کرده بر زخم
بنهند پس بر زخم را موضماد نمایند و موضع کزیده بلیک ستر و لیا اول با دوه حداد چون بر کرد
ضماد بپایند و عسل ضماد نمایند و بعد و بر که و نمک بشوند پس بر زخم را موضماد کنند و لیست با قی تازه کرد و نیم کرد
باشد نجاست جا و نیز و زخم سک را امثال اولیست دارد با قی با قی بر که بست و مو زوجا و بسته از زخم

وندان اللسان نافع است و هرگاه مثل زخم حیوانات ورم کند طلا کردن آسنگ دافع آن است
... بدستور است که در سموم ملذوعه گذشت و در مقتضا طلس عجیب الاثر است
و اثر در ان منافع جاذب سم است و به کردن زخم نافع سم است از آن بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر
و شستن آن موضع را اگر با آب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن یاقی تازه
بر شکم او و امثال آنها نافع باشد و خلوص ... کثرت مضعفات و امثال آن بود ...
... الواع از دود شاخ گوزن میگریزند و به بستور بخور سم ... و موی اللسان ...
و مقل و سکبینج و قند و چوب ... همین اثر دارد و پاشیدن آبی که در آن نوشادر حل کرده باشند چون
سوراخ مار ریزند باعث هلاکت است و ... کردن ... نجاست ... مجرب است و ...
بر موضعی که باشند مار ترک آن مکان کنند و چون ... با قطران آلوده بر دور خود حلقه کنند
هوام داخل آن حلقه نمیگردند ... گریزان است که چون چشم او بر زمرد افتد
همان ساعت چشمش از حدقه ... میگردد ... دود ... بریزد و آنچه دراز و کژدم و عقرب
را نیز موثر است و بو ... چند عدد ... مکان باعث گریختن جمیع ... مجرب ...
که چون چراغ بسیار روشن در جای که ... حشرات متوجه همان میگردند و مکان ... از چراغ
محفوظ میماند ... که مولف ابن البیطار فی الاسفار ذکر کرده ... هوام
ولیه مجرب ... سفید سکبینج ... مثل سم ... گرفته
جهانیدند ... پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل ... سیر ...
موثر است دیگر ... از مجربات است ... طلا کردن روغن ... آب ...
... کنند مجرب است ... چون ... نوشادر را با ... چند روز بخور کنند منع تولد ...
کنند مجرب است ... مطبوخ ... قاتل ... است و به دستور مطبوخ حنظل ...
... از جمله ادویه مشهوره است ... طلا کردن ... ولادت ... باعث منع
تکون ... در تمامی عمر است دیگر چون ... بر جامه ... بمالند ... میکنند ...

از حلاوت میگریزند و از دود ... و عود ... دور ... میکنند سکبینج مجرب ... الموانی ترکیب
است ... جهت ... شرب ... فقاله نافع است و جهت عرق النسا و وجع المفاصل
و ... مفید و کیموس غلیظ را مسهل کند ... بگیرند پنج رطل سرکه و دو من ملح بحری و ده من عسل را
و دو رطل ... همه را آمیخته با آتش نرم بجوشانند تا ده جوش بخورد پس فرود آرند و سرد کرده در ظرفی
کنند و از وقت حاجت بقدر ... بدهند ... طریق ...
... اصلاح بعضی ادویه ... از طریق استعمال ...
... و امثال آن هر واحد را الفایده جدا جدا ذکر کرده شود ... احراق آنچه در امر احراق
است ... که احتیاج باحراق باعث کثرت ... چنانچه در زاج و ... و ...
جهت تلطف چنانچه ... سرطان ... چنانچه در افعی و عقرب ...
حدت چنانچه در ... که از سوختن ... به سرسد ... حصول ...
یا بسهولت مسحوق گردد چنانچه در ... و امثال آن ... اجزاء ...
جهت شدت نفوذ ... اعراض دیگر چنانچه در حالات ... معلوم ...
جسم سخیف متخلخل بسبب احراق میل برودت میکند و اگر احراق ...
... زائل گردد جسم کثیف ... متخلخل بسبب احراق میل بحرارت میکند ...
که مقصود ... از احراق انتقال طبعیت ... حرارت ... که احراق ...
... جسم را ... احراق ... انتقال طبیعت ...
... اعراض دیگر ... احراق ... جسم محرق مطلوب باشد ... احراق ...
تا ... احراق کنند بخلاف ...
... در ... احراق ... که ... سم ... السحق ...
و هر جسم ... قابل سحق ... بسبب احراق ... گردد ...
... احراق ... آید ... که ... القدر ...

کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه گذارند که بخار آن بیرون
رود و در آتش نهند تا که دود سیاه برطرف شده سفید نماید از آتش بردارند احراق یاقوت که
سخت آن را صلایه کنند نرم در کوزه نو مطین بطین حکمت یا در بوته زرگری گذاشته سر آن را محکم
نموده در آتش نهند چندان که گذارند که سوخته رنگ او سرخ گردد احراق سرب و ارزیز و مانند آن اسرب را
خرد و ریزه کرده در کوزه نهاده و کبریت … تون یا تنور گذارند و روز دیگر بردارند و کوزه که … را
گل حکمت در گیرند والا فلا لیکن بر دهن کوزه سفالی گذاشتن و حوالی آن بگل حکمت فرا گرفتن …
لازم است احراق یاقوت و عقیق و المشبه بهما هر واحد را بقدر … خرد و ریزه کرده در سفالی یا
بوته گذارند و روی او را بسفالی یا بوته دیگر بپوشانند سوراخ جهت بخار گذاشته در آتش نهند
آن قدر که سرخ شود گذارند و بیرون آورده در آب اندازند و همین سان مکرر کنند تا سحق پذیر
شود و از هم بریزد احراق قلعی و سرب از آنها سخت صفحها پهن و باریک سازند و بالای یکدیگر
نهند و بر روی هر واحد قدری گوگرد باریک ساییده پاشند و مقدار گوگرد بازای هر صد مثقال
را از آنها از پنج دانگ یا ده باشد پس بآتش نرم بسازند که … گرد و بقطعه آهنی
بهم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی باقی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث
هلاک گردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف … و امثال آن هر کدام
باشد در ظرف مطین کرده در اتون یا تنور گذارند تا سفید گردد و از هم بریزد احراق …
که یکبار بشویند و خشک کرده در دیگ گلی نهند و چندان آتش دهند که از جستن و حرکت کردن
باز ایستد و اگر نمک را در خمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد همین حکم دارد احراق آهن
… کبریت … بلیلج آمله یا المقویه سحق نمایند … در ظرف کرده بر روی آتش نرم
گذارند و فولاد و امثال آن را در صفحهای باریک … کرده در آتش سرخ نموده در آب
… سرد کنند و بیست یکبار تکرار کنند … فضل آن در آب … استعمال نمایند
و در احراق آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر … مذکور در سرب قلعی را … گوگرد

بشویند و در آب

چند روز در آب هلیلجات چند بار در بول گاو تنقیه نمایند بهتر باشد احراق نقره با گوگرد نقره
را سوهان ریزه کرده و آب نمک در ظرف آهنی بر آتش بسوزانند هر گاه که خوب خشک شود قدری
گوگرد بر روی پاشیده بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته گداخته قلعی در آن ریخته باشند …
سحق … ساییده شود و تکلیس نقره بطریق حکما هند آنست که چند بار صفائح نقره
را با گوگرد … آلوده کرده بآتش تابانند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده
کرده گذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب لیمو سحق نمایند تا تمام آب جذب
رود پس قدری گوگرد پاشیده بر هم زنند تا مکلس گردد احراق طلا بطور حکمای هند که جهت تناول
بکار برند باید که سرب را گداخته در آب … و دیگر … صاف کنند طلا … را چند بار گداخته
در آب لیمو … صفحهای باریک کرده … سیاه و … گداخته در آتش گداخته با نمک
آب لیمو شویند و با ربع آن سرب … کرده در بوته … آلوده کرده گذارند پس ثلث آن
زرنیخ در ظرف آهنی … بسایند و باز بر روی آتش گذاشته بهم زنند تا زرنیخ از آن
… کنند … و باز بر روی سنگ سماق … بسایند که چون … آن بر روی آب
باشد … در آب … بسایند … جمیع احجار و جواهر جهت تناول …
است که … احراق …
… بعد از غسل چیزی باقی نماند که … تناول … آب
… آب … طعام … صاف کنند و … علاحده سحق نمایند …
کرده پس … جزو … جزو … جزو … کرده
بار … باید که در ظرف … آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب … کرد
باشد … در جای نمناک … گذارند …
کنند و باز بجای نمناک … نمایند … مرتبه … در بوطه کرده … آتش …
سرخ شود و بعد از … آب گرم … نمایند …

کرده و در آن وقت خشک کرده سحق نمایند و استعمال فرمایند احراق توره در ظرف سفال کرده
بر روی اخگر گذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا اقلیمیا در کوزه مطین یک شب در تنور یا اتون
گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه انطفا کرده
بعد خشک نموده سحق نمایند احراق [illegible] سنگ [illegible] را اصلاح نموده با پیه تازه خمیر کرده بر
اخگر گذارند که دود شدن آن بر طرف شود [illegible] پوست
تخم مرغ را با نمک [illegible] نهند و بر روی [illegible] او را جدا کنند نرم کوبیده در کوزه مطین کرده
در کوزه کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کفشیر یا در سنگ و
امثال آن را نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج آنکه شستن نیست و پوست تخم
مرغ که جوجه بر آورده باشد جهت ادویه چشم بهتر است [illegible]
[illegible] سخت [illegible] ریزه کنند و در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش
گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردند نه آنکه سوخته خاکستر گردد و در ابریشم و سری شرط است
[illegible] کرده [illegible] ریزه کنند و احراق نمایند احراق عود عود را سوهان نموده در ظرف
سفال چندان در آتش گذارند که زغال گردد احراق پوست گردو [illegible] به دستور ابریشم است
هرگاه خواهند خاکستر آن را استعمال نمایند بیشتر در آتش باید داد تا خاکستر گردد و اینجا که مقصود از
احراق تخفیف رطوبات و حصول غرویت باشد توان داد کافی است و اطلاق احراق در اینجا
بر سبیل مجاز است احراق سلحفات سنگ پشت را شکافته احشای او را دور کرده در کوزه
مطین جای داده چندان در اتون یا تنور گذارند که سفید گردد احراق خطاف بچه های پرستو را
بعضی بچه را زنده [illegible] و احشا را پاک نموده در کوزه مطین در آتش تنور یا اتون بگذارند که بسوزد احراق
عقرب کژدم در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل اتون یا تنور یک شب بگذارند
و عقرب [illegible] بهتر است [illegible] که ضعیف و لاغر باشد احراق ارنب جهت سنگ مثانه
بدستور احراق خطاف است احراق [illegible] که جهت خنازیر و جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاف

است احراق [illegible] که جهت خنازیر و جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است احراق [illegible]
جهت خنازیر مستعمل است [illegible] را خاکی سیاه را رها نموده در کوزه مطین کرده در تنور یا اتون چندان
گذارند که سوخته اصلا رطوبتی باقی نماند و قابل سحق شدن گردد احراق سرطان خرچنگ زنده بهری را
سر و اطراف جدا کرده [illegible] اخراج نموده شکم او با آب خاکستر چوب تاک و نمک شسته [illegible]
مغسول نموده در کوزه مطین یک شب در تنور یا اتون معتدل بگذارند که خاکستر گردد و نشان [illegible]
دانست که چون [illegible] تنور را بگشایند رطوبت سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف
مس یا قلعی در وقتی که آفتاب در برج سرطان [illegible] باشد بسوزانند جهت گزیدگی سگ دیوانه مجرب
دانسته اند و احراق سرطان بحری بدستور نهری است احراق [illegible] جهت [illegible]
مطین [illegible] کرده چندان در آتش بگذارند که [illegible]
تا خشک گردد [illegible] آتش کنند احراق [illegible]
شیشه سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بگذارند تا سرخ گردد و در
[illegible] فرو ریزند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل گردد و اگر بدون
کفگیر نیز [illegible] فرو ریزند [illegible] که ریزه شود خوب است فایده [illegible]
اگرچه الفاظ مذکوره گاهی بر سبیل ترادف مستعمل میشوند و گاهی متغایر چنانچه در شرح [illegible]
مفرح القلوب [illegible] مذکور داشته ایم لیکن آنچه اکثر [illegible] استعمال است چنین است [illegible]
جزیی را بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را التشویه گویند [illegible]
[illegible] و امثال آن را [illegible] کنند آن را التقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند [illegible]
گرم کرده [illegible] و امثال آن جهت
سفوفات و غیره [illegible] کرده [illegible]
بگذارند [illegible] گرفته [illegible] بالای [illegible]
[illegible]

باشند تنها در پوست تخم مرغ گذاشته و بخمیر گرفته بر روی آجری و بر آتش نهند تا سفوف یا چون
مشوی گردد توتیای جیپال کره لغت هندیست اسم حب السلاطین است و طریق حکمای هندیست
که بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن پرده درون آن قدری بگل سرخ دیگر با ... بقدر ربع
او اضافه نموده و در لته تری بسته لته را بخمیر در گیرند و بدستور بر آتش تشویه نمایند و بکار با جدا استعمال
نمود توتیای [illegible] دیگر با شیر الاغ یا دختر تخمیر نموده بر شاخهای چوب گز مالیده آلوده در تنور مقید
بیاویزند تا خشک گردد و اگر بار دیگر سائیده و اسفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند
باعتدال قریب تر میگردد توتیای [illegible] جهت ادویه عین و جراحات خنیج را در کیسه کرده در سرگین
الاغ داخل کنند و در آن یا در آب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در چوب
بیاورند بدستور سفوف یا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد تنقیه [illegible] جهت
سفوفات و غیرها پوست بلیله را بخیسانند آب بجوشانند تا از اجزای [illegible] و پس با روغن
زیت چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد تنقیه [illegible] و امثال آن باید که با روغن
زیت چنان برشته کنند که با روغن گردد و بلوط و غیره را بقدری که رنگ آن تغیر یابد تحمیص
بر روی آن ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن انجره است باید ظرف سفال را بر آتش
خوب گرم کرده و از سر آتش بر داشته دوای مخصوص را در آن ظرف کرده بر هم زنند بحدیکه رائحه آن
بر آید [illegible] جهت [illegible] و عمل جهت [illegible] بالتعدیل یا
تنظیف یا دفع حرارت [illegible] عمل [illegible]
[illegible] باید انجره را بسیار نرم بسائیده
در هاون با امثال آن کرده و آب [illegible] ریخته با [illegible] بر هم زنند تا هر چه مثل غبار باشد و آب مخلوط
گشته آب را [illegible] در ظرف دیگر ریخته [illegible] سائیده در هاون بدستور آب [illegible] کرده
با مجموع مثل غبار گشته آب [illegible] در ظرف دیگر بروند و بعد از آن [illegible] ظرف را بگذارند
تا غبار [illegible] ته نشین کرده [illegible] خشک کرده استعمال نمایند عمل [illegible] رنگ

[illegible]

از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و در لوبیند و او غیره را جوشانند و از آب آن نمک داخل لاک [illegible]
سائیدن کرده اند و الا سردن گفته و هرچه بمانند بدستور آب ذکور سائیدن همین عمل کنید و هرچه
از و الا که در آسته تا در آب ته نشین کرده خشک شود و استعمال کنند [illegible] و امثال آن
که در آتش گداخته شود باید که چند بار گداخته در آب سرد ریخته تا کدورت ته نشین کرده و آنچه
بر روی آب سفید بر آرند [illegible] یعنی تازه کردن روغن یا هرگاه روغن کهنه شود و تند
و فاسد شده باشد و خواهند آنرا تازه نمایند باید که روغن مذکور را در ظرف کرده با نیم چند آن
بر هم زنند که نیم آن شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر هست و هرگاه نیم و گلاب
هر دو باشند اقوی است [illegible] و در چینی [illegible] الطیب [illegible] و عود بلسان [illegible]
و مصطکی حب بلسان و [illegible] قاقیا اذخر و غیره را با هریک درم و نیم گوب سائیده [illegible]
آب بجوشانند تا منصف [illegible] صاف نموده [illegible] نرم سائیده آب [illegible] از و الا که
و ثقل او را جدا کرده هرچه در آب [illegible] خشک کرده استعمال نمایند و بعضی [illegible] بقدر ربع
اضافه ادویه کرده اند و هرگاه [illegible] بدستور اقلیما [illegible] دفع حرارت او با [illegible]
[illegible] هر گل را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشانند بخیسانند و پس بر هم کرده [illegible]
بگذارند تا آنچه ته نشین شود از خشک نمایند [illegible] [illegible] در ظرفی کرده و آب [illegible] و آنچه بر هم
زنند و بگذارند تا ته نشین کرده پس [illegible] آنچه [illegible] خشک نمایند و [illegible]
عمل [illegible] جهت [illegible] حاره [illegible] یا امثال آن نمک سائیده [illegible]
که چهار انگشت بر روی آن ایستد و هر روز سه بار بر هم زنند [illegible] پس تجدید آب [illegible]
و هر هفته تجدید تا چهل یوم کنند و بعد خشک کرده استعمال نمایند [illegible] روغن کنجد [illegible]
و نمک [illegible] بر هم زده با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده [illegible] بر هم [illegible]
و بجوشانند تا آب را [illegible] جدا کنند [illegible] او را جدا و امثال آن را که خواهند در [illegible]
و [illegible] را [illegible] کرده باید که آب [illegible] بریزند و بگذارند تا [illegible] آنچه بر روی [illegible] بردارند [illegible]

جهت تناول ادویه چینی و کتابت نقاشی چنانکه جهت خوردن ادویه چینی
بطریق احجار بشویند یعنی در هاون بکوبند بعد بار با یک لیسا بیند پس آب بر آن ریزند و حرکت
دهند و آب طافی را بیندازند لاجورد را خشک کنند همین سان پنج کرت بشویند تا همچون غبار شود
و لاجورد غیر مغسول منفثی و در وی مسعده است و غسل و تصویل اصلاح اوست و آنچه در تحفه المؤمنین
نوشته که مستعمل در طب غیر مغسول است اصلی ندارد و لغو و در بعضی جا جهت قوت عمل ناشسته
می پردازند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و [illegible] تا نیست شود و
و اندکی ریت اضافه کرده بدستور احجار غسل داده مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و
و دیگر بشویند [illegible] بعضی ادویه [illegible] بعضی اشیا و محلول طلق [illegible]
چون این دو دارو علاج سنگ شانه نفع عجیب دارد و [illegible] قدرت [illegible]
چهار ساله باشد در فصل که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر را که [illegible]
خون وسط او را در یک ظرف سنگ بگیرند و گذارند تا منجمد گردد و پارچه پارچه [illegible]
و او را از غبار بپوشند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب [illegible]
و امثال آن استعمال نمایند و اگر ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است [illegible]
چند عدد او را [illegible] در کوزه گلی [illegible] و را بته کتان [illegible] بالای [illegible]
که [illegible] باتش [illegible] ساییده استعمال نمایند
[illegible] که او [illegible] است که [illegible] جمع میشود [illegible]
خشک [illegible] آفتاب [illegible] گرم گردد [illegible]
در ظرف [illegible] در آفتاب [illegible] تا مانند عسل غلیظ گردد و امثال آن [illegible]
[illegible]
رسیده [illegible] جهت گشودن [illegible]
[illegible]

که جهت [illegible] سری [illegible] بسیار [illegible] و امثال آن [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] همچون [illegible] طرف [illegible] بالای آن معکوس [illegible]
کنند و [illegible] جمع کرده بردارند و از جرمهای دیگر [illegible]
و [illegible] چراغ [illegible] و از [illegible]
و امثال آن کرده و خواهند که [illegible] بطریق [illegible] و یا از روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] قدری [illegible] باید که
[illegible] و امثال آنها را [illegible] در آب گرم [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و صاف او را بسیار خشک نمایند و [illegible] آن [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] آب [illegible] جهت اصلاح [illegible]
افیون و غیره [illegible] او را بسیار خشک کنند و اگر تازه نباشد [illegible]
را [illegible] چنانچه مذکور شد [illegible] او را خشک کنند و [illegible] و امثال آن
[illegible] باید [illegible] آتش [illegible] کنند و در آب [illegible]
پس [illegible] کنند و [illegible] اضافه نمایند [illegible]
[illegible] و در آب گرم [illegible] طبخ [illegible] کنند [illegible]
[illegible] او را خشک کرده استعمال نمایند [illegible] باید [illegible] کرده مثل [illegible]
را او را خالی نموده از طلق محلول [illegible] و او را [illegible]
تازه [illegible] پس [illegible] محلول [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] بعد از آنکه [illegible] او را [illegible] گرده [illegible]
با قدری روغن زیتون [illegible] امثال آن مخلوط نموده [illegible] اضافه نمایند [illegible]
[illegible] و هر کاه [illegible] او را [illegible]
[illegible] جهت [illegible] قطع نموده [illegible]

۵۵۹

آهنی گرم او را بشفیارند تا عسل او جدا شود پس به روغن گردکان چرب کنند یا روغن گاو بجوشانند
و استعمال نمایند و در رعوة الشیرة غیره که پوست بادام داخل میشود باید جهت اخراج عسل آن
منزوع پوست با روغن گردکان چرب کنند تا پوست با جراحت نکند اصلاح بادام زمینی تا در اوان
تازه بزرگ اوراق او [illegible] بکوبند و [illegible] بعده آب [illegible]
در سایه خشک نمایند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با روغن بادام شیرین استعمال نمایند
نمود و در بحث ادویه جگر نیز اصلاح وی ذکر شده اصلاح شبرم باید که بکوبند شبرم را و خیسانند در
در شیر [illegible] نمایند و در عرض آن [illegible] روز [illegible] شیر را تغییر داده خشک نموده و هرگاه جهت ادرار حیض
و مار الاصغر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از [illegible] روز [illegible]
و آب سیب [illegible] و آب [illegible] را بآن بخیسانند و خشک کنند تا قوة التهاب [illegible] استعمال جایز است
اصلاح ادویه جهت [illegible] و احتمال آن که در [illegible] است [illegible] باشد
باشد بعد از مکوب کردن [illegible] روز در شیر بخیسانند [illegible] خشک کرده
روغن بادام یا روغن تخم کدو یا روغن [illegible] و اگر آن [illegible] روغنها
[illegible] روغنهای حار [illegible] کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق [illegible] معمول
متأخرین است [illegible] که ادویه [illegible] را بعد از [illegible] روز در آب [illegible] عرقهای مناسبه
خیسانیده باشند بجوشانند [illegible] جهت معاجین با عسل بجوشانند تا القوام رسد [illegible]
معجون را [illegible] هرگاه [illegible] استعمال کنند باید که بعضی از ادویه که از جوشیدن
دفع قوت آن نکرده بجوشانند [illegible]
[illegible] که تازه بماند باید که [illegible] محکم بسته [illegible] که عسل
او را بجوشانند انداخته نگاه دارند [illegible] که متعفن نگردد باید که
به عسل چند روز انداخته نگاه دارند و بعد از آن شسته و خشک کرده در لته کتان بپیچیده [illegible] بیاویزند
[illegible] هرگاه در ظرف چینی حفظ کنند متعفن نگردد [illegible]

تا موجب نقصان [illegible]

تا موجب نقصان در آن باشند مثل کافور یا فلفل و برادهٔ آهن و امثال آن [illegible] از تحلیل [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] باید کرد و عصارات را [illegible] در ظرف چینی و نقره نگاه دارند و عرقها
[illegible] ضبط کنند یا در ظرف [illegible] اوراق [illegible] را از جای نمناک [illegible]
[illegible] باید داشت و ظرف چینی جهت دهنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است فایده
استعمال [illegible] تعلق دارد و بدانند که این دوای [illegible] القدر و کثیر الاثر است در کتب
قدیم یونانیان مضبوط نشده و لیکن اطبای هند او را میشناسند که در کتابهای قدیم [illegible]
در خاتمهٔ این فایده اشعار بران نموده شده [illegible] در سنه [illegible] هجری [illegible] استعمال این
و ابتدای ظهور وی [illegible] و این وقت که سنه هجری [illegible]
[illegible] بسیار است [illegible] کثیر [illegible] ترقیم شده چنانچه
[illegible] باید و این فایده [illegible] بیان کرده میشود [illegible] در طبع این [illegible]
[illegible] حکیم عماد الدین محمود شیرازی که [illegible] را اختیار کرده
[illegible] تحقیق [illegible] حرارت غالب [illegible]
[illegible] مواد غلیظ [illegible]
[illegible] دلیل آنکه گرمی [illegible]
[illegible] حرارت این [illegible]
[illegible] است که در حرارت گذشت [illegible] مواد [illegible]
[illegible] خشک [illegible]
[illegible] معتدل [illegible]
[illegible] حکیم عماد الدین [illegible]
[illegible] تجربه و قیاس [illegible]
[illegible] مزاج این [illegible] سرد است و در مرتبهٔ اول [illegible] خشک [illegible]

مرتبه دوم و اخلاط را بسبب تقطیع بپزد است و تحلیل و ترقیق دهد و بسبب آثار قویه بدلیله
از وی الظهور میرسد از خاصیت صورت نوعیه است اما رطوبت فضلیه بسیار دارد و بهمان
سبب تقویت باه میکند و اندکی تشنج میکرد و از اینجاست که در اول درجه رطوبت است تا نیز
سودائی هم تیز آمده بنا بر زوال رطوبت فضلیه هم وی گفته که اگر او سرد بودی او دوی اغذای متناول
اغذیه گرم و توابل حاره مستعمل نیست و ضماد فیه و فرقه بر انند که وی گرم و خشک و خشکی او اصل
لیکن بواسطه مصاحبت مجاورت آب رطوبت کیفیتی مرطوبت ضعیف میکرد و میل رطوبت
نماید و بهمین سبب حرارتش نیز بقصوری داده می باید جماعتی از اهل تحقیق بر انند که او مرکب
القوت است مع ذلک در غالب بودن احد الکیفین والفاعلتین اختلاف کرده بعضی برودت را
غالب دانسته و مرزا قاضی که بی تامل عصر خود بوده بهمین درجه آخر دوم برقی او حرارت را غالب دانسته و
برودت را دانسته و هرکه او را خشک گفته با وجود خشک بودنش قابل بر آن است که بغیر حس آن
و صفا و نظافت تن که از آثار رطوبت است منافی ندارد و ملکه دری می افزاید همچون
خمر اگرچه خشک است در رطوبت می آرد بالعرض و این قول بعضی مرکب القوی گفتن برازش
در وی بسبب موجه تر مینماید چرا که نزد علما مقرر شده که امکان استناد افعال بکیفیت بشد
بجانب تجویز نکنند و که ذلک نسبت عمل بالذات ممکن باشد نسبت آن بالعرض او اندازد
مع ذلک بعضی افعال جمیله که از قوت کیفیت خارج باشند آن را مفوض دارند که اجتماع ...
با مرکب القوی قبح بعد جا نداد فصل دوم در بیان منافع چوب چینی بدانند که وی مقوی
حرارت غریزی و اعضاء رئیسه است و باه و اعضاء تناسل و معده و مجفف رطوبات غریبه
ملطف و محلل و سریع النفوذ در عمق بدن و منضج مسدد و محلل مواد غلیظه در اول و عرق منقی
خون ... از کثافت و مذهب ... جلا بات ... قاطع آن ... قروح و جروح ...
و منضر العلاج است و اکله و مفرد او ... قرحهای خبیثه و جمیع علل سودا و مثل جرب و حکه و جذام
و تقویت ... النعوظ ... و جمیع المفاصل و دوار الفیل و دوار الثعلب و داء الحیه

و سرطان و بهق سیاه و برص سیاه و خاصه که از احتراق بلغم باشد و در رفع سایر اوجاع بارده ... و
و سایر ... و اکثر امراض بلغمی باشد نزله و زکام و استسقا و امثال آن و دوی در ... و تحسین
لون و تسمین بدن و ادرار حیض و رفع سمیت اخلاط آن مفید است و جهت قطع عادت افیون
بی نظیر است و برای اختلاط ذهن و انواع بواسیر و امراض مقعده و رحم و مثانه و در استعمال ... نافع
در ... معض بوده و با قوت ... بالذات و در علل ... نیز نافع است بالعرض و ... و بتجارب
رسیده که بسیار بیماریهای مزمنه که هیچ تدبیر انتفاع نه بخشیده بود با مراعات قدر این دوا انتفاع
یافته و در امراض گرم نیز مستعمل است خاصه ... لعطیع چنانچه باید و اهل تجارب الثقات
کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچ کدام در هیچ باب از نفع چوب چینی نمیرسد چه مشهور و ملحوظ
هیچ النفع چوب چینی نمیرسد چه مشهور است که ... از اقسام او موافق حالی از احوال ...
در بعضی امزجه از امراض مفرد است اما از عدم مراعات ... منافات آن علت خواهد بود و هم
و ... مزاج ... در استعمال شربتها و ادویه حاره مفرد است و ... و ... بود و کثرت آن با ...
مقدار چوب چینی صاحب ... و اختیار ... آن ... اکثر ... مستعمل ... است ... حب ...
... و قوی التجفیف که تازه که خشک ... باشد و ... در جمیع افعال اضعف ...
است که در تقویت معده و دماغ دیگر تجربه رسیده که بعضی مردم از شرب آب ... منشد
عوض آب طبیخ ... النفع او مدتی نوشانیدند و انتفاع تام یافتند و با وجود عدم اجتناب از ممنوعات
فصل سیوم در معرفت انواع چوب چینی بهترین وی آنست که در روی ... بعضی
سفیدی مایل باشد بر کل ... سنگین و کم گره باشد لیکن در سنگینی مفرط نباید زیرا که افراط
ثقل دلیل ... است ... آنچه در عوام ... یافته که غرق ... مستغرق باشد ... او
نیم غرق بود یعنی چون در آب اندازند ... سطح آب ... لیکن ...
مایل ... گفته اند که چهار ... سنگین و دو ... است و باید که ... کرم خورده
و متخلخل و بسیار کهنه نباشد الغالب ... که از کاه ... گردد ... سطح ظاهر ...

مستوی باشد و باید که در کوچکی و بزرگی متوسط بود و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی بعد از آن
مذموم شود و اما دام که دیگر صفات حمیده موصوف باشد و با جز دادن و با وجود آنکه در اکثر
حالات ثقل میباشد لیکن بواسطه نقصان نمو قوت تمام نیافته و باید که او مخالف باطن نشود بلکه
اندکی سرخ تر باشد چه افراط مبون ظاهر دلیل استفاده لون از خارج است و باید که در لون متغایر
نشود و دلیل صلابت الی مستوی الاجزا باشد چه تباین بعضی اجزا از بعض در اوصاف مذکور
نشان عدم استوا و تنقیح در وی است و باید که از طعم غالب سیّما باشد زیرا که طعم غالب علامت
آنست که جسم دیگر در وی نفوذ کرده و احداث طعم نموده چه وی در اصل خالی از طعوم است و نقد دست
مایل و هر گاه چنین باشد بی ما فلی جزی غریب نیافته باشد و باید که بی رایحه بود چه این نیز دلیل عدم
اختلاط او بجزهای ذی رایحه است و بودن وی رطب نشود و باید که در اثنای آوردن ازین سفرات
و مفسدات مثل آب دریا و نم باران و گرمی آفتاب و مجاورت چیزها که متغیر و مفسد مزاج است مثل
آب کافور و فرفیون و جند بیدستر و امثال آن مصون باشد و این شرط عام است
در اکثر و لازم است که درست باشد و ناکوفته چه کوفته را قوت زایل و مختلل میرود و در قرب جدید
در روی او پیدا شود الثانی بکار طبخ نیاید و صالح ترین اشیا از کرم افتادن محفوظ ماند القا
او در وصل آب اما القا در وی در آنک جهت این کار مستحسن نیست **فصل چهارم در بیان تدبیر قبل
از تناول چوب چینی** بکار برند هر گاه عزم بر شروع کنند باید که نخست تنقیه نمایند بحسب حاجت
و آب زرک فرا خند مثلاً و عسل او برسر تهای مناسب اکتفا در زند و ادنی مدت ترک آب استعمال و تکمیل
است **فصل پنجم در اوقات استعمال چوب چینی** و بیان آنکه بی ضرورت ترکیب استعمال وی نباید نمود
و بهترین ایام جهت استعمال او وسط ربیع یا اوایل خریف باشد و بدترین اوقات مقابل آنچه
مذکور شد مگر آنکه تفاوت در فصل و بلد و سن و شخص و مرض باشد که درین صورت رای
طبیب حاذق مفوض است بالجمله مهما امکن در گرما گرم و سرما سرد نباید استعمال کرد و الثانیا تا ضرورت
نشود [illegible] ضعیف

ملاحظه عوارض

ملاحظه عوارض بدنی و نفسانی در ایام سابق و حال کمتر مستعمل باشد که از بی خطری و زیاده پرهیزی و [illegible]
استعمال کردن مفرط بسیار بسیار مانند قطع نظر از آنکه نفع بخشد فصل ششم در تدبیر بعد از شروع در استعمال
و تدارک اعراض که درین وقت حادث گردد و بیان اختیار مکان هر گاه شروع در شرب آن کنند باید که از
هوای سرد و هوای گرم و مجامعات و بقولات و لبنیات و فواکه رطب و تناول نمک و اغذیه غلیظه و کثرت اکل
و امتلای معده و از جماع و حمام و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و از هر چه تعلق نفسانی دارد هرچه منافی
صحت باشد و از خوردن شربتهای مفرط و بسیار گرم پرهیز نمود و آب صرف قطعاً نخورد تشنه
عوض آب طبیخ چوب چینی یا عرق های الاغذیه چون عرق بادیان و گاو زبان و ماء اللحم اقتصار
نمایند و آنچه گفته شد از ترک نمک و بسیار احتیاط ها نزد اهل فرنگ که نشر بطور این نسخ از دیار ایشان [illegible]
است از جمله واجبات است خاصه در طبیخ و عرق که جهت امراض مزمنه بکار میبرند اما حکما
اطبا در این دیار اهل السلام که به تجارب تمام دریافته اند تا به ترک ابا به پرهیز شریه چنانچه مذکور شد
علی الاطلاق لازم نمیدانند بلکه در بعضی امزجه استعمال نمرحات قلیله و فواکه رطبه باعث قوت عمل
او می انگارند و ترک نمک و اغذیه [illegible] مانند بلکه تقلیل در آن کافی میشمارند مگر در امراض مزمنه که ترک
نمک در آن اولی گفته اند بالجمله جوان محرور را از روب و سفرجل و شربت قلیل الحموضه [illegible] است اگر
حاجت بدان داعی شود الثانی که حرارت مستدعی گردد شیره و خرفه و امثال آن مع گلاب [illegible]
نمکات و دیگر اشربه مناسبه نیز مجوز است اگر در اثنای استعمال او در خود یبسی پیدا آید چار تخم
و ماء [illegible] دادن و در [illegible] خون قرص کهربا و قرص طباشیر و لعاب [illegible] تا که [illegible]
[illegible] نزد هر کدام [illegible] و در پنج [illegible] دوام بود و او قناعت نمایند و [illegible]
[illegible] و مانند بالنکو [illegible] و محرور [illegible] و غیر آن تجویز کرده اند
[illegible] و [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] از غم و [illegible] و حرکات [illegible] بودن [illegible]
[illegible] مفرط احیانا [illegible] باید که [illegible]

نزد بعضی مجرب نیز باشد بلکه خوش آیند بود و مع ذلک از مداخل هوا محفوظ باشد و باید
و ابرکها را بگیرند تا روزانه حاجت شمع نشود و از خانه موافق حال آن کس منتقل نگردد
و از خانه اگر بیرون آید باید که الوقت معتدل باشد و هوا در حرکت نبود و زبان پوشیده دارند
و لیکن کسانی که بعلل مزمنه مبتلا باشند و التعریق بطبیخ اکتفا کنند احسن در حفظ آن عدم خروج از
حجره است تا از باد خارجی مصون باشند و آنچه در عوام رواج یافته که در خانه تنگ تاریک
نشسته روز و شب میگذرانند و محتاج روشنائی شمع و چراغ میکردند و شعلها افروخته خانه
تفتیده چون حمام بسیار گرم میسازند احتیاج باین عمل نیست و الله دیدیم روا ندارند و در باب
که هر خانه که هوا او تنگ باشد و در آن خانه آتش افروخته بود و خواب کردن در وی ازدیاد مرض است زیرا که
مظنه مرگ مفاجات است دارد و معلوم نمایند که در خانه خورد شمع یا چراغ نباید افروخت زیرا که
دود او و هوا را متغیر خواهد ساخت پس اولی آنکه اگر خانه تاریک باشد شمع را در خانه دوم نهند
ضیاء او میکفایت کند و از دود او ایمن باشد در ترتیب تناول در طبیخ او و دیگر وجوه استعمال او در
تعریق به تنبیه جدا ذکر یابد **تنبیه ششم در تدبیر بعد فراغ شرب دوا** لازم است که چون از خوردن وی
فارغ شوند همان پرهیز که در اثنای تناول او بوده اقل مدت تا چهل روز بعد گذشتن او نیز همان
نهج در پرهیز باشند و بعد و بتدریج بعادت اول بازآیند و اکثر مدت پرهیز بعد فراغ شرب آن یکسال ولی
و متوسط شش ماه گفته اند **تنبیه هفتم در بیان استعمال چوب چینی که در کدام مزاج لایق و موافق است**
و پوشیده نماند که چون علاج مریض بعضی مفوض شده هر که او را اکرم و تر میکند آن اول سن
کهولت که بارد و یابس است و جهت استعمال منقص پیدا اند و بشرط عدم مانع ده که گرم و خشک
گفته اند آخر کهولت و ابتدای شیخوخت اختیار میکنند نظر بر رطوبت غریبه که لازم این سن
است و در آخر سن شباب نیز مجوز میباشند و هر که مرکب القوی گفته هیچ شی مضر بسیار زند و
استعمال او را لیکن در سن صبی و در سن شیخوخت که از وسط گذشته باشد و هیچ کس تجویز
نکرده و جایز بضعف قوی ایشان که حسب الضرورت بهمین اتفاق در باب خصوصیت او با مزاج **تنبیه هشتم**

در استعمال چوب چینی

در استعمال چوب چینی داین بر دو وجه است یکی بر سبیل مطبوخ و تنجیر دوم بر طور قهوه سیوم بطرز
سفوف و چهارم بعنوان معجون پنجم بر رسم حریره و حلوا و ششم باسلوب نقوع و هفتم بوتیره
عرق و هشتم بطریق مقنع و نهم بهیئت مراهم و ادهان و هر واحد از این ها نوا جد مختلفه وجدا جدا
ذکر کنیم هر وضع و **وضع اول** در مطبوخ و تنجیر و می این هر دو این نیز بر اقسام است لیکن وضعی که
حکیم عماد الدین محمود شیرازی رحمة الله علیه و اکثر اطبا حاذق بر آن اتفاق کرده اند از جهت
امراض مزمنه و تحلیل مواد صلبه و ریاح غلیظه سودا دارد آنست که مقدار صد و پنجاه مثقال و شش
و دانگی از بیخ چینی معروف بگیرند و پوست آن را تراشیده و دور سازند پس بکارد و یا به تیشه ریزه ریزه
کنند همچون باقلا و کوچک تر و اگر بکارد ورق ورق کنند بهتر است جمله را با هم آمیخته بعد از آن
کنند و هر روز یکحصه را در ... طلال آب بیندازند و در دیگ سنگ یا سفال با من بسیار ... دارد
سر او پس سفال یا دیگ سفال و از کوزه بر سر دیگ نشیند و دهان بخمیر محکم بگیرند و با آتش نرم بجوشانند
و خمیردار باشند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که آغاز بر آمدن کند فی الحال بخمیر محکم نمایند و از آن
بخار این بیخ در غایت قوت میباشد و چنانچه سر پوش را رفع میگرداند اگر چه بار گران
نهاده باشند ... که عوض سرپوش دیگ کلان سفال با سنگ و از آن
بر نهند تا بخار در ... گردد و قوت بر رفع نکنند و مقدار طبیخ آنست که آب بنصف
رسد و معلوم کردن آنکه آب بنصف رسیده بر چند نهج است یکی آنکه در سرپوش او سوراخ کنند
و آب را تا آنجا رسد دو دارند و بنصف آب ریشه چوب رنگ ... از راه سوراخ در آرند
هر جا که نزدیک برسد نشان زند پس بنصف و دیگر ریشه بتدریج بجوش نشاند و از چوب بسطور امتحان باشند
همی کنند تا به نشان رسد فرود آرند دوم آنکه دیگ را و دهان بخمیر گرفته وزن نمایند و ترازو همچنان
و اثنای طبخ موازنه همی کنند تا هر قدر که مطلوب باشد بماند سیوم آنکه بخار را امتحان
مقرر سازند که در یکپاس بنصف آب او سوخته شود و باید که چون یکپاس شب باشد بجوشانند
جوشیده او ... نمایند و صباح دیگ را بسته بر زیر تر و علیل آرند و بالای دیگ ... نشانند

وکمتر از ده که آهستگی بخار برآید و عرق کند و زنهار دفعه دفعه سرپوش بردارند تا بدن را الیسوزد
اگر الیستاده و اوزن علیل بنشاند ضرورت است ندبر کرسی بیدبافت بنشانند و لحاف بر سر کشند و دیگ را زیر
کرسی درآورده بتدریج بخار برسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود پس دیگ را برون آوردند
او صاف کنند و یک دو پیاله از همین آب بنوشانند پس بتدریج و با احتیاط عرق را خشک کرده از لحاف
برآرند و لباس خود بپوشند بغیر لباس تغیر ندهند و مدت مجموع آب چوب چینی را در عرض شصت
روز می صرف کنند بعضی با اکرم با نبات و بعضی را بی نبات و قدری با طعام یا در طبیخ نمایند و قدری
را بسر و بجای آب وقت که تشنه شوند از همین آب بنوشانند و اگر حاجت باشد گاهی گلاب و عرق
بید مشک و امثال آن را با آب آمیخته روا است و اگر آب آن را از نشاسیدن اضافه شود به قدر
طهارت صرف نمایند و اگر صرف آب بسیار شود در مقدار آب بیفزایند یا چوب چینی دیگر قدری جوشانند
جهت مصارف مهیا دارند و در ایام تجویز و تعریق نیز مطلوب باشد و مالش شود سر را نیز زیر لحاف
در گیرند الا واجب است که سر را برون لحاف دارند تا منجر نیفتد خفقان و دیگر آفات نشود و اگر
مریض را قوت تحمل باشد هر روز تعریق توان فرمود و اگر نه هر دو روز یکبار یا هر سه روز یکبار
هر پنج روز یکبار کافی باشد چه در تخفیف تعریق بسا سبب تحمل قوی و ضعف بدن می سازد
و بهر حال طبیب حاذق صلاح دانستن عمل آرند اما این قدر لازم است که هر روز یک بار ترد یک طبیب کذا
سرد یا گرم کنند تا منجر ضعیف او بر سر بدو کمتر دارند در باقی ایام خویشتن را بپوشیده و گرم
نگاه دارند و بهمین طریق باید که روز بگذرانند و هر گاه علت در عضوی مخصوص بوده تامل تمام
عرق باشد هر روز همان عضو را بخار دهند فقط و واجب است که نقل چوب شیده را خشک کرده
نگاه دارند در آخر روز چهل هم این همه تخمها را در آب بجوشانند و صاف سازند و مریض را در حمام
میان این آب نشانند و این آب گرم با اعضا ریزند بعده آب حمام بدن را از چرک و عرق بشویند
و در حمام کمتر توقف نمایند و زود برآیند با احتیاط تمام تا هوا نرسد و بعضی برآنند که اگر مریض را مزمن
ضعف و قوت متحمل باشد تمامی شربت چوب چینی است و تکمیلی شد ترتیب مسطور مطبوخ جاهه جهت

آب از دیگر ترکیب شده با مجموع چهل روز دور تمام شود و مختار اکثر اکثر طبیب این است و از چوب
جهت دیگر روز کافیست لیکن احسن آنکه نقل مجموع دارند و خشک ساخته نگاه دارند همچنان منتظر
و بجای آب رابع فهامی معمول زر شاهند که در امراض مستحکمه بغایت نافع و بهترین از گلاب بسیار
غرض اینست معتقد اهل تجربه آنست و این که جهت چوب چینی مقرر شده و همین پنجاه مثقال یا زیاده
بران علی اختلاف الروایات دور آن نقل ضرر نشد خفیر خود مزاق بدن یا جمیع حالات
است بهر طریق که مستعمل شود لازم است که قدر معین را بخورد و شود و اگر چه در ایام کثیر باشد
ظاهر است که در صورت استخفاف که جرم او خورده می شود مقدار معین او که ذکر یافته لامحال
در بدن زیاده برابر بعین هرست خواهد بود زیرا که تناول جرم او مقدار یک شربت برابر
را نیم هر آب نیم مثقال سخن نیست آنچه بعضی ارقام نموده اند که صد و پنجاه مثقال او در دوا
و کمیت ساخته هر حصه او بر او کوفته و بیخته باشند و هر نسخه تحرید نظر با در آن نموده و اگر صرفه
خواهد بود در محققین بهر طریقی استعمال شود و قدر شربت هر روز نسخه ضعیف و قوت است
در ضعف دو مثقال جهت طبیخ کافی است و نهایت استعمال او دو و نیم دانگ دو درهم
باشد که او نیست مثقال هر روز زیاده شود و زیاده به چهل روز استعمال کرده و در این تمیز کرده
و بعد پرهیز دور همین وضع مقرر کرده اند **تنبیه دوم** در طریق شربت به طریق قهوه و این را اکثر امرا
دارند جهت موافق بغایت است در هیچ مزاجی ضرر ندارد و در پرهیز شدید دردی ندارد و مصلح اخلاط
و تقویت معده و تقویت ارواح و حرارت غریزی می کند و اگر صحیح المزاج به این عنوان استعمال نماید
منافع بسیار دارد امراض که مواد آنها اکثر غلیظ و در مفاصل و اعماق بدن باشد که محتاج تحلیل
عرق بوده اگر مریض پرهیز نکند باشد نافع است و همچنین در امراض که لب بیاری سبب خفقان و زیان عرق
باشد امراض سوء مزاج سابقه بوده باری مفید است و این طریق نسخه بیان کنیم **بیان آن** از
دست و معمول مشهور که مختار اکثر اطبا است و این نیز دو گونه است یکی آنکه تا ... دیگر قدر هر روز
شش مثقال را با یکمن و نیم آب بجوشانند تا جوشانده چون بنصف رسد صاف نموده در روز

روز نیمگرم و بسیار اوقات سرد میل نمایند و گاهی با نبات شربتی ساخته خورده شود و اگر از ماء
تناول دوی آب اصل نخورند بهتر خواهد بود و اما لازم نیست که از طبیخ مذکور داخل غذا و شربت نان
سازند و نمک قلیل بخورند و بیجا نخورند و نشسته اند و مدت پرهیز بعد فراغ نیز کمتر است اگر مدت ثابت
روز و در بعضی حالات خاص چهل روز بیست و چهار اندیشه و اکثر به ملاحظه پرهیز نیز هست و صبح
اول روز اند و دوم اگر ماهیت اگر بود پنج مثقال از وی یکمن و نیم نیز از آب بجوشانند و چون ثلث
باقی ماند صاف نموده نصف آنرا در طرف صبح و نصف دیگر طرف شام بنوشند بعد از صاف نیمگرم گاهی تنها
با نبات و گاهی بی نبات میل نمایند و از وسط روز آب بیاشامند و دیگر تدابیر همان قدر که در اول
گفته شد اینجا نیز مرعی توان داشت [illegible] طریقه که میرزا هاشم اختیار کرده و مقرون الصواب
بنیاد وی آنست که در باب استعمال او قانون کلی جاری شود و مقدار شربت مجموعه هر روزه چهل درم
و مقدار آب که جوشانیدن اختیار نمودن آب آن تنها یا با عرق یا ممزوج و محفوظ در پرهیز اغذیه سابقه
و بسیار اینجا استاد تناول چوب چینی بیان شده و تمامی وی بسط مزاج و نیز قوت ضعف معده و صوت
و خفقان حال بعضی شده هر گاه غرض تقویت مزاج باشد و مرضی نبود و کتاب پرهیز دارد
و این امور مفوض برای طبیب دانا است [illegible] که از حکما مغرب مثقال بیست الی پرهیز و
ملاحظه دارد و شرط نیست در حالت صحت مزاج تقویت هضم و بدن را بر قوی نماید آنست
که یکمثقال و نیم از چوب چینی خوب بلعبیدان مذکور تراشیده مع چای خطائی خکوفته نیم مثقال از آن
و یا و این خطائی خکوفته یکمثقال باشد و در ظرف گلاب گرم کنند و با یکمن نیم آب آن
نرم بجوشانند تا ربع بماند آنگاه صاف نمایند و بعد از آن که غذا از معده منحدر شده باشد بقدر فنجان
آن نیمگرم بنوشند تا در چند روز همه نوشیده تر شود و اگر خواهد بانک آن شربتی بسازند و دوا
[illegible] که استعمال او بطریق سفوف از استعمال وی در صورتی که شده و در حالت جایز
و قوت تمام دارد و هر گاه از معده رطوبت غالب باشد سفوف آن با ادویه مناسبه ساییده سود مند
گاهی تنها و گاهی با نبات نیز مستعمل میشود و در صورت ترکیب بحسب حاجت ادویه که ملایم حال مرض

باشد ممزوج نتوان کرد و با گلاب یا عرق بیدمشک یا عرق گاوزبان و امثال آن باید خورد و از آن
که حکایت متبحرین و تفحصای حاذق نفع تمام دارد و میرزا هاشم مرحوم نقلها در جناب نبوی شنیده
منقول شده و از آن جمله آنست که مستوفی الممالک در کرمانشاه قدیمی درد داشت و اکثر اوقات از تفتیح
ریح که در معده و امعا تولد میکرد متأذی بود و دیگر چوب چینی بطریق قهوه و عرق خورد و اصلا انتفاع
نیافته فقیر سوای آن نسخه اشاره نمودیم با ترکیب داده و اکثر از آن یا مذکور دفع شده صحت
و قوت یافته و همچنین گفته که شخصی ضعف معده داشت سفوف چینی تنها دادم با گلاب سه روز
یکیک مثقال و سه روز دیگر دو دو مثقال و سه روز دیگر سه سه مثقال از آن بالکل نفع شده با وجود آنکه
پرهیز خوب نکرده و هر گاه مزاج مایل به گرمی باشد طباشیر و صندل با وی ضم توان کرد و در مزاج سرد
دارچینی و مصطکی در آن زیاده و با اعتدال با چینی ممزوج توان نمود و سفوف که در بدن ضعیف قدری خورد
چینی در سفوف روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نمود و از یکمثقال
تجاوز ننمایند و در بدن متوسط مایل به اعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یکمثقال و نیم
رسانند و در امزجه قویه از یکمثقال شروع نمایند و بتدریج تا دو مثقال و نهایت سه مثقال برسانند
و بعضی زیاده بر این تجویز کرده اند اگر بدن نهایت قوی و کثیف باشد و مدت خوردن سفوف
پانزده روز نهایت باشد که در کمتر از این کفایت کنند و اگر بعد از پانزده روز باز حاجت باقی باشد
بهتر آنست که بعد از اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بنوشند تا مقدار اول یا کمتر
از آن برسند باید دانست که اگر چه موافق قیاس بحسب امراض و اعراض و امزجه موافق میشود و قانون
در ترکیب دارد با آنکه اکثر اجزاء مثبته اکثر دواها چون با وجود این مراتب تجربه قرین صحت شد اعتماد را
نشاید و ترکیب چینی که اکثر تجربه شده و نفع بسیار از وی بظهور آمده مرقوم میگردد
که جهت مستوفی الممالک نسخه چوب چینی لبوبان ساییده بیست مثقال دارچینی مصطکی پنج مثقال
سه مثقال را زیاده دو مثقال نبات سفید سی مثقال جمله شصت مثقال میشود تا پانزده روز بدین
ترتیب روز اول سه مثقال و سه روز سه مثقال و نیم مثقال و سه روز چهار چهار و سه روز چهار و نیم

[illegible]

دسه روز پنج پنج مثقال تا چون بیست مثقال در پانزده روز خورده شود و در امزجه ضعفای نحیف
که قریب بگرما است شروع کمتر باید کرد تا در پانزده روز چهل مثقال تا پنجاه مثقال خورده شود پس اگر همین
کفایت کند فهو المراد و الا یک هفته دیگر باید داد و بهیچ که ملایم حال باشد صفت سفوف دیگر که نافع
او قریب بمنافع نوع اول است و در اوجاع مفاصل نیز مفید صح سورنجان سفید پنج مثقال دارچینی و رازیانه
مصطکی قاقله کبار و صغار هر یک سه مثقال چوب چینی و نبات سفید هر یک بیست مثقال بدستور معمول
سفوف سازند قدر خوراک در امزجه قویه در اوایل هر روز سه مثقال است بتدریج تا پنج شش مثقال
توان خورد و در امزجه ضعیفه و نحیفه در اول یک مثقال بتدریج تا سه مثقال رسانند و در امزجه متوسط
در اوایل هر روز دو مثقال بتدریج تا چهار پنج مثقال توان رسانند صفت سفوف چوب چینی که با وجود
رطوبت معده و درد دل ثقل طبع و تلقیح و قراقر بادی باشد بتجربه خوب یافته شده عود قماری
قاقله کبار و قاقله صغار پوست بیخ پوست بیرون پسته آدم گل سرخ افیون بو داده بزر
کرمانی بو داده کندر هر یک دو مثقال چوب چینی هم وزن جمله اجزا بیست مثقال سفوف سازند شربت الزاج
است چنانچه گذشت قدر شربت و مدت خوردن معین نمایند و با عرق بید مشک یا گلاب بخورند صفت سفوف
چوب چینی دیگر که با وجود غلبه رطوبت در معده حرارت نیز غالب باشد صندل سفید طباشیر سفید تخم
سورد آمده مقشر کشنیز بو داده هر یک دو مثقال چوب چینی برابر جمله اجزا ده مثقال قدر شربت
تناول بحسب امزجه است چنانچه گذشت با عرق آن بنک بخورند و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار
باشد چوب چینی تنها را سفوف نموده بدستور عمل نمایند نوع چهارم در طریق تناول چوب چینی بطریق معجون و
از آن که اکثر معاجین علاوه بر ادویه اجزای حاره دارد استعمال این اقسام در فصل بارد و در مزاج بارد
مختار شده و اگر مستعمل از نهایت جرم اوست لیکن هرگاه از شدت حرارت و شدت تسخین او که ماده در
مجاری منسده داخل بدن بود و نفوذ قوت دوا احتیاج باشد باید که چوب چینی مضاعف آنچه
در نسخه مسطور شده باشد و فقط بجوشانند تا قوت او چنانچه باید در آب برآید پس صاف کرده
عسل یا قند که در آن ترکیب باشد ممزوج ساخته بقوام آرند بعده اجزای دیگر کوفته و بیخته ضم سازند کیسه معجون

دحوا البنات لطیف

دحوا البنات لطیف تر و نافع تر میباشد و مختار آنکه همه چوب چینی را بکوبند و در آب بسیار
انداخته بجوشانند تا آب قلیل بقدر قوام نماید باقدری از آن بخت و در آب کسر نیز خوب
قوت او در آب مستخرج شود و چوب چینی دیگر در آن طبخ مطبوخ سازند و همچنین سه یک نوبت
بلکه پنج نوبت مکرر بعمل آرند چنانچه در دوا و در شربت دو مکرر میکنند و این در قوت قویتر باشد
صفت معجون که در اوجاع مفاصل بارده همه دردها که بعد آتشک حادث شده باشد بغایت نافع
باشد اما چون مسهل است ملاحظه از آن داغذیه لازم دارد و اگر در ایام خوردن این دوا
در شوربا با نخود آب مسهل کنند بهتر باشد صفته چوب چینی بیست مثقال سورنجان و زعفران
مصطکی دارچینی هر یک سه مثقال زنجبیل سرخ لوزمان پوست بیخ کبر شیطرج هندی ازاره فلفل
سیاه و صعتر گل سرخ قرنفل قاقله کبار هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد تربد سفید مجوف
کف یک مثقال تخم حنظل زنجبیل هر یک یک مثقال بدستور مسطور کوفته و بیخته بروغن بادام ده مثقال
چرب ساخته با صد و بیست و دو مثقال عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدر شربت در امزجه
ضعیفه یک مثقال بعده بتدریج تا دو مثقال و در امزجه متوسط از دو مثقال تا چهار مثقال و در امزجه
قویه از سه مثقال تا پنج مثقال اگر بعد هر پنج شش روز یک مرتبه قدر خوراک روز اول مضاعف سازند
که مواد بیشتر دفع شود و نافع تر خواهد بود صفت معجون که مخترع حکیم عماد الدین محمود شیرازی که در
مزاجهای غیر حار تقویت قوی حرارت غریزی بنماید و در امراض و بلغمیات مفید است و دفع
درد اعضا و رطوبت و ضعف معده نافع و ملاحظه پرهیز بسیار ندارد صح چوب چینی بیست مثقال
جدوار خطائی خولنجان سادج زرنباد درونج عقربی زنجبیل عاقرقرحا مشک خطائی هر یک دو مثقال
بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تخم ترب هر یک مثقال دارچینی مصطکی قرنفل سنبل جوز بوا
بسباسه عود قماری قاقله صغار زعفران هر یک مثقال مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق
لسان العصافیر هر یک شش مثقال مغز پسته مغز نارجیل هر یک دو مثقال بدستور معمول کوفته و بیخته
عسل با قوام قند سرشته سازند قدر شربت از امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه قویه

سه مثقال **معجون چوب چینی دیگر** در امراض بارده و اوجاع مفاصل و درد اعضا خصوص که بسبب آتشک
باشد نافع است **صفت** چوب چینی سی مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان
سعد کوفی هر کدام یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان لوز بادیان سناء مکی لسان العصافیر
هر یک نیم مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی هر یک دو مثقال عسل معجون سازند قدر شربت
مثل معجون اول است و ملاحظه پرهیز کنند **معجون چوب چینی دیگر** که در منافع قریب به همین معجون
مذکور است **صفت** چوب چینی سی مثقال دار فلفل مصطکی فلفل دارچینی زرنباد هر یک سه مثقال
سناء مکی مغز بادام مقشر هر یک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان قرنفل هر یک دو مثقال زنجبیل
یک مثقال و نیم عسل سه وزن ادویه قدر شربت در مزاج ضعیف از دو مثقال تا سه مثقال و در متوسط از سه تا
پنج مثقال و در قوی از چهار تا شش مثقال و اگر در ایام خوردن این معجون و سایر معاجین مسهله در
تعقل او و بهتر باشد و هم چنین از لبنیات و حموضات و فواکه رطبه **معجون عرق چوب چینی دیگر**
درد اوجاع مفاصل و دردهای و تقویت قوت باه و سایر قوی نباتات نافع است و جهت سرد [illegible]
نفع تمام دارد **صفت** دارچینی سورنجان مصری دو مثقال مصری و تعلب مصری لسان العصافیر عود قماری
مصطکی زعفران هر یک سه مثقال هیل قاقله کبابه قرنفل خولنجان جوزبوا زنجبیل سنبل الطیب
زرنباد بسباسه [illegible] هندی دار فلفل کبابه مشک خالص عنبر اشهب جدوار خطائی هر یک دو مثقال
مغز حب الصنوبر مغز حب القلقل [illegible] پنج مثقال مغز چلغوزه نارجیل هر یک ده مثقال
[illegible] تراشیده عسل صاف ترنجبین نیشابوری از خار و خاشاک پاک کرده هر یک صد و پنجاه مثقال
چوب چینی را که اندر آب چهار من شاه باشد یک شبانه روز تر سازند و در دیگ بزرگ سر او محکم
گرفته باشند بآتش نرم بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده عسل و ترنجبین آمیخته بقوام آرند و اجزا
دیگر ترتیب معلوم کوفته و بیخته بیامیزند قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال است **معجون چوب چینی** که
ترکیب حکیم عماد الدین محمود است و منافع کثیر موصوف خاصه در امراض باه اندر سبب تقویت باه و در فصل
معاجین ذکر شده **حلوای چوب چینی** در استعمال او بطریق حریره و حلوا **حریره** که در امراض سینه و ضیق نفس جهت

تنگی نفس و سرفه کهنه نافع است **صفت** چوب چینی هر روز نیم مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال بحسب طبیعت
و قوت مزاج نرم کوفته بیخته با سه مقدار او نبات و [illegible] عرق بید مشک صاف [illegible] بجوشانند آتش
نرم بجوشانند تا بطریق فالوده بسته شود انگاه حکیم حل نمایند [illegible] تا شش [illegible] روز
دستور نوشته شده گاهی شکر [illegible] مثقال [illegible] و نشاسته اگر [illegible] هر یک بقدر [illegible]
اضافه نموده بنوشند نافع تر آید **حلوای** که در امراض سینه و تنگی نفس و سرفه کهنه نافع است **صفت** چوب
چینی کوفته از [illegible] بیرون کرده بنشاسته و شیر و برنج و شکر [illegible] مثقال و نبات سفید و تخم ریحان
روغن بادام و بی نمک بدستور معمول حلوا سازند و اگر شخص مسلول باشد دارچینی زنجبیل و خشخاش
زرنباد هر یک [illegible] نیز اضافه نمایند و اگر تقویت باه منظور باشد ادویه باه نیز افزایند **حلوا**
که جهت سرد و برودت دردها را نافع است و تقویت باه میکند **صفت** چوب چینی نرم کوفته و از حریر
بیرون کرده [illegible] مثقال زنجبیل یک مثقال قرنفل هیل سورنجان خولنجان زرنباد هر یک دو مثقال
دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجیل هر یک ده مثقال آرد گندم روغن گاو بی نمک هر یک
بقدر ضرورت قند و عسل صد و پنجاه مثقال بدستور معمول حلوا سازند **حلوای** که در درد مفاصل و دردها
که از آتشک عارض شده باشد نافع است **صفت** چوب چینی شش مثقال دارچینی چهار مثقال [illegible]
دو مثقال شکر [illegible] مثقال نبات سفید پنجاه مثقال آرد گندم و روغن گاو بی نمک [illegible]
هر یک بقدر ضرورت حلوا سازند و از [illegible] مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف و قوت میل نمایند
و با از جرم چینی قدر [illegible] زیاده از سه مثقال نباشد و دیگر گفته شد که از جرم او صاحب [illegible]
احتراز [illegible] و صاحب تحفه گفته که حقیر [illegible] نموده که جمعی جهت نفع عاجل جرم [illegible] استعمال
کردند اگرچه قدری منتفع شدند لیکن بعد از مدتی [illegible] او [illegible] تمام [illegible]
اولی آنکه چوب چینی را نیم کوفته یا یکبار و ورق ورق بریده در آب [illegible] بجوشانند [illegible] حلوا
و قوام عسل و قند معاجین همین طبیخ اندازند جرم او تا نفع [illegible]
در نفس [illegible] اندر طبیخ مستخرج میگردد [illegible]

المزاج و خفقان و نا امثال آن و تقويت اعضاء و قوى و در فصل گرم و مزاج گرم و اکثر ضعيفان
و اطفال را موافق تر است با کثر امزجه مناسبت دارد و از ضرر محفوظ است صفت چوب چينى موقوف
سوهان کرده از يک مثقال تا هشت مثقال در عرقهاى مناسبه با ادويه موافقه شبانروز
در شيشه و امثال آن تر کنند و مکرر برهم زنند پس صاف نموده همچنان تنها يا با نبات بنوشند
حسب طبيعت هرگاه جهت خفقان حار و امزجه حاره و امراض حاره بکار برند صندل سفيد
کشنيز خشک گل سرخ بالسويه بقدر چوب چينى از گلاب يا عرق نيلوفر يا عرق بيد مشک يا عرق
گاوزبان نقوع سازند و على هذا القياس در هر مرضى با ادويه مناسبه مزيج توان کرد و هرگاه جهت
مبرود المزاج و هضم با عود و بادرنجبويه و زنجبيل و امثال آن در عرق بادرنجبويه و عرق بهار و عرق
اذخر و امثال آن نقوع نمايند و هرچه بعد از شب آن را صاف کرده بنوشند ثفل را در آب يا عرق
مناسب بقدر [illegible] جوش دهند [illegible] آب يا ايام شرب نقوع بنوشند و قدر چوب چينى اندر نقوع
جهت اطفال از نيم مثقال و احب [illegible] اطفال را از چهار تا هشت مثقال و اقل مدت خوردن نقوع
شش روز و اکثر دوازده روز است و اگر حاجت داعى باشد زياده بر اين نيز بخورند و مداومت
که پرهيز در اين طور کمتر از طريق [illegible] است [illegible] بعنوان سفوف يعنى پرهيز بسيار ضرور است
[illegible] و عرق [illegible] بود و اين نيز از جمله اقسام استعمال آن
کمتر است و در بعضى علل کار او آن بسيار نباشد پس از تنقيه قدر قليل باشد جهت
تحليل مواد مذکور و تقويت بدن و قوى نفع تمام دارد و [illegible] يا قوت سفيد با ادويه مناسبه
سوداوى را [illegible] سوداويه ميل نمايند و ترقيق و تلطيف خون ميکند و ارواح را صافى و نورانى
مهيا زود با ادويه [illegible] تقويت باه ميکند و على هذا با اجزاى که ملايم هر مرض و مناسب هر مرض
باشند استعمال توان کرد و گاه در آب فقط عرق گيرند و گاه با عرقها که مناسب حاجت باشد عرق
کشند و بقدر مزاج و سن و قوت قدر دو سه فنجان با کثر و بيشتر در خلاء معده و يا بعد انحدار طعام
يا هر دو وقت بدون شيرينى يا با شيرينى ميل نمايند و اگر چه در رسالهها و در رسايل و نسخهاى مختلف

بسيار در اين باب

بسيار در اين باب مرقوم شده اما بحسب قياس قانون طبى درست نمايد اعتماد را نشايد و در اکثر نسخ
چند عرق که مرزا هاشم ملک التجار بتجربه معمول گفته مسطور ميگردد عرقى که جهت تقويت معده و دماغ
و هاضمه و حرارت غريزى و باه نافع است با مزجه که بسيار گرم نباشد مفيد است صفت چوب چينى
سوهان ساييده يا ريزه کرده نيم من [illegible] دارچينى سيلانى ربع من بطريق گلاب انبيق آب عرق گيرند
و اگر خواهند گرمى زياده کنند دارچينى هم چند کنند يا مضاعف و مختار آن که با شيرينى [illegible]
يا بدون آن عرق ديگر که در علل سوداوى و خفقان و ضعف دل بعد تنقيه نفع تمام دارد و تقويت
اعضاء رئيسه و معده و حرارت غريزى نمايد و تلطيف و ترقيق خون ميکند و هاضمه را قوى ميسازد و بعضى
امزجه تقويت باه نمايد و حرارت وى از عرق اول بسيار کمتر است صفت چوب چينى صد
مثقال گل گاوزبان دارچينى صندل سفيد بادرنجبويه هر يک بيست مثقال بهمن سرخ سنبل الطيب هر يک
پنج مثقال اندر عرق بيد مشک عرق گاوزبان و در آن جمله نهند دو شبانروز بعد بدستور عرق
بگيرند و بايد که عرقها قدر ثلث در آب و ثلث باشد هر روز وقت صبح دو فنجان و وقت عصر دو
فنجان و گاهى شيرين و بعضى اوقات فقط بنوشند عرق [illegible] ديگر که تقويت اعضاء رئيسه و تقويه
حرارت غريزى و قوت هاضمه نمايد و باه بيفزايد صفت چوب چينى صد و پنجاه مثقال گل گاو
زبان صندل گاوزبان هر يک پنجاه مثقال دارچينى سى مثقال بهمن سفيد و سرخ هر يک بيست و پنج مثقال
پوست ترنج صندل سرخ هر يک بيست مثقال عود قمارى سنبل الطيب هر يک ده مثقال ريحان [illegible]
تا [illegible] آب سيب [illegible] و نصف [illegible] اگر قند باشد هر يک يک من بشاه عنبر اشهب دو مثقال
و صندلين و عود و دارچينى را بر ريزه يا سوهان باريک کرده اجزا را نيم کوفته دو شبانروز در عرق بيد
مشک و آب گلاب [illegible] عرق بيد مشک ثلث آب [illegible] بنمايند و در ديگ کرده و عنبر را
نيم کوفته در پارچه بسته در دهن [illegible] عرق بکشند عرق ديگر که اندر فوايد [illegible]
است اما از او گرم تر است و در تقويت باه اثر عظيم دارد صفت چوب چينى سفيد [illegible] مثقال گل گاوزبان
بادرنجبويه صندل سفيد هر يک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست ترنج [illegible] مثقال [illegible]

مثقال دارچینی سنبل الطیب هر یک سی مثقال سعد کوفی بوزیدان مصری ساذج هندی حب معربا
خولنجان عود قماری هر یک ده مثقال بهمنین هر یک بیست و پنج مثقال نعناع تازه و ریحان تازه هر
یک دسته گل سرخ صد مثقال سیب طالقی با دانه کوفته سفید مثقال عنبر اشهب سه مثقال دارچینی عود
صندلین را ریزه کرده و سایر اجزا را نیمکوفته دو شبانه روز در عرق بید مشک و عرق گاوزبان
و آب سیب مزور بخیسانند و در روز دوم موم را اضافه کرده انده و مشک و عنبر را در پارچه بسته
سحر بندند و عرق کشند و در ظرف فرو بعد از غذا دو فنجان با کثر با شربت مناسب و
با نبات و یا نبات نوشند عرق عنبر از معمولی نوشته میشود عرق که ضعف سستی
و سخافت بدن و تقویت حواس و تفریح دل و ضعف باه و تفتیح سده و تحسین لون و هضم غذا
و قوت معده و بسط خاطر بالخاصیت سود دارد صفته دارچینی سیلانی گل سرخ اگر تازه باشد
بهتر و ریحان هر یک دو اوقیه سنبل الطیب ساذج هندی قرنفل هیل زرنباد و درنجبویه گاوزبان
گیلانی ابریشم خام هر یک یک اوقیه بهمنین صندل سفید عود هندی آشنه هر یک نیم اوقیه زعفران
سه درم مصطکی دو درم مشک نیم درم عنبر اشهب یک درم چوب چینی اعلی صد و پنجاه مثقال سیب شیرین
و سفید پنجاه عدد و گلاب دو رطل نبات سفید دو اوقیه چوب چینی را ریزه کرده و سیب را از پوست
و تخم پاک کرده و دیگر ادویه آنچه کوفتنی باشد نیمکوفته همه را در گلاب بخیسانند پس بدستور گلاب
عرق بکشند و زعفران و مصطکی و مشک و عنبر را در صره نازک بسته در ظرفی که عرق میچکد بیندازند
و بآتش نرم عرق بگیرند و بدستور معلوم نوشند سه چهار ساله جای خوری عرق دیگر که معمول اطبا
و بسیار شنیده شد نافع و مفرح دل و منشط و مصفی لون و منعظ تمام است صفته چوب چینی بیست
مثقال گل سرخ دارچینی خصیة الثعلب شقاقل مصری قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم خام تخم کاهو
هر یک ده مثقال زعفران صندل سفید عود هندی عاقرقرحا پنج شیطرج پنج نعناع با...
لسان العصافیر فرنجمشک سنبل الطیب زرنباد بهمنین هر یک پنج مثقال مصطکی دو مثقال
جدوار خطائی بسباسه هر یک سه مثقال مشک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال چوب چینی ...

درق کرده دواند

درق کرده دو روز در آب سیب بخیسانند و روز سیوم اجزای کوفتنی را نیمکوب ساخته در ... انداخته
و دیگر بدستور گلاب عرق بکشند و زعفران و مصطکی و مشک و عنبر را در ظرفی که عرق میچکد بیندازند
بیفکنند و هر روز صباح از این عرق بیاشامند عرق دیگر که مجرب نسخه مولف مردم از این عرق نفعها دیده
و از مرضهای مزمن شفا یافته و در تقویت اعضا و تفریح دل و نشاط و قوت باه مجربست و
استرخای اعضا و تفتیح سده و درد و درد مفاصل و قولنج و ضعف گرده سود دارد و ... گرده و مثانه
بریزانند و ادرار بول کند و دیگر فواید بسیار دارد و دوا نموده است صفت چوب چینی ... سفید ... مثقال
ریزه نموده در پنج رطل آب صاف بطبخ نمایند تا سی رطل باقی بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ
درونج اکرکی عود هندی و گاوزبان و فرنجمشک درنجبویه قاقله لسان العصافیر بادرنجبویه ساذج
هندی کبابه خارخسک هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا تخم ...
شقاقل مصری خصیة الثعلب هر یک ده مثقال سعد کوفی پوست ترنج قرفه خولنجان عاقرقرحا هر
شش مثقال صندل سفید تخم کرفس قطفه هر یک پنج مثقال برگ ترنج نعناع تازه هر یک یک ریحان
تازه دسته عنبر اشهب مصطکی رومی زعفران هر یک دو مثقال مشک خالص یک مثقال نبات سفید
مثقی هر یک یک رطل آنچه از ادویه درست باشد نیمکوب کنند و مجموع را یک شب در طبیخ چینی بخیسانند
پس بدستور گلاب عرق کشند و مشک و عنبر و مصطکی و زعفران هر یک را در صره جدا بسته در دهان
ظرفی که عرق در آن میچکد بیندازند و این عرق صباح و هر شام یک یک پیاله جای خوری بگیرند هکذا بنوشند
دو سه قدم راه بروند که حرارت غریزی افروخته شود و دیگر گفته شد که در استعمال عرقهای
چندان پرهیز نیست و چاشت مرغات وی کردن اولی و الذ است دفع ... استعمال
... و خاییدن وی گاه تنها مستعمل میشود و گاه با شنبول و این در علل دماغی و امراض
در دیه حلق و مری نافع تر از جمیع اطوار است و قدر شربت تا که در معرفت گذشته ذکر
نمک بخایند و لعاب را ادنی بار بنده آب جمع فرمایند دفع ... مثقال چوب چینی بطریق ...
... که در جراحتهای آتشک و زخمهای ناصور و اوجاع مفاصل و ... سود دهد

که از آتشک عارض شده نافع است **مرهم چوب چینی** که در جراحتهای حضوصی و در جراحت آتشک
کمال نفع دارد **صفت** آنکه در کیسه کتان کرده شبان روز در آب خیسانیده بعد از آن بهوای
در آب بمالیده و الکاه آب را گذاشته تا درد او بنشیند آب را از روی بهمواری ریخته
آن درد را خشک ساخته یکجزو این درد و جزو از چوب چینی نرم کوفته بیخته و نصف جزو از
مرداسنگ و خاد ربع جزو موم سپید و اقلیمیا الفضه و مثل جمیع اجزا روغن زیتون مرهم سازند
مرهمی که منافع او زیاده از اول است **صفت** توتیا مرداسنگ سفیداب قلعی هر یک ده مثقال
چوب چینی موم سپید هر یک پنج مثقال روغن بادام بیست مثقال بدستور معمول مرهم سازند **مرهمی دیگر**
که در جراحت آتشک بهره نافع تر است **صفت** مرداسنگ شنگرف هر یک دو مثقال کات اسیری
چوب چینی هر یک چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال با گرد کار در سرسیب بیست مثقال بدستور معمول مرهم
سازند و اگر نصف کات سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود **مرهمی دیگر** که در کچلی مفید است **صفت**
آن مرداسنگ توتیا صابون گازری ترشیده هر یک پنج مثقال از زردچوبه خفا از دو زنگار اشق کندر
هر یک دو مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکه حل نمایند و توتیا
را با سرکه بسایند و سایر اجزا را بعد از نرم صلایه کرده با موم زرد و روغن بادام تلخ و روغن
گل سرخ هر یک بیست مثقال مرهم نمایند و نگاهدارند و هر سه روز یکبار بحجام زخمه سر را بشویند و از این
مرهم نموده نگاهدارند و هر سه روز از این مرهم کافوری بمالند و اگر پیچ چینی را به شبهای نرم ساخته
داخل نفت نموده بر سر کچل بدارند سود دهد و در جراحت آتشک اگر قدری داخل مرهم کافوری
با سلیقون با رسل نمایند نفع دهد **روغنی** که در اوجاع مفاصل و دردهایی که از آتشک حاصل
شود بغایت نافع است **صفت** سورنجان مغلیه سداب از یک پنج مثقال مقشر البذر زیره شکسته
سنبل الطیب ساج هندی زراوند طویل برنجاسف هر یک سه مثقال قسط تلخ عاقرقرحا دو مثقال
چوب چینی بیست مثقال مجموع را نیم کوفته سوای چینی که رنده نمایند یک شبانروز با همین شاه
آب خیسانیده نگاهدارند با روغن زیتون و گل سرخ هر یک چهل مثقال روغن بابونه و روغن

زنبق و روغن شبت هر یک پانزده مثقال در دیگ نموده با آتش ملایم بتدریج بجوشانند تا آب
شود و آب برود و الکاه صاف نموده روغن بردارند و ثفل را با همین قدر آب و چهل مثقال روغن
کنجد و نوع دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس روغن صاف کرده داخل روغن اول نمایند
بردارند و وقت حاجت بمالند و بعضی اوقات اگر پانزده مثقال مومیایی حل سازند نافع تر خواهد بود
در اوجاع و امراض بارده و رعشه و قولنج و لقوه و فالج و اگر در هر ده مثقال روغنی از جند بیدستر و
فرفیون هر یک نیم مثقال نرم ساخته اضافه نمایند بغایت نافع آید و گاهی سیزده مثقال چوب چینی
را نیم شده در بیست عرق بادیان آب حل شده با بر آید که سه چهار یک ظرف باقی بماند آنرا با روغن
گل سرخ بادام تلخ روغن بابونه با هر سه بقدر بیست مثقال جوشانیده تا آب برود و روغن بماند و در
اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع مفاصل که از آتشک عارض شده استعمال نموده بغایت نافع بود
و در اوجاع مفاصل گرم برگ حنا ده مثقال عاقرقرحا یک شب در آب خیسانیده پنج بجوشانند و صاف
نموده با روغن گل تنها اضافه آب چینی نموده جوشانیده تا روغن بماند و حین استعمال در هر ده
مثقال او سورنجان مشرقی و حضض کی هر یک یک مثقال نرم ساخته اضافه کرده بغایت موثر یافته شد
بعضی اوقات آب سداب با کرفس و با هر دو اضافه آب چوب چینی در روغنهای نموده جوشانند
جوشانیده که روغن بماند و در اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استعمال نموده بغایت نافع آید **فایده**
در بیان منافع چوب چینی به طریقی که از اطبای هند واقف نشده از گفته شد که این دوای از کتب
قدیم اهل یونان مضبوط نشده ولیکن در کتبهای قدیم اهل هند مضبوط است ابتدا اخراص او که
کتاب طبیبان قدیم بهلوک و نکسین هر دو کتابهای معروفه اطبای هندوان است و نکسین که طب
مشهور است و در روی نیز از بهلوک روایات آورده مرقوم شده و در اصطلاح ایشان نام این
فایده و بهلوک باسم اپارج است و اچارج یعنی اچارج و نکسین نام اچارج دیگر است و در او در میان
اشرح است و معاش اگر نیستی از اراج که از ملک دیگری آید بریح در زبان ایشان وبح را گویند
بالجمله منسوب بند که هنجی است کلالی رنگ مایل بسرخی و جهت رجع المفاصل از آن قسم که بسته جهت

باد که در میان استخوان غضروف باشد برای بستاد مرض بادی و باجی هان و لاغری و لنگی و
جذام و جمیع قروح و علل چشم و جلد و قوبا و بثور و خون و صفرا و بلغم و هر مرض که بسبب جماع بهم رسیده
باشد نافع است و طبیخ او احتیاط بسیار دارد و بخلاف سفوف او و چون بر سبیل سفوف خورند
خوراک او نهایت یک تولد است و طریق آنکه بروغن گاو چرب ساخته بخورند فایده در بیان عشبه
تحفه [illegible] المغاربه است لغت اندلسی و برابطانی و یاسمین سفید بری میگویند و او غیر یاسمین
بستانی است که جنبلی نامند و از آنکه تحقیق اطلاع بر منافع این دوا اهل مغرب شده و از آنجا
باکن دیگر شهرت یافته و عشبه مغربی نامند بالجمله نباتیست شبیه بلبلاب و درهم پیچیده و گل او
خوشبو و بستمی با رنگهای او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی است یعنی
جنبلی بستانی کوچکتر و تخمش سیاه باریک بر شبیه و قوت بیخ او باعتدال آن است در چهارم
گرم و خشک و سایر اجزای او در سیوم گرم و محلل و ملطف کذا فی التحفه و نزد بعضی گرم و خشک است
در دوم و ابو مدین گل او جهت صداع و شقیقه و دهن او جهت علل بارده و در ابو و سعال و مرض
فالج و لقوه نافع و چون مغربی باومی و تر است لهذا درین زمان اشناسیدن القسم بطریق
مخصوص متعارف شده یاسمین بری این بلاد و نیز همان اثر دارد اما با آن مرتبه نیست و هم
که در اکثر امراض که چوب چینی نافع است عشبه نیز نفع دارد و مکرر در علل بارده جاره که چوب چینی
مفید دو این دوا اسفراست و در بعضی امراض قواعد او بیشتر از چوب چینی است مثل آن مثل
اوجاع مفاصل و نقرس بلغمی و ضعف معده رطوبی و فالج و لقوه و استسقاء و رعشه و هر چه از
ماده بارده باشد و جهت او سیر حمی که بغلبه رطوبت باشد و آتشک با سوء مزاج [illegible] بالجمله نسبت
چون گرم و خشک است در امراض بلغمی با رمضا بودن هر دو کیفیت علاج تام آمده اما در سوداوی
اگر چه در سودا منذ جب ندارد لیکن باعتبار آنکه از سودا ذاتی تحلیل رطوبات فضلی
و ترقیق اخلاط غلیظ میکند و بدین سبب بالعرض تقویت حرارت غریزی طبعی میکنند و قوت
های و تحلیل رطوبات فضلیه و کیفیت که لازمه این امر است منفرد در علل سودا را سود میدهد اما بامرجح

از صفراوی

امرضه سوی صفراوی ضرر دارد و زیرا که موجب حدت صفرا و غلبه حرارت خون و احتراق او میگردد
مگر آنکه تعدیل وی با برنجهای سرد نمایند که در بیوست مسوی و صفراوی نیز نافع آید اما در سوداوی
منفرد و تنقیه و منع استعمال بی ضرورت واجب و مگر از تنک بهمان طریق است که در چوب چینی
ضبط یافته و قانون استعمال این دوا بدو طریق بیان کنیم طریق اول بعنوان مطبوخ [illegible]
که در اطبا معمول و مشهور است و این نیز نافع است پنج مثقال عشبه [illegible] مثقال
خوراک متعارف بهشت گیرند و بقدر ریزه کرده در گلاب و عرق بید مشک و آب [illegible] یکمن
تبریز یا شب بخیسانند و صبح در دیگ سنگین کرده با تش ملایم جوشانیده تا نصف بماند پس صاف
نموده در شیشها گذارند و در عرض ده روز با نبات شیرین ساخته بکرم میل نمایند و بعضی تا دوازده
روز تجویز نموده اند و هرگاه هوا گرم باشد در نوشتن طبیخ او باین مدت احتمال فساد دارد و لهذا
مختار آن باشد که هر روز پنج مثقال یکی قدر چوب ریزه کرده با گلاب بید مشک که آن هر یک نیم دو مثقال
باشد یک شب بخیسانند و بطریق چوب چینی بجوشانند تا مربع صاف نموده نصف به گرم
صبح و نصف شام با قدری نبات بکرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بنوشانند
و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و بعضی قدر [illegible] روز یک نیمه جوشانیده و [illegible] حصه کرده در سه روز
بنوشند و صاحب تحفه گفته که حقیر را معلوم شد که این نیز موجب [illegible] و آن کرده و هر روز
جوشانیدن امر کرده بخیسانیده بنوشند بهتر میدانند و موافق قواعد کلیه حکمای سلف است
و در اکثر اغذیه و اشربه و احتیاط که از اعراض نفسانی و حرکات نفسانیه و حمام [illegible]
مثل چوب چینی مکرر [illegible] که از عشبه تجویز نموده اند و در امراض مزمن [illegible] از دو یک [illegible] تمام
بدن یا لعضو ماوف بستور چوب چینی نافع دانند و قبل از شروع تنقیه و بعد فراغ [illegible] اعتماد
این دوا نیز واجب شمارند طریق دوم آنکه عشبه یک مثقال و نیم جای [illegible] یک مثقال و دارچینی نیم مثقال با
یکمن [illegible] آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده بعد انحدار غذا از معده و بقدر دو فنجان بکرم
گاهی با نبات نوشند و درین طریقه اصلا احتیاج پرهیز نیفتاده اند و از حکمای مغرب منقول است

فائده سیوم الخ مرزا ابوالقاسم مرحوم نوشته که معمول وی گفته که آنچه از روی قیاس و تجربه بر فقیر
ظاهر شده و معمول کرده در باب چینی ذکر یافته که دستور کلی ندارد بلکه هر یک از قدر خوراک و مقدار
شربت هر روز و آب و عرق و مقدار جوشانده و محلل از مرجه و امراض است در بستر بیان
تر طبیعت وابسته زیراکه در مزاج قوی و مرض صعب ... زیاده و از این ده روز توان داد و گاهی به سه که
بیشتر از بیست روز و چهل روز حاجت افتد و از پنج شش مثقال شروع نموده بتدریج به ده مثقال
رسانند و اگر مزاج صعب باشد از دو سه مثقال شروع نمایند و از چهار و پنج مثقال تجاوز نفرمایند
و گاه از هفت و هشت روز بیشتر ضرور نباشد و گاهی زیاده و از ده دوازده روز احتیاج نشود
و هر روز قدر قلیل بتدریج اضافه باید کرد و در مزاج متوسط بین بین اختیار نمود و هر گاه حرارت
غالب باشد دادن این دوای ضرور افتد با عرق های سرد باید خیسانید و هر گاه بلغمی بیشتر غالب
باشد با عرق های گرم توان مرتب کرد و جهت امزجه سوداویه عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه
و عرق شاهتره نیکوترین است و در وقت خوردن او بعد از فراغ در دو اربعین یک بیست مرکب
اجتناب آنچه در چوب چینی ذکر شده و غیر از نمک دیگر نیز بر حیات لازم است لیکن از جمیع
گرم کار باشد که جهت حفظ قوت و اصلاح حال بعضی از غذاها در نیشها و بقولات داده شود
چنانچه در چوب چینی نیز گفته شده و در صورت شرب طبیخ او اگر آب سرد بر نشستند بهتر
والا تعیین کافی است هر گاه آب بیست بعد بیست بنشیند جهار قوت خود ... ثقل او
را جوشانیده بکار برند و در شربت چینی نیز شرط است که بسیار سرد نبوشند و اگر با گلاب مزاج
کرده بنوشند روا است طریق دوم و بیان مشقال آنچه در علاج مرض غلبت بیان و در بیان
صورت احتیاج بر بیزکبا باید و از بعض امزجه و علل انفع است جدا نمود و درین صورت که
آنچه در باب صفوف چینی بیان شده و هر کار بقدر چوب چینی بیان شده عشبه با گرفتار ...
آورده با وزان مقرر ترکیب نمایند و بدان پنج سبیل ... نمایند و بهمان منافع ... آورده بعضی
اوقات هر روز یک مثقال از نیم ... بکوفته و بیخته با سم ... ادویات ... بیست روز یا کم تر حاجت

دفرصت با نعنان گلاب داده اند و از نسخه های الهامیات ... و فواکه تر و آب سرد و دوا نتایج
خوردن و بعد از فراغ تا دوازده روز لاحظه فرموده و اثر تمام بخشیده و گاهی مقدار از نسخه
لعفت از نبات کوفته و بیخته و بیست روز اول هر روز یک نیم مثقال و از مرجه ضعیف و دو مثقال
در متوسط و دو مثقال و نیم در امزجه قویه تا سه روز دیگر دو مثقال و نیم یا سه مثقال و یک نیم
سه روز دیگر سه مثقال یا سه مثقال و نیم تا چهار مثقال با گلاب تا ... روز داده اند با بر هر دو منفع
تمام داده اند معجون عشبه که در امراض بلغمیه و دردهای صعب و دردهای ضعیف و معده
و امثال و علت ... که از سبب طبیعت باشد مجرب المنشئه اند لاب عشبه و ارچینی یک جزو
مثقال زنجبیل و قرنفل و جبل ... و کبابه و زعفران از هر یک مثقال عشبه چهار مثقال که فوته و بیخته با عسل
مقوم که دو وزن مثقالات معجون کنند و صبح و شام با گلاب تناول نمایند و قدر شربت
ضعیف و قوت مزاج از دو مثقال است تا چهار مثقال و طبیب دانا موافق حال هر کس که
مناسب داند ترکیب دهد مختار است خاتمه در بیان ... و دو انستن فواید طریق
استعمال در پیش ... ما و آن و این فایده بجا ... ذکر کنیم ابدا اول که اطبا اطلاق میکنند فادزهر
بر هر دوا ... که ... طبیعت را از مضرت سموم و مقاومت کند خواه سم
حارّ باشد خواه سم بارد و این تاثیر بالخاصیت از قدرت و حکمت الهیه حکیم علی الاطلاق ... تریاق
جل جلاله بدان که اگر چه اقسام فادزهر بسیار است لیکن مشهور ترین و نافع ترین انها در مزاج
حجر التیس است و در اصطلاح اکثر اطبا اطلاق لفظ فادزهر بر حجر التیس میکنند و کذا فی المعصوم
در مخزن الجواهر گفته که عن المنهاج که لفظ فادزهر اگر چه عام برای هر دوای دافع هر سم لیکن
بسیار ... بجواهر حجر الحیه ... اختیارات بدیعی گفته که فادزهر گویند هر دوای را که حافظ
روح و دافع هر سم کند بخاصیت آنچه مخصوص است و سم حجر التیس حجر الحیه است و صاحب تحفه
المؤمنین گفته که مراد از مطلق این باد زهر معدنیست و مولف اختیارات حجر الحیه و حجر التیس
والسنه و خلاف جمهور است انتهی الحاصل دعوی صاحب تحفه نیز دلیلی ندارد و حق آنست که لفظ فادزهر

درکلام این قوم من جهة الخصوصیة مختلف الاستعمال آمده چنانچه اشعار نموده در دریا بند که
بعد تریاق فاروق هیچ مرکبی و هیچ مفردی در دفع ضرر سموم ادویه سمیه چون حجر التیس است
و بهترین وی آنست که از حد فارس و کوهستان ولایت شبانکاره که متصل مملکت شیراز است
آرند و وجه اعتبار آنکه اندر کوهستان فارس خاصیتی تریاقی بسیار است و چرای تیس که این حجر
از وی می‌برآید بیشتر از گیاه مخلصه است که در آن زمین فراوان است حجر التیس بصورت
سنگی است بهیکلی و بشکل دلیس که در شیردان و روده بزکوهی یافته میشود علی الاصح و نزدیکی
بکبواه او در قلب و در مراره یا در عرق و لیت و اکثر او طولانی و شکل بلوطی می‌باشد و در جوف او
چوب مخلصه می‌باشد و آنچه مدور بود و در جوف او تخم مخلصه یافته می‌شود و خاصه این حجر است که چون
با سرکه بسایند مایل بسبزی باشد و نوع هندی او را بسایی بسیار غالب سبزی باشد و در جوف
وی پشم و بسیار اضعاف اخشاب که یافته میشود و در خواص بسیار ضعیف‌تر از نوع شبانکاره
شیرازی است و بهترین حجر التیس آنست که رنگ او زیتونی باشد و نهایت شفاف و براق
بود و تو بتو طبقات بر هم چسبیده و مانند پیاز و حجری که در میان او رسته باشد اگر با شیر بسایند رنگ
شیر سبز گردد و اگر قدری از آنکه در کف دست بمالند زرد یا سبز شود و در مصر و شام و دیگر بلاد
عملی بسیار سازند شفاف و خوش رنگ و هیکلی مخروطی که دانایان در شناخت انند و فرق در میان
عملی و غیر عملی آنست که سوزن فولاد را در آتش سرخ کنند و در وی فرو برند اگر مصنوعی باشد
ذوب سوزن بآسانی فرو رود و سوزن را از دود سازد و میگویند که پادزهر خوب آنست که اگر در
آفتاب بگذارند عرق کند اما دیده نشد و صاحب معصومی این علامت در حجر التیس نوشته و ابن بیطار
در پادزهر معدنی و طریق امتحان حجر التیس خاصیت که با آب دهان سوده بر محل لدغ مار و عقرب طلا
کنند اگر بهمان لحظه درد ساکن شود بی شک خوب باشد و صاحب کتاب بقراطی در کتاب خود آورده
که کودکی را دیدم که موضع نیش زنبور ورم کرده بود و از درد آرام نداشت قدری از این
آب سوده بر محل نیش طلا کردم درد و ورم دور شده و نزدیک بهمان حال اصلی آمده و هم وی از کشتن شخصی را

مار گزیده بوده و تریاق فاروق حاضر نبوده قیراطی از حجر التیس در شراب حل کرده دادم نیک شد
و خلاصی یافت و نوعی است از پادزهر که در جزایر بحر هند و چین یافته میشود و از زرد و
سیمون برمی‌آرند و رنگ او بزردی مایل است و بشکل و هیکلی بدرازی و باریکی مایل و اهل چین و شاهان
چین این را بقیمت تمام خریده در خزینه خود نگاه میدارند و باعتقاد ایشان خاصیت همچو کرک
بر خاصیت پادزهر فارسی است و نوعی است از پادزهر هندی که از شکم حیوانات جنگلی بر می‌آید
و این نوع در صنایع قریب بحجر التیس است و او را از حجر التیس فرق نتوان کرد مگر بامتحان
که ذکر شده و نوعیست از پادزهر که از کوزن بزرگ برآید و مسمی است بحجر الایل و این نیز قریب
الاثر است بحجر التیس و این جمع گویند که وی بهترین پادزهر است موافق جمیع امزجه ولکن
چون بسنگ زند هر روز بیند اندکی از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات اثر نکند و در بسیار افعال
مثل پادزهر معدنی است و نوعی است از پادزهر که آنرا حجر الحیه گویند و بپارسی مار مهره گویند زرد و
گونه بسیار است قسمی حیوانی است که از مار بهم میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و
برنگ خاکستری و بعضی از آن سیاه و صلب و مخطط بخط سفید و بعضی سفید می‌باشد و قسمی
معدنی است مار مهره نامند و اعتقاد قومی آنکه از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی دیگر برآنند
که زبرجد است و بهترین وی آنست که چون بر محل لدغ مار گزیده بر موضع بچسبد و مهره چون
بشیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد و در همین جذب سم
لون وی متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال آید و جهت گزیدن عقرب و امثال آنکه
ضعیف الفعل است لیکن جهت نوع سنگ مثانه بغایت نفع دارد و قدر شربتش یک نخود و
و تعلیق مخطط او جهت صداع و شرب مفید است و نوعی است سنگ دل که از شکم‌های
ولایت کوال کنده و ملنگاها از روده گاو و گاومیش جنگلی بر می‌آید و بشکل مدور و بهم یک وزن آن از
پنج مثقال تا بیست و پنج مثقال دیده شده و بسیار فراوان و کم قیمت و کم اعتبار است و از میان او
نیز هندی میدهد که چه بر می‌آید و از خوردن وی خاصیت مشهور است و پادزهر معدنی را که از آن رواج

تعارف دارد و تمام می باشد و در آخر این قاعده و خلاصه ذکر کنیم فایده در بیان فواید
خاصیت حجر التیس و گفته شده که در معالجه ادویه سمیه چه زهرها و گزیدن حشرات و دواب سمیه
تابع حجر حجر التیس فارسی نیز سرد و مقوی حرارت غریزی و حواس و حافظ القوی مفرح و
مطرب و مزیل غم است و دیگر از خواص او آنکه اگر حجر التیس را سوده بر محل لدغ مار گذارند و در آنجا
بچسبد تا تمام زهر را بکشد جدا نگردد و اگر کسی را زهر داده باشند همان لحظه او را [illegible]
نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر سوده در کاسه چینی گذارند و بالای وی شیر بدوشند و از
زمانی توقف کنند که قوت و کیفیت آن در شیر آید پس شیر را به مسموم نوشانند شیر را قی کرد
از ضرر سم ایمن شود و اگر کسی را از بسیاری غم دلش ضعیف شده باشد بدهند نافع آید و اگر
در اول تحویل آفتاب در برج حمل مقدار چهار قیراط از وی سوده با گلاب بیاشامند نیز با سایر [illegible]
وقت دیگر تجربه و حمل مشاهده کنند و اگر در سن کهولت هر سال در اول فصل ربیع الاول خریف تجربه
فادزهر خوردن عادت کنند و از ممنوعات محترز باشند عمر القوت و نشاط و فرحت کنند و انده حکیم
عماد الدین محمود در رساله خود نقل کرده که اکثر مردم را که بواسطه ضعف پیری محافظت حرارت
غریزی خواستیم گویا که جوانی بالتمام عود کرده و بسبب دفع و با طراوت شده اند و اگر علل مزمنه
عسر البرء زوال گرفته و بدانند که حجر التیس در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک است لهذا در محرور
المزاج نجابت مضر و محرق و مورث التهاب و سهال و سوء و مصلح او دوام با دوده آب سیب
حاره و نافع و طلا کردن او با گلاب جهت طاعون و [illegible] و بواسیر و با شراب جهت گزیدن هوام
[illegible] جهت گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و
کما فی التحفة المؤمنین در کیفیت تناول حجر التیس و شرایط آن بدانکه الزام هفت شرط
بر خورنده این دوای جلیل القدر و کثیر النفع عزیز الوجود لازم است اول آنکه سن کهولت و
شیخوخت بود دوم آنکه حرارت و مزاج غالب نباشد سیوم آنکه تناول نمی در گرما گرم و سرما
سرد نبود و چهارم آنکه قبل از شروع وی تنقیه بدن از اخلاط فاسده لازم دانند و پنجم آنکه از ممنوعات

ولبنیات و بقول و اطعمه غلیظه و جماع و مسهلات معده و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بپرهیزد
تعقیب نمایند و اقل ایام پرهیز بیش از شروع ده روز و بعد از فراغ نیز مقدار است ششم آنکه روز
تناول وی مردان لباس نرم و نازک پاکیزه و تزین و معطر دارند و خوش وقت باشند و با یاران
خوش کلام و حریفان بهم جام و بساطین عمارت دلکشا باستماع غنا فرحت افزای یکدیگر
و اطعمه لطیفه میل نمایند و الا بهر حال بقدر امکان [illegible] سال اکثر شده هفتم آنکه اول هر سال
اول که اراده خوردن وی کنند از چهار قیراط زیاده نخورند پس در سال دوم قدری بیفزایند
طریق خوردن حجر التیس چنانست که بعد از تنقیه و مراعات شروط مقدار چهار قیراط از وی بر سنگ
سماق نرم بسایند چندان که اجزای خشن در وی نماند پس از روی سنگ بر گرفته در پیاله چینی گذارند
و گلاب با آن آمیزند و قدری در دهان گرفته و دوار اندک فرو گشتند چنانکه [illegible]
از نبات و گلاب از عقب آن بیاشامند و بر بالای فرش نرم از این پهلو بر آن پهلو بگردند و اندک
راهی بروند و ترتیب سه ساعت بعد از آن غذای میل نمایند و بعض مردم مقدار شش قیراط هر روز
هر روز دو قیراط با همین دستور سائیده در گلاب آمیخته خوابیده بر حلق میریزند بنوعی که چند از آنها قدری
و باحب سموده فرو برند و طریقی که حکیم عماد الدین محمود در رساله از رسایل مبالغه خود [illegible] که چون حکمای
ما تقدم در خوردن حجر التیس مشارت کامل نموده اند و هر کس از خوردن در خوردن آن احتیاط می کرده اند
و اکثری بدان سبب مستقر گشته بنا بر آن این ترکیب خاطر خواه فقیر شده و هر که از این ترکیب داده
نفع تمام یافته و اصلا ضرری بوقوع نیامده و آن اینست حب [illegible] حجر التیس از سوده شش قیراط
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشانی جوهر یشب یک یک قیراط بگیرند و هر واحد جدا جدا بر سنگ
سماق نرم بسایند و در سحق مبالغه کنند که اجزاء خشن در آن محسوس نشود بعده عود [illegible] کافی عنبر
اشهب زعفران ورق طلا هر یکی دو قیراط مشک خالص یک قیراط مجموع را نرم کوفته با شیره نبات
بدستور سابق معاجین با هم سرشته [illegible] سرشته شود پس [illegible] تشخیص کنند و [illegible] روز متوالی
یک تشخیص را فرو برند و پیاله گلاب [illegible] گرم عقب آن بیاشامند اندک راهی بروند پس شربتی از نبات

و گلاب حل فرمایند و در سال شش باشند تا کوشش‌ها صادق بهر سبب خطابهای لطیف لکن برهم
طریق دیگر از حب فادزهر معدنی فادزهر اعلا از سوده یک درم یاقوت لعل مروارید فیروزه زمرد بنفش یا
هر یک نیم درم مشک خالص ورق نقره و ورق طلا زعفران جدوار از سوده سوده یا کانی هر یک دو دانگ
اجزا او فرداً فرداً چنانچه رسم است بسایند و بعد سائیدن هر یک وزن کرده در هم آمیزند و شش داده با
و با شیره نبات مقوم سرشته و حبها بندند هر یک به مقدار نخودی و جمله را در نخش کنند و هفت روز
هر روز یک نخش با گلاب و شربت نبات فرو برند و بشروط مذکور در احتیاط عمل آرند تا مقصود حاصل
آید و بر سعی در نسخ صالح نکرده و این همه که نگاشته شد از قرابادین معصومی بود و در تحفة المؤمنین
در بیان دستور چنین نوشته حب فادزهر که جهت الفتی بگیرد انگشت مروارید ناسفته طباشیر هر یک نیم مثقال
عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب مشک ناب هر
یک دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با شیره نبات مقوم سرشته و حبها خشخاشی
کرده سه روز نوشته قدری شربت نبات و بعد خشک حبها شاهد و باید که در سال اول مقدار
فادزهر زیاده از یک دانگ نباشد و هر سال قدری اضافه نمایند تا بمقدار یک مثقال و نیم رسد و تا دو
مثقال نیز جایز داشته و هر سال قدر یک دانگ در مرطوب المزاج یک دانگ زیاده کنند و قبل از چهل
سالگی اصلاً استعمال ننمایند بلکه قبل از پنجاه و شصت سالگی در دو روز و قبل ننمایند بعد بر نیز فادزهر
مذکور شد واجب باشد و جهت شرایط همان است که بالا گذشت هم در نیز گفته که نزد حقیر اولی
آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بمقدار حاجت تناول نمایند و شربت مقدار
کمتر را در دفعه واحد باعث احتراق مفرط اخلاط دانند ایا چهارم در فادزهر معدنی و از الجبرئی شعبه نیم
نامند و صاحب تحفة المؤمنین گفته در اختیارات خود گفته که از فادزهر مطلق مراد اطباء همین سیاه است
و غیر آن را فادزهر حیوانی گویند و در ایا اول این فایده در بیان اختلافات استعمال آن نیز گذشت و ما
گذشت و این عقیده در سنگی گویند که معدن او بر رأی ارسطو و غیره اقامی هند و اوایل چین است و پنج
قسم است باشد سفید و زرد و سبز و اغبر منقط و رازی در طب ملوکی بیان کرده ما بین زرد و

و سفیدی و زبر رنگ حبه تا بو شود و در دفع خرزمنین تجربه کرده و این مند دیده گویند که زرد
مایل بسبزی یا سفیدی است حسب سطور است که معدن او کرمان و کوه از زند است و قسم سیاه
سبز تیره رنگ زند مایل و لسرخی و زردی یا ادهم است که در آتش نشیند و در آن مخاطات ساطین
گویند و بعضی سبز زرد و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی نیز شاهده کرده و گویند که امتحان او آنست که
زرد چون او را بر روی سنگ بسایند و بعد از آن فادزهر را اگر رنگ زرد چون سرخ شود خوب والا فلا و گویند
علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون بسایند و بر محل لدغ افعی و دندان جانوران گزنده بمالند
سم را الطریق رشح دفع نماید و چون بقدر دو جو در آب بسایند و در گلوی افعی فرو کنند بمیرد و باز حیوانات
خبیث و امثال آن داده فادزهر را هر چند هر گاه در آن سم خلاص یابد خوب است حقیر این
امتحان را بهتر دیده اند در حرارت معتدل و در آخر درجه دوم خشک تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم
حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز قدر قیراطی حافظ صحت و دافع جذام و هوار و بائی
و اختلافات میاه و ادویه لکا هر داشتن وی با خود نافع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی
دل و اعضای رئیسه حافظ صحت حرارت غریزی در طوبت غریزی و دافع نقص اخلاط رذیله
کننده سمیت آن داخی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و
خفقان بغایت مجرب و قطع شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از بقراط
تا یک دانگ است و گویند شاید بدن شیر انگشت عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد از او خفقان
فی الفور مجرب است اما فادزهر که عرق از وی در آفتاب ظاهر شود کمتر بظهور میرسد و نادر است
صدیقی صادق القول نزد این درویش نقل کرده که مالیخولیا مراقی از مدت ده سال که اهالکه گشته
بود و شفائی نشد فصدها و مسهلها بار بار بعمل آمده و ماء الجبن و کرات نوشیده شد بالاخر بزرگی
ظاهر کرد که من نیز همین حال داشتم از فرط فادزهر معدنی در مدت یک هفته اثر نفع بظهور رسید
و در یک اربعین زوال تمام گرفت من نیز بعمل آوردم و در شبانروزی قریب یک درم می خوردم
و مقدار یک فی الواقع اثر کلی پدید آمده و مرض زایل شد باذن الله تعالی و این درویش نیز در اکثر

٥٨٨

به تقریب دیگر اثر کرده و نافع یافته و در علل فرزمین لعبه تنقیه کامله اثر کلی دارد و هم با امراض سرد
نفع دارد و هم علل حاره به سبحانک رب العزت عما یصفون و سلام علی سید المرسلین
والحمد لله رب العالمین تمت تمام شد بعون الهادی الملک العلام کتاب قرابادین قادری

در کاه سبحانی حکیم و دانای حضرت ربانی درویش ظاهر و معانی فرشته خوی در طبع نورالج

الور نورانی محمد اکبر عرف ارزانی بتاریخ [illegible] ماه ربیع الثانی
۱۲۱۳ شنبه بوقت زوال مالک این تحریر
نسخه دل پذیر کمترین بندگان ملان
تمام شد
۱۲۲۲
۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

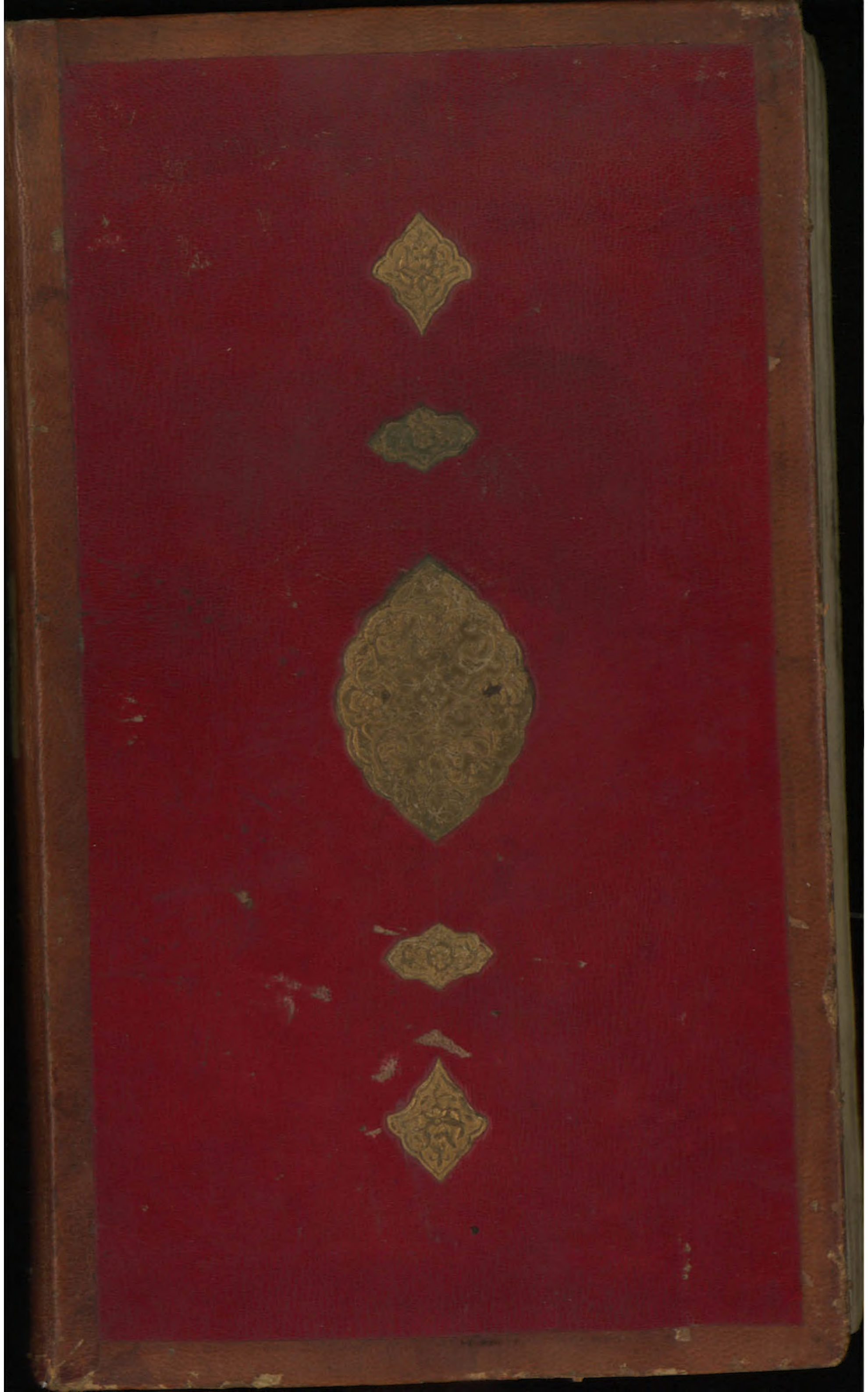

خطی فهرست نشده
۶۷۳۰